

صفویان

در گذرگاه تاریخ

دکتر حمیدرضا صفاکیش

سرشناسه	. صفاکیش، حمیدرضا، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور	: صفویان در گذرگاه تاریخ/ حمیدرضا صفاکیش.
مشخصات نشر	: تهران: سخن، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۶۵۲ص.
شابک	: ۹-۰۳۸-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۵۸۶.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: ایران ـ تاریخ ـ صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ق.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ۷ص۶۴ص/ DSR۱۱۷۶
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۸۱۹۲۵

صفویان در گذرگاه تاریخ

صفویان در گذرگاه تاریخ

دکتر حمیدرضا صفاکیش



انتشارات سخن، تهران



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۶۳۸۷۵

www.sokhanpub.com

E.mail: info@Sokhanpub.com

صفویان در گذرگاه تاریخ

دکتر حمیدرضا صفاکیش

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: دایره سفید

چاپ اول: ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹-۵۳۸-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-372-538-9

مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه، شماره ۱۲۲۴

تلفن ۶۶۴۶۰۶۶۷

فهرست مطالب

بخش چهارم: بررسی وضعیت مذهبی و اجتماعی ایران در عصر صفوی.......۳۷۹

تقریظ

در میان مجموعه سلسله‌های متعددی که قبل از اسلام و دوره‌ی اسلامی ایران بر سر کار آمده‌اند، نام صفویان از همه درخشان‌تر و ماندگارتر است. از جهتی نزدیک‌ترین حکومت‌های صالح ایرانیان امروز در خلال پنج قرن اخیر است و از جهتی دیگر بدان سبب که با گزینش مذهب ملی ایرانیان، «شیعه» که با خلق و خوی و فرهنگ ملت ایران سازگارتر است، دنیای ما را متفاوت با دیگر اقوام دور و برمان گردانیده است و از قِبل ارائه راه و رسم‌ها وآداب و سنن کهن ایرانی، حقی بزرگ بر گردنمان دارد.

حقیقت این است که صفویان به عنوان مردمی برخاسته از متن جامعه‌ی دینی و منشأ اصیل کردی خود، از ایرانیان نژاده‌ی کشورند که درکی درست از احوال اجتماعی داشته اند و در خلال تقریباً دویست سال که از قدرتمداری نیای کلان آنها، شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ـ ۷۳۵) گذشته بوده و نسلی بعد نسل دیگر با مضامین پرمعنای حیات ملی آشنایی و تقرب یافته بودند، ایرانیان به خوبی دریافتند این قطعه از خاک آسیا که ایرانش می‌نامند، سرزمین بالاختصاص و صاحب شوکت و اعتباری است که باید از آن پاسداری کرد. حدّ و حدودش را که تقریباً دو برابر کشور کنونی ماست

شناخت ودر برابر متجاوزان متعددی که از هر سو چشم طمع به سرحداتش دوخته اند، ایستاد. هیچ‌یک از سلاطین سلسله نیستند که از آغاز تا فرجام کار این سلاله‌ی نیک‌فطرت از ادای وظایف مرزبانی اجتناب ورزیده و در آنچه که حفظ جامعیت ایران بزرگ و سرفراز است، قدمی پاپس نهاده باشند. اگر این دودمان نامی هیچ کار دیگری برای قوام و دوام ملک و مُلکت ایرانی انجام نداده باشند، همین فضیلت آنان را بس که فرزندانی نیکو خدمت و پایبند به حیات و هستی ملی ایران سربلند بوده‌اند و به همین واسطه در دل‌های مردم ما ـ تا آنجا که عمر عالم است ـ جایی بزرگ و ریشه‌دار و ماندنی یافته اند.

نکته‌ی دیگر اینکه حکومت برخاسته از متن انتظارات جامعه‌ی مصیبت‌دیده‌ی ایران که بلایایی چونان حمله‌ی مغولان و غارتگری‌های تاتاران و دیگر اقوام بیگانه را تحمل کرده بود، سنگ تفرقه را بر سینه خویش می‌دید و مؤسس آن ایرانشهری را که سیزده کدخدای داشت به زیر درفشی واحد گردآورد و نام و نشان دولتی برخاسته از شمیم ایرانیت را بر پیشانی جامعه تصویر کرد. دولتی که در عرف روزگار ما به عنوان «دولت وحدت ملی» نام گرفته است و به گمان ما برازنده‌ی چنین تعریفی هم است.

سه دیگر اینکه مرشدزادگان اردبیلی، در آغازهای عصری به ایرانبانی برخاستند که جهان غرب دچار تحولی عظیم شده بود و مردمان واقوامی که خاک‌های مذلّت فرهنگ و تمدن قرون وسطایی را از رخسار می‌زدودند، تبدیل به ملّت‌ها و دولت‌های متجددی شدند که از توان قطب‌نما و باروت و کشتی‌های جنگی بهره می‌گرفتند و بی قید و بند و لگام بر سر ملّت‌های در خوابِ خموشی فرورفته می‌تازیدند و دار و ندار و حیثیت و اعتبار تاریخی آنان را نابود می‌ساختند.

صفویان در چنین مرحله‌ی حساس و مهمی با برخاستن از دل جامعه‌ای مشتاق وحدت و ترقیو آرزومند ستردن خاک‌های مِحَن قرون ماضی، به ندای حقیقی برادران و خواهران عزّت جوی، پاسخ کافی دادند و در طی دو قرن و نیم ایرانمداری، کشوری پیشرفته و بلندقامت در عرصه‌های مختلف صنعت، تجارت، نظامی‌گری، سیاست،

فرهنگ و غیره به وجود آوردند. مردم ما هم امروز نیز خشنودند که چنان نیک اقبالانی خوش درخشیدند و در عرصه‌ی حوادث تکان‌دهنده و متحول روزگارخویش، دولت سعادتمندی را رقم زدند. حفظ میراث‌های کهن ملی، بازسازی بسیاری از آداب و آیین‌های قویم ایرانی و ساختن و پرداختن شعایری که با ذات ایرانی‌گری ما هماهنگی دارد، از دستاوردهای شکوهمند چنین سلسله‌ی جلیل است.

دوست و همکار عزیز من، جناب دکتر حمیدرضا صفاکیش در خلال تحقیقات پر دامنه‌ای که به وضوح در کتاب کنونی مشهود است، کاری ارزنده و جدی عرضه کرده‌اند که در کنار همه‌ی خصوصیات خوب انسانی ایشان به منزله‌ی نوعی تقدیر از زحمات حکام صفوی است و به حق نام «صفویان در گذرگاه تاریخ» را بر خود گرفته است.

مطمئنم که شخصیت متین و موجّه دانشگاهی مؤلف پرکار، در آینده نیز به نگارش کتب بیشتری در راستای تاریخ گهربار ایران چه در عهد صفوی و چه قبل و بعدها خواهد پرداخت و ان شاءالله علاوه بر این، آثار ارزنده‌تری به جامعه‌ی کتاب‌خوان و خاصه صفوی شناسان ایران و جهان، تقدیم خواهند داشت.

دکتر رضا شعبانی

استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی و

مدیرگروه تاریخ وباستان شناسی دانشگاه آزاد اسلامی_ واحد علوم و تحقیقات

پیشگفتار

ایران، سرزمین پهناوری است که بـه گفتـه‌ی مورخـان زیـن پـیش تقریبـاً دو برابـر مساحت کنونی را داشته است و آن‌گونه کـه تـاریخ نشـان داده اسـت بـه‌رغـم همـه‌ی دشواری‌های سیاسی که به‌خصوص در دو قرن اخیر پیدا کرد و به جدا شدن بخش‌های مهم قفقازیه و آسیای مرکزی و نیز صفحات شرقی انجامید باز در مآل حال بـه صـورت یک قلمرو وسیع فرهنگی، تمامی خطه‌ی مورد نظر را در بر گرفته است.

این واقعیت، زمانی آشکار می‌شود که ببینیم در تداوم حیات مـردم ایـران بـا وجـود تفاوت‌های بارزی که میان برخی از خرده‌فرهنگ‌های این اقلیم مشهود اسـت وابسـتگی اجزای اساسی با موجودیت قویم و استواری که تمدن ایرانـی نامیـده مـی‌شـود همیشـه برقرار بوده و یکپارچگی مردم ساکن در فلات ایران محفوظ مانده است.

اینها همه در شرایطی است که بدانیم از سه‌هزار سال عمر ثبت شده‌ی اقـوام آریـایی ساکن در کشور، بیش از نود درصد سنوات به جنگ و نزاع با همسایگان دور و نزدیـک گذشته است و به تعبیری، هیچ نسل از مردم شریف ایران نیسـت کـه خـاطره‌ی بحـران عمیق و عظیم و تکان‌دهنده‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظـامی و غیـره عـادی را در ذهن و خاطر خویش ثبت نکرده باشد.

با این همه، تردیدی نیست که برخی از وقایع بزرگ تاریخ، نظیر ظهـور دیـن مبـین اسلام و نحوه‌ی ورود آن به ایران از جمله وقایعی است که مسـتلزم مطالعـات بیشـتر و تحقیقات دقیق‌تر است. زیرا شیوه‌ی گرایش و اسلام‌پذیری ایرانیان مؤید دلبسـتگی‌هـای عمیق معنوی و فطری مردم به ذات ربوبی و تعالیم مقدسی است که ریشـه در طبیعـت عالی آنان دارد.

در همان ادوار حیات ایرانیان پس از اسلام است که متأسفانه تلخ‌ترین و تباه‌ترین حوادث عمر ملت ایران اتفاق افتاد و فتنه‌ی دردناک مغول منجر به کشته شدن دست‌کم شش میلیون از نفوس زکیه و نابودی دستاوردهای مذهبی و مدنی ایرانیان گردید؛ به نحوی که اهل تاریخ و جامعه‌شناسان باور دارند پس از آن همه فجایع وحشت‌آور، اصول و ارزش‌های والای انسانی پایمال شد و تا روی کار آمدن دولت صفوی هم روزگاران ادبار و مصیبت و بدبختی ادامه یافت.

بی‌شک مرشد زادگان اردبیلی حق بزرگی بر گردن ملت ایران دارند چون توانستند در تشکیل و استقرار حکومتی استوار و مستحکم با پذیرش شیعه‌ی اثناعشری که به قبول عام توده‌ها انجامید، زمینه‌ی نیرومندی برای وحدت اجتماعی و یگانگی اعتقادی اکثریت سکنه‌ی کشور ایجاد کنند. عرصه‌های مختلف فرهنگ اقتصاد، سیاست، مناسبات و روابط بین‌الاقوام و ده‌ها نکته‌ی دیگر همه به همین تلاش‌های صمیمانه وشاهان صفوی و نخبگان علمی و عقلی جوامع ایرانی متوجه است که با اغتنام فرصت ثباتی دیرپا (دویست و چهل‌ساله ۹۰۷ـ ۱۱٤۸ ق) آفریدند و به بنیانگذاری تفکرات ناب مذهبی و ارزشمندی دست زدند.

آنچه در پژوهش حاضر آمده در واقع تلاش برای نشان دادن برخی از عرصه‌های حیات مذهبی و مردمی ایرانیان در ایام اقتدار سلسله‌ی صفوی است که از طریق مطالعه‌ی اسناد و مدارک موجود، اعم از ایرانی و خارجی، تحقق پذیرفته است.

این کتاب بر آن است تا نشان دهد که این امپراطوری به جهت احراز جایگاه رفیع و منزلت بالای خود - از ابتدای سده‌ی دهم هجری (شانزدهم میلادی)- گرایشگاه تحولات عمده‌ی سیاسی اقتصادی، اجتماعی و معنوی منطقه بوده و حتی دولت متعدّی و متجاوز عثمانی را که تهدید بزرگی برای تمامیت ارضی آن به حساب می‌آمد، تحت تأثیر مستقیم خود قرار داده است.

سلاطین و رجال ترک، هیچ‌گاه نمی‌توانستند تأثیرپذیری خود را از فرهنگ ایرانی نادیده انگارند؛ به‌طوری که بخش زیادی از زبان محاوره‌ی آنها مشتمل بر کلمات و لغات فارسی عصر بود.

همچنین، اقتصاد منطقه تحت‌الشعاع تولیدات صنعتی ایران بود و تجارت عمومی با ممالک اطراف و کشورهای اروپایی به نحو بارزی با دارایی‌ها و توانایی‌های ایرانیان عجین شده بود.

در نوشته‌ی حاضر، تلاش شده است تا به پایه‌های اساسی زندگی عمومی توجه شود و این مسئله در حیات عمومی مردم ایران وقتی دیگر مورد تحقیق قرار گیرد . از بنیانگذار سلسله‌ی ساسانی اردشیر اول منقول است که : ملک قوام نمی‌گیرد الا به سپاه کارآمد و چنان ارتشی بر سر پا نمی‌ماند مگر به خزانه‌ای سرشار و طبعاً مال و مکنت به دست نمی‌آید جز از طریق آبادانی زمین و آسودگی رعیت و آن نیز خود حاصل نمی‌گردد تا اینکه عدل و انصاف حاکم شود و ابواب فتنه و فساد به‌طور کامل منقطع بماند. احوال صفویان حکایت حیات تابناک و درخشان مردمی است که ملت و دولتی یگانه پدید آوردند و حمایتی شایان از یکدیگر کردند. حتی یک تن از بی‌کفایت‌ترین سلاطین این سلسله را نیز نمی‌توان یافت که غم توده‌ی مردم را در دل نداشته و برای آسودگی خاطر و رفاه آنان همه‌ی توان و تدبیرش را به کار نگرفته باشد. پس چون چنین بودند در دل‌ها زیستند و هم در آنجا ماندند، چنان‌که با وجود گذشت حدود سیصد سال از فرمانروایی آنان هنوز در ذهن و زبان عموم مردم ماندگارند.

این نوشته اگر جایگاهی در مجموعه تلاش‌های تحقیقاتی داشته باشد مرهون لطف و راهنمایی عزیزانی است که بدون همکاری آنها چارچوب پژوهش شکل نمی‌گرفت.

در پایان بر خود واجب می‌دانم که به طور خاص از دوستان فاضل و دانش‌پژوهانی که در به سرانجام رساندن این وجیزه من را یاری کرده‌اند به‌ویژه استاد گرانقدر جناب آقای دکتر رضا شعبانی مدیر گروه تاریخ و باستانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد

علوم تحقیقات که هماره مرا از الطاف بسیار و مساعدت‌های بی‌دریغ خـویش بهـره‌منـد می‌سازندو نیز دیگر استادان، سروران و دوستان بنیادهای علمی، پژوهشی کـه در چـاپ حاضر بنده را همراهی کرده‌اند، تشکر و تقدیر بنمایم.

بی‌شک هیچ کاری در آغاز بدون عیب و نقص نیست و جز با یادآوری و بیان موارد کمی و کاستی راهی برای تصحیح و تکمیل آن نخواهد بود. لـذا از خواننـدگان محتـرم انتظار دارم با گوشزد کردن نواقص کار که پیشاپیش بدان معترفم برای هرچه بهتر کردن این سطور مرا یاری فرمایند .

چه سال های فراوان و عمر های دراز — که خلق بر سر ما بر زمین بخواهد رفت
چنانکه دست به دست آمده است ملک به ما — به دستهای دگر هم چنین بخواهد رفت

عید غدیر ، چهارم آذر ماه ۱۳۸۹
حمیدرضا صفاکیش

مقدمه

تشکیل حکومت صفویان در آغاز قرن دهم هجری (۹۰۷.ق) نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران و اسلام به شمار می‌آید. برپایی حکومت متمرکز و احیای وحدت ارضی پس از ده‌ها سال حکومت ملوک‌الطوایفی و جدال خاندان‌های محلی و استقرار مذهب رسمی شیعه‌ی اثناعشری و تأسیس حکومتی مبتنی بر آن، به این دوران ویژگی خاصی بخشیده است. اهمیت دوره‌ی صفویه برای تاریخ اسلام و ایران نه تنها از نظر سیاسی، نظامی، ارضی و اقتصادی قابل توجه است بلکه از نظر شکل‌گیری نهایی نظام اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی ما نیز اهمیت بسیار دارد.

از آنجایی که صفویان با تلفیق سه عنصر اساسی ایرانی یعنی شریعت، طریقت و سلطنت، اقتدار جامعه را در دست گرفتند، توانستند جایگاهی رفیع در دل‌ها ایجاد کنند به‌گونه‌ای که با همین تألیف قلوب در طول مدتی مدید مشروعیت اجتماعی را برای خود کسب کردند و نیاز یک دوره‌ی تاریخی مردم ایران را پاسخ دادند. این کار بزرگ به همت شاه اسماعیل صفوی پایه‌گذاری شد و به اعتقاد بسیاری از مورخان صاحب‌نظر نتایج ذیل را در برداشت:

۱ـ پیروی از مذهب شیعه، موجب وحدت ملی شد؛ چرا که ایرانیان اگرچه تا قبل از دوره‌ی صفویه عمدتاً اهل سنت بودند ولی همیشه جزو پیروان و یاران ائمه‌ی اطهار و معصومین (ع) بودند و شاه‌اسماعیل هم با ارادتی که قلباً به این بزرگان داشت این مهم را به اطلاع طوایف ترک رسانید و با هماهنگی و معاضدت آنان تفاهم و اتحاد پر

دوامی را ایجاد کرد. این مبنای عقیدتی پویا و برخاسته از قلوب مردم وقتی در خدمت دولت جدید درآمد توانست بر بسیاری از مشکلات مادی غلبه نماید.

۲ـ مجریان سیاست تمامیت ارضی نیروی نظامی عقیدتی قوی، قزلباش‌ها بودند که مانند سپاه جاویدان داریوش، کشور را از خطر دست‌درازی دشمنان و بدخواهان محافظت می‌کردند. اگرچه علت اصلی تعدی دولت همسایه‌ی غربی به ایران به خاطر ترس از همین افکار مذهبی بود، ولی اراده‌ی عمومی مردم که به صورت ملی و مذهبی ظهور کرد در راستای تحولات جهان و اروپا کارساز بود.

۳ـ ایجاد حکومت متمرکز: سومین امتیازی که ورود یک تفکر خلاق را در این دوره برای ایران ایجاد کرد به رسمیت شناختن شاه اسماعیل بود. چه از درون کشور که هر شخص یا گروه به صورت ملوک‌الطوایفی داعیه‌ای برای اداره‌ی منطقه‌ی خود را داشت و چه به لحاظ خارجی که این عمل تمایز آشکاری بین دولت صفویه و امپراتوری عثمانی به وجود آورد و به این ترتیب به دولت صفوی هویت ارضی و سیاسی واحدی اعطا کرد.

ایران در منطقه‌ای قرار دارد که بر سه قاره‌ی آسیا، اروپا و آفریقا مشرف است و از قدیمی‌ترین ایام، خطوط مواصلاتی تجاری متعددی از این کشور گذر کرده است. در شمال آن راه ابریشم و در جنوب نیز راه مشهور به ادویه قرار دارد. با رونق گرفتن کار صفویان در آغاز سده‌ی دهم هجری زندگی مردم رو به بهبود نهاد و ثبات ناشی از قدرت سیاسی باعث رونق کسب و کار و تجارت شد.

بخشی از اهداف این اثر، بیان علل و عوامل استفاده از مذهب برای پیشبرد اهداف سیاسی شاهان صفوی است، هرچند که درجات تأثیر عواطف دینی در بین پادشاهان آن متفاوت است و شاه اسماعیل سعی بلیغی در گسترش عقاید شیعه داشت، ولی هم او بعد از جنگ چالدران افسرده شد و باقی عمر را به بطالت گذراند. اینکه مذهب باعث وحدت و مقاومت و تقویت روحیه‌ی مردم در این برهه شد، قابل توجه است. اگرچه

به تأیید اکثر مورخان، پیدایش بیشتر حکومت‌ها براساس یک خواست معنوی است، ولی بعدها تابع شرایط خاص اقتصادی و کسب ثروت و مال می‌گردد.

حتی بعضی از بزرگان گفته‌اند «لا ملک الا بالرجال» و «لا رجال الا بالمال». بر همین قول اگر پایه‌های اصلی حدوث وقایع و حوادث جهان را بررسی کنیم، می‌بینیم که ریشه‌ی آنها در منافع و مقاصد اقتصادی و مادی تعریف و توصیه می‌شود.

باید این مهم را هم در نظر داشت که با توجه به شرایط ویژه‌ای که در جهان به وجود آمده بود مثل کشف قاره‌ی آمریکا و پیدایش ماشین چاپ، فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح، کشف هند از طریق دماغه امید نیک آفریقا، شناسایی جزایر ادوین (اندونزی) دستیابی به ثروت‌های جدید، بسته شدن راه‌های خشکی مثل راه ابریشم، اختراع باروت و استفاده از آن در توپ‌های جنگی، اختراع قطب‌نما برای مسافرت‌های بزرگ دریایی و همچنین دسترسی به منابع جدید جهانی، اطلاع از کروی بودن زمین که همه در حدود قرن شانزدهم میلادی همزمان با روی کار آمدن صفویان مطرح شد، ناگزیر می‌بایست شاه صفوی را در این عرصه مقاوم و آماده برای برقراری یک روابط خارجی با دنیا علیه دشمن درجه اول آنها یعنی عثمانی‌ها کند. دولت عثمانی در آن زمان امپراتوری قدرتمند و بزرگی بود که اروپایی‌ها هم از آن حساب می‌بردند و هم از درون باید مستحکم می‌بود که بتواند یارای مقاومت را در مقابل این همه تغییرات و تحولات بین‌المللی را داشته باشد.

در واقع حکومت صفویان که از سال ۹۰۷ تا ۱۱۳۵ ق پایید نه تنها تحول مهمی در تاریخ و فرهنگ ایران محسوب می‌شود، بلکه در آن دوران که نزدیک به دو قرن و نیم به طول انجامید خود نیز شاهد تحولات قابل توجهی بوده است. آن‌چنان که شرایط حکومت صفوی از آغاز تا پایان یکسان نبوده و در حقیقت حکومت و دوران صفویان سیری از نظامی‌گری قزلباش‌ها به سوی جامعه‌ای مبتنی بر علم و فرهنگ توسعه‌یافته و از نظر اقتصادی حکومتی مترقی بوده است.

تشکیل حکومت صفویه در ایران، مقارن با تحولات سیاسی و اجتماعی تعیین‌کننده در سرزمین‌های پیرامون این کشور (عثمانی، ترکستان، روسیه) از یک سو، و رشد مناسبات سرمایه‌داری تجاری در اروپا وگسترش آن به سراسر حوزه‌ی جغرافیایی دریایی شرق از سوی دیگر بود. حکمرانان صفوی براساس ضرورت‌های ناشی از روند سریع و رشد مناسبات بازرگانی بین‌المللی و توانایی‌ها و زمینه‌های رشد مناسبات بازرگانی داخلی در ایران، اقدامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به اجرا درآوردند که پیامدهای عمیق آن در دوران صفویه در عرصه‌های مختلف قابل مطالعه است. به نظر می‌رسد با توجه به تحولات اقتصاد جهانی مطالعه و بررسی مناسبات سیاسی و اقتصادی دوره‌ی صفویه امکان مناسبی را برای فهم و درک ساختارهای اقتصادی در اختیار می‌نهد. در واقع، از طریق مطالعه نهاد بازار در دوران صفوی می‌توان به شناسایی سیاست‌های اقتصادی حکمرانان صفوی در حوزه‌ی تجارت داخلی و خارجی پرداخت. زیرا بازار به عنوان یک سازمان اقتصادی و نهاد اجتماعی بزرگ به منزله‌ی یکی از مؤثرترین نهادها و سازمان‌های شهری همواره مورد توجه جغرافی‌دانان و جهانگردان و مسافران واقع می‌شد و همچنین بازارها به مثابه ستون فقرات اقتصاد شهری ارتباط‌دهنده و در مواردی اداره کننده‌ی فعالیت‌ها و تحرکات روزمره اجتماعی و مبادلات بازرگانی و کالاهای مورد نیاز جامعه شهری بوده‌اند. حال با توجه به مبحث اصلی این نوشته یعنی مناسبات اقتصادی دوره‌ی صفویه می‌توان به این مسئله اشاره کرد که دوره‌ی صفویه، دوره‌ی رونق و رشد اقتصاد جامعه ایران بوده است. این دوره‌ی پر رونق دو ویژگی داشت: اول اینکه تا حد زیادی نتیجه‌ی رشد آرام نیروهای تولیدی جامعه‌ی ایران پس از تیموریان بود. دوم، ظهور صفویان به‌ویژه اصلاحات شاه عباس ـ به عنوان سیاست‌های هماهنگ‌کننده بخش‌های مختلف جامعه ـ به این روند رشد، آهنگی شتاب‌گونه بخشید. طبیعی است تجدید و احیاء نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هرگز به معنای تغییر ساختاری جامعه ـ به ویژه در بخش اقتصاد ـ نبوده‌است. در عین حال، همگام با رشد و رونق امور اقتصادی دوره‌ی عباس اول سرمایه‌داری تجاری

سنتی ایران، دوره‌ی شکوفایی خود را طی می‌کرد و می‌بایست وارد مراحل بالاتر و متکامل‌تری از شیوه‌ی تولید و مناسبات اقتصادی گردد، که در عمل این‌گونه نشد. پی‌جویی علل این ، در دو بعد کلی قابل بررسی است؛ جنبه اول: نوسازی و تجدید ساختار سیاسی جامعه‌ی صفوی، براساس الگوی کهن «پاتریمونیالی» و «استبداد مطلق» صورت می‌گرفت که این روند باعث توأمان شدن رونق سرمایه‌داری سنتی با شکوفایی نهاد سیاسی و استمرار ساخت کهن اقتصادی می‌شد. جنبه‌ی دوم، ورود پدیده‌ای نوظهور در جامعه‌ی صفوی یعنی شرکت‌های تجاری است. اصولاً دوره‌ی صفویه مقارن شکل‌گیری، گسترش و تکامل یکی از مهم‌ترین نهادهای سرمایه‌داری غرب، یعنی شرکت‌های تجاری بود. این شرکت‌ها با ورود به عرصه مناسبات تجاری ملل شرقی، از یک سو مسیرهای تجاری کهن دریایی را قبضه و به‌تدریج جانشین راه‌های خشکی شرق کرده و از دیگر سو بر اهمیت و حجم مبادلات دریایی افزوده و رشد تجارت ملل آسیایی را تا حد زیادی وابسته به تجارت دریایی می‌کند. در عین حال - به ویژه در ایران - این شرکت‌ها با به دست‌گیری سیستم تبادل و تعامل با حکومت‌ها به عنوان مهم‌ترین تاجران آن کشورها، یا به عبارتی مؤسسه‌ی برتر تجاری کشور، موفق به برقراری سیستم انتفاع دوجانبه به ضرر سرمایه‌داری سنتی و داخلی این ملل شدند، که از سویی این روند، در معنای ازدیاد موانع بر سر راه تحول و تغییر ساختارهای مستعد تحول این جوامع بود.

ورود این سیستم تکامل‌یافته‌ی اقتصادی غرب که در موطن خود موفق به ایجاد تغییرات ساختاری مطلوب خود شده بود، در شرق ،خاصه ایران، تغییرات مشابهی پدید نیاورد. می‌توان تصور کرد رشد بورژوازی سنتی ایران در سایه‌ی رونق ویژه‌ای که شرکت‌های غربی به مناسبات تجاری بخشیده بودند، دارای آهنگی تصاعدی می‌شد، ولی این‌گونه نشد. در نتیجه‌ی جامعه‌ی صفوی یکی از اساسی‌ترین منافذ و کانال‌هایی که انتظار تغییر و تحول در ساخت‌های اقتصادی و سیاسی خود را از آن داشت یعنی سرمایه‌داری داخلی، در بن‌بست و سپس در حال نزع دید.

هدف ما در این بررسی، ارائه‌ی تصویری کلی از تعامل ساخت‌های سنتی جامعه‌ی صفوی است که در عهد عباس اول در کمال شکوفایی خود قرار داشت و از سوی دیگر بررسی ورود و عملکرد شرکت‌های تجاری غرب با ساخت سیاسی و سیستم تجاری آن، که علت العلل مسائل فوق است، می‌باشد. به نظر ما، رشد و سلطه‌یابی شدید ساخت سیاسی در شکل «دسپونیسم شرقی» و سیستم «پاتریمونیال»، در دولت صفوی به حد اعلا رسید. این روند تمایل حکومت به کنترل و انتفاع از سایر ساخت‌های اجتماع، به ویژه ساخت اقتصادی را تشدید کرد و حکومت با تداخل در شیوه‌ی تولید شهری، روستایی و مناسبات تجاری جامعه، ضرب‌آهنگ طبیعی را از اینها سلب کرد و مازاد تولید و ارزش‌های اضافی بازار را به سرعت به سوی خود سرازیر می‌کند. از سویی سرمایه‌داری سنتی، همراه با سایر بخش‌های اقتصادی به ساخت سیاسی وابسته شده از رشد و هویت‌یابی مستقل باز می‌ماند. ورود کمپانی‌ها و تعامل تجاری با حکومت، سبب تشدید این روند می‌شود و باز هم سرمایه‌داری داخلی، از تعامل با سیستم جدید و تکامل تجاری باز می‌ماند. حتی ارامنه به عنوان ابزار دخالت و انتفاع قبلی دولت از سیستم بازار و مناسبات تجاری، در اینجا قربانی انتفاع حکومت از قِبل کمپانی‌ها می‌شوند. به هر حال ضعف‌ها و نارسایی‌های ساختاری اقتصادی و سیاسی کهن ایران، به همراه عوامل جدید (ورود کمپانی‌ها و شکل ویژه‌ی استبداد منطقه)، سبب هدر رفتن فرصتی طلایی برای رشد در یکی از شکوفاترین ادوار سرمایه‌داری داخلی ایران می‌شود.

با توجه به موارد ذکر شده هدف اثر حاضر صفویان در گذرگاه تاریخ در راستای ارائه‌ی تصویری کلی از وضعیت اقتصادی ایران در دور ه‌ی صفویه است. یعنی سعی شده با بررسی اوضاع سیاسی دوره‌ی صفویه در ضمن پرداختن به وضعیت سیاسی جهان و پیشرفت‌هایی که دول اروپایی بعد از رنسانس داشتند تصویری روشن از وضعیت و جایگاه این دولت در جهان آن روز داده شود و جایگاهی که در تأثیر مستقیم با دو دولت متخاصم یعنی عثمانی و ازبکان و دولت‌های رقیب چون هند و

دول اروپایی قرار داشت که در صورت کم‌توجهی و غفلت می‌توانست به کلی جایگاهش را از دست داده و به دولتی مستعمره تبدیل شود.

این جایگاه برخاسته از رابطه‌ی اقتصادی و اجتماعی است. رابطه‌ای که همه‌ی دول با آن درگیر بوده و سعی دارند به نحوی از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند. رابطه‌ی اجتماعی دوره‌ی صفویه تأثیر پذیرفته از رسمیت یافتن مذهب شیعه است که توانست به عنوان عاملی پویا روابط اجتماعی محکم و جدیدی را در تقابل با سنت‌های باقی مانده از گذشته ایجاد کند. این روابط به طور مفصل در بخش های بعدی این کتاب بررسی شده است.

رابطه‌ی اقتصادی نیز در تعامل مستقیم با رابطه‌ی سیاسی است. این مسئله در همه‌ی دوران وجود داشت، ولی در این دوران با توجه به وضعیت جدید ایجاد شده و گسترش ارتباطات نمود بیشتری پیدا کرد و سبب شد که حتی روابط سیاسی را تحت تأثیر خود قرار دهد. به‌خصوص آن‌که بیشتر دول اروپایی در راستای اهداف اقتصادی خویش دست به گسترش روابط با دولت صفوی زدند. هرچند که عامل سیاسی ـ امپراتوری عثمانی ـ بی‌تأثیر نبود، ولی این عامل اقتصاد بود که به عنوان مشوق و تسریع‌کننده‌ی روابط عمل کرد. این روابط به‌خصوص تقابل و تعامل اقتصاد سنتی با اقتصاد جدیدی که از غرب وارد می‌شد، و سیاست‌های اقتصادی حاکمان صفوی به تفصیل در بخش دوم مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده است جایگاه دولت صفوی و وضعیت آن در جهان با بررسی وضعیت اقتصادی و تعامل آن با عوامل سیاسی بهتر روشن شود.

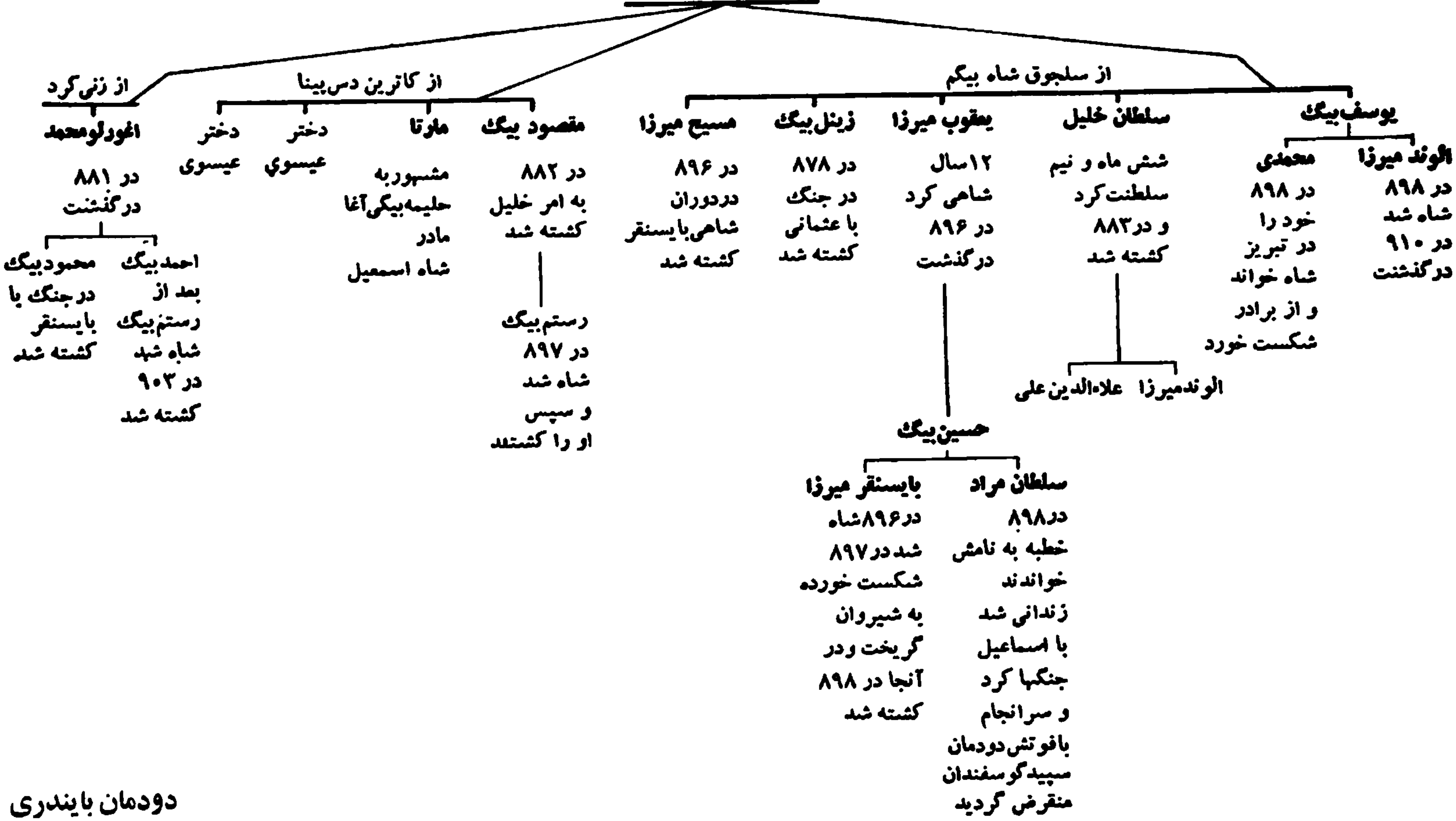
در پایان، امید است که با مطالعه‌ی این کتاب تصویری روشن از وضعیت اقتصادی جامعه‌ی صفوی و رابطه‌ی آن با عوامل سیاسی و اجتماعی برای خوانندگان عزیز مکشوف گردد.

بخش اول

بررسی اوضاع سیاسی ایران
در دوره‌ی صفویه

فصل اول

زمینه‌های شکل‌گیری


امیرحسن بیگ بایندری
از سلجوق شاه بیگم
از کاترین دس‌پینا
از زنی کرد
یوسف‌بیگ
الوند میرزا
در ۸۹۸
شاه شد
در ۹۱۰
درگذشت
محمدی
در ۸۹۸
خود را
در تبریز
شاه خواند
و از برادر
شکست خورد
سلطان خلیل
شش ماه و نیم
سلطنت کرد
و در۸۸۳
کشته شد
الوندمیرزا
علاءالدین علی
یعقوب میرزا
۱۲سال
شاهی کرد
در ۸۹۶
درگذشت
حسین‌بیگ
سلطان مراد
در۸۹۸
خطبه به نامش
خواندند
زندانی شد
با اسماعیل
جنگها کرد
و سرانجام
با فوتش دودمان
سپیدگوسفندان
منقرض گردید
بایسنقر میرزا
در۸۹۶شاه
شد در۸۹۷
شکست خورده
به شیروان
گریخت و در
آنجا در ۸۹۸
کشته شد
زینل‌بیگ
در ۸۷۸
در جنگ
با عثمانی
کشته شد
مسیح میرزا
در ۸۹۶
دردوران
شاهی‌بایسنقر
کشته شد
مقصود بیگ
در ۸۸۲
به امر خلیل
کشته شد
رستم‌بیگ
در ۸۹۷
شاه شد
و سپس
او را کشتند
مارتا
مشهور به
حلیمه‌بیگی‌آغا
مادر
شاه اسمعیل
دختر
عیسوی
دختر
عیسوی
اغورلومحمد
در ۸۸۱
درگذشت
احمدبیگ
بعد از
رستم‌بیگ
شاه شد
در ۹۰۳
کشته شد
محمودبیگ
در جنگ با
بایسنقر
کشته شد
دودمان بایندری

۱ـ وضع داخلی ایران مقارن با تشکیل سلسله‌ی صفوی:

موقعیت جغرافیایی ایران و اهمیتی که این کشور از نظر موقعیت تجاری و اقتصادی داشته، سبب شده است تا به‌کرات شاهد هجوم‌ها و اردوکشی‌های قوای مهاجمی باشیم که یا قصد غارت داشتند و یا می‌خواستند با گذر از ایران به مناطق غربی بروند. در میان هجوم‌هایی که به ایران شد هجوم مغولان حکایتی دیگر دارد. حکایتی که از قتل و عام و غارت و نسل کشی فراتر رفت و ایران را به نابودی کامل کشاند و آن را از مسیر پیشرفت، منحرف ساخت.

بسیاری از مسائلی که ما بعد از هجوم مغولان در جامعه‌ی ایران با آن مواجهیم نشأت گرفته از وضعیت آشفته‌ی سیاسی و اجتماعی جامعه ایران است. در واقع، بعد از مغولان ایران به جامعه‌ای بیمار تبدیل شد که کوچک‌ترین تلنگری می‌توانست آن را از پای در بیاورد. همین عامل باعث شد تا در گوشه و کنار ایران حکومت‌هایی سر بر آورند که به مقتضیات زمان با کوچک‌ترین آشفتگی از میان می‌رفتند و جای خود را به دیگری می‌دادند. در این میان، مردم بی‌گناه بودند که قربانی توطئه‌ها و امیال شخصی افراد قدرتمند قرار می‌گرفتند و جان و مال و ناموس خود را بر باد رفته می‌دیدند.

البته سلسله‌های محلی با توجه به موقعیت جغرافیایی که شکل گرفتند در مصدر کارها قرار گرفته و مشاغل مهمی شدند و به ادبیات ایران کمک قابل توجهی نمودند. همین قدرت‌های محلی بودند که زمینه‌ساز شکل‌گیری دولت صفوی شدند و این مجال

را به این دولت نوپا دادند که از اختلافات درونی این حکومت‌ها استفاده کرده و آنها را از میان بردارد. در واقع «ازحمله‌ی مغول تا ظهور دولت صفوی یعنی نزدیک به سه قرن مردم این کشور یا گرفتار مردم کشی و غارتگری خاندان چنگیز و یا در بند تسلط فرمانروایان دیگری از اقوام ترک و تاتار بودند. چنان‌که در آغاز کار شاه اسماعیل در قلمرو ایران عده‌ی پادشاهان و مدعیان بزرگ سلطنت به سیزده تن می‌رسید».[۱]

ایران در این زمان، یعنی آغاز قرن دهم هجری، نظام حکومتی یکپارچه و متشکلی نداشت. در هر گوشه گروهی ادعای برتری و آرزوی حکمرانی داشتند. به گونه‌ای که مازندران بین ده سلاله‌ی محلی تقسیم شده بود و گیلان در اختیار خان‌نشین‌های متفاوت قرار داشت. یک خاندان عربی در خوزستان و متصرفات آق‌قویونلو در آذربایجان، ارمنستان و عراق عجم در اختیار دوتن از زعمای این قوم به نام‌های الوند و سلطان مراد قرار داشت.

به طور کلی ملوک‌الطوایفی ایران در این سال‌ها در اختیار سه گروه متمایز بود:

۱ـ سلاله‌هایی که از بزرگان فئودال محلی ایران بودند؛

۲ـ سلاله‌هایی که اعضای آن از سران قبایل چادرنشین و بیشتر ترک بودند (در مناطق غربی از کردها هم بودند)؛

۳ـ سلاله‌های سادات که به یاری نهضت‌های خلقی در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم بر سر کار آمده و بعد از مدتی به فئودال‌های معمولی بدل شدند».[۲]

در واقع در این وضعیت بود که خاندان صفوی اولین فعالیت خود را برای به دست گرفتن حکومت و تغییر مذهب ایران آغاز کردند و توانستند به آن موقعیت برسند.

---

۱. فلسفی، نصرالله ، **زندگانی شاه عباس اول**، تهران، علمی، ۱۳۶۹، چاپ چهارم، ص ۳

۲. پطروشفسکی و دیگران، **تاریخ ایران**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۶۳، صص ۹ـ ٤٦٨؛ و نیز احمد کسروی، **شیخ صفی و تبارش**، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۹، ص ۷۵

۲ـ شیخ صفی‌الدین اردبیلی: مقدمات تشکیل حکومت

سال‌های عمر شیخ صفی‌الدین اردبیلی شامل بخشی از سال‌های پایانی حکومت مغولان در ایران می‌باشد و سال مرگ ایشان هم‌زمان با وفات آخرین پادشاه نامدار مغول، ابوسعید بهادرخان، بوده است. (سال ۷۳۵ ق)

برای آشنایی هرچه بیشتر با وضعیت و معتقدات اهل تصوف در این زمان، نخست باید اعتقادات مردم و مذاهب موسوم آن دوران مورد بازبینی قرار گیرد. «در آن زمان از کیش‌های اسلامی سه کیش شافعی، حنفی و جعفری در ایران رواج می‌داشت. به این معنی مردم به دو دسته می‌بودند: سنی و شیعه. شیعیان پیروان جعفر بن محمد امام ششم شیعیان می‌بودندی و سنیان برخی از امام شافع و برخی از ابوحنیفه پیروی می‌نمودندی».

مغولان هم‌زمان با کشورگشایی‌های موفقیت‌آمیزشان از نظر اقتصادی و بازرگانی و دینی از ممالک مغلوب تأثیر پذیرفتند. آنها قبل از فتوحاتشان از کیش و اعتقاد خاصی پیروی نمی‌کردند و وقتی وارد ایران شدند، به دین اسلام گرویدند. از آن جمله سلطان محمد خدابنده (الجایتو) که در سال ۷۰۳ ق به تخت نشست ابتدا مذهب سنی داشت اما بعدها به شیعه گرایش پیدا کرده و در رواج این مذهب کوشش بسیار کرد و حتی مردم بغداد و اصفهان و شیراز را، که نسبت به قبول مذهب تشیع مقاومت می‌کردند، تحت فشار گذاشت. تقاضای انتقال علامه حلی از حله به سلطانیه و اشتغال وی به تدریس در این شهر از نکات مثبت کارکردهای سلطان محمد خدابنده محسوب می‌شود.

این روند ادامه داشت و رواج مذاهب مختلف اسلامی به تبلیغ و قدرت زعمای هر بخش و ناحیه وابسته بود و ادیان و فرقه‌های مختلفی در شهرها رواج داشت و این روند تا زمان شیخ صفی‌الدین نیز ادامه یافت.

آنچه تقریباً مورد قبول تمامی اهل تحقیق واقع شده آن است که شیخ صفی‌الدین اردبیلی مذهب شافعی داشته و شاهد این مدعا قول حمدالله مستوفی درباره‌ی مردم

اردبیل است که ذکر کرده: «اکثر بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه الرحمه‌اند».[1]

به هر حال اگر شیخ صفی را پیرو مذهب شافعی یا بنابر معتقدات بعضی از تاریخ‌نگاران پیرو مذهب تشیع بدانیم، آن‌چه در این مورد اتفاق نظر ایجاد کرده حاکی از آزاداندیشی اوست.

شایان ذکر است که گروهی از محققان، تغییر مذهب پیروان شیخ صفی از مذهب تسنن به تشیع را علت رواج اعتقاد شیعی بودن او دانسته‌اند. با این استدلال که جانشینان او نخواسته‌اند نیای ایشان به‌عنوان یک سنی شناخته شود. چنان‌که در کتاب زندگانی شاه اسماعیل صفوی آمده است: «شیخ صفی مانند اکثر بزرگان صوفیه از حیث مذهب تعصب جاهلانه نمی‌ورزید».[2]

وی که از مریدان شیخ تاج‌الدین ابراهیم زاهد گیلانی بوده است گویا مریدانش را در اوایل کار پنهانی به مذهب جعفری هدایت می‌کرد و هنگامی‌که از حیث فراوانی گروه مریدان در خویشتن قدرتی دید پیروانش را در جمیع ولایات به اظهار و اعلام مذهب جعفری و تبعیت از آن امر فرمودند.

شیخ صفی‌الدین در روزگار خویش مردی نام‌آور و مورد احترام همه بوده است. وی به منظور استحکام مبانی اخلاقی جامعه و ایجاد ماندگاری در اعتقاداتش، پیروان خویش را به رعایت ظاهر احکام شریعت سفارش می‌کرد. اگرچه طریقت تصوف و تفکرات خانقاهی به دلیل بی‌پروایی خاصی که در آن وجود داشت مورد قبول مقامات شرعی نبود اما همین خصوصیت شیخ‌صفی و پیروانش سبب شد که پس از مرگ وی و قیادت شیخ صدرالدین خانقاه و پیروانش نه تنها از گزند شریعت‌انگاران زمانه مصون ماندند بلکه بر رونق و حشمت آن نیز افزوده شد. شخصیت و حیثیتی که شیخ صفی‌الدین و پسرش شیخ صدرالدین موسی در میان بزرگان معاصر پیدا کرده بودند تا آنجا بود که

---

۱. مستوفی‌قزوینی ،حمدالله ، **تاریخ گزیده**، به اهتمام نوایی، عبدالحسین ،تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹، ص ۱۷۳

۲. رحیم‌زاده صفری، علی‌اصغر، **زندگانی شاه اسماعیل صفوی**، به اهتمام یوسف پورصفری، تهران، خیام، ۱۳۴۱، ص ۳۵

سلطان ابوسعید، امیر چوبان و ملک اشرف در مشکلات عمده‌ی سیاسی ـ اجتماعی با ایشان مشورت کردند.

حتی جایگاه شیخ صفی در میان متصوفه و پیروان شیخ زاهد از همان سال‌های نخستین نیز با احترام خاصی توأم بود:

شیخ گفت: «... جماعت! این دست، دست صفی، دست من است و هرکه توبه کار اوست، توبه کار من است و هرکه توبه کار من است و توبه کار او نیست مرا نباید و او را نیز نباید... من صفی‌ام و صفی منم».[1] این رباعی از شیخ است که می‌گوید:

هرگه که رسی به خلوت یار ای دل　　از من برسان سلام بسیار ای دل
وآنگه خبر از خرابی عالم گوی　　زنهار ای دل هزار زنهار ای دل

پس از شیخ صفی‌الدین پسرش شیخ صدرالدین موسی راه پدر را ادامه داد و چنان‌که از سلوک و همچنین مکتوبات و مدارک بازمانده‌ی او استنباط می‌شود، ایشان هم شافعی مذهب بوده است. «در نامه‌ای که سلطان احمد جلایر... بدو نوشته است القابی به کار رفته که خاص بزرگان اهل تسنن بوده است».[2]

۳ـ استحکام پایه‌های عقیدتی: گرایش از تصوف به تشیع

گرایش صفویه به مذهب تشیع به‌عنوان تغییر مشی ایدئولوژیک از بستر و اهداف خاصی پیروی می‌کرد. این گروه در جهت مشروعیت بخشیدن فکری و اعتقادی به عملکرد خویش بودند. هرچند شیخ صفی رسماً تشیع را به‌عنوان هدف خود نپذیرفت ولی گرایش به این مذهب با سابقه‌ی رفتاری و دینی اسلافی همچون شیخ صفی‌الدین اردبیلی مستحکم گردیده بود. برای کسب چنین مشروعیتی صفویه خود را نمایندگان حضرت حجت و از اعقاب امام موسی کاظم می‌دانستند و بدین ترتیب نوعی عصمت

---

۱. سیوری، راجر، **ایران عصر صفوی**، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۸، ص ۷

۲. بیانی، شیرین ،**تاریخ جلایریان**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۲۱

برای خود قائل بودند. انتخاب عناوینی همچون «مرشدکامل» و «تذکار» مداوم این باور عمومی که سر حلقه‌ی سلسله‌ی صفوی مستحق اطاعت مطلق پیروان است تلاش‌هایی برای پیشبرد اهداف این‌چنین بوده است.

اگر به منابع تاریخی تدوین شده در آن زمان یا کمی بعد از آن مراجعه کنیم خواهیم دید که تقریباً تمامی این متون با روشی ثابت و مشخص به جهت اثبات مقام معنوی دودمان صفوی تلاش کرده‌اند. به عنوان مثال «تاریخ عالم آرای عباسی» سلسله‌ی نسب شاه عباس را تا خاتم پیامبران محمد مصطفی(ص) کشانده است و نام تک‌تک افراد را ذکر کرده است.[1] البته ارتباطی که صفویه از این طریق با شجره‌ی امامت و نیابت مولای متقیان برای خویش قائل بود، تغییر مذهب این دودمان را باورپذیر می‌کرد:

«خواجه علی، نواده‌ی شیخ صفی از میان خاندان خود نخستین فردی بود که بالصراحه به شیعه بودن خویش شهادت داد... خواجه علی در راه بازگشت از مکه به سال ۱۴۲۷م در فلسطین درگذشت. این فرقه پس از مرگ وی رنگ معتقدات افراطی عالم شیعه به خود گرفت».[2]

از اینجا که این باور تقویت شد که پشت بیست و یکم شیخ صفی‌الدین به امام موسی کاظم می‌رسد که او خود پنجمین نسل از حضرت علی(ع) و فاطمه(س) بوده است. در حالی که طبق تحقیقات بعدی که گروهی از تاریخ نگاران به آن معتقدند[3] فیروز شاه زرین کلاه جد هفتم صفی‌الدین از کردستان در حدود سال ۵۶۹ ق به آذربایجان آمده و اجداد صفویه همه ایرانی بودند و حتی به زبان آذری سخن می‌گفتند. جالب اینکه از شیخ صفی‌الدین یازده دوبیتی و دوجمله به زبان آذری در دست است.

---

۱. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ ،**تاریخ عالم آرای عباسی**، ج۱، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷، ص۱۳

۲. لکهارت، لارنس، **انقراض سلسله‌ی صفویه**، ترجمه‌ی مصطفی قلی‌عماد، تهران، مروارید، ۱۳۶۴، ص۲۲

۳. فلسفی، نصرالله،**زندگانی شاه عباس اول**، جلد اول، ص۱۹

نسب‌نامه‌ی خاندان صفوی را می‌توان چنان‌که در آن زمان معروف خاص و عام بوده در آثاری همچون «قصص‌الخاقانی» مشاهده کرد.[۱]

در راستای باورپذیر کردن سیادت و شیعی‌گری خاندان صفویه تلاش‌های بسیاری صورت گرفته و حتی سعی شده تا دلایل قومی اعتقاد شیخ صفی به مذهب شافعی نوعی تقیه به‌حساب آید. محمد بن عارف شیرازی در تذکره‌ی «لطایف الخیال» رباعی از شیخ صفی نقل می‌کند که مهر او را به علی (ع) به صراحت آشکار می‌سازد.

«صاحب کرمی که صد خطا می‌بخشد | خوش باش صفی که جرم ما می‌بخشد
هر کس که جوی مهر علی در دل اوست | هر چند گنه کند خدا می‌بخشد»[۲]

«تبارنامه‌ی شیخ صفی که بنیان تصور سیادت او قرار گرفته ابتدا در کتاب ابن بزاز نقل شده است و پس از او میرخواند در «حبیب‌السیر»، *میریحیی قزوینی* در «لب‌التواریخ»، اسکندربیگ در «عالم آرا» و میرابوالفتح در «صفوه‌الصفا» آن را تکرار کرده‌اند. موضوع علوی بودن صفویان مسلماً تنها از این نظر می‌تواند واجد اهمیت باشد که اعتقاد به این مسئله به این سلسله در نبرد با دشمنانشان، که اهل سنت بوده‌اند؛ یعنی عثمانی‌ها در مغرب و ازبک‌ها در مشرق، کمک قاطع کرده است».[۳]

٤ـ استحکام پایه‌های سیاسی

چنان‌که تاکنون در بررسی خصوصیات شیخ صفی‌الدین اردبیلی مشخص شد او به عنوان یک مراد و صوفی شناخته شده از احترام و حشمت بسیاری برخوردار بود. اعتباری که حتی مرزهای محل زندگی او، خطه‌ی آذربایجان را در نوردیده و در نقاط دیگر پیروان و مریدانی برایش مهیا ساخته بود. تداوم زعامت دینی این خاندان قدرتی

۱. شاملو ،ولی قلی بن داود قلی ، **قصص‌الخاقانی**، تصحیح سیدحسن سادات‌ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، ص۲۲

۲. کسروی، احمد ،**شیخ صفی و تبارش**، ص۸۳

۳. هینتس، والتر، **تشکیل دولت ملی در ایران**، ترجمه‌ی کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳٦۲، ص۲

به ایشان داد که باعث شد در جنبه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی مورد مشاوره و طرف توجه قرار گیرند.

در این بخش به نفوذ و قدرت چند تن از جانشینان شیخ صفی (صدرالدین و خواجه علی و ابراهیم) می‌پردازیم:

«رسیدن شیخ صدرالدین به مقام رهبری طریقت صفویه مقارن از هم پاشیدن امپراتوری ایلخانی در ایران و بین‌النهرین بود. به علت فقدان یک دولت قوی مرکزی، خاندان امرای نیرومندی نظیر چوپانیان و جلایریان بخش‌هایی را به قلمرو خود اضافه کردند... ملک اشرف، شیخ صدرالدین را به تبریز کشاند و زندانی‌اش کرد... اما در سومین ماه زندانی، شیخ خواب هولناکی دید و در نتیجه شیخ را با عذرخواهی فراوان آزاد کرد».[1]

در این زمان مبلغان بسیاری در کشورهای مختلف پراکنده شدند و در سرزمین‌هایی مانند فلسطین، سوریه، روم، هند و مصر مریدان بسیاری را به طریقت صفویه جلب کردند. از جمله عرفای بزرگی که پیرو این طریقت بودند می‌توان از شاه قاسم انوار، سیدمحمد نوربخش را نام برد. نفوذ اجتماعی و وحشت پنهان قدرت حاکم از صدرالدین با توجه به این وقایع، کاملاً مشخص است. شیخ صدرالدین در سال ۷۹۳ ق درگذشت و مانند پدرش در زیارتگاه اردبیل به خاک سپرده شد. او پیش از مرگ، پسرش، خواجه علی را به‌عنوان جانشین خود انتخاب کرد.

در زمان خواجه علی، تعالیم صفویه آشکارا حالت شیعی به خود گرفت، اما با احتیاط و سیاست همراه بود. حکایاتی از ملاقات او با امیرتیمور در متون تاریخی وجود دارد که خود نشان ارادت بزرگان به این خاندان است.

«تیمور در هنگام مراجعت سفر روم که به اردبیل رسید و به زیارت حظیره متبرکه رفت از علو درجات سلطان خواجه علی خبر یافت و به ملاقاتش شتافت... به التماس

---

۱. سیوری، راجر ،ایران عصر صفوی ،ص۱۱

او اسیران روم را آزاد کرد و مالیه‌ی اردبیل را بـر حظیـره متبرکـه و اولاد عظـام سـلطان خواجه علی مسلم داشت».[1]

شاهرخ پسر تیمور نیز به خواجـه علـی احتـرام فـراوان مـی‌گذاشـت و نمونـه‌ی آن دیداری است که بین این دو اتفاق افتاده و شـرح آن در کتـب تـاریخ صـفویه مضـبوط است. بر طبق این کتاب، شاهرخ به سال ۸۲۳ ق، هنگام مبارزه با قره قویونلو در اردبیل، به دیدار خواجه‌علی رفته است. این دیدار با توجه به اشتهار خواجه علی و پیروانش بـه مذهب تشیع از اهمیت سیاسـی برخـوردار بـوده اسـت. نکتـه‌ی جالـب توجـه کیفیـت آزادسازی اسرای تیمور توسط خواجه علی است. این تفکر وجود داشت که سال‌ها قبل تیمور با صدرالدین ملاقات داشته و در این ملاقات دسـتمال سـرخ رنگـی بـه او اعطـا نموده و نوید سلطنت به او داده است. سال ۸۰۲ ق/۱۳۹۹م هنگامی‌کـه جنـگ سـیواس واقع شد، گروه بی‌شماری به اسارت در آمدند. سپاه تیمور به همراه این خیل عظیم اسرا در اردبیل به حضور خواجه‌علی رسید.

«شیخ به تیمور گفت: این اسرا مریدهای مخصوص من هستند و مانند تو هسـتند در مریدی. اگر آنها به این ذلت باشند به غیرت خداوندی قبول نمی‌آید... امیر تیمور عرض کرد که چگونه تمیز دهم در تمام این اسـرا کـدام مریـد حضـرت شـیخ هسـتند. شـیخ پارچه‌ی سرخ رنگی از زیر پوستین درآورد و گفت: مریدان شخص من هریک قدری از این به سرشان دوخته‌اند؛ آنها را بگو به خانقاه تسلیم کنند. از کرامات شـیخ آن مختصـر دلق را اسرای رومی بر خود دوخته قزلباش خود را نامیدند».[2]

چنان‌که مشاهده می‌شود، کیفیت تشکیل قزلبـاش نیـز بـه کرامـات خانـدان صـفوی مرتبط شده است. صحت و سقم این حکایات معلوم نیست، اما شکی نیست که از ایـن طریق پیروان و مریدان بسیاری حله‌ی ارادت این خاندان را می‌پذیرفتند.

خواجه علی در سال ۸۳۰ ق /۱۴۲۷م درگذشت. بنابراین از ۷۹۳ ق که سـال وفـات صدرالدین است تا آن زمان زعامت صفویه بر عهده‌ی او بوده است. مـرگ وی در سـفر

---

۱. شاملو، ولی قلی بن داودقلی، قصص خاقانی ،ص۳

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۲

حج اتفاق افتاد و او از بیت‌المقدس برای خاک‌سپاری پدر به اردبیل بازگشت و تا سال ۸۵۱ ق به عنوان سرحلقه‌ی خاندان صفوی مشغول و مشهور بود.

«در مورد سیر تحول طریقت صفویه در این دوره اطلاع چندانی در دست نیست... آنچه آشکار است اینکه ابراهیم شبکه‌ی هواخواهان صفویه را حفظ و تقویت کرد. در رأس این سازمان مقامی که خلیفه‌الخلفا نامیده می‌شد، قرار داشت... او معاون و نایب شخص مرشد کامل، یعنی رهبر طریقت صفویه شناخته می‌شد».[1]

ابراهیم همچون پادشاهان زندگی می‌کرد و تعدد پیروان صفوی به حدی بود که تا آن زمان سابقه نداشت. صوفیانی که به زیارت مقبره‌ی شیخ صفی می‌رفتند گاهی آن چنان بی‌شمار بودند که همه نمی‌توانستند به حضور شیخ برسند.

بعد از فوت شیخ ابراهیم به سال ۸۵۱ ق، فرزندش شیخ جنید بر مسند رهبری و ارشاد صفوی تکیه زد. شکوه او و قدرتی که به واسطه‌ی خیل بی‌شمار مریدانش در اختیار داشت، باعث وحشت میرزا جهانشاه قراقویونلو شد. او به تلویح و تصریح تقاضای هجرت شیخ جنید را داشت تا بدین‌وسیله از خطرات احتمالی این گروه برای تاج و تختش بکاهد. پس از مدتی پیام خود را صراحتاً برای شیخ جنید فرستاد و او در جواب به فرستاده گفت:

«پادشاه شما را آن فتوت و کرامت نیست که مانند فرزند امیر تیمور جهانگشا در سخن گفتن نزاکت نماید و آن قدرت و عظمت نیز ندارد که جهانی را قلمرو او شمارند و بحمدالله آن‌چنان نیستم که در زوایای دور افتاده‌ی این کشور به اقامت رضا دهم اینکه به شهریار خود بگویید که ما از خاک او بیرون شدیم و فرّ و شکوه سلطنت او نیز ما را بدرقه نماید».[2]

پس از این مراجعه، شیخ جنید به سوی دیاربکر رهسپار شد در حالی‌که گروه بی‌شماری از معتقدان او را همراهی می‌کردند و در هر منزل گروهی نیز به او می‌پیوستند تا عاقبت پس از گذشتن‌اش از طرابوزان در حصن کیفار نزد امیر

---

۱. سیوری، راجر ،**ایران عصر صفوی**، ص۱۵

۲. فلسفی، نصرالله ، زندگی شاه عباس اول ، ج۱،ص ۱۰۳

اوزون حسن رحل اقامت افکند. او در این دوران به اوزون حسن بسیار نزدیک بود و خواهر وی را به ازدواج خویش درآورد. پس از آنکه رشته‌های دوستی و مودت بین این دو استحکام کامل یافت، شیخ جنید دوباره به اردبیل بازگشت. مدت اقامت او در دیاربکر سه سال از ۸٦۰ تا ۸٦۳ ق ذکر شده است.

این مراجعت باعث بیمناکی بیش از پیش جهانشاه شد تا بدانجا که تصمیم داشت از طریق گسیل سپاه و جنگ در مقابل خانقاه صفوی بایستد، اما مشاورانش او را از این کار منع کردند. از طرفی، گروهی از خیرخواهان که ماندن شیخ را در اردبیل به مصلحت نمی‌دیدند او را ترغیب کردند تا به جانب چرکس رهسپار شود. «شیخ ناگزیر از اردبیل با گروه بزرگی از اهل ارادت به عنوان جهاد، جانب جبال قفقاز روانه گشت. از طرفی جهانشاه به سلطان خلیل شیروانشاه نامه نوشت و چنین دستور داد که سلطان جنید ناگزیر از ممالک شیروان باید به‌سوی چرکس عبور نماید. این موقع بهترین فرصت است که شما می‌توانید وی را با همراهانش در بیشه‌ها و جنگل‌های شیروان احاطه نموده و همگی را نابود و خیال اولیای دولت ما را از جانب آنان آسوده سازید».[۱]

بدین ترتیب سلطان جنید در سال ۸٦۰ ق در جنگ سختی که بین سپاه خلیل شیروانشاه و صوفیان درگرفت، در سواحل رود کر نزدیک طبرستان به قتل رسید. شرح دلاوری‌های صوفیان در حراست از مرشد کامل خویش چنان است که گاهی شگفت‌آور به نظر می‌رسد.

پس از قتل وی اوزون حسن به سابقه‌ی خویشاوندی که با شیخ جنید داشت و با استفاده از ارادت مریدان به خانقاه صفوی به جنگ جهانشاه پرداخت و او را به قتل رساند و وارد تبریز شد. این سپاهیان از جان گذشته، اوزون حسن را در جنگ با سلطان ابوسعید گورکانی نیز همراهی کردند. سلطان ابوسعید با تصور تصرف ممالک جهانشاهی به این خطه پای گذاشت که با جانبازی مریدان صفوی رو به رو شد و در جنگ با این گروه معدود اما دلاور جان خود را از دست داد.

---

۱. فلسفی، نصرالله ، زندگی شاه عباس اول ، ج۱، ص ۱۰۵

سلطان جنید از خدیجه خانم خواهر اوزون حسن پسری یافت که حیدر نامیده شد و در تاریخ صفویه به نام «سلطان حیدر» شهرت دارد. در دوران اوست که تمایل مفرط به‌طرف شیعه در این طریقت پدید آمد. سلطان حیدر در زمان قتل پدر در سال‌های کودکی به سر می‌برد. اما پس از چندی با فتح تبریز توسط اوزون حسن، تحت تعلیم و نوازش او قرار گرفت و این مناسبات تا بدان پایه رسید که حسن دختر خود حلیمه بیگی آغا ملقب به علم شاه بیگم را به عقد سلطان حیدر درآورد.

پیدایش کلاه دوازده ترک، که بعدها شاخص قزلباش قرار گرفت، از اتفاقات همین دوران است و به خوابی که سلطان حیدر دیده بود، منسوب است. او پس از آنکه گفت در خواب دستور یافته تا مریدان خانقاه خویش را علامتی مخصوص بسازد، دستور ساخت تاج را صادر کرد. عزت و شکوه خانقاه صفوی در جانشینان اوزون حسن دلهره‌ای ایجاد کرد پسران حسن به این نتیجه رسیدند که حیدر با توجه به علاقه‌ی مریدان از نیروی معنوی بسیار برخوردار است و از طرفی خواهرزاده و داماد حسن محسوب می‌شود و با مقامات نیز ارتباط دارد. پس به راحتی می‌تواند تاج و تخت را تصرف کند. بنابراین درصدد رفع این خطر برآمدند. هنگامی‌که اختلاف ما بین یعقوب پادشاه پسر حسن و سلطان حیدر به اوج رسید، سلطان به قصد جهاد با چرکس از اردبیل خارج شد. بدین شکل موقعیت فراهم شد تا حیدر نیز به سرنوشت پدر دچار شود. «سلطان حیدر عزیمت یورش داغستان و گرجستان نمود. شروان شاه بن سلطان خلیل از این خبر متوحش شد که شاید سلطان حیدر در مقام خونخواهی پدر شهید خود برآمده از سلطان یعقوب بن حسن بیگ که داماد او بود، مشاورت و معاونت خواست. او نیز سرداری با چهار هزار سوار به تقویت وی و اضمحلال سلطان حیدر مأمور کرد... در آن معرکه سلطان حیدر به زخم تیری شهید شد... شهادت او در (۸۹۳ ق) بود و سلطان یعقوب ترکمان سه سال از آن پس درگذشت».[1]

---

۱ هدایت، رضاقلی خان ،تاریخ و روضه‌الصفای ناصری، تصحیح جمشید کیان‌فر، ج هشتم، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰، ص ٦٣٤٦

بازی روزگار پسر را هم به راه پدر کشاند و آنچه در این مجموعه رویدادها نظر خواننده را جلب می‌کند، طرحی است که دو شاه برای خلاصی از قدرت خانقاه صفوی اجرا کردند. با این تفاوت که اگر اولی (جهانشاه) هیچ مناسبت یا ارتباطی با صفویان نداشت، پادشاه دوم (سلطان یعقوب) کمر به قتل داماد و عمه‌زاده‌ی خویش بسته بود. قابل توجه اینکه سلطان یعقوب خود هم پس از این نقشه چند سالی بیشتر زنده نماند و در ۸۹۶ ق درگذشت. «پس از شهادت سلطان حیدر، سلحشوران صوفیه نعش سلطان را شبانه در جایگاهی پنهان کردند و پس از گذشت بیست و یک سال در سلطنت فرزندش شاه اسماعیل آن نعش محترم را از نقطه‌ای که پنهان کرده بودند در آورده و به حرم اردبیل منتقل ساختند».[۱]

در پایان این قسمت توجه به دو نکته بایسته می‌نماید. نخست، اظهارنظر خود شاه که عزیمت سلطان حیدر را نه به قصد گذر از شروان بلکه با داعیه‌ی خونخواهی پدر می‌داند. «سلطان حیدر صفوی به طلب خون پدر بزرگوار به صوب شروان روان شد. شیروان شاه فرخ یسار والی شروان بود...»[۲]

دوم، استدلالی که برای روابط نزدیک شاهان صفوی با مسیحیان در سال‌های بعد وجود داشته و در واقع از اتفاقات این دوران سرچشمه می‌گیرد.

بر طبق تبارنامه‌ی اوزون حسن، او واسطه‌ی این ارتباط محسوب می‌شد. به این شکل که حیدر، داماد اوزون حسن پسر اسماعیل که از این ازدواج به وجود آمد از جانب مادر شاهزاده بوده و از جانب پدر هم اولاد پیغمبر تصور می‌شده. علاوه بر این، مادر علم شاه بیگم دختر «کالویوآنس» آخرین امپراتور طرابوزان بود و دسپینا نام داشت. بنابراین مودت صفویان و مسیحیان به دلیل ارتباط خونی است که از این طریق با خاندان امپراتوری یونانی قسطنطنیه دارند. «نتیجه‌ی این ازدواج (حیدر با علم شاه بیگم) که از نظر سیاسی واجد اهمیت بسیار بود سه پسر شد که عبارت باشند از:

---

۱. رحیم‌زاده صفری، علی اصغر، **زندگانی شاه اسماعیل صفوی**، ص۱۰۸

۲. قبادالحسینی، خورشاه، **تاریخ ایلچی نظام شاه**، تصحیح دکترمحمدرضا نصیری کوئیچی‌هانه‌دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۷۹، ص۱٤

سلطان علی، اسمعیل و ابراهیم که از آن میان بعدها اسماعیل پس از حدود نه قرن تسلط بیگانگان توانست اولین حکومت ملی ایران را تأسیس کند».[۱]

اهمیت سلسله صفوی نیز بیشتر از همین جنبه اهمیت دارد چون این نکته اصلی‌ترین بخش حاکمیت سلسله‌ی صفویه را در تاریخ حکمرانی ایران رقم می‌زند؛ بدین معنی که دوران پادشاهی خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی نخستین دوره‌ای است که ایران تحت فرمان یک دودمان ایرانی به یکپارچگی دست یافت و این موقعیت بعد از انقراض ساسانیان تا آن زمان بی‌سابقه بوده است.

نکته‌ی دیگری که با بررسی جایگاه سلسله‌ی صفوی به آن برمی‌خوریم و دومین شاخص این دوران در تاریخ ایران محسوب می‌شود، رواج مذهب تشیع در این بستر زمانی است. رواج مذهبی غیر موسوم در مملکتی که اکثر نفوس آن را اهل تسنن تشکیل می‌دادند، تغییری است که جز با اراده، ثبات قدم و حتی تا حدودی شدت عمل شاه اسماعیل ممکن نبود. در صفحات مختلف مآخذ تاریخی که به این دوره پرداخته‌اند نمونه‌هایی از مشکلات چنین تغییری را مشاهده می‌کنیم.

«شاه اسماعیل پس از تصرف تبریز، تشیع را به زور شمشیر بر مردم ایران که اکثراً سنی مذهب بودند، تحمیل کرد... علما به وحشت افتادند و گفتند: قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهاردانگ آن همه سنی‌اند. وی گفت: مرا به این کار بازداشته‌اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه من‌اند و من از هیچ‌کس باک ندارم. به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم».[۲]

---

۱. قباد الحسینی ، خورشاه ،همان، ص۸۸

۲. نوایی، عبدالحسین، **ایران و جهان**، تهران، نشرهما، ۱۳۶۶، ص ۷۵

بدیهی است که در این میان چنان‌که معمول چنین تغییراتی است خون‌های بسیار ریخته شد و مال و اموال و ناموس بسیاری از معتقدان تفکر پیشین در معرض غارت و هتک قرار گرفت.

سومین شاخص این دوره، آمیختگی قدرت سیاسی با احترامات معنوی و ماورایی است. گذشته و پیش‌زمینه‌ی ذهنی خلق از مقام معنوی شیخ صفی و فرزندش، نوعی حاشیه‌ی امنیت برای دودمان صفوی ایجاد کرد تا جایی که این زمامداران بر خود نام مرشد کامل نهادند و با پشتوانه‌ی تفکرات مذهبی عوام و اعتقاداتشان، اعمال خویش را از بنیان دینی و الوهیتی مذهبی برخوردار ساختند و این عامل، خود راهگشای بسیاری از مشکلات دوران حکومت صفویه بود.

بزرگان این حکومت هم که از قدرت تفکرات مذهبی در میان مردم باخبر بودند با انحای مختلف باور طهارت دینی خویش را در میان عوام تقویت کردند و توانستند نظر آنها را به خود جلب کرده و به قول والتر هینتس اولین دولت ملی را در ایران تشکیل دهند.

۵ـ تشکیل نیروی قزلباش

تکیه‌گاه عمده‌ی صفویه، قبایل چادرنشین ترک بودند که در آغاز از هفت قبیله تشکیل می‌شدند و عبارت بودند از: شاملو، روملو، استاجلو، تکه‌لو، افشار، قاجار و ذوالقدر. این قبایل بعدها با نام مشترک قزلباش خوانده شدند. قزلباش در زبان ترکی به معنای سرخ است و وجه تسمیه آن کلاه سرخی است که این گروه بر سر می‌گذاشتند و آنها را متمایز می‌کرد. پراکندگی جغرافیایی قبایل ترک‌نشین نشان از وسعت نفوذ طریقت صفویه دارد. از این میان، طایفه‌ی ذوالقدر ساکن دیاربکر بودند. طایفه‌ی افشار نیز از ترکستان به آذربایجان آمده بودند. گروهی از تاریخ‌نگاران، قزلباش را متشکل از نه قبیله می‌دانند و رساق و صوفیان قره‌باغ را هم جزو پیروان ترک صفویه محسوب می‌کنند و تشکیل نیروی قزلباش را به دوره‌ی خواجه علی نسبت می‌دهند، اما کلاه سرخ یا تاج سرخ را نخستین بار سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل رواج داد.

«اساس تاج قزلباش کلاه نمدین بود که به نوک بلند قطور سرخ می‌پیوست و این قسمت از کلاه به عدد دوازده امام دوازده چین کوچک یا دوازده ترک داشت. گرد کلاه سرخ دستاری سپید یا سبز از ابریشم یا پشم می‌پیچیدند که آن را به‌صورت عمامه‌ی بزرگی جلوه می‌داد و نوک سرخ بزرگ و دوازده ترک کلاه از آن بیرون می‌ماند».[۱]

استفاده از کلاه متحدالشکل نوعی همدلی بین پیروان طریقت صفویه ایجاد کرد. ابتدا تنها علاقه‌مندان خاص از آن استفاده می‌کردند، اما بعدها به شاخص شناسایی پیروان تبدیل شد. این نام یعنی قزلباش که نخست به عنوان استهزاء و از طرف ترکان عثمانی رواج یافت عمومیت پیدا کرد.

«آن کلاه پس از مرگ حیدر ۱٤۸۸م/۸۹۳ ق از رواج افتاد ولی باز به دست شاه اسماعیل به تأکید تمام متداول شد... در زمان شاه تهماسب اندک‌اندک استعمال این کلاه متروک شد. در قرن هفدهم میلادی (یازدهم قمری) فقط استعمال آن منحصر به صوفیانی شد که به خاندان سلطنت اخلاص کامل داشتند».[۲]

در سفرنامه‌ی آدام اولئاریوس درخصوص انتخاب رنگ قرمز برای کلاه صفویان می‌خوانیم: «ایرانی‌ها برای علی (ع) مقامی بالاتر از شاه قائل‌اند و معتقدند که تاج سلطنت شایسته‌ی سر اوست. چون رنگ طلایی و قرمز از رنگ‌هایی است که در تاج سلاطین به کار می‌روند رنگ قرمز را برگزیدند و دراویش و صوفیانی که این کلاه را بر سر می‌گذارند به همین جهت آن را تاج می‌نامند».[۳]

قزلباش‌ها لباس و خصوصیات خاص خود را داشتند که به‌وسیله‌ی آن از دیگر افراد جامعه متمایز می‌شدند. این خصوصیات علاوه بر پوشش متحدالشکل بودن چون قزلباش‌ها خصوصیات ظاهری و معنوی مشترکی نیز با هم داشتند. این گروه ریش خود را می‌تراشیدند و سبیل‌های دراز می‌گذاشتند. علاوه بر این، بخشی از موی خویش را مانند کاکل بر سرشان می‌گذاشتند و باقی سر را می‌تراشیدند.

---

۱. رحیم‌زاده‌صفری، علی‌اصغر، زندگانی شاه اسماعیل صفوی، ص ۲۰۵

۲. هینتس، والتر،تشکیل دولت ملی در ایران،ص ۹۳

۳ اولئاریوس، آدام ،**سفرنامه**، ترجمه‌ی حسین کردبچه، تهران، هیرمند، ۱۳۷۹، ص ۳۳۵

قزلباشان جزو شیعیان متعصب و جنگجو محسوب می‌شدند. اینان شیخ صفوی را قائد روحانی خویش دانسته و خود را مرید، صوفی و تابع می‌شمردند. این گروه مانند صوفیان رفتار می‌کردند. «زندگی را به ریاضت می‌گذراندند. روز با سکوت آغاز می‌شد و قبل از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب مطلقاً تکلم نمی‌کردند... اغلب بلغور می‌خوردند و روزه نیز بسیار می‌گرفتند. ده روز آخر ماه رمضان و ده روز ابتدای ذیحجه را در خلوت و انزوا به سر می‌بردند و چندان روزه نگاه می‌داشتند و به ریاضت‌های سخت تن می‌دادند تا اینکه به مرحله‌ی بی‌خودی کامل می‌رسیدند».[۱]

این روش و سیره، که بخشی از چهره‌ی پیروان صفوی را قبل از دستیابی به حکومت نشان می‌دهد، بعدها در زمانی که قزلباش به عنوان جنگجو و سپاه به کار گمارده شدند جلوه‌های دیگری نیز یافت؛ به شکلی که در متون تاریخی آن دوران به چشم می‌خورد. قزلباشان به هنگام جنگ برای صفویه از حمل سلاح امتناع می‌کردند و اغلب با سینه‌های برهنه به میدان جنگ می‌رفتند. فداکاری و جانفشانی‌های این‌چنین نشان از اعتقاد قلبی و تسلیم محض جنگجویان نسبت به مرشد کامل حکمیت دارد.

«شعار جنگی پیروان صفویه نیز مانند اصل و نسب‌شان به ترکی آذربایجانی بود. آنها به هنگام جنگ می‌گفتند قربان اولدوغوم (یا صدقه اولدوغوم) پیروم، مرشدوم».[۲]

در واقع قزلباش نقش سپاه فئودالی طریقت صفویه را بازی می‌کرد که با دستیابی زعمای قوم به سلطنت، کارکرد سلطنتی یافت و به‌عنوان گارد شاهی مورد استفاده قرار گرفت. آنچه در گذشته به عنوان گارد شاهی یا جاویدان از سال‌های پیش از اسلام در ایران رواج داشت در کارکردها و چهره‌ی قزلباش دوران صفویه متجلی شد.

---

۱. هینتس، والتر،تشکیل دولت ملی در ایران،ص ۱۱
۲. همان، ص ۷۵



تصویری از یک سواره نظام قزلباش

فصل دوم

تشکیل حکومت، تثبیت قدرت



تصویر شاه اسماعیل صفوی

۱ـ شاه اسماعیل؛ مؤسس سلسله‌ی صفوی(۹۰۷ ـ ۹۳۰)

شاه اسماعیل صفوی روز سه‌شنبه بیست و پنجم رجب سال ۸۹۲ متولد شد. پس از مرگ سلطان حیدر، خانواده‌اش به امر سلطان یعقوب به استخر فارس منتقل شدند و مدت چهار سال و نیم در آن شهر محبوس بودند. اما در دوران سلطنت رستم بیگ او دستور داد تا اسرا به آذربایجان منتقل شوند که علت این امر قصد رستم برای استفاده از نفوذ معنوی خاندان صفوی بود.

«بایسنقر پسر یعقوب با طغیان رستم پسر مقصود بیگ پسر اوزون حسن روبه‌رو شد... رستم برای استفاده از نفوذ معنوی شیخ زادگان و همچنین بهره‌گیری از مریدان فراوان دودمان شیخ صفی، فرزندان حیدر را از زندان به در آورد و سلطان علی را مأمور جنگ با بایسنقر کرد. در این جنگ بایسنقر کشته شد، اما همین که خطر مرتفع گشت رستم از نفوذ عمه‌زادگان به وحشت افتاد و سپاهی را برای سرکوبی آنان فرستاد. در این جنگ سلطان علی به قتل رسید و ابراهیم و اسماعیل را مریدان مخفی کردند. اسماعیل را مریدان از آذربایجان بیرون برده و به گیلان رساندند.[۱] شاه اسماعیل در این سال‌ها تحت حمایت و تعلیم کارکیا میرزا علی قرار داشت. او چند عمارت را به او اختصاص داده بود و مولانا شمس‌الدین لاهیجی به‌عنوان آموزگار او به کار گماشته شد.

---

۱. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص ۱٤٦

آزادی این دوران باعث شد تا مریدان و صوفیان دوباره گرد او تجمع کنند و او را مرشد کامل و پادشاه نامیدند. در اواسط محرم ۹۰۵ ق اسماعیل با همراهی هفت تن از پیروان از لاهیجان عازم اردبیل شد. این گروه بعدها به اهل اختصاص معروف شدند و نقش عمده‌ای در پیشبرد نهضت صفوی داشتند. برای بازبینی بهتر این واقعیت توجه به یک نکته ضروری است: «اسماعیل هنگام فرار به گیلان تنها هفت سال داشت و هنگام شروع تلاش خود از گیلان برای دستیابی به قدرت در ۱۴۹۹م/۹۰۵ ق تنها سیزده ساله بود و هنگامی‌که در ۹۰۷ ق در تبریز به عنوان اولین پادشاه سلسله‌ی صفویه تاج بر سر نهاد، پانزده سال بیشتر نداشت».[۱]

اما با توجه به صغر سن شاه اسماعیل، او «فرخ یسار» را با پشتیبانی اهل طریقت که دوباره مجتمع شده بودند، شکست داد. پس از آن نخستین اقدام، استخلاص از نگرانی دیگر مدعیان بود. به همین دلیل اسماعیل روی به آذربایجان نهاد و الوند میرزا نوه‌ی اوزون حسن را در نبردی خونین مغلوب کرد: «امیرزاده الوند در غضب رفته، خود با سی هزار سپاه جرار به مقابله با لشکر قزلباش آمد. در شرور نخجوان در سنه‌ی ۹۰۷ جنگی بزرگ سلطانی واقع شد که جز تیر پیغام مرگ به گوش دلاوران نمی‌رسانید و جز تیغ به سرکشی مجروحان کسی نمی‌رفت».[۲] کیفیت عملکرد سپاه قزلباش پس از فتح تبریز چنان بود که از قول یک تاجر ونیزی چنین نقل شده که «گمان نمی‌کنم از زمان نرون چنین ستمکاره‌ی خون‌آشامی به جهان آمده باشد».[۳]

دو سال بعد، با سرکوبی سلطان مراد و فرار او به دیاربکر بغداد، طومار زمامداری آق‌قویونلو برای همیشه برچیده شد. هرچند مرکز حکومت مراد منطقه‌ی فارس بود اما

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۲۱

۲. هدایت، رضاقلی خان،تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد، ۸ ص ۶۳۵۱

۳. جوزافا بار و دیگران، **سفرنامه‌ی ونیزیان**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹ ص۴۰۹؛ و نیز ر.ک. به: قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص۱۵

سپاهیان قزلباش او و همراهانش را تا عراق تعقیب نمودند و بدین‌وسیله خیال مرشد کامل را از جهت قدرت‌یابی دوباره‌ی او راحت کردند.[۱]

فتح عراق عرب یکی دیگر از اقدامات اسماعیل در دوره نبردهای اوست: «در سال ۹۱٤ بدون جنگ و خونریزی بغداد فتح شد، پس از آن به مشاهده‌ی مقدسه‌ی حضرات ائمه‌ی معصومین توجه نمود... و دستور داد گنبد حنفیه‌ی کوفی که امام و پیشوای سنیان است از بنیاد برکنند و قبرش را شکافته استخوان‌های او را بیرون آورند و بسوزانند».[۲]

فتوحات اسماعیل صفحات بسیاری از تواریخ را خونین کرده است. او در هر فتح و سرکوبی روش‌های خاصی را برای تنبیه خودسران و معاندان به اجرا می‌گذاشت که بعضی از آنها به نام خودش در روند سبعیت تاریخی به ثبت رسیده است. فتح یزد و قتل عام طبس یکی از فصل‌های تاریخی مبارزات اسماعیل است. «محمد کره که از قِبَل ترکمانان آق‌قویونلو به داروغگی ابرقوه منصوب بود... اظهار خودسری و استبداد رأی می‌کرد. لهذا در این سال اردوی فلک شکوه متوجه انتظام امور ابرقوه و یزد شده، مدت یک ماه یزد محاصره بود؛ بالاخره مفتوح گردید. محمد کره دستگیر و اسیر شد و اتباع او به قتل آمدند و او را در قفس کرده به اصفهان برده و در میدان با قفس آتش زدند و خاکسترش بر باد فنا شد».[۳] در فتح یزد و قتل عام طبس که به سال ۹۱۰ اتفاق افتاد هفت هزار نفر کشته شدند.[٤]

در بررسی جنگ با حسن کیای مازندرانی که حاکم فیروزکوه و دماوند و خار و ورامین و سمنان بود به برخی از دستورها و عملکرد مرشد کامل، بر می‌خوریم. او قلعه‌ی «استا» را که محل مدافعه‌ی حسن کیا بود «پس از سی‌وپنج روز قلعه و قطعه‌ی گیلان به تصرف پادشاه عالم و عالمیان در آمدند و ابقا بر احدی نکردند. سوای بعضی

---

۱. روملو، حسن‌بیگ ،**احسن‌التواریخ**، ج ۱، تهران، بابک، ۱۳۵۷، ص ۸۹
۲. قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص۳۵
۳. هدایت، رضاقلی خان،تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد ۸ ، ص ۵۸۶۳
٤. قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،صص۳۵ـ۱۱٤

از اهل قلم که قلم عفو بر جرایم اعمال و ذمایم افعال ایشان کشیده شد، حسب‌الامر تمام اهل قلعه به وادی عدم روی نهادند و در آتش قهر قهرمان و هر ماده و نر، خشک و تر، نادان و دانا، پیر و برنا بسوختند... علی‌الجمله به قول احسن‌التواریخ در این یورش قریب به سی‌هزار کس از مخالفین به قتل درآمدند.[۱]

۲ـ مقابله‌ی ایدئولوژیک یا جنگ عقیدتی

الف: ازبکان

جنگ با محمدشاه بخت‌خان شیبانی معروف به شیبک‌خان از دیگر اتفاقات این قسمت از زندگی شاه اسماعیل است. شیبک‌خان یکی از متعصبان اهل تسنن محسوب می‌شد و به همین دلیل عداوت بین او و اسماعیل زمینه‌ی اعتقادی نیز داشت. شیبک‌خان در ۱۵۰۹ سپاه بزرگی را از کویر به سوی کرمان گسیل داشت و ایالت کرمان را غارت کرد.

نامه‌هایی که در این مدت بین دو زمامدار رد و بدل شد همه از توهین و تحقیر و رجزخوانی آکنده بوه و آتش عداوت را تیزتر می‌کرد. آخرالامر، شاه صفوی در سال ۱۵۱۰ به جمع‌آوری سپاه پرداخت و به سوی خراسان رهسپار شد. با رسیدن اسماعیل، شیبک‌خان به مشهد و به مرو پناه برد، اما قلعه‌ی او به محاصره‌ی قزلباش درآمد. از طرفی چون فتح ناممکن به نظر می‌رسید شاه اسماعیل به یک حیله‌ی جنگی متوسل شد؛ به این شکل که دستور عقب‌نشینی صادر کرد و شیبک‌خان که به تعقیب سپاه قزلباش پرداخته بود، در قریه‌ی محمودآباد گرفتار محاصره‌ی صفویان شد و به قتل رسید. بنابراین سراسر خراسان و هرات و قندهار و مرو تا رود جیحون به دست شاه اسماعیل افتاد. «جنازه‌ی شاهی بیگ‌خان را یکی از غازیان بذرچلو از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را از بدن جدا کرده و هر عضوی از اعضای او را به ولایتی فرستادند. سر او را پوست کند و پر کاه و به سلطان بایزید پادشاه روم فرستاد و

---

۱. هدایت، رضاقلی خان،تاریخ روضه الصفای ناصری، ص ۵۸۶۳

استخوان کاسه‌ی سر را به طلا گرفته و در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود».[1] فتح ازبک‌ها و قتل شیبک‌خان در بیست و شش شعبان ٩١٦ اتفاق افتاد.

ب: عثمانی

زمان تاج‌گذاری شاه اسماعیل در ملک عثمانی سلطان بایزید دوم پسر سلطان محمد فاتح سلطنت می‌کرد که به دلیل ترویج مذهب شیعه اصولاً با زمامداری صفویان مخالفت داشت. اما هنگامی‌که فتوحات پی در پی اسماعیل را مشاهده کرد با توجه به تجربه و تفکراتش دریافت که زمامداری سلاطین صفوی استحکام پذیرفته پس جنگ با صفویان را به مصلحت نمی‌دید. سال ١٥٠٤م سفیری به نام محمد چاوش بالابان با تحف و هدایایی به دربار ایران فرستاد و شاه اسماعیل را به فتح عراق و فارس تهنیت گفت. بایزید نامه‌ی مفصلی هم به‌وسیله‌ی سفیر خود ارسال داشته و طی آن نصیحت کرده بود که از ظلم و تعدی نسبت به پیروان مذهب تسنن دست بردارند».[2]

عدم توجه به خواست سلطان بایزید سبب شد تا او از سفر اتباع عثمانی به ایران جلوگیری به عمل آورد. این بار شاه اسماعیل در مکاتبه‌ای از او خواست تا از مسافرت مریدان خانقاه صفوی ممانعت نکنند. سلطان بایزید هم موافقت کرد. پس از قتل شیبک‌خان و ارسال پوست سرش برای بایزید، این از آنجا که شیبک‌خان و بایزید مناسبات حسنه داشتند بر عثمانیان گران آمد به‌ویژه سلیم پسر بایزید که با داعیه‌ی مبارزه علیه صفویان آتش کینه‌ی سرداران را افروخته می‌کرد. این وقایع باعث شد تا در سال ١٥١٢م سلطان سلیم علیه پدر خود قیام کرده او را از سلطنت خلع کرد و با عنوان سلطان سلیم اول به تخت نشست. جالب اینکه اروپاییان به او لقب «سنگدل» داده بودند چراکه در نخستین اقدام، تمام مدعیان سلطنت از برادران، برادرزادگان و اقوام خویش را به قتل رساند. جز یکی از برادران او به نام سلطان مراد که با ده هزار سوار به ایران

---

١. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ، **تاریخ عالم آرای عباسی**، ج ٣، ص٦١

٢. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا ، **تاریخ روابط خارجی ایران**، تهران، امیرکبیر، ١٣٤٩، ص١٢

پناهنده شد. و این لقب با آنچه بعدها خود به آن معروف شد یعنی «یاوز» به معنی درنده همخوانی داشت.

«آنچه باعث حمله‌ی سلطان سلیم به مرزهای ایران شد نامه‌های بی‌ادبانه‌ای بود که خان محمد استاجلو، حاکم دیاربکر، می‌فرستاد. خان محمد پس از غلبه بر پسران علاءالدوله ذوالقدر و پیروزی بر سیصد غلام‌مصری که به یاری علاءالدوله آمده بودند دچار غرور شده بود... پادشاه عثمانی را به چیزی نمی‌شمرد و حتی یک بار برای او شمشیر و پرده و لباس زنانه‌ای فرستاد و نامه نوشت که اگر به جنگ نیایی باید در حرم نشینی و لباس زنانه بپوشی و از مردی یاد نکنی».[۱]

پس از این تحرکات، سلطان سلیم ابتدا با دولت‌های مسیحی که در اروپا همسایه‌ی عثمانی بودند صلح کرد تا از جانب آنان خطری متوجه عثمانی نباشد. سپس به اشاره‌ی او شیخ‌الاسلام استانبول فتوا داد که قتل یک نفر شیعه بیش از قتل هفتاد کافر حربی و مسیحی ثواب دارد.

براساس این فتوا قریب چهل هزار شیعه که همگی می‌توانستند از حامیان بالقوه‌ی شاه صفوی محسوب شوند به قتل رسیدند و بنا به دستور سلیم بقیه را داغ زدند تا در همه‌جا مشخص باشند. با این کارها در واقع جرقه‌ی جنگ بین دو کشور زده شد. نامه‌نگاری و رد و بدل هدایایی که در عرف روابط کشور معانی اهانت‌آمیز داشت بین دو سلطان ادامه یافت. حتی در کتاب‌ها مسطور است که شاه اسماعیل در یک نوبت جعبه‌ای تریاک برای سلطان سلیم فرستاد و بدین‌وسیله تلویحاً متذکر شد که خیال تصرف ایران فقط از ذهنی افیونی و اسیر توهمات بر می‌خیزد. در نهایت نتیجه این اقدامات به جنگ چالدران منتهی شد. «در ۲۳ اوت ۱۵۱٤ /۹۲۰ ق جنگی بین ایران و عثمانی درگرفت که به نبرد چالدران معروف است. در این جنگ با وجود شجاعت و شهامتی که سرداران و افراد قزلباش نشان دادند در مقابل نیروی عظیم و آتش توپخانه‌ی

---

۱. نوایی،عبدالحسین،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره‌ی صفویه، تهران، ۱۳۷۷، ص۹

عثمانی‌ها مجبور به عقب‌نشینی و سپس پراکنده شدند و شاه اسماعیل که در قلب سپاهش شمشیر می‌زد از بازو مجروح شد».[۱]

آنچه در این مجموعه باید به آن توجه داشت نقش «دورمیش خان» یکی از مشاوران شاه اسماعیل در آرایش جنگی و تصمیمات سپاه ایران است. قبل از آغاز جنگ دو سردار سپاه ایران، محمدخان استاجلو و نورعلی خلیفه، نظر بر این دادند که نباید به سپاهیان ترک فرصت آرایش جنگی داده شود. اما این سیاست توسط یکی از فرماندهان ارشد قزلباش به نام دورمیش خان شاملو رد شد و شاه صفوی نیز از نظر او حمایت کرد. ظاهراً او گفته بود حمله‌ی زودتر به آنان چندان لطفی ندارد. «شاه به جای خندیدن به این پیشنهاد آن را تأیید کرد و گفت: «من حرامی قافله نیستم هر چه مقدر الهی است به ظهور می‌آید». گفته می‌شود سال‌ها بعد شاه تهماسب پسر اسماعیل هرگاه سخن از جنگ چالدران می‌رفت بر دورمیش خان لعنت می‌فرستاد».[۲] پس از جنگ چالدران اوضاع سیاسی دولت صفوی و وضعیت روحی شاه که خود را شکست‌ناپذیر می‌پنداشت، متشنج شد. جان فوران در کتاب «مقاومت شکننده» این تغییر حالت را این‌چنین تصویر کرده است: «پس از جنگ چالدران مشروعیت دولت صفوی از حکومت الهی و دینی به سوی مفاهیم معمولی حکومتی دیوانی ـ سلطنتی تغییر مکان یافت».[۳]

آنچه مورد اتفاق تمامی تاریخ‌نگاران درخصوص وضعیت شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران است، حکایت از این واقعیت دارد که او دیگر هرگز شخصاً فرماندهی سپاهیانش را در هیچ جنگی بر عهده نگرفت و تا مدت‌ها سیاه می‌پوشید و در عیاشی و میگساری افراط می‌کرد: «حضرت شاه دین پناه اوقات همایون را به قاعده‌ی معهود به طرب و نشاط مصروف می‌داشت چون اختلاط و امتزاج آن حضرت با نسوان و

---

۱. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، ص۱۵؛ برای مطالعه بیشتر: ر.ک.به: **تاریخ عالم آرای عباسی**، جلد یک، ص۶۹ ؛ **تاریخ ایلچی نظام شاه**، ص ٦٤ ؛ **احسن‌التواریخ**، ص ۱۸۷

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۴۰

۳ فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۸۰، ص۷۵

ارتکاب به شرب مدام از مرتبه‌ی اعتدال متجاوز بود قوای طبیعی روی به نقصان نهاد و علل متضاده بر بدن مبارک آن حضرت پیدا شد».[1]

شاه اسماعیل صفوی پس از جنگ چالدران ده سال بیشتر زنده نماند و در سال ۹۳۰ق هنگامی‌که ۳۸ سال داشت، وفات کرد. از او در کتاب‌های تاریخ بسیار سخن گفته‌اند، اما بهتر است خصوصیات اخلاقی وی را از یکی از این منابع بازبینی کنیم. «ضبط و سیاست به افراط داشت و در سفک و ماء و ریختن خون به غایت حریص بود. به گناه اندک حکم قتل می‌فرمود و به هزل و مزاح نیز میل تمام داشت».[2]

از عجیب‌ترین تنبیهات او سوختن دشمنان است. او دشمنانش را می‌سوزاند و از مردگان نیز نمی‌گذشت. نبش قبور در گذشتگان سلطانی که مغلوب می‌شد و سوزاندن استخوان‌های اقوام در گذشته‌ی متجاسرین از اتفاقاتی است که بنا به دستور او معمول شد.

---

۱. قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص۷۲

۲. همان، ص۸۳



شاه تهماسب اول

۳ـ شاه تهماسب اول: تثبیت پایه‌های حکومت(۹۳۰ـ ۹۸۲)

«شاه تهماسب اول در روز شنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ به سلطنت رسید و از آن زمان ده سال و شش ماه و بیست روز از سنش می‌گذشت».[۱] بدیهی است اداره‌ی کشوری که تا چندی قبل تحت نظارت شاه اسماعیل بوده است از چنین کودک نوپایی ساخته نیست. پس به‌عنوان نخستین عمل نیابت سلطنت در زمینه‌های مختلف به گروهی از شناخته شده‌ترین افراد صفوی محول شد: «زمام امور مملکت را به دیوسلطان روملو رجوع نمود و نظارت دیوان اعلی را به جلال‌الدین محمد به قاضی جهان قزوینی تفویض کرد و امیرقوام‌الدین حسین اصفهانی را در امر صدارت با امیرجلال‌الدین محمد استرآبادی شریک گردانید... و حکومت خراسان را به طریق سابق به دورمیش خان حواله کرد».[۲] همین سن کم سلطان و قدرت‌یابی گروهی از سران قزلباش باعث شد تا این عده با یکدیگر درگیر شدند و در نتیجه هنوز چند صباحی بیشتر از سلطنت شاه تهماسب نگذشته بود که با مجموعه‌ای از قیام‌ها و خودسری‌ها روبه‌رو گشت.

بر طبق روایات مختلف، گروهی از این قیام‌ها جنبه‌ی عمومی داشت و از سختگیری‌های عمال حکومت صفوی سرچشمه می‌گرفت. تعدادی نیز بر اثر اختلاف سلیقه و یا داعیه‌ی دستیابی به قدرت سران حکومتی اتفاق می‌افتاد.[۳] در بهار ۹۳۲ق جناح‌های رقیب در نزدیکی سلطانیه‌ی آذربایجان به جنگ پرداختند. استاجلو مجبور به فرار و پناه گرفتن در جنگل‌های گیلان شدند. سال بعد کپک سلطان بازگشت و اردبیل را تسخیر کرد. در جنگ تمام عیاری که بین او و دو متحد قبلی‌اش دیو سلطان و وچوها سلطان در نزدیکی شرور درگرفت کپک سلطان کشته شد... جنگ داخلی صدمات فراوانی به کشور زد.[۴] عاقبت دیو سلطان توسط خود شاه تهماسب به قتل

---

۱. روملو، حسن بیگ،احسن التواریخ،ص۲٤۱

۲. همان

۳ قباد الحسینی ، خورشاه ،تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۸٤ ـ ۹٦، روضه‌الصفا، ص۶۳۹۳

٤. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۵۱

رسید و چوها سلطان جایگزین او شد. چندی بعد شاه، که مصمم بود خود علاوه بر نام پادشاهی اختیارات را نیز در دست داشته باشد، فرمان به قتل طایفه‌ی تکه‌لو داد و بدین ترتیب تعداد بسیاری از افراد این خاندان کشته شدند.

«پس از چهارسال تفوق تکه‌لوها، سه سال تفوق شاملوها فرا رسید... حسین خان مناصب بالای ولایات را به شاملوها اختصاص داد. او اشتباهات چوها سلطان را در دست کم گرفتن شاه تکرار کرد و با قتل خودسرانه‌ی امیر جعفر ساوجی وزیر (۳۹ـ ۹٤۰) موجب خشم شاه شد... پس از مدت کوتاهی شاه فرمان قتل حسین خان را داد... کشته شدن حسین خان شاملو نشان‌دهندی پایان یک دهه حکمرانی قزلباش و برقراری مجدد سلطه شاه بود».[1] در واقع این اقدام شاه نشان از اطمینان او به قدرت خود در عرصه‌های مختلف است که این قدرت با نگاهی به دوران حکومت او بهتر مشخص می‌شود. تبحر و سیاست‌گذاری‌های نظامی شاه تهماسب صفوی ارتباط مستقیم با گذشته‌ی خاندان صفوی و نحوه‌ی قدرت‌یابی این شاه صفوی داشته است. چنان‌که قبل از این هم بیان شد، سال‌های نخست سلطنت او با نیابت سلطنت و زمامداری بزرگان صفویه گذشت. در نتیجه او در سال‌های آغازین دوره‌ی سلطنت مستقل خود قدرت چندانی در جمع‌آوری جنگجو و ملزومات برای جنگ رویارو نداشت.

بنا به مندرجات متون تاریخی، او در نبرد سال ۹۳۹ ق با عثمانیان برای تقابل با سپاه نود هزار نفری ترکان تنها هفت هزار نفر در اختیار داشت. علاوه بر آن، خاطره‌ی نبرد چالدران و خطرات رویارویی مستقیم با دشمنان پرشمار، باعث شده بود که این سلطان صفوی در جنگ‌هایش بیشتر حالت تدافعی داشته باشد و احتیاط را از دست ندهد. «تهماسب استاد تکنیک‌های محافظه‌کارانه بود. او از تاکتیک امحای منابع حداکثر استفاده را می‌برد... او نیروی کوچکش را با همان محافظه‌کارانه اداره می‌کرد که از خزائن‌اش مراقبت می‌کرد».[2] تهماسب در چند نوبت دستور داد تا تمامی‌آزوقه و مواد

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص٥٤

۲. همان، ص٥٦

غذایی و علوفه‌ای را که در خط مسیر حرکت سپاه عثمانی قرار داشت از بین ببرنـد. بـه این ترتیب سپاه مهاجم در یک راه طولانی و بدون آزوقـه گرفتـار مـی‌شـدند و قـدرت تهاجمی‌خود را از دست می‌دادند و این حربـه کمـک مـؤثری بـرای بـه زانـو درآوردن دشمن محسوب می‌شد.

از نظـر خصوصـیات اخلاقـی او، نظریـه‌ی واحـدی در کتـب تـاریخی بـه چشـم نمی‌خورد. بدیهی است تاریخ‌نگاران وابسته به حکومت با مداهنه‌هـای مبالغـه‌آمیـز از او سخن گفته‌اند و دیگران معایبش را ذکر کرده‌انـد. اینکـه شـاه تهماسـب یـک متعصـب مذهبی بوده مورد اتفاق تمامی‌تاریخ‌نگاران است. «اکثر اشیا را نجس مـی‌دانسـت و نـیم خورده‌ی خود را به آب و آتش می‌ریخت و در مجالس طعام نمی‌خورد و در نخـوردن شراب غلوی عظیم داشت و جمیع لذات را ترک کرده بود».[۱]

اما گروهی او را به‌صورت مردی تصور کرده‌اند که هرگز حـرم را تـرک نکـرد و در آنجا به عیاشی و فالگیری برای پیش‌بینی آینده مشغول بود. این پادشاه با هنرهای نقاشی و نویسندگی و علوم ادبی آشنا بود، شعر می‌گفت و به نقادی شعر دیگـران هـم رغبـت نشان می‌داد و در خطاطی صاحب هنر بود.[۲] او بـا نقاشـی و طراحـی آشنا بـود و ایـن حقیقت از پیشنهادش به سلطان سلیم برای طراحی نقشه‌ی قـالی‌هـای مسـجد سـلیمانیه مشخص است. همان‌طور که گفتیم در بیان خصوصـیات وی تنـاقض بسـیار بـه چشـم می‌خورد. ناظران غربی او را بسیار بخیل می‌دانستند و آورده‌اند آن‌قدر چشم تنـگ بـود که لباس‌های مستعمل خود را برای فروش به بازار می‌فرستاد.[۳] در عـین حـال آورده‌انـد گرچه در اواخر عمر چهارده ساله به لشکریان مواجب نداده بود اما جمیع خلایـق او را دوست می‌داشتند... از کثرت فراغ بال و بسیاری رفاه حال قریب بیست سال آن پادشـاه بلند اقبال مرتکب امر سواری نشدند».[۴]

---

۱. روملو، حسن بیگ،احسن التواریخ،ص۶۳۸
۲. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ ،پیشین، ص ۱۷۴
۳. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۵۵
۴. شاملو، ولی قلی بن داودقلی، قصص خاقانی ،ص۹۴

البته علی‌رغم قدرت شاه قلمرو وی در اواخر سلطنت دچار آشوب‌ها و شورهایی شد که علل آن در ذیل می‌آید: مقارن با سال‌های پایانی حکومت شاه تهماسب صفوی اوضاع حکومتی متزلزل شد و اتفاقاتی پیش آمد که نخستین آنها طغیان خان احمد والی گیلان در سال ۹۷۵ ق بود که با سرکوبی این شورش (سال ۹۷۶) مدت سلطنت دودمان کارکیا در گیلان که به دویست و پنجاه سال می‌رسید، پایان پذیرفت.

در سال ۹۷۹ق طاعون خشکسالی، ایران را در معرض تهدید قرار داد. روستاییان که با دو بلای هم‌زمان دست به گریبان بودند، تاب مقاومت نیاوردند و در اطراف و اکناف قیام‌هایی به وقوع پیوست. قحطی در کشور حکمفرما شد و در بعضی نقاط حتی کار به آدمخواری کشید. از سوی دیگر مناطق هم مرز با ازبکان نیز با تعرض و غارت آنان روبه‌رو بود. اما آنچه بیش از هر واقعه‌ی دیگر سال‌های پایانی حکومت شاه تهماسب را متشنج کرد، اتفاقاتی بود که در تبریز روی داد. سال ۹۸۱ ق بود و داروغگی ولایت تبریز در اختیار شخصی به نام الله قلی بیگ قرار داشت. پس از چندی گروهی از اوباش یکی از ملازمان داروغه را با ایذا و آزار فراوان به قتل رساندند و چون با مداخله‌ی داروغه روبه‌رو شدند بر حکومت تبریز شوریدند و به غارت اموال و هتک نوامیس مشغول شدند. الله قلی بیگ از شاه ایران استمداد طلبید و او برای دفع این شورش سهراب بیگ قراچه داغی را مأمور کرد. سپاه سهراب بیگ همین که به تبریز رسید با استقبال مردمی که از تعدی اوباش به تنگ آمده بودند روبه‌رو شد و با حضور در شهر سران شورش و چهارصد نفر از همراهیان آن فتنه را به قتل رساند... پهلوان یاری‌قصاب که رئیس آن طایفه‌ی مخذون‌العاقبه بود پناه به خانه‌ی سهراب بیگ آورده خواست که او را تطمیع کند... اعیان و اشراف تبریز به دلایل عقلی و براهین نقلی سهراب بیگ را از غضب شاه دین پناه خائف و هراسان ساخته نوعی نمودند که راضی به قتل آن سرکرده‌ی فتنه و فساد شد و او را به اقبح وجهی در سر میدان صاحب‌آباد به قصاص رسانید».[1]

---

۱. شاملو، ولی قلی بن داودقلی، قصص خاقانی ،ص۹۲

در جرون نیز متعاقب همین دوران شورش‌هایی اتفاق افتاد که یعقوب بیگ افشار حاکم کرمان مسئول سرکوبی آن شد و با قتل مسببان این غائله را ختم کرد.[۱]

٤ـ قدرت نمایی در شرق، نبردهای تدافعی در غرب

الف: قدرت‌نمایی در شرق

در سال ۹۳۵ ق ازبکان در خراسان به کشتار مردم و غارت اموال آنان دست زدند. عبیدخان، سردار ازبک اطمینان داشت که شاه جوان صفوی یارای مقابله با او را ندارد. از مهم‌ترین علل این یاغی‌گری دستیابی به ثروت عظیم خطه‌ی خراسان بود که یکی از آبادترین مناطق صنعتی، کشاورزی و بازرگانی ایران محسوب می‌شد. علاوه بر این سختگیری‌های عوامل حکومت صفوی نیز به نارضایتی مردم می‌افزود و باعث می‌شد تا با عملکرد ازبک‌ها همدل باشند. اما به هر صورت مقابله با ازبک‌ها از طرف شاه صفوی به‌عنوان یک مبارزه‌ی مذهبی و تحت‌عنوان جنگ شیعه و سنی انجام پذیرفت. در جهت استحکام پایه‌های چنین تصوری و دستیابی به نوعی جواز برای اشتعال آتش جنگ مذهبی، شاه تهماسب خود چنین رواج داشت که شب چهاردهم ذی‌الحجه مولای متقیان را به خواب دیده و از ایشان برای این جنگ کسب تکلیف کرده است و فی‌الجمله با نظر موافق ایشان روبه‌رو شده است.[۲]

عبیدخان هم در هرات به همین شکل عمل می‌کرد و با داعیه تفوق سنی‌ها بر شیعیان به آزار آنان حکم کرد. به هر حال طی چندین جنگ با ازبکان سرانجام در سومین نبرد، تهماسب، ازبکان را به‌طور قطعی شکست داد. شرح محاصره‌ی هرات و گرسنگی مردمان در این زمان در بسیاری از متون تاریخی آن دوران ذکر شده است.[۳]

۱. روملو، حسن بیگ،احسن التواریخ،ص۵۷۱
۲. قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص۱۱۵
۳. منشی ترکمان ، اسکندر بیگ ،عالم آرای عباسی، ص ۳٤۰

ب: نبردهای تدافعی در غرب

فرازی دیگر از تاریخ سلطنت شاه تهماسب، جنگ‌های او با عثمانی است. الامه تکه‌لو، امیرالامرای آذربایجان، انتظار داشت که پس از مرگ جوهر سلطان به وزارت و زمامداری دولت انتخاب شود. اما چون اراده‌ی سلطان جوان صفوی بر غیر این خواسته قرار گرفت او رنجیده و به عثمانی پناهنده شد و به تحریک سلطان عثمانی برای حمله به ایران و تسخیر آن پرداخت. در این زمان سلطان سلیمان قانونی فرزند سلطان سلیم در عثمانی به زمامداری رسیده بود. «سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر به دیار عجم کشیده، با جنود نامعدود آمد و هر مرتبه شاه تهماسب... دفع فتنه‌ی او می‌فرمودند. مرتبه‌ی اول به اغوا و تحریک الامه تکه‌لو، دویم به شرارت و اغوای غازیخان تکه‌لو و ذوالقدر اعلی، مرتبه‌ی سیم به اقاویل کاذبه‌القاص میرزا، مرتبه‌ی چهارم به شیطنت و افساد اسکندر پاشا حاکم ارزروم».[۱] جنگ اول سلیمان پادشاه عثمانی با تهماسب در سال ۹۴۰ ق به وقوع پیوست که بارش برف باعث نابودی سپاه عثمانی در سلطانیه شد. حمله‌ی دوم سلیمان یک سال بعد انجام گرفت اما باز هم با شکست روبه‌رو شد. القاص میرزا برادر شاه تهماسب بود که در سال ۹۵۳ ق در شروان طغیان کرد ولی پس از یک نبرد با تهماسب شکست خورده و به عثمانی پناهنده شد. این پناهندگی که در سال ۹۵٤ ق اتفاق افتاد زمینه حمله سوم عثمانی به ایران را فراهم آورد. «در سنه‌ی ۹۵۵ گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و ارابه و افراد بی‌شمار از استانبول بیرون آمدند».[۲] در این جنگ سپاهیان سلطان سلیمان تبریز را مسخر خویش ساختند و حتی تا اصفهان هم پیش آمدند اما آخرالامر شکست خوردند.[۳] هم در این سال القاص میرزا

---

۱. قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص۸۳
۲. همان، ص۱۱٤
۳. شاملو ،ولی قلی بن داودقلی ، قصص الخاقانی،ص۷٦

به دست ملازمان شاهی گرفتار گردیده حسب‌الامر الاعلی در قلعه‌ی قهقهه محبوس گردید و در سنه‌ی ۹۵۶ در قلعه‌ی مزبور وفات یافت.

جزئیات جنگ‌های بیست ساله‌ی ایران و عثمانی و اقدامات القاص میرزا به تفصیل در منابع ذکر شده است.[۱]

ایران عصر صفوی محل بازداشت او را کردستان می‌داند و درباره‌ی رفتار شاه با او آورده است: «نزد شاه آورده شد که او را برای رفتار خیانت‌بار و شرم‌آورش ملامت کرد. جان او در امان ماند اما به اتفاق دیگر برادر خائن شاه، سام میرزا در قلعه‌ی دور افتاده‌ی قهقهه زندانی شد».[۲]

عاقبت جنگ‌های متوالی ایران و عثمانی به انعقاد معاهده‌ی اصلی منجر شد که بنابر نام شهری که این پیمان در آنجا منعقد شد به صلح «آماسیه» مشهور گشت: «در سال ۹۶۳ ق در شهر آماسیه (آسیای صغیر) پیمان صلح منعقد گشت و به موجب آن ایران ایالت آذربایجان و ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی را حفظ کرد و ناحیه‌ی شهر قارص بی‌طرف گشت... گرجستان غربی و ارمنستان غربی و عراق عرب در دست عثمانی باقی ماند».[۳]

یکی از مفاد این قرارداد این بود که دوطرف متعهد شدند فراریان را به یکدیگر تحویل دهند و این بند از پیمان صلح آماسیه باعث وقوع اتفاقات دیگری شد که برگ دیگری از تاریخ سلطنت تهماسب را ورق می‌زند.

چهارسال بعد از انعقاد قرارداد صلح، شاهزاده بایزید پسر کوچک سلطان عثمانی علیه او شورش کرد و چون در نبرد با پدر شکست خورد به اتفاق چهار پسر خود و ده هزار سرباز به ایران پناهنده شد. او ابتدا مورد استقبال شاه ایران قرار گرفت و در قزوین اقامت گزید. علاوه بر آن شاه تهماسب سفیری را برای شفاعت او به‌سوی سلطان سلیم

---

۱ روملو، حسن بیگ،احسن التواریخ،صص ۳۲۴؛ قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص۱۶۸

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۶۱

۳. سایکس ،سرپرسی، تاریخ ایران ،ص۴۵؛ احسن‌التواریخ این صلح را جزو وقایع سال ۹۶۱ ق بررسی کرده است.

فرستاد اما پس از مدتی اعمال مشکوک بایزید باعث شد تا شاه صفوی به او بدگمان شود. پس دستور داد که به همراه پسرانش محبوس شود. سلطان عثمانی فرستادگانی را در دو نوبت به ایران اعزام کرد تا با یادآوری تعهدات صلح آماسیه مقدمات تحویل بایزید را فراهم کنند. آخرین گروه همواره با خویش علاوه بر هدایای بسیار، نامه‌ای به خط خود سلطان عثمانی آورده بودند که در آن متعهد شده بود چنانچه شاهزاده فراری به فرستادگان تحویل داده شود، صلح فی‌مابین را نسل در نسل حفظ کند. «جماعت مذکور در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی‌الحجه داخل بلده‌ی قزوین گردیده... و کتاب محبت مشحون که سلطان سلیمان به خط خود نوشته بود به نظر فرخنده‌فر شهریار بحر و بر رسانیدند. شاه دین پناه مقرر فرمود تا بایزید را با اولاد حاضر ساخته تسلیم ایلچیان نمودند. ایشان همگی را به قتل رساندند نعش آنها را نقل روم نمودند».[۱]

اسکندربیگ منشی در تاریخ عالم آرای عباسی تلاش می‌کند تا شاه صفوی را از آنچه به سر بایزید آمده بی‌خبر جلوه دهد و حتی ذکر کرده «پس از قتل حضرت شاه عالیجاه از این حرکت شنیع متوحش گردید... طعن حرام نمکی و استخفاف بسیار کردند.[۲] البته لازم به ذکر است که روضه‌الصفا تاریخ این واقعه را ۹۶۹ ق آورده است و تاریخ‌نگاران ماده تاریخ آن را «پنج کم از زمره‌ی عثمانیان» آورده‌اند.

بعد از این صلح، شاه تهماسب اول از هر فرصتی برای استحکام مبانی مودت و دوستی بین دو دولت ایران و عثمانی بهره می‌گرفت و گویا قصد داشته خیال دودمان صفوی را برای همیشه از تعرضات همسایه‌ی ترک راحت کند. از این دوران و تلاش‌های صفویان نمونه‌ها و مدارکی در دست است. «وقتی که سلطان سلیمان در کار ساختن مسجد سلیمانیه بود باز شاه تهماسب بهانه‌ای برای تجدید مراتب دوستی یافت و نامه‌ای به سلطان نوشت و از آن بالاتر یکی از خواهرانش هم نامه‌ای به خاصگی سلطان یعنی همسر خاص سلطان در تأیید تقاضای تهماسب نوشت».[۳] آنچه از جستجو

---

۱. شاملو ،ولی قلی بن داودقلی ، قصص الخاقانی،ص۸۲

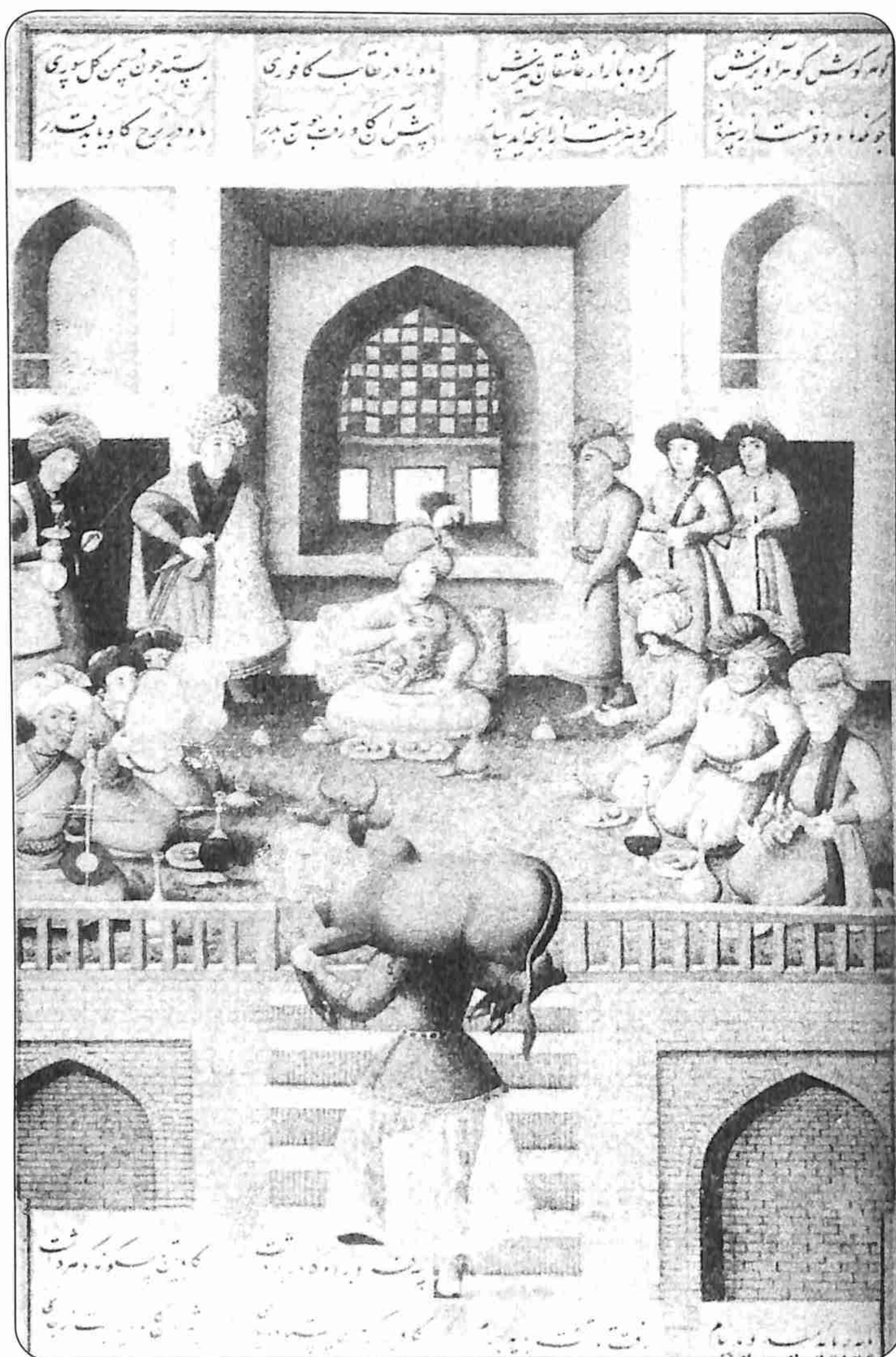
۲. هدایت، رضاقلی خان،تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد هشتم، ص۱۴۳

۳. مهدوی عبدالرضا ، هوشنگ ،تاریخ روابط خارجی ایران، ص۲۰

در این مورد به دست می‌آید این است که شاه تهماسب از سلطان سلیمان درخواست کرده تا اجازه دهد فرش‌های مسجد سلیمانیه در ایران و تحت نظارت شاه صفوی (حتی با نقشه‌ی قالی که خودش خواهد کشید) بافته شود. همراه این مکتوبات چند جلد قرآن هم برای تلاوت در مسجد ارسال شده بود.

یکی دیگر از نمونه‌های این ملاطفت، آمدن سید علی ملاح ترک به ایران است. او که منصب قاپورانی (کاپیتانی) بحریه‌ی ترکان عثمانی را داشت پس از جنگ‌هایی با پرتغالی‌ها بر اثر طوفان به گجرات هند رسید. در آنجا کشتی‌ها و سلاح‌های خود را به سلطان گجرات داد و خود به همراه سی‌نفر از ملازمانش از راه هند، افغانستان، خوارزم، ماوراءالنهر و خراسان به ایران آمد و مدتی را در دربار ایران گذراند. پس از آن با مساعدت‌های شاه صفوی به کشور خود بازگشت.[1]

۱. مهدوی عبدالرضا ، هوشنگ ،تاریخ روابط خارجی ایران، ص۲۰



نقاشی بهرام گور از خمسه‌ی نظامی که برای شاه تهماسب کشیده شده‌است.

فصل سوم

تندباد حوادث در گذر قدرت‌نمایی سران نظامی

۱ـ شاه اسماعیل دوم؛ تلاش برای بازیابی قدرت (۹۸٤ـ ۹۸۵ ق)

شاه تهماسب صفوی هنگام مرگ، صاحب نه اولاد ذکور بود که از آن میان اسماعیل میرزا داعیه‌ی سلطنت داشت و گویا وصیت‌نامه‌ی پدرش نیز بر همین انتصاب دلالت می‌کرد. اما در این میان پسر دیگر او به نام حیدر میرزا نیز طرفدارانی داشت. هر دو گروه قبل از مرگ شاه تهماسب به جناح‌بندی و تلاش برای روی کار آوردن یکی از این دو پرداختند. این در حالی بود که اسماعیل میرزا هنگام فوت پدر در پایتخت نبود و فرزند اول شاه تهماسب محمدمیرزا به دلیل ضعف بینایی مناسب سلطنت نبود. «هنگامی‌که شاه تهماسب فوت کرد حیدر میرزا در حرم شاه بود و تاج سلطنت بر سر گذاشت و شمشیر شاهی بر کمر بست اما کشیک حرمخانه که از هواداران اسماعیل میرزا بودند؛ نگذاشتند که حیدر میرزا از حرم بیرون و به هواداران خود برسد».[۱]

نقش پری خان خانم دختر زیرک شاه تهماسب نکته‌ای است که در این ماجرا باید مورد توجه بیشتر قرار گیرد. او که از طرفداران اسماعیل میرزا محسوب می‌شد پس از حبس حیدرخان در حرم به کمک دایی‌اش شفحال آمد و او را از راهی که از یکی از میادین به حرم می‌رسید آگاه ساخت. به این شکل هواداران اسماعیل در حرم شاهی به

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۳۳

حیدر دست یافتند و او را جلوی چشم مادرش به قتل رساندند.[۱] به هر صورت، اسماعیل میرزا در آن زمان در قلعه‌ی قهقهه زندانی بود. او سال‌ها پیش مورد سوءظن شاه قرار گرفته بود و در جهت جلوگیری از یک بلوای عمومی به زندان افتاده و بیست سال از عمرش را در این حبس گذرانده بود. پس از قتل حیدر گروه بسیاری از صفویان برای بازگرداندن اسماعیل رهسپار قهقهه شدند.

«سی هزار قزلباش در مقابل قلعه‌ی قهقهه گرد آمدند. اسماعیل که تنها پس از دریافت وعده‌های مؤکد حمایت از وی حاضر شد از امنیتی که زندان برایش فراهم آورده بود دست بشوید، در بیست و هفت جمادی‌الاول ۹۸٤ در قزوین و در چهل سالگی به تخت نشانده شد».[۲]

الف: اقدامات شاه اسماعیل دوم

تنها مدتی پس از به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل دوم رفتار وی با بزرگان صفوی و اقوام تغییر یافت. مشخص بود که او از تک‌تک کسانی که می‌توانستند برایش خطرساز باشند، بیم دارد و در پی فرصتی است تا آنان را از میان بردارد. این فرصت در ششم ذی‌الحجه‌ی سال ۹۸٤ فراهم شد. در میدان سعادت‌آباد قزوین بین صوفیان و افراد محتسب قزوین بر سر فروش گوسفند منازعه‌ای در گرفت. کمک گرفتن محتسب از داروغه آتش معرکه را تیز کرد. «خبر این درگیری به شاه اسماعیل رسید. ثابت نشد که او آیا واقعاً می‌پنداشته این طغیان توسط شاهزادگان نافرمان دامن زده شده و یا اینکه خواسته از این بهانه برای پیشبرد نقشه‌های خود برای قتل و آدم‌کشی سود ببرد. وی مصیب‌خان تکه‌لو و مرتضی قلی خان برناک را با لشکری بزرگ فرستاد تا یاغیان را سرکوب کند در همان حال فرمانی صادر کرد که شاهزادگان خائن مقیم قزوین به قتل

۱. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، ص۳۰٦
۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص٦۷

برسند».[1] هشت شاهزاده در این روز کشته شدند و مأمورانی هم برای قتل شاهزادگان بیرون از قزوین گسیل شدند. پس از یکسره شدن کار شاهزادگانی که باعث تشویش خاطر شاه صفوی بودند نوبت به تحکیم مبانی قدرت و کوتاه کردن دست کسان دیگری بود که به نوعی در دربار نفوذ داشتند. از این میان خلفای صفوی تبعید شده و شاهزاده پری خان خانم مورد غضب قرار گرفت.[2] «روز سه‌شنبه بیستم ژوئن ۱۵۷٦ بین شاه با شاهزاده خان... ملاقاتی دست داد. وی از خواهر ناتنی خود شاهزاده پری خان خانم استقبال سردی کرد... از همین برخورد آشکار شد که اسماعیل هیچ نمی‌خواهد نفوذ خواهرش را در امور دولتی و مملکتی تأیید کند».[3]

بر طبق روایات مختلف منابع تاریخ صفوی بعدها شاه صفوی اموال بسیاری از پری‌خان خانم ضبط کرد و حتی خدمه‌ی او را هم از او گرفت و تا بدانجا پیش رفت که شاهزاده خانم به یک زندگی مختصر بسنده کرد.

اقداماتی که شاه برای اداره‌ی مملکت انجام می‌داد از دیگر بخش‌هایی است که باید به آن توجه کرد. در حالیکه ناامنی راه‌ها در زمان اسماعیل به اوج رسیده بود او با شدت عملی که درخصوص راهزنان به خرج داد تا حدودی امنیت راه‌ها را تأمین کرد. در این راستا بنا به دستور شاه دادگاهی نیز تشکیل شد تا به دادخواهی متقاضیان، رسیدگی شود. این دیوان عدل با همیاری عموزاده شاه سلطان ابراهیم میرزا و میرزا شکرالله وزیر تشکیل شده بود و امور قضایی مملکت را حل و فصل می‌کرد.

---

۱. هینتس، والتر،شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه‌ی کیکاوس جهانداری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص۱۰۸

۲. افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله، **نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخیار**، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص۳٤

۳. هینتس، والتر،همان، ص۸۳

ب: مرگ شاه

شاه صفوی عادت داشت با گروهی از ملازمان بعضی شب‌ها در قزوین به سیر و گردش می‌پرداخت. در این زمان ملازم همیشگی او پسری بود که حسن بیگ حلواچی اوغلی نام داشت.

شب سیزدهم رمضان ۹۸۵ اسماعیل به همراه گروهی از این معاشران از قصر بیرون آمد در حالی‌که تریاک بسیار خورده بود و در حالت طبیعی نبود چنان‌که بعدها مشهور شد در بین راه مقدار بسیار حلوا و شیرینی هم خریده و تناول کرده بود پس از بازگشت از شبگردی معهود، قبل از خواب مقداری فلونیا هم خورد و به بستر رفت. صبح فردا درباریان با تصور اینکه شاه در استراحت است به خوابگاه نزدیک نشدند. اما هنگامی‌که از زمان حضور شاه در میان درباریان بسیار گذشته بود، حکیمان مشکوک شده و به اتاق شاه مراجعه کردند. صدای ضعیف حسن بیگ باعث شد تا در شکسته شود و درباریان با شاه اسماعیل در حال نزار روبه‌رو شدند که آثار ضعیفی از حیات هنوز در او وجود داشت. اسکندربیگ منشی در این مورد می‌نویسد: «حضرت شاه قدرت نطق نداشت اما دست و پا می‌زد و بعد از لحظه‌ای از حرکت باز ماند اما حکما احساس سمی از بدن او می‌کردند و مردم چنین حدس زدند که چون پری خان خانم را تخفیف و بی‌اعتبار کرده بود او با کنیزان حرم هم‌زبان شده سمی در ترکیب فلونیای او تعبیه کرده بودند و بعضی دیگر می‌گفتند او مرض قولنجی داشت که گاهی حرکت می‌کرد و یک‌بار دیگر طغیان کرده بود».[۱] اما حسن بیگ منشی در احسن‌التواریخ توطئه‌ی قتل شاه اسماعیل را به همین حسن بیگ حلواچی نسبت می‌دهد و تلویحاً ذکر کرده چون شاه اسماعیل لحظه‌ای از او جدا نمی‌شد این شخص بنا بر تحریک جمعی از اوباش او را مسموم کرده است.[۲] که البته این نظر دور از ذهن به نظر می‌رسد. چگونگی

---

۱. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی ، ص۳۳۷

۲. روملو، حسن بیگ،احسن التواریخ،ص۳٤٦

مرگ شاه اسماعیل دوم و علت آن هنوز در پرده‌ی ابهام قرار دارد و اقوال مختلفی در این زمینه ذکر شده است.

ج: خصوصیات اخلاقی

این شاه صفوی بسیار سنگدل و بی‌رحم بود. در حکومت کوتاهش، که بیش از پانزده ماه طول نکشید، نه شاهزاده‌ی صفوی را به دستور او به قتل رساندند و تنها اعضای خاندان سلطنتی که توانستند زنده بمانند برادر بزرگش سلطان محمد خدابنده و سه فرزند او بودند که آن هم بسیار به تقدیر بستگی داشت چون قبل از آنکه دستور قتل آنان به اجرا دربیاید شاه صفوی خود درگذشت. «شاه اسماعیل دوم با آنکه پادشاهی بسیار سنگدل و خونخوار بود خود را از سلاطین دادگستر و مهربان می‌پنداشت چنان‌که در عنوان فرامین و احکام او هوالعادل می‌نوشتند. در مملکت‌داری و رسیدگی به امور سلطنت سهل‌انگار و بی‌علاقه بود... هر وقت که خبر می‌یافت کاروانی در یکی از نقاط کشور گرفتار راهزنان شده است دستور می‌داد که غرامت اموال آن را از حاکم محل بگیرند و به همین سبب دزدی و راهزنی در زمان او بسیار کم شده بود».[1]

۲ـ سلطان محمد خدابنده؛ ابزاری برای قدرت‌نمایی دربار و دیوان

پس از مرگ شاه اسماعیل دوم به دلیل ستمکاری‌های بی‌اندازه او در واقع در خاندان سلطنتی صفویان شاهزاده‌ای باقی نمانده بود که همه متفق‌القول او را به‌عنوان زمامدار آینده‌ی ایران بشناسند. چنان‌که پیش از این هم بیان شد تنها برادر ناتنی و نابینای او سلطان محمد خدابنده و سه پسرش از این خاندان باقی مانده بودند. گروهی به سلطنت این شخص رغبت نشان می‌دادند و گروهی دیگر نابینایی او را دست‌مایه‌ی مخالفت ساخته بودند و پسر دومش حمزه میرزا را برای این کار در نظر گرفته بودند. از

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱، ص۵۶

سوی دیگر پری خان خانم هم که اقتدار گذشته را باز یافته بود، در این فکر بود که شخصاً بر تخت سلطنت دست پیدا کند. همین شاهزاده خانم روز بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم فرمان آزادی کلیه‌ی امیران و اعیان زندانی را صادر کرد و عملاً قدرت را در دست گرفت اما عاقبت همگی به سلطنت سلطان محمد خدابنده رأی موافق دادند و این موضوع را با نامه‌ای به او خبر دادند. «این نامه را علی بیگ خان که خویشاوند ولیعهد بود به شیراز ببرد. حدود دو ماه به موکب شاه جدید به قزوین رسید و وی بر سریر سلطنت نیاکان خود نشست».[1]

الف: قدرت‌نمایی مهد علیا (در دربار)

شاه محمد صفوی نابینا بود و همین قضیه به ضعف او منجر گشته بود. لذا هنگامی‌که به سلطنت دست یافت زمام امور در دستان همسر خویش که مهد علیا نام داشت، قرار داد. علاوه بر آن حمزه میرزا پسر بزرگ سلطان محمد هم به‌عنوان نایب‌السلطنه معرفی شد. به گواهی تاریخ در این دوره قدرت در دستان این زن عامل اجرای منویات او شده بود و اولین پیامد آن مرگ پری خان خانم بود. «نخستین اقدام شاه محمد دستور قتل پری خان خانم بود. به دستور شاه محمد او را به خانه‌ی خلیل خان افشار بردند و خلیل خان... آن زن را خفه کرده و ده هزار تومان نقد و اموال شاهزاده خانم را به جایزه گرفت. در واقع این مهد علیا خیرالنسا خانم بود که کینه‌ی خود را نشان داد و خواهر شوهر مقتدر خویش را به خاک و خون کشیده بود».[2]

دایی این شاهزاده شفحال نیز که عامل اساسی قتل حیدر میرزا و قدرت‌یابی اسماعیل دوم بود به فرمان همین زن به قتل رسید.[3] مهد علیا مدت هجده ماه به این شکل و با اقتدار کامل بنیان اصلی سلطنت را در اختیار داشت. از دیگر اقدامات او قتل

---

۱. بدلیسی، شرف‌خان شمس‌الدین، شرف‌نامه، به اهتمام ولادیمیر، پطرزبورگ، ۱۸٦۰م، ص۲۵۵
۲. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص۲۰۲
۳. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱، ص٦٤

پسر خردسال اسماعیل دوم است. «او دختر یک حاکم محلی مازندران بود که خاندانش به واسطه‌ی رسیدن نسب‌شان به چهارمین امام شیعه برخود می‌بالیدند... او دشمن منافع قزلباش‌ها بود و هرکاری که می‌توانست برای تقویت نقش تاجیک‌ها در اداره‌ی کشور انجام می‌داد».[۱]

نارضایتی سران قزلباش از دخالت‌های این زن در امور مملکت روزبه‌روز بیشتر شد تا آنجاکه در نامه‌ای شاه را از دخالت زنان در کار ملک بر حذر داشتند و از سوی دیگر چنین رواج دادند که ملکه با یکی از منسوبینش به نام عادلگرای خان روابطی پنهانی برقرار کرده است. هنگامی‌که گروهی را برای دستگیری این شخص گسیل داشتند، او و ملازمانش به مدافعه پرداختند و همگی در این راه کشته شدند. عاقبت گروهی از رؤسای قزلباش هم‌پیمان شده و با ورود به حرم او را در آنجا خفه کردند. «رؤسای هر طایفه را به کشتن وی مأمور کردند و گروهی از سرداران... قزلباش ظهر یکشنبه اول جمادی‌الثانی سال ۹۸۷ بی‌ادبانه به حرمسرای شاهی داخل شدند و مهد علیا را که به آغوش شاه پناه برده بود، به قهر از دست او به در آوردند و پیش رویش خفه کردند».[۲]

ب: شاه اسماعیل‌های دروغین

آن‌گونه که در دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم بازبینی شد، مرگ این شاه صفوی در پرده‌ای از ابهام قرار داشت. این عامل و عدم قدرت شاه نابینای صفوی باعث ایجاد ماجرایی شد که در تاریخ به ظهور شاه اسماعیل‌های دروغین مشهور است. در سال‌های نخستین حکومت سلطان محمد چهار نفر به‌عنوان شاه اسماعیل دوم ادعای سلطنت ایران را دست‌مایه‌ی شورش‌های بسیار نمودند. مدت کمی بعد از مرگ شاه اسماعیل، شخصی به نام قلندر مظفر در لرستان خود را شاه ایران معرفی کرد و به راحتی خیل عظیمی از مردم لر به دور خویش گرد آورد. کار به آنجا رسید که در مدت کوتاهی

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۶۸
۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱، ص۸۰

درباری پرشکوه برای خود تشکیل داد و وزیر اعظم انتخاب کرد. «خلاصه بگوییم کهکیلویه‌ای که تا آن زمان هیچ اهمیتی نداشت یک‌شبه به مقر پادشاه بدل شد و بیست هزار تن هوادار بر این جاعل نیرنگ‌باز گرد آمدند. لشکرکشی خلیل خان افشار بر ضد قلندر شاه با شکست روبه‌رو شد. (سلطان محمد) اسکندرخان یکی از خویشان سردار مقتول را به سمت حکومت کهکیلویه منصوب کرد و لشکری کمکی از قزلباش‌های شیراز گسیل داشت تا توانستند پس از نبردهای سخت از شر شاه اسماعیل مجعول راحت شوند».[1] اسماعیل دروغین دوم در همدان سر بر آورد و مدتی در آنجا علم طغیان برافراشت و اسماعیل دروغین سوم نیز در ناحیه‌ی گیلان ادعای حیات نمود.

اما چهارمین اسماعیل دروغین از ناحیه‌ی کوهستانی غور در خراسان به یارگیری پرداخت و بدین ترتیب پنج سال نخست سلطنت سلطان محمد با اغتشاشات حاصل از ادعای این افراد را در پی داشت. این افراد همگی با این ادعا که قبل از مرگ از توطئه‌ی درباریان اطلاع حاصل کرده‌اند، خود را جای شاه اسماعیل دوم جا می‌زدند و این خود نشان از تصورات عامه درباره‌ی نحوه‌ی مرگ شاه پیشین داشت و اینکه هرچند دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم به دلیل سبعیت بیش از حد او بسیار سخت و وحشتناک بوده است اما در مقابل تزلزل و سست عنصری سلطان محمد، مفری برای خلق ملت ستم‌دیده می‌شده است و این عامل باعث شد تا عوام در اطراف هرکسی که خود را پادشاه می‌خواند، گرد بیایند.

ج: امور داخلی کشور در دوران سلطنت سلطان محمد

تزلزل سلطان محمد و تصمیم‌گیری‌های مختوم آغاز حکومت، سنگ بنای اغتشاش دوران حکومت او محسوب می‌شود. هر روز حکومت نواحی مختلف کشور به زمامداران جدید تفویض می‌شد و معمولاً حکام قبلی به دلیل ضعف حکومت مرکزی از موقعیت سوءاستفاده کرده و با دخالت عمال خویش در وضعیت آن منطقه اختلال

۱. هینتس، والتر،تشکیل دولت ملی در ایران، ص۱۵۰

ایجاد می‌کردند. این اتفاقات در صورتی می‌افتاد که هوسرانی‌های اسماعیل از منزلت معنوی خاندان صفوی کاسته بود و این عامل فکر اعمال نفوذ در حکمرانی را در سران قبایل قزلباش تقویت می‌کرد و تزلزل شخصیت سلطان محمد این فرصت را فراهم کرد. او حتماً پس از مرگ همسرش بسیار تحت نفوذ میرزا سلیمان وزیر بود. «به علت امتناع سران قبایل قزلباش از حمایت وی و به‌علت مناقشات داخلی خودِ آنان، عثمانی به فتوحاتی وسیع در آذربایجان و گرجستان نایل گردید، در حالی‌که ازبکان هرات را مسخر کرده بودند و سایر شهرهای خراسان را ویران ساختند».[1]

یکی دیگر از اتفاقات داخلی ایران در این دوران قتل حمزه میرزا فرزند و ولیعهد سلطان محمد بود. او در عین حال مقام سرداری سپاه ایران را نیز بر عهده داشت، او پس از تسخیر تبریز توسط عثمانی‌ها به همراهی سپاه خویش مدتی را به مبارزه با آنان پرداخت. پیروزی‌های نخستین باعث شد تا ترک‌ها ضعیف شوند در همین زمان عثمان پاشا در تبریز درگذشت و در نتیجه سپاهیانی که سردار خود را از دست داده بودند از تبریز کوچ کردند. کوچ تعداد زیادی از سپاهیان، حمزه میرزا را مصمم ساخت تا تبریز را از تسخیر باقی مانده‌ی سپاه عثمانی خارج کند. اما با توجه به حملات بسیار، موفق نشد. از طرفی، زمینه‌های صلح با عثمانی فراهم شده بود. سردرگمی سرداران و سپاهیان در این سوی مرزها و تلفات سنگین ترک‌ها باعث شد تا این زمینه تقویت شود. از طرفی گروهی از سران قزلباش که با پیروزی‌های حمزه میرزا، به‌ویژه که با صلح با عثمانی موافق نبود، در توطئه‌ای همدست شده و این شاهزاده را به قتل رساندند.

به روایت کتاب «دون ژوان ایرانی» چهارده نفر از اشخاص برجسته‌ی حکومتی در این توطئه دست داشتند. آنان پسرکی را که دلاک و اتاقدار حمزه میرزا بود فریفتند تا در شبی پس از مجالس عیش و عشرت او را از پای درآورد و او حمزه میرزا را به سه زخم دشنه به قتل رساند. «بعد از قتل ولیعهد هرج و مرج شدیدی سراسر ایران را

---

۱. لکهارت، لارنس، انقراض سلسله‌ی صفویه و ایام استیلای افغان‌ها، ترجمه‌ی مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، ۱۳٦٤، ص۲۵

فراگرفت و سپاه عثمانی هم فرصت را غنیمت شمرد و قسمت دیگری از آذربایجـان را تسخیر کرد».[۱]

یکی از مهم‌ترین فتوحات حمزه میرزا که باعث شده بود تـا دشـمنانش در مـرگ او همداستان شوند آزادسازی قزوین از دست ترکمانان بـوده اسـت. ترکمانـان گروهـی از قبایل ایرانی بودند که به‌ظاهر از فرامین شاه متابعت می‌کردنـد و تحـت فرمـان خانـدان صفوی بودند. اما این گروه به‌منظور دستیابی به قدرت بیشتر تصمیم گرفتند تـا یکـی از فرزندان شاه را بربایند و در حالی که اسماً او را به‌عنوان شاه بر تخت می‌نشاندند فرامین خود را از زبان این شاهزاده به اجرا گذارند. به این منظور گروهی به رهبری دو سـردار بزرگ ترکمن، محمدخان و خلیفه‌خان، به ظاهر تحت عنـوان کمـک بـه سپاهیان شـاه صفوی به‌سوی حصار تبریز رهسپار شدند. حرکت این افراد ابتدا باعث وحشت ترکـان و دلگرمی‌سپاهیان صفوی شد. اما در نهایت گروه منتخبی از سپاه ترکمانـان شـباهنگام تهماسب میرزا پسر کوچک سلطان محمد را که در آن وقت یازده ساله بود، اسیر کردند و همراه با یک عقب‌نشینی به قزوین منتقل کردند. در آن شـهر او را بـه‌عنـوان شـاه بـه تخت نشاندند و حتی سکه ضرب کردند.[۲]

تاریخ روایت می‌کند که سپاه ترکمانان بعد از تسخیر قزوین به قتل و غارت اموال و هتک ناموس مردمان مشغول شدند. شرایط سیاسی و فرا رسیدن فصـل زمسـتان باعـث شد تا سراسر زمستان این شهر در اختیار آنان بـاقی بمانـد. بـا فـرا رسـیدن فصـل بهـار حمزه میرزا برای رهاسازی قزوین اقدام کرد. این حرکت با پیوستن سرداران ایـل بیـات به سپاه ولیعهد تکمیل شد و این گروه توانستند پس از وارد کـردن تلفـات سـنگین بـه ترکمانان آنها را از شهر قزوین بیرون کنند. «بیش از سه هـزار نفـر اسـیر گرفتـه شـد و تهماسب میرزا شاهزاده‌ی جوان نیز به برادرش تحویل داده شد. وی نیز او را در قلعـه‌ی

---

۱. بیات، اروج بیگ، **دون ژوان ایرانی**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸، ص۲۳۹

۲. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا تاریخ روابط خارجی ایران، ص۳۰

الموت زندانی کرد. پس از این فتح حمزه میرزا به قزوین داخل شد و شهری را که اینک پایتخت وی شده بود، اشغال کرد».[۱]

د: سرانجام شاه

سلطان محمد عاقبت به دست پسرش از سلطنت خلع شد و در حالی که سال‌های پایانی عمر را در التزام رکاب پسر می‌گذرانید ولی در واقع زندانی دربار شاه عباس بود. «دو ماه پس از جلوس شاه عباس بر تخت سلطنت، مرشد قلی خان پدر او شاه محمد مخلوع را... از قزوین به قلعه‌ی الموت فرستاد. اما در سال ۹۹۷ ق شاه عباس فرمان داد پدر و برادرش را به قلعه‌ی ورامین بردند و در سال ۹۹۸ ق سرانجام پدر خود را آزاد و به قزوین نزد خود برد. شاه عباس همواره مراقب پدر بود... و در سفرها غالباً او را با خود می‌برد. شاه محمد سرانجام در ۱۰۰٤ ق در قزوین به مرض اسهال درگذشت و در عتبات او را به خاک سپردند».[۲]

سلطان محمد خدابنده را به‌عنوان فردی سخاوتمند و ظریف طبع معرفی کرده‌اند. او شعر هم می‌گفت و در اشعارش «فهمی» تخلص می‌کرد. نوشته‌اند که چون بعد از کور شدنش به عبادت میل داشت به خدابنده معروف شده بود. اما جدای از این نکات آن‌چه تمام مورخان بر آن اتفاق نظر دارند، بی‌سیاستی و عدم ثبات شخصیت اوست.

۳ـ آشفتگی داخلی و قدرت‌نمایی عثمانی و ازبکان:

الف: تهاجمات عثمانی

سال ۹۸٦ ق دوباره سپاهیان عثمانی با آگاهی از ضعف حکومت ایران و با زیر پا گذاشتن مفاد صلح آماسیه به ایران هجوم آوردند. در این زمان دریای خزر به یک شریان مهم اقتصادی و بازرگانی مبدل شده بود و عثمانی‌ها سعی داشتند با رسیدن به

---

۱ بیات، اروج بیگ،دون ژوان ایرانی،ص۲۳۵

۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۲، ص۵۱۷

این منطقه، شاهراه اقتصادی و بازرگانی ولگا ـ خزر را ایجاد کنند. «سلطان عثمانی ابتدا قلعه‌ی قارص را احیا کرد. سپس به گرجستان شرقی و آذربایجان هجوم نمود... پیشرفت ایشان توسط حمزه میرزا ولیعهد با استعداد و دلیر متوقف گشت اما او در نتیجه‌ی توطئه‌ی بزرگان چادرنشین قزلباش کشته شد».[۱] این جنگ باعث شد که ولایت ایروان و قره‌باغ و بسیاری از مناطق آذربایجان از تسلط صفویان خارج شود. از نکات جالب در این زمان نامه‌هایی است که سلطان محمد برای مراد سوم می‌فرستاد و سرشار از ترس و سؤال و تمنا بود.[۲]

آغاز سال ۹۹۳ ق سپاه عثمانی با دویست و شصت هزار سوار و پیاده به تبریز حمله کرد و آن شهر را به تصرف درآوردند. «عاقبت روزی خبر رسید که تبریزیان یکی از سرداران عثمانی را در حمامی کشته و سرش را به چاهی انداخته‌اند... عثمان پاشا از این خبر برآشفت و فرمان قتل عام داد».[۳] عثمان دستور داد گرداگرد تبریز دیواری ساختند و خندقی پشت آن حفر کردند. از این قلعه با توپ‌ها و پادگان‌های نیرومند دفاع می‌شد. لذا تا سال‌های متمادی تبریز در دست ترکان باقی ماند.

ب: جنگ با ازبکان

عبدالله خان ازبک نیز با مشاهده‌ی آشفتگی داخلی در سال ۹۹٦ ق با سپاه بزرگی به طرف خراسان رهسپار شد و قلعه‌ی هرات را به محاصره درآورد. علیقلی خان شاملو یازده ماه مقاومت کرد. هنگامی‌که او از این قلعه دفاع می‌کرد شاه عباس به جای پدر نشست و هرچند بسیار علاقه‌مند بود به کمک علی قلی خان برود اما با تعلل مرشد قلی خان روبه‌رو شد و این کوتاهی باعث شد که قلعه هرات تسخیر و

---

۱. یارشاطر،احسان،تاریخ ایران،ج۳ ، ص٤١٦
۲. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ ،تاریخ عالم آرای عباسی ، صص٦٩ـ ٣٥٤
۳. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱، ص١٢٨

علی قلی خان کشته شود. «عاقبت با قتل جلال خان ازبک به دست مرتضی قلی خان ترکمن این جنگ به پایان رسید».[۱]

۱. منشی ترکمان، اسکندربیک،تاریخ عالم آرای عباسی، ص۳۵۲

فصل چهارم

صفویه در اوج اقتدار



شاه عباس اول

۱- شاه عباس اول و امر سلطنت (۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق)

الف: دستیابی به سلطنت

هنگام مرگ حمزه میرزا از او دو فرزند کوچک باقی مانده بود که هیچ‌کدام به حد سنی نشستن بر تخت نرسیده بودند و انتخاب قیم و نیابت سلطنت در شرایط آن روز به صلاح نبود. پس تنها جانشین حکومت سلطان محمد خدابنده، که به سال‌های سالخوردگی رسیده بود، عباس میرزا بود. عباس میرزا تحت سرپرستی مرشد قلی خان قرار داشت و این در حالی بود که بزرگان و سران قزلباش به این نتیجه رسیده بودند که عزیمت هرچه زودتر عباس میرزا به پایتخت اجتناب‌ناپذیر است. آنان در نامه‌ای این ضرورت را به عباس میرزا گوشزد کردند. با رسیدن این درخواست عباس میرزا که در آن زمان در مشهد سکونت داشت به سوی قزوین راه افتاد و از مرشد قلی خان خواست با سپاهی به او ملحق شده یا به دنبالش به قزوین بیاید. با رسیدن این کاروان به قزوین همه‌ی بزرگان به تبعیت با آن پرداختند. «اعیان دولت همه به نزد شاه پیر نابینا رفتند و با اعلام چاکری و بندگی او و ملازمانش را بر آن داشتند تا به خدمت عباس

میرزا بیایند».[۱] به این ترتیب با دخالت و بیعت بزرگان بدون هیچ درگیری حکومت به شاه عباس ـ عباس میرزای سابق ـ تفویض شد و او به جای پدر نشست. «بعد از تهیه‌ی ضروریات و لوازم آن امر مرشد قلی خان برادر رشید خود ابراهیم سلطان را به حکومت مشهد مقدس تعیین فرموده، در اوایل شهر شوال رایت توجه از مشهد معلا به جانب مملکت عراق برافراشتند».[۲]

جالب توجه است که در سال‌های حضور عباس میرزا در مشهد هرکدام از بزرگان قزلباش سعی می‌کردند با نزدیک شدن به او آینده‌ی سیاسی و حکومتی خود را تضمین کنند. رقابت اصلی در این عرصه بین دو نفر انجام می‌گرفت؛ علی قلی خان شاملو حاکم هرات و مرشد قلی خان استاجلو حاکم مشهد. عاقبت این دو در محلی به نام سوسفید برای کسب قدرت و انحصار قربت به عباس میرزا که آینده‌ی حکومتی روشنی داشت با یکدیگر به جنگ پرداختند. در این جنگ پیروزی با مرشد قلی خان بود او بود که جلوس شاه عباس را بر تخت اعلام کرد.[۳]

اما آنچه باعث شد تا شاه عباس کمر به قتل مرشد قلی خان ببندد معامله‌ای بود که او با علی قلی‌خان کرد. ازبکان به هرات حمله‌ور شده و قلعه‌ی هرات را محاصره کرده بودند. اقدام شاه عباس بر گسیل نیروهای کمکی برای هرات از یک طرف و تعلل مرشد قلی خان از سوی دیگر باعث شد که قلعه هرات تسخیر شده و علی قلی خان به قتل برسد. این اتفاق بدبینی شاه عباس را به دنبال داشت و او که از قدرت و سیاست مرشد قلی خان به وحشت افتاده بود دستور به قتل وی داد. هنگام اعزام نیرو برای جنگ با ازبکان، یک توقف کوتاه در بسطام فرصت را فراهم کرد تا ملازمان رکاب مرشد قلی خان به تحریک شاه عباس، ولی نعمت خود را کشتند.[٤]

۱. بیات، اروج بیگ،دون ژوان ایرانی،ص۲٤٤
۲. افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله، نقاوة الاثار،ص۲٦۸
۳. منشی ترکمان، اسکندربیگ،عالم آرای عباسی ، صص ٥٦٦
٤. هدایت، رضاقلی خان،تاریخ روضه الصفای ناصری، ص٦٦۳۸، افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله، نقاوة الاثار،صص۳۰۷

ب: وضع ایران در آغاز حکومت شاه عباس(تثبیت اقتدار نظامی)

هنگام دستیابی شاه عباس به قدرت، ایران از دو طرف مورد هجوم قرار داشت. دولت عثمانی قسمت‌هایی از کشور را در اختیار داشت و تا نهاوند پیش آمده بود. از دیگر سو، ازبک‌ها تا خراسان را در اشغال داشتند و در داخل کشور هم گروه‌های مختلفی با یکدیگر به نزاع مشغول بودند و جنگ‌هایی هم در فارس، کرمان و یزد در جریان بود که بیشتر حالت شورش و قیام داشت و حتی غلامانی که در نتیجه‌ی جنگ‌های گرجستان نصیب شاه تهماسب شده بود، در زمان حکومت سلطان محمد علم طغیان برافراشتند و این شورش تا آغاز حکومت شاه عباس تداوم یافته بود. شورش این غلامان در قزوین باعث شد تا یولی بیگ مأمور سرکوبی آنان شود. درگیری‌ای هم بین امرای ترک و فارس درگرفت. گروهی از امرای ترک که بر ادامه‌ی سلطنت سلطان محمد همداستان بودند روز بعد از جلوس وی به قتل رسیدند. از این میان سه نفر موفق به فرار شدند و به خان احمد والی گیلان پناه آوردند. شاه عباس افرادی را برای بازگرداندن این سه نفر (محمد شریف‌خان، سلطان محمود و اعظم بیگ) به گیلان فرستاد که با خودداری خان احمد روبه‌رو شدند. این عدم متابعت باعث شد تا شاه عباس خود برای تأدیب والی گیلان اقدام کند و به همراه سپاهی به آن سو رهسپار شد. جنایات سپاه شاه عباس در طول مسیر تا گیلان فجایعی را رقم زد که در صفحات تاریخ آن دوره مضبوط است و از جمله می‌توان کشتار مردم شهر فومن را نام برد. خبر نزدیک شدن سپاه حکومتی باعث شد تا احمدخان برای فرار اقدام کند. «امیر گیلان با ملازمانش در ساحل دریای خزر که جزو قلمروش بود به کشتی نشست و چون در ساحل آن طرف پیاده شد به‌سوی مغرب راندند از گرجستان گذشت و به قصد قسطنطنیه به کشتی نشست... شاه عباس پادگانی بالغ بر دوازده هزار فارس تحت فرمان مهدیقلی خان شاملو که به حکومت گیلان منصوب شده بود، در آنجا باقی گذاشت».[۱]

---

۱. بیات، اروج بیگ،دون ژوان ایرانی،ص۲۵۰

یاغی‌گری والی لرستان و شاهوردی خان از دیگر اتفاقات دوره‌ی نخست سلطنت شاه عباس است. این مرد با اینکه داماد خاندان سلطنت محسوب می‌شد و با برادرزاده‌ی شاه یعنی دختر اسماعیل میرزا ازدواج کرده بود، اما به اغوای ترکمانان و تاتاران که با او روابط حسنه‌ای داشتند از پرداخت خراج سر باز زد و هنگامی‌که با اعتراض همسرش روبه‌رو شد با او نیز به خشونت رفتار کرد. همین کردار عاملی شد تا شاه ایران توسط این زن از نقشه‌های شاهوردی خان مطلع شده و با سپاهی سی‌هزار نفری به سوی لرستان حرکت کند. والی لرستان با دریافت خبر نزدیک شدن سپاه شاه عباس به پادگانی که ترکان در آن حوالی داشتند پناهنده شد، ولی عاقبت دستگیر و به قتل رسید.[۱]

۲ـ زورآزمایی در غرب و استحکام پایه‌های قدرت

آنچه در مجموعه روابط بین‌الملل دولت صفوی بسیار تأمل برانگیز می‌نماید روابط ایران و عثمانی است. کینه‌ی پنهان و سابقه‌ی جدل دو حکومت گاهی شعله می‌کشید و زمانی دیگر در زیر خاکستری از مناسبات رسمی و معاهدات خارجی پنهان می‌شد.

شاه عباس برای رهایی از طغیان‌ها و آشوب‌های داخلی ابتدا می‌بایست از طرف دشمنان خارجی آسوده خاطر باشد تا بعد با فراغ بال به روشن کردن وضعیت داخل بپردازد. به‌همین دلیل در سال ۹۹۸ ق مهدی قلی خان چاوشلو، حکمران اردبیل، را برای انعقاد پیمان صلح به عثمانی فرستاد. «به موجب پیمانی که در سال ۹۹۹ ق به امضا رسید شهر تبریز با قسمت غربی آذربایجان و ولایات ارمنستان و شکی و شروان و قره‌باغ و گرجستان با قسمتی از کردستان و قلعه‌ی نهاوند ضمیمه‌ی خاک عثمانی شد».[۲] در ضمن قرار شد که یک گروگان نیز نزد ترکان باقی بماند. برای این منظور حیدر میرزا برادرزاده‌ی شاه در نظر گرفته شد و او تا سال ۱۰۰۵ ق که به مرض طاعون در

---

۱. بیات، اروج بیگ،دون ژوان ایرانی،ص۲۵۱
۲ فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱، ص۱۹۳

عثمانی درگذشت به‌عنوان ضامن این قرارداد نزد ترک‌ها باقی ماند. عدم سب خلفای ثلاث (ابوبکر، عمر و عثمان) و عایشه نیز یکی از مفاد این قرارداد بود.[۱] این صلح تا سال ۱۶۰۳م/۱۰۱۱ ق پا بر جا ماند هرچند که در این مدت هر دو طرف رعایت مفاد صلح‌نامه را می‌نمودند اما از شیطنت‌های سیاسی برکنار نبودند چنان‌که شاه صفوی با اعزام هیئت‌های متفاوت فتوحات خویش را به سلطان عثمانی گوشزد می‌کرد و در واقع از قدرت‌نمایی فروگذار نمی‌کرد. تا اینکه حمله‌ی عثمانی‌هایی که در تبریز بودند، به شهر سلماس بهانه‌ی مناسبی برای شاه عباس فراهم کرد. او با سپاهی به فرماندهی خودش شهر تبریز را پس از هجده سال اسارت از دست عثمانی‌ها درآورد و از آنجا به سوی ایروان رهسپار شد و آن خطه را نیز باز پس گرفت. در این فاصله سلطان محمد سوم درگذشت و سلطان احمد به‌جای او نشست. در جنگی که پس از تاج‌گذاری سلطان احمد اول بین ایران و عثمانی روی داد آذربایجان، کردستان، موصل، خانقین و اماکن مقدسه‌ی کربلا و نجف به‌دست ایرانیان آزاد شد.[۲] بزرگ‌نمایی توان شاه عباس در این جنگ‌ها تا بدانجا پیش رفته که بعضی از مورخان تلفات سپاه وی را در مقاطعی از این مبارزات انگشت‌شمار تخمین زده‌اند: «یورش به جهت فتح قلعه‌ی جدید ایروان... در سحر روز مذکور قزلباش از جوانب ریختند و قلعه را به تصرف درآوردند و بسیاری از رومی زنده و سرآوردند و از جانب قزلباش هفت‌نفر به تفنگ کشته شدند و یک کس زیر دست و پا کشته شد».[۳]

دو سال بعد، عثمانی‌ها برای باز پس گرفتن ایروان اقدام کردند که به دلیل رسیدن فصل زمستان موفق نشدند و تعداد بسیاری از این سپاه به دلیل سرما و بیماری هلاک شدند. شکست ایروان باعث شد تا سپاه عثمانی، نظم و توان ایرانیان را به چشم ببیند و قبول این واقعیت به انعقاد صلح ایروان انجامید. (در این عهدنامه مفاد صلح استانبول رعایت شده بود با این تفاوت که قرارشد به جای دویست بار ابریشم فقط صدبار به

۱. منشی‌ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۹
۲. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روبط خارجی ایران، صص ٤٤ ـ ٤٥
۳. منجم، ملاجلال‌الدین، تاریخ عباسی یا روزنامه‌ی جلال، به کوشش: سیف‌الله وحیدنیا، وحید، ١٣٦٦، ص۲۵۸

عثمانی‌ها مسترد شود و گرجستان به ایران بازگردانده شود) این صلح تا زمان شورش ابوبکر پاشا والی بغداد علیه دولت عتمانی پا بر جا ماند.

در سال ۱٦۲۳م این شخص در پی تمرد از دستورهای سلطان عثمانی به ایران پناهنده شد و در نتیجه در مرز بین‌النهرین بین این دو کشور جنگی در گرفت که با پیروزی ایران توأم بود. اما شاه عباس برای اینکه از شروع مجدد جنگ جلوگیری کند چلبی بیگ قاجار قورچی باشی را به‌عنوان سفیر به ترکیه فرستاد اما عثمانی‌ها حاضر به مذاکره درباره‌ی بین‌النهرین نشدند. «شاه عباس از این موقعیت استفاده کرد و بغداد و قسمت اعظم بین‌النهرین را که از زمان شاه تهماسب در تصرف عثمانی‌ها بود تسخیر کرد و شخصاً به زیارت اماکن مقدسه رفت».[۱]

پس از تسخیر بغداد، سپاه عثمانی در سال ۱٦۲۵م این شهر را به محاصره درآورد که این حصر شش ماه طول کشید. این بار شاه صفوی خود برای نجات بغداد اقدام کرد و در جنگی حوالی بغداد به پیروزی بر ترکان دست یافت. «با فتح بصره در سال ۱٦۲۸م دولت ایران در سراسر بین‌النهرین تسلط یافت و تا شاه عباس زنده بود عثمانی‌ها جرأت نکردند اقدامی برای حمله به ایران بنمایند».[۲]

۳ـ ازبکان مهاجمان ناکام

قسمت دیگری از روابط خارجی دولت صفوی در آن دوران به منازعات ایران با ازبک‌ها اختصاص دارد که شاه عباس در اوایل سلطنتش با آن روبه‌رو بود. در سال ۹۹۷ق عبیدالله خان ازبک به هرات حمله کرد و آن شهر را به تسخیر درآورد و والی هرات علیقلی خان شاملو و جمعی از ملازمانش را به قتل رساند. مشهد نیز در این دوره به تصرف ازبکان درآمد و تلاشهای شاه عباس برای نجات مشهد ناکام ماند. چون ازبک‌ها از نظام جنگ و گریز استفاده می‌کردند و هنگامی‌که خبر از حرکت سپاه صفوی

---

۱ هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا ،تاریخ روابط خارجی ایران، ص٤٦

۲. همان، ص٤٧

داشتند روی به گریز می‌نهادند و زمانی که سپاه در جای دیگری مشغول گروه دیگری بود دست تعدی و تجاوز به ممالک و مناطق اطراف می‌گشودند.[۱] حکم قتل تمام قزلباشیان و جنایات عدیده‌ی ازبک‌ها در مشهد ذهن شاه عباس را مشغول کرده بود.

«ازبکان بی‌باک سفاک، تیغ‌های ستم را از غلاف خلاف کشیده در یک طرفه‌العین چهار هزار سید صحیح النسب را به درجه‌ی شهادت مقرون ساختند. مشهور است که خدام روضه‌ی منوره دست بر ضریح مرقد مطهر داشتند و ازبکان تیغ بر ایشان می‌گذاشتند... کتابخانه‌ی خزانه و اسباب از قنادیل و فروش و ظروف سرکار فیض آثار را بالتمام غارت کردند.[۲] اما هنگامی‌که خاطر شاه صفوی از سایر ممالک راحت شد و همسایگان هم دیگر مزاحمتی نداشتند برای دفع شر ازبک‌ها اقدام شد. در این مدت سی و دو شهر از ناحیه‌ی خراسان در تسخیر ازبک‌ها بود وغائله‌ی تعدیات آنان هشت سال به طول انجامیده بود. اما هنگامی‌که سپاه ایران به سوی خراسان رهسپار شد در میانه‌ی راه خبر مرگ عبدالله خان ازبک واصل شد و این خبر شاه عباس را برای رفتن هر چه سریعتر به سوی خراسان تحریک کرد. به جای عبدالله خان پسرش عبدالمؤمن خان زعامت ازبک‌ها را به‌دست گرفت که او هم چند ماه بعد وفات یافت. در نتیجه هنگامی‌که سپاه ایران به خراسان رسید، ازبک‌ها فرار را بر قرار ترجیح داده بودند و گریز آنان باعث شد تا این بلاد به راحتی مسخر شود.

جنایت‌های ازبک‌ها در سبزوار و مشهد صفحات دهشتناکی از تاریخ ایران است که در روضه‌الصفای ناصری تصویرسازی شده است.[۳] عبدالمؤمن‌خان پس از جانشینی پدر در سبزوار فرمان به قتل تمامی کسانی داد که مشکوک به جانبداری از حکومت ایران بودند و بدین طریق گروه بی‌شماری از مردم بی‌دفاع به قتل رسیدند. عزیمت شاه عباس

۱. افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله، نقاوة الآثار،ص۵۸٤
۲. شاملو ،ولی قلی بن داودقلی ، قصص الخاقانی،ص۱۷۵
۳. هدایت، رضاقلی خان،تاریخ روضه الصفای ناصری، ج ۸، ص٦٦٨٨

به خراسان در سال ۱۰۰٤ ق و فرار کردن عبدالمؤمن خان ازبـک از قلعـه‌ی اسـفراین و سبزوار در بسیاری از متون تاریخی می‌توان بازبینی کرد.[1]

۱. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ ،تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۰۹

فصل پنجم

میراث‌خواران بی‌وارث



مهر شاه سلیمان صفوی

این مهر بر پشت نامه‌ای که به لئوپولد امپراتور اتریش نوشته، زده شده است.

(از کتاب محسن مفخم، **روابط ایران و اتریش**، نقل از: مجله‌ی وحید)

۱- شاه صفی و اقدامات سیاسی و نظامی (۱۰۳۸ـ ۱۰۵۲ق)

الف: شورش‌های داخلی

شاه عباس صفوی در سال ۱۰۳۸ ق درگذشت و هشت روز پس از فوت او در ماه جمادی‌الثانی شاه صفی به تخت نشست. استحکام مبانی قدرت دولت ایران در دوران پایان حکومت شاه عباس اجازه‌ی بروز قیام‌های محلی را سلب کرده بود. شاه عباس با قساوت هرچه تمام‌تر طغیان عوام را سرکوب می‌کرد. اما پس از مرگ او و به فاصله‌ی کوتاهی رعب و وحشت حاصل از چگونگی زمامداری شاه عباس از بین رفته و مردمان دوباره علم طغیان برافراشتند. از جمله در همان سال نخست سلطنت شاه صفی مردم گیلان به دور مردی که غریب شاه نامیده می‌شد، جمع شدند و سر از تمکین حکومت مرکزی برداشتند: «مجملاً سی‌هزار کس بر اطراف آن بی‌کس اجتماع کرده هر یک حکومت دیاری را نامزد شدند... بیرامعلی سلطان که حاکم دیلمان و رانکوه بود ماندن نیارست و از لاهیجان بیرون شد. گیلانیان را نیز تصرف کردند».[1]

شاه صفی پس از آگاهی از خبر شورش، خلف بیگ را راهی گیلان کرد. در ناحیه‌ی کوچصفهان از توابع رشت جنگی اتفاق افتاد و تعداد بسیاری کشته شدند و غریب شاه

---

۱. رضاقلی هدایت ، تاریخ روضه الصفای ناصری ، ج۸ص ۶۸۷۰

اسیر شد: «چند روز پس از اسارتش در میدان نقش جهان به دستور شاه فک پایین او را سوراخ کرده و به دار آویختند».

از دیگر شورش‌های این دوره قیام خان احمدخان اردلان والی کردستان بود. او که در دوره‌ی شاه عباس در تصرف قلعه‌ی رواندوز و شهر موصل از خود دلاوری‌های بسیار نشان داده بود پس از مرگ این شاه نیز کماکان مورد عنایت وی بود تا اینکه سعایت دیگران باعث بدگمانی شاه صفوی شد. اردلان خان داماد شاه عباس بود و زرین کلاه خواهر او را در حباله‌ی نکاح و از این زن پسری به نام سرخاب که بسیار مورد توجه شاه عباس بود، داشت. اما بدگمانی شاه صفی باعث شد تا این جوان را کور کردند و این حرکت خشم و طغیان اردلان خان را به دنبال داشت. او با دولت عثمانی هم پیمان شد و نواحی‌ای از ایران را متصرف گشت (کرمانشاه، سنقر، همدان، خوی و ارومیه) پس از آن از طرف عثمانی موصل و کرکوک نیز به او داده شد و خان احمد خان هفت سال در موصل و کرکوک حکم‌فرمایی کرد. در آن ایام سپاهی به فرماندهی سیاوش بیگ و شاهوردی خان برای سرکوبی او اعزام شد که در نهایت به شکست احمدخان اردلان منجر شد. در این جنگ کوچک احمد پاشا یکی از حکام عثمانی نیز که با احمدخان هم‌پیمان شده بود به قتل رسید. عاقبت احمدخان به‌واسطه‌ی بیماری در حال فرار درگذشت.[۱]

شورش درویش رضا در سال ۱۰۴۰ ق نیز از همین دست اتفاقات سال‌های نخست حکومت شاه صفی است. درویش رضا که در جوانی جزو رکابداران قراحسن استاجلو بود، پس از یک بار نجات از مرگ به سیر جهان و کسب علوم پرداخت و هنگام بازگشت به قزوین به جایی رسیده بود که بسیاری معتقد بودند او به غرایب دست یافته است. ادامه‌ی این حرکات باعث شد تا درویش رضا ادعای مهدویت کند. او به قصد تسخیر قزوین با همراهان خویش قصد ورود به دارالسلطنه را داشت که با ممانعت

---

۱. اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی ،**خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفوی)**، به کوشش قنادی، محمدرضا،تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص۲۳

داروغه روبه‌رو شد و با یارانش به امامزاده شاهزاده حسین رفت. داروغه و کلانتر قزوین برای مقابله با درویش رضا گروهی را فرستادند که شورشیان را محاصره کردند و درگیری شدیدی آغاز شد. درویش رضا هنگامی‌که شکست را نزدیک دید به پوچی ادعای خویش اعتراف کرد و این امر باعث شد تا گروهی از همراهانش بر او شوریدند و حجره‌ای را که وی و عده‌ای از ملازمانش در آن بودند به آتش کشیدند و بدین ترتیب همه‌ی آنها به قتل رسیدند.

ب: سیاست داخلی

دوران سیزده ساله‌ی حکومت صفی میرزا از مقاطع غیر قابل توجه حکومت صفوی است. در این دوران نه از مبارزات دامنه‌دار شاه عباس و جنگ‌های او نشانی می‌بینیم و نه از سیاست‌گذاری‌های دوران شاه اسماعیل. این دوره به تسویه‌حساب‌های شخصی و اجرای اوامر سفیهانه‌ی این شاه گذشته است. در زمان او رسم نصب حکام برافتاد و بسیاری از مناطق تحت امر حکومت مرکزی اداره شدند. «وزیر او سارو تقی به وی اصرار کرده بود که سیاست پدر را مبنی بر نصب احکام در ولایات رها کند زیرا این کار باعث می‌شد تا حکومت مرکزی نتواند بر کار آنان نظارت کند.[1]

زلزله‌ی تبریز از دیگر اتفاقات این دوره است که در آن دوازده هزار نفر کشته شدند و شهر به ویرانه‌ای بدل شد. اما عذاب واقعی خود شاه بود که بسیاری از شاهزادگان صفوی و بزرگان خاندان را به قتل رساند و ترس از به وجود آمدن مدعی سلطنت را زمینه‌ی قتل عام وابستگان خاندان صفوی ساخت. از جمله امام قلی حاکم فارس و صفی قلی خان پسرش را با دیگر برادرش کشت. «وی دستور قتل امام قلی خان حاکم پیر ولی خدمتگزار فارس و پسرانش را صادر کرد... و شاه سر هر چهار نفر را در تشت زرین به اندرون فرستاد تا مادرش ببیند و دلش آرام بگیرد. زیرا چنین شهرت داشت که

۱. لمبتون، ا.ک.س، **مالک و زارع در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، علمی، ۱۳۷۷، چ ٤، ص۲۱۸

شاه عباس کنیزکی از حرمک خویش به امامقلی بخشیده و آن کنیزک به صفی‌قلی‌خان حامله بوده است».[1]

شکوه و حشمت امام قلی خان تا حدی بود که از نظر تمول و گشاده‌دستی با شاه عباس برابری می‌کرد و این امر تا به آنجا بود که مورد توجه خارجیان نیز قرار گرفت. به طوری‌که تاورنیه در فصل سوم سفرنامه‌اش، بزرگ‌ترین اتفاق دوران سلطنت شاه صفی را قتل امامقلی خان دانسته[2] و تمامی شرح زندگی و نحوه‌ی قتل او را آورده است. باید توجه داشت این شخص همان کسی است که بنا به امر شاه عباس با پرتغالی‌ها جنگید و گمبرون و هرمز را آزاد ساخت.

جنایات شاه صفی و قتل اکثر شاهزادگان صفوی واقعیتی است که تمامی تاریخ‌نگاران بر آن اتفاق نظر دارند. گذشته از سابقه‌ی خدمت و خدمتگزاری امامقلی که احترام خاصی برایش به وجود آورده بود و باعث شد تا دستور قتل او لکه‌ی ننگی بر پیشانی دودمان صفوی باشد. بسیاری دیگر فقط از ترس سرکشی بعدی به قتل رسیدند. «تصریح این کنایات آنکه به تهمت داعیه‌ی سروری پسران عیسی خان قورچی باشی که دختر زادگان شاه عباس منفور بوده و هکذا چهار فرزند بی‌مانند سلطان‌العلما اعتمادالدوله داماد شاه مغفور و سه پسر میرزا رفیع صدر و یک پسر میرزا رضی صدر سابق و دو پسر میرزا محسن متولی‌باشی مشهد مقدس و عمه‌زاده‌های خود را غالباً مکفوف و مکحول و پسران قورچی باشی را خاصه مقهور و مقتول کردند».[3] این جنایت‌ها به‌ویژه جریان قتل فرزندان قورچی باشی با چنان وحشی‌گری و سبعیتی همراه بود که حتی خارجیان در سفرنامه‌هایشان به آن اشاره کرده‌اند.[4]

---

۱. نوایی، عبدالحسین ،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه،صص ۲۹٤ـ ۲۹۵
۲. تاورنیه، ژان،**سفرنامه**، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، تهران، سنایی، ۱۳٦۹، چ٤، ص۵۱۷
۳. رضاقلی هدایت ، تاریخ روضه الصفای ناصری ، ج۸،ص٦۸۷۸
٤. اولئاریوس، آدام ،سفرنامه اولئاریوس،صص ۲۵ ـ ۷۲٤

ج: شخصیت شاه صفی

شاه صفی در دوران سلطنت خود بیش از هرچیز به ابقای حکمرانی و تحکیم مبانی سلطنت خویش توجه داشت. او در این راه از هیچ جنایتی فروگذار نکرد و حتی ملکه‌ی ایران، مادر یگانه پسر و ولیعهدش (محمدمیرزا) را کشت و مادرش را با جمعی از زنان حرم زنده به گور کرد.

مشهور است که شاه عباس برای ایجاد حالت رخوت در صفی میرزا دستور داده بود روزی یک نخود تریاک به او بدهند اما مادرش به جای آن داروی ضد سم به پسر می‌خوراند تا در مقابل مسمومیت احتمالی مقاوم باشد. اما با همه‌ی اینها سستی او مورد توجه تمام نویسندگان بوده است. «او (شاه صفی) هنگامی‌که به تخت سلطنت نشست چنان خونسرد و خواب‌آلود و سست بود که پزشکان به شرابخواری تشویقش کردند تا مگر حس و حرارتی پیدا کند و جانی بگیرد».[1]

در سفرنامه‌ی تاورنیه آمده است که چون شاه ایران در هنگام مستی و بی‌خودی ملکه‌ی ایران را به قتل رسانده بود، دستور داد که دیگر کسی شراب ننوشد و متعاقب آن تمامی‌شرابخانه‌ها تعطیل شد که البته این دستور دیری نپایید و سال بعد لغو شد.[2] عیاشی و شرابخواری او چنان تعجب‌برانگیز بود که حتی مورخان دولتی نیز ناگزیر از ذکر مفاسد آن شدند. برای مثال می‌توان کتاب «خلدبرین» را بازبینی نمود که در صفحاتی چند حالات شاه را که به سبب مستی عارض می‌شد، تصویر کرده است.[3] حال که صحبت از مورخان شد بهتر است گوشه‌ای از زندگی شاه صفی را از تراوشات ذهنی ولی قلی بیگ شاملو مؤلف «قصص‌الخاقانی» در اینجا ذکر کنیم تا تفاوت واقعیت و حکایت مشخص شود. «از جمله صفات کثیرالبرکات آن پادشاه رضوان دستگاه آنکه در امر شجاعت و عفت که هردو به منزله‌ی هیولا و صورت کارگاه سلطنت است

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۵٤۲

۲. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص۵۲

۳. واله اصفهانی، محمدیوسف، خلد برین، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰، ص۱۱۳ به بعد

بی‌نظیر و عدیم‌المثل بود و همیشه به مصقل رعایت و مراقبت زنگ کدورت از مرآت دل سپاهی و رعیت می‌زدود».[1]

د: سیاست خارجی (رابطه با ازبکان و عثمانی)

پیش از این گفته شد که قدرت و کیاست صفویان در دوران شاه عباس باعث شده بود تا حکایت توانمندی ایرانیان حتی به کشورهای اروپایی نیز برسد. اما در دوران شاه صفی به علت تزلزل شخصیت این فرد آن قدرت از بین رفت و اولین نمود آن در حمله‌ی دوباره‌ی ازبکان به خراسان متجلی شد. در اواخر سال ۱۰٤۱ق ازبکان از پیمانی که با ایران داشتند، سرباز زدند و به تصور تسخیر دوباره‌ی خراسان به تجهیز قوا مشغول شدند. این گروه با حدود سی‌هزار جنگجو به خراسان وارد شدند. پیش از آن مردم، منطقه را تخلیه کرده بودند و براساس سنت آن روزگار آزوقه‌ی مورد احتیاج سپاه مهاجم را از بین برده بودند. سپاهی به فرماندهی رستم بیگ و رستم محمد خان حاکم در گزین مأمور ختم غائله شدند و این گروه پس از جنگی شدید با توجه به قلت نفراتشان سپاهیان ازبک را شکست دادند: «بعد از وقوع این فتح نمایان عبدالعزیز خان از شکست ازبکیه در سنگ بست خبردار شده از ولایت جام طریق انهزام به جا و مقام خود می‌نماید».[2]

بار دیگر در سال ۱۰٤٤ ق این اتفاق تکرار شد که این بار هم سپاهیان ازبک از نیروی قزلباشان منطقه شکست خوردند و قبل از رسیدن سپاه اعزامی‌حکومتی عقب‌نشینی کردند. جدای از تهدیداتی که توسط طغیانگران داخلی انجام می‌شد بعضی همسایگان و قوای خارجی نیز چشم طمع به سر حدات ایران دوخته بودند. در سال ۱۰۳۹ ق خسرو پاشای ترک با این تصور که می‌تواند بغداد و مناطقی را که در دوره‌ی شاه عباس از دست عثمانی‌ها خارج شده بود، باز پس بگیرد به ایران لشکر کشید.

---

۱. شاملو،ولی قلی بن داودقلی ،قصص الخاقانی ،ص۲٦۳
۲. واله‌اصفهانی، محمدیوسف ، پیشین، ص۲٥۳

شاه صفی گروهی را تحت فرماندهی زینل خان شاملو به مقابله فرستاد. عثمانی‌ها در شهر استقرار پیدا کردند و خسرو پاشا فردی از سرداران خود با نام تقی پاشا را مأمور فتح مریوان کرد که او این قلعه را فتح کرد.

از طرفی زینل خان بی‌محابا برای آزادسازی قلعه‌ی مریوان اقدام کرد که با آتش سنگین ترک‌ها روبه‌رو شد و با تلفات سنگین‌تر عقب نشست. بخش دیگری از سپاه عثمانی به حوالی همدان رسیده بودند که به‌دستور شاه صفی مردم این ولایت مهاجرت کرده و به نقاط دورتر رفتند. تمهیدات جنگی سپاه قزلباش در نهایت به شکست و هزیمت عثمانی‌ها منجر شد. با تمام شدن این جنگ شاه صفی دستور به قتل زینل خان داد که علت آن هم بی‌تدبیری در جنگ مریوان ذکر شد.[1]

این شکست و ناکامی‌های دیگر، سلطان مراد را ترغیب کرد تا خود به‌عنوان فرمانده سپاه عثمانی وارد عمل شده و تدارک حمله‌ای دیگر را در دستور کار دولت عثمانی قرار دهد. او در سال ۱٤۰۷ق به قصد تسخیر بغداد حرکت کرد و از طرف ایرانیان هم رستم‌خان سپهسالار مأمور جلوگیری از فتح بغداد توسط عثمانی شد. قبل از رسیدن سپاه ایران بکتاش خان بیگلربیگی بغداد با سلطان مراد صلح کرده بود و گروهی از سرداران ایرانی بغداد با سپاه ترک به مقر آنان رفتند.

حرکت دیگر ترک‌ها تسخیر ایروان بود. این بار عثمانی‌ها قلعه‌ی ایروان را به محاصره درآوردند و با توپ به آن حمله کردند. از طرفی شاه صفی سپاه خود را در قراباغ مستقر کرد. سلطان مراد پس از فتح ایروان گروهی را در آنجا باقی گذاشت و خود به‌سمت آذربایجان حرکت کرد: «با رسیدن قوای عثمانی به تبریز نبرد سختی میان طرفین شروع شد. شاه فوراً خود را به تبریز رساند اما قبل از آنکه وارد معرکه شود رستم‌خان سپهسالار پس از جنگی سخت ترک‌ها را شکست داد».[2] پس از بازگشت سلطان مراد چهارم شاه صفی تصمیم گرفت ایروان را پس بگیرد. به این منظور با چند

---

۱. واله‌اصفهانی، محمدیوسف ،پیشین، ص ۲۵۲
۲. همان، ص۲۱۵

عراده توپ به‌سوی شهر زور حرکت کرد. این سپاه یازدهم رجب ۱۰۴۳ق به قلعه‌ی ایروان رسیدند و پس از سه روز جنگ این قلعه را متصرف شدند.

پایان منازعات ایران و عثمانی با انعقاد صلح ذهاب (قصر شیرین) در سال ۱۰۴۹ق رقم خورد. این بار سلطان مراد بغداد را محاصره و فتح نمود و دستور به قتل عام ایرانیان داد ولی شاه صفی در رأس یک سپاه دوازده هزار نفری در قصرشیرین ظاهر شد و چون امکان مقابله وجود نداشت، پیشنهاد صلح کرد. قرارداد ذهاب معاهده‌ای سرنوشت‌ساز بود که مدت یک قرن صلح بین دو کشور را به‌دنبال داشت. «طبق عهدنامه‌ی شیرین (ذهاب) بغداد و بصره و قسمتی از کردستان غربی به عثمانی واگذار شد. در مقابل آذربایجان شرقی و ارمنستان به ایران تعلق گرفت و از آن پس یک دوره صلح و آرامش بین دو کشور شروع شد که تا پایان دوره‌ی صفویه و سقوط اصفهان در سال ۱۰۳۵ق ادامه داشت».[۱] جزو شرطهای صلح قرار شد که دولت و ملت ایران از سب و لعن خلفای سه‌گانه و سب و طعنه‌ی عایشه خودداری کنند. این صلح به جنگ‌های ده ساله‌ی ایران و عثمانی پایان داد.

شاه صفی عاقبت در سال ۱۰۵۲ ق درگذشت و پس از او شاه عباس دوم به تخت نشست و به‌عنوان مرشد کامل زعامت صفویان را بر عهده گرفت.

۲ـ شاه عباس دوم، جلوه‌ای از قدرت بی بازگشت (۱۰۵۲ـ ۱۰۷۷)

الف: سیاست داخلی

شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۲ق، هنگامی‌که تنها ده سال داشت، به سلطنت دست پیدا کرد. شاید همین سن کم زمینه‌ای شد تا او در راستای کسب علم با سرگذشت پیشینیان آشنا شده و پیوسته تلاش می‌کرد مانند شاه عباس اول سلطنت کند. او هرچند گاهی بنا به خصلت شاهی دستورهای بی‌رحمانه نیز می‌داد. اما در مجموع ددمنشی و جنگ‌افروزی او کمتر از دیگر شاهان این سلسله بوده است. هرچند که او تلاش بسیار

۱. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، ص٦٦

داشت تا همچون پدر بزرگش عمل کند اما از عدم موفقیت او در این زمینه بسیار می‌توان نوشت.

در دوره‌ی او حکام به‌سرعت تغییر می‌کردند و این رویه، عدم ثبات و فساد و رشوه‌گیری را تقویت می‌کرد. حکام منصوب شده از آنجاکه می‌دانستند مدت کوتاهی بر مرکب دولت سوارند از این فرصت کوتاه نهایت استفاده را می‌بردند و از عیش و عشرت و کسب مال فروگذار نمی‌کردند.[۱]

از نخستین کارهای این شاه از دودمان صفوی منع شراب بود. به‌دستور شاه عباس دوم هر جا خمخانه و شرابخانه‌ای بود تعطیل شده و نوشیدن مسکرات ممنوع شد. علت این امر توجه شاه به مبانی شرع مقدس و اجرای احکام اوامر دین مبین ذکر شد. در حالی که در عملکرد گذشته‌ی همین شخص دستور به قتل افراد به دلیل مبادرت به ترک شراب‌خواری به چشم می‌خورد. تا بدانجا که امر به قتل زن‌های حرم به این جرم در صفحات سفرنامه‌های خارجیان راه پیدا کرده است.[۲]

ب: سیاست خارجی (رابطه با ازبکان و عثمانی)

برای بررسی رفتار خارجی شاه عباس دوم نخست باید به ارتباط او با ازبک‌ها نظری داشته باشیم. در زمان سلطنت او پسران امیر ازبک بر علیه او شوریدند و با پدر به جنگ پرداختند. امیر ازبک به پشت‌گرمی بزرگانی که هنوز با او عهد و پیمان داشتند به مقابله پرداخت اما هنگامی که شکست را نزدیک دید به ایران پناه آورد تا از شاه عباس دوم کمک بگیرد.

در ایران مورد احترام و توجه شاه قرار گرفت و سپاهی مرکب از پانزده هزار سوار و هشت هزار پیاده به انضمام شصت هزار تومان پول دریافت کرد و برای مقابله با شورشیان اقدام و در مقابل، یکی از ایالات سرحدی خود را به ایرانیان واگذار کرد.

---

۱. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۲۱۱

۲. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۵۰۸

اما معامله‌ی او با عثمانی‌ها دوستانه‌تر جلوه کرد. پس از مرگ سلطان مراد، سلطان ابراهیم‌خان به جای او تکیه زد و تاج‌گذاری وی تقریباً با سلطنت شاه عباس دوم هم‌زمان شد و عثمانی‌ها به‌منظور تهنیت این اتفاق یوسف آقا را به قزوین فرستاند. او مدتی را مهمان ایرانیان بود و با دریافت جواب سلطان ابراهیم مبنی بر تداوم دوستی و استحکام مودت فی‌مابین به ترکیه بازگشت.[۱] شاه عباس تقریباً بیست و چهار سال سلطنت کرد و در مسافرتی به سوی خراسان به بیماری گلو درگذشت. محل فوت او را قصر خسروآباد دامغان دانسته‌اند. اما تاورنیه محل فوت او را تهران و مدفنش را قم دانسته است.[۲] بعضی منابع هم محل مرگش را نزدیک خراسان و مدفنش را مشهد ذکر کرده‌اند. در دوره‌ی او یک بار هم آلکسی پادشاه روسیه به اطراف بحر خزر لشکر کشید اما بدون نتیجه بازگشت.[۳]

---

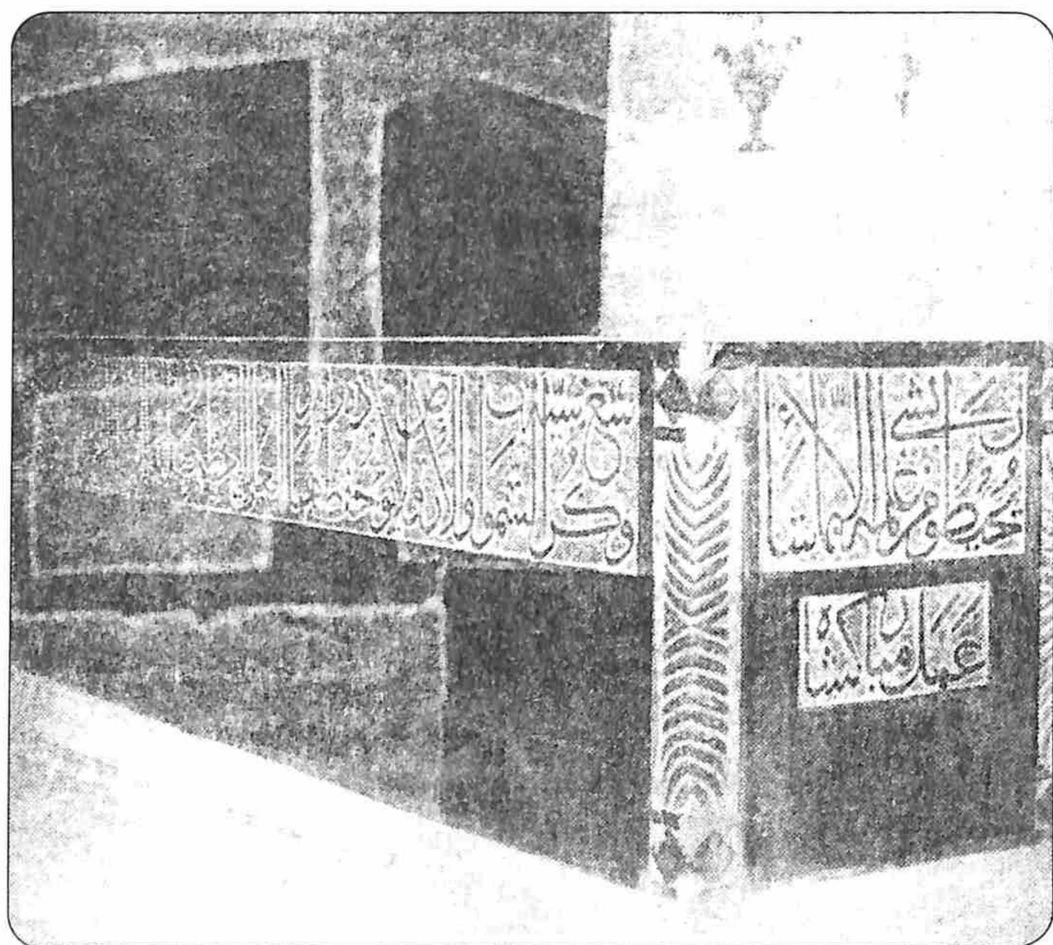
۱. واله‌اصفهانی، محمدیوسف، پیشین، ص۳۹۸ به بعد و همچنین: **روابط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی ایران در دوره‌ی صفوی**، ص٦٥ به بعد

۲. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۵۰۸

۳. رضایی، عبدالعظیم ،**تاریخ ده هزار ساله‌ی ایران**، ج ۳، تهران، اقبال، ۱۳۷٤، ص۳۲۳



شاه عباس دوم (کار یکی از نقاشان معاصر او)



قبر شاه عباس در کاشان

فصل ششم

حکومت صفوی در سراشیبی سقوط

۱ـ شاه سلیمان: مبارزه‌ی دین و دولت (۱۰۷۷ـ ۱۱۰۵ق)

پس از مرگ شاه عباس دوم بر سر انتخاب یکی از دو پسر وی، صفی میرزا و حمزه میرزا، بین بزرگان اختلاف درگرفت. صفی میرزا بیست سال داشت و در اصفهان زندگی می‌کرد. در حالی که حمزه میرزا و مادرش در رکاب کاروان سلطنتی بودند. پس از انتشار خبر مرگ شاه شورایی تشکیل شد و حمزه میرزا را به‌عنوان جانشین پیشنهاد کرد که در آن وقت هفت ساله بود. اما در همین هنگام رئیس خواجگان دربار به نام آقامبارک برخاست و آن شورای متشکل از بزرگان صفوی را خطاب قرار داده از این عمل بر حذر داشت. با صحبت‌ها و استدلال‌های وی شورا از نظر قبلی انصراف داد و نامه‌ای مبتنی بر خبر دستیابی به سلطنت صفی میرزا به اصفهان فرستادند: «او به نام شاه صفی ثانی پادشاه شد... اما به محض اینکه بر تخت نشست دچار بیماری سختی شد که نزدیک به یک سال طول کشید... همه معتقد شدند که ساعت جلوس سعد نبوده و شاه باید فوراً مجدداً در ساعت سعد تاج‌گذاری کند و نام جدیدی بر خود نهد... شاه نام صفی را به کنار نهاد و خود را سلیمان نامید».[۱] تاریخ جلوس نخست او را روز شنبه بیست و هفت ربیع‌الاول ۱۰۷۷ و جلوس دوم او را آغاز فروردین سال ۱۰۷۸ق ذکر کرده‌اند.

---

۱. نوایی، عبدالحسین ،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه،ص۳۷۹

الف: شخصیت شاه و نقش خواجگان

شاه سلیمان چون از کودکی در حرم تربیت شده بود و مدت بسیاری در انزوای اندرون قرار داشت هیچ تعلیمی نیافته بود و به‌کلی از فنون مملکت‌داری هیچ نمی‌دانست. به‌همین دلیل تا مدت‌ها حکومتش تحت نفوذ خواجه سرایان دربار قرار داشت. «اجرای نظریات و تصمیمات به شورای خاص دیگری اختصاص دارد که از خواجگان مهم و سرشناس حرمسرا تشکیل می‌گردد و در این شورای اختصاصی است که درباره‌ی مهم‌ترین امور مملکت تصمیم گرفته می‌شود».[۱]

تمایل شاه سلیمان به شهوت‌رانی نکته‌ی دیگری است که مورد توجه مورخان واقع شده و بسیاری اذعان کرده‌اند که او خواجگان خود را به اطراف می‌فرستاد و از همه‌جا دختران زیبا را برای حرم خود جلب می‌نمود. خواجگان دربار او در این زمینه بسیار فعال بودند و بدین طریق در تقرب به شاه تلاش می‌کردند: «در سال ۱٦۸۳م شاه سلیمان برای نخستین بار به ارامنه‌ی مسیحی دست درازی کرد و در یک نوبت بیست و یک تن از زیباترین دختران جلفا را ربود».[۲] ادامه‌ی این رفتار، اعتراض سفرای خارجی مقیم اصفهان را در پی داشت تا بدانجا که فابریتیوس سفیر سوئد به ربودن هشت دختر از جلفا اعتراض کرد و باعث شد تا این دختران از حرمسرای شاهی به سلامت خارج شوند.

غیر از این، آنچه مورد توجه واقع شده علاقه‌ی شاه به صلح است. او از روز نخست برقراری صلح را اساسی‌ترین اصل سیاست خویش قرار داده بود و این خصلت تا حدی بود که حتی در برابر تعدیات کمپانی هند شرقی هم اجازه‌ی عکس‌العمل شدید به سران قزلباش نداد. کمپانی هند شرقی با توجه به‌همین دانسته‌ها قشم را تصرف کرد.

---

۱. کشیش سانسون، **سفرنامه‌ی سانسون**، ترجمه‌ی تفضلی تقی، تهران، چاپخانه‌ی ابن سینا، ۱۳٤٦، ص۱۷٦

۲. کمپفر،انگلبرت ،**سفرنامه‌ی در ایران و شرق دور**، ترجمه‌ی کیکاوس جهانداری، ، تهران، خوارزمی، ۱۳٦۳، چ ۳، ص٦۲

ب: نقش شیخ علی‌خان زنگنه

شیخ علی‌خان زنگنه یکی از وزرای شاه سلیمان که در دوران خدمت دولتی خویش مناصب مختلفی را احراز کرده بود. او مدتی حکومت کرمانشاه را داشت و حتی در مقام سرداری سپاه با ازبکان هم جنگیده بود. «وی صاحب اخلاق نیکو بود. طبعی واهب، ذهنی صایب و همتی بلند و عقیدتی سودمند داشت... شب‌ها به جامه‌ی تبدیل در محلات گردش می‌نمود به فقرا و ضعفا و طلبه‌ی علوم و ایتام بذل و بخشش می‌فرمود».[1] او مناصب بسیاری را به خویشان و نزدیکان خود سپرده بود و به وسیله‌ی آنها در تمامی شئون مملکتی دستی داشت و اطلاع کامل کسب می‌کرد. جالب توجه است که در مدت هفت سال که شاه سلیمان به دلیل درد پا در قصر بود و کمتر در انظار عمومی ظاهر می‌شد، کیاست او باعث شد تا در کار مملکت خللی وارد نشود.[2]

ج: سیاست خارجی (رابطه با عثمانی و ازبکان)

در دوره‌ی شاه سلیمان، عثمانی‌ها درگیر جنگ با دولت‌های اروپایی بودند و فرصت نداشتند که به منازعه با ایران بپردازند. حتی سفرای این کشورها به ایران آمدند تا شاه سلیمان را به اتحاد با خویش علیه عثمانی وادارند اما با مخالفت شاه سلیمان روبه‌رو شدند. این سفرا که از طرف لئوپلد اول امپراتور آلمان، ژان سوم پادشاه فرانسه و آلکسی تزار روسیه به ایران آمده بودند کاری از پیش نبردند. شاه سلیمان که احترام زیادی به عهدنامه‌ی صلح قصرشیرین می‌گذاشت، حاضر به قبول پیشنهاد اتحاد آنان نشد: «وقتی سفرای سه‌گانه مأیوس شده و به کشور خود بازگشتند، پاپ اینوسان یازدهم سفیری به نام سباستیان کناب به دربار ایران فرستاد و طی نامه‌ای از پادشاه ایران

---

۱. رضاقلی هدایت ، تاریخ روضه الصفای ناصری ، ج۸ص۶۹۳
۲. سفرنامه‌ی کمپفر، ص ۸۲

تقاضا کرد با دول مسیحی همداستان شده و از سمت مشرق به خاک عثمانی حمله کنند... شاه سلیمان پاسخ داد علتی برای جنگ با آن دولت نمی‌بیند».[۱]

با همه‌ی مخالفتی که شاه سلیمان با حمله به عثمانی ابراز می‌داشت در آخرین سال پادشاهی‌اش، ترکان به مرزهای غربی ایران تجاوز کردند. شاه سلیمان یکی از سرداران را به نام کعب‌علی خان با سیصد سوار به دربار عثمانی فرستاد و از سلطان احمد دوم تقاضا کرد مفاد عهدنامه‌ی قصرشیرین را محترم شمارد. این پیشنهاد مورد قبول سلطان عثمانی واقع و دوباره صلح برقرار شد.

در همین دوران بخش شمالی ایران لگدکوب اسبان ازبک بود و آنان شش سال تمام به جنگ و گریز در سرحدات ایران پرداختند. اما سرانجام به‌وسیله‌ی حکومت مرکزی عقب رانده شدند. شاه سلیمان صفوی در سال ۱۱۰۵ق زندگی را وداع گفت در حالی که در دوران سلطنتش جنگ یا فتح بزرگی نداشت و اکثر اوقات را در صلح گذراند و به عیاشی و لهو و لعب مشغول بود.

۲ـ شاه سلطان حسین: مردی برخاسته از حرمسرا (۱۱۰۵ـ ۱۱۳۵ق)

«شاه سلیمان به هنگام مرگ وصیت کرد اگر سلطنتی آرام و بدون دغدغه‌ی خاطر می‌خواهید حسین میرزا را به پادشاهی انتخاب کنید و اگر میل به سربلندی و افتخار ایران دارید، عباس میرزا را برگزینید».[۲] درباریان هم که به‌دنبال دورانی خوش و مصلحت اندیشی برای خویش بودند حسین میرزا را با عنوان شاه سلطان حسین به تخت نشاندند.

شاه که ایام را همچون معمول خویش کاملاً به عیاشی می‌گذرانید و کمترین توجهی به معضلات و امور دولتی نداشت، بنابراین تسلط یافتن خواجه سرایان بر چنین

---

۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا،تاریخ روابط خارجی ایران، ص۷۷
۲. رضایی، عبدالعظیم ،تاریخ ده هزار ساله ایران،، ص۳۲٤

حکومتی به‌سهولت صورت‌پذیر بود و وضع چنان بود که اکثر اهل آن زمان پهلوان و کشتی‌گیر و شب‌رو و مکار و عیار بودند.[۱]

نکته‌ی جالب در آن دوران حمله‌ی محمود افغان به کرمان بود. در اواخر تابستان ۱۱۳۱ق محمود با هدایت نیرویی در حدود یازده هزار نفر از طریق دشت لوت به کرمان رفت و آن شهر را تسخیر کرد: «بعد از مدتی سلطنت لطفعلی‌خان عموی فتحعلی‌خان را به‌دفع افاغنه‌ی کرمان فرستادند و او توانست افاغنه را شکست دهد».[۲]

بازگشت لطفعلی‌خان به شیراز توهماتی را در شاه ایجاد کرد و دستور دستگیری وی را صادر کرد. از اتهامات او این بود که به یکی از رؤسای کُرد نامه نوشته و خواستار نیرو برای بازداشت شاه بوده است. دومین اتهام وی این بود که به دلیل داشتن مذهب تسنن با لزگی‌ها مکاتبه داشته است و سومین اتهامش این بود که گفته انتقام قتل پدرش توسط شاه سلیمان را از پسرش خواهد گرفت: «دشمنان برای اثبات مورد دوم نامه‌ای نشان دادند ولی اتهام سوم دلیلی جز گواهی پیشخدمت او نداشت».[۳]

الف: حوادث رخدادهای داخلی

شاه سلطان حسین در سال ۱۷۰٦ق به قصد زیارت مرقد حضرت معصومه و بازدید از آرامگاه سلاطین صفویه در قم به اتفاق اهل حرم و اعیان و رجال و درباریان با کاروانی به‌سوی آن شهر روان شد. منابع تاریخی تعداد افراد این کاروان، بزرگان و رجال ملازم سلطان را شصت هزار نفر دانسته‌اند. هزینه‌ی این سفر آن‌قدر زیاد بود که خزانه را تهی کرد و شهرهای مسیر حرکت سلطان با مشکلات بسیار روبه‌رو شدند. به‌طوری که بسیاری تغییر این اماکن را به ویرانی تعبیر کرده‌اند و نوشته‌اند که این شهرها برای تأمین مایحتاج کاروان سلطانی به ویرانی روی نهادند.

---

۱. آصف،محمدهاشم ، رستم التواریخ،ص۱۰۳
۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۳۳۳
۳. همان، ص۳۳٦

از دیگر اتفاقات دوران شاه سلطان حسین نهضت‌هایی بود که در اطراف شکل گرفت. از شورش‌های این دوره می‌توان شورش لزگی‌ها را نام برد. این افراد از دولت ایران کمک نقدی دریافت می‌کردند و این کمک‌ها باعث می‌شد تا به امنیت و آرامش منطقه بپردازند، اما نادرستی مأموران نظم دریافت کمک‌ها را مختل کرده بود. «یکی از مهاجمات مکرر و متناوب لزگی‌های سرکش به سال ۱۷۱۹ از داغستان جنوبی به داخل شیروان روی داد. اعمال لزگی‌ها خشم وفتانگ ششم را به جوش آورد... شاه وی را به سال ۱۷۱۹ مأمور حمله به لزگی‌ها نمود».[۱] در همین زمان کردها به دلیل سخت‌گیری‌های مذهبی سر به شورش برداشتند و از همدان تا نزدیک اصفهان را غارت کردند. مسیحیان (ارمنیان و گرجیان) نیز گروه دیگری بودند که طغیان کردند: «نهضت اقوام مطیع مزبور لفافه‌ی مذهبی داشت و با شعار دفاع از اعتقاد و مبارزه علیه شیعیان... برگزار می‌شد».[۲]

در همین روزها عثمانی‌ها به سواحل فارس حمله بردند و قبل از همه‌کار، بحرین را تصرف کردند. لطفعلی‌خان، عموی فتحعلی‌خان صدر اعظم که بر فارس حکومت داشت، مأمور عقب راندن عثمانی‌ها شد. این سپاه به دلیل راحت‌طلبی سپاهیان و سرداران اکثراً اسیر شده و به قتل رسیدند. محمدهاشم آصف در کتاب رستم‌التواریخ از جریانی نام برده که فتنه‌ی وزیر نام گرفته و از تبانی وزیر با افاغنه حکایت دارد.[۳]

ب: شخصیت شاه سلطان حسین و سیاست خارجی او

در صفحات تاریخ ایران از این مرد جز حرص خوردن و عیاشی مورد دیگری مشاهده نمی‌شود تا آنجا که حتی اثری همچون رستم‌التواریخ که به نکات منفی زندگی صفویان نپرداخته در این یک مسئله مجبور به قبول نظر همگان شده است. «شاه سلطان

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله‌ی صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ص۱۳۵

۲. آصف،محمدهاشم ، رستم التواریخ،ص ۱٤۰

۳ نوایی، عبدالحسین ،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه،ص۵۷٦

حسین پادشاهی بی‌خرد، ضعیف‌النفس، بی‌شخصیت و بی‌استعداد بود».[۱] اما از نظر توجه به ظواهر شرع نیز در کتب تاریخ درباره‌ی وی بسیار نوشته‌اند. او دستور داد که همه‌ی میخانه‌ها خراب و همه‌ی کوزه‌های شراب شکسته شود.[۲]

در خصوص سیاست خارجی او هم باید نگاهی به عملکرد او با دولت عثمانی انداخت. دولت عثمانی که از ضعف حکومت ایران با خبر بود تصمیم گرفت به ایران حمله کند و به تبریز، تفلیس و ایروان دست یابد. آنها به ایران حمله کردند اما روس‌ها هم در آن دوره به بخش‌هایی از ایران چشم داشتند. سرانجام سفیر فرانسه پا درمیانی کرد و بین این دو توافق‌هایی صورت گرفت. این توافق بر مبنای تسلط بر مناطقی از ایران پایه‌گذاری شده بود و تا زمان نادر پابرجا ماند. ترک‌ها بصره را فتح کردند و این فتح روابط ایران و عثمانی را تیره کرد، اما بر اثر قرارداد گنجه، ترک‌ها مجبور شدند کلیه‌ی سرزمین‌های تسخیر شده‌ی ایران را پس بدهند. سلطنت صفوی با ورود محمود افغان به اصفهان در روز جمعه دوازده محرم ۱۱۳۵ منقرض شد.

محمود از بزرگان صفوی و قزلباش‌ها در اصفهان انتقام گرفت و تمام آنان را از دم تیغ گذراند. شاه سلطان حسین هر چند با دست خویش تاج را بر سر محمود گذاشت اما از انتقام او در امان نماند و به‌دست اشرف، پسر عموی محمود، به قتل رسید.

۳ـ شورش افاغنه و سقوط صفویه

در سال ۱۷۰۶م رؤسای طایفه‌ی غلجایی قندهار با دربار دهلی همداستان شده به تحریک و طغیان علیه ایران مشغول شدند. دولت ایران گرگین خان را به حکومت ایالت قندهار منصوب کرد. او میرویس رئیس طایفه غلجایی و کلانتر قندهار را دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد. میرویس در سال ۱۷۰۸م مورد عفو شاه صفوی واقع شد و به قندهار برگشت، اما با توطئه، گرگین‌خان را به قتل رساند. شاه سلطان حسین سپاهی را

---

۱. یارشاطر،احسان،تاریخ ایران،ص۳۸۸

۲. نوایی، عبدالحسین ،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه،ص۵۷۳

برای سرکوبی آنان فرستاد ولی این سپاهیان شکست خوردند. «در این هنگام طایفه‌ی ابدالی هم در هرات شورش کرد و اسدالله خان رئیس این طایفه به‌منظور حمله به خراسان با ازبک‌ها متحد شد... ابدالی‌های هرات مانند غلجایی‌های قندهار علم استقلال برافراشته در سر حدات شرقی ایران دومین ایالت خود مختار را به وجود آوردند».[۱]

محمود افغان در سال ۱۱۳٤ بر کرمان دست یافت و در سال ۱۱۳۵ می‌خواست یزد را فتح کند که موفق نشد و از آنجا به اصفهان رهسپار شد و این شهر را محاصره کرد. محاصره‌ی اصفهان نه ماه طول کشید و کار به آنجا رسید که مردم به خوردن گوشت مردار مجبور شدند.[۲] «میزان تلفات به نحوی وحشتناک افزایش یافت به‌قدری اجساد به زاینده‌رود افکنده شد که تا چند ماه بعد آلوده بود».[۳] در این محاصره گروهی نیز برای خلع شاه سلطان حسین به‌نفع برادرش عباس میرزا اقدام کردند که با سرکوبی قوای شاه روبه‌رو شدند. عاقبت شهر فتح شد و افغان‌ها دست به قتل بزرگان صفوی و نیروهای قزلباش زدند و سلسله‌ی صفوی را منقرض کردند.

٤ـ عوامل سقوط صفویه

سلسله‌ی صفویه در زمان شاه عباس کبیر(۱۵۸۷-۱٦۲۹) به اوج قدرت رسید، ولی هنگامی که این پادشاه درگذشت، دوره‌ی انحطاط آن آغاز شد. سر ژان شاردن نیم قرن بعد درباره‌ی این واقعه چنین می‌گوید: «به محض اینکه این پادشاه نیکوکار درگذشت، دوره‌ی ترقی ایران به پایان رسید[٤] و رونق و رفاه نیز از این کشور رخت بربست».[۵]

---

۱. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضاتاریخ روابط خارجی ایران،ص۸۲
۲. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۱۵۰ به بعد
۳. همان، ص۱۹٤
٤. سفرنامه‌ی شاردن، ج۳، ص۲۹۱
۵. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۲۹۵

بی‌شک این نکته تا اندازه‌ای درست است، اگرچه شاه عباس عظمت و جلال این کشور را به طور نمایانی تجدید کرده، ولی در نتیجه بعضی از اعمال، تخم بدبختی آن را کاشت.[۱]

روایت مشهوری از مسلمین در دست داریم که طبق آن سلیمان، در حالی‌که بر عصایی تکیه داده بود، ایستاده درگذشت و اجنه از این موضوع آگاه نشدند و مدت یک‌سال مطابق فرمان او به ساختمان معبد اشتغال داشتند، تا آنکه کرمی خاکی عصای او را جوید و بدنش بر زمین افتاد.

این داستان را می‌توان به‌عنوان مثل برای عهد صفوی بعد از مرگ شاه عباس کبیر ذکر کرد، قدرت و عقل او دوره‌ی صلحی در ایران برقرار ساخت[۲] و از حیث ترقی ظاهری این کشور را به مقامی رساند که تقریباً صد سال جانشینان او را از نتایج بی‌کفایتی آنها محفوظ داشت.

دوران شاه عباس عصری طلایی بود و با مرگ وی هم اقبال سلسله‌ی صفوی و هم اقبال کشور ایران رو به زوال نهاد.[۳]

رضاقلی خان هدایت در کتاب روضه‌الصفای میرخواند، در آنجا که سخن از انحطاط و انقراض سلسله‌ی صفوی به بیان می‌آید اظهار می‌کند که سلسله‌ها به افراد شباهت دارند زیرا مراحلی را می‌پیمایند که مطابق کودکی، بلوغ و کهولت در بشر است. به‌عقیده‌ی او سلسله‌ی صفوی دوران کودکی را در زمان شاه اسماعیل اول و جانشینان بلافصل او گذرانید و در زمان شاه عباس کبیر به بلوغ رسید و دوران کهولت او بعداً پیش آمد. نویسنده‌ی مذکور نتیجه می‌گیرد که بعد از جلوس شاه سلطان حسین در سال ١٦٩٤ علامت انحطاط بلکه انقراض سلسله‌ی صفویه هر روز بیشتر نمایان شد.[٤]

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۱۳

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۵۰

۳. همان، ص۲۲۳

٤. رضاقلی هدایت ، تاریخ روضه الصفای ناصری ، ج۸، ص٢٤٧

پرفسور منیورسکی عوامل انقراض سلسله‌ی صفوی را به‌قرار ذیل می‌داند:

۱ـ از بین رفتن اساس حکومت روحانیون که شاه اسماعیل کشور خود را بر آن پایه بنا کرد و نبود مرام و تفکر مؤثر دیگری که بتواند جای آن را بگیرد؛

۲ـ مخالفت شدید میان عناصر قدیم و جدید در طبقات نظامی ایران؛

۳ـ به‌هم خوردن تعادل میان «ممالک» و«خاصه» و افزایش بی‌جهت «خاصه» که علاقه‌ی متصدیان آن را نسبت به امری که به آنها محول شده بود، تقلیل داد؛

٤ـ نفوذ و تحریکات ملکه‌ی مادر و خواجه سرایان در اداره‌ی امور کشور؛

۵ـ فساد شاهزادگان که در حرمسرا تربیت می‌شدند و از دنیای ارج غافل می‌ماندند.[۱]

شاردن می‌گوید: طی سلطنت شاه سلیمان و سلطان حسین حرم «به نوعی هیئت مشاوره‌ی غیر رسمی شبیه بود[۲] که معمولاً بر همه‌ی امور تفوق دارد».

نظرهای مورخان دیگر در مورد فروپاشی دولت صفوی به شرح زیر می باشد :

الف) نابودی تفکر صوفیان و عدم جایگزینی ایدئولوژی پویای دیگر به‌جای آن، صوفیان هسته‌ی اصلی صفویه را تشکیل می‌دادند که از زمان استقرار شیخ صفی بر سجاده‌ی ارشاد (۷۰۰ق) تا تشکیل پادشاهی صفویه(۹۰۷ق) به‌وسیله‌ی شاه اسماعیل، ستون اصلی قدرت خاندان صفوی به‌شمار می‌رفتند، آنها به قزلباش معروف بودند که پایه‌ی اصلی قدرت بودند. صوفیان بهترین وسیله برای سوءاستفاده‌ی شاهان صفوی از شعایر دینی برای حفظ مشروعیت آنها به‌شمار می‌آمدند.[۳]

در دوره‌ی سلطنت شاه اسماعیل، صوفیان حرارت زیادی در اداره‌ی امور دولت از خودشان نشان می‌دادند. اسماعیل از قدرت آنها نگران شده تصمیم به مهار آنها گرفت به‌همین دلیل مناصب عمده‌ی کشوری را به ایرانیان واگذار کرد.

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص١٤

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۳۸

۳. سیوری ، راجر ،در باب صفویان، ص١٦٩

هر چند قزلباش‌های صوفی این تقسیم قدرت را تأیید نمی‌کردند و چون اسماعیل را مرشد کامل و رهبر مذهبی می دانستند، اعتراض چندانی به او نکردند.[۱]

شاه عباس اول با آوردن غلامان چرکی و گرجی، ضربت دبگری بر آنان وارد کرد. سانسون که در سال‌های آخر شاه سلیمان در ایران به‌سر می‌برد، می‌گوید: صوفیان در گذشته بسیار مورد احترام بودند ولی در این روزها در منتهای حقارت به سر می‌بردند، در این هنگام صوفیان به کارهای دربانی، پیشخدمتی و نظایر آن مشغول‌اند.[۲]

در دوره‌ی شاه سلطان حسین ضربه‌ی نهایی بر پیکر صوفیان فرود آمد، او به صلاحدید علامه ملامحمدباقر مجلسی طایفه‌ی صوفی‌گری را به کلی برانداخت و جمیع مشایخ صوفیه را از اصفهان بیرون کرد. حتی صوفیان مقیم ولایات دیگر ایران به ناچار راه تبعید در پیش گرفتند.[۳]

ناپدید شدن هسته‌ی اساسی دینی که بنای دولت شاه اسماعیل بر آن استوار بود، بدون آنکه ایدئولوژی پویای دیگری جای آن را بگیرد عواقب ناگواری داشت که کم‌کم تأثیر خود را در طول حکومت شاهان صفوی به‌طوری نشان داد که در دوره‌ی حکومت شاه سلطان حسین، صفویان هیچ حامی نداشت.

مورد شعیره (صوفی‌گری) یا به اصطلاح رفتار در خود یک سردار و بزرگ‌زاده‌ی قزلباش بود، این شعیره با شأن شاه صفوی به‌عنوان مرشد کامل یا اعلای پیشوای روحانی فرقه‌ی صوفیان صفوی هم‌بسته بود. این شأن رابطه «پیر ـ مریدی» میان صوفی و شیخ بود و اطاعت بی‌چون اوامر پیر را از شاگرد یا مرید طلب می‌کرد.[٤]

ب) بی‌علاقگی به امور کشور و بی‌خبری از فنون و رسوم سیاست، جنبه‌ای پریشان کننده و در نهایت فاجعه‌بار از سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود. این بی‌علاقگی راهگشای فساد و بی‌کفایتی روز افزون در حکومت ولایات بود. ناامنی در

---

۱. نوایی، عبدالحسین ، غفاری فرد، عباسقلی، **تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی**، ص۲۷۹

۲. **سفرنامه‌ی سانسون**، ص۵۷

۳. قزوینی، ابوالحسن،فواید الصفویه،ص۷۸

٤. همان، ص۱۷۰

شاهراه‌ها که همیشه علامت ضعف حکومت بود، شایع شده و مسافران اغلب به‌دست همان مأمورانی که می‌بایست حفاظت‌شان کنند، غارت می‌شدند.[۱]

سلیمان بیشتر وقت خود را به شرب خمر مشغول بود و جمعی از امرا و ارکان دولت را در آن ایام که خانه‌نشین بودند به قتل رساند تا مبادا تا یکی از شاهزادگان را به جای او بنشانند،[۲] او بسیار خسیس و شهوتران بود اما کنار این رذایل، گاهی عطوفت و عدالت‌دوستی نیز از او مشاهده می‌شد، او به کلی از آموختن علم سلطنت محروم بود و بیشتر وقت خود را به شکار و تفریح با زنان خود می‌گذراند و کارها را به وزرا تفویض کرده بود.[۳]

شاه سلطان حسین نیز مانند پدرش در امور مملکت تدبیر نداشت و در جواب هر پیشنهاد و گزارشی تنها به عبارت «یخشی در» بسنده می‌کرد. مردم عادی موافق با زهد و تقوای ظاهری شاه عمل می‌کردند، اما شاه و رجال دولت و خواص چنان به عیش و عشرت مشغول شده و چنان به خواب غفلت فرو رفته بودند که از حوادث روزگار بی‌خبر ماندند.[٤] با وجود این، آخرین شاه صفوی، شخصی مسالمت‌جو بود و در تمام مدت سلطنت خود فرمان قتل کسی را صادر نکرد. نوشته‌اند روزی پرنده‌ای را با تفنگ زد و بال و پر زدن آن مرغ نیمه‌جان و زخمی، چنان شاه سلطان حسین را منقلب ساخت که دویست تومان از خزانه‌ی خاصه به فقرا تصدق کرد، در زمان او بی‌کفایتی دربار به اوج خود رسید، ضعف نظام کشور کم‌کم هویدا شد و با سست شدن ارکان نظام، افغان‌ها آخرین ضربه را به این دولت فرود آوردند.[٥]

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۲٤۰

۲. مستوفی، محمدحسن، **زبدةالتواریخ**، ص۱۱٤

۳. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۵۱۲

٤. **سفرنامه‌ی کروسینسکی**، ص۲۲

۵ . فوران ، جان،**تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران**، ص۵۹

ج) تضاد شدید میان نظامیان قزلباش و دیوانسالاران ایرانی:

قزلباش ها که عامل به قدرت رسیدن خاندان صفویه بودند، اداره‌ی امور کشور را نیز حق مسلم خود می‌پنداشتند، به ویژه وجود یک سپهسالار ایرانی در راس قشون برایشان قابل تصور نبود، لذا مدتی درگیری میان نظامیان قزلباش (اهل شمشیر) و ایرانیان دیوانسالار (اهل قلم یا تاجیک) ادامه یافت تا اینکه شاه اسماعیل درگذشت و پسرش شاه تهماسب به سلطنت رسید. قزلباش‌ها از کمی سن او استفاده کرده اقتدار گذشته را باز یافتند، اما این بار با یکدیگر به رقابت برخاستند و موجب جنگ‌ها و کشتارها و درنتیجه سبب ضعف قبایل خود شدند و این رقابت میان طوایف مختلف آنان همچنان باقی ماند.[1]

شاه عباس اول که شاهد دخالت عناصر قزلباش در توطئه‌های درباری و کشته شدن مادر و برادر و عده‌ی دیگری از شاهزادگان صفوی بود و همچنین نافرمانی سربازان قزلباش و وابستگی آنان به فرماندهان رؤسای قبایل خود را به‌وضوح مشاهده می‌کرد، سپاهیانی از غلامان گرجی و ارمنی و چرکسی تشکیل داد و به کمک این سپاه، نیروی نظامی قزلباش را متلاشی کرد. در واقع این نیروی اخیر را باید گارد شخصی شاه عباس تلقی کرد و اما بدنه‌ی اصلی سپاه همچنان متشکل از قزلباش‌ها بود. شکل‌گیری این نیرو، منبع رقابت سومی را به رقابت میان قزلباش و تاجیک افزود که نتیجه‌ی آن بروز رقابت شدید میان امرا و بزرگان بود که هیچ یک از این سه گروه تاب تحمل کوچک‌ترین موفقیت رقیب در جنگ‌های خارجی و سرکوبی شورش‌های داخلی را نداشت و در دربار همیشه سعی می‌شد از خدمات رقیب، در لباس خیانت و بر عکس جلوه داده شود. کروسینسکی این عامل را یکی از علل عمده‌ی سقوط دولت صفویه بر شمرده و می‌گوید: «کارگزاران امور پادشاهی و امنای دولت، دو دسته بودند و با یکدیگر ضدیت کامل داشتند، هیچ یک از کارهای دو گروه مورد تأیید دیگری نبود،

---

۱. فوران ، جان،**تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران**، ص۲۸۰

این وضع باعث از بین رفتن حس شهامت و انضباط سربازان بعد از شاه عباس کبیر بود».[۱]

د) تزلزل موازنه میان اراضی «ممالک» و اراضی «خاصه»:

ایجاد اراضی خاصه از سوی شاه عباس به دلایل مالی انجام گرفت. او به شیوه‌ی سابق حقوق سپاهیان را با تیولی که به حاکم واگذار می‌شد تأمین می‌کرد ولی بعدها روش جدیدی در پیش گرفت، یعنی حقوق سپاهیان و هزینه‌ی نگه‌داری تجهیزات و توپخانه را به عواید دستگاه سلطنتی محول کرد که این عواید می‌بایست از زمین‌های متعلق به شاه (خاصه) تأمین می‌شد.

شاه صفی عواید این زمین‌ها را که در حوزه‌ی حکومت حکام ولایات قرار داشت گرفت و وارد خزانه‌ی سلطنتی کرد. در واقع اراضی «ممالک» تبدیل به اراضی «خاصه» شد. وی این اقدام را فقط در ایالت فارس به کار برد اما شاه عباس دوم آن را به قزوین، گیلان، مازندران، یزد، کرمان و حتی بخش‌هایی از آذربایجان و خراسان گسترش داد. این امر باعث نارضایتی عمومی شد.[۲] شاردن می‌نویسد: این سیاست غلط است. مباشران خاصه زالوهای اشباع‌ناپذیری هستند که مال رعیت را برای پر کردن خزانه‌ی شاهی می‌گیرند و برای این منظور به شکایات مردم رسیدگی نمی‌کنند؛ در حقیقت به نفع خود اموال عمومی را غارت می‌کنند، ایرانی‌ها می‌گویند این سیاست باعث تضعیف مملکت می‌شود، زیرا مانع است که سربازان خوبی در آنجا تربیت شوند و در موقع احتیاج، سرداران شجاع و کاردانی مثل سابق نمی‌توان دید و این امر باعث حملات دشمنان به کشور می‌شود.[۳] این سیاست کشور را فقیر کرده، پولی که باید در تمام کشور جریان داشته باشد به صندوق پادشاه ریخته می‌شود.[۴]

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۱۵

۲. همان، صص۲۷–۲۸

۳. سفرنامه‌ی شاردن، ج ۸ ص۳۰۲

٤. همان

ه) عدم استقلال رأی و درایت لازم در برخی از پادشاهان صفوی:

نخستین پادشاهان صفوی (شاه اسماعیل اول، شاه تهماسب اول و شاه عباس اول) در عزل و نصب کارگزاران و سایر امور خود مستقل بودند. اما پادشاهان بعدی تحت تأثیر سلطه‌ی خدام و چاکران قرار گرفتند.[۱] مثلاً شاه صفی در تغییر اراضی «ممالک» به اراضی «خاصه» تحت تأثیر ساروتقی اعتمادالدوله قرار گرفت یا شاه عباس دوم به تحریک وزیرش محمد بیگ فرمان داد که یهودیان مقیم قلمرو او مسلمان شوند. شاه سلطان حسین سخت تحت تأثیر ملا محمدباقر مجلسی بود و به‌خواست او درصدد نابودی صوفیان صفوی برآمد، از آنجا که شاهان بعد از شاه عباس در حرم تربیت یافته بودند، بالطبع تحت تأثیر زنان حرم نیز قرار می‌گرفتند. عدم استقلال رأی[۲] و بی‌کفایتی پادشاه و دربار در دوره‌ی شاه سلطان حسین به مرتبه‌ای رسید که به‌قول یکی از مورخان:

«در هیچ امری از امور سلطنت پیشرفت نمی‌شد و هر تدبیری که وزیر می‌نمود، قورچی‌باشی نقیض آن را می‌گرفت و آنچه قورچی باشی ممهد می‌نمود وزیر خلاف آن را صواب می‌شمرد و پادشاه نیز طبیعت به علت تامه داده، خود نیز در خیر و شر، مطلق غور نمی‌فرمود و هر یک از متناقضان آنچه از مطالب متناقضه‌ی خود به عرض پادشاه می‌رسانیدند، در جواب همه به غیر از «یخشی در» که به زبان ترکی به معنی خیلی خوب است، چیزی نمی‌فرمود».[۳] شاردن که در اواخر سلطنت شاه سلیمان در ایران بود از انحطاط تدریجی کشور به‌خوبی آگاهی داشت. وی نیز در این مورد می‌نویسد: پیروزی‌های شاه عباس با ملل همسایه، بدون داشتن سرباز خارجی، نشان می‌دهد که ایران می‌تواند با قدرت و شجاعت مردمش به پیشرفت‌های بزرگی نایل شود، ولی دوران ممتد صلحی که آغاز شد و خونریزی‌های جانشینان او این شجاعت را

---

۱. سفرنامه‌ی کروسینسکی، ص۲۳

۲. فوران ، جان،**تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران** ،ص۵۹

۳. مرعشی‌صفوی، میرزامحمدخلیل، مجمع التواریخ، ص۴۸

از میان برده است. تجمل، شهوت‌پرستی، تنبلی و باده‌گساری از یک طرف و دادن اختیارات خود به دیگران از طرف دیگر فروپاشی سلطنت را رقم زد.[۱]

و) شرب خمر و شیوع آن در دوره‌ی سلطنت شاه عباس:

شاه اسماعیل اول اگرچه تا حدودی به شرب خمر می‌پرداخت اما جانشین او تهماسب که شاید بتوان او را پایبندترین پادشاه صفوی به احکام شرع دانست، از ارتکاب چنین اعمالی خودداری می‌کرد اما از روزگار شاه عباس اول این عادت زشت در دربار گسترش زیادی یافت. پیتر دلاواله جهانگرد ایتالیایی که شخصاً در مهمانی شاه عباس حضور یافته است بارها از باده‌گساری و شرب خمر مفرط در مجالس شاه عباس سخن گفته است.[۱]

شاه صفی که در حرم به او تریاک می‌خوراندند تا کودن بار بیاید، پس از جلوس بر تخت سلطنت، اطبا برای تجدید قوا و ایجاد حرارت در بدن او شرب‌خمر را تجویز کردند. شاه عباس دوم نیز به شرب خمر عادت داشت اما در اواخر عمر که مرگ را نزدیک دید توبه کرد،[۲] شاه سلیمان نیز اکثر اوقات به شرب خمر مشغول بود،[۳] شاه سلطان حسین در مراسم تاج‌گذاری تعهد کرد تا درباره‌ی جلوگیری از مشروبخواری به عنوان نخستین قدم تلاش کند. او گرچه در آغاز امر فرمان منع استفاده از آن را صادر کرد اما مدتی طول نکشید که این فرمان لغو شد و خود او در این کار از دیگران پیشی گرفت.[٤]

این شرابخواری و می‌گساری و فساد در شاه و شاهزادگان چنان آنها را به‌خود و حرمسرا مشغول می‌کرد که از دنیای خارج غافل می‌ماندند.

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۲۵
۲. همان ص۲٤
۳ جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص٤۰۷
٤ سفرنامه‌ی کمپفر، ص٤۱

عشق به شراب در شاهان و شاهزادگان صفوی باعث تمام بدبختی‌های آنها در عدم موفقیت سلطنت بود.[۱] لحظات مستی آنها باعث طبع بی‌رحمی و ظالمانه می‌شد که خطرات این افراط تا اندازه‌ی زیادی مربوط به محیط دربار و تأثیر در همه‌ی مردم کشور داشت.[۲]

ز) نفوذ و تحریکات شاهزادگان و دخالت زنان و خواجه‌سرایان در اداره‌ی امور کشور:

این وضعیت از زمان شاه عباس اول شروع شد. او به جای آنکه پسران خود را با امور کشورداری آشنا کند یا در جنگ‌ها نقش اصلی به آنها دهد تا تجربه کسب کنند، برعکس، آنها را یا کور کرد یا به قتل رساند یا در چهار دیواری محبوس کرد.[۳] شاه عباس اول علی‌رغم خدمات بزرگ خود به سلسله‌ی صفویه مسئول یکی از مهم‌ترین علل انحطاط و زوال دودمان خویش شناخته می‌شود. او با محبوس کردن شاهزادگان موجبات تمایل بیش از حد آنان به باده‌گساری و افراط در عیاشی و خوش‌گذرانی را فراهم آورد.[٤]

از آنجا که ولیعهد در حرمسرا رشد می‌کرد، طبعاً خواجه‌سرایان حرم در امور کشوری صاحب مقام و قدرت می‌شدند چنان‌که وقتی شورای بزرگان دولت می‌خواست شاه سلیمان را به پادشاهی برگزیند یکی از خواجه‌سرایان به نام آغا مبارک نقش قاطعی ایفا کرد و مانع شد.[۵] همچنین شاه صفی و شاه سلیمان در ایام توقف در حرم به‌شدت زیر نظر خواجه سرایان دربار بودند و حتی پس از جلوس بر تخت

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۲۳
۲. همان
۳. **تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران**، ص۲۸۳
٤. لکهارت، لارنس ،ص۲۹
۵. **سفرنامه‌ی کمپفر**، ص٤۳

سلطنت نتوانستند از چنگال آنان رهایی بخشند.[۱] شاهزاده‌ای که اجازه نداشت هرگز زندان خود یعنی حرمسرا را تا وقت جلوس بر تخت ترک کند، احتمالاً زن صفت و بی‌کفایت می‌شد و امکان نداشت بعد از نیل به سلطنت در میان اختیارات کامل مقاومت کند و چون در دوران پادشاهی شدیداً به ارضای شهوات خود می‌پرداخت، می‌توان گفت این عمل در نتیجه‌ی محرومیت‌های سابق و همچنین عدم تجربه بود.[۲]

تربیت شاهزادگان در جو مصنوعی حرمسرا به دور از جامعه، در مقابل عواقب شوم کارشکنی‌های مشاوران و ندیمان دستخوش تفرقه و وسیله‌ی بازی خواجه‌سرایان تازه به‌قدرت رسیده بود.[۳]

ح) درگیری و جنگ‌های طولانی:

سلسله‌ی صفوی از همان ابتدای قدرت، به جنگ با اطرافیان خود پرداخت؛ یعنی با ازبکان تقریباً همیشه درگیر و با عثمانی‌ها نیز جنگ‌هایش ادامه داشت تا در عهد شاه صفی و انعقاد معاهده‌ی قصر شیرین (۱۰٤ ق). همچنین برای سرکوبی شورش‌های گرجستان، به آنجا لشکرکشی کرد و نیز بر سر منطقه‌ی قندهار با گورکانیان هند چندین بار درگیر شد و سرانجام در اواخر دوره‌ی صفویه، تجاوزات روسیه به مشکلات این سلسله افزوده شد.[٤]

بدیهی است که این جنگ‌ها صدمات عظیمی بر سرزمین های تحت حکومت صفویه وارد می کرد. علاوه بر تخریب آبادی‌ها و سوزاندن مزارع و مراتع که از سوی دشمن یا به‌وسیله‌ی خود صفویه به‌عنوان شیوه‌ی تدافعی در جنگ‌ها به کار می‌رفت، تلفات انسانی زیادی نیز به بار می‌آورد که در میان آنان اشخاص مطلع و عالم

---

۱. مستوفی، محمدحسن ،زبده التواریخ،، ص۱۰٦
۲. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۲۱
۳. فوران، حان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۱۲۳
٤. نوایی، عبدالحسین،شاه اسماعیل صفوی، ص۲۸۵

و لایق و کاردان بودند و همین امر ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکر دولت صفویه وارد آورد.[۱]

جانشینان شاه عباس بر اثر ضعف و سستی و غفلت از امور لشکری، کشور را بسیار ضعیف کردند. اگرچه در اواخر قرن، احساسات ملی ـ مذهبی بیدار شد، ولی شکل دیگری، متفاوت با آغاز دوره‌ی صفویه داشت زیرا هنگامی‌که خطر مملکت را تهدید کرد هیچ عاملی حتی مذهب در گردآوری مردم به دور پادشاه مؤثر نیفتاد، هر عاملی به جای ایجاد اتحاد در مردم بیشتر باعث تفرقه و اختلاف گردید. طغیان و آشوب به وجود می آورد.[۲] از طرفی جنگ با هزینه‌های گزاف و شروع راحت و پایان سخت دیگر رمقی برای مردم و توانی برای ارتش و بودجه‌ای در خزانه‌ی دولت باقی نمی‌گذاشت.

عدم آمادگی ارتش بر اثر رقابت‌ها و حسادت‌های فرماندهان گرجی با صاحب منصبان غیر نظامی درباری نیز از دیگر علل سقوط به شمار می‌آید.[۳]

ط) سلسله‌ی صفوی توانست از ایران «ملتی دوباره»، مستقل، خودمحور، پر قدرت و مورد احترام بسازد که مرزهای آن در زمان پادشاهی شاه عباس اول با مرزهای امپراتوری ساسانی برابر بود. در این دوره بود که اصفهان شهرت «نصف جهان» یافت و بازرگانان و هیئت‌های سیاسی نه تنها از هندوستان و ماوراءالنهر و عثمانی بلکه از کشورهای اروپایی از روسیه تا اسپانیا و پرتغال به ایران مأمور و به اصفهان وارد می‌شدند.[٤]

علی‌رغم مشکلات ناشی از فروپاشی سلسله‌ی صفویه باید اذعان داشت که این سلسله پیشرو ایران به معنی نوین آن بود. در دوران آنان قدرت سلطنت در ایران اوج

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص ۲۲

۲. سفرنامه‌ی شاردن، جلد هشتم، ص۳۰۲

۳. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۱۲۳

٤. براون، ادوارد،**تاریخ ادبیات ایران**، صص۱۵-۱۷

گرفت. حکومت‌های خان‌خانی و عشیرتی و سلسله‌های محلی از میان رفت و حکومت مرکزی با قدرت روز افزون جای آنها را گرفت.[۱]

تأسیس سلسله‌ی صفوی به منزله‌ی ارتقای سیاسی ایران به‌سطح یک دولت ملی بود. شاه اسماعیل ملت ایران را احیا کرد و بر وسعت دامنه‌ی اختلافات میان ایران و دیگر کشورهای اسلامی افزود. اختلاف و تفرقه‌ای که به غلط مذهبی‌اش خوانده‌اند و اساساً ماهیت ملی و سیاسی داشته و آن‌طور که شاه اسماعیل آن را احیا کرد، کاملاً ملی بود.[۲]

ی) آسیب دیدن اندیشه‌های دینی:

در جامعه‌ای که از یک سو به ارزش‌های دینی تکیه شده و از سوی دیگر آلوده به فساد است، نوعی تناقض به وجود می‌آید و سبب از بین رفتن مبانی فکری و مذهبی جامعه می‌شود.[۳]

دولت و جامعه‌ی صفوی در چند دهه‌ی آخر، به‌رغم تلاش برخی از علما که در اصلاح اخلاقی جامعه می‌کوشیدند سخت گرفتار فساد شده بود. این فساد علاوه بر درباریان در میان عامه‌ی مردم رواج یافته و فحشا و منکرات در شهر اصفهان بسط کامل داشت.[٤]

اگرچه پشتیبانی دربار از حامیان روحانی خود سلطه‌ی آنها را بر نهادهای کلیدی مذهبی به ارمغان آورد و اقتدار روحانیت را در متن جامعه قرار داد[٥] ولی نابسامانی‌های منجر به سقوط خاندان صفوی بیشتر از آن بود که بتوان آن را نگاه داشت.

---

۱. میرزا، محمدسمیع، **تذکرةالملوک**، صص۱۷-۲۰

۲. **سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران**، ص۲۱۵

۳. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص٤٦١

٤. همان، ص٤٦٢

٥. تاجبخش،احمد،**ایران در روزگار صفویان**، ص۱۲۹

شیعیان که از دوستداران و هواداران علی(ع) و خاندان پیامبر(ص) بودند، مدت نه قرن به مبارزات بی‌امان خود ادامه دادند تا اینکه دین اسلام و مذهب شیعه، دین و مذهب رسمی کشور شناخته شد.[۱]

آن اتحاد شگفت‌انگیزی که توسط مرشد کل (شاه اسماعیل) براساس عقاید مذهبی، دولتی نیرومند به‌وجود آورده بود، بی‌کفایتی دو پادشاه آخر این سلسله، بی‌خبری آنها از وضع کشور و بی‌توجهی آنها به اداره‌ی امور مملکت وسیاست شرایطی را رقم زد تا در کنار طایفه‌ای از شیخ‌الاسلام‌ها، قضاوت برخی از صدور و فرزندان آنها، خانه‌های بزرگی ساخته و خدم و حشم فراوانی در اطراف خویش به راه انداخته بودند.

رواج فساد، از بین رفتن روحیه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، پیروی نکردن از پاکان و اهل بیت، متابعت از هوای نفس نمودن، با اهل گناه مجادله کردن، با خشم خدا خشمگین نشدن و ادامه‌ی این راه تا جایی که بیشتر عوام آیات خدا را به سخره گرفته و زندگی دنیا آنان را فریب داد و حتی شماری از خواص کتاب خدا را پشت سر انداختند تا به پولی برسند؛ باید انتظار آن را می‌داشتیم تا چنین رخدادی روی دهد.[۲]

اختلاف شدید در میان علما نیز انعکاس نامطلوبی میان مردم داشته و آنان را دچار تردید و تزلزل می‌کرد، مجتهدانی که از دعوی روز افزون عدم وابستگی به شاه رفته‌رفته به جایی رسیدند که در واقع شاه را کنترل می‌کردند[۳] و غالباً از مردم در برابر ستم مقامات حکومتی دفاع می‌کردند و در دو بعد مذهبی و اجتماعی وظایف مهمی داشتند. با وجودی که علمای شیعه در متن مردم ریشه دوانده بودند اما در سده‌ی هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹) هم هنوز آن قدر قوی نبودند تا بتوانند دولت در حال متلاشی شدن صفویه را که روحانیت تراز اول بخش مهمی از آن را تشکیل می‌داد، حفظ نمایند.[٤]

---

۱. مزاوی، میشل، پیدایش دولت صفوی در ایران، ص۲۸
۲. جعفریان، رسول،صفویه از ظهور تا زوال، ص٤٦٤
۳. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۳۳۸
٤. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۱۲۳

در این اواخر به‌شدت بر ضد یکدیگر تلاش می‌کردند. دست به تألیف کتاب و رساله در مخالفت با هم می‌زدند، هر دو گروه، گروه مقابل را فاقد ایمان واقعی دانسته و آنان را خارج از صراط مستقیم دین می‌شناساند.

در چنین شرایطی نیز مردم بر دو گروه تقسیم می‌شوند اما مهم‌تر از همه مردم به هر دو گروه بی‌اعتماد می‌شدند.[۱]

البته این اختلافات که آسیب به کشور می‌رسانید فقط در بین علما نبود بلکه بین امرای ارتش درباریان و طبقات مختلف مردم بود. تا جایی که این مجموعه اختلافات باعث کسالت مردم و بی‌تفاوتی شدید آنها می‌شد.[۲]

نتیجه‌ی سقوط دولت صفویه یک رویداد مجزا و تنها نبود زیرا پیش از سقوط اصفهان به‌دست ارتش کوچک و مهاجم قبایل افغانی در سال (۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش) ایران به‌مدت نیم قرن یا بیشتر با یک فرایند انحطاط و بحران روبه‌رو بود.[۳]

تبدیل کشور به ملوک‌الطوایفی و کمبودهای دو پادشاه آخر صفوی، عوامل بد ساختار اقتصادی و سیاسی، تمرکز ثروت در دربار و سرمایه‌داری، افزایش فشار مالیاتی، عواقب منفی تبدیل املاک دولتی به زمین‌های سلطنتی، اجاره دادن امور گمرکی و فروش مناصب دولتی، جایگزینی حکام ایالتی قزلباش با ملازمان درباری، ضعیف شدن ارتش دایمی مرکزی، کسری بودجه در مواجه با ارتش عثمانی، وخامت اوضاع سیاسی، قدرت گرفتن گروه‌های جدید و دسیسه‌گر درباری، خواجه‌سراها، حرمسرای شاه، روحانیون صاحب منصب متظاهر به درد دین، تربیت شاهزادگان حرمسرا در جو دور از جامعه و مصنوعی، عدم آمادگی ارتش به‌واسطه‌ی رقابت‌ها و حسادت‌های فرماندهان گرجی با صاحب‌منصبان غیرنظامی درباری، تعویض‌های مکرر حکام به‌خاطر رشوه‌گیری و خصومت‌های شخصی، افزایش میزان بهره‌گیری از مردم، خودخواهی درباریان پر نفوذ و تفاخر آنها بر مردم و ترجیح دادن نفع شخصی بر منافع کشور، تعقیب و آزار

---

۱. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص۴۶۴
۲. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۸۳
۳. نوایی، عبدالحسین،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص۶۰

بازرگانان ارمنی و هندی، وادار کردن زرتشتیان به ترک اجباری آیین خویش، لشکرکشی محمود افغان حاکم قندهار به کرمان و ناآشنایی سربازان ایرانی با جنگ و خیانت بعضی از فرماندهان به دولت صفوی، قحطی، بیماری، گرسنگی، کشتار بیش از یک میلیون ایرانی، آغاز فروپاشی جامعه‌ای بود که در طول دویست و بیست سال تحویل و توسعه به آن می‌رسید، تنها می‌توان آن را با مغول‌ها در سده‌ی سیزدهم میلادی (۵۷۹ تا ٦٧٩) مقایسه کرد، هجومی که بر کشور ایران در همه‌ی ابعاد آثار بس مخرب‌تری بر جای نهاده بود.[۱]

در اواخر دوره‌ی صفویه دیگر نیرویی به نام قزلباش وجود نداشت. هنگام به‌قدرت رسیدن محمود افغان، صفویه در ایران و تیموریان در هند در ضعف به‌سر می‌بردند، عصبیت صفویه به‌طور محسوس از بین رفته بود و شاه سلطان حسین فردی کم اقتدار برای حکومت ایران بود. اقبال دیگری که محمود افغان داشت این بود که حاکم مقاوم کرمان هنگام محاصره‌ی این شهر درگذشت. حکومت عثمانی هم در وضعی نبود که بتواند به ایران حمله کند؛ روس‌ها هم که به ایران طمع داشتند. در کل این دوران نقش اصلی و محوری نداشتند. می‌توان عوامل مذکور و دیگر مسائل مطروحه را بخشی از دلایل فروپاشی دولت صفوی دانست.[۲]

---

۱. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص٤٤٥

[۲] لکهارت ، لارنس ، انقراض سلسله صفوی، ص۱۹

بخش دوم

بررسی وضعیت اقتصادی ایران پیش از دوره‌ی صفویه

فصل اول

پیشینه‌ی تجارت در ایران



تصویر شاه سلطان حسین

۱ـ پیشینه‌ی تجارت

الف: تجارت در ایران باستان

وضعیت تجارت در ادوار پیش از تاریخ تا دوره‌ی هخامنشیان براساس بررسی‌های محققان، حکایت از وجود مبادلات درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای در سرزمین ایران با نواحی مجاور آن مانند بین‌النهرین، خلیج‌فارس، آناتولی و... دارد. تجارت سازمان یافته‌ی درون منطقه‌ای، نشان‌دهنده‌ی رونق و رشد بازرگانی در آن دوران است.[1]

ایران در آغاز شهرنشینی نقش مهمی در تجارت با بین‌النهرین و نیز حمل و نقل کالاها داشته است. آگاهی ما از تجارت در ادوار کهن بسیار اندک است ولی آثار به دست آمده از وجود ارتباط تجاری بین دره‌ی سند، بین‌النهرین و آسیای صغیر حکایت دارد.

مناسبات تجاری در دوره‌ی هخامنشیان از رشد و تکامل بسیار بالایی برخوردار بوده و باید آن را مرهون راه‌های زمینی و دریایی در آن دوران دانست. این راه‌ها موجب گردیدند تا روابط تجاری خوبی با شهرها و حتی کشورهای اطراف چه از راه زمینی و چه دریایی، برقرار گردد.

---

۱. مجیدزاده، یوسف، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸، ص۱۲۰

در آغاز دوره‌ی هخامنشیان معاملات پولی گسترش چندانی نیافته بود و بازاری برای خرید و فروش نداشتند. با ضرب سکه به‌دستور داریوش اول هخامنشی داد و ستد از طریق پول نیز در ایران رواج یافت. آب و هوای متفاوت ممالک تابع پادشاهی هخامنشی در نوع ارتباط تجاری و گسترش آن تأثیر مهمی داشت. یافته‌های باستان‌شناسان حکایت از آن دارد که در دوران هخامنشی مناسبات بازرگانی از وسعت بسیاری برخوردار بوده است.[1]

از تجارت دوره‌ی سلوکیان و پارتیان در ایران اطلاعات کمی در اختیار است، ولی براساس شواهد می‌توان گفت که سلوکیان به داد و ستد و بازرگانی دلبستگی زیادی داشتند و شهرهای خود را در مسیر تجاری بین‌النهرین تا نواحی شرقی ایجاد می‌کردند. مناسبات و وضعیت اقتصادی دوران اشکانیان را می‌توان براساس اسناد اقتصادی یافت شده از شهر نسا در عشق‌آباد ترکمنستان، که شامل پوست‌نوشته و سفال‌نوشته درباره‌ی مبادلات شراب و اسب می‌باشد، مطالعه کرد.[2]

اشکانیان دو جاده‌ی بسیار مهم تجاری داشتند و مبادلات کالا از طریق این راه‌ها با شهرهایی که در مسیر قرار می‌گرفتند، صورت می‌گرفت. جاده‌ی شمالی به‌سوی شرق امتداد می‌یافت و به جاده‌ی ابریشم می‌پیوست.

موفقیت اقتصادی شهرهای واسطه‌ای و رونق بازرگانی این دوره بستگی کامل به مناسبات دوستانه‌ی دو امپراتوری روم و اشکانی داشت و اجناسی که بین آنها مبادله می‌شد شامل رنگ ارغوان، برده، عطریات، روغن زیتون، پوست، نمک خوراکی و مجسمه‌های مفرغی بود. از روم کالاهایی چون فولاد، زردآلو، هلو وارد و در مقابل انار و شراب و یونجه به ویژه اسب‌های مشهور نسایی و مروارید خلیج‌فارس صادر

---

۱. بریان، پی‌یر، **تاریخ امپراتوری هخامنشی ترکمانان از کورش تا اسکندر**، ج۱، ترجمه‌ی ناهید فروغان، تهران، نشر فروزان روز، ۱۳۸۲، ص ۲۷۱

۲. دیاکونوف، میخاییل میخاییلوویچ ،**اشکانیان**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۱، صص۱ـ ۵

۳. ویسهوفر ،یوزف، **ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ٦۵۰ پس از میلاد**، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ۱۳۷۸، ص۱۸۸

شبکه‌ی راه‌های اصلی و فرعی که در امپراتوری اشکانی وجود داشت به‌گونه‌ای از وضعیت راه ابریشم تأثیر می‌پذیرفت. در این راه کاروان‌رو خشکی در کنار راه دریایی که از دریای سرخ و خلیج‌فارس تا هند را به هم متصل می‌کرد، بخش اعظم کالاها و مال‌التجاره‌های آن روزگار به حرکت در می‌آمد. در بازرگانی کاروانی از بین‌النهرین شیشه‌های سوری، پارچه‌های ابریشمی، پارچه‌های پشمی‌فلزات و غیره به نواحی شرقی قلمرو اشکانیان حمل می‌شد و از آنجا کالاهای بازرگانان محلی را به چین و هند می‌بردند؛ تجارتی که سود سرشاری در پی داشت. در این دوران فعالیت‌های بازرگانان از تشکیلات و سازمان مناسبی برخوردار بود. هر کاروان، یک کاروان سالار داشت. آنان معمولاً با دادن کمک مالی، بازرگانان را در کارشان تشویق می‌کردند و پاسداری و امنیت کاروان را خود به‌عهده می‌گرفتند. از این کاروان‌ها عوارض گمرکی اخذ می‌گردید.[۱] درآمدهای ناشی از بازرگانی کاروانی، برای تأمین درآمدهای حکومت اشکانیان بسیار حایز اهمیت بود. از این رو، در روابط بین آنان و رومی‌ها، بسیاری اوقات ملاحظات اقتصاد تجاری، تأثیرات عمیقی بر جای می‌گذاشت.

پس از تشکیل حکومت ساسانیان، اردشیر اول چون به اهمیت بازرگانی نواحی خلیج‌فارس آگاه بود در عمران بندرهای قدیم آن کوشید و شهرهایی بندری را بنا نهاد.[۲] با این همه، درگیری‌های حکومت آغازین ساسانی با دولت اشکانی باعث شد که شهرهای کاروانی و دیگر مناطق واسطه‌ای، اهمیت بازرگانی خود را از دست بدهند. بعدها، در پایان سده‌ی سوم میلادی با امضای پیمان صلح بین دو امپراتوری ایران و روم شهر نصیبین به‌عنوان مرکز مبادله‌ی کالا شناخته شد. تجارت کالاهایی چون ابریشم خام، جواهر، ادویه و پوست از راه خشکی و واردات کالاهای تجملی از چین و هند و ایران شرقی و ارمنستان درآمد فراوانی نصیب ساسانیان می‌کرد.[۳] تمایل ساسانیان به نظارت بر تجارت کالاهای تجملی که در آن زمان اهمیت بسیار یافته بود و همچنین

---

۱. **تاریخ ایران دوره‌ی صفویان**، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی آژند،یعقوب، صص۱٤۱ ـ ۱٤۰
۲. سن امانوئل ، کریستین ،**ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ۱۳٦۷، ص۱٤۸
۳. ویسهوفر، یورف ،ایران باستانی،ص۲۳۹

تصرف یمن، باعث شد که کوشش‌هایی فراوان برای ساختن بندرگاه و کاروانسرا و پل و... صورت گیرد. این مسئله باعث شد که ایرانیان از نظر تجاری بر بازرگانی جهانی تسلط یابند و حضور خود را در مسیرهای ترانزیتی در اقیانوس هند، آسیای میانه، جنوب روسیه و جنوب عربستان گسترش دهند.[1] با گسترش راه‌های دریایی عرصه‌ی جدیدی در بازرگانی ایجاد شد. بندر سیراف نیز توانست نقش مهمی بین کشورهای حاشیه‌ی خلیج‌فارس و چین و هند ایفا کند.

بازرگانان ایرانی در دوره‌ی ساسانیان نیز بنا به اهمیت مناسبات تجاری آن دوران، جایگاه و نقش مهم‌تری از ادوار پیش یافته و در حرفه‌ی خود پیشرفت‌هایی را تحریر می‌کردند. آنان با استفاده از مهرهای گلی، که روی آنها نوشته‌هایی وجود داشت، کالاهای مورد معامله‌ی خود را مشخص و معتبر ساخته و از آن طریق اعتبار کالا را ضمانت می‌کردند. در عین حال، این مهرها محاسبات سود و تقسیم درآمدها را بین تجار مختلف تسهیل می‌نمود. بازرگانان در این دوران دست به اقداماتی جهت تکامل سازمانی و حرفه‌ای زدند. براساس برخی مجموعه‌های قوانین به‌جا مانده از آن دوران، بازرگانان نشان‌دهنده‌ی شرکت‌های بازرگانی و کاروان‌های تجاری و نظارت بر آنها است.[2] امور حقوقی مربوط به خرید و فروش، شیوه‌ی تعویض یا پس‌گیری کالاهای فروخته‌شده، حقوق تجارت دریایی و قراردادهای متلازم، آن شیوه‌های حل و فصل دعاوی بین بازرگانان و موارد مشابه دیگری که در مجموعه‌های حقوقی مزبور مورد اشاره قرار گرفته است، همگی نشانه‌هایی از پیشرفت و گسترش بازرگانی در دوران ساسانیان دارد. می‌توان گفت که دوره‌ی اسلامی متأثر از این دوره به رشد و تکامل مناسبات تجاری افزون‌تری دست پیدا کرد.

---

۱. ویسهوفر، یوزف ،ایران باستانی،ص ۲۱٤

۲. پژوهش دانشگاه کمبریج ، ج۳، ۱٤۲

ب: تجارت در دوره‌ی اسلامی

بعد از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان و سایر واحدهای سیاسی، قلمرو واحدی به نام جامعه‌ی اسلامی به وجود آمد. در این دوران تجارت و بازرگانی تحت قوانین و رویه‌های تقریباً یکسان و مشابه تعیین گردید و این مسئله باعث رشد مناسبات تجاری و بازرگانی شد.

تاریخ اقتصادی تجارت اسلامی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد که براساس عوامل اقتصادی از قبیل عرضه و تقاضا، ابزارهای حقوقی و فنی و شرایط پولی و بازار و همچنین براساس منابع و تغییرات سیاسی و تغییر حکومت تبیین و تعریف می‌گردد: دوره‌ی اول تاریخ تجارت در جامعه‌ی اسلامی از قرن اول تا چهارم هجری قمری، دوره‌ی دوم از قرن پنجم تا هفتم قمری و در نهایت دوره‌ی سوم قرون هشتم تا دهم را شامل می‌شود.[1]

در دوره‌ی اول (قرن اول تا چهارم) به تجارت با آسیا و خاور دور اختصاص دارد. در این دوره ساختارهای حقوقی تجارت اسلامی شکل گرفت و پیشرفت دریانوردی باعث رشد تجارت گردید. ایران به‌واسطه‌ی موقعیت جغرافیایی خود نقش مهمی در تجارت آن روز ایفا می‌کرد. از یک سو، آسیای میانه را به بغداد متصل می‌کرد و از سوی دیگر، راه دیگری را به‌سوی آسیای صغیر و دریای سیاه، حوزه‌ی امپراتوری بیزانس تحت اختیار داشت. این شبکه‌ی راه‌ها، از الگوی مسیرهای ترددی کهن پیروی می‌کرد. راه شاهی، از بغداد به همدان می‌رسید و در ری به جاده‌ی ابریشم متصل می‌گردید. جاده‌ی ابریشم نیز از ری به‌سوی حوزه‌ی تاریم و سپس تا چین امتداد می‌یافت. تجارت بین حوزه‌ی چین تا حاشیه‌ی اروپای شرقی از طریق جاده‌ی ابریشم و راه‌های انشعاب شده از آن صورت می‌گرفت. کلیه‌ی حوزه‌های جنوب فرانسه تا آفریقای شمالی و روسیه‌ی جنوبی در کنار راه خشکی، راه دریایی از بصره تا سیراف و

---

۱. سعیدی، عباس، **بازار در عصر اسلامی**، دایره‌المعارف اسلامی، ج۱۱، ص۱۲۱

سپس بنادر هند تا آفریقای شرقی و دریای سرخ مسیر مهم بازرگانی دریایی را تشکیل می‌داد. راه دریایی مزبور در پیوستن حوزه‌های اقتصادی شرق دور با ایران و قاره‌ی آفریقا و در نهایت از طریق سودان و مصر به دریای مدیترانه و اروپا نقشی بسزایی ایفا می‌کرد. در امتداد مسیرهای بازرگانی خشکی و دریایی، شهرهای بزرگی قرار داشتند که هر یک در بخشی از تجارت گسترده‌ی جهان اسلام دخیل بودند.[۱]

ایرانیان و اعراب تجارت دریایی را بین خود تقسیم کرده و مبادلات عظیم کالاها و مال‌التجاره‌ها در اقیانوس هند و سواحل محلی را تا آفریقا و مدیترانه سامان می‌دادند. بصره، بندر اصلی صادرات و واردات بود و سیراف ثروتمندترین شهر فارس و انباری برای کالاهای مروارید، کافور، عاج، عود، ادویه و عطر و کالاهای مشابه بود. پس از سیراف، کیش و هرمز در تجارت خلیج‌فارس اهمیت پیدا کردند. الگوهای تجاری رایج در سرزمین‌های اسلامی علاوه بر اینکه از الگوهای تجاری رومی و ایرانی تأثیراتی بسیار پذیرفته بود، اما تغییرات مشخصی نیز در این زمینه در آن ملاحظه می‌شد. به‌دلیل راه‌های دریایی و زمینی غیرقابل تغییر و تابع شرایط جغرافیایی، رشد مالی و بیش از همه، میزان تولیداتی که بر تجارت اسلامی تأثیر گذاشته بود تفاوت‌های عمده‌ای را نشان می‌داد.

در دوران کهن، ورود و خروج کالاهای تجاری از مسیر شهرهای خاصی مجاز بود و برای کالاهای ورودی عوارض و مالیات بیشتری وضع می‌کردند و صادرات تولید کشاورزی و بعضی کالاهای صنعتی را محدود می‌کردند. در عوض، نرخ مالیات اسلامی بر کالاهای متعدد با توجه به فراوانی نقاط خروجی و ورودی بسیار کمتر بود که بیانگر الگوهای تجاری جامع‌تر و دقیق‌تر است.

تجارت کالاهای تجملی به میزان محدود و برای طبقه‌ی ثروتمند وارد می‌گردید. از جمله برده، پوست، ادویه، فلزات کمیاب، منسوجات تجملی، مواد غذایی، سنگ‌های قیمتی و حتی حیوانات کمیاب. باید گفت که بخش اعظم کالاهای مورد مبادله در داخل

---

۱. **تاریخ اسلام**، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۲، ترجمه‌ی تیمور قادری، تهران، امیرکبیر،۱۳۸۳، صص۲۳ـ ۱۶۲۲

مناطق اسلامی منشأ داشت؛ از جمله مواد خام و سنگ‌های معدنی یا ظروف فلزی و محصولات کشاورزی و موادغذایی و تولیدات نساجی و صنایع چرمی. تجارت اسلامی بیشتر کالاهای منطقه‌ای را تأمین می‌کرد. مدارک موجود نیز بر این نکته دلالت دارد که تقاضا برای کالاهای خارجی در جامعه‌ی اسلامی‌هرگز افزایش نیافت و صنعت‌گران محلی به‌سرعت آموختند که کالاهای مشابه تولید کنند و فقط کالاها و تولیداتی وارد می‌شد که ضروری و ارزشمند بودند و آنچه تجارت بین‌المللی نامیده می‌شد در اصل تجارت محلی بود.[۱]

در طول دوره‌ی دوم (از قرن پنحم تا هفتم) دوره‌ی جدیدی در سازمان تجارت اسلامی دیده می‌شود. مرکز تجارت از عراق به مصر و از خاور دور به مدیترانه انتقال یافت. در این دوران سکه‌های یک منطقه به راحتی به سکه‌های منطقه‌ی دیگر تبدیل می‌شد و در گردش کالاها یا پرداخت هزینه‌های خدمات مشکلی ایجاد نمی‌کرد. شکل گرفتن مؤسسات مالی در این دوران باعث بالا رفتن حجم گردش پول گردید و باعث شد تا نیازهای شبکه تجاری وسیع و معاملات اعتباری تجارت تأمین شود. درباره‌ی نظام مالیاتی و عوارض گمرکی، اطلاعات گوناگونی در دست است. میزان مالیات‌ها برای هر طبقه با توجه به وضع بازار، عرضه و تقاضا، کمبود کارگر، اوضاع سیاسی، محلی قیمت کالا و در دسترس بودن فلزات و سکه‌های قیمتی در نوسان بود. عوارض راهی و مالیاتی می‌بایست هنگام ورود یا خروج از دروازه‌ها پرداخت می‌شد.

درباره‌ی طبقه بندی مشاغل تجاری به نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین گروه در مشاغل تجاری کسانی بودند که مواد خام استخراج شده را در حواشی شهرها می‌فروختند و مواد پردازش نشده را به شهر می‌آوردند. گروه شغلی دیگر واسطه‌ها بودند و مشاغل مرتبط با حمل و نقل که برای تجارت بسیار مهم بودند، تعدادشان کمتر بود اما تقسیم کاری بر اساس تخصص داشتند.[۲]

---

۱. مایان شانز، میلر ،**تاریخ تجارت در جهان اسلام**، دانشنامه‌ی جهان اسلام، مدخل تجارت، ص٤۹۹

۲. همان، ص۵۰۲

در شهرهای ایران آن دوره، فعالیت‌های اقتصادی در مکانی به نام بازار صورت می‌گرفت. ساختارهای شغلی متفاوت در بخش‌های تجاری و صنعتی، که ارتباط بین فعالیت‌های اقتصادی تجارت را فراهم می‌کرد، وابسته به تنوع بازارها بود. بازارهای روز و بازارهای هفتگی، که غذای تازه و تولیدات محلی را فراهم می‌کرد، در مناطق مختلف شهر و خارج از باروهای شهر تشکیل می‌شد. بازار مرکزی دایمی بزرگ‌تر با کالاهای بیشتر و متنوع‌تر و ارزشمند نزدیک مسجد قرار داشت. بعضی از این کالاها تولیدات محلی بود، ولی عمدتاً از بازارهای اصلی وارد می‌شد. بازارهای فصلی یا سالانه برای عرضه‌ی کالاهایی که در مسافرخانه‌ها و انبارها بود، برگزار می‌شد.

ماهیت همبستگی تجار و هویت مذهبی و قومی آنان برای تجارت اسلامی بسیار مهم بود؛ اگرچه گروه‌های مختلف در فعالیت‌های تجاری براساس منابع مورد استفاده به صحنه‌ی تجارت وارد و از آن خارج می‌شدند. در این دوره، مسلمانان تجارت کالاهای عمده را در اختیار گرفتند و امیران و بزرگان مسلمان بر روی کالاها سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌کردند و در این دوره تجار یهودی از تجارت هند کنار زده شدند و تجارت پر درآمد ادویه را بازرگانان مسلمان در اختیار گرفتند.[1]

در مناطق اسلامی، تجار مسلمان و غیر مسلمان، ابزار مالی و قانونی یکسانی داشتند. در دوره‌ی سوم (قرون هشتم تا دهم) می‌توان نفوذ فراوان تجار خارجی مسیحی در بازارهای اسلامی را دید و این نفوذ علاوه بر تغییر الگوهای تجارت، در تولید نیز تغییراتی را ایجاد کرد. برای سفرهای تجاری اعطای مجوز لازم بود که این مجوزها را امام یا هر مسلمانی که از نظر شرعی صلاحیت داشت برای مدت یکسال صادر می‌کرد و به موجب آن امنیت عبور کالا، نرخ مالیات‌ها و جاهایی که مجاز بودند کالاهایشان را بفروشند و همچنین مدت زمان آن را مشخص می‌کردند. جنگ‌های صلیبی نقش بسزایی در تغییر الگوهای تجاری اروپا خاصه ایتالیا داشت. ساختار تجارت اسلامی در مدیترانه به‌سبب توسعه‌ی روزافزون نفوذ بازارهای اروپایی فعالیت‌های بازرگانی

۱ . شکری، عباس، ایران دبه روایت چین باستان، ص۱۲۱

(واردات و صادرات) را برای آنان فراهم می‌ساخت. آشنایی تاجران اروپایی با تجارت منطقه و پایگاهی که در بازارهای داخلی داشتند، آنان را قادر ساخت تا با بازارهای رو به توسعه‌ی اروپای شمالی، که متقاضی ادویه و سایر محصولات شرقی بودند، پیوند برقرار کنند و تجارت اسلامی مناسب آن منطقه را نیز به‌دست گیرند.

استیلای مغول بر ایران و عراق باعث تغییر در تجارت خاور دور به‌خصوص در تجارت ادویه و انتقال آن از سرزمین عراق به خلیج‌فارس و دریای سرخ شد. تاجران مسلمان نتوانستند به بازار رو به رشد اروپای شمالی راه یابند، زیرا هرگز به تجارت با اروپاییان و رقابت با آنان نپرداختند. در نتیجه تجار اروپایی به بهره‌برداری از فراورده‌های تجاری بندرهای کرانه‌ی شرقی مدیترانه پرداختند تا بازارهای خود را رونق دهند و به همین منظور تاجران مسلمان فرصت واردات ادویه را در بازارهای جدید و نیز در بازارهای منطقه‌ای خود از دست دادند.[1]

تاریخ تجارت اسلامی را تجارتی وصف کرده‌اند که در آغاز موفق بود ولی دچار رکود شد و این رکود به عواملی چند بستگی داشت: کاهش جمعیت، کاهش محصولات کشاورزی، کاهش تولید، کمبود منابع و رکود فناوری. وضع مالیات‌های سرسام‌آور برای بازرگانان و انحصاری کردن بازار و حمایت نکردن دولت از بخش خصوصی وضع را بدتر می‌ساخت. تجارت به چند طریق باعث تقویت اقتصاد، تشویق به تولید برای بازارهای موجود و ایجاد بازارهای جدید و تمدید مواد خام و کالاهای تولید شده برای ارائه و یا ایجاد تقاضا در بازار برای ورود تولیدات نقش ایفا می‌کرد.

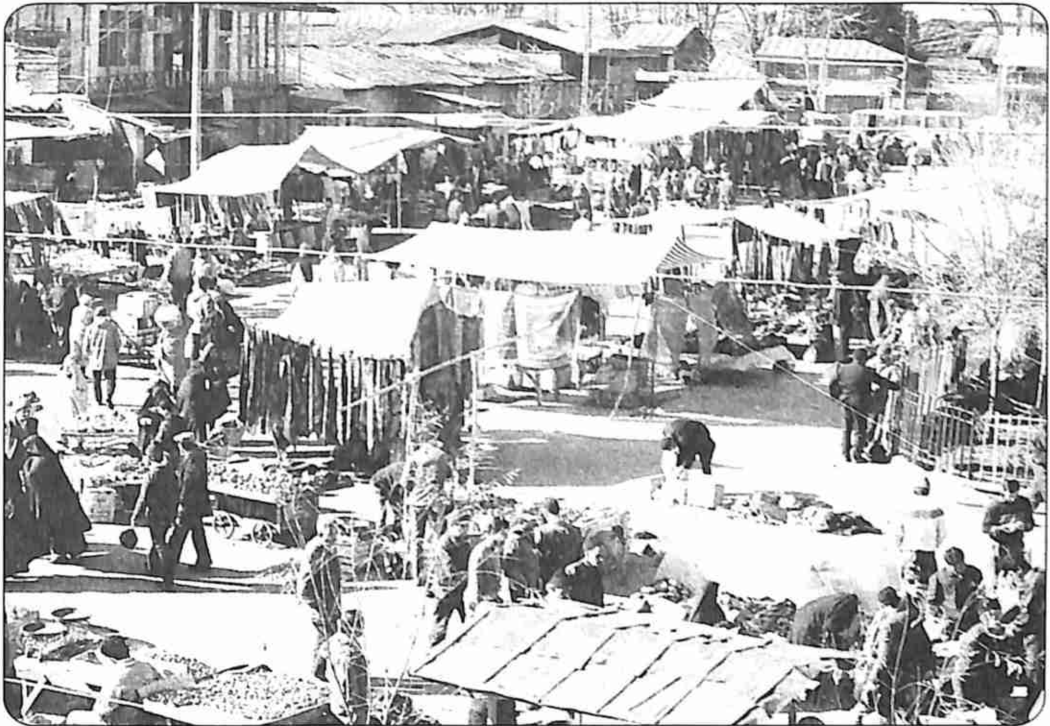
در اقتصاد اسلامی، بخش تولید، نظام تولیدی گسترده و متنوع و سازمان یافته‌ای داشت. در این نظام اقتصادی تقسیم کار رایج و کاملاً رشد یافته بود و تولید صنعتی بسیار بیشتر از دوره‌ی پیش از اسلام بود. تجارت اسلامی با به هم پیوستن بخش‌های تولید نقش تاریخی ایفا نمود و با تقویت تولید و گرفتن سفارش‌هایی برای بازارها، تولید صنعتی ایجاد کرد. صنعت نساجی نمونه‌ی بارز این چرخه‌ی اقتصادی است.

---

[1] مجیدزاده ، یوسف ، آغاز شهرنشینی در ایران،انتشارات مرکز دانشگاهی ،ص۱۹

تجارت اسلامی رشد اقتصادی[۱] را نه بر مبنای بازارهای خارجی بلکه بر مبنای رشد داخلی و یکپارچگی منطقه‌ای افزایش داد.

۱. شانزمیلر،مایان،تاریخ تجارت در جهان اسلام ،ص۵۰۵



تصویری از بازار هفتگی گیلان



هفته بازار میناب (بندرعباس)

۲ـ تجارت در ایران دوره‌ی مغول و تیموری

مغولان از دیرباز به اهمیت تجارت و فروش فراورده‌های خود پی برده بودند. چنگیزخان وضع بسیار مناسبی برای فعالیت بازرگانان به وجود آورد، از جمله امنیت کامل کاروان‌های تجاری را حمایت کرد. در این دوره به بازرگانان توجهی خاص می‌شد. چنانچه زیانی به بازرگانان می‌رسید آن را جبران می‌کردند.[۱]

هجوم مغولان به ایران اثری دوسویه بر تجارت گذاشت؛ از یک سو شهرهای بزرگ تجاری ایران بار دیگر واسطه‌ی برقراری پیوندهای بازرگانی شرق و غرب شدند، زیرا ایران از نظر سیاسی به کشورهای آسیای مرکزی و شرقی نزدیک گردید و عملاً به عنوان دروازه‌ی اروپا در تجارت کل امپراتوری مغول اهمیت یافت. علاوه بر این، مرکز فعالیت‌های بازرگانی تغییر کرد و از بغداد به تبریز منتقل شد. از سوی دیگر، حمله‌ی مغولان به تجارت ایران ضربه‌ی شدیدی وارد آورد و باعث رکود اقتصادی شد.[۲]

بعضی از شهرهای ایران که در پی هجوم مغولان دچار رکود اقتصادی شده بودند، پس از اصلاحات غازان‌خان رونق یافتند. شهرهای تبریز، مراغه، همدان، قزوین، اصفهان، شیراز و نیشابور نقش مهمی در تجارت بین‌المللی داشتند. همچنین جزیره‌ی هرمز نیز در نتیجه‌ی داد و ستد کالاهای ایرانی و عربی و اروپای غربی، چینی و هندی به بازاری بین‌المللی تبدیل شد. این شهرها با درآمدی که از صادرات کالا و حمل و نقل کالاها به‌دست می‌آوردند، توانستند به رشد و شکوفایی اقتصادی دست یابند. اما رونق این مراکز دوام چندانی نداشت و با تغییر یافتن راه‌های بازرگانی اهمیت خود را از دست دادند.[۳]

با انقراض حکومت ایلخانان، به‌تدریج اهمیت ایران در تجارت بین اروپا و خاور دور کم شد و شهرهای سمرقند و هرات مورد توجه قرار گرفتند و با توجه به موقعیت جغرافیایی، نقش ایران در تجارت شرق کم‌رنگ شد. باز شدن راه دریایی هند، عبور از

---

۱. اشپولر، بر تولد، **تاریخ مغول در ایران**، ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، تهران، ۱۳۶۵، ص۴۲۹

۲. فراهانی‌منفرد، مهدی ،**تجارت در ایران**، دانشنامه‌ی جهان اسلام، مدخل تجارت، ص۵۲۲

۳. کاظمی‌شیرازی، محمدحسین ،**تاریخ جهان اسلام و روابط خارجی آن**، شیراز، نوید شیراز، ص۱۶۷

دماغه‌ی امیدنیک از عواملی بود که از اهمیت ایران در بازرگانی جهان کاست. از دیگر موانعی که بر سر راه تجارت ایران بود کشمکش‌ها و درگیری‌هایی بود که بین دولت‌های ترکمان در غرب و تیموریان وجود داشت.

تیمور هم برای رونق بخشیدن به تجارت و ایجاد زمینه‌های آن زمان دست به اقداماتی زده بود؛ از جمله تعمیر رباط‌ها و استقرار دامداران در راه‌ها. در این دوران مکاتبات زیادی[۱] در خصوص اهمیت بازرگانی و اعزام بازرگانان میان دو حکومت ایران و فرانسه صورت گرفته بود. حتی نامه‌هایی از تیمور برای شارل ششم، پادشاه فرانسه، وجود دارد که در آن از شارل خواسته بود که بازرگانان او را بپذیرد و آنها را مکرم بشمارد.[۲]

حمایت‌هایی که از بازرگانان می‌شد باعث شد در شهرها پایگاه محکمی برای تجار ایجاد شود و بازرگانی بین‌المللی از چین تا سواحل دریای مدیترانه گسترش یابد که بازرگانان ایرانی سهم بسزایی داشتند. ایران در این میان بر اثر آنکه راه طبیعی خوبی میان هند و چین و ماوراءالنهر داشت دارای اهمیت بود و از مهم‌ترین مراکز تجاری این عهد در ایران، شهر تبریز بوده که از راه‌های مختلف به خلیج‌فارس و بندرهای طرابوزان و لاژاز در ارمنستان مربوط بود. به همین دلیل تبریز در این عهد از حیث داشتن کالاهای مختلف بازرگانی از جمله شهرهای مهم دنیا محسوب می‌شد و کالاهایی که از نقاط مختلف آسیا در آنجا گرد می‌آمد مورد استفاده‌ی اروپایی‌ها قرار می‌گرفت.[۳]

در این دوره، شهر هرات هم در تجارت منطقه سهم بسزایی داشت تا جایی که می‌توان گفت مرکز اصلی تجارت بین هند و چین، با سرزمین ایران بود و به‌تدریج محور بازرگانی در آسیای مرکزی شده بود.

---

۱. گورکانی، تیمور، **تزوکات تیموری**، تحریر ابوطالب حسینی‌تربتی، تهران، خیام ۱۳۴۲، ص۳۶۸
۲. نوایی، عبدالحسین ،**اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل** تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص۱۲۸
۳ کاظمی‌شیرازی، محمدحسین،تاریخ جهان اسلام و روابط خارجی آن، ص ۲۱۵

فصل دوم

بازار و کارکردهای اقتصادی آن



شیراز ورودی بازار قدیم



اصفهان ـ بازارچه‌ی جلفا

۱ـ پیشینه‌ی بازار

در شهرهای تاریخی ایران به موازات فعالیت‌های تولیدی توسط پیشه‌وران، بخش اقتصادی بازار با هدف مبادله‌ی و توزیع کالاهای تولید شده وجود داشت. این دو نوع فعالیت (تولید کالا و توزیع و مبادله آن) نشان‌دهنده‌ی تقسیم کار اجتماعی کار در جامعه‌ی ایران بود که بدین‌وسیله پیشه‌وران از کشاورزان جدا شده و در شهرها گرد آمده و با سازمان‌یابی اجتماعی به تولید کالا و خود به فروش آن می‌پرداختند. سپس، به‌تدریج و همگام با رشد شهرها و افزایش جمعیت و ضرورت افزایش تولید کالا، نیاز به صادرات کالا به بازارهای بیرون از شهرها، که همگی از حوزه‌ی امکانات و توانایی جماعت پیشه‌ور خارج بود، سبب گردید گروه جدیدی به‌صورت تخصصی عهده‌دار داد و ستد کالا در محیط شهری و خارج از آن گردند.

بازرگانان با خرید کالاهای تولید شده از پیشه‌وران و انتقال آن به نقطه‌ای که تقاضا برای آن وجود داشت، کسب سود نموده و در بازگشت نیز کالاهای مورد نیاز در بازار منطقه‌ی شهری خود را خریداری و به آنجا منتقل می‌کردند. بخشی دیگر از بازرگانان نیز در امر توزیع محصولات تولید شده در درون یک شهر و منطقه‌ی شهری ایفای نقش می‌کردند. با روند تکامل مناسبات شهرنشینی و اقتصاد شهری حرفه‌ی بازرگانی در درون شهرها و در بازارهای بزرگ‌تری در عرصه‌ی داد و ستد و توزیع کالاها، جایگاه در خور خود را یافته و با رشد مناسبات مربوطه فضاهای کالبدی خاصی برای

امور بازرگانی پدید آمد که منطبق با مناسبات اقتصادی بازار، نام بازار را بر خود داشت. در اینجا لازم است اشاره‌ی تاریخی به زایش و تطور نظام بازار در تاریخ ایران در دوره‌ی باستان تا مقطع مورد نظر را مرور نماییم.

الف: بازار

بازار در فارسی‌میانه «وازار» (wazar) تلفظ می‌شد و با ترکیب‌هایی چون وازارگ (بازاری)، وازرگان (بازرگان)، وازاربد(رئیس بازار) به کار می‌رفت. این واژه احتمالاً از صورت مفروض ایرانی باستان (Carna – Vaha) گرفته شده که ترکیبی از (wahahg – vaha) در فارسی میانه به معنای بها است و (carna) از ریشه (car) و پسوند (Zar) در مجموع به معنای جایگاه داد و ستد می‌باشد.[۱]

این واژه‌ی ایرانی از راه بازرگانی، از یک سو به زبان عربی، ترکی عثمانی و زبان‌های اروپایی و از سوی دیگر به زبان سرزمین‌های هند و سیلان راه یافته است.

واژه‌ی بازار با توسعه‌ی مفهومی و رشد مناسبات اقتصاد بازرگانی که در سایر زبان‌های غیر ایرانی شیوع یافت، تحولاتی را نیز به خود دید. روند تکاملی مناسبات بازار باعث شد که معنای این اصطلاح به سوی مفهومی شفاف‌تر و تخصصی‌تر جهت‌یابی نماید. در اینجا لازم است تعاریف بازار و نقطه‌نظرهای عمده‌ای که در این خصوص می‌باشد، مطرح و مورد بررسی قرار دهیم. چون به دلیل آشنا بودن با واژه بازار در زبان‌های گوناگون کمتر احساس نیاز به تعریف این واژه شده، چنانچه تأملی در نظریات صاحب‌نظران در این باب شود اختلاف عمیق در این خصوص مشخص می‌شود.

گاه بازار مجموعه‌ای از افراد با آن‌چنان مناسبات تجاری است که هرکس می‌تواند نرخ‌هایی را بیابد و افراد کالاها در این نرخ‌ها مبادله می‌کنند تعریف شده و گاه بازار را مجموعه‌ای از افراد می‌دانند که در مورد هر کالاهایی دارای روابط تجاری هستند و

---

۱. بروشانی، ایرج «بازار، دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج۱، ص ۳۱۵

دست به مبادلات گسترده می‌زنند. از طرف دیگر، عده‌ای بر این عقیده‌اند که بازار مکانی نیست که در آن اجناس خرید و فروش شود بلکه کل ناحیه‌ای است که در آن خریداران و فروشندگان با هم به مبادله‌ی کالا می‌پردازند و این مسئله قیمت‌ها را برابر و یکسان می‌کند و در این نظریات منطقه به‌عنوان بازار تعریف می‌شود؛ مانند بازار جهانی، بازار مشترک، بازار آتلانتا و غیره.

این اختلافات در شرایط بازار نیز وجود دارد. گاه آگاهی کامل برای فروشندگان لازم دانسته می‌شود، اما لزومی به رقابت بین آنها نمی‌بینند و گاه رقابت بین فروشندگان را ضروری می‌دانند. گاهی گفته‌اند کامل بودن بازار بستگی به وجود یا فقدان رقابت ندارد، بلکه به آگاهی کامل از شرایط عرضه و تقاضا بستگی دارد.[1]

از این رو، تاکنون تعریف منسجم و واحدی از بازار به‌دست نیامده است. ولی می‌توان گفت که هریک از این تعاریف به یکی از سه جنبه‌ی بازار مکان، شرایط و ساختار و فرآیند و مکانیسم تکیه دارند.[2] اما در تعریف بازار در دوره‌ی صفویه علاوه بر کارکرد اقتصادی به کارکردهای اجتماعی و فرهنگی نیز توجه شده است. در این خصوص به تعریفی که توانایی بیشتری برای تبیین بازار در شهر ایرانی دوره‌ی مورد نظر را دارد اشاره می‌کنیم:

بازار محل تمرکز و تجمع تمرکز و تجمع مکانی و فضایی عمده‌فروشان، تجارت راه دور و خرده‌فروشان است... بازار مرکز بخش تجاری شهر است و مکان تجمع پیشه‌وران و صنعت‌گران نیز هست و در این حالت تولید و فروش کالا غالباً در یک دست قرار دارد و از طرفی بازار محل تأمین اعتبار مالی و اقتصادی است، زیرا کسبه به خصوص تجار، هم‌زمان مالک مغازه‌ها هستند و وام‌دهندگان یا صاحبان صنایع‌دستی روستایی نیز به‌شمار می‌آیند.

---

۱. ضیاءتوانا، محمدحسین ،**قیصریه‌ی لار**، تهران، نشر، ۱۳۸۰، ص۲۵

۲. رنانی، محسن، **بازار یا نابازار (بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران)**، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷٦، صص ۷٦_۷۷

در کنار اینها فروشندگان دوره‌گرد و دست‌فروشان با مکانی ثابت نیز در بازار وجود دارند. به این ترتیب «بازار مرکز شهرهای اسلامی، کانون هم‌پیچی بازرگانی و دادوستد کلی و جزئی، صنعت‌گری، پیشه‌وری و سایر فعالیت‌های اقتصادی، از جمله مرکز اصلی ستاد هدایت، سازماندهی و نظارت اقتصادی مانند سرمایه‌گذاری، پرداختن به امور مالی و اعتباری در نظام سرمایه‌داری بهره‌بری است».[۱]

به این ترتیب تاکنون محققان ایرانی برای تعریفی دقیق از مناسبات و مفهوم بازار در جامعه‌ی ایران به نتیجه‌ای مورد توافق دست نیافته‌اند. از این رو اشاراتی به برخی از تعاریف مطرح شده در این رابطه اشاره می‌کنیم:

الف) «منطقه‌ای معین، در دست مجموع افراد خاص که به تناسب حرفه‌ی خویش و عرضه و تقاضایی که در جامعه وجود دارد، به تنهایی یا گروهی داد و ستد می‌کنند».[۲]

ب) «بازارها به جهت این که شالوده‌ای بودند که کلیه‌ی فعالیت‌های عمومی‌شهر را در خود متمرکز می‌کردند از نقطه‌نظر اقتصادی ـ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مرکز شهر به‌حساب می‌آمدند و با گذشت زمان و تقویت نقش تعیین‌کننده‌ی بازارها در سرنوشت شهر، مرکزیت بازار نیز تا حد جامعیت آن در تعیین خطوط اصلی زندگی شهروندان توسعه می‌یابد».[۳]

ج) «محل معین و یا کلیه‌ی اشخاصی که برای خرید و فروش جنس معینی با یکدیگر تماس برقرار نموده و در نتیجه مبادلات آنها در زمان واحد و به یک قیمت معین انجام می‌گیرد».[٤]

اما در مورد بازار، صرف‌نظر از مفهوم اصطلاحی و فنی آن، ضروری است در باب نهاد بازار نیز اشاره‌ای صورت گیرد. منظور از نهاد بازار فرایندی است که شامل سه

---

۱. مؤمنی، مصطفی، **جایگاه والای بازار تبریز در میان بازارهای جهان اسلامی**، خلاصه‌ی مقالات نهمین کنگره‌ی جغرافی‌دانان ایران، تبریز ۱۹ ـ ۲۱ مهر ۱۳۷۳، صص۱۲ـ ۲۰۹ به نقل از: ضیاء توانا، پیشین، ص۲۸

۲. بروشانی، ایرج، بازار، ص۳۱٦

۳. فلامکی، محمدمنصور، **سیری در تجارت مرمت شهری از ونیز تا شیراز**، تهران، وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۵۷، ص۱٤۰

٤. پوراحمد، احمد، **جغرافیا و کارکردهای بازار کرمان**، کرمان، مرکز کرمان شناسی، ۱۳۷٦، ص ۵۸

جزء اصلی می‌باشد: بازار به‌عنوان مکان داد و ستد، بازار بـه‌عنـوان مجموعـه شـرایط و ساختارهای داد و ستد و بازار به‌عنوان فراینـدها و مکانیسـم‌هـای تنظـیم کننـده‌ی داد و ستد.[۱]

---

۱ رنانی. محسن، ، بازار یا نابازار،ص۷۵



قیصریه ابراهیم خان ، بازار کرمان



بازار اردبیل

ب: بازار در ایران باستان

با توجه به اینکه پیشینه‌ی برخی از اجـزای بـازار مانند: راسته، چهارسو، پوشش گنبدی و کاروانسرا به دوران قدیم تاریخ ایران برمی‌گردد، لذا در ابتدا بحثی مقدماتی در باب پیشینه‌ی بازار در ایران دوره‌ی اسلامی مطرح می‌گردد.

یکی از ویژگی‌های اصلی شهر در دوره‌ی اسلامی در ساختارهای بازرگانی آن است که به‌صورت مجموعه‌ای یک‌دست و به‌هم پیوسته در فضای فشرده‌ی میان شهر جای دارد و هنوز هم با وجود دگرگونی‌های ظاهری آن، ویژگی اصلی شهر اسلامی را تداعی می‌کند.

به‌نظر می‌رسد طرح بازار به‌صورت چهارسو با دو دالان مسقف عمود بر هم نقش سفالی از هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد بر جای مانده است. شواهدی وجود دارد که از حدود دو هزار[1] سال قبل در شهر شوش در بازارها، راسته یا کوی پیشه‌وران وجود داشته و در عهد هخامنشیان از کاروانسراها صحبت شده است.

در دوره‌ی هخامنشیان از شهرهایی که دارای بازار به نوعی مکانی عمومی است سخن به میان آمده است. در دوره‌ی اشکانیان با استمرار مبادلات تجاری بین‌المللی و

---

۱. بروشانی، ایرج، بازار، ص ۳۱۷

ضرورت منزلگاه‌های[۱] بین راه و شهرهایی که در نقش توزیع‌کننده یا تهیه‌کننده‌ی بخشی از کالاهای این جریان مبادلات عظیم عمل می‌کردند، زمینه‌های رشد شهرها ضروری بود که مکان‌هایی برای بازار به وجود بیاید.

شهرهای دوران ساسانیان در تداوم شهرهای دوره‌ی پارتیان قرار داشتند. چون اطلاعات ما درباره‌ی آن شهرها بیشتر است. می‌توان در مورد بازار و شکل آن در دوره‌ی ساسانیان توصیف بهتری ارائه نمود. رشد مناسبات تجاری و روابط تجاری دوره‌ی ساسانیان در رشد فضای شهری و گسترش اقتصاد شهری مؤثر بود. در شهرهای این دوران از یک سو شاهد پیدایش مناصب شهری مرتبط با بازار در شهرها هستیم که می‌توان لقب «وازاربد» (رئیس بازار) را ذکر نمود و از سوی دیگر، نقش بازار به‌عنوان شاهراه ارتباطی شهر و نیز مکانی که نقش فضای عمومی و محل تجمع را داشته است. برخی از مآخذ مکتوب از بازارهای شهری در اواخر دوره‌ی اشکانیان و دوره‌ی ساسانیان و حومه‌ی آنها یاد می‌کنند؛ مثل: بازار کاه‌فروشان در سلوکیه، یونجه‌فروشان در تیسفون، بازار عمومی محصولات کشاورزی در شهر، بازار اردشیر در استخر فارس از بازارهای مشهور این دوران بوده است. در این دوران در بازارها، فضایی برای انبار کردن کالاها و در شهرهای نزدیک بازار خانه‌هایی برای سکونت پیشه‌وران و بازاریان وجود داشت. بازار در دوره‌ی ساسانیان از راسته‌های[۲] پیشه‌وری و دکان‌هایی که محل عرضه‌ی کالاها و عبور و مرور بودند، تشکیل شده بود که این نشان‌دهنده‌ی تکامل شکل و فضای بازار در این دوران است. در دوره‌ی ساسانیان عنصر بازار در معنایی که اکنون از آن داریم، کالبد پیدا می‌کند و به‌عنوان ستون فقرات شهر از دل شارستان (شارمیانی) شروع می‌گردد و دامنه‌ی خود را به فشار بیرونی (ربض) می‌گستراند و در مسیر خود محلات را شکل می‌دهد.[۳]

---

۱. سلطان‌زاده، حسین ،**بازارهای ایرانی**، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰، صص۱۲ـ ۱٤

۲. بروشانی، ایرج، بازار،ص۳۱۸

۳. حبیبی، حسن، **از شار تا شهر (تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن)**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸، ص۳۳

ج: بازار در دوران اسلامی

شهرنشینی در دوران اسلامی گسترش یافت و بسیاری از شهرهای کوچک قدیمی توسعه یافتند و تعدادی شهر جدید در برخی از نواحی کشور به ویژه در نواحی مرزی یا ارتباطی ساخته شد. در بعضی شهرها فضایی باز برای بازار در نظر گرفته شد و فروشندگان و پیشه‌وران در آنجا به فعالیت مشغول شدند. به عبارت دیگر، فضایی به صورت بازارگاه در نظر گرفته می‌شد که جای ثابتی برای افراد وجود نداشت اما به‌تدریج و پس از گسترش یافتن این شهرها کم‌کم فضاهایی به‌صورت دکان‌های ساخته شده در بازار بنا گردید و بازاری دایمی در بخشی از شهر شکل گرفت.

بر پایه‌ی اطلاعات موجود در منابع تاریخی از اواخر قرن اول هجری به بعد در بسیاری از شهرهای جدید و کمابیش همه‌ی شهرهای قدیمی بازارهایی دایمی با فضاهای ساخته شده وجود داشت. در این نوع بازارها هر صنف در بخشی از راسته‌ی اصلی یا در یکی از راسته‌های فرعی جای داشت و به‌عبارت دیگر هر نوع کالا در محل معینی عرضه می‌شد به‌طوری که حجاج در سال ۸۵ ق به هنگام ساخت شهر واسط برای هر صنف در بازار، راسته‌ی جداگانه‌ای در نظر گرفت.[1]

به این ترتیب در اوایل دوره‌ی اسلامی هر یک از اجزا و عناصر اصلی بازار در ادوار قبل از اسلام که به تنهایی وجود داشت به‌تدریج به‌سوی الگوی جدیدی تمایل پیدا کردند. آن عناصر «در همه‌ی پیوندها، یکپارچگی، ترتیب و آرایش خاص فضایی این اجزا، تقسیم‌بندی اصناف و سازماندهی اقتصادی، همه‌ی اینها به‌صورت یک مجموعه‌ی به‌هم پیوسته و مرتبط در قلب شهر از آفرینش‌های اوایل دوره‌ی اسلامی است».

شایان ذکر است که در روند استحاله‌ی شکل شهرهای دوره‌ی ساسانی به شکل شهرهای دوره‌ی اسلامی، عناصر اصلی شهر دوره‌ی ساسانی در منطقه‌ی ربض (شهر بیرونی دوره‌ی ساسانی) در نظمی جدید آرایش یافتند. در الگوی جدید بازارها در

---

۱. سلطان‌زاده، حسین، **بازارهادر شهرهای ایران**، به‌کوشش: محمدیوسف کیانی، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶، ص ۲۰

ارتباط نزدیک با مقر سیاسی و مسجد جامع جدید شهر قرار می‌گرفت. علاوه بر بازار، که از فشار درونی به منطقه‌ی ربض انتقال می‌یافت، مسجد جامع نیز در پیروی از الگوی نظام یافته‌ی شهر دوره‌ی اسلامی با بازار مجموعه‌ای به هم پیوسته را تشکیل می‌دادند و از آنجا که شکل بازارها و مسیر امتداد آنها در شهرها از جهت راه‌های ارتباطی و شوارع اصلی شهر پیروی می‌کرد، مسجد جامع، به عنوان مرکز مهم مراجعه مردم، به پیروی از الگوی مسلط به مجاورت با بازار تمایل پیدا می‌کرد. از این رو، در این دوره مسجد در قلب بازار شهر استقرار می‌یابد. چنان‌که گفته شد کالبد قدرت سیاسی به‌صورت غالب، به‌صورتی در شهرها استقرار می‌یافت که حداقل یکی از دهانه‌ی اصلی بازار به ارگ می‌رسید. در واقع مجموع سه عنصر کالبدی، که نشان‌دهنده‌ی مناسبات اقتصادی سیاسی و مذهبی در کالبد شهر محسوب می‌شوند، انعکاسی از مبانی فکری و اعتقادی جامعه‌ی ایران در دوران اسلامی بود.

۲ـ شکل و ساختار بازار در شهرهای ایران

الف: جایگاه بازار در شهرها، قبل از دولت صفوی

از آنجا که شهر مکان ظهور و گسترش بازار به‌شمار می‌آمد، ضرورت دارد اشاره‌ای کلی به جایگاه بازار در شهرهای دوره‌ی اسلامی‌صورت گیرد. برخی از محققان بازار را بخش اساسی و هسته‌ی مرکزی شهر دوره‌ی اسلامی‌خوانده‌اند که در کنار مسجد جامع و ارگ سه رکن مهم شهرهای بزرگ دوران اسلامی را تشکیل می‌دادند.[۱] در نزد برخی از محققان شهرهای دوران اسلامی، مجموعه‌ی بازار از جمله بزرگ‌ترین دستاوردهای تمدن دوره‌ی اسلامی محسوب می‌گردد که در دوران پیش از آن در شرق نظیری نداشته است. از این رو بازار یکی از وجوه مشترک شهرهای ممالک اسلامی محسوب می‌گردید. ویژگی اصلی شهر در دوره‌ی اسلامی در ساختارهای بازرگانی آن بود که به‌صورت مجموعه‌ای یک‌دست و به‌هم پیوسته در فضایی فشرده و در میان شهر جای

---

۱ پوپ، آرتور ،**معماری ایران پیروزی شکل و رنگ**، ترجمه‌ی کرامت‌الله افسر، تهران، ۱۳۶۵، ص۲۹٤

داشت. بازار، محله‌ی مرکزی و اصلی معاملات و پیشه‌وری شهر بود که در هسته‌ی مرکزی شهر و در درون مجموعه‌ای از ساختمان‌های ثابت و همگن و با شکل و معماری خاص جای داشت. زندگی و فعالیت اقتصادی، اجتماعی و تا حدودی مذهبی و سیاسی شهرها در بازار ظهور داشت. به‌گونه‌ای که گاه بازار مرکز همه‌ی فعالیت‌های شهری محسوب می‌گردید.[۱] شکل بازار در شهرها نیز از نظم و قاعده‌ی خاصی پیروی می‌کرد. در واقع، بازار نشان‌دهنده‌ی فعالیت اقتصادی اصلی شهر به‌شمار می‌رفت و به دنبال ضرورت‌های رشته‌های فعالیت اقتصادی (تجارت، پیشه‌وری) در شهر آرایش می‌یافت، به‌گونه‌ای که کالبد بازار کارکردهایی چون محور تجاری ـ ارتباطی در شهرها ایفا می‌کرد.

بازارها عموماً در مسیر خیابان‌های اصلی شهر، که حالت شمالی، جنوبی و شرقی و غربی داشتند، قرار داشت و در امتداد آن به‌سوی دیوارهای شهر پیشروی می‌کردند. به طوری که گاه دهانه‌ی بازار در بعضی شهرها تا مجاورت دروازه‌ی مهم شهر می‌رسید.[۲]

در محل تقاطع، چهار مسیر اصلی بازار که به شکل صلیب تجلی می‌کرد مرکزیت مهمی به‌وجود می‌آمد که به چهار سوق معروف بود. این شکل بازار در شهرهای دوران اسلامی بود ولی نمونه‌های دیگری نیز از شکل قرارگیری بازار در شهرها گزارش شده است. گاه بازار در محور بین دو دروازه قرار داشت، گاه در محور بین یک دروازه و مسجد جامع و ارگ یا بین ارگ یا یکی دیگر از استحکامات شهری قرار می‌گرفت. در تفاوت‌های ذکر شده علاوه بر ضرورت‌های اقتصادی و شکل زمین‌شناسی منطقه‌ی شهری تحول تاریخی شهر نیز مؤثر بودند.

---

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص ۳۷۱
۲. سلطان‌زاده، حسین ،بازارهای ایران،ص۳۹۳

ب: ساختار کالبدی بازار در شهرها

کالبد یا عناصر و فضاهای اصلی بازار، صرف‌نظر از شکل خود، اجزا و عناصر و فضاهای مختلفی را در خود جای می‌داد. براساس مناسبات و اهمیت مبادلات کالا در هر شهر فضاهای گوناگونی وجود داشت. اما عمومی‌ترین فضای بازاری شهرهای ایران در دوره‌ی مورد بحث را می‌توان در سه بخش اصلی تعیین کرد: گذرگاه‌های اصلی و فرعی (راسته‌ها)، مجتمع تجاری دارای انبارها و محل‌هایی برای سکونت موقت بازرگانان (سرا یا کاروانسرا)، و مجتمع تجاری (تیمچه و...). راسته‌های بازار بزرگ شهری به راسته‌های اصلی که در امتداد مهم‌ترین راه و معبر شهری واقع بود و راسته‌های فرعی که به‌صورت موازی یا عمود بر راسته‌ی اصلی قرار داشت، تقسیم می‌شد.

مهم‌ترین بخش و عنصر اصلی یک بازار، راسته‌ی اصلی آن است. یک راسته‌ی بازار در ساده‌ترین شکل با دکان‌های واقع در دوسوی آن شکل می‌گرفت. بسیاری از بازارها به‌تدریج ساخته می‌شدند و توسعه می‌یافتند، به‌همین دلیل امتداد راسته‌ی این بازارها به پیروی از صورت معابر غیر مستقیم و به‌شکل ارگانیک بوده است. در امتداد یک راسته‌ی اصلی اصناف گوناگونی مستقر می‌شدند. به این ترتیب که هر صنف در بخشی از راسته‌ی اصلی جای می‌گرفت. طول راسته‌ها متفاوت بود. بنای این راسته‌ها معمولاً یک طبقه بوده و روی حجره‌های نیم طبقه‌ای تعبیه شده که از آن به‌عنوان انبار یا کارگاه یا دفتر استفاده می‌شد.[۱]

در بیشتر بازارهای بزرگ در محل تقاطع دو راسته‌ی اصلی یا در برابر مسجد یا مدرسه یا قیصریه گنبد را بلندتر بنا می‌کردند که به این محل چهارسو گفته نمی‌شد، بلکه تنها برخی از این فضاها را که از لحاظ موقعیت شهری و اقتصادی مهم بودند، چهارسو می‌نامیدند.[۲] در برخی از دوره‌های تاریخی به پیروی از واژه‌ی عربی سوق به

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص۳۲۱
۲. سلطان‌زاده، حسین ،بازارهای ایران،ص٦٦

معنی بازار، به جای چهارسو از واژه‌ی چهارسوق استفاده می‌کردند. چهارسو اغلب با هزینه‌های تجار بزرگ و حکومت‌ها از معماری باشکوه و زیبایی برخوردار بود و موقعیت خاص آن در بازار سبب می‌شد مرکزیت اداری ـ امنیتی بازار در آنجا قرار گیرد. به این دلیل محتسب‌ها و سایر مقامات بازار در آنجا استقرار یافته و به امور مختلف بازار رسیدگی می‌کردند. چهارسو به طور معمول دارای طرح هشت‌گوش هستند و معماری آنها از سایر قسمت‌های راسته متمایز است و سقف همه‌ی آنها گنبدی شکل است. شیوه‌ی کاربندی زیر گنبدهای بلند آنها تزیینات گچ‌بری چنان است که جلوه‌ی خاصی به چهارسوها می‌بخشد.[۱]

بازارهای شهرهای کوچک تنها از یک راسته‌ی اصلی تشکیل می‌شد اما در شهرهای متوسط و بزرگ افزون بر راسته‌ی اصلی تعدادی راسته‌ی فرعی به صورت موازی یا عمود بر راسته‌ی اصلی پدید می‌آمد که حاصل توسعه‌ی بازار در معبر فرعی بوده است و شمار معبر فرعی در هر بازار به رونق و توسعه‌ی فعالیت‌های اقتصادی در آن شهر بستگی داشت. به‌طور غالب یک صنف در یک راسته‌ی فرعی استقرار می‌یافت. به‌صورت طبیعی صنوفی که در راسته‌ی فرعی قرار داشتند از اهمیت کمتری نسبت به صنوفی که در راسته‌ی اصلی استقرار یافته بود، برخوردار بودند. اما راسته‌های فرعی بسیار تخصصی‌تر از راسته‌های اصلی بوده و کارهای ظریف در آنها تمرکز یافته بود.[۲] این راسته‌ها عموماً به نام کالایی که در آن عرضه می‌شد و یا مشاغلی که در آن غلبه داشت، نامیده می‌شد.

واژه‌ی «خان» واژه‌ای فارسی است و معانی‌ای گوناگون از جمله «سرای» و «کاروانسرای» دارد و از این واژه در مورد اماکن در بازار استفاده شده است. به‌طور کلی خان به بنایی گفته می‌شد که حیاط میانی‌اش که گرداگرد آن را حجره‌های به‌هم پیوسته پوشانده بود و دارای در و دربند بود، مشخص می‌شد. تفاوت خان‌ها بیشتر در شکل

---

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص٣٤٥

۲. سلطان‌زاده، حسین ،بازارهای ایران،ص ٦٦

زمین، تعداد طبقات و نوع ایوان و رواق و راهروها بود. معمول‌ترین نوع خان دو طبقه بود. خان در فضای بازار به راسته‌ها متصل بود. برای خان می‌توان هشت طرح برشمرد: ۱ـ خان با رواق و ایوان سراسری در همه‌ی طبقات که این نوع خان در خاورمیانه عمومیت داشت. ۲ـ خان با ایوان سراسری در سه طرف ۳ـ خان با رواق و ایوان سراسری و راهروی داخلی ٤ـ خان با رواق و ایوان سراسری در یک طبقه ۵ـ خان با رواق و ایوان سراسری در دو طبقه ٦ـ خان با مهتابی‌های دورتادور ۷ـ خان با ایوان و گوشه‌های پخ ۸ ـ خان با صحن سرپوشیده.

خان در فضای بازار به راسته‌ها متصل بود، اما طرز قرار گرفتن خان‌ها نسبت به راسته‌ها قاعده‌ی معینی ندارد ولی خود خان‌ها معمولاً در بخش‌هایی از شهر گرد هم جمع شده‌اند که می‌توان به سه گونه‌ی متفاوت مشخص کرد. اجتماع خان‌ها در اطراف معبر اصلی بازار، در سوی راسته به‌صورت ردیف یا در یک مجموعه‌ی مرکزی گرد هم آمده یا در فضای میان بازارهای متقاطع قرار می‌گرفتند. اصولاً نزدیکی و پیوستگی مکانی راسته و خان یکی از شاخص‌های اصلی بازارهای شرقی و به‌خصوص بازارهای ایرانی است و این نزدیکی عملاً پیوستگی عمده‌فروشی و خرده‌فروشی را آسان و سریع می‌کند. اجتماع خان‌ها در مرکز شهر یا نزدیکی بازار، که معبر اصلی بازار راه مستقیم داشته. اجتماع خان‌ها در کنار دروازه‌های شهر، معمولاً در کنار معبر و به‌خصوص بین بازار و دروازه‌های شهر.[1]

در خان‌ها به‌طور معمول عمده‌فروشی صورت می‌گرفت. در آنجا کالاهای وارد شده و یا آماده‌ی صدور به‌صورت عدل یا لنگه‌ها در حیاط چیده یا انبار می‌شد. به‌علاوه، مکان استقرار نمایندگان تجاری، دلالان بزرگ و انبار بازرگانان بزرگ محلی نیز به‌شمار می‌آمد. گاهی کارگاهی پیشه‌وری در خان‌ها ایجاد می‌شد، به‌همین دلیل هر خان از نام کالای عمده‌ایی که در آن معامله می‌شد شناخته می‌شد. گاهی هم نام خان از بنیانگذاران

---

۱ بروشانی، ایرج، بازار،بازار،ص ۳۲۲

آن گرفته می‌شد. در این میان خان‌هایی که به مسجد جامع یا راسته‌های معتبر و خاص فروش کالاهای معتبر نزدیک‌تر بودند به بازرگانان بزرگ و ثروتمند اختصاص داشت و به‌همین ترتیب خان‌هایی که در مجاورت دروازه‌های شهر و راسته‌های ویژه‌ی عرضه‌ی کالاهای ارزان قیمت بودند بیشتر به پیشه‌وران و تولیدکنندگان اختصاص یافته بود.[۱] اما از آنجا که از خان‌های بازار در مرکز شهر همیشه بازرگانان غیر بومی استفاده می‌کردند، رفته‌رفته بسیاری از این خان‌ها، نقش کاروانسرایی هم پیدا کرد. بازرگانان از این خان‌ها به‌عنوان اقامتگاه‌های موقت، نمایشگاه و فروشگاه کالاهای تجاری و انبار صادرات و واردات استفاده می‌کردند. اقامت بازرگانان در شهر ممکن بود مدتی نسبتاً دراز به طول انجامد، از این رو در طرح ساختمانی بسیاری از خان‌ها تغییراتی پدید آمده و در پس بیشتر خان‌ها طبقه‌ی دیگری هم بر ساختمان طبقه‌ی همکف افزوده شد که از طریق راه روهای سر پوشیده به‌هم متصل شدند.[۲] فضایی بزرگ بود که پشت سراها قرار داشت و محل انبار کالاهایی بود که از بیرون به درون بازار حمل می‌شد. گاه بسته‌بندی برخی کالاها و یا ترکیب اولیه‌ی کالاها مانند رویه‌ی گیوه و تخت آن در آن محل صورت می‌گرفت و سپس به درون سراها برده می‌شد.[۳] دالان یک فضای ارتباطی بود که غالباً در فضاهای معماری به شکل نقش رابطین فضای بیرونی با فضای درونی ساختمان یا تنها بین فضاهای درونی بنا داشت.

دالان در بازارهای بزرگ غالباً به‌صورت یک کوچه یا راسته‌ای کوچک و فرعی بود که از یک سو به راسته‌ای دیگر و از سوی دیگر به یک کاروانسرا مربوط است و به‌طور معمول در دو سوی آن دالان تعدادی حجره و دکان وجود داشت.[٤] دالان یا بند در ایران به‌وسیله‌ی دو در از دیگر راسته‌ها جدا می‌شود. حجره‌های درون دالان معمولاً سکودار

---

۱. سلطان‌زاده، حسین ،بازارهای ایران،ص۸۳
۲. بروشانی، ایرج، بازار،ص۳۷۸
۳. پیرنیا،محمد کریم ،. **آشنایی با معماری اسلامی ایران**، تهران، دانشگاه علم و صنعت ایران، ۱۳۸۱، ص۱۲۵
٤. سلطان‌زاده، حسین ،بازارهای ایران،ص٦٦

و از دید تجار نسبت به راسته‌ی اصلی جایگاهی دست دوم دارد و باید گفت دالان شبیه راسته‌ی است؛ با این تفاوت که دالان خلوت‌تر از راسته است.

حجره یا دکان را می‌توان ساده‌ترین و کوچک‌ترین و در عین حال مهم‌ترین عنصر و فضای بازار دانست. شماری از دکان‌ها یا حجره‌ها که به‌صورت خطی در دو سوی معبری قرار می‌گرفتند، یک راسته بازار را پدید می‌آوردند. مساحت حجره‌ها متفاوت است و در حجره‌ها امور مختلف فعالیت‌های بازار از جمله خرید، فروش و تولید کالا انجام می‌شد و ممکن بود طبقه‌ی فوقانی حجره به‌عنوان دفتر یا کارگاه تولید مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در حجره‌هایی که کالا تولید و عرضه می‌شد نقش یک کارگاه را داشت و معمولاً کف این حجره‌ها هم‌تراز سطح معبر یا اندکی پایین‌تر بود. بعضی از حجره‌ها علاوه بر فضای اصلی بخشی به‌صورت صندوقخانه داشت که در انتهای حجره قرار داشت.

تیمچه اصطلاحی ایرانی است و به فضای سرپوشیده‌ی وسیعی با حجره‌های دو یا سه طبق دورتادور، و در برخی نواحی به راسته بازار کوتاه و پهن مسقفی گفته می‌شد که از دو سو بسته می‌شد. ویژگی مهم تیمچه‌ها معماری و زیبایی آنها بود. خصوصیات کالبدی تیمچه‌ها یعنی سرپوشیده بودن آنها، فضای مناسبی برای عرضه‌ی کالاهای گرانبها مانند فرش، دور از آسیب باد و باران و آفتاب بود و غالباً جایگاه تجار طراز اول و بنکدار بزرگ بود که فقط به تجارت یک نوع کالا می‌پرداختند.

واژه‌ی قیصریه از کلمه‌ی لاتینی کارسیانا به‌معنی بازار شاهی است که در ایران و سایر جوامع‌اسلامی وجود داشت. قیصریه معمولاً به مجموعه‌های تجاری یا فروشگاه‌های سرپوشیده با شکل‌ها و معماری‌های متفاوت اطلاق می‌شد و معمولاً به دادوستد یک نوع کالا اختصاص داشت. در ایران، قیصریه شکل راسته‌ی فرعی عریض‌تری را داشت که کاملاً بسته بود و فقط با دو در به راسته‌های اصلی یا فرعی بازار راه پیدا می‌کرد و از امنیت بالایی برخوردار بود و بیشتر اختصاص به دادوستد

منسوجات داشت. گاه قیصریه محل کار صنعت‌گران و پیشه‌وران ظریف‌کار از جمله زرگران، گوهریان، سوزن‌دوزان و غیره بود.[۱]

در داخل و گاهی در حاشیه و کنار بعضی از بازارها فضای بازی به نام میدان وجود داشت. در این میدان بازارهای روز یا ادواری برپا می‌شد. میدان‌های داخل بازار یا مجاور آنگاه کاربردهای مذهبی، سیاسی و نمایشی داشتند. این میدان‌ها مکان مناسبی برای فعالیت دست‌فروشان به‌شمار می‌رفت. بسیاری از کالاهای تولیدکنندگان که در بازار استقرار نداشتند، توسط دلال‌ها در میدان عرضه می‌شد.[۲]

جلوخان به‌عنوان یک فضای شهری عبارت از فضایی ارتباطی به شکل یک میدانچه بود که از چهار یا سه طرف محصور و دارای فضای ساخته شده و به‌عنوان یک فضای ورودی، مکث و تجمع مورد استفاده قرار می‌گرفت. کمپفر درباره‌ی جلوخان سر در قیصریه در بازار اصفهان می‌گوید: «آن قسمت از میدان که به طرف مدخل بازار است در اختیار عموم قرار دارد. در اینجا خرده فروشان، سمساره‌ها،آب‌نبات فروش‌ها، پاره‌دوزها و اسلحه‌سازها جمع شده‌اند و به خصوص مسگرها و قلع‌کارها و از آنها گذشته هنرپیشگان، دلقک‌ها، کشتی‌گیرها، شاعران و مردمی سرگردان از این قبیل گرد آمده‌اند».[۳]

به غیر از مکان تجاری و اقتصادی در بازارها مکان‌های غیر تجاری هم در بازار وجود داشت که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

ـ **مسجد:** مسجد از جمله مهم‌ترین اماکن در بازار به‌شمار می‌آمد و جزو فضاهای عمومی بازار محسوب می‌شد. مسجد جامع معمولاً در کنار بازار ـ مگر در مواردی خاص ـ احداث می‌گردید و مساجدی که در درون فضاهای بازار احداث می‌شد گاه به نام پیشه‌ی راسته‌ی مزبور نامیده می‌شد.[٤]

---

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص ۳۳۱
۲. همان، ص۳۳٤
۳. سفرنامه‌ی کمپفر، ص۱۹٤
٤. حبیبی، حسن، از شار تا شهر،ص٤٤

ـ **مدارس:** معمولاً مدارس در کنار مسجد قرار داشتند و اغلب از محل موقوفاتی که در بازار برای هزینه‌شدن در امور مدرسه اختصاص یافته بودند، امورشان می‌گذشت.[۱]

ـ **حمام‌ها:** حمام‌ها معمولاً با هزینه‌های تجار بزرگ و با معماری و جزئیات درخوری ساخته می‌شد. گاه حمام‌ها به‌صورت موقوفه در می‌آمد و گاه با هدف درآمدزایی احداث می‌گردید.

ـ **آب انبار:** به‌عنوان فضایی در فواصل منظمی از بازارها احداث می‌گردید.

ـ **اصطبل یا شترخان:** اصطبل‌ها نیز به‌عنوان مکان ضروری نگه‌داری چارپایان بارکش در بازارها، در امتداد بازار قرار داشت.[۲]

از آنچه گذشت متوجه می‌شویم که بازارهای شهری ایران از فضاها و اشکال خاصی پیروی می‌کردند. بازارها در ابتدا ساده بود، ولی در طول زمان با رشد فعالیت‌های اقتصادی و بنا به ضرورت‌های جدید گسترش یافت و حتی محل‌ها و اماکن جدیدی به آن افزوده شد. ولی باید توجه داشت که همچنان هماهنگی مناسبی بین اجزای بازار وجود داشت و وجود بناهای آموزشی، مذهبی و رفاهی به‌نوعی اجزای تکمیل کننده‌ی بازار را تشکیل می‌دادند.

ج: شکل‌های مختلف بازار

بازار از لحاظ شکل فضای معماری و چگونگی ترکیب عناصر با یکدیگر در مناطق مختلف سبب می‌گردید که از اشکال مختلفی برخوردار گردد که مهم‌ترین این اشکال در ایران به‌صورت بازار خطی و بازار متمرکز می‌باشد.

ـ **بازار خطی(طولی):** بیشتر بازارهای ایرانی به‌ویژه دایمی غالباً به شکل خطی هستند. راسته‌ای که در جهت طولی در امتداد راه‌ها و معابر رشد کرده بود و خان‌ها در

---

۱. جباری، مینا ،**همیشه بازار**، تهران، نشر اخگر، ۱۳۷۹، ص۵٦

۲. سلطان‌زاده ،حسین ، بازارهای ایران، ص۹۲

دو سوی آن جای داشتند. بازارهای خطی یا به‌صورت طبیعی (ارگانیک) و یا با طرح قبلی و منظم مظاهر می‌شدند. بازارهای ارگانیک آن دسته از بازارها هستند که به‌تدریج در امتداد معابر ارگانیک و طراحی نشده‌ی شهری شکل می‌گرفتند و همراه با توسعه‌ی شهر، فضاهای جدیدی در امتداد آنها ساخته می‌شد.[۱]

ـ **بازار چند محوری:** شبکه‌ای است گسترده از راسته‌های متوازی یا متقاطع که مجموعه‌های خان‌ها و سراها را در بر می‌گرفت. این‌گونه بازارها که هم در جهت طولی و هم در جهت عرضی توسعه یافته‌اند معمولاً با برنامه‌ریزی و طرح قبلی احداث شده‌اند. ویژگی این بازارها در سهولت تردد و تحرک در آن است.[۲]

ـ **بازار متمرکز (منظومه‌ای):** این شکل بازار، مجموعه‌ی بزرگی از راسته‌ها و دالان‌های سرپوشیده است که بی‌فاصله در مجاورت یکدیگر قرار گرفته‌اند و خان‌ها به شکل کمربندی آنها را در برگرفته است. در این بازار یک مجموعه‌ی سه بخشی وجود داشت: دالان‌های مرکزی، راسته‌های خرده‌فروشی و صنایع دستی، خان‌ها.[۳]

بازارهای ایرانی در دو حالت به‌صورت متمرکز شکل گرفتند؛ نخست در حالتی که بازاری ادواری یا موقت به‌صورت بازارگاه و متمرکز در فضایی باز در کنار راه یا معبری پدید می‌آمد. دوم، در حالتی که به یک میدان شهری یا ناحیه‌ای به شکل طراحی شده یا در مواردی به شکل ارگانیک و طراحی نشده (طبیعی) به‌عنوان بازار مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت.

بازار طبیعی: بازاری که با دو محور اصلی به‌صورت متقاطع تشکیل شده است. در این شکل، بازار دو راسته‌ی اصلی(خطی) عمود برهم که در محل تقاطع به صورت چند محوری تراکم یافته است. این نوع بازار دارای یک ورودی اصلی و یک خروجی

---

۱. سلطان‌زاده ،حسین ، بازارهای ایران، ص۹۵

۲. بروشانی، ایرج، بازار،ص۳۳۹

۳. همان، ص۳٤۰

می‌باشد که در مورد بازارهای کوچک گاهی ابتـدا و انتهـای محـدوده‌ی شـهر را معـین می‌کردند.[۱]

با کمی‌دقت در نقشه‌ی بازارها و فضاهای موجـود درون آن متوجـه مـی‌شـویم کـه ارتباط خاصی بین فضاهای بازار با یکدیگر وجود دارد، از طرفی شـاهد تکـرار اشـکال هندسی مشخص در آن هستیم. این فضاها بیشتر به‌صورت قرینه قـرار گرفتـه و دور تـا دور شکل‌های دایره‌ای یا در طـرف راهروهـای خطـی، معمـاری خاصـی را بـه وجـود می‌آورد. نظمی که نشان‌دهنده‌ی هویت کلی معماری سنتی بازار است. این نوع معماری بر اثر نیازهای هر صنف با دیگر اصناف بازار و همچنین نیاز خریداران کـالا در بـازار و بافت شهری اطراف آن در طول زمان به این صـورت شـکل گرفتـه اسـت. مـی‌تـوان از طریق هر فضایی به راسته‌ی اصلی رسید و این خود نشان‌دهنده‌ی نظم فضـای اجـزا بـا یک کل است. هریک از اجزا برای سهولت داد و ستد و رونق امور تجاری سازگاری از خود نشان می‌دادند، که فضایی آرام و روان در بازار به‌وجود می‌آمد.[۲]

شبکه‌ی بازارها را می‌توان یکی از ارزشمندترین تجربه‌های شهرسازی و معماری بـه شمار آورد. زیرا تناسب مطلوبی میان فضاهای سرپوشیده و باز و فضای سـبز در بافـت بازارها حفظ شده و اهمیت دادن به شکل‌های منحنـی و دایـره‌ای و گنبـدی شـکل کـه سقف بازار را شکل می‌دادند، نوعی درون‌گرایی بر فضای بازار القا مـی‌گردیـد. در ایـن فضا بر نوعی پیروی و تکرار معماری مکان‌های مـذهبی توجـه شـده اسـت. امـری کـه نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی معنویت و کسب تجارت در درون بـازار بـود. شـباهت معمـاری بازار با مساجد و مدارس مذهبی، شباهت سقف برخی از چهارسوق‌ها با گنبدها و سایر اجزا مکان‌های مقدس، شبکه‌ی بازارها را در زمره‌ی سلسله آثار معمـاری اسـلامی قـرار می‌دهد.

---

۱. جباری، مینا ،همیشه بازار،ص۳۱

۲ همان، ص ۳۳

وضعیت بازار در روز و شب باهم متفاوت بود. پس از غروب آفتاب به‌تدریج از شدت فعالیت‌ها کاسته می‌شد و پس از زمانی مقرر بازار خالی از وجود اهل آن می‌شد. در روزهای جمعه و ایام تعطیل بازار نیز تعطیل می‌شد و بازاریان پس از تعطیل شدن بازار برای سکونت به‌منازل خود، که خارج از فضای کالبدی بازار بود، مراجعه می‌کردند. در بازار تراکم کالبدی به‌وجود نمی‌آمد زیرا جمعیت شاغل در بازار برای سکونت به‌منازل خود که در محله‌ی مجاور و نزدیک بازار بود، می‌رفتند و نیازی به افزودن طبقات بیشتر به ساختمان دکاکین و حجره نبود.

در خصوص جدا بودن محل کار و کسب از محیط زندگی اهل بازار می‌توان به موارد بسیاری اشاره کرد از جمله امنیت و حفظ اموال بازاریان که این خود امری دشوار و مستلزم بستن دروازه‌هایی در درون بازار بود. این مسئله باعث می‌شد که افراد به راحتی نتوانند در رفت و آمد باشند و این برای محیط زندگی می‌تواند مشکلاتی داشته باشد و از طرفی دیگر ایرانیان حریم خاصی را برای زندگی خصوصی خود در نظر می‌گیرند که این موضوع نمی‌توانست در محیط بازار صورت گیرد.

۳ـ کارکردهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بازار

مناسبات تجاری‌ای که در شکل بازار منعکس می‌شد، این مکان را به یکی از مهم‌ترین عناصر در زندگی اجتماعی ـ اقتصادی شهرهای بزرگ تبدیل کرده بود. از این‌رو، علاوه بر کارکرد اقتصادی که در بازار ملاحظه می‌گردید، کارکردهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز در بازار تحقق می‌یافت. در این قسمت از بحث اشاراتی به کارکردهای مختلف بازار خواهیم داشت تا در هنگام بررسی وضعیت اقتصادی، نقش اقتصادی ـ اجتماعی بازرگانان در جامعه بهتر روشن شود.[۱]

۱. مقاله‌ی «نقش اجتماعی و فرهنگی بازار»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۱۱، ص۱۲۷، با دخل و تصرف.

الف: کارکرد فرهنگی بازار

بازارهای شهری ایران علاوه بر آنکه کانون اصلی فعالیت‌های اقتصادی شهریان به شمار می‌رفت، به‌صورت طبیعی گردهمایی و تجمع گروه‌های فعال شهری نیز در آن مکان صورت می‌گرفت؛ این گردهمایی در سراسر روز ادامه داشت. افزون بر جامعه‌ی بازار که در روز شکل می‌گرفت، شمار دیگری از گروه‌های اجتماعی نیز در طول روز در فضای بازار حضور می‌یافتند، گروه‌های خریدار (زن و مرد)، گروه‌های مختلف اهل فرهنگ که در مدارس و مساجد بازار سرگرم امور آموزشی و دینی بودند و بخشی از مأموران و عوامل اداری شهر و بازار که وظایف مختلفی را در رابطه با بازار بر عهده داشتند و این وضعیت جدای از مواردی بود که در بازارها آیین‌ها و مراسم مختلفی برپا می‌شد و جمعیت بیشتری از مردمان شهری در آنجا تجمع می‌کردند. از این رو، در بازار کارکردهای فرهنگی مختلفی بروز می‌کرد که به‌صورت کلی به برخی از آنها اشاره می‌شود:

بازارهای ایران که هریک براساس آداب و رسوم و فرهنگ هر منطقه دارای ویژگی‌های خاص خود هستند،[1] عموماً علاوه بر تجارت و بازرگانی و دادوستد کالاها، مرکز بسیار مهمی برای اطلاع‌رسانی و مبادله‌ی اطلاعات و اخبار مربوط به شهر و حکومت به‌شمار می‌روند. از آنجا که تقریباً کلیه‌ی مایحتاج مردم در بازار یافت شد. اقشار مختلف برای تأمین نیازهای خود به این مرکز مراجعه می‌کردند، لذا ارتباطات بسیار وسیع و گسترده صورت می‌گرفت و مهم‌ترین اخبار و اطلاعات حکومتی که لازم بود به اطلاع همگان برسد توسط جارچی‌های مخصوص در سطح بازار اعلام می‌شد و مردم از مطالب مهم آگاهی می‌یافتند. علاوه بر دادوستد و اطلاع رسانی کارکردهای دیگری نیز برای بازار وجود داشت. معمولاً بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسجد شهر (جامع) در این منطقه قرار داشت و روحانیون این مساجد از نفوذ بسیار بالایی برخوردار بودند.

---

۱. سعیدی، عباس، **بازار در عصر اسلامی**، ج۱۱، دایرةالمعارف اسلامی، ص۱۲۱

مراسم مختلف عزاداری، جشن‌ها و اعیاد در مسجد در بازار نیز برگزار می‌شد. مهم‌ترین مراسم عزاداری گرامیداشت خاطره‌ی شهدای کربلا و امام‌حسین (ع) است که هرساله به طرز بسیار باشکوهی برگزار می‌شد. تجمع مردم در بازار به این مناسبت‌ها موجب تبادل افکار و نظرات می‌شود و واعظ روحانی مسجد نیز از قدرت بسیاری برای تحریک مردم برخوردار بود. علاوه بر آن به لحاظ آنکه بازار از مکان‌های دینی هر شهری محسوب می‌شود، گردشگران و افرادی که از سایر شهرها می‌آیند، سری به بازار شهر می‌زنند و همین امر باعث تبادل اخبار و اطلاعات بین شهری می‌شود و فرهنگ‌های مختلف باهم تعامل برقرار می‌کنند.

از دیگر کارکردهای بازار، ارتباطی است که علما، شعرا، نویسندگان و... در راسته‌ی کتابفروشان با یکدیگر برقرار می‌کنند. از آنجا که کتابفروشان افرادی باسواد و اهل فرهنگ هستند، لذا حجره‌های آنان مرکزی برای تجمع اهل فرهنگ و ادب می‌باشند.[1] ضمناً بازار در مواقع مختلف در تأکید و تکذیب احکام حکومتی موضع‌گیری‌های خاص خود را دارد. در صورتی که با موضوعی مخالف باشند بازارها تعطیل و نسبت به حکم یا عمل حکومت موضع‌گیری می‌کنند و در صورت تأیید به جشن و سرور و آذین‌بندی بازار می‌پردازند.

ب: کارکردهای اجتماعی و سیاسی بازار

اهمیت اقتصادی بازار و فعالیت‌های گروه‌های ذی نفوذ اجتماعی جامعه‌ی شهری آن روز بازار سبب می‌گردید که بازار از نظر اجتماعی ـ سیاسی نیز در جامعه‌ی شهری نقش‌هایی تأثیرگذار بر عهده داشته باشد. نقش‌های اصلی بازار در این عرصه‌ها، در چند محور اصلی دیده می‌شدند:

ـ بازار بیشتر در زمینه‌های صنفی خود کارکردهای دیگری را در راستای دفاع از منافع اقتصادی و مقاومت در برابر مالیات‌ها و فشارهای حکومتی و سایر تضعیفاتی که

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص ۳۵۹

از سوی محافل قدرت بر بازار اعمال می‌شد، نشان می‌داد. در این‌گونه موارد اصناف، که در تعیین کمیت و کیفیت کالاها و بهای آنها دست داشتند، با تعطیل کردن بازار و در نتیجه اعمال فشار اقتصادی به مردم، خواست‌های خود را مطالبه می‌کردند. حرکت‌هایی که گاهی منجر به شورش و درگیری با عوامل حکام در سطح شهر شد.[۱]

ـ کارکردهای اجتماعی درون بازار که به سازماندهی اجتماعی مکانی اهل حِرَف مختلف در بازار و نیز گروه‌بندی اجتماعی ـ شغلی منجر می‌شد.

ـ یکی دیگر از کارکردهای مهم اجتماعی ـ سیاسی بازار در رابطه با جریان حکومت قابل مشاهده بود، بازار به‌عنوان نهادی اقتصادی، به‌نوعی، روابط بخش اقتصادی شهری را با حکومت تنظیم نموده و در برآوردن خواست‌ها و انتظارات هر یک به‌صورت مؤثری عمل می‌نمود. در واقع، کارکرد سیاسی بازار به‌صورتی محدود و در جهت نوعی تعهد امور داخلی بازار توسط تشکیلات مربوط و نیز تعامل با حکومت، به‌عنوان گروهی مؤثر در جامعه‌ی شهری بوده است.[۲]

ـ کارکرد دیگری که توسط دست‌اندرکاران فعالیت‌های اقتصادی در بازار شاهد هستیم، فعالیت‌هایی است که جنبه‌ی «خیریه‌ای» و «حمایت» از فرد یا گروه‌های ضعیف و شکننده‌ی بازار داشته و نوعی نظام تأمین برای برقراری تأمین اجتماعی خاص بازاریان را به وجود می‌آورد. این‌گونه فعالیت‌ها و کارکردهای بازار در مواقع بروز مصایب و بلایا و نیز در هنگام وقوع دشواری‌های شغلی و حرفه‌ای برای اعضای یک صنف بروز بیشتری داشت.

---

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص ۳٦۰

۲. جباری، میبا ،همیشه بازار،ص۹۹

٤ـ ساختار درونی و شیوه‌ی اداره‌ی بازار

گروه‌بندی‌های درون بازار به شکل صنف بروز می‌یافت. صنف در لغت به‌معنی گونه، نوع، و دسته‌ای از هرچیز است. این واژه به جماعات و گروه‌های پیشه‌ور اطلاق می‌گردید، از آنجا که تشکیلات پیشه‌وری به هنگام ظهور اسلام در نزد ساسانیان و در روم شرقی و ولایات تحت نفوذ آنها وجود داشته است، عده‌ای ریشه‌ی تاریخی اصناف اسلامی را در تشکیلات روم شرقی و ساسانی جستجو می‌کنند. می‌توان گفت که تشکیلات پیشه‌وری اسلامی از سازمان‌های صنفی سرزمین‌های فتح شده تأثیر پذیرفته و در تعامل با ضرورت‌های خاص جامعه‌ی اسلامی شکل خاصی از اصناف پدید آمد.[1]

صنف برای گردش امور میان اهل هر حرفه‌ی خاص در بازار تشکیل می‌شد و برای این منظور مقررات رایج و متعارف بین اهل هر حرفه وجود داشت و توسط مقاماتی بر اجرای قوانین نظارت می‌شد. وظایف هر صنف عبارت بود از شناخت کامل حرفه‌ی مورد نظر و قبل از پرداختن به هر حرفه ضروری بود که پیشه‌ور اطلاعات لازم آن را کسب و پس از توفیق در آزمایش مربوط اجازه‌ی کار کسب می‌گردید، مورد دیگر محکم کاری در صنعت و بی‌عیب و نقص بودند مصنوعات و توجه به منافع و مصالح اعضای صنف، رسیدگی به مواد اولیه و توجه به بهداشت بود.[2]

به‌طور سنتی حداقل یک نفر به‌عنوان شیخ یا رئیس آن حرفه انتخاب می‌شد. شیخ در هر حرفه به کسی گفته می‌شد که تجربه و مهارتش در آن حرفه از دیگران بیشتر و در کلیه‌ی موارد از حکمی نافذ برخوردار بوده باشد.

در عهد صفوی هر یک از اصناف رئیسی داشت که او را کدخدا یا «باشی» می‌خواندند که از حقوق اعضای صنف در برابر مقامات حکومت و شهر دفاع می‌کرد و به همین ترتیب واسطه‌ای بود که خواسته‌های حکومت در رابطه با اصناف را پی‌گیری

---

۱. جباری، مینا ،همیشه بازار،ص۹۹

۲. صباح، شیخ‌علی ،اصناف در عصر عباسی، ترجمه‌ی هادی عالم‌زاده، تهران، بی‌نا، ۱۳٦۲، ص ٥٦

می‌کرد. وظایف بزرگان هر صنف در امر تعیین و جمع‌آوری مالیات‌های مقرر برای هر صنف اهمیت بسیار داشت.

در کنار تشکیلات بازار، وظیفه‌ی مهم‌تر محتسب نظارت بر بازارها بود که با توجه به اصل فراگیر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌ی اسلامی، که شامل مراقبت درست قواعد شریعت در حوزه‌ی اقتصادی و رفتار بازاریان بود، تحت نظارت داشت. از این رو محتسب وظیفه داشت ضمن مراقبت بازارها، از معاملات دغل‌کارانه و غیر منصفانه‌ی بازرگانان و پیشه‌وران و دلالان جلوگیری و به امور اصناف نیز رسیدگی و اوزان و مقادیر و پیمانه‌ها را بازرسی کند و مراقب باشد که مواد خوراکی با کیفیت خوب و بهای رسمی به فروش رسد.[1] ماهیت این شغل چنان اقتضا می‌کرد که متصدی آن از بین افراد آشنا به مباحث فقهی و علوم شرعی انتخاب شود تا در جریان کار و ایجاد قواعد و مقررات حقوقی و شرعی بر روال دادوستد و اجرای مجازات‌ها و غیره با کاستی مواجه نشود. همچنین می‌بایست کسی که منصب احتساب را تصدی می‌نمود از نفوذ و اقتدار شخصی نیز برخوردار باشد. چنان‌که در جریان امتناع از امور خلاف و یا اعمال مجازات‌ها با مقاومت‌های فردی یا گروهی در بازار روبه‌رو نشود و یا آنکه اهل بازار یا یک صنف با توسل به مقامات مذهبی و سایر رجال مقتدر شهر یا حکومت از اجرای تصمیم و حکم صادره ممانعت به‌عمل آورند.

اما محتسب و سازمان احتساب در پی روند تکامل مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در این دوره، تکامل سازمانی و افزایش کارکردی را تجربه کرد و در این روند به‌تدریج مسئله‌ی رسیدگی و نظارت و بازرسی امور مربوط به پیشه‌وران و فعالیت‌های آنان به یکی از وظایف اصلی وی تبدیل گردید. از این رو، به آرامی امور مربوط به دو بخش تحت نظارت محتسب (پیشه‌وری و بازار)، به افرادی منتخب در درون هر حرفه و صنف واگذار گردید. بدین جهت، روابط محتسب و سازمان وی با صنف رابطه‌ای دو درجه‌ای شد. در درجه‌ی اول، شخص نماینده و مسئول از سوی محتسب، نظارت و

---

۱. بروشانی، ایرج، بازار،ص ۲۴۸

رسیدگی مورد نظر محتسب در امور حرفه‌ای مربوط را انجام می‌داد و در مرحله‌ی ثانوی که حل و فصل امور مربوط به سادگی امکان‌پذیر نبود، مراتب امر به نزد محتسب ارجاع می‌گردید.

بخش سوم

بازرگانی و تجارت ایران در دوره‌ی صفوی

فصل اول

ساختار اقتصادی ایران

در این بخش سعی می‌شود در مورد تجارت و مراحل عمده‌ی آن در شهرهای بزرگ و مراکز مهم اقتصادی به‌ویژه بازار و دیگر مکان‌های درآمدزا در زمان گسترش اقتدار سیاسی بر حیات شهری که اوج آن زمان شاه عباس کبیر است، مطالبی عنوان شود.

اینکه تولید مشاغل، ایجاد کسب و کار چه مشکلی داشته و مبادلات تجاری به چه نحو صورت می‌گرفته است و تعامل دولت در بخش دولتی با مردم و بازار به چه شکل بوده مطالبی است که پی‌گیری آن از دوره‌های قبل از صفوی یعنی مغول و تیموری قابل بررسی است.

۱- دوره‌ی انحطاط: پیامد استیلای مغول

در این دوره جامعه‌ی ایران، با مسائلی مواجه شد که هر کدام مزید بر اینکه نظامات اجتماعی را فرو می‌پاشاندند از احیا و تجدید سازمان نهادهای اصلی جامعه‌ی ایرانی تا مدت‌ها ممانعت کردند. سیاست قتل‌عام چنگیزیان که به کاهش شدید جماعات شهری و روستایی انجامید، با توجه به نرخ رشد پایین جمعیت در آن زمان، تأثیراتی پایدار در روند انحطاطی ساخت اقتصادی به‌ویژه در شیوه‌ی تولید روستایی و شهری داشت و در نتیجه شیوه‌ی تولید عشایری بر سایر شیوه‌های تولیدی متکامل‌تر غلبه و تسلط یافت. شیوه‌ی تولید روستایی به‌دلیل ویرانی وسیع شبکه‌های آبیاری که نتیجه‌ی مستقیم سقوط حکومت ایران و از سوی دیگر کاهش نفوذ و نیروی کار فعال در این بخش و فروپاشی سازمان‌های اجتماعی تداوم بخش حیات شبکه‌های آبیاری بود. با کاهش شدید تولید

رو به رشد، این خود سبب تشدید ضعف در ساخت اقتصادی به‌ویژه تولید شهری شد، به‌هم خوردن مناسبات تولید پیشه‌وری و شهری و تجارت که نتیجه‌ی عوامل متعددی من‌جمله: کاهش تولیدات کشاورزی و از سویی نتیجه‌ی مهم تحکم و سلطه‌یابی شیوه‌ی تولید عشیره‌ای و سازمان سیاسی ایلی بر شهر و روستا بود، بر تشدید و سرعت‌یابی روند فروپاشی ساخت اقتصادی کمک ویژه‌ای کرد.

از این رو «فئودالیسم خانه‌به‌دوشی» فصول با ایجاد تغییری شدید در طبقه‌ی زمیندار کشور، آنها را از پایگاه ارضی سابق خود ساقط و رژیمی جدید متکی بر نوعی فئودالیسم نامتکامل سیاسی و اقتصادی مستقر کرد.

اشراف قبایلی که با تبدیل اراضی کشاورزی به مرتع و تبدیل رعایای روستا و جماعات شهری به رعایای خود، تمامی ارزش‌های اضافی تولیدات این بخش‌های اقتصادی را در دست خود متمرکز می‌ساختند، تمامی طرق تولیدی کشور را وابسته به شیوه‌ی تولید عشیره‌ای کردند. طوری که بازارهای مهم کشور در مسیر حرکت ایلات یا قشلاق و ییلاق آنها تشکیل می‌شد. سیستم پاتریمونیالی نامتکاملی که مبتنی بر سازمان اقتدار قبیله‌ای مغولی استوار بود ـ علاوه بر تداوم حیات این نظام اقتصادی و اجتماعی ـ عملاً مانع هر تغییر و تحولی در ساخت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی ایران می‌شد.[۱]

تنها با انتقال پایگاه ایلخانان مغول به سرمایه‌داران دیوانی و زمینداران وابسته به‌خود بود که باعث احیا شیوه‌ی تولید شهری و روستایی و محدود کردن شیوه‌ی تولید عشایری در جامعه را به‌همراه داشت که البته این سیاست بدعتی برای فروپاشی حکومت مغولان در ایران بود که قیدها و محدودیت‌های ناشی از رسوم صحراگردی را تضعیف و به مناسبات تولیدی کشور محل رشد و نمو داد.[۲]

---

۱ . دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۱۲۷، مدخل بازار، ارشاد اسلامی، سال ۱۳۸۱

۲ مجیدزاده ، یوسف ، آغاز شهرنشینی در ایران ، ص۹۰

۲- دوره‌ی تدارک برای رونق (دوره‌ی بعد از تیموریان تا قرن ۱۰ق)

حملات تیمور، اگرچه فشارهای متعددی را بر جامعه‌ی ایران از زوایای گوناگون مجدداً تحمیل کرد، ولی هم‌زمان روندی در جامعه تداوم داشت که درخور توجه بود: تجزیه و محدود کردن سازمان سیاسی ایلی سابق. سیاست تفرقه‌اندازی و تضعیف هرچه بیشتر قبایل قدرتمند توسط تیمور، سبب پیدایش زمینه‌های مناسبی در جهت رشد شیوه‌های تولید شهری و روستایی شد، به‌ویژه توجه تیمور و جانشینان وی به اهمیت تولید پیشه‌وری و غیره، به این امر کمک می‌رساند. لذا رونق‌گیری و تجدید مناسبات تجاری محدود میان شهرها و بازارهای منطقه‌ای، در این ایام دیده می‌شود و تا عهد صفویه که شهرهای چندی ظهور خواهند کرد و با عملکرد تجارت ترانزیتی از رونق خوبی برخوردارند. تمرکز قدرت سیاسی و مرکز ثقل اقتصادی در نواحی شمال غرب ایران، سبب شد که تحولات جدیدی به‌وقوع پیوسته و عاقبت خانقاه صفوی با تکیه بر اقتدار ناشی از منابع ثروت اقتصادی خود و کاریزمای «صوفیانه» مشایخش به تجدید سازمان نظامات اجتماعی دست زد و زمینه را تا حد زیادی آماده‌ی استقرار حکومت مرکزیت‌گرا و نظام‌مند صفوی کرد.

لذا می‌توان گفت که آزادسازی نیروهای تولیدی جامعه که همگام با فروپاشی سلطه‌ی واحد شیوه‌ی تولید عشایری و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی متکی بر آن (مغولی و...) شد، سبب ظهور و قدرت‌گیری کانون‌های تولید ثروت اقتصادی و گاه مهم‌تر، جدای از شیوه‌ی تولید عشایری شد. رونق شهرها که البته در محیطی نه چندان متفاوت با سابق، از نظر آمریت نظام سیاسی بر آن و کنترل همه‌جانبه‌ی آن، صورت می‌گرفت با تجدید سازمان خود، در مسیر الگوهای کهن شیوه‌ی تولید شهری گام می‌زد. تولیدات روستایی نیز با استقرار نسبی آرامش و توازنی که ناشی از جدایی کامل سازمان سیاسی ایلاتی عمر خودش بود، (آق‌قویونلوها و قره‌قویونلوها) مجال رشد یافت. به‌طوری که یکی از مبانی اقتدار اقتصادی خانقاه صفوی همین اراضی و درآمدهای سرشارش بود. لذا رشد نظامات جامعه‌ی ایران بر مبنای الگوهای کهن

ایرانی، به خانقاه اجازه داد با نوسازی و تجدید سازمان، تصور مذهبی جامعه (عرفان، تشیع و سلطنت) و به خدمت‌گیری نیروهای قبایلی موجود، تکوین حکومتی واحد را آغاز کند.[۱]

۳- عصر صفویه

دوره‌ی اول: دوره‌ی اسماعیل و تهماسب (دوره‌ی رشد مناسبات تولیدی جامعه در فضای پرستیژ سیاسی)

ظهور صفویه، به روند رشد آرام مناسبات اجتماعی کمک‌هایی کرد. عواملی که عملاً در رونق امور مؤثر افتادند را می‌توان به‌طور کلی، این‌گونه دید که: (اول) روند تکمیل و گسترش مرزهای ایران و استقراریابی اقتدار سیاسی جدید در قالب این مرزها (دوم) ظهور و تثبیت اقتدار صفوی در عرصه‌ی بین‌المللی که از طریق برقراری توازن قوا با رقبای مقتدر سیاسی آن روز خود (عثمانی، ازبکان و...) به دست آمد. (سوم) رشد و توسعه‌یابی نظام اداری مرکزیت‌گرا در کشور (چهارم) احیا و نوسازی ساخت سیاسی کهن ایرانی (سلطنت استبدادی) که با بهره‌گیری از عوامل سابق و لاحق در مراحل اولیه‌ی خود نوعی ترقی در عرصه‌ی مناسبات اجتماعی آن روز جامعه‌ی ایران محسوب می‌شد، این مسائل به دنبال خود، وحدت بازارهای داخلی را تأمین کرده، به‌ویژه که این روش بهره‌های خوبی در پی داشت، یعنی علاوه بر استحکام ناشی از اقتدار سیاسی، با علایق مذهبیون و سیاسیون (سلطنت ایرانی) نیز قوام یافته بود.[۲]

---

۱. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، پیشین، صص ۹ ـ ۱۱۸

۲. وحدت قلمرو براساس اقتدار سیاسی (سلاجقه و غیره) کم‌دوام و زودگذر بوده است. ولی صفویان با برقراری تشیع در کشور و احیای ساخت سیاسی سلطنتی و ادغام مناسب سه روند فوق (جهت تفصیل نگاه شود به: سیوری، راجر، **ایران در عهد صفوی**، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، تهران، نشر، صص ۲۱ ـ ۲۲) از موقعیت ویژه‌ای برخوردار شدند، که این روند در عین حال، به معنای استقرار وحدت بر مبنای استراتژی تمایزیابی از دنیای خارج بود، وحدت فرق صوفی تحت عنوان صوفی صفوی (ر.ک. به: طاهری، ابوالقاسم ،**تاریخ ایران از تیمور تا شاه‌عباس اول**، تهران، نشر کتاب‌های جیبی، ص ۱۳۹) و قزلباش‌گیری و تمایزدهی عناصر ترک درون‌مرزی از برون‌مرزی تشیع مشایخ صفوی، و تمایزیابی از دنیای کهن.

این مسائل به دلیل خصلت و ماهیت عملکرد صفویان، صورت ویژه‌ای به مناسبات اجتماعی داد. فقدان وجود طرح‌ها و الگوهای ترقی در بازسازی و هدایت‌گری جامعه از سوی نیروهای فعال و مسلط جدید (مشایخ و ایلات) سبب استقرار سنگ‌بنای حکومت جدید بر محورهای ذکر شده از سویی روند سریع تمایزیابی از حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و مذهبی مجاور خود، که در جریاناتی چون دستی در استحاله‌ی ایلات ترکمن به تشکل قزلباشیه (روند تفرد از ترکان عثمانی) گسترش تشیع و مواجهه با دنیای تسنن (که حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی منطقه‌ای سابق را تجزیه و به رویارویی واداشت).

وحدت فرق تصوف تحت لوای «صوفی صفوی» به قطبیت شاهان صفوی، وضعیت مستعدی جهت اعطای ضرب آهنگی ویژه به روند وحدت‌یابی جامعه‌ی ایرانی بخشید. وحدت بازار داخلی که زمینه‌ساز رشد شهرها و مبادلات تجاری است، اعطای امنیت و ثبات امور، به ویژه در حوزه‌های کشاورزی داخلی ایران، و به سامان کردن مناسبات مالی حکومت و تولیدکنندگان (از کانال دیوانسالاری) و غیره از این زمره است. اهمیت این روند، وحدت بخشی به مناسبات اجتماعی جامعه‌ی ایران، در برقراری تعامل میان ساخت‌های اجتماع است که حداقل در ادوار بر تغییر عقل، جامعه‌ی ایرانی از آن برخوردار نبوده است. از این رو است که می‌توانیم از این چشم‌انداز بررسی ساختاری موردنظر خود را به انجام رسانیم.

این دوره (اوایل صفویه) خصایصی دارد که تا حد زیادی تداوم همان مسائل سابق در مناسبات اجتماعی است. شاه صفوی به شیوه‌ی شناخته شده‌ی قبلی اراضی را به تیول به امرای برجسته اعطا می‌کند[1] و از طریق دیوانسالاری سایر اراضی کشور را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد که طبیعتاً حدود زیادی از ترقی و رشد مناسب شیوه‌ی تولید و روستایی ممانعت به‌عمل آورده و بحران‌های اواخر این دوره را سبب می‌شود. نظام

---

۱. بسط این مطالب در کتاب زیر آمده است: پیگولوسکایا و غیره، **تاریخ ایران از باستان تا سده‌ی هجده میلادی**، ۲ج، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳٤۸، صص ۹ـ ٤۷۸؛ مؤلفان فوق این عمل را سبب افزایش اراضی یورت در این دوره و از سویی تلاشی جهت احیا به‌شکل قدیم اقطاع می‌داند.

مالی حکومت، به‌ویژه در اواخر دوره‌ی تهماسب با توسل به انواع رویه‌های نادرست در کسب درآمد و تنوع‌بخشی به مالیات‌ها[۱] و از سویی انباشت حجم وسیع سرمایه و ثروت در دربار و حس آنها عملاً کارکرد و خصلتی متفاوت با اوایل خود نشان داد.[۲]

حکومت با تشدید سلطه‌ی خود بر شهرها و ایجاد فشار مدام به‌ویژه در اواخر دوره‌ی تهماسب بر گروه‌های شهری همان ویژگی تحکم ساخت سیاسی بر حیات شهری را دنبال کرده[۳] که در اینجا به دلایلی به بحران در شهرها انجامید و قیام‌های متعدد علیه تهماسب، به‌ویژه در تبریز بروز نمود. سرعت تبدیل حکومت صفوی از عهد شاه اسماعیل که به‌شکل دولتی متناسب به نیازهای جامعه دیده می‌شد، به دستگاهی استثمارگر چون اواخر تهماسب، نشان‌دهنده‌ی ضعف‌های اساسی‌ای بود که شاه عباس به آنها پرداخت.

وضع شهرها و تجارت در این دوره، به‌دنبال مسائل مزبور، از شکل سنتی و ویژه‌ی خود خارج نشد. رونق و رشد آرام شهرها تداوم یافت. جنبه‌ی ترانزیتی و واسطه‌گری کالاها در این شهرها، البته جنبه‌ی غالب بود.[۴] روند احیا و رونق‌گیری برخی از شهرها که خود نتیجه‌ای از رشد آرام نیروهای تولید جامعه از سویی و رشد تولیدات کالایی به‌ویژه در مناطق شهری بود، ویژگی بارز حیات شهری این دوره است. در شهرهای این

---

۱. **سفرنامه‌ی و نیزیان در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱، صص۴۴۱ ـ ۲، به عنوان مثال می‌توان از عمل شاه در اعطای وام به امرا، که آنان نیز به تجار وام با بهره‌های ۲۰ تا ۸۰ درصد می‌دادند اشاره کرد. انواع مالیات‌های این دوره را نیز می‌توان در همان اثر (صص ۸ ـ ۴۴۷) و نیز **تاریخ ایران تا سده‌ی ۱۲**، صص ۴۸۱ دید.

۲. گرانتسکی، **ایران از دوران باستان تا امروز**، ص۴۸۸

۳. مثلاً در یزد، جریان مبادله این‌گونه بود که افراد فروشنده‌ی اجناس (عمدتاً منسوجات) جنس به‌دست تجار عرضه و معامله می‌کردند. (**سفرنامه‌ی ونیزیان**، صص ۳ـ ۸۲) ظاهراً اینان واسط میان تجار و تولیدکنندگان بوده‌اند.

۴. طاهری، ابوالقاسم ،**تاریخ ایران از مرگ تیمور**، صص ۳ ـ ۲۲۲؛ این مسئله اهرمی ویژه جهت اجحاف به تجار بود.

دوره، تولیدات کالایی عمدتاً بر محور نیازهای ضروری بازارهای داخلی و سپس بر صنایع نساجی استوار شده بود. در کاشان و یزد پارچه‌هایی تولید و عمدتاً صادرات ایران به‌مناطق مجاور را تشکیل می‌دادند.

این دوره طبیعتاً شاهد به‌هم پیوستن پروسه‌ی تولید و جریان تجارت خارجی یا داخلی نبوده است و هنوز صاحبان حرف، تولیدی مستقل داشته و تجار صرف خریدار به‌شمار می‌آمده‌اند.[1] اوایل این دوره شاهد آزادی و استقلال نسبی در شهرهای مورد بحث هستیم. عدم ثبات سیاسی از سلطه‌ی دیرپای ساخت سیاسی بر شهرها ممانعت می‌کرد. هم‌پایی رونق شهرها و گستردگی حیات شهری، با این جریان به اصناف این دوره استحکام نسبی داد. هرچند رشد نهادها و مناسبات اجتماعی جامعه در قالب‌های کهن بود و این دوره فرصتی جهت پیمودن ترقی و در نهایت در هم‌شکستن اصول کهن پدید نیاورد. به‌طور کلی، با استقرار و قدرت‌گیری حکومت جدید روند گسترش سلطه‌ی ساخت سیاسی بر نهادهای شهری همچون معامله‌ای کهن قابل رؤیت است. چه با توسعه‌ی نظام سیاسی و دیوانسالاری ملازم آن کنترل و بهره‌برداری از شیوه‌ی تولید شهری، به‌عنوان «سود» کلان و مستقیم، مورد توجه قرار گرفته و حکومت تهماسب به دخالت در این بخش از اقتصاد آغازید. مزید بر اقلام متعدد و کلان مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم از عملیات تجاری (مالیات بر منسوجات گرانبها، ...) به ضرب سکه، و غیره، دخالت در سیستم[2] بازار با استفاده از سیستم ربایی خاص خود، و... به استثمار شدید جماعات شهری پرداخت که نتایج وخیمی به بار آورد. این

---

۱. مثلاً این خصلت در تبریز (**سفرنامه‌ی ونیزیان**، پیشین، صص ٤ ـ ۸۳) تا شهرهای جنوبی چون هرمز، ص ۹۹ و شیراز (همان، صص ٤ـ۸۳) گزارش شده است.

۲. این پارچه‌ها اغلب شامل پارچه‌های نخی، ابریشمی و پشمی می‌شد که به هند، جغتای و تاکستان صادر می‌شده است. (همان، ص۸۲)

۳. طاهری، ابوالقاسم ،تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۱۸۷)

بهره‌وری اقتصادی از شیوه‌ی تولید شهری اصولاً ملازم با ضرورتی دیگر که همانا گسترش اقتدار سیاسی بر حیات شهری بود.[۱]

تجارت خارجه‌ی ایران نیز در این عهد، همان مسیرهای سنتی را طی می‌کرد. راه‌های تجاری پر تناوب با ترکستان، راه تجاری از هرمز به هند و راه‌های تجاری فی‌مابین عثمانی و ایران که تا اروپا تداوم داشت، راه تجاری روس همچنان اشکالاتی چون ناامنی و دردسرهای طبیعی را داشت و کم‌کم می‌رفت تا برطرف شود به‌طوری که در عهد تهماسب ورود شرکت‌های تجاری جدید غرب از راه مزبور بود. در اوایل این دوره شاه اسماعیل چون اسلافش(آق قویونلوها) تلاش کرد تا عثمانی‌ها را دور بزنند و با غربی‌ها اتحادی تشکیل دهد. ولی ادوار طولانی صلح با عثمانی پس از شاه اسماعیل، این سیاست را در محاق برد. اصولاً تجارت خارجه‌ی ایران با کشورهای غرب به‌دلیل وجود موانع چندی پر رونق نمی‌نمود: چون نسبت به گشایش راه‌های جدید تجاری تا حدی بدبینی و تردید وجود داشت و بیشتر تمایل به پیروی از شیوه‌ها و راه‌های سنتی بود.[۲]

از سویی دیگر تجارت ایران از راه عثمانی، به‌دلیل محدودیت‌های عدیده‌ای که آن کشور بر سر راه تجارت ایران قرار می‌داد، سودآوری مطلوب را نداشت، و نیز بروز جنگ‌های متناوب[۳] میان ایران و عثمانی که علاوه بر مسدود شدن موقتی راه‌ها، لطمات چندی به تجار وارد می‌آورد. در واقع مناسبات تجاری صفویه از مسیر راه‌های عثمانی

---

۱. این امر مزید بر هزینه‌های سنگین ترابری در راه‌های عثمانی دریافت گمرکی‌های زیاد از تجار ایرانی و مال‌التجاره‌های آنان بود. (طاهری، ابوالقاسم ، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، ص ۲۱۵)

۲. جنگ‌ها سبب ترقی ناگهانی قیمت کالاها و اجناس در بازار شهرهای نزدیک به مرز دو کشور می‌شد. مثلاً یک‌جا دالساندری می‌گوید: قیمت دو بار ابریشم از ۴۰۰ اسکرین به ۱۲۰۰ اسکرین رسیده، که ناشی از جنگ بوده است و نیز می‌افزاید بازار تجار تبریز هم‌چنان کساد است. (ر.ک به: **سفرنامه‌ی ونیزیان**، پیشین، ص۴۴۶، همچنین: مورخان روس، **تاریخ ایران از باستان**، ص ۴۷۸)

۳. مثلاً حاکم شیروان مستقیم در امور و مناسبات تجاری دخالت می‌کرد. یک‌جا تاجری خارجی را دچار بلایاتی ساخت (ابوالفاسم طاهری،همان، ص ۳۱۴) یک‌جا حاکم شماخی با تاجری خارجی تجارخانه‌هایی جهت صدور ابریشم با انگلیس از روس برپا می‌کند. (**تاریخ ایران از باستان**، ص۴۸۶)

با آن سوی مرزها، تابع تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایران و عثمانی در سازش یا تخاصم با یکدیگر بود، که البته در این میان گاه منافع تجار به‌پای سیاست فدا می‌شد. پس از طی شدن ایام صلح دوره‌ی تهماسب(۹۸۵ـ ۹۳٦ ق) و بروز مجدد ناامنی در مرزهای دو کشور، ایران تلاش کرد تا روابط تجاری خود با بازارهای غربی را تا حدودی سامان دهد و این امر به جز کاستن از وابستگی تجارت خارجه‌ی ایران به راه‌های عثمانی نبود.

نتیجه اینکه، در دوره‌ی موردنظر(۹۰۰ - ۱۰۰۰ق) حیات شهری در کشور رونق نسبی را به‌خود دید. با رشد مناسبات تولیدی در بخش کشاورزی و نیز تقویت شیوه‌ی تولید عشیره‌ای (به‌دلیل بهره‌وری از مزایای قدرت سیاسی و امتیازات اقتصادی)، تجارت سنتی ایران در راه‌های خشکی تا حدود زیادی احیا شد و مجدداً حوزه‌های اقتصادی از هند تا ترکستان تا دریای مدیترانه و اروپا به یکدیگر وصل گردید. این اتفاق به‌منزله‌ی حد اعلای رشد سیستم تجارتی ترانزیتی و واسطه‌ای خاص این منطقه از آسیا بود که همیشه در ایام صلح و رونق به‌وجود می‌آمد.[۱] البته در عرصه‌ی مناسبات اجتماعی این دوره، برخی موانع در مسیر روند مورد بحث قرار داشت. در واقع تداوم‌یابی و حتی تقویت شدن شیوه‌ی تولید عشیره‌ای، تأثیرات خود را در به صنعت کشاندن حکومت مرکزی نشان داد، این در حالی بود که از همان ابتدا ساخت سیاسی متکی بر سیستم قبیله‌ای نیز دچار تزلزل و ضعف می‌شد. در این میان، حیات شهری در وضعیت بروز ناامنی‌های ادواری و فقدان ساخت سیاسی متمرکزی، دچار ضعف شده و ناامنی راه‌ها و ضعف حیات شهری تا حدی تجارت را دچار وقفه کرد. مطلق‌العنانی رؤسای قبایل در غارت روستاها و شهرها و حتی قبایل رقیب، سبب گسترش فقر و ناایمنی‌ها در امور اقتصادی، و منافع گروه‌های مولد جامعه شد و قیام‌ها و شورش‌های جماعات شهری و روستایی را به‌دنبال داشت که به رودررویی آشکار جامعه‌های شهری

۱. تأکید بر این ویژگی به این دلیل است که همان‌طوری که خواهد آمد، علی‌رغم افزایش حجم تجارت منطقه پس از این زمان، این نوع تجارت از راه‌های خشکی و واسطه‌ای رشد بیشتری نیافت، بلکه به‌سویی سیر می‌کرد که تا حد زیادی پس‌رفت کند و نقش خود را به سیستم تجارت مبتنی بر دریاها واگذارد.

و سیستم ویژه‌ی اواخر تهماسب انجامید. ظهور بلایای اجتماعی چون قحطی‌ها و خشکسالی شدید و غیره، که البته ناشی از نابسامانی‌های اجتماعی بود[۱] تشدیدگر وضعیت بحرانی شد. اغتشاش در مرزها، تهاجم عثمانی‌ها و ازبک‌ها به مرزهای ایران، نشان از وخامت اوضاع داخلی، در اواخر دوره‌ی مزبور دارد.[۲] لذا اوضاع نابسامان فوق موانعی اساسی بر سر راه رشد نیروهای مواد جامعه بودند. ضعف ساختاری نظام‌های جامعه نیز خود از تغییر و تحولات مفید اجتماعی مانع می‌شد. از این رو، زمینه‌ی تداوم حضور و حیات ساخت‌های متعدد و موازی در جامعه‌ی پدید آمد که سبب می‌شد جامعه این دوره، به جامعه‌ای با ساختاری همگون گذار نکند و این تجربه را به دوره‌ی پس از خود واگذارد.

از این رو، می‌توان این دوره را با ادوار تاریخی سابق ایران شبیه دانست؛ مثلاً سلاجقه و... که در واقع از دوره‌ی پس از خود تفاوت دارد.

٤- دوره‌ی رشد و رونق (اصلاحات عباس اول، رونق تجارت خارجه،...)[۳]

این دوره در تاریخ صفویه و تاریخ ایران اهمیتی بسزا دارد چراکه از یک سو سلطنت ایرانی دیگر بار در قوالب و کالبدهای مشابه ایام کهن ظهور می‌کند، از دیگر سو این دوره طلیعه و ظهور استعمار غرب در شرق و ایران است. این دو پدیده هرکدام در روند تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران اهمیتی در خور توجه دارند، خلاصه در دوره‌ی مورد بحث ما، که در عین اعتلا و رشد جامعه، فروپاشی و انحطاط بعدی آن را در خود می‌پروراند، علل و موانع رشد و تکامل بعدی جامعه‌ی ایران و نیل به‌مراحل

---

۱. **ایران از دوران باستان تا امروز**، پیشین، صص۴۸۹ـ ٤۹٤

۲. بر این مجموعه علل و دلایل دیگر را می‌توان افزود، ولی در چشم‌انداز کلی، ضعف‌های ساختاری جامعه نتایجی این‌گونه داشتند که آن هم اصولاً به دلیل ضعف نیروهای مولد اقتصادی و فقر رشد اقتصادی بود که به تغییر ساختار اقتصادی و... انجامید.

۳.لایبدوس، ایرام ،**تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه‌ی بختیاری‌زاده علی، ص ٤۱۷

والاتری از ساختمان اجتماعی (مانند ساخت سیاسی، اقتصادی،...) به تفصیل پی‌گیری خواهد شد.

این دوره از نظر زمانی، پس از استقرار اقتدار حکومت مرکزی بر وضعیت پراکندگی و تفرق نیروهای سیاسی جامعه، بر اثر اقدامات شاه عباس اول، آغاز می‌شود و تا دوره‌ی شاه صفی تداوم دارد. از اواخر عهد شاه صفی است که عناصر تجزیه‌ی بنیادهای اصلی حکومت صفوی را مورد تهدید قرار می‌دهد. اگرچه استحکام زیاد این مبانی و بنیادها، ظاهراً تا سقوط کامل حکومت مرکزی در ظاهر نشانی از ضعف ندارند. در این دوره جدای از آشوب‌های سیاسی، که خصیصه‌ی قدرت سیاسی متکی بر قدرت ایلات است، تهاجمات به مرزها از شرق و غرب قدری فشارها را بر اوضاع وخیم سابق اضافه می‌کند ولی سرعت عمل عباس اول در به انجام رساندن امور سیاسی و پرداختن به امور اقتصادی همگام با مسائل سیاسی، از فروپاشی کامل اجتماع ممانعت کرده و به تقویت نیروهای فعال و تولیدی می‌انجامد. شاه عباس با کنترل و عقب‌زدن عنصر ایلاتی از صحنه‌ی سیاسی، امنیت را در جامعه گسترش داد. در عین حال استقلال ساخت سیاسی را نیز از نیروهای متراکم و پراکنده‌ی ایلی اعلام نمود. حکومت مقتدر، اکنون پایه‌های اقتدارش را بر مبانی استوارتر و با ثبات‌تری تثبیت می‌کرد؛ هم‌زمان نیز، این دستگاه حکومتی جدید کارکردهای خاص خودش را مرحله به مرحله اجرا می‌کرد. یعنی جدای از رشد تدریجی حکومت (رشد استبداد مطلقه)، تمایلات این نهاد سیاسی، در هدایت‌گری یا کنترل نیروهای مولد جامعه یا به‌عبارتی ساخت‌های جامعه، تشدید می‌یافت.

حکومت با جابه‌جا کردن اقوام در داخل مرزهای خود و دخالت در امور اقتصادی به‌ویژه سیستم بازار و شیوه‌ی تولید کشاورزی، کنترل و هدایت جماعات و نهادهای اقتصادی شهری و غیره، در این راه پیش می‌رفت، تا جایی که در شکل نهایی رشد و اعتلای اجتماع در این دوره، آنچه حاصل شد بیشتر ماحاصل مداخله‌جویی‌های

حکومت بود تا نتیجه‌ی بالندگی آزادانه‌ی ساخت‌ها و نهادهای جامعه‌ی ایران.[۱] لذا اصلاحات شاه عباس در نهایت، منجر به برقراری تعادل مناسب و البته تحمیلی بر ساخت‌های جامعه شد که البته به‌دلیل اینکه این تعادل به‌طور خودبه‌خود و طبیعی حاصل نشده بود، با پیدا شدن آسیب‌ها و نقاط ضعف در ساخت سیاسی، ساخت‌های دیگر وابسته به آن سرنوشتی مشابه یافتند.

اصلاحات و اقدامات شاه عباس را در این راستا می‌توان این‌گونه دید:

در مسایل سیاسی: او سعی کرد ایلات ترک را به‌عنوان عنصری مسلط در قدرت سیاسی کنار زند و تجدید سازمان حکومت را به‌عنوان قدرت برتر و مستقل کشور بر پایه‌های خاص و با ثباتی چون دیوانسالاری، ارتشی ثابت، عواید و درآمدهای وسیع و مستقل، و غیره به انجام رساند که البته نتایجی بسیار مهم به دنبال داشت، به‌ویژه در ارتقا و تحکیم موقعیت نهاد سلطنت تا مرتبه‌ی مطلقیت سیاسی بس مؤثر افتاد. ظهور ادوار صلح و آرامش نسبتاً با دوام پس از زورآزمائی‌های اولیه با رقبای خارجی، تلاش در برقراری مناسبات با دول مختلف اروپایی.[۲]

در مسائل اقتصادی: استقرار امنیت، خود نتایجی مهم به‌دنبال داشت. تشویق تجار و تجارت داخلی و خارجی، اعطای امتیازات میان‌مدت به اتباع خارجی در امور تجاری در کشور، دعوت شرکت‌های تجاری به ایران، دخالت مستقیم حکومت در امور تجاری و بهره‌وری مستقیم از منافع تجاری و اجرای طرح انحصارات کالایی ـ تجاری در داخل و در رابطه با تجار خارجی، تشویق و اقدام به ساخت اماکن خاص تجاری ـ مانند بازارها و غیره، و اماکن و بناهایی که مفید به حال توسعه‌ی فعالیت‌های بازرگانی بودند ـ کاروانسراها، آب‌انبارها و...)، و ساخت جاده‌ها و تأمین امنیت آنها و غیره، از جمله اقدامات شاه عباس در عرصه‌ی اقتصاد بود. تلاش حکومت جهت استقرار امنیت

---

۱. این ویژگی در ساختمان اجتماعی جامعه‌ی ایران را می‌توان در دوره‌ی ساسانی نیز یافت. در آن دوره نیز نهاد سیاسی جامعه، در شکل کاملاً متمرکزی، با ماهیت استبدادی مطلقه، بر ساخت‌های فرهنگی، اقتصادی (شیوه‌ی تولیدی شهری، روستایی و...) و غیره مسلط شده و راهبری جامعه را تحقق می‌بخشید.

۲. لوسکایا، پیگو،**شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، صص ۳- ۲۵۲

اجتماعی و اقتصادی در شکل واگذاری این وظیفه‌ی به‌طور مستقیم به حکام مناطق و نهادن مقررات سخت جهت تنبیه متخلفان از نظم عمومی و غیره، به‌ویژه دخالت حکومت در شیوه‌ی تولید روستایی(کشاورزی)، در شکل تغییر در مالکیت ارضی (ممالک به خاصه)، و نتایج اسف‌بار آن، از جمله اقدامات شاه عباس اول در این عرصه‌ی جامعه است. در واقع، اقدامات و اصلاحات وسیع شاه عباس اول ماهیتی بنیادی و اساسی نداشت و نوعی اصلاح و تغییر و تبدیل در کارکردهای ساخت‌های سنتی و متنوع جامعه ایران بود. یعنی این اصلاحات ضروری تغییر و تحول و رشد ساخت‌های سنتی جامعه ایران به‌دلیل پیدا شدن ضرورت‌های نو و جدید نبود. هرچند اصلاحات وی رونق و انسجام نسبی نهادهای اجتماعی را برای مدتی به‌همراه آورد؛ یعنی از نظر سیاسی، استحکام سلطنت مطلقه تضمین شد، از نظر اقتصادی، تغییر شیوه‌های زمینداری (جدای از فایده‌مندی اقتصادی کوتاه‌مدت آن) چون اصلاحی صرفاً، در مالکیت بود و نه شیوه‌ی تولید ارضی، نتایج مخربی به‌دنبال داشت، و در واقع رکود اقتصادی را سبب شد. در عرصه‌ی تجاری، سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات دولت ابتدا رونقی در کوتاه زمان به بار آورد، ولی با ظهور علایم انحطاطی نزد ساخت سیاسی، رونق شکننده‌ی این بخش نیز فروکش کرد. در دستگاه اداری کشور، اوج سازماندهی و استحکام دیوانسالاری کهن را شاهدیم، که این دستگاه به عنوان یکی از بازوهای مؤثر حکومت عمل می‌کرد. ولی به‌دلیل تبعیت دستگاه دیوانسالاری از ساخت سیاسی، نقاط ضعف و انحطاطی که دامن‌گیر نهاد سلطنت شد، به دیوانسالاری نیز سرایت کرده و آن را از کارآمدی انداخت. از این رو، کوتاهی دوره‌ی رونق (حدود چهل پنجاه سال)، خود نشان‌دهنده‌ی عدم حصول تغییرات بنیادی در ساخت‌های جامعه‌ی ایران است. پس طبعاً می‌توان حکومت صفوی را نیز، دارای ساختارهای اجتماعی سنتی دانست، که از همان عناصر مألوف قوت ضعف بهره داشت.[1]

---

۱. اهمیت این اشاره‌ی ما در آن است که معطوف به بخشی مهم در فلسفه‌ی تاریخ ایران می‌شود و آن پاسخ به

حال، در ادامه‌ی بحث خود، قصد داریم نگاهی گذرا به ساخت‌های اجتماعی جامعه‌ی عهد شاه عباس اول و بعد از آن بیندازیم، چراکه هرچه توان و امکانات جامعه‌ی صفوی اجازه می‌داده است، این ساخت‌ها رشد یافته و اعتلا پیدا کرده‌اند، و درنهایت عوامل دخیل در جلوگیری از رشد جامعه، چهره نمود و بنیادها و نهادهای جامعه را سست و فرو پاشاند. حال بحث‌های ما شامل محورهایی چون بررسی ساخت اقتصادی در مباحثی چون: بررسی شیوه‌ی تولید اراضی، شیوه‌ی تولید شهری (حرف و صنایع، خدمات،...) و تجارت (داخلی و خارجی، کمپانی‌ها) و ساخت سیاسی است. در این مباحث، اصولاً ابتدا وضع هر بخش بررسی می‌شود. سپس به‌نسبت اهمیت آن بخش در کل به ساخت اقتصادی می‌پردازیم و آنگاه به رابطه‌ی ساخت سیاسی با بخش مورد اشاره نظر می‌افکنیم (بررسی روابط ساختاری جامعه) و در هر بخش فرض ویژه‌ی لازم را ذکر کرده و آن را پی می‌گیریم. فرض اصلی و اولیه‌ی ما در این بررسی این است که رونق اقتصادی این دوره، از یک‌سو در کالبد و قوالب سنتی جامعه‌ی ایران ظهور کرده و از سوی دیگر به‌دلیل نفوذ و عملکرد عنصر اقتصادی خارجی (تجارت) نوعی وابستگی کم‌رنگ به بازارهای خارجی (استعمار) می‌یابد. سپس چون پروسه‌های اجتماعی امکان رهایی از قید نهادها و ساخت‌های اجتماعی سنتی (از طریق اصلاح و تحول تدریجی آنها) را نداشته و از سویی به‌دلیل سیطره‌ی مطلق حکومت مرکزی که سبب شد تا بستر مناسبی برای رشد روند سرمایه‌داری تجاری ایجاد شود، فایده‌مندی خود را از دست می‌دهد و موانع عدیده و پنهان مانده که می‌توانستند در ممانعت از رشد سرمایه‌داری تجاری عمل کنند، امکان بروز و فعالیت بیابند. لذا پروسه‌ی سرمایه‌داری تجاری که می‌توانست همانند ممالک غرب در مسیر تغییر و استحاله‌ی

این سؤال مهم و اساسی است که نقطه‌ی آغاز تاریخ معاصر ایران از کجا شروع می‌شود؟ عده‌ای صفویان را شروع تاریخ جدید ـ یعنی معاصرـ ایران می‌گیرند که تدقیق در بحث ما، این فرض و نظر را رد می‌کند، می‌توان تاریخ صفویه را آغاز تاریخ جدید کشور دانست، نه آغازی بر تاریخ معاصر.

ساخت اقتصادی و نیز سیاسی و اجتماعی عمل کند، موفق به این عمل نشده و خود این روند نیز به جریان مسلط در مناسبات اقتصادی تبدیل نشد.[۱]

در واقع سرمایه‌داری تجاری ایران در این دوره که می‌توان نقش مترقی برایش قائل شد، به‌دلیل وابستگی ساختاری به حکومت، حوزه‌ی عملی محدود داشت، چراکه ساخت اقتصادی اصولاً از تدارک زیرساخت‌های مناسب برای عملکرد مستقل سرمایه‌داری تجاری (شهرهای مستقل، حوزه‌های بازاری مستقل و ملی،...) ناتوان بود. و همین سبب وابسته شدن سرمایه‌داری تجاری به حکومت و یافت نقطه‌ی اتکایی برای خود در نزد آن، می‌شد. از این رو طبیعی بود که با بروز ضعف و تزلزل در ساخت سیاسی پس از شاه عباس اول، نیروهای مولد اقتصادی و خاصه سرمایه‌داری تجاری، سریع آسیب‌پذیر شده و ناکام ماندند. حتی ورود و عملکرد وسیع شرکت‌های تجاری خارجی نه در جهت کاهش اتکای سرمایه‌داری تجاری از حکومت، بلکه به تشدید این وابستگی انجامید، که در واقع این روند، از علل اصلی ضعف مناسبات «بازار آزاد» در تاریخ سرمایه‌داری ایران بود.

الف) ساخت اقتصادی

ساخت اقتصادی به‌عنوان جزئی مهم از نظام اجتماعی عهد صفوی بود. البته وجه تولید ارضی، شهری و مناسبات تجاری بیشتر در نظر ماست، در حالی که شیوه‌ی تولید صحراگردی با وجود اهمیت زیادی که دارد، در اینجا زیاد مطرح نشده است.[۲] با توجه به این وجوه فعالیت اقتصادی، رابطه‌ی هر یک از وجوه تولیدی را با دیگری و سپس رابطه‌ی همان وجه تولیدی را با ساخت اقتصادی در کل بررسی کرده و آنگاه مناسبات میان وجوه تولیدی مزبور را با ساخت سیاسی بررسی خواهیم کرد. لذا این بحث مفصل

---

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۱، صص ٦ ـ ۱۲۵

۲. یکی از علل مهم این امر این است که در دوره‌ی موردنظر ما، دوره‌ی افول قدرت سیاسی و نظامی قبایل حامی صفویه است.

را می‌باید قدری مجمل برگزار کرد تا دورنمای بحث را طرح کرده، و حتی‌المقدور مسائل اساسی را بازگو نماییم.

ب ـ شیوه‌ی تولید شهری

فعالیت اقتصادی در شهرها شامل دو وجه است. اول، شیوه‌ی تولید کالایی، دوم، فعالیت اقتصادی تجاری. (چون مورد دوم را در بخشی جداگانه به بحث می‌نشینیم، اینجا مورد اول به بحث نهاده می‌شود).

درباره‌ی خصایص تولید کالایی در شهرهای قبل از صفویه، مختصر تذکری داده شد. از مهم‌ترین جنبه‌های تولید کالایی شهرها، وابستگی نیروهای مولده‌ی این قسمت به دستگاه و صاحبان منافع بوده است. نفس بهره‌وری حکومت از نظام تولید کالایی شهری، سبب استقرار قدرت سیاسی در شهرها و ممانعت از رشد و بالندگی سیستم تولید مستقل و آزاد و نهادهای اجتماعی و اقتصادی لازم آن می‌شده است.[۱] لذا رشد و تابع و وابسته‌ی شهرها به حکومت و تبعیت از ادوار رونق و ثبات حکومت، یا ادوار انحطاط و تلاشی آنها، در حیات شهرها خصایصی ویژه، نمودار ساخته است که اصولاً چهره‌ی شهر ایرانی است.

دوره‌ی صفویه از این خصایص ریشه‌دار و دیرپا در تاریخ حیات شهرهای ایران، دور نیست، بلکه ویژگی‌های اساسی جامعه‌ی شهری قبل از خود را داشته و حتی در برخی موارد از آن فراتر نیز می‌رود.[۲] منتهای مراتب، دوره‌ی صفویه، یک رونق و رشدی

---

۱. جهت بررسی کلی در این زمینه نگاه کنید به: ورداسبی، ابوذر، **علل کندی و ناپیوستگی رشد فئودالی در ایران**، تهران، صص ۱٤ و ۷۲ به بعد

۲. این موارد گاه در عرصه‌های مناسبات حکومت و اداره‌ی شهرها (سلطه‌ی حکومت در شهرها) دیده می‌شود. (نگارنده)

را در اقتصاد شهری به‌همراه دارد که در حد خودش نوعی شکوفایی محسوب می‌شود؛ اگرچه بالندگی نیروها، مولد شهری، قیود کهن را در هم شکست و به استقرار شهرهای آزادی و استقرار سیستم بازار منتهی نشد.

تولید کالایی در شهرهای این دوره، البته همپای رونق تجارت و گسترش حیات شهری، افزایش یافته است. گسترش تجارت داخلی به بازارها و تجارت خارجی می‌بایست ضرب تولید کالایی را نیز بالا برده باشد. مسئله‌ی تلازم رشد تجارت و تولید کالایی امری بدیهی و ضروری است. این روند در جامعه‌ی غرب، با توجه به شهرهای آزاد و اصناف قدرتمند آنجا، به استقرار نظام اصناف در ابتدای امر انجامید و سپس با درهم شکستن آن، مراحل بالاتری از تولید کالایی را تجربه کرد: مرحله‌ی تولید و صنایع خانگی که مستلزم دخالت سرمایه‌های تجار در روند تولید بود. سپس مرحله‌ی تولید کارگاهی را تجربه کردند که تولید انبوه جهت بازارهای نامشخص، انقلاب تجاری و انباشت سرمایه در غرب را میسر ساخت.[۱]

در ایران، به‌ویژه در دوره‌ی مورد بررسی، رونق تجارت داخلی اصولاً متکی بر رشد و شکوفایی شیوه‌ی تولید روستایی و از سوی دیگر شیوه‌ی تولید کالایی (شهری) است. گسترش و توسعه‌ی تجارت خارجه، می‌بایست ضریب و توان تولید کالایی شهری را بالا برده و اساساً از مرحله‌ی تولید پیشه‌وری به مرحله‌ی تولید خانگی و سپس کارگاهی برسد؛ یعنی دخالت سرمایه‌های تجار در روند تولید کالاها و به‌عبارتی ظهور نوعی تکامل در ساخت اقتصادی آن دوره، که البته این مسیر طی نشد.

آنچه پدید آمد شکل بینابینی از این روند بود. از جمله علل عمده در این امر، یکی ضعف تاریخی تولید کالایی در شهرهاست که خود به ضعف نهادهای استوار بر این شیوه تولید (نظام اصناف،...) می‌انجامید و دیگری مسئله‌ی تحکم و سلطه‌ی حکومت بر حیات شهرهاست که در تضعیف توان اقتصادی شهرها نقش مؤثری ایفا می‌کند.[۲]

---

۱. ورداسبی، ابوذر، علل کندی و ناپیوستگی رشد فئودالی در ایران، صص ۱٤ به بعد

۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، پیشین، ص ۱۲۳

در بررسی حاضر وضع تولید کالایی در دو بخش پیشه‌وری و کارگاهی را پی‌گیری کرده، ویژگی‌های هرکدام را باز می‌نماییم، سپس رابطه‌ی شیوه‌ی تولید کالای(شهری) را با ساخت اقتصادی و بخش‌های آن (شیوه‌ی تولید کشاورزی و تجارت) پیگیری کرده، آنگاه رابطه‌ی آن را با ساخت سیاسی بررسی می‌کنیم تا در این میان علل و موانع عدم تکامل تولید کالایی در این دوره را درک نماییم و تأثیر نهایی آن را در روند انحطاط و فروپاشی جامعه‌ی صفوی به بحث خواهیم نهاد.

فصل دوم

نظام تولید دوره‌ی صفویه

۱ - تولید کالاهای دستی و پیشه‌وری

ویژگی‌های کلی این شکل تولید عبارت‌اند از: اول، فعالیت گسترده در صنایع نساجی که البته اغلب شامل منسوجات با کیفیت پایین و خاص مصارف محلی می‌شد[1] دوم، سیستم تولید، در مرحله‌ی صنایع‌دستی. خصلت ابتدایی نظام تولید پیشه‌وری، بدان‌گونه که پیشه‌ور در محل تولید کرده و آن را به‌فروش می‌رساند و جدایی کامل میان پیشه‌وری شهری و بازرگانی شهری به‌وجود نیامده بود. به‌عبارتی، هنوز مرحله‌ی صنایع خانگی (دخالت سرمایه‌ی تجار در روند تولید کالا) را تجربه نکرده بود.[2]

سوم، پیوستگی تولید پیشه‌وری با نهادهای خاص. بازار و اصناف، از وجه غالب سلطه‌ی حکومت عاری نبودند. حکومت به‌عناوین مختلف، بازار را تحت کنترل خود داشت و بالطبع تولید کالایی از این دایره خارج نبود. سلطه‌ی حکومت بر اصناف نیز در تداوم همان سلطه‌ی حکومت است. چهارم، عدم درک تحول تکنیکی.[3] و فنی در روند تولید. پنجم، وضع خاص بازار داخل، که کشش زیادی نداشته و به‌ویژه موانع عدیده‌ای در گسترش و توسعه آن وجود داشت (نامناسب بودن وسایل حمل و نقل، تعدد و تنوع

---

۱. منظور از شهرها، تولید کالایی در غالب شهرهاست به‌جز چند شهری که وضع متفاوتی از نظر تولید منسوجات داشتند

۲. منسوجاتی که کیفیت عالی داشتند در چند شهر تولید شده، و اکثراً در کارگاه‌های شاهی به‌عمل می‌آمدند. (ر.ک.به: تاورنیه، ژان باتیست ،**سفرنامه‌ی تاورنیه**، صص ۳ـ ۶۲)

۳. وجود بازار به‌عنوان محل عرضه‌ی کالا، مغایر با مسئله‌ی فوق نیست؛ یعنی هنوز کارگاه، ابزار کار، مواد اولیه از پیشه‌ور بوده و خودش چون کارفرمای کوچکی در آن مستقل فعالیت می‌کرده است.

صنایع بومی، عدم وجود قطب‌های اقتصادی در کشور...) و با ورود شرکت‌های تجاری که سریع اشباع شده و تقاضا را جواب می‌داد.[۱]

نظام اصناف، به‌عنوان نهادی مبتنی بر مناسبات تولید پیشه‌وری، در این دوره وجود دارد. در حالی که از یک‌سو اشکال کهن و وظایف سنتی خود را حفظ کرده بود و هنوز ماهیت مستقلی کسب نکرده‌بود. در مقایسه با جامعه‌ی غربی نظام اصناف شهرهای آن دوره بدون داشتن آزادی لازم، یک سری تحمیلات را متحمل شده (شامل مالیات‌ها، تابیگاری و...) و به انواع مختلف کنترل می‌شدند. از این رو این نهاد به‌عنوان یکی از ارکان شهرهای آزاد که برای رشد تجارت و شهرهای مستقل ضروری است، دچار ضعف شده و با توسعه‌ی کارکردهای خود، به اجرای مراسم و مناسک عبادی، مذهبی و اخلاقی (گرایش‌های عرفانی و...) مشغول شد. به‌طوری که نه شکل کهن سازمان خود را تغییر داد و نه با طی مرحله‌ای بالاتر، به بورژوازی نزدیک شد. حکومت با کنترل اصناف از طریق رؤسای انتصابی و مأموران و حاکمان متعدد شهری، از رشد این گروه‌های بالقوه‌ی اعتدال‌گرا ممانعت به‌عمل آورده، و حتی خود با دست زدن به اقداماتی اقتصادی در عرصه‌ی تولید کارگاهی، به معارضه با تولیدات کالایی شهری بر می‌خواست. به‌طوری که با جمع‌آوری افراد خبره و امکانات، کالاهای بهتری ساخته و به مصارف خود می‌رساند، و از سویی حکومت در اعمال اقتصادی خود به‌عنوان تاجر عمل کرده، کالاهای خارجی را وارد یا اجازه‌ی ورود داده و عملاً حمایتی از صنایع و تولیدات کالایی خود به‌عمل نمی‌آورد و این در حالی بود که در این زمان در غرب، سیاست مرکانتی لیست‌ها شکل گرفت. اصناف به‌دلیل ضعف نهادی و سازمانی خود قادر به ابراز وجود و دفاع از منافع خود نبودند. در حالی که در اوایل دوره‌ی صفویه، امکانات اصناف فراتر بود.[۲]

عمده‌ی فعالیت صنایع و تولیدات پیشه‌وری در ساخت فلزات، شیشه‌گری، سفالجات، قالی‌بافی، نساجی و غیره بود. اصولاً اغلب فرآورده‌های این بخش، از کیفیتی

---

۱. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، پیشین، ص ۱۲۶

۲. همان، ص ۱۲۷

متوسط برخوردار بوده و تنها در برخی معدود از رشته‌ها به پیشرفت‌های نسبتاً خوبی نایل آمده بودند.[۱]

بازار مصرف این فرآورده‌ها نیز اغلب داخل کشور بود و اصولاً جدای از فقدان توان تولید فراوان جهت صدور به خارج، عدم مرغوبیت بالای این تولیدات مانع از اقدام به صدور این کالاها می‌شد. (به‌جز چند کالا و فرآورده‌ی خاص که اکثراً در رشته‌ی نساجی به چشم می‌خورد ابریشم، قالی و...) به‌هر حال فقدان تکامل متناسب این صنایع در اواخر عهد صفوی دچار انحطاط شدند.

در واقع تولید کالایی پیشه‌وری در این دوره، خصلت تولید برای مصرف داشته و نه تولید برای بازار (که مرحله‌ای متکامل‌تر و رشد یافته‌تر محسوب می‌شود). به‌دلیل محدودیت ظرفیت و ضعف در مناسبات بازار این دوره، از تحولات تکنیکی و فنی در مراحل تولید پیشه‌وری ممانعت به‌عمل آمده و تداوم شیوه‌های تولیدی دستی و پیشه‌وری نشان‌دهنده‌ی تداوم ساخت کهن تولید پیشه‌وری است؛ هرچند رونق فنون و تکامل منظم آن در تولید نیست. البته به‌کار بردن ذوق، سلیقه، مهارت‌های فردی و توسعه‌ی هزینه‌های ظریفه مشاهده می‌شود، ولی تحول و ترقی و تکنیکی در روند تولید البته دیده نمی‌شود. کهنگی و فشاری که نظام اصناف بر پیشه‌وران ایجاد می‌کرد به عاملی در استثمار اینان تبدیل شده‌بود و در مراحل بالاتر، عدم خودمختاری شهرها، همگی از افتادن ابتکار عمل به‌دست تولیدکنندگان شهری ممانعت به‌عمل می‌آورد. رواج و رونق تولیدات مختلف در میان جماعت روستایی و قبایلی و گاه برخی از خانه‌ها، همگی از موانع ترقی و رشد نظام تولید کالایی مستقر در شهرها بوده‌است و از پدیدآوردن رابطه‌ی منظم میان تولید کالایی و بازار و ایجاد انحصار توسط اصناف جلوگیری کرده و بر ضعف آنها می‌افزود. دخالت حکومت در سیستم بازار و عدم حمایت‌های گمرکی از تولیدات شهری و غیره، حتی روی‌آوری حکومت و رجال ممتاز

---

۱. این در حالی است که مثلاً فولاد خوب، قلع و مس از هند وارد کشور می‌شد. (اولئاریوس، **سفرنامه**، ص ۲۸۰) (**سفرنامه‌ی تاورنیه**،ص ۵۹۹) جهت یک بررسی کلی از وضعیت رشته‌های تولید کالایی در این عهد نگاه کنید به (نعمانی، فرهاد، **تکامل فئودالیسم در ایران**، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۵۷، ص۳۷۰ به بعد)

به دایر کردن کارگاه، همگی در این راستا بوده است، در حالی که کاری از دست اصناف جهت دفاع از منافع خود ساخته نبود.

۲- تولید کارگاهی

در این بحث، منظورمان از تولید کارگاهی، نظام تولیدی است که سرمایه و گاه ابزار کار از سوی کارفرما تهیه و در اختیار اهل حرف نهاده می‌شده است. بالعکس اهل حرف در کارگاه‌ها به‌کار گمارده می‌شده‌اند. به‌هر حال، از نظام تولید پیشه‌وری مشخصاتی جدا می‌شده است که یکی سرمایه‌ی زیاد، دوم، تمرکز تعداد بیشتر اهل حرفه در یک شغل و مرحله‌ی تولید بود. سوم، وسایل و ابزار کار بیشتری استفاده می‌شد. چهارم، برای سفارش‌ها و تقاضاها کار انجام می‌دادند. پنجم، تولید بیشتری داشتند و... از این رو این سیستم تولید اصولاً مرحله‌ای مترقی از تولید پیشه‌وری بوده و در خور توجه است. به‌ویژه که در دوره‌ی صفویه از وجود این نوع تولید اطلاعاتی داریم. ظهور تولید کارگاهی البته سابقه‌ای بس کهن دارد. شاهان ساسانی اسرای رومی را در شهرها و کارگاه‌های شاهی به‌کار وا می‌داشته‌اند.[1] بعدها خلفای عباسی «دارالطراز»هایی برپا کرده و به طریقه‌ی مشابهی تولید کالایی داشته‌اند.[2]

از دوره‌ی مغول و تیمور که اهل حرف جهت تولید کالایی در اماکن و کارگاه‌های حکومتی به‌کار واداشته می‌شده‌اند تا دوره‌ی صفویه، به‌ویژه دوره‌ی مورد بحث ما، این پدیده را داریم. با گسترش حکومت صفوی، «بیوتات»[3] که کارگاه‌هایی بودند جهت برآوردن نیازهای حکومت به کالاهای مختلف این کارگاه‌ها تولیدات بهتر و کیفیت‌دارتری تولید می‌کردند. حال در ادامه‌ی بحث به بررسی کلی از رشد و رونق تولید کارگاهی در این دوره می‌پردازیم.

---

۱. لوسکایا، پیگو، **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، ترجمه‌ی رضا عنایت‌الله، تهران، شرکت انتشارات علمی

۲. ورداسبی، ابوذر، علل کندی و ناپیوستگی رشد فئودالی در ایران، ص۷٤، جهت بررسی مفصل درخصوص این‌گونه کارگاه‌های تولید در نزد حکومت‌های منطقه (باستان ـ اسلامی) ر.ک به: آی پ، پطروشفسکی، **سه مقاله درباره‌ی بردگی**، ترجمه‌ی ایزدی سیروس، تهران، امیرکبیر، ص ۳۳

۳ کتاب معروف و گرانقدر تذکره‌الملوک اطلاعات کاملی در باب بیوتات دارد.

شاید بتوان تولیدات کارگاهی این ایام را به دو دسته تقسیم کرد: تولید کارگاهی سلطنتی، تولید کارگاهی آزاد، تولید کارگاهی سلطنتی: در کارگاه‌های شاهی که بیوتات نامیده می‌شدند، ویژگی‌هایی یافت می‌شود. تمرکز بر تولید کالاهای تجملی و گرانقیمت[۱] (به‌ویژه منسوجات تجملی)، به‌طوری که عملاً فراتر از قدرت خرید عموم مردم بوده و فقط به مصارف افراد خاصی می‌رسیده‌است. به‌ویژه کثیری از آنها[۲] در بازارهای سایر ممالک فروخته شده (خاصه غرب) و سود سرشاری تحصیل می‌شد.[۳] به هرحال این ویژگی سبب می‌شد تولیدات فوق به کالای سودآوری برای تجارت آزاد ایران تبدیل شود و تنها تجار وابسته به شاه یا شرکت‌های تجاری، این کالاها را معامله می‌کردند. دوم، عدم رابطه‌ی دقیق و منطقی این تولید کارگاهی با نیازها و بازار جامعه‌ی ایرانی است. از این رو است که به‌علت وابستگی تام این نظام تولید به دستگاه، اصولاً تأثیری در روند تولید ـ در جهت ترقی و تکامل آن ـ نداشت، بلکه با ایجاد نوعی حالت خاص ـ تأمین ضروریات اعیان ـ از تقاضای مهم‌ترین متقاضیان یعنی ثروتمندان جامعه به تولیدکنندگان عادی ممانعت به‌عمل می‌آورد. سوم: به‌دلیل تزریق سرمایه‌های وافر حکومت در سیستم تولید در کارگاه‌هایش، از یک روند منطقی با تولیدکنندگان در بازار آزاد می‌شد، با ضعف مالی حکومت و عدم امکان تأمین سرمایه‌های ضروری، مشکلات رخ می‌نمایند و تولید را دچار اشکال خواهند کرد. هرچند در دوره‌ی قدرت مالی حکومت، تولید این کارگاه‌ها به ضرر کارگاه‌های آزاد در شهرهای مهم، عمل می‌کند و از رقابتی سالم و طبیعی بازار را به دور می‌دارد. چهارم، مسئله‌ی به‌کارگیری

---

۱. مانند الماس‌تراشی، مجسمه‌سازی، مخمل‌دوزی، ابریشم‌دوزی، ساعت‌سازی، طلاسازی، یاقوت‌سازی و غیره (جهت بررسی از این مسائل ر.ک.به یغمایی، ص۳۷ و نیز: شوستر، اسلاو،**ایران صفوی از دیدگاه سیاحان اروپایی**، ترجمه‌ی غلامرضا ورهرام، تهران، امیرکبیر، صص٤ـ ٦٢)

۲. این افراد شامل خانواده‌ی سلطنتی، اعیان و درباریان و ثروتمندان جامعه می‌شده است. (ر.ک. به: فلسفی، نصرالله،**زندگانی شاه عباس اول**، انتشارات دانشگاه تهران، ص۱۹۶۳)

۳. حتی از طریق دیگری سودآوری آنی نوع کالاها تضمین می‌شد ـ البته برای حکومت ـ مثلاً با اهدای این کالاها به دربارهای شاهان، کالاهایی که می‌بایست به شاه ایران هدیه می‌شد، نمی‌بایست ارزشی کمتر داشته باشند. یا گاه شاه در عرض خدمت یکی از افرادش، یکی از این کالاها را به‌ویژه منسوجات زربفت و... به وی پاداش می‌داد

افراد متبحر و متخصص و استادکار هر رشته در این کارگاه‌های شاهی است. به‌دلایل گوناگون این‌گونه افراد را جذب کرده و به‌کار وا داشته‌اند. حتی به کارگیری استادان خارجی در برخی رشته‌ها نیز صورت می‌گرفته است. جدای از اینکه اینان فقط مهارت‌هایی در ساخت بهتر و ظریف‌تر کالاها از خود نشان می‌داده‌اند.[۱] به‌دلیل دور بودن از ضرورت‌های بازار و نیازهای جامعه، اصولاً از فناوری و خلاقیت در ترقی فنون و تکنیک‌های تولید عاری بوده‌اند. به‌طوری که پس از مدتی، ایران تقریباً بازار کالاهای تجملی خود را در غرب از دست داد و علت این امر هم، آن بود که منسوجات زری و تافته‌ی غرب به بازارها وارد شدند، که از نوع مشابه ایرانی آن بسیار مرغوب‌تر و ارزان‌تر تولید می‌شد.[۲] از این رو مسیر کارگاه‌ها به‌سوی تولید انبوه و ارزان‌تر شدن و بالابردن کیفیت پیش نرفت و در چرخه‌ی تولیدی با تقاضاهای محدود باقی ماند و عاقبت باز ماند.

روند تولید کارگاهی شاهی، در اوایل سده‌ی ۱۲ ق/۱۷م دچار اشکال شد و تحولی را به خود دید به‌ویژه در نساجی رکودی حاصل شد که حکومت مجبور شد امور مربوط به تولید ابریشم با نرخ‌های ثابت را به صنعت‌گران متخصص به‌صورت مقاطعه واگذار کند. این طرح به نام «نظام تحویل اصناف» معروف شد.[۳]

در اینجا حکومت سرمایه را برای تولیدکنندگان تدارک دیده و بقیه‌ی مراحل به آنها واگذار می‌شد. البته ابزار و سایر مایحتاج نیز متعلق به کارگاه‌های شاهی بود. اگر در ضمن روند تولید، حکومت سرمایه را تأمین نمی‌کرد، یک تاجر بزرگ متکفل شده و سرمایه‌ی لازم را می‌رساند.[٤] این امر نوعی سرمایه‌گذاری بخش تجاری در روند تولید بود که خود نوعی ترقی در مناسبات تولید کالایی محسوب می‌شد، ولی محدودیت‌های

---

۱. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص۶۰۱

۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱، ص۱۹۶

۳. فلور، ویلم،صنعتی شدن ایران، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ص۹۲

٤. اجازه‌ی نابخردانه به شرکت‌ها در وارد کردن تولیدات نساجی به ایران مزید بر علت شده بود. به‌طوری‌که انبوه پارچه‌های وارداتی کمپانی‌ها در اوایل قرن ۱۲ ق در اصفهان مشکل‌ساز شد. (ر.ک. به: لکهارت ،لارنس پیشین، ص٤۵۳)

سابق تداوم یافته بود، من‌جمله تداوم تولید کالاهای تجملی و گران‌قیمت و تداوم نظارت حکومت و... باقی می‌ماند. با سرعت‌گیری انحطاط صفویه به‌ویژه رکودی که ناشی از سیاست‌های حمایتی دول بود (مثلاً قانون منع ورود پارچه به انگلیس در قرن شانزدهم و هفدهم، این طرح موفق نشد و شکست خورد.[۱]

۳ـ تولید کارگاهی آزاد

تولیدات کارگاهی در شکل غیر حکومتی آن، دارای ویژگی‌هایی هستند که عبارت اند از:

اول) بر صنایع نساجی تمرکز داشتند. طبیعی است که چون فرآوری و ساخت منسوجات مراحل متعددی را می‌پیماید و گاه ابزارآلات متعددی را لازم دارد، طبعاً نوع پارچه‌ای که در این کارگاه‌ها تولید می‌شد، گران‌قیمت و خاص مصرف اعیان و ثروتمندان و گاه جهت صادرات به دیگرکشورها بود.[۲] این در حالی است که تقریباً عامه‌ی مردم نوعی پارچه‌های ارزان‌قیمت و خشن و محلی استفاده می‌کردند که حتی گاه پارچه‌های ارزان‌قیمت هند مورد توجه اینان قرار می‌گرفت.[۳]

دوم) تمرکز این صنایع در چند شهر مهم آن دوره بوده است: کاشان، که به قول شاهدی حجم وسیع پارچه‌ی ابریشمی و فاستونی تولید می‌کرد.[٤] یزد، که انواع پارچه‌های ابریشمی با کیفیت عالی در آنجا به‌عمل می‌آمد و بیشتر صادر می‌شد، و از

---

۱. مثلاً تقریباً تمام پارچه‌های کارگاهی بافت کاشان، ابریشم‌دوزی و سیم‌بافت بود. (ر.ک. به: فلور، ویلم،پیشین، ص۸۸)

۲. جهت مصرف پارچه‌های پنبه‌ای میان عامه‌ی مردم و بازار مصرف پارچه‌های ارزان‌قیمت نزد مردم فقیر آن عهد، ر.ک. به: فلور، ویلم، **صنعتی شدن ایران**، ص۸۹

۳. همان، ص۹۰

٤. همان، ص۲۳؛ در درجه‌ی اول ملک‌التجار از سوی حکومت مباشر اصناف پارچه‌باف شده بود و در مرحله‌ی دیگر اشخاص اجازه‌ی اقدام داشتند.

شهرهای مختلف ایران عده‌ی زیادی از پارچه‌بافان در آنجا جمع می‌شدند. در تبریز که مرکز پارچه بافی بود و بهترین مندیل و شعربافی زربفت و سیم‌بفت و تافته‌های ابریشمی در آنجا به‌عمل می‌آمد. در اصفهان، هرمز و شماخی نیز پارچه‌بافی در سطح خوبی رواج داشت.[۱]

سوم) مسئله‌ی بازار این صنایع است. چون عمدتاً بازار محصولات و تولیدات این کارگاه به‌دلیل قیمت فوق‌العاده‌ی آن، در غرب بود و کشورهای غربی نیز پس از مدتی با دست‌یابی به‌سطح تولید منسوجات با کیفیت و عالی، بازار منسوجات ایران را دچار کسادی کرده و درنهایت این تولیدات ایران ضربه‌های سنگینی دریافت کرد و به‌دلیل عدم امکان تغییر در سیستم تولید این کارگاه جهت تولید منسوجات ارزان‌تر و وسیع‌تر، جهت عرضه در بازارهای داخل، رکود خاصی گریبان‌گیر آنها شد.

چهارم) عدم حمایت حکومت از منافع این مراکز تولیدی است. به‌طوری که اوایل قرن دوازدهم قمری، طبق سیاست جدید کمپانی هند شرقی انگلیس در ایران، وضعی پیش آمد که انبوه پارچه‌های وارداتی در اصفهان مشکل‌ساز شد. هر کدام از شرکت‌های هلندی و انگلیسی و غیره، رقم کلانی از صادراتشان به ایران را انواع پارچه تشکیل می‌داد.[۲] به هر حال این مراکز تولیدی به دلیل ضعف سازمان صنفی خود، به هیچ‌گونه ابراز وجود و دفاع از منافع خویش قادر نبودند.

پنجم) تعلق این کارگاه‌ها و مراکز تولید، به اعیان و ثروتمندان است و حتی تجار نیز در این کار شرکت داشتند و عده‌ی زیادی از آنها کارگاه‌های نساجی و تولید سایر کالاها را مالک بودند.[۳]

البته این به خودی خود نوعی ترقی در مناسبات تولید بود؛ چراکه سرمایه‌های تجاری و انباشته شدن اعیان را در مسیر تولید به‌کار می‌انداخت و صنایع کارگاهی را رونق می‌داد.

---

۱. جهت شرح این مراکز تولید پارچه‌های عالی و کیفیت در ایران ر.ک. به: فلور، ویلم، **صنعتی شدن ایران**، ص ۸۹)

۲. جهت بررسی سیاهه‌ی این واردات ر.ک. به: لکهارت، لارنس، **انقراض صفویه و ایام استیلای مغولان**، ص ٤٨٠

۳. مطالب فوق به نقل از گزارش دری افندی فرستاده‌ی عثمانی در عهد شاه سلطان‌حسین می‌باشد.

ضعف عمده‌ای که گریبان‌گیر این صنایع بود، حوزه‌ی فعالیت آنها در تولید منسوجات گرانبها و خاص خواص بود که گرانی فوق‌العاده‌ی این کالاها و محدودیت استفاده از آن در جامعه، عملاً از رشد طبیعی آنها ممانعت به‌عمل می‌آورد. دیگر ویژگی اینکه، به‌علت تمرکز کارگاه‌ها در چند شهر مهم کشور، تقریباً اکثر ابریشمی که در داخل کشور به مصرف می‌رسید در همین چند شهر بود.[۱] چراکه اصولاً صادرات ابریشم ایران و انحصار آن توسط حکومت، اجازه‌ی مصرف زیاد آن را در صنایع پیشه‌وری سراسر کشور نمی‌داد. بلکه وابستگی این کارگاه‌ها به اعیان و تجار وابسته به دربار است که حق استعمال این کالای استراتژیک را دارد.

این دورنمایی از وجه تولید کارگاهی در ایران این دوره بود. با توجه به اینکه، محور تولید کالایی این کارگاه‌ها بر منسوجات استوار بوده است، به روایت یک شاهد این دوره، از ده تا بیست هزار عدل ابریشم و پنبه عمل آمده در کشور، حدود یک هزار عدل آن در داخل مصرف و بقیه صادر می‌شود.[۲] تذکر داده شد که عمده‌ی تولید کارگاه‌ها چه سلطنتی، چه آزاد، پارچه‌های ابریشمی و مرغوب و تجملی بوده است. از این رو، حجم اندک تولیدات این کارگاه‌ها با توجه به حجم اندکی که از کل تولیدات ابریشم کشور مصرف می‌کرده‌اند، قابل مقایسه بود. این در حالی است که به‌کارگیری حجم بیشتر ابریشم در دوره‌ی ساسانی، به‌نوعی تکامل در ابزار بافندگی منجر شده بود، که خود جای بحثی مفصل دارد.[۳] لذا در نتیجه‌گیری از این بحث می‌توان تلقی کرد که حیات کارگاهی در اقتصاد آن روز، از اهمیت کامل برخوردار نبوده است و به‌دلیل عدم پراکندگی وسیع آن، انتقال سرمایه‌های تجاری زیادی به این بخش از تولید،[۴] و انحصارات دولتی بر مواد اولیه‌ی خاصی چون ابریشم و به‌ویژه محدودیت بازار ایران

۱. فلور، ویلم، **صنعتی شدن ایران**، ص ۹۳
۲. همان، ص۸۸
۳. سفرنامه‌ی اولئاریوس، آدام ، ص۹ـ ۲۷۸
٤. شاید قیاس‌گیری ابریشم در دنیای کهن با نفت در صنایع جدید بی‌مورد نباشد؛ هم از نظر اهمیت آن و هم از نظر ترقی که در صنایع دارد. در آن روزگار هم به‌کارگیری حجم وسیع‌تر ابریشم تکامل دستگاه نساجی را در حوزه‌ی جنوب شرق ایران به‌همراه داشت که بافت پارچه‌هایی که با چند جفت تار را ممکن ساخته و استفاده از تارهای رنگی و آفریدن نقش را در طی مراحل بافت (نه حک و ضرب نقش روی پارچه‌ها،...) ممکن می‌ساخت. برای بررسی مطلب به لوسکایا، پیگو، **شهرهای ایران**...مراجعه شود.

در جذب تولیدات این کارگاه‌ها، خود به خود خصایص غیر طبیعی این وجه تولید را می‌رساند. این مسئله اگر در قیاس با روند رشد تولید کارگاهی در غرب در نظر آورده شود که چگونه در رابطه‌ی تنگاتنگ با بازارها به‌ویژه سرمایه‌های تجار بوده است، راز ترقی و تکامل آن صنایع و تولیدات کالایی غرب دانسته می‌شود.

بررسی موانع رشد تولید کارگاهی در دوره‌ای که بیش از هر دوره‌ی دیگری، انتظار این مسئله از آن می‌رفت، البته امری مشکل است. ما هم اینجا فقط دلایلی چند را عرضه خواهیم کرد. اولین مسئله که البته ریشه‌دار نیز هست، تداوم شکل تولید کالایی سه‌گانه در جامعه‌ی ایرانی تا این دوره است؛ یعنی وجود تولید کالاها در روستاها، نزد عشایر و در شهرها، که خود به خود سبب ضعف ساختاری تولید کالایی شهری شده و مانع از تحول کیفی آن و ارتقا به سطوح بالاتر تولیدی یعنی صورت تولید کارگاهی می‌شده است و اصولاً به‌نوعی مقاومتی علیه این جریان محسوب می‌شده است. دیگر، عدم توان و کشش بازار در جذب و ازدیاد مصرف کالاهای تولید شده در کارگاه‌ها است. این به‌دلیل قیمت فوق‌العاده‌ی آن کالاها و طبعاً کمی قدرت خرید در بازار آن عهد است. این مسئله سبب عدم تطابق‌یابی و ارتباط منطقی این کارگاهها با سیستم بازار و عرضه و تقاضا شده و لذا سریع دچار رکود خواهند شد. در ثانی، حتی تولیدات این کارگاه‌ها که درصد زیادی از آنها به خارج صادر می‌شدند نیز وضع بازار را در نظر نداشت و فقط تولید سنتی را ادامه می‌دادند و گاه کیفیت آن را ارتقا می‌دادند. از این رو وضع خاص این‌گونه تولیدات کارگاهی در ایران به‌صورتی بود که چون تولیدات کارگاهی مطابق سلیقه‌های بازارهای جدید اروپا تغییر در طرح و نقشه‌های منسوجات خود را نمی‌پذیرفت، و این خود سبب عدم نوآوری و تنوع‌پذیری در تولید می‌شد[1] که باعث می‌شد کمپانی‌ها به‌جای شرکت در تولید و سرمایه‌گذاری در آن، به تولید کارگاهی در هند پرداخته و سرمایه‌های خود را در آنجا به کار اندازند و آن را از نظر کیفی ارتقا دهند و بالطبع تولیدات کارگاهی ایران به‌ویژه منسوجات آن، بازارهای خود اروپا را ضعیف شده یافت.

۱. فلور، ویلم، صنعتی شدن ایران، ص۹۳

مسئله‌ی مهم، آغاز دوره‌ای از حیات اقتصادی[۱] بود که رقابت آزاد (و گاه غیر آزاد) حرف آخر را می‌زد و این درست موقعی است که حیات صنایع کارگاهی ایران به‌دلیل ضعف ساختاری عقب می‌نشیند. مانع دیگر، مسئله‌ی عملکرد حکومت در این عرصه است. حکومت مطلقه‌ی صفوی، به‌دنبال سودجویی‌های خود متوجه این بخش از اقتصاد شده و صنایع و کارگاههای وابسته به خود را پدید می‌آورد. در این میان، حجم زیادی از ابریشم مصرفی ارزان‌قیمت در اختیار این کارگاه‌ها نهاده شده و با مزایای زیادی که داشت، محصولات ویژه‌ی تولیدی خود را در میان ملل دیگر به‌فروش می‌رساند. این حمایت دولتی خود بعداً سبب سستی و ضعف این نهادهای تولیدی خواهد شد.[۲] ارتباط طبیعی با بازار داخلی و سیستم عرضه و تقاضا مزید بر این سلطه‌ی حکومت مرکزی بر شهرها، به‌ویژه شهربانی با نیروی تراکم انسانی و استعدادهای رشد تولید کالایی، مانع از ابراز وجود و شکل‌گیری نهادهای اجتماعی و اقتصادی ملازم این تأسیسات اقتصادی شده و آنها را از ابزار ضروری تداوم حیات و حفظ منافع خود عاری می‌کند و حکومت چون پیشه‌وران در کار تولید کارگاهی دخالت کرده و چون غرب از تشکیل سازمان‌های متکی بر مناسبات تولیدی کارگاهی چون غرب ممانعت به عمل می‌آورد.[۳]

مانع دیگر، عدم ارتباط صحیح و منطقی سرمایه‌های تجاری با سیستم تولیدی است. ظاهراً به‌جز اعیان و تجار با موقعیت مساعد، سایرین امکان دخالت و سرمایه‌گذاری در این بخش را به‌دلایل زیاد، به‌ویژه ناامنی مالی و غیره نداشته‌اند. در صورتی که اگر سرمایه‌های جاری تجار به سرمایه‌های ثابت در تولید بدل می‌شد، اساساً زیربنای تولید کارگاهی در حد فوق‌العاده‌ای محکم و ضربه‌پذیر می‌شد. مزید بر آن، اصولاً تولید کارگاهی در اقتصاد تجاری نهادینه و در بافت عرضه و تقاضای بازار تنیده شده و رابطه‌ی علی و معلولی با بازار داخلی می‌یافت. درحالی‌که به‌واقع این چنین نشد و

---

۱. البته رشد صنایع خود اروپا و مانع شدن از رقابت ایران و غیره نیز در این امر سهیم بوده است. مسئله‌ی مهم وجود رقابت در آن میان است که متأسفانه سیستم تولید کالایی ایران توان رقابت را نداشته است.

۲. باید توجه داشت ارتباط درست سرمایه‌ی تجاری با تولید کارگاهی است که به تشکیل شرکت‌های تجاری در غرب می‌انجامد.

۳ بدفرجامی کارگاه‌های شاهی که طرح نظام تحویل اصناف در موردشان اجرا شد.

اصولاً از روندهای یکسان رشد اقتصادی در دوره‌ی صفویه خبری نیست. هرچه هست نوعی پراکنده کاری و انجام اموری است که منبعث از تکامل روندهای اقتصادی و اجتماعی جامعه نتواند بود.

نگاهی به رابطه‌ی این صورت تولید (وجه تولید شهری) با ساخت‌های آن روز، در آخر، ضروری می‌نماید. در زمینه‌ی رابطه‌ی این شیوه‌ی تولید با ساخت اقتصادی باید گفت که وابستگی طیف روستاهای نزدیک به شهر، به فرآورده‌های شهری، نوعی اقتصاد منطقی و منظم را برپا کرده که در عین حال تضاد شهر و روستا را که عامل بالندگی شهرها است نیز در خود دارد.

شهر، بازار مبادله‌ی تولیدات روستایی شده و با افزونی قدرت خرید و تقاضا برای تولیدات روستایی سیستم بازار و مناسبات پولی گسترش یافته و در حوزه‌های روستایی نفوذ می‌کند و آنها امکان تبدیل مازاد تولید خود به پول را می‌یابند، که این خود به عنوان مبنای افزایش تولید کشاورزی است و در عوض گسترش تولید کالایی در شهرها بنا به تقاضاهای بیشتر و قوه‌ی خرید بالاتر در بازار وقوع می‌یابد. لذا روستا و شهر در رونق‌دهی نظام اقتصادی یکدیگر نقش ایفا می‌کنند، هرچند تفاوت اصولی خود را نیز حفظ خواهند کرد. اما در این دوره، آنچه به وقوع می‌پیوندد تداوم همان ویژگی کهن شهر و روستای جامعه‌ی ایرانی است. خودکفایی طبیعی روستاها و تولید کالایی ابتدایی ـ در حد ضروریات ـ رابطه شهر و روستا را به حداقل ممکن (به‌جز در روستاهای پیرامون شهرهای بزرگ) می‌رساند. سیستم سیاسی کشور که در راستای تمرکز و رشد استبداد مطلقه پیش می‌رود، شیوه‌ی کنترل شهر و روستا را طوری قرار می‌دهد که هرکدام بدون امکان انتخاب مشی‌های زندگی‌شان براساس منافع و دوراندیشی خودشان، با فرمان حکومت، به‌صورت حوزه‌های منفرد و جدا از هم راهبری شده و تشکیل واحد منسجم و در حال تعاملی را ندهند، این خود ضعف تولید شهری را افزون می‌کند. به‌ویژه اینکه همین انفراد و یکپارچه نشدن نیز در راستای تضعیف تولید کالایی شهری گام بر می‌دارد.

فقر این وحدت اقتصادی میان شهر و روستا نتایج وخیم‌تری به‌دنبال خواهد داشت. جدای از موانع مهمی که در راه استقرار بازار واحد داخلی و تعمیق و توسعه‌ی آن پدید

می‌آورد، از سرازیر شدن مازاد محصول روستاها به شهرها جلوگیری کرده و از بنیه‌ی تولید و اقتصاد شهری شدیداً کاسته می‌شود. بر همین اساس بخش تجاری نیز از رشدی طبیعی و توان لازم عاری می‌گردد و در راستای بازار داخلی فعالیتی در خور پیدا نمی‌کند. از این رو، به‌جز در برخی حوزه‌های خاص مثلاً حوزه‌ی روستاهای اطراف اصفهان مناسبات مطلوب میان شهر و روستا، که در ترقی اقتصاد هر دو مؤثر افتد، نداریم. چه بسا می‌توان فرض کرد در نظام به‌هم پیوسته‌ای که تعامل اقتصادی میان تولیدات روستاها و میان سیستم بازار وجود داشته باشد، کشاورزی در روستاها ترقی کرده و درنهایت به تجاری شدن کشاورزی انجامید و ترقی فنون و تکنیک‌های کشت و بهره‌برداری از اراضی به‌تبع پیوند با نظام بازار رایج گردد.

درخصوص رابطه‌ی تولید کالایی شهری با نظام بورژوازی داخلی، اصولاً این‌گونه است که با رونق شهرها، تولید شهری (پیشه‌وری) افزایش یافته و سبب سیستم بازار و استحکام آن و بالطبع رشد بازرگانی داخلی می‌گردد. رشد تولید کالایی در شهرها، خود مبنای تقویت تجارت خارج گشته و با بالابردن تولید طبق نیاز بازارهای داخلی و خارجی، خود از درون متحول شده، به نظام تولید خانگی (مرحله‌ی دخالت سرمایه‌ی تجاری در روند تولید) می‌انجامید. اینجا خود مرحله‌ی گسترش بیشتر تجارت است و در غرب به مرحله‌ی تولید کارگاهی و انقلاب تجاری وارد می‌شود. در عین حال این افزایش تولید کالایی در شهرها، حجم بیشتری از ارز خارجی را در شکل مسکوکات قیمتی وارد کشور و پشتوانه‌ی فعالیت‌های اقتصادی خود کرده و ترقی آتی خود را تضمین می‌نماید و از سویی در این روند با بهره‌وری از سرمایه‌های رو به ازدیاد تجار، نیل به نهادهای متکامل‌تر اقتصادی میسر می‌گردد. یعنی با درهم شکستن نظامات کهنه‌ی اصناف به‌تدریج تأثیر اساسی خود را در ساخت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به‌طرز خاصی پدیدار می‌کند، این روند را در ترقی تولید پیشه‌وری غرب در رابطه با تعاملی که با بورژوازی دارد، شاهدیم.

در ایران، گسترش شهرها و رونق حیات شهری، به‌ویژه پس از عباس، امری محرز است. طبعاً تولید کالایی همگام با نیازهای روزافزون جماعات شهری رشد کرده است و بازار داخلی گسترده می‌گردد. گسترش بازارها در شهرها به‌همراه جماعات پیشه‌ور،

نشان‌دهنده‌ی رونق اقتصاد تولید خرده کالایی است. ولی مسئله‌ی مهم در همین رابطه‌ی نظم تولیدی خرده کالایی و سیستم بازار و بازرگانی است. ظاهراً پیوند مناسبی میان این وجه تولید و بازرگانی به‌وجود نیامده است. حتی در اوج اعتلای تولید کالایی شهری، باز هم این تجار نیستند که سفارش می‌دهند و محموله‌های کلان کالای تولیدی را دریافت می‌کنند ـ به‌جز چند کالا که این وضع را دارد چون قالی، منسوجات، آن هم در چند شهر مهم کشور ـ فقط در اواخر دوره‌ی رونق اقتصادی صفوی است که تجاری چند در کنار دولت، فقط در رشته‌های معدودی ـ منسوجات گرانبها ـ با دادن مواد اولیه و دستمزد به کارگران، اقدام کنند.[1] پرداختن و تمرکز روابط بورژوازی و تولید پیشه‌وری تنها در چند کالا، ظاهراً به‌دلیل گسترش شیوه‌ی تولید خرده کالایی در سراسر کشور و عدم تخصیص ساخت کالاهای مختلفی در نواحی گوناگون کشور است که تجارت آنها، سود لازم را نصیب بورژوازی کند و رونق تولید کالایی شهری را نیز به همراه داشته باشد. از این رو، با توجه به وضع فوق، لازم است برخی موانع در پیوند این دو بخش اقتصادی را مرور کنیم.

اول) موانع رشد بازار است که سبب می‌شد به‌جز چند کالای خاص و مهم که سود سرشاری داشت، تمرکز بر سایر کالاها صورت نگرفته و تقاضا برای آن بالا نرود. نظام تولید ساده کالایی در سراسر کشور ضروریات را رفع کرده و تولید و مصرف خصلت منطقه‌ای و حتی شهری می‌یافت. گرانی حمل و نقل، کمبود وسایل مناسب حمل و نقل، دوری و فاصله‌ی زیاد شهرها و مراکز از یکدیگر و غیره، همگی سبب می‌شد بازار داخلی از کشش فوق‌العاده‌ای برخوردار نباشند و بازار داخلی اصولاً شکننده و ظریف باقی بماند. کیفیت برتر محصولات خارجی به‌ویژه با ورود شرکت‌های خارجی سبب توجه به آنها شد موجب گردید عرضه و تقاضا به‌تبع کالاهای خارجی در بازارها به‌هم بخورد، و خود سستی بیشتری بر روابط بورژوازی داخلی و تولید کالایی پیشه‌وری حاکم می‌کرد. عدم گرایش بورژوازی به سرمایه‌گذاری در بخش تولید کالایی به دلایلی چون عدم امنیت و سودآوری تجارت واسطه‌ای و ترانزیتی و غیره، سبب تداوم ضعف

---

۱. فلور، ویلم، صنعتی شدن ایران، ص۹۲

سرمایه‌ای در بخش تولید می‌شد. از سوی دیگر، استثماری که حکومت از طرق مختلف (توسط مالیات‌ها و...) از جماعات تولیدگر خرده کالایی شهرها دریافت می‌کرد، بنیه‌ی آنها را ضعیف‌تر می‌ساخت. از این رو، در رابطه با مناسبات میان تولیدگران شهری و بورژوازی داخلی می‌توان نتیجه گرفت که عدم تمایل و استعداد بورژوازی داخلی در نزدیک شدن همه‌جانبه به بخش تولید خرده کالایی شهری، انفکاک ریشه‌داری را که میان این دو بخش سابقه‌ای طولانی داشت، استمرار داد و از به‌وجود آمدن نظام جدیدی که تولید را مبتنی بر سرمایه‌های تجاری می‌کرد، ممانعت به‌عمل آورد. این امر باعث سستی و رونق نسبی و کم دوام و وابسته‌ی تولید خرده کالایی شهری شد و با علایم بحران و ضعف کلی در اوایل قرن دوازدهم قمری، شکنندگی این بخش تولیدی مشخص شد، بازرگانی داخلی هم که هم از قبال این نظام و هم از قبال تجارت خارجه و با شرکت‌ها به صورت دلالی و ترانزیتی سود می‌برد، سرنوشت مشابهی پیدا کرد. عدم استقرار سرمایه‌های تجاری در بخش تولید کالایی بنیادهای مقدم تولیدی شهری را به وجود نیاورد. بلکه بیشتر ماهیت این تولید و بازرگانی داخلی را به اوضاع و حکایت و قدرت حکومت وابسته کرد. انحطاط و زوال سریع تجارت و تولید خرده کالایی شهری، نشانی از این عدم تعامل اقتصادی و رو به رشد میان این دو بخش در ساخت اقتصادی بود.

دوم) درباره‌ی روابط شیوه‌ی تولید خرده کالایی (شهری) و ساخت سیاسی نیز باید مطالبی را بیان کرد. این‌گونه است که مناسبات اجتماعی استوار بر نظام تولید خرده کالایی، به‌عنوان نهادی پیشرو و ترقی محسوب می‌گردد. به‌طوری که در خود شهرهای اسلامی نیز بسیاری از جنبش‌های شهری از سوی اصناف و گروه‌های پیشه‌ور شهری انجام یافته است. با رشد و ترقی سازمان‌های صنفی و ظهور گروه‌های تحول طلب در شهرها، تقاضاهای روزافزون و امتیازاتی را طلب می‌کرده‌اند، از جمله درخواست آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و خواست تحقق اراده‌شان در اداره‌ی شهرها، که نهایتاً به تعدیل مطلقیت نظامات خشن سیاسی می‌انجامیده و در عوض به پیدایش نهادهای دموکراتیک اجتماعی و سیاسی کمک می‌کرده. خودمختاری شهرها و تضاد با روستاها که محل قدرت حکومت و اشراف زمیندار در غرب بوده‌است از همین روند برمی‌خیزد.

در عین حال، با ظهور این حالت، خود گروه‌های تحول طلب شهری که عمدتاً شامل گروههای پیشه‌ور و مولد، به تخریب و بازسازی نظامات صنفی خود مشغول بوده حتی در مرحله‌ای نظام صنفی را نیز کنار نهاده و پروسه‌های تولید را تکامل می‌بخشند. از نیروهای مولد شهری در دو عرصه‌ی تکامل درونی خود و تعدیل اقتدار سیاسی و درخواست تقسیم قدرت، عمل کرده‌اند، مانند آنچه در غرب عمل می شد. [۱]

در ایران اصولاً این روند پدید نیامد. شهرها تحت آمریت مطلق حکومت مرکزی قرار داشتند. شهر به‌عنوان یکی از منابع تأمین مالیات‌های دستگاه مورد توجه زیادی بوده است. به‌ویژه در این دوره که با پیچیده شدن حکومت، سیستم کنترل حکومت مرکزی بر شهرها متعدد و متکامل‌تر گشت. نیروهای مولد شهری، به‌ویژه از جهت بهره‌دهی اقتصادی به دستگاه مورد توجه بودند. و در مراتب بعدی، به‌هر حال به‌عنوان نیروهای بالقوه‌ی قدرتمند اجتماعی که گاه می‌توانستند برای حکومت خطرساز باشند (شورش شهری عهد تهماسب). از این رو نظام اصناف به‌تبع وابستگی شهر به حکومت، تحت نظارت و مدیریت حکومت درآمد. کلانتر و... همگی مأمور ایجاد نظم، دریافت مالیات‌ها و تربیت امور اصناف بودند. انتخاباتی که از سوی گروه‌های صنفی به جهت رؤسای آنها انجام می‌شد باز هم می‌بایست به امضای کلانتر شهر برسد. از این رو از وجود نهادهای بالنده و پیشرو در شهرها خبری نیست. ضعف نیروهای مولده‌ی شهری که قادر به گذر از سنت‌های کهن و شیوه‌های تولیدی کهنه نبود نیز به این وضع کمک می‌رساند. لذا استثمار شدید این نیروها از سوی دستگاه و از سوی دیگر کنترل و عدم اجازه‌ی رشد نهادهای مستقل و اجتماعی به این نیروهای تولیدی شهری، در جهت وابستگی کامل جماعات تولیدکننده پیش می‌رفت و مانع پدیدآمدن هرگونه اهرم فشاری از جانب شهرها، بر حکومت جهت تحول و تغییر از یک سو و تغییر در خود نظامات متکی بر تولید خرده کالایی می‌شد. در عوض جماعات مولد شهری به یک سری اموری گرایش می‌یافت که ظاهری و فرعی بود (نمایش‌ها در این جشن‌ها و مراسم‌های استقبال از ورود و خروج شاه و سفرا و غیره... که از سوی اصناف ترتیب

---

۱. فلور، ویلم، صنعتی شدن ایران، ص ۹۵

داده می‌شد) و ظاهراً شرکت فعال آنها را در حیات سیاسی ـ اجتماعی می‌رساند. ولی واقعاً دلیل وابستگی و فقر خودمختاری آنها بود؛ چه استثمار آنها نیز توأم و تداوم داشت و بسیاری از سیاست‌های سودجویانه‌ی حکومت نیز در راستای تضعیف نیروهای مولد شهری بود؛ مانند دخالت حکومت در تولید کالاها توسط کارگاه‌های شاهی و... لذا می‌توان نتیجه گرفت در دوره‌ای که رونق تولیدات شهری در حد اعلای خود بود و جا داشت که مبانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مستحکمی برای نیروهای مولد شهری بیافریند، صورت‌گیری این امر ممکن نشد، لذا این نیروها در تعدیل حکومت و سلطه‌ی آمرانه‌اش بر شهرها توفیق چشمگیری حاصل ننمودند. از این رو مشاهده می‌شود پیوند محافل تولیدگر شهری و اهل بازار با کانون‌های دیگر اقتدار در جامعه‌ی صفوی صورت می‌گیرد. روحانیون از این جمله‌اند، که رابطه‌ای نزدیک با این گروه‌ها برقرار ساخته و در مواقع ضروری از اقتدار خود به‌نفع این جماعات استفاده می‌کنند. در اصل نیروهای مولد شهری به‌عوض درخواست مستقیم و رویاروی ابزارهای اجتماعی و سیاسی حفظ منافع خود، به‌واسطه‌هایی متوسل شدند که همیشه در اختیارشان نبود، به‌علاوه قیدهای مضاعفی را در آزادی آنها ایجاد می‌کرد.

٤ـ شیوه‌ی تولید تجاری (نظام سرمایه‌داری سنتی)

در اغلب کشورهای رشد یافته‌ی غرب، تجار به دو صورت در رشد مناسبات جدید ایفای نقش کردند:

اول- از طریق استقرار و بسط مناسبات سرمایه‌داری و نظامات ملازم آن (سیستم‌های پولی و مالی)

دوم- از طریق رسوخ در ساخت سیاسی جامعه و ایجاد تغییر در آن به‌نحوی که قادر شدند پایه‌های اقتدار حکومت را از شیوه‌ی تولید کشاورزی بر بنیادهای مناسبات جدید (سرمایه‌داری) نهاده و نظامات سیاسی جدیدی را جایگزین اشکال قدیم کنند. تجار و بازرگانان در ابتدا با توسعه‌ی فعالیت خود و کسب قدرت مالی، توانستند به‌تدریج ساخت اقتصادی جامعه را دچار تغییر کرده (تسلط بر سیستم صنفی و تغییر و فروپاشاندن آن، تجاری کردن کشاورزی و...) و آن را براساس مناسبات سرمایه‌داری به

وجود آوردند. با وجود این عملکردها، بازرگانان از ایده‌ی ترقی و تکامل در خود مناسبات سرمایه‌داری غافل نمانده و گام به گام اصول و بنیادهای آن را ترقی می‌دادند. به‌وجود آوردن محافل مالی ـ بانکی و توسعه‌ی کارکرد آن، تهیه و تدارک وسایل حمل و نقل سریع‌تر و ارزان‌تر، دخالت در پروسه‌ی تولید کالایی شهری و سوق دادن آن به نظام تولید خانگی و عاقبت تأسیس شرکت‌های تجاری در قرن هفدهم، که سبب شد عظیم‌ترین سرمایه‌های ممکن جهت امور تجاری جمع‌آوری و به‌کار انداخته شود.

در ایران دوره‌ی مورد بحث، رشد تولید خرده کالایی و گسترش شهرها به‌عنوان مبانی ترقی بخش بازرگانی را داریم. تداوم تجارت ترانزیتی با مرزهای خارج از ایران نیز وجود داشت و در این دوره به اوج خود رسید،[1] تا جایی که شرکت‌های تجاری خارجی مستقیم عرصه‌ی عمل و فعالیت خود را در داخل ایران اجرا کردند. تمامی شرایط در ظاهر جهت رشد و ترقی شالوده‌ی نظام سرمایه‌داری تجاری و طی مراحلی چون غرب به سوی سرمایه‌داری تجاری مهیا می‌نمود. آیا این روند به سرانجام مشابه غرب رسید؟ مسلماً نه. این‌گونه مستفاد می‌گردد که سرمایه‌داری تجاری این دوره به دلایلی عدیده استقلال نداشت: وابستگی کامل شهرها به دستگاه سیاسی، انتفاع در خور توجه حکومت از بخش تجاری از طریق اخذ انواع مالیات‌ها و گمرک‌ها تا مرحله‌ی دخالت مستقیم حکومت در تجارت، فقر بازار مصرف وسیع با تقاضای بالا، توازن روحی جامعه و (علل دیگر) و عدم رویکرد به زندگی دنیوی و بورژوامنشانه (تجملی ـ مصرفی)، مسئله‌ی مسکوکات و کنترل دولت در حزب و تعیین معیار آن، فقدان امنیت و... همه و همه، از عواملی است که سبب می‌شد درنهایت سرمایه‌داری از استقلال و قدرت کافی برخوردار نگردد.و این روند در کنار آفت های دیگر به نحوی زمینه داشت

که تجار، نخست: پایگاه محکم اقتصادی پیدا نکردند، به‌طوری که تداوم فعالیت ترانزیتی و دلالی و واسطه‌گری مانع از تبدیل سرمایه‌های تجاری به سرمایه‌های تولیدی

۱. ورداسبی،ابوذر ، **علل کندی و ناپیوستگی رشد فئودالی در ایران**، تهران، بی‌تا، ص۹۵

و یا تبدیل به شرکت‌های تجاری بزرگ گردد. دوم: از پایگاه درخور اجتماعی برخوردار نشدند؛ یعنی اتکا کردن بر جماعات آزاد شهری و نهادهای خودمختار و دموکرات محلی (دادگاه‌های خاص، مجالس محلی و...) و ناگزیر جهت رفع این ضعف، به حکومت نزدیک می‌شدند تا تضمینی جهت حفظ پایگاه اجتماعی آنها باشد. سوم: پایگاه محکم سیاسی نیز به‌دست نیاوردند، به‌طوری که حکومت، خود را متولی و قیم این طیف محسوب می‌کرد و حتی صاحب‌منصبی متصدی رفع و رجوع امورات تجار به‌وجود آمد. فقدان اهرم مناسبی جهت فشار به حکومت و دفاع از منافع خودشان، سبب شد وابستگی به حکومت را راه‌حل رفع این نقیصه کنند و در اصل در تعامل با حکومت، از هرگونه تضاد اصولی با حکومت (چون مراحلی از رشد سرمایه‌داری در غرب) پرهیز گردید. به این صورت است که سرمایه‌داری این دوره، در تعامل با حکومت قرار می‌گیرد و به‌دلیل ضعف‌های سیستمی و درونی خود، قادر به یافت تکیه‌گاه‌های محکم اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی نبوده، لذا از هرگونه مانور و ایجاد تغییر در ساخت اقتصادی ناتوان می‌ماند.[۱]

از این رو طبیعی است که انتظار تحول ساختاری از این جریان (سرمایه‌داری تجاری) نمی‌توان داشت. حتی سرمایه‌داری تجاری از تحول و تغییر دادن خود و نیل به مراتب بالاتری از رشد و تکامل باز ماند و روند گردش بر محورهای سنتی و مألوف خود را ادامه داد که سرنوشت آن با سرنوشت ساخت سیاسی عجین شده بود. لذا بدون نهادینه‌کردن مناسبات تجاری در کشور پس از ظهور بحران‌های اجتماعی، نظام سرمایه‌داری تجاری فروپاشیده شد و بر خلاف روند مشابه خود در غرب، از گذر حوادث پابرجا بیرون نیامد.

---

۱. محمدابراهیم باستانی‌پاریزی در مقدمه‌ی کتاب خود با نام «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» به‌طور مفصل از اینکه سرنوشت سیاسی کشور بستگی مستقیم به اقتصاد آن دارد، سخن گفته است.

فصل سوم

بازرگانی و تجارت داخلی ایران

ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی از دیرباز از اهمیت بسیار برخوردار بوده و تجارت با فواصل دوردست از دوران کهن جزو لاینفک زندگی مردم این فلات بوده است و با قرار گرفتن در میانه‌ی راه سواحل دریای مدیترانه و امپراتوری‌های شبه قاره‌ی هند و آسیای مرکزی همواره به‌عنوان مسیر تجارت و مکان مبادله‌ی حجم عظیمی از کالاهای آسیا به اروپا بوده است. ایران چون کاروانسرای بزرگی است با دو در، یکی سمت ترکیه که از آن پول از غرب وارد می‌شود و دیگری در خروجی بندرعباس یا گمبرون در خلیج‌فارس.[1]

انتقال کالا از طریق راه‌هایی انجام می‌گرفت که گاه پر رونق و زمانی به فراموشی سپرده می‌شد. اما آنچه از پیشینه‌ی تاریخ تجارت ایران مورد توجه قرار می‌گیرد، امکانی است که موقعیت جغرافیایی ایران برای ترانزیت کالا فراهم می‌کرد. این جنبه اهمیت بعد اقتصادی را باز می‌نماید، و از طرف دیگر موقعیت جغرافیایی و همجواری ایران با هند به اهمیت سیاسی آن می‌افزود و به‌تدریج جنبه‌های اقتصادی ـ تجاری ایران نیز به نوبه‌ی خود مورد توجه‌ی قدرت‌های بزرگ قرار می‌گرفت.[2] به‌گفته‌ی باستانی‌پاریزی هیچ تحول سیاسی و تاریخی نیست که یکی از عوامل انشای آن؛ عامل اقتصادی نباشد

---

۱. بدر ، رافائل ،**روزنه‌ای به تاریخ ایران در سده‌های گذشته**، ص۹۵

۲. فارسانی، سهیلا ترابی،**تجار مشروطیت و دولت مدرن**، تهران، تاریخ ایران، ۱۳٤۲، ص۲۱

و هیچ پدیده‌ی تاریخی و سیاسی هم نیست که منشأ یک تحول اقتصادی نشود، به عبارت دیگر اقتصاد و سیاست و بالنتیجه تاریخ هیچ‌گاه از هم منفک نبوده‌اند.[۱]

تجارت ایران در عصر صفوی از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده است و مشخصه‌هایی نسبت به گذشته دارد. رقابت بزرگ‌ترین دولت اسلامی معاصر و همسایه یعنی ترکیه‌ی عثمانی از یک‌سو، توجه به بازارهای اروپا برای صدور ابریشم و قالی و دیگر تولیدات ایران از سوی دیگر و استفاده از اقلیت‌های مذهبی مانند ارامنه برای اداره‌ی امور تجاری کشور در ممالک اروپایی از جمله مشخصات تجارت دوره‌ی صفویه است. از ویژگی‌های دیگر تجارت عصر صفوی معاصر بودن با انقلاب صنعتی در اروپا و تسهیل تولید و کوشش تجار اروپا برای جذب بازارهای شرقی و در نتیجه تقابل تجار ایرانی با اروپایی است. باید گفت تجارت داخلی و خارجی در عصر صفوی یکی از مسائل مهم حکومتی بود که پادشاهان صفوی عموماً و شاه عباس خصوصاً در رابطه با آن فعالیت می‌کردند و سود سرشاری را نصیب کشور می‌نمودند. دولت صفویه به‌طور عمده با استفاده‌ی زیرکانه از تغییر عمده‌ای که در آخر قرن نهم در موازنه‌ی تجارت جهانی روی داد، به این رونق بی‌نظیر دست یافت.[۲]

۱ـ تجارت داخلی

بنابر پاره‌ای از منابع، حجم داد و ستد در ایران عصر صفوی در موقعیت‌های مختلف نوسان داشته و در بیشتر ایام نسبتاً کم بوده‌است. اقتصاد تقریباً غیرپولی، نقش بزرگ بخش کشاورزی، مشکلات حمل و نقل و سیاست اقتصادی شاهانه و عوامل دیگر از علل محدود بودن تجارت به‌حساب می‌آمدند. اما با همه‌ی اینها بازرگانان نقش مهمی در اقتصاد کشور داشتند.[۳]

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۱۹
۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۱۰
۳. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص ٦٢

تجارت داخلی کلاً در سیطره و اختیار تجار ایرانی بود، ولی به‌سبب نفوذ و مداخله‌ی همه‌جانبه‌ی حکومت در اقتصاد و عدم وجود تشکیلات سازمان یافته‌ی دایمی شبیه تشکیلات اصناف، و همچنین بازرگانان خارجی و وجود تجار ارمنی در تجارت خارجی، طبقه‌ی تجار از خود استقلال نداشتند. در گروه‌های کوچک‌تر و براساس منشأ شهری، ملیتی، مذهبی یا سلک بازرگانی در نوع گروه‌بندی سست فعالیت می‌کرد و این تا حدی از نفوذشان می‌کاست. حلقه‌های واسطه و کلیدی تجارت داخلی و خارجی ایران عصر صفوی تجار ارمنی بودند. تاجران ایرانی کلاً بر بازار داخلی سیطره داشتند اما در تجارت خارجی از نفوذ چندانی برخوردار نبودند.[۱] به‌طوری که تاورنیه می‌نویسد: تجارت ایران، مثل ممالک دنیا عبارت از تجارت داخلی و تجارت خارجی می‌باشد اما فرق در این است که تجارت ایران تقسیم شده‌است. تجارت خارجی به‌کلی در تصرف یهودیان است، اما تجارت خارجی و داخلی به‌کلی در تصرف ارامنه است که عامل پادشاه و بزرگان مملکت و به معاملات ابریشم مشغول هستند.[۲]

در این دوره، روابط تجاری ایران با کشورهای اروپایی به‌منظور مبادلات تجاری بود و با اینکه در این روابط بین دول انگلستان و هلند و فرانسه رقابت وجود داشت ولی هیچ‌کدام سعی در اعمال نفوذ و رخنه‌ی سیاسی در ایران ننمودند. شاه عباس دریافته بود که حضور کمپانی‌های انگلیسی و هلندی در ایران موجب ایجاد موازنه‌ی کشور و برای مردم ایران بسیار مناسب و مطلوب است.[۳]

آنچه می‌شود ذکر نمود اینکه در دوره‌ی پادشاهان اولیه‌ی دولت صفوی یعنی سه پادشاه قدرتمند این سلسله، شاه اسماعیل، شاه تهماسب اول و شاه عباس اول به‌خاطر عمران و آبادی، ساختن راه‌ها، کاروانسرا و معافیت‌های گمرکی و از همه مهم‌تر ایجاد امنیت برای تجار و بازرگانان، تجارت از رونق باشکوهی برخوردار بود. ایران در اوج

---

۱. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۵۹۶

۲. آلفونس، گابریل،**تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران**، ترجمه‌ی فتحعلی خواجه نوری، ۱۳۴۸، ص۷۰

۳. پژوهشی از دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران دوره‌ی صفویان**، ترجمه‌ی آژند،یعقوب، ص۲۴۳

اقتدار یعنی زمان شاه عباس به‌راحتی با کشورهای بزرگ اروپایی پهلو می‌زده و حتی از آنها برتر بوده است.[۱] اما از شاه عباس دوم به بعد به‌خاطر بی‌لیاقتی شاهان صفوی و عدم توجه آنان به عمران و آبادی و گسترش ناامنی، تجارت رونق اولیه‌ی خود را از دست داد و به‌خاطر جنگ‌های متوالی بین خاندان صفوی و سران قزلباش و دست‌اندازی کشورهای بیگانه، تجارت در ایران رو به زوال و نابودی گذاشت تا جایی که در دوره‌ی زندیه و افشاریه، بازرگانی در حقیقت متوقف شده‌بود، فقط در زمان کریم‌خان زند به‌خاطر آرامشی که برقرار شده‌بود، تجارت تا حدودی رونق یافت.

بازرگانی داخلی، بخشی از بازرگانی ایران بود که جابه‌جایی کالا میان شهرها و روستاها را شامل می‌شد و بیشتر بازرگانان ایرانی نیز در این زمینه فعالیت داشتند. فلذا از دوره‌ی صفویه تجارت داخلی در دست ایرانیان و سپس در دست اقلیت‌های مذهبی بود ولی تجارت خارجی به‌کلی در دست ارامنه قرار داشت که عامل پادشاه و بزرگان مملکتی بوده‌اند. در چند قرن اخیر کشور، به‌خصوص دوره‌ی صفویه به بعد ملاحظه می‌شود که دستگاه حکومتی، خود از بازرگانان عمده بود و خود شخص شاه در تجارت نقش داشته است. بازرگانان بزرگ در کنار دریا به فعالیت بازرگانی می‌پرداختند و در رقابت با شاه تجاری هم بودند که در امور مملکتی دخالت داشتند. به‌طوری‌که دکتر ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: بازرگانان مال‌دار و پر ثروت که از عهد شاه عباس بزرگ به‌تدریج در اصفهان و خاصه در محله‌ی جلفا گرد آمده بودند، نیز بسیار بودند. مانند میرزا محمدتقی تاجرباشی و خواجه مگرویچ ارمنی جلفایی مشهور به خواجه سرافراز که در پایان عهد صفوی یعنی در دوران شاه سلطان حسین می‌زیسته و درباره‌ی ثروت فراوان آنان داستان‌هایی میان مردم رواج داشت و از راه عوارض و مالیات قانونی که از این‌گونه بازرگانان بزرگ ایران و بازرگانان خارجی خاصه اروپایی و از کشتزارها و چراگاه‌ها و مانند اینها وصول می‌شد، بر ثروت بی‌کران خزانه افزوده می‌شد.[۲]

---

۱. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۵۰
۲. براون، ادوارد،**تاریخ ادبیات ایران**، ص۸۲

تجارت داخلی ایران در دوره‌ی صفویه همپای تجارت خارجی آن پیش می‌آمد چراکه شاه عباس اول با اقدامات چشمگیر خود در زمینه‌ی بهبود اوضاع داخلی و با تشویق تجار خارجی به‌منظور قطع وابستگی‌شان از بازارها و خریداران کهن و انحصاری و با بهره‌گیری از خدمات تجار ارمنی در گسترش بازارهای جدید و تولیدات و توسعه‌ی دامنه‌ی راه‌های موجود تجارت ماورای تجار ایران را جانی تازه بخشید. راه‌های جدید دریایی که بعدها به‌سوی اروپا گشوده شد، هرگز نتوانست جایگزین موقعیت راه‌های خشکی قدیمی شود که شرق و غرب را از راه آناتولی و بین‌النهرین از راه شمالی ایران به‌هم متصل می‌کرد، بلکه حکم تکمیل‌کننده‌ی این راه‌ها را پیدا کرد. تجارت بین هند و ایران و دریای مدیترانه در پی گشایش راه خلیج‌فارس به روی همه‌ی کشتی‌ها صورت گرفت، نیز از اهمیتی بسزا برخوردار بود. این امر، علاوه بر افزایش حجم و ارزش محموله‌های کشتیرانی کمپانی‌های هلندی و انگلیسی، کشتیرانی بومی و محلی را نیز به تکاپو وا داشت. اینها همه در پی دستاوردهای سیاسی و اقتصادی شاه عباس بود که روحی تازه به ایران بخشید؛ میراثی که علی‌رغم چشم‌داشت‌های زیاد از آن، موجب پایان صفویان شد.[۱]

دوره‌ی شاه عباس بزرگ، عصر طلایی و زمان شکفتگی اقتصادی صفوی است. به همین سبب پول ایران نیز در این وقت قدرت و ثبات خاص یافت.[۲] پول رایج ایران در این دوره نقره و یا مس بوده و ضرب سکه‌های طلا در مواردی به‌خصوص مثلاً هنگام تاج‌گذاری و یا اعیاد بزرگ مثل عید نوروز معمول بوده‌است. ارزش فلزی پول و نقره‌ی ایران بیش از قیمت ظاهری آن بوده ولی سکه‌های طلا بر عکس قیمت ظاهریش بیشتر از ارزش فلزی آن بوده است.[۲] تاورنیه در این خصوص می‌گوید: در ایران مسکوک طلا ضرب نمی‌شود مگر وقتی که پادشاهی تازه به تخت سلطنت جلوس کند که برای تجمل و انعام و بذل و بخشش، پول طلا سکه می‌کنند. پس مسکوک طلا پول

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج،**تاریخ ایران دوره صفویان**، پیشین، ص۴۴۲
۲. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۷۳

رایج ایران نیست.[۱] اسامی و قیمت چهار نقره‌ی مسکوک که در ایران رایج است از این قرار است: عباسی، محمودی، شاهی و بیستی. مسکوک سیاه را غابکه می‌گویند.[۲] ضرب سکه به نام کشور است، لیکن مسکوکات مسین در شهرها نیز ضرب می‌شود و هرکدام علامت خاص دارد و هر سال تعویض می‌شود و تنها در محل ضرب رایج است.[۳]

می‌توان گفت که حکومت هم از دو راه تجارت داخلی را کنترل می‌کرد: ۱ـ نظارت بر نوع تجارت و کیفیت ورود و خروج کالا به شهرها؛ ۲ـ نظارت بر بهای قیمت کالاها و موارد مورد احتیاج. در این خصوص تاورنیه می‌نویسد: «قیمت‌ها اولین روز هفته به‌وسیله‌ی پلیس اعلام می‌شود و متخلفین را کلاهی بلند مانند کندوی عسل به سرشان گذاشته، زنگوله‌ای به گردنشان می‌آویزند و در شهر می‌گردانند و به کف پاهایشان شلاق می‌زنند».[۴]

۲ـ تجارت ابریشم

بنابر داستان‌ها و افسانه‌های کهن، چینیان نخستین مردمی بودند که به راز ابریشم پی‌بردند و بافتن پارچه‌های ظریف از پیله‌ی کرم ابریشم را آموختند. گرچه در ابتدا لباس‌های تولیدی اختصاص به‌شخص امپراتور داشت، اما به مرور زمان شاهزادگان درجه دوم و سایر بزرگان نیز حق استفاده از آن را پیدا کردند، ولی این امر موجب کاهش ارزش آن نگردید و این کالا همچنان گرانقدر و عزیزالوجود باقی ماند، به‌طوری که غالباً به‌جای پول در معاملات مورد استفاده قرار می‌گرفت. زیبایی و لطافت ابریشم موجب گردید تا شهرت آن از حدود فراتر رود تا آنجاکه در میان خاندان‌های سلطنتی

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج، **ایران در زمان صفویه**، پیشین، ص ۱۷۳
۲. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۱۳۵
۳. همان، ص۲
۴. سفرنامه اولئاریوس،ص ۷٦

و بزرگان ایران و سپس روم نیز جای خود را باز نموده و خواهان فراوان پیدا کرد و تبدیل به کالایی شد که تولید و تجارت آن سود سرشار در بر داشت.

اما اینکه دقیقاً از چه زمانی برای اولین بار در ایران به فکر استفاده از ابریشم برای تهیه‌ی لباس و فروش آن افتادند، دقیقاً مشخص نیست و نمی‌توان گفت که از چین به ایران آمده و یا به طریق دیگری ایرانیان به رمز و راز استفاده از پیله‌ی کرم ابریشم برای تهیه‌ی لباس افتادند.

دولت اشکانی پس از تجربه‌ی هخامنشی و سلوکی به‌قدرت رسید و آن در شرایطی بود که تجارت شرق و غرب رونق فزاینده‌ای پیدا کرده بود و ایران به‌عنوان مهم‌ترین راه ارتباطی توانست سود سرشاری عاید خود سازد و در این میان ابریشم از اهمیت فراوانی برخوردار بود.[۱]

از این زمان به بعد کاروان‌های فراوانی چه از راه دریایی و چه از طریق خشکی به انتقال و مبادله این کالا مشغول گردیدند که در این میان اشکانیان به استفاده از موقعیت برتر خود تلاش کردند با خرید این کالا از چین و فروش آن به روم از سود تجاری خوبی برخوردار گردند و بسیاری معتقدند یکی از علل جنگ‌های ایران و روم در این زمان را باید نتیجه تلاش رومیان برای تسلط بر جاده‌ای دانست که بعدها به نام جاده‌ی ابریشم خوانده شد.[۲]

از زمانی که تجارت ابریشم به‌صورت یک فعالیت اقتصادی پر رونق شکل واقعی به خود گرفت یعنی مردم ایران زمین در کنار کار کشاورزی و دامداری و گله‌گردانی به پیشه‌ای جدید و پردرآمد دست پیدا کردند، در کنار آن مراکز تجاری، نمایندگی‌های بازرگانی، کاروانسراهای بزرگ، جاده‌های آباد، وسایل حمل و نقل مناسب و حتی

---

۱. شکری،عباس ، ایران به روایت چین باستان، تهران، مؤسسه روابط بین‌المللی وابسته به وزارت امورخارجه، ۲۵۳۶، ص۱۴

۲. دهقان‌نژاد، مرتضی،مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره‌ی تاریخ ایران، صص۷ـ ۱۸۵

تشکیلات دریانوردی در برخی سواحل شمال و جنوب ایجاد شد.[۱] در زمان ساسانیان تولید و تجارت ابریشم اهمیت خود را حفظ کرد مضافاً اینکه در این زمان صنعت ابریشم‌بافی نیز اضافه گردید و ایران به‌جای صدور ابریشم خام به تولید پارچه‌ها و قالی‌های ابریشمی پرداخت. رونق تجارت در عهد سلاجقه موجب گردید راه‌های تجاری کاروان رو از اهمیت بسزایی برخوردار شده و به‌صورت رگ‌های حیاتی تمدن بشری درآیند.

در ایران دوران مغول پس از فروکش کردن حملات اولیه بار دیگر بازار تجارت ابریشم و پارچه‌های ابریشمی رونق گرفت و از منابع اصلی درآمد دولت محسوب شد. اوج بهبود اوضاع احوال اقتصادی ایران در دوران مغول را باید در زمان غازان خان سلطان ترقی طلب مغول دانست به‌طوری‌که در زمان او شهرهای تبریز، سلطانیه، قم، کاشان، یزد و کرمان به‌سرعت در زمینه‌ی تجارت و صنعت ابریشم توسعه یافتند.[۲]

شهرهای شمالی ایران تبدیل به مراکز تولید ابریشم و شهرهای شمال غرب و مرکز ایران تبدیل به شهرهای صنعتی شدند و این امر را باید مدیون یکپارچه شدن دولت‌های آسیا در تحت لوای امپراتوری مغول دانست. گرچه این قوم در ابتدا خرابی‌های فراوان به بار آوردند، ولی راه‌های ارتباطی بین دو مملکت قدیم چین و ایران را از یک طرف و ارتباط با دنیای مسیحی را از طرف دیگر هموار کردند.[۳]

پس از رنسانس و تحولات جدید در اروپا و کشف راه‌های تازه‌ی عوض شدن شیوه‌های زندگی برخی دول اروپایی و تمایل به زندگی تجملی، شاهد ایجاد تقاضا برای برخی کالاهای آسیایی از جمله پارچه‌های ابریشمین هستیم که به‌تدریج جای خود را به ابریشم خام داد، زیرا برخی از دولت شهرهای اروپایی مانند فلورانس، جنوا،

۱. اقبال،عباس ،**تاریخ مغول**، تهران، امیرکبیر، سال ۱۳٤٦، ص٥٦١
۲. مالکم کالج، **پارتیان**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران، ص۱۱۰
۳. آلفونس، گابریل،تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران،ص٥٦

اقدام به ایجاد صنایع معظمی در زمینه‌ی ابریشم‌بافی کرده‌بودند. به‌همین دلیل یکی از زمینه‌های فعالیت کمپانی‌های جدیدالتأسیس پرداختن به امر تجارت ابریشم بود. کمپانی‌های هند شرقی، هلند، پرتغال و اسپانیا و دیگر دولت‌های اروپایی، از جمله تجار ونیزی و ژنی برای تهیه پارچه‌های ابریشم خام راهی ایران شدند و این امر یکی از دلایل علاقه‌ی تجار اروپایی به ایران و استقرار تجار این کشورها در ایران صفوی را فراهم ساخت.[۱] سفرنامه‌نویسان ونیزی در این زمان گزارش می‌دهند که پرند و پرنیان که در بازارهای شیراز دیده‌اند، بافت کاشان و یزد بوده که با ابریشم تولیدی استرآباد تأمین می‌گردیده است و در شهرهای کاشان آن‌قدر به لحاظ تولید ابریشم بالا بود که در عرض یک روز اگر بازرگانی می‌خواست ده میلیون «دوکاتو» پارچه‌ی ابریشمی تهیه کند، بازار شهر کاشان توانایی تأمین آن را داشت.[۲]

اوج تجارت و صنعت ابریشم ایران را باید در دوران صفویه و زمان شاه عباس کبیر دانست. او به این مهم واقف بود که کشور بدون سپاه و سپاه بدون مال دوام نخواهد داشت، لذا درصدد تقویت مبانی اقتصادی ایران برآمد و در این میان همان‌گونه که ملاحظه شد، ابریشم و تجارت آن دارای جایگاه ویژه‌ای بود. پس طبیعی بود که از نخستین اقدامات صفوی و از جمله شاه عباس در انحصار گرفتن این کالای استراتژیک باشد. شاه عباس تلاش کرد با ایجاد بسترهای مناسب از جمله تأمین امنیت مسیر کاروان‌های تجاری که کالای ابریشم را از چین و هند به ایران و اروپا می‌آورند از تجار حمایت کند[۳] و این امنیت تنها مربوط به تجار نبود، بلکه تولیدکنندگان ابریشم خام نیز به هر صورت از حمایت شاه برخوردار بودند. شاه عباس می‌دانست برای کسب ثروت، توسعه‌دادن امکانات داخلی و بالابردن ظرفیت تولید کالاهای مناسب بازار خارجی

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۱۱۵

۲. پطروشفسکی ایلیا پاولیویچ و کارن‌یان و جان ماسوت اسمیت، **تاریخ اجتماعی، اقتصادی ایران در دوره‌ی مغول**، ترجمه‌ی آژند،یعقوب، تهران، اطلاعات ۱۳۶٦، ص۳۰

۳. **سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، ص۸۱

است، به‌میزانی که بتواند تولید اضافه‌ی مناسبی را همراه داشته باشد و از طریق صدور این تولید اضافه بر ثروت دولت و مملکت افزود و ابریشم هم در رتبه‌ی اول قرار داشت و گام دوم او یافتن بازارهای مناسب برای صدور مازاد تولید ایران به‌ویژه ابریشم و پارچه‌ها و قالی‌های ابریشمی بود و برای این‌کار او ضمن حمایت از تجار مسلمان به حمایت ابریشم از رعایای مسیحی خود به‌ویژه تجار ارمنی همت گماشت که از دیرباز در کار تجارت ابریشم، صاحب تجربه بودند و با هم مسلکان مسیحی خود از دیرباز در زمینه‌ی صدور ابریشم خام و ساخته‌شده، ارتباط داشتند.[1]

هر چند تاورنیه معتقد است در انتخاب ارامنه تنها موضوع هم‌کیشی نیست که موجب توجه شاه عباس به تجار آنان گردید، بلکه بنیه‌ی قوی و رعایت اعتدال در امور معاش را نیز باید بر دیگر عوامل اضافه نمود.[2]

نکته‌ی مهم دیگری که از همه بیشتر مورد توجه شاه عباس بود، این است که ارامنه سود حاصله از تجارت را معمولاً به ایران باز می‌گردانند، ولی تجار و شرکت‌های خارجی دیگر در ایران چنین کاری را انجام نمی‌دادند و فعالیت اقتصادی ارامنه و سودی که آنان بر کشور برمی‌گرداند تا بدان پایه حایز اهمیت بود که شاه عباس برای حفظ آنان از تجاوزات دولت عثمانی و یا احتمالاً جلوگیری از انتقال این مردم زیرک که خود در حکم سرمایه‌ای برای کشور محسوب می‌شدند آنان را به اصفهان کوچ داد و موجب شد که بر رونق این شهر به میزان فوق‌العاده‌ای افزوده شود.[3]

از آنجاکه در ایران، مناطق شمالی از مهم‌ترین مراکز تولید ابریشم خام بودند در مرکز برنامه‌های اقتصادی دولت قرار می‌گرفت و مضافاً اینکه راه بازرگانی ایران و اروپا از این منطقه گذشت. توجه خاص شاه عباس به این مسئله بدان پایه اهمیت یافت

---

۱. سفرنامه‌ی دلاواله، ص۳۶
۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،صص۳۲ـ ۲۲۹
۳. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص۴۰۴

که انحصار کامل این کالا را به‌خود اختصاص داد.[1] اقدام بعدی شاه عباس پس از تولید ابریشم در حد بازار بین‌المللی، یافتن راه‌های صدور آن به بازارهای اروپایی بود که از وضعیت مناسبی برخوردار شده و خواهان کالاهای تجملی از جمله ابریشم بودند. راه قدیمی‌صادرات از طریق خاک عثمانی به دلایل متعدد، از جمله اختلافات سیاسی دولتین و عوارض گمرکی گزاف مقرر شده توسط این دولت چندان مقرون به صرفه نبود، لذا شاه عباس تلاش نمود با دادن امتیازات ویژه به تجار دولت‌های خارجی (اروپایی) آنان را ترغیب کند که از بندرهای ایران استفاده کنند که از یک طرف دیگر عثمانی تنها راه نبود که این دولت بتواند هر زمان که اراده می‌کند آن را مسدود نماید و در ثانی نوعی استفاده از ظرفیت‌های موجود (بندرها) در ایران بود.

۳ـ صادرات و واردات

بشر از زمانی که به‌صورت جمعی زندگی را آغاز کرد به نیازمندی‌های متنوع خود پی‌برد. هرچه جوامع کامل‌تر و گسترده‌تر می‌شد به همان نسبت نیازها از تنوع بیشتری برخوردار می‌گشت، به‌نحوی که امکان تأمین کلیه‌ی نیازها و ضرورت‌ها از عهده‌ی یک جامعه یا کشور بر نمی‌آمد زیرا که موقعیت‌های خاص جغرافیایی و آب و هوایی کشورها، صنایع زیرزمینی و معادن مختلف، فرهنگ و سنن و صنایع‌دستی، اعتقادات مذهبی و فرهنگی هر ملتی، توان خاصی را برای آن کشور در تهیه و تدارک کالاهای ویژه ایجاد می‌کرد. اما هیچ کشوری به لحاظ موقعیت‌های خاص ذکر شده امکان تهیه‌ی کلیه‌ی نیازمندی‌های مردم خود را ندارد و نیازمند مبادله با دیگر دولت‌ها و یا جوامع بشری است. منتها به تناسب برنامه‌ریزی‌ها و فرهنگ غالب کشور، ممکن است گاه وارد کننده‌ی مواد اولیه و سرمایه‌ای باشد تا خود آن را به کالاهای متفاوتی که مورد نیاز است تبدیل کند و کالاهای مصرفی و تجملی را وارد می‌کنند در هر صورت مراوده‌ی

---

۱. گرانتسکی و دیگران، **ایران از دوران باستان تا امروز**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵٤، ص۲۷۵

تجاری برای تأمین نیازهای متفاوت یک ضرورت و اصل است. هرکشوری در عین اینکه صادرکننده‌ی کالاست هم‌زمان واردات مورد نیاز خود را نیز از دیگر کشورها تأمین می‌کنند. بنابراین صادرات و واردات دو مقوله‌ای هستند که همواره با یکدیگرند و هیچ کشوری نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از یکی از آنها بداند. لیکن سیاست‌های تعیین شده‌ی هر دولتی برای رشد اقتصادی می‌تواند تعیین‌کننده‌ی نوع واردات و یا صادرات باشد. طبیعی است که توسعه‌ی اقتصادی کشورها عموماً نیازمند ورود کالاهای سرمایه‌ای و واسطه و مواد اولیه برای تبدیل می‌باشد و صدور کالاهای آماده و ساخته شده بهترین راه برای اشتغال بیشتر و استفاده از منابع طبیعی و مواد اولیه است و بدین ترتیب ارز بیشتری وارد کشور خواهد شد و هر قدر ورود کالاهای مصرفی و تجملی به کشور بیشتر شود به‌همان نسبت سرمایه‌گذاری‌های تولیدی کاهش خواهدیافت و موازنه‌ی واردات و صادرات به‌سود کشور صادرکننده خواهد بود. در دوره‌ی صفویه نیز به‌دلیل مراودات ویژه‌ای که با کشورهای اروپایی و دیگر کشورها برقرار شد و روند رو به رشد اقتصادی کشور، توجه بیشتری به صادرات و واردات کالاهای مختلف گردید. صرف‌نظر از کیفیت و نوع کالاهای وارداتی و صادراتی در این دوره، بازرگانان ایرانی در دوره‌ی صفویه کالاهای مورد نیاز کشور را از خارج وارد می‌کردند و همچنین کالاهای مازاد را به اقصانقاط کشورهای شرق و غرب عرضه می‌نمودند. آنها تقریباً تا پایان قرن هفدهم به‌خاطر تنوع محصولات و گستردگی فروش کالا و رونق تجارت و بازرگانی چندان نگرانی و واهمه‌ای از حضور متوالی و فزاینده‌ی بازرگانان و تجارتخانه‌های خارجی در ایران برای صادرات و واردات نداشتند. در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی یعنی در اوج اقتدار و عظمت سلسله‌ی صفوی در ایران، کمپانی‌ها و تجار خارجی جهت انعقاد قراردادهای تجاری و ورود کالا به کشور ایران و با خرید امتعه‌ی مورد نیاز خود از ایران، به این کشور سرازیر شدند. پیش از صفویان، ونیزی‌ها، ژنی‌ها، تجار پیزا و فلورانس به ایران رفت و آمد داشتند و از دوران شاه تهماسب به

بعد انگلیسی‌ها، هلندی‌ها، پرتغالی‌ها و... جای رقبای قدیمی را در تجارت با ایران گرفتند.

الف ـ کالاهای وارداتی

مهم‌ترین قلم واردات ایران، منسوجات بود که یا به مصرف داخلی می‌رسید و یا به ممالک هم‌جوار صادر می‌شد. نوع برجسته و شاخص آن در وهله‌ی نخست پارچه‌های پشمی اروپا بود که به‌ویژه از انگلیس و تا حدی هم از ونیز، فرانسه و هلند و بیشتر از راه‌های حوزه‌ی مدیترانه وارد می‌شد ولی کمپانی هند شرقی انگلیس در همه‌ی ایام تلاش می‌کرد تا فروش پارچه‌های خود را از طریق بندرعباس گسترش دهد. پارچه‌های متنوع پنبه‌ای هندی هم در درجه‌ی دوم اهمیت بود که تجار محلی و کمپانی هلندی تا حدودی هم کمپانی انگلیسی آن را می‌فروختند.[۱] به‌گفته‌ی پیترو دلاوله جنس قماش از کتان نیست زیرا در اینجا پیدا نمی‌شود بلکه پنبه‌ای و غالباً از هند می‌آید.[۲] پارچه‌های پنبه‌ای هند بیشتر از سند، کروماندول، سورات که تولیدات اگره، بروچ، احمدآباد و مراکز نساجی دیگر شمال غرب هند، بنگال و کوتج را معامله می‌کردند وارد می‌شد. شاید یک سوم منسوجات هند به دریای احمر و ایران و از آنجا به عربستان، حوزه‌ی مدیترانه، ترکیه، روسیه و آسیای مرکزی صادر می‌شد.[۳]

به‌گفته شاردن، منسوجات پشمی بریتانیا در تمام کشورهای اروپای غربی از قبیل فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و خود انگلستان فراوان می‌باشد که به ممالک شرق صادر می‌گردد.[٤]

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران دوره‌ی صفویان**، ص۲۷۳

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۲٤۱

۳. دلاواله، پیترو،ص۱٤۲

٤. همان، ص ۲۷۳

تجارت هلند با تجارت ادویه در شرق شروع شد. هلندی‌ها در اواخر دوره‌ی صفویه همچنان منسوجات و ادویه را به ایران وارد می‌کردند. در سال ۱۷۲۱م چهار فروند کشتی هلندی وارد بندرعباس شدند که حاوی شکر، فلفل، چوبک، رنگ لاک، هل، قند، قلع، دارچین، میخک، جوز و انواع پارچه بود.[۱] زردچوبه و زنجبیل و برنج هم وارد می‌شد. چوب هم برای ساختمان‌سازی به‌کرات از جنوب وارد ایران می‌گشت. شکر یکی از اقلام مهم وارداتی ایران در خلال این دوره بود. غیر از این اقلام ثابت، حلبی و آهن نیز در ایران خریدار داشت و انواع وسایل تجملی نظیر پوست‌های گران‌قیمت سمور،[۲] مشک ختنی که از آهوهای تبتی بود از تبت و چین از راه هند به ایران وارد می‌شد.[۳] جواهرات زمرد و یاقوت که عالی‌ترین نوع آن زمرد مصری درجه‌ی دوم را زمرد قدیمی، سومی‌را زمرد تازه می‌گفتند از مصر می‌آمد.[٤] بلور آلات و احجار قیمتی، شمشیرها و نیزه‌های هلندی و تفنگ‌های اسپانیایی از اشیای مورد علاقه بود.[۵] ساعت‌های اروپایی که تازه در شرق باب شده بود، کم و بیش وارد می‌شد. صابون از ترکیه‌ی عثمانی به‌ویژه از حلب وارد شد. به‌گفته‌ی شاردن محصول این بلده (حلب) بهترین صابون سرتاسر مشرق زمین بلکه تمام جهان است.[٦] و مقدار کثیری به بین‌النهرین و کلده و ایران و صحرای کبیر حمل می‌شد.[۷] از روسیه پوستین و اسب‌های های گرجی وارد می‌شد. شاردن می‌گوید: «کاغذ اروپا را بعد از انجام عملیاتی بسیار

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ج۱، ص۲۱
۲. پژوهش دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران دوره‌ی صفویان**، ص ۲۷٤
۳. همان، ص ۲٤۱
٤. سفرنامه‌ی شاردن، ج٤، ص ۱۰۲
۵. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۳۲
٦. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص ٦٤
۷. پژوهش دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران در دوره‌ی صفویان**، ص۲۷۰

مصرف می‌کنند ولی محصول ترکستان صغیر (چین) را در تحریرات خود بر آن ترجیح می‌دهند».[1]

گیاهانی مثل زردچوبه، کاسنی و کنگر فرنگی را نیز از اروپا برای کشت به ایران آوردند و به‌گفته‌ی تاورنیه همه‌ی اینها در ایران به‌خوبی اروپا به‌عمل می‌آمد.[2] همچنین گیاهان دارویی را از چین وارد می‌کردند. تاورنیه می‌افزاید در ایران، قلع و سرب غیر از آنچه از خارجه می‌آوردند، یافت نمی‌شد و بیشتر از انگلستان می‌آوردند.

ب- کالاهای صادراتی

در دوره‌ی صفویه، مهم‌ترین قلم صادراتی ایران، ابریشم بود. محصول گیلان بسیار مرغوب بود که هرسال مقدار زیادی ابریشم خام از ایران به خاک عثمانی و لهستان و مسکو حمل می‌شد و در آنجاها به مصرف قلابدوزی می‌رسید.[3] و دو نوع آن به اروپا صادر می‌گشت؛ اول شعربافی که از نظر مرغوبیت عالی و طبق گفته‌ی شاردن، ابریشم زربفت معنی داشت و نیز لجی نامیده می‌شد و دوم ابریشم اردست بود که شاردن آن را زمخت و خشن و زشت و زبر توصیف می‌کند و در شروان به‌عمل می‌آمد.[4] هرسال مقدار بسیاری بافته‌ی ابریشمی و منسوجاتی که با رشته‌های طلا و نقره بر زیبایی‌شان افزوده شده‌بود، کشتی‌کشتی همراه فروشندگان حکومتی برای فروش به اروپا و حتی بیشتر مواقع به هند فرستاده می‌شد.[5] انگلیسی‌ها هم ابریشم خام و همچنین پارچه‌های

---

۲. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص ٦٤

۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۳۱

٤. سفرنامه‌ی شاردن، ج٤، ص ۳۵۲

۵. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص ۳٦۸

نخی را از راه حلب و یا مسکو به اروپا می‌فرستادند.[۱] سایر صادرات ایران در مقایسه با ابریشم کم اهمیت‌تر بود. پشم کرمان که بهترین نوع آن پشم گوسفند آن بود و از مشهد هم اندکی به‌دست می‌آمد به‌وسیله‌ی کمپانی‌های اروپایی صادر می‌شد و به کشورهای حوزه‌ی مدیترانه هم می‌رفت. هلندی‌ها هم میزان قابل ملاحظه‌ای پشم صادر می‌کردند که بیشتر برای تولید کلاه و دکمه به‌کار می‌رفت.[۲] به‌گفته‌ی شاردن، موی شتر از پشم کلیه‌ی حیوانات اهلی بهتر است و از آن منسوجات نفیسی تهیه می‌کنند و در اروپا از آن کلاه لبه‌دار می‌سازند.[۳]

منسوجات و قالی از اهم تولیدات صنعتی ایران برشمرده می‌شد. هر ساله مقدار زیادی از پارچه‌های زری و مخمل و تافته‌ی ایران به اروپا حمل می‌شد. به‌گفته‌ی شاردن، کارگاه‌های عالی فرش‌بافی در ایالت کرمان به‌ویژه سیستان بود که قبل از افتتاح طرق تجارتی از راه اقیانوس (خلیج‌فارس) محصولات ایران از طریق ترکیه به اروپا صادر می‌شد.[۴] مروارید را از صدف‌های بسیار درشتی در سرتاسر خلیج‌فارس به‌ویژه در اطراف جزیره‌ی بحرین به‌دست می‌آوردند و به هندوستان و عربستان فروخته می‌شد.[۵] مروارید را بیشتر برای تزیین منسوجات زربفت به‌کار می‌بردند و با اینکه عایدات مستقیم کمی برای خزانه‌ی ایران داشت، ولی مهم بود.[۶] پسته‌ی قزوین و ملایر، بادام یزد و کرمان، کشمش، ترشی، میوه، آلو و مربا، گلاب و عطریات از کالاهای صادراتی ایران

---

۱. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج ٤ ، ص۱۰۰
۲. تورنفر، ص۳۳۷ به نقل از: شکوه عظیمی
۳. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص ۱۹۵
٤. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**تاریخ ایران در دوره‌ی صفویان**، ص۲۷۰
۵. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج٤، ص۱۱٤
٦. تاجبخش،احمد،تاریخ صفویه،ص ۱۸٤

به هند محسوب می‌شد.[۱] کشمش را با برگ گل رز معطر به عنوان صادرات به خارج می‌فرستادند.[۲] خشکبار آذربایجان به دیاربکر و بغداد حمل می‌شد. ساغری و تیماج یک چشمه‌ی عمده‌ی تجارت هلندی‌ها بود و به لهستان و مسکوی (روسیه) نیز حمل می‌شد. کالاهای عمده‌ی صادراتی دیگر روناس بود که به‌قول تاورنیه: «روناس اسدآباد آذربایجان (حدود ارس) معروف و تنها مملکتی است در تمام دنیا که روناس می‌دهد و در هندوستان و ایران یک تجارت عمده از آن می‌کنند».[۳] کاروان‌های بزرگ بار روناس به هرمز می‌رسد تا به هندوستان ارسال شود. یکی از معاملات خوب این کشور با امپراتوری ترکیه‌ی عثمانی و به‌ویژه هندوستان حیوانات اهلی، شتر، اسب و گوسفند است و علت اصلی گرانی زیاد اسب در ایران هم همین مسئله است. محصولات چرم ایران به هندوستان و ترکیه و دیگر ممالک اطراف صادر می‌شود.[٤] خاک سرخ و نمک از از هرمز صادر می‌شود. تورنفر نکاتی چند راجع به صادرات و اهمیت معدن نمک می‌افزاید: «نمک را در قطعات بزرگ می‌برند و دو قطعه از آنها را روی یک گاو می‌گذارند. گاهی این حیوانات را که در جاده‌ها در پی هم روان‌اند، می‌بینیم. این معادن بی‌آنکه تمام‌شدنی باشد، برای تمام ایران کافی است.[۵] داروها و انگم‌ها و دواجاتی چون چون توتیا، اپوپوناکس، نشادر، پیله، آمونیاک، بارجه، کندور و انقوزه به ممالک اطراف صادر می‌شد و با اینکه میزان این صادرات اندک بود، ولی بازده‌ی قابل ملاحظه‌ای داشت. مازو که از درختان بلوط همدان و کرمانشاه به‌دست می‌آمد بیشتر به حوزه‌ی مدیترانه صادر می‌شد. شراب ایران علی‌الخصوص شراب شیراز علی‌رغم ممنوعیت آن

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۳۸

۲. تورنفر، ص۳۳۷، به نقل از: شکوه عظیمی، ص۵۱

۳. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**تاریخ ایران در دوره‌ی صفویان**، ص۲۷۱

٤. بدر، رافائل، **روزنه‌ای به تاریخ ایران در سده‌های گذشته**، شرکت سهامی انتشار، سال ۱۳۷۷، ص۳۰

۵. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۲٦

در بین محافل درباری خارجیان مقیم ایران خواهان زیادی داشت. تاورنیه در سال ۱٦٦٦م تولید شراب شیراز را ۱٥٤٦۸۸ گالن سلطنتی و ٤۱۲٥ بشکه ۳۰۰ پیتی (۲۰۰۰۲٥ من) برآورد کرده که یک چهارم آن به هند صادر می‌شد.[1] از اقلام صادراتی می‌توان خشخاش، تنباکو، خرما، عرقیات، شربت، ماهی، خاویار، ظروف چینی و لعابی را نام برد.

٤ـ تجارت و بازرگانی

تجارت در شهرهای ایران با استقرار حکومت مرکزی و تأمین امنیت رونق می‌یافته است. وجود بازارهای مهم دوره‌ی اسلامی نشانگر تجارت در حیات شهری است. دوره‌ی صفویه فعالیت تجاری، مورد توجه قرار گرفت و بازارهای وسیع مهمی ساخته شده و به مراکز فعالیت و تجارت تبدیل شدند. تاجران این دوره در عرصه‌های مختلف فعالیت می‌کردند؛ از تجارت کالاهای ساخت داخل تا کالاهایی که خارج از مرزها وارد و عرضه می‌کردند. سرمایه‌های اینان به شکل سرمایه‌ی تجاری بوده که تا مدت‌ها گرایشی به‌سوی تولید نشان نمی‌داد، گرچه معدود تجربیاتی که برخی از تاجران در این عرصه کردند، نتایج مستعجلی در پی داشت.

وضع تجار در شهرها ویژگی‌هایی در خور ملاحظه داشت. با وجود تمرکز فعالیت اقتصادی آنها در بازارهای بزرگ، از تشکیلات مشابه اصناف نزد آنان جزمی نبود، بلکه تحت‌نظر «ملک‌التجار» که منتخب شاه بود، مسایل خاص میان دیوان اعلی و حکومت و گروه تاجران حل و فصل می‌شد.[2] (البته امور جاری تجار نیز همین‌گونه حل و فصل می‌شد) از این رو طبعاً اینان فاقد ابزارهای لازم برای دفاع از منافع اقتصادی خود در مقابل حکومت بودند. لذا غالباً تجار عمده به‌نوعی اشتراک منافع با حاکمان شهرها و حکومت گرایش داشتند، تا حمایت آنها از این طریق جلب و امنیت جانی و مالی به

---

۱. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج٤، صص۱۰٦، ۱۱٥و۳۳٥

۲. اشرف، احمد، **موانع تاریخی بورژوازی در ایران**، ص۲۷؛ همچنین:لکهارت،لارنس ،پیشین، ص٤۷۸

دست آورند. در نتیجه‌ی این روند، تجار به حکومت شهری وابسته شده و همچون طبقه‌ای مستقل و متشکل در حیات شهرها، ظاهر نشدند. این نوع سرمایه‌داری تجاری نمی‌توانست علیه سرمایه‌داری تجاری دولتی اقدامی کند و انحصارات و سلطه‌گرایی حکومت را در عرصه‌ی بازار و تجارت متعرض گردد، چراکه اصولاً وابستگی شدید سرمایه‌داری بدون پایگاه لازم در شهرها، به حکومت، خصایصی بخشیده بود که هرچه بود، خودمختاری و قدرت نبود. این حالت ویژه‌ی تجار ایران با توجه به مجموعه‌ای از علل که همگی چون موانعی بر سر راه رشد سرمایه‌داری ایران عمل می‌کردند، تشدید می‌شد: وابستگی امور حقوقی تجارت به تأیید و بررسی روحانیون، که به کندی امور تجاری و مشکلاتی[۱] دیگر انجامید و مانع از ظهور دادگاه‌ها و محاکم خاص فعالیت تجاری می‌شد، اخذ مالیات‌های متعدد از تجار ساکن در بازار که رسمی قدیمی بوده و تداوم یافته بود،[۲] و همراه مالیات‌ها و گمرکی‌های زیادی که در مسیر راه‌ها و گذرها و پل‌ها اخذ می‌شد،[۳] بار مضاعفی بود که سرمایه‌داری تجاری از عهده‌ی آن به‌سختی برمی‌آمد. حکومت در پی سودجویی خود سیاست‌هایی را اعمال می‌کرد که این موانع رشد سرمایه‌داری را افزون می‌کرد؛ اجاره دادن گمرکات به مستأجران، در حالی که کمپانی‌ها از امتیازات[۴] خاصی جهت معافیت گمرکی برخوردار بودند، تجار ایرانی می‌بایست تلافی کنند و مبالغ را کامل بپردازند. ورود شرکت‌های تجاری و رقابت با این تجار نیمه وابسته‌ی سنتی، خود مانع مهمی در راه رشد آن محسوب می‌شد، به‌ویژه

---

۱. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج۳، ص۲۹۷؛ طبق شرایط آلبوکرک تجارت جنوب ایران و هند تماماً به‌دست پرتغال می‌افتاد. (ر.ک. به: والسر شوستر، پیشین، صص۲ـ ۸۱) تحمیل فروش کالا به ایران از سوی اینان نیز صورت می‌گرفت. **سفرنامه‌ی شاردن**، ص۲۷۹

۲. **همان**، ج۳، ص۳۱۹

۳. هرچند در اوایل دوره‌ی صفوی این مالیات‌ها حالت بسیار نکوهیده داشته‌است در این ایام اندکی سبک‌تر شده ولی به هر حال اخذ می‌شده است. (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی ونیزیان**، صص۸۷ـ ۳۸٦)

٤. برای دیدن یک شرح از مالیات‌ها، ر.ک. به: **سفرنامه‌ی اولئاریوس**، ص۳۲۰؛ گمرکی‌ها در بندر حدود ۱۰ درصد قیمت جنس ٤ درصد حق حاکم و... بود. (ر.ک. به: محمدابراهیم باستانی، **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، ص۱۳۲ و همچنین. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۱۱۰)

اینکه صرف‌نظر از نفس رقابت آنها به تجارت سنتی، متوسل به زور نیز می‌شدند و از تجارت ایرانی‌ها گاه ممانعت به‌عمل می‌آوردند.[۱]

رقابت‌های زیاد این شرکت‌ها در حوزه‌ی خلیج‌فارس و عدم استعداد تجار ایران در رویارویی با آنها، به‌ویژه فقدان امنیت در مسیر راه‌های آبی جنوب، که فقط کشتی‌های تجاری شرکت‌های غربی امنیت داشتند، نیز بر ناکارآیی تجارت ایران می‌افزود.[۲]

در داخل نیز، فقدان امکانات توسعه‌ی تجارت از راه‌های مألوف، بورژوازی را شکننده می‌ساخت. بعد مسافت، کندی وسایل حمل و نقل (در مقایسه با سرعت سیر کشتی‌ها)، گرانی کالاها یا قیمت تمام شده، و از سوی دیگر عدم رشد و ظهور سیستم‌های مالی و بانکی به‌دلیل حرمت ربا، که تنزیل را به روش‌های انحرافی و نادرستی سوق می‌داد و شایع می‌کرد و سودهای سرشاری نصیب هندیان فعال در این عرصه می‌کرد[۳] و در عین حال از تراکم سرمایه نزد تجار ممانعت می‌کرد. علاوه بر موارد فوق، از جهات کلی نیز مسئله‌ی رشد سرمایه‌داری دچار مشکل بود؛ در رابطه با ساخت سیاسی، به‌نحوی که خود حکومت دست در حوزه‌ی عمل تجاری زده و مقادیر زیادی کالا صادر کرده و ورود کالاهای خارجی توسط تجار عمده و شرکت‌ها را کنترل و گاهی خود طرف معامله‌ی آنها می‌شد، و تنها در صورتی که کالاهای اینان سود سرشاری را برای حکومت در بر نداشت، تجار دیگر به معامله با آنان مجاز می‌شدند.[٤]

در صورت معامله‌ی شاه با عمده‌ی تاجران وارد کننده ـ که تمام معامله به میل حکومت ختم شد ـ حکومت توسط تاجران خود، کالاها را وارد بازار کرده و تجار

---

۱. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج۳، ص۲۳۷
۲. به‌طوری که عمال ایرانی اعتراض می‌کردند عدم استقرار کشتی‌های کمپانی انگلیسی، طبق قرارداد سبب بودن کشتی‌های تجاری توسط پرتغال و اعراب به بندرهای دیگری، جز بندرعباس شده است. (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی شاردن**، ج۳، صص۲۰۰ـ ۳۰۰
۳. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،صص۷ـ ۱۹۵، این روند انباشت نقدینگی نزد هندیان، به‌ویژه در اواخر صفویه، نتایج وخیمی برای ایران داشت. آنها پول را از سرمایه‌دار ایرانی به ۸ درصد نفع گرفته و به ۳۰درصد و بیشتر به ربح می‌دادند. (ر.ک. به: لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص)٤٦٧
٤. همان، ص ۲۳٦

ایرانی به نوبه‌ی خود در معامله‌ای با حکومت آنها را خریداری و به‌فروش می‌رساندند. اهمیت مسئله وقتی روشن می‌شود که در نظر بگیریم کالاهای استراتژیک آن دوره برای تجار، مانند منسوجات گرانبها به‌ویژه ابریشم، تجارتشان در انحصار تاجران وابسته به حکومت بوده و ارمنی‌ها به‌عنوان قشر تاجران فعال، تمامی مراحل کار تجارت آن را انجام می‌دادند. نتایج دخالت حکومت در سیستم تجاری کشور، به فشار بر شهرها و بازارها می‌انجامید و مانع از قدرتمندی سرمایه‌داری شهری و زایش نهادها و مبانی مستحکمی برای رشد آن می‌شد. در کنار این عوامل، دیگر مسائل ساختاری جامعه‌ی ایران چون تداوم وجود شیوه‌های سه گانه تولید به‌شکل مختلط (عدم تقسیم کار میان شهر و روستا) مانع از توسعه و رشد در عرصه‌ی تقسیم کار و تخصصی شدن امور شده و از جدا شدن کامل تولید شهری محسوب می‌شد. نتیجه آنکه خود این گروه‌ها، حتی در شهرها امکان استقلال و اعمال اراده‌ی خود را نمی‌یافتند،[1] البته سرمایه‌داری تجاری ایران نیز از ضعف ماهیتی رنج می‌برد: عدم تخصص و مهارت کافی در مسئله‌ی تجارت به‌ویژه تجارت خارجه (که سبب روی آوری شاه عباس به تجار ارمنی شد) عدم وجود روحیه‌ی مناسب و منطقی جهت انباشت سرمایه نزد تجار ایرانی، مزید بر موانعی که ناشی از اعمال سیاست‌های حکومت در امور تجارتی بود، در ثانی فعالیت کمپانی‌ها، که سود منتقله به بخش بورژوازی شهری که به ریشه‌های تاریخی می‌رسید، به‌طوری که حکومت خود مدافع بورژوازی داخلی محسوب می‌شد.[2]

با توجه به‌مسایل فوق، سرمایه‌داری ایران گاهی به‌قدری دچار ضعف می‌گردید که گمان می‌رفت خارج از سیستم سرمایه‌داری کلی جامعه عمل می‌کرد. گاه وی را در حال انجام قاچاق و فرار از گمرکات مشاهده می‌کنیم[3] که نشان‌دهنده‌ی ناتوانی این بخش اقتصادی در رقابت با کمپانی‌ها و انحصارات و مداخلات حکومت است. و در

---

۱. اشرف، احمد ،پیشین، صص۷ـ ۱۲٦

۲. صدراعظم صفوی (شیخ علیخان زنگنه ـ عهد شاه سلیمان)، خود از منافع تجار ایرانی در مقابل شرکت‌های خارجی دفاع می‌کرد. (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی شاردن**، ج۳، ص ۲۹۹ به بعد)

۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۱۳٦

عین حال نشان‌دهنده‌ی درجه‌ی عقب ماندگی مناسبات تجاری ایران در مقایسه با تجارت نظام‌مند کمپانی‌هاست و گاه در مواردی فشار کمپانی‌ها به ممانعت از رواج تجارت خصوصی غربی‌ها در ایران و کار شکنی‌هایی که انجام می‌دادند و حتی با رشوه دادن به مأمورین ایرانی، تا قتل تجار عمده نیز پیش می‌رفتند.[۱] که البته این اقدامات در انحصاری کردن بازار و تضعیف توان سرمایه‌داری شهری ایران تأثیری بسزا داشت.

نظام بازار ایران، در درجه‌ی اول بر بازارهای شهرها استوار بود که تجار عمده و خرده در آنجا مستقر شده و به تجارت مشغول بودند. در بازار شهرها گردش وسیع کالاها را داریم و رونق این شهرها به‌کرات از سوی سیاحان آن دوره توصیف شده است. کاروانسراها نیز از مکان‌هایی بودند که واردکنندگان کالا (تجار) به شهرها در آن مبادلاتی انجام می‌دادند. در شهرها تجاری از ملل گوناگون نیز وجود داشتند که بازرگانی یا پیله‌وری می‌کردند و شامل هندی‌ها، ترک‌ها، یهودی‌ها و حتی فرنگی‌ها بودند.[۲] کار و فعالیت اینان به‌دلیل خصایص مألوف بازارهای کشور با مشکلاتی مواجه نبود، در حالی که در همین زمان فعالیت و تجارت تجار آزاد ایرانی در نزد بسیاری از ملل غرب با مشکل مواجه می‌شد و به‌دلیل وجود بازارهای انحصاری و رشد یافته، مجالی برای کار تجار آزاد ایرانی، باقی نمی‌ماند.[۳] به‌جز بازارهای شهری، بازارهای منطقه‌ای نیز در کشور وجود نداشته است، مثلاً در منطقه‌ی کرمان، تجارت کرک رواج

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ٦٨

۲. اولئاریوس اشاره‌ای صریح به این آزادی بازار در ایران دارد. (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی اولئاریوس**، ص۲۸۰) و نیز وی شرحی در این خصوص درباره‌ی شهر کاشان دارد. (همان، ص١٦٦) برای شرحی درباره‌ی این تجار و ملیت آنها در اصفهان، ر.ک به: همان، صص۳ ـ ٢٤٢

۳. ویلم فلور شرحی از درگیری تاجران ایرانی که در انگلیس و هلند با کمپانی هلندی هند شرقی داشته‌اند، به دست می‌دهد. (ر.ک. به: فلور، ویلم،**اولین سفرای ایران و هلند**، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، ص ۱۳، نشر توس، تهران)

داشته‌است. یا حوزه‌ی تجارت منطقه‌ای در شمال ایران که در شهر شماخی متمرکز بوده و تجاری از مناطق مجاور (روس و لزگی و...) جهت تجارت، در آنجا تردد می‌کرده‌اند[۱] و درنهایت بازار کالاهای ترانزیتی که عمدتاً از هند وارد شده و به‌سوی روس یا عثمانی و بغداد حمل می‌شد.[۲]

این تجارت تا اواخر صفویه برپا بود، هرچند با ورود شرکت‌های تجاری از حجم و ارزش آن کاسته شد، صادرات و وارداتی که در بازار ایران می‌شده است، از ایران عمدتاً منسوج ابریشمی و قالی و کرک و فلزات قیمتی و خشکبار بوده‌است و واردات شامل انواع امتعه، فلزات، عطر و ادویه‌جات، اشیای تجملی و تزئینی و سلاح جدید می‌شده است. طبیعی است که ارزش افزوده‌ی کالاهای وارداتی به ایران بسی بیش از صادرات ایران بوده‌است[۳]، به‌نحوی که خروج مسکوکات طلا و نقره از ایران به‌حد ناراحت‌کننده‌ای جریان داشته‌است و تقریباً در اواخر صفوی بسیاری از عمده‌ی تجار ایران، متوسل به قرض شده‌اند[٤]. به‌طور کلی بازار ایران خصایصی داشته که برخی از اهم آنها به این قرار بوده است: اول خصیصه‌ی آن، وجود نوعی آزادی عمل در بازار ایران بود، به‌نحوی که عرصه‌ی فعالیت برای کسی محدود و محصور نبود، که البته این به‌دلیل خصیصه‌ی ماقبل انحصارات در بازار ایران بود. [۵]دوم، دخالت حکومت در مناسبات بازار که انحصاراتی را در ورود و صدور کالاهای سودآور و مهم حاکم کرده و

---

۱. **سفرنامه‌ی اولئاریوس**، صص۸۷ ـ ۸۸

۲. جهت بررسی راه تجاری شمال و کالاهای در جریان در آن، ر.ک. به: **سفرنامه‌ی تاورنیه**، صص۱-٦؛ شرح کامل این راه‌ها ر.ک. به: محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، پیشین، ص۱۲٤ و همین‌طور ر.ک. به: لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص٦٥؛ درباره‌ی وضع راه بغداد و موقعیت تجارت آن ر.ک. به: همان، ص٤۲٦، و درباره‌ی وضعیت تجارت منطقه‌ای و ترانزیتی بغداد، ر.ک. به: **سفرنامه‌ی شرلی**، ص۳۷

۳. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۳۰

٤. این در حالی است که علاوه بر غرب، حتی در روس همین دوره، بازار آزاد به‌شکل ایران وجود نداشته‌است و انحصارات دولتی در بازارها برقرار بوده‌است. (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی اولئاریوس**، ص۲۸۰)

۵. برای بررسی روند و طرح‌های مربوطه (ر.ک. به: لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص ٤۵۳)

با تعقیب منافع خود در سطح بازار از رشد طبیعی و قوام آن می‌کاست. و بالطبع عدم هماهنگی ساختاری این دو ساخت (اقتصادی ـ سیاسی) در مواقع ضعف حکومت مرکزی، زیان‌هایی برای سیستم بازار ایجاد می‌کرد. (فساد مأمورین، بی‌نظمی‌ها، و غیره) سوم، ورود شرکت‌های تجاری غربی در عرصه‌ی رقابت در بازار ایران بود که به‌تدریج به انتقال حجم بیشتر جریان کالا از راه‌های خشکی سنتی به راه‌های جنوب (دریایی)، جریان تجارت کهن ترانزیتی ایران را دچار تغییر کردند. به‌طوری‌که در اواخر صفویه انتظار می‌رفت، پیوندهای تجاری ایران و مناطق مجاورش از راه خشکی قطع شده و همه‌ی تجارت مزبور به راه دریا و دست کمپانی‌ها بیفتد. در قرن دوازدهم قمری است که یورش شرکت‌های غربی به بازارهای ایران جدی‌تر می‌شود.[۱] هم‌زمان تداوم این روند را داریم که حتی تجارت ایران و هند به راه دریا منتقل شده و شرکت هند شرقی با دریافت و انتقال حجم وسیعی از کالاهای صادراتی ایران، عملاً در فروپاشی تجارت منطقه‌ای و بین‌المللی به مرکزیت ایران، اقدام می‌کند و مسئله‌ی آخر در رابطه با بازار ایران، بی‌ثباتی شدید آن در نیمه‌ی دوم قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم قمری است. به‌طوری‌که نوسانات در قیمت‌ها شدید شده و امور تجاری را دچار اختلال می‌کند.[۲] این مسئله ناشی از اغتشاشات در مرزهای مجاور ایران و همسایگان آن است، که منجر به مسدود شدن راه‌های خشکی(مثلاً راه هند) می‌شود. همچنین اشباع بازارهای ایران از امتعه‌ی وارداتی کمپانی‌ها به‌ویژه منسوجات و رکود ناشی از کاهش شدید پول می‌باشد.[۳]

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،صص٤ ـ ٤٥٣ و ٤٥٦
۲. همان، ص٤٥٤
۳. حکومت تجار بزرگ ایران، و غیره، در اواخر دوره‌ی صفوی، (ر.ک. به: لکهارت، لارنس ،همان، صص٨٤ـ ٤٦٩) در حالی که انباشت نقدینگی نزد دلالان هندی و کمپانی‌ها، فوق‌العاده قابل توجه بوده‌است. همچنین: (ر.ک. به: شوستر والسر، پیشین، ص٧٨) به‌گفته‌ی سیاحان، فقر عمومی حاکم بوده‌است (ر.ک. به: همان، ص٦٦)

۵ـ تجارت و حکومت (تجارت دولتی)

در جوامعی که از سیستم اقتصادی بورژوازی برخوردار بوده‌اند، فعالیت‌ها و مناسبات بورژوازی اصولاً نهادها و تشکیلات سیاسی را شکل می‌داده است. در کارتاژ و یونان و غیره، حکومت‌های شبه دموکراسی یا دموکراسی پیشرفته‌ای (به‌نسبت زمان) حاکم بوده‌است. نفس تاجرمآبی جامعه و ماهیت نیروهای تولیدی جامعه، که بر مبنای تجارت و داد و ستد شکل می‌گرفته‌است، خود به خود طالب آزادی بوده و نظم در امور را در سایه‌ی آزادی و مقید کردن حکومت خود می‌آفریده است. از این رو حکومت جوامع بورژوازی، به‌دنبال تأمین مقاصد و اهداف و منافع این سیستم است و در اقتصاد کشور دخالت مقتدرانه‌ای ندارد، چون اصولاً مبانی اقتدار سیاسی براساس رأی وارده‌ی عمده‌ی تجار جامعه است.

در ایران، به‌ویژه در دوره‌ی صفویه، که مورد بحث ماست، اصولاً سرمایه‌داری تجاری هیچ‌گاه صورت غالب در حیات اجتماعی به‌خود ندیده است. رونق و اعتلا در این بخش اقتصادی زیاد داشته‌ایم، ولی هیچ‌گاه قضیه به اقتداریابی، یکه‌تازی سرمایه‌داری تجاری منتهی نشده‌است. در هم تنیدگی شدید نهادهای اجتماعی و رسوخ خصایص مشترک در ساخت‌های گوناگون جامعه، مانع از تک‌روی یکی از ساخت‌های جامعه، به‌ویژه اقتصاد، از سایر بخش‌ها شده‌است. در دوره‌ی صفویه از یک‌سو، رونق اعتلایی در امور تجاری به‌وجود آمد که لازمه‌ی یک حیات شهری پهناور و گسترده است، و خود در ارتباط با رونق مبادلات و تجارت با ملل مجاور رشدیافته و ترقی کرده‌است، از سویی در زمینه‌ی حکومت نیز مراحلی تکاملی در پیمودن استبداد مطلقه را داریم. از آنجایی که ظهور و رشد و تکامل ساخت سیاسی مستبده در ایران، با تمرکزگرایی و تمایل به کنترل تمامی بخش‌های جامعه همراه بوده‌است، در این دوره نیز همین تمایلات از سوی حکومت دیده می‌شود. حکومت که با حرکتی سریع به نهادی مستقل و فایق بر سایر بخش‌های جامعه تبدیل شده‌است، در عرصه‌ی اقتصاد با قبضه و تسلط بر اراضی، پایگاه مالی ـ ارضی وسیعی برای خود تدارک می‌بینند. به

موازات همین رویه، با در کنترل درآوردن کالاهای مهم کشور چون ابریشم و بافت و صدور آن گام‌هایی در مسیر به‌عهده‌گیری نقش تجاری توسط خود بر می‌دارد. با توسعه‌ی حوزه‌ی عمل حکومت در تجارت و بازاریابی تا غرب، دستگاه تجاری حکومت و تجار وابسته بدان افزایش یافته و با ورود شرکت‌های غربی، برخورد و مبادله با آنها را منحصر به‌فرد می‌کند. این در مرحله‌ی اول به‌نفع حکومت می‌شود و بخشی از وظایف تجاری خود را به آنها منتقل می‌کند و از مزایای سیستم پیشرفته‌ی تجاری بهره‌مند می‌شود، ولی نتایج وخیم درازمدت نیز البته به‌دنبال دارد. به‌هرحال حکومت با انواع سیاست‌های اعمال‌شده دخالت‌های نابجا در سیستم بازار و تجارت کرده که تماماً نقشی بازدارنده داشت؛ حتی بسیاری از اعمالی که رونق و شکوفایی کوتاه‌مدت به تجارت بخشید سریع پس از دوره‌ی یک شاه خاص، در راستای توقف رشد تجارت عمل کرد. ما در اینجا به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این روند می‌پردازیم، که ظاهراً از علل اصلی تضعیف سرمایه‌داری شهری و بازرگانی بوده‌است.

شیوه‌های تجارت توسط حکومت، ایجاد نوعی انحصار به‌شمار می‌رفت. کالایی اساسی و مهم چون ابریشم در انحصار شاه بود[1] که پس از جمع‌آوری و انبار کردن آن، یا توسط تجار وابسته به خودش و ارامنه آنها را در اروپا می‌فروخت و یا به تجار داخلی فروخته می‌شد. به‌علاوه شاه خریدار عمده‌ای بود که کالاهای پرسود و مناسب را از تجار واردکننده و کمپانی‌ها خریداری و وارد بازار داخلی می‌نمود. در واقع حکومت، خود به‌واسطه‌ای میان تجار داخلی و شرکت‌های تجاری خارجی مبدل شده بود.[2] این شیوه‌ی انحصارطلبان اصولاً نظم بازار را به‌هم زده و سود شاه را در وهله‌ی اول جستجو می‌کرد و مانع بزرگی در رشد سرمایه‌داری تجاری کشور محسوب می‌شد. سپس به‌دنبال این تمایل حکومت به کسب سود از عرصه‌ی تجارت، سیستم اداری

---

۱. **سفرنامه‌ی کاتف**، ص۱۲؛ جهت بررسی این انحصار ر.ک. به: فلور، ویلم،**اولین سفرای ایران و هلند**، ص۱۰۳ و نیز، **زندگی شاه عباس اول**، صص۵۲ـ ۱۹۵۱

۲. جهت بررسی این وضعیت انحصار کالایی توسط شاه و دربار، ر.ک. به: فلسفی، نصرالله،**زندگانی شاه عباس اول**، ص۳۷۵

حکومت نیز ماهیتی این چنینی به‌خود می‌گرفت و پدیده‌ی «سرمایه‌داری اداری»[۱] به وجود آمد، که نشان‌دهنده‌ی میل فزاینده‌ی بخش قدرتمند اداری به سودهای تجارتی بود.[۲] این روند به نحوی کامل کردن توأم قدرت سیاسی و امر تجارت است که البته ضررهای اساسی به بخش تجارت وارد کرد. از پیامدهای این مسئله، انتقال سودهای حاصله از تجارت که سرشار می‌نمود به خزانه‌ی حکومت و خرج‌های جاری مملکت بود. این عمل سبب می‌شد با رونق و تراکم زیاد سودهای حاصله از تجارت در دست حکومت، پیوسته بر اموری که خرج‌های گزاف می‌طلبید، پرداخته (بناسازی، کاروانسراسازی)[۳] و بدون توجه به ماهیت این درآمدها، به یکباره با کاهش رونق امور تجاری و کم شدن درآمدهای ناشی از آن، دولت با مسئله‌ی بی‌پولی مواجهه شده و به افلاس دچار گردد.

این ویژگی دخالت حکومت در امور تجاری است که یک ضرر برای خود حکومتیان و ضررهای بدتری برای قشر تاجر کشور به‌همراه داشت. از دیگر ویژگی‌های فعالیت حکومت در امور تجاری، طرف‌های معامله با حکومت هستند. به علت گرانی و تجملاتی بودن تجارت حکومت (ابریشم، منسوجات ابریشمی) بازارهای داخلی سود سرشاری عاید حکومت نمی‌کرد، تاجران ایرانی نیز از عهده بر نمی‌آمدند، تنها بازارهای ملل دیگر بود که آن هم به‌طور محدود قدرت خرید داشتند. از سویی کالاهای تجملی و لوکس که حکومت احتیاج داشت نیز در داخل تأمین نمی‌شد،[۴] لذا به‌جز مواردی که حکومت کالاهای خریداری شده‌ی خود را میان تجار عمده توزیع می‌کرد، روابطی در خور توجه میان بازرگانی داخلی و یکی از بزرگ‌ترین بخش‌های تجاری کشور وجود نداشت. این عدم تعامل و انتفاع دوجانبه برای سرمایه‌داری تجاری

---

۱. تضاد منافع این گروه را با کمپانی‌هایی که با عقد معاهداتی با شاه عرصه را بر اینان تنگ کرده‌بودند، داریم که علیه عمال کمپانی و عقد قراردادها کارشکنی می‌کردند. (نگارنده)

۲. ر.ک. به: (لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص٥٤)

۳. همان، ص٤٦٧ به بعد

٤. در سفرنامه‌ی شرلی شرحی درباره‌ی مأموریت تجار ایران جهت خرید کالاهای کمیاب در ایران آمده‌است. (ر ک. به: **سفرنامه‌ی شرلی**، صص۱۰ـ ۱۱)

داخلی ضررهای بیشتری داشت و اما تاجران وابسته با شاه و سرمایه‌های او[1] در ابتدا تجار بزرگ ایرانی متکفل انتقال و فروش امتعه‌ی حکومت در بازارهای خارج از کشور بودند، ولی به‌دلیل فقر مهارت در بازاریابی و غیره، موفقیت زیادی به‌همراه نداشتند. رویکرد شاه به تجار ارامنه (مانند روس‌ها و عثمانی‌ها) جهت استفاده از مهارت و بازاریابی و استعداد آنها در تجارت بود.[2] سرمایه‌ی شاه در شکل کالاهای مهم و اعضای حمایت دولتی به ارامنه، موقعیتی ویژه می‌بخشید. به‌طوری‌که بدون پرداخت عوارض کالاهای اینان عبور می‌کرد و سود سرشاری را باز می‌گرداند. در بازگشت نیز تبدیل به کالاهای مورد نیاز حکومت نشده و مقادیر عظیمی کالا به داخل وارد می‌کردند که باز هم به‌دلیل ارزان بودن، سود سرشاری را در بر داشت. لذا بخش تجاری حکومت و ارامنه به‌عنوان سرمایه‌دارانی موفق دیده نشدند، به‌طوری‌که ارامنه تشکیل کلان سرمایه‌دارانی داده و در اکثر کشورهای آن روز فعالیت تجاری خود را گستردند.[3] این کارکرد وسیع ارامنه که در سایه‌ی اتکا و وابستگی کامل به حکومت پدید آمده‌بود، نتایجی وخیم برای سرمایه‌داری تجاری ایران داشت. اینان با توسعه بخشیدن به کارکرد تجاری حکومت، سیطره‌جویی ساخت سیاسی در این حوزه را به اوج رسانده و حوزه‌ی عمل بورژوازی داخلی را بیش از پیش به عقب راندند. در عین حال، با واسطه شدن میان بازار و سرمایه‌داری داخلی و تجارت دولتی از تعامل این دو بخش ممانعت کرده و از بروز اصطکاک، که البته منجر به ترقی ماهیت سرمایه‌داری کشور می‌شد، ممانعت کردند. البته، با روند تضعیف کلی سرمایه‌داری داخلی، میزان بستگی و بی‌هویتی آنها تشدید یافته از استقلال کمتری برخوردار می‌شدند. نکته‌ی مهم‌تر در این رابطه، ماهیت عملکرد خود ارامنه است. اینان به دلایل عدیده‌ای کارکردهای خاص تجار ایرانی را نداشته و از ثروت‌های انباشته شده و فوق‌العاده خود در جهت توسعه‌ی

۱. اینان با نام سوداگران خاصه‌ی شریفه شناخته می‌شدند. (نگارنده)

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۱۲۲

۳. مثلاً نمایندگان تجاری ارامنه تا هند و جاوه و اروپا وجود داشتند. (ر.ک به: **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، ص۱۱۸)

مناسبات اقتصادی سود نجستند. مثلاً عدم تمایل اینان به انتقال بخشی از سرمایه‌ی خود به امور کشاورزی و وارد کردن تولیدات کشاورزی به سیستم بازار، نقشی تخریبی در مناسبات تجاری از خود به جا نهادند. در حالی که پیوند سرمایه به زمین از ویژگی‌های تجار شهری است و پیوستگی مالکیت ارضی و بورژوازی شهری می‌توانست با توجه به درصد عظیم سرمایه‌ی انباشته شده به‌دست اینان کارساز باشد. از سوی دیگر، به‌دلیل وابستگی کامل به سیستم تجار شاه و عدم پایگاه مشخص اقتصادی ــ اجتماعی و سیاسی، بنا به سیاست سودجویی حکومت، اینان سریع فراموش می‌شدند. با ورود شرکت‌های بزرگ تجاری، که معاملات وسیع را با حکومت مقدور می‌کرد، از میزان نیاز و احتیاج حکومت به ارامنه در سیستم تجاری خود کاسته شد و بخش اعظم نقش ارامنه را به شرکت‌ها محول کرد، این خود در حکم عقب‌نشینی ارامنه بود، در حالی‌که امکان هیچ اقدامی‌را نداشت. این در حالی است که اگر بوژوازی داخلی همان درجه‌ی رشد ارامنه را در تجارت می‌کرد، این وضع به‌وجود نمی‌آمد.

با توجه به ویژگی‌های فوق، حکومت به‌عنوان بخشی از تمایل سیطره گرایانه‌اش در جامعه، بر بخش اقتصاد به‌ویژه بخش بازرگانی مسلط شده، در سیستم بازار با توسل به سیاست‌گذاری‌های غلط و مقطعی دخالت کرده و آن را از حالت طبیعی بیرون آورده و طبعاً در تمام این مراحل سود خود را مدنظر داشته است. برپاداشتن انحصارات سبب شد حالت مشابهی با اقتصاد تک محصولی فعلی برای آن حکومت پدید آید و از رسوخ فواید کالای مهمی چون ابریشم و نتایج سودمندش در اقتصاد کشور ممانعت به‌عمل آورد. ارامنه به‌عنوان مجریان سیاست‌های تجاری شاه، بدون هویت باقی ماندند و در رویارویی با شرکت‌های تجاری عقب نشستند. سرمایه‌داری شهری که توان رویارویی با تجارت کلان و رسمی را نداشت به دنباله‌روی تجارت حکومت مبدل شده و به استقبال شرکت‌های تجاری نرفته واسطه‌گری به دستگاه تجاری شاه ماند. منافع و سودهای سرشار ناشی از تجارت نه صرف توسعه‌ی امور تجاری و سرمایه‌گذاری در مناسبات تولیدی، بلکه صرف امور اجرایی شد و به بخش سرمایه‌داری تجاری منتقل

نمی‌شد، هدر رفتن «مازاد قیمت» تجار، خود به خود، ضعف ساختی را برای سرمایه‌داری تجاری، مزید بر سایر عوامل به ارمغان آورد. لذا در این عرصه می‌توان نقش حکومت را در عرصه‌ی تجارت به نقش «بازدارنده» ارزیابی کرد.

٦ـ نقش طلا و جواهر در تجارت

اگر بپذیریم که به تعبیر جان فوران در عصر صفوی، ایران، بزرگ گرانیگاه تجارت شرق و خاصه آسیای غربی و جنوبی بوده و مکان حیات اقتصادی مردم منطقه را در اختیار داشته‌است بی‌گمان طلا و تجارت آن نقشی بسی بزرگ در معاملات بازرگانی عصر ایفا می‌کرده است بیشتر مبادلات بین دول آسیایی و نیز اروپایی که با خطر سر و کار داشتند به مسکوک طلا انجام می‌پذیرفته. در این بخش سعی شده از پژوهش‌های متعددی چه داخلی و خارجی و چه در راستای تبیین جایگاه این فلز قیمتی و اعتبار مبادلاتی آن در سطوح مختلف ایران و جهان در تاریخ میانه پرداخته شود.

توسعه‌ی[1] تجارت آن هم زر در ایران بستگی به روابط نیکو با کشورهای دنیا خاصه اروپاییان داشت و اقدام دوم شاه عباس پس از امنیت راه‌ها و تأمین کاروانسراها به‌توسعه‌ی تجارت تحقق یافت. در تمام ادوار تاریخی هرگاه امنیت و آسایش در این کشور پدید آمده‌است، تجارت و بازرگانی رونق یافته و سطح درآمد مردم مطلوب بوده و در سایر آن در کنار دیگر گزینه‌های حکومتی هم رضایت‌مند زندگی می‌کردند.

شاردن می‌گوید: «هنگامی که شاهی عادل و زیرک بر اورنگ این کشور تکیه زده باشد و با پیشگیری از بیدادگری های راهزنانه‌ی وزیران از قوانین مراقبت به‌عمل آورد می‌توان گفت ایران خوشبخت‌ترین امپراتوری‌های جهان است». وی ادامه می‌دهد: «شاه عباس بزرگ به تجارت سخت اشتیاق داشت و معتقد بود که بازرگانی یگانه راه ثروتمندی و آبادانی کشور است». در واقع[2] شاه عباس متوجه شده بود که علاوه بر

---

۱ باستانی‌پاریزی.، محمد ابراهیم ، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۱۳

۲ . سفرنامه‌ی شاردن، ج ۸ ، ص ۳۳۳

درآمد کشاورزی و معادن استفاده از منابع طبیعی یک عامل بزرگ اقتصادی دیگر که ارز خارجی را به کشور خواهد رساند، تجارت است و در رأس آن طلا؛ زیرا آن روزها منابع مهمی مثل نفت و گاز وجود نداشت و اگر هم داشت آن‌قدر بود که درآمد کمی عاید تولیدکننده می‌شد.

الف- گنجینه‌های طلا و نقره و نحوه‌ی استفاده از آنها

خزانه‌ی پادشاهان صفوی در ادامه‌ی حکومت‌شان مملو از ذخایر دریافتی به‌شکل مالیات از اطراف و اکناف مملکت می‌شد که از رود جیحون تا قندهار و از بصره تا گرجستان چهار ضلع آن امتداد داشت و آرامش نسبی سرحدات و عدم احتیاج به استفاده از قوای انتظامی روز به روز بر میزان خزانه‌ی شاهان می‌افزود اما متأسفانه کم‌کم مصرف این درآمدها به‌صورت‌های[۱] غیرعادی که نتیجه‌ای جز تورم نداشت، درآمد.

شاردن می‌گوید: خزانه‌ی شاه یک گودال بی‌انتهای واقعی است زیرا همه‌چیز در آن ناپدید می‌شود و مقدار اندکی از آن خارج می‌گردد. مگر در مورد هدایایی که شاه فی‌المجلس می‌بخشد. اما بسیار نادر است که برای امر دیگری چیزی از خزانه خارج شود.[۲]

عدم تعادل درآمدها و تقسیم نامناسب ثروت و اندوخته شدن اموال و املاک بی‌شمار در نزد رجال و روحانیان و لشکریان شکافی عمیق در بین طبقات مختلف مملکت پیش آورد. پول و ثروتی که صفویه تا کمی بعد از شاه عباس صرف جنگ‌های خارجی و یا ایجاد سدها و پل‌ها و انجام کارهای عمرانی می‌شد، کم‌کم متعلق به خانواده‌های معدودی گشت و یا صرف خرید جواهرات و اشیای گرانبها شد و تجمل و شکوه، جای شدت و خشونت را گرفت.

---

۱ . باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۲۰۵

۲ . سفرنامه‌ی شاردن، ص ۳۰۷

چنان‌که شاردن می‌گوید در دوره‌ی شاه عباس کبیر سربازان حواله‌های بهتری داشتند. ولی اینک سال‌هاست که دولت به آنان نیازی ندارد که حقوق خوب به آنان داده شود؛ من بسیاری از درجه‌داران و کارکنان شاه را دیده‌ام که دو سال حقوق طلب داشتند. در برابر این اوضاع، تجملات و تمنیات بیش از حد ثروت و اقتصاد را به خود اختصاص داده‌بود. چنان‌که شاردن که خود یک دلال جواهرات و تاجر بوده‌است در مورد یک معامله‌ی خود با دربار می‌گوید: «شاه عباس دستور داد ۵۰ هزار اکوبهای جواهراتی که به او فروخته بودم، به من نقد بپردازد».

هر کس وجهی از خزانه دریافت می‌داشت قاعدتاً می‌بایست ده درصد آن را به عنوان مالیات بپردازد؛ مگر اینکه شاه او را ببخشد. در خزانه‌ی شاه یاقوتی به اندازه‌ی نصف یک تخم‌مرغ بود که زیباترین و خوش رنگ‌ترین گوهری بود که من دیده بودم و در بالای آن نام شیخ صفی را حک کرده‌بودند.

بعضی مرواریدها ده دوازده قیراط وزن داشت؛ الماس‌های پنجاه تا صد قیراطی فراوانی بود اما مقدار طلا و نقره را اصولاً نمی‌توان تعیین کرد.[1]

این مثال را ایرانیان می‌گویند که شاه روزی هزار تومان خرج می‌کند و روزی هزار و دویست تومان درآمد دارد، معروف است. شاردن پس از بازدید از یک خزانهٔ شاه می‌گوید:

«تنها در یک اتاق که پرده کنار رفت، کنار دیوار تا سقف پر از کیسه‌های پول بود. و من بالحاسبه احتمالی حجم آنها را حدس زدم که جمعاً سه هزار کیسه می‌شد و هر کدام محتوی پنجاه تومان و به من گفتند همه‌جای دیوارها به‌همین نحو مستور است. وسعت خزانه چهل گام مربع است».[2]

در جای دیگر می‌گوید: «شاه به‌تنهایی به اندازهٔ تمام افراد کشور خود، درآمد دارد و این درآمد از طریق مصادره‌ی روز به روز افزایش می‌یابد. شاهان و شاهزادگان

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ص ۳۰۷

۲. همان

اولیه‌ی صفوی که نانشان را بر پشت اسب می‌خوردند و در بیابان‌های بی آب و علف در تعقیب ازبکان و ترکان می‌دویدند، کم‌کم تبدیل به پادشاهانی شدند که در حضور آنان نوعی چینی سبز وجود داشت که هر قطعه‌ی آن پانصد اکو می‌ارزید و در روایات بود که این بشقاب چینی با تغییر رنگ سم موجود در آب یا هر مایعی دیگر را نمایان می‌ساخت»[۱].

عواید خزانه‌ی شاه از فروش تنباکو که به قول شاردن در عهد شاه عباس دوم تقریباً بیست هزار تومان و به ضبط سانسون کشیش عیسوی در دوران سلطنت شاه سلیمان در حدود ۵۵ هزار تومان بود در عهد شاه عباس شاید از دو سه هزار تومان تجاوز نمی‌کرد و چند مسئله‌ی اول سلطنت شاه عباس بر اثر قلع و قمع امرای سرکش و استقرار مثبت و انضباط عواید شاه از ولایات و درآمد وی از طریق هدایای حکام و والیان و امرای کشور در عزل مأمورین نالایق و نصب خدمت‌گزاران شایسته و امین نیز موجب افزایش درآمد خزانه‌ی شاه از محل رسوم یا به اصطلاح امروزی عوارضی گردید که بر املاک خصوصی تعلق می‌گرفت. از آنجاکه در احتساب درآمدهای عمومی و خصوصی فرقی گذاشته نمی‌شد، امروزه دشوار است بگوییم که درآمد شاه عباس در اوان سلطنتش از ممر مستقلات شخصی و املاک سلطنتی از چه قرار بود.

لکن می‌دانیم که در چند ساله‌ی آخر عمر این پادشاه درآمد حاصل از این‌گونه املاک به پول آن‌زمان لامحاله صد هزار تومان ارزش داشت که تمام این مبلغ را وی وقف چهارده معصوم (علیهم السلام) کرد.

با آنکه به‌طور دقیق از انواع سکه‌های طلا یا نقره این عهد اطلاع نداریم از نوشته‌های جهانگردان بیگانه چنین استنباط می‌شود که در بیشتر نقاط ایران به‌ویژه در شهرهای مهمی چون اصفهان، مشهد، کاشان، شیراز و تبریز ضرب سکه‌ی نقره‌ی غاز بیگی یا سکه‌ی مسی متداول بوده‌است.[۲]

---

۱. ، باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۱۱۵
۲. منشی‌ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٤۰۵

مثلاً هربرت ضمن سفر از جنوب به اصفهان هنگامی که در این شهر اندک توقفی کرده بود اشاره به سکه‌ای می کند که از نقره خالص به شکل یک هسته‌ی خرما که نام شاه عباس و به‌قول خودش جمله‌ای از قرآن بر روی آن نقش شده بود و قیمت آن به پول انگلیسی در حدود ۵ پنس می‌شد اما واحد پول دینار بود که در تمام ایران صفوی ضرب می شد و همه‌ساله هر شهری نقش روی سکه‌ی دیناری را عوض می‌کرد و هر بیست و پنج دینار یک هشتم عباسی بود که به بیستی شهرت داشت و نیم شاه می‌شد.

سکه‌ی شاه برابر پنجاه دینار یا دو بیستی یا یک چهارم عباسی بود. شاه با صد دینار به سکه‌ی نیم عباسی یا سکه‌ی خدابنده مشهور بود و سکه‌ی عباسی از نقره‌ی خالص که برابر با چهار شاه[1] یا دویست دینار می‌شد یک مثقال وزن داشت و بالاخره پنجاه عباسی یا ده هزار دینار را یک تومان می‌خواندند لکن سکه‌ای به‌عنوان تومان موجود نبود. همه‌ساله مقدار واجبی با عوایدی که از راه ضرب سکه به خزانه‌ی شاه ریخته می شد رقم شایان ملاحظه‌ای بود. چه هر جا پول طلایی ضرب می‌شد از هر سکه معادل سی دینار و از هر عباسی دو دینار و از هر سکه خدابنده یک دینار به خزانه می‌رسید.

ظاهراً یک قلم عمده‌ی درآمد شاه در این عصر هدایای سالیانه‌ی امرا و حکام بود که بعضی اوقات در مقام قیاس با سایر منابع درآمد شهریاری به ارقام سرسام‌آوری می‌رسید. مثلاً پل سیمون در طی گزارشی به واتیکان نوشته‌است روز عید نوروز هر یک از امرا و اعاظم هر قدر هم تهیدست باشند به‌نسبت دارایی و مقام خویش به شاه عیدی می‌دهند. سال گذشته (۱۰٦۷) وزیر[2] اعظم پنجاه هزار تومان به شاه پیشکش کرد، برخی از درباریان مبلغی در حدود ٤۰ هزار تومان و جمعی دیگر مبلغ کمتر از این به شاه عیدی دادند. این شاه خیلی گشاده‌دست نیست و خیری به کسی نمی‌دهد؛ به هر حال هر چه بدهد خودش از خزانه بر می‌دارد.

---

۱. سفرنامه‌ی توماس هربرت، ص ۵۸
۲. طاهری، ابوالقاسم ،تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص۲۲۰

از درآمدهای ثابت و اتفاقی شاه ذکر دو فقره‌ی دیگر ضروری است: اولی درآمد حاصل از محل فروش ابریشم خام و عوارض پنبه و منسوجات پنبه‌ای که قبلاً هم ذکر شد.

دومی، درآمد خزانه‌ی شاه از طریق ضبط اموال مجرمین و ثروتمندان متوفی. درباره‌ی درآمد حاصل از منبع اولی تنها رقمی که در سفرنامه‌ها و تواریخ آمده‌است که توماس هربرت نقل می‌کند عواید شاه از این محل بالغ بر سیصد و پنجاه و هفت هزار تومان برابر یک میلیون و صد و نود هزار لیره استرلینک دانسته است.

اما ذکر رقم ثابتی برای عواید خزانه‌ی شاه عباس از محل ضبط اموال گناهکاران و ثروتمندان متوفی غیرممکن است با آنکه پادشاه خلاف رسم قدیمی صفویه اموال سرداران و خدمتگزاران صادق و لایق متوفی را ضبط نمی‌کرد و معمولاً پس از مرگ یکی از این قبیل افراد همیشه مقام شخص متوفی را به فرزند ارشد وی وا می‌گذاشت. شواهد بسیاری در دست داریم که این امر در مورد بازرگانان به‌ویژه بازرگانان ارمنی صادق نبوده‌است.

ب ـ اوضاع طلا و نقره و مبادلات آن در دوره‌ی صفویه

هیچ وسیله‌ی مبادله مانند شمش و مسکوکات نشان‌دهنده‌ی ایده‌ی رابطه‌ی متقابل منطقه‌ای نمی‌باشد. نمونه‌ای از فلز گران‌بها را می‌توان ردگیری کرد که در مسیرهای تجاری در ازای کالاهای لوکس از اوایل قرن میانه و حتی قبل از ظهور دین مبین اسلام از اروپا به ایران می آمد و بیان‌کننده‌ی انعکاس عدم تعادل بین پرداخت‌ها در شرق و غرب بود.

از همان دوره تا روزگار اخیر، آسیا تمایل داشت کالاهای مورد نیاز غرب را عرضه کند در صورتی‌که کالاهای تولیدی اروپایی برای مصرف‌کنندگان آسیایی چندان چنگی به‌دل نمی‌زد.[۱]

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۷٤

زیرا اروپایی‌ها صرفاً به‌عنوان تاجر به ایران نیامدند بلکه همچون فاتحان وارد شدند؛ هدف آنها برقراری حاکمیت بر تمام آسیا بود.

ایران بر سر چهارراهی بین قلمرو دولت عثمانی و مغول قرار داشت و دقیقاً در این چهارراه حوادث بسیاری مطرح بود که ایران در مرکز این جریانات و حوادث قرار داشت. با وجود این حساسیت‌ها اطلاعات صریحی پیرامون نقش ایران در کالاها و اجناس که بابت آنها شمش مبادله می‌شد تا قرن شانزدهم خیلی کم است. اطلاعات ناقص مربوط به شمش و طلا فقط با به‌قدرت رسیدن سلسله‌ی صفوی در سال ۹۰۷ و به اتکای منابع پرتقالی که اطلاعاتی را راجع به داد وستد شمش بین ایران و هندوستان از راه دریایی ارائه می‌دهند، کامل‌تر می‌شود. بعد از سال ۱۰۰۸ق طی آخرین دهه‌ی زمامداری شاه عباس (۹۹۵ ـ ۱۰۳۸ق) سندیت این جریان بیشتر و به‌مراتب صریح‌تر می‌شود.

که این امر عمدتاً به‌دلیل اطلاعات مندرج در اسناد و کمپانی‌های دریایی هلندی و انگلیسی است که خودشان به شرکای عمده‌ی مبادله‌ی شمش مبدل شدند. آورده‌های مندرج در این اسناد و منابع ما برابر آن می‌دارد که صفویان را به‌عنوان حوزه‌ی اصلی نه صرفاً در محور عثمانی مغول تیموری بلکه در یک شبکه‌ی حمل و نقل بین منطقه‌ای که شبه جزیره‌ی عربستان و دولت مسکو را هم شامل می‌شود مورد بررسی قرار دهیم. در این مجال معاملات و دادوستد شمش طلا و نقره و مسکوکات را همان‌طور که طی قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم از طریق ایران جریان داشت، بررسی کرده و بحث اصلی این نوشته عبارت است از: شمش طلا، در مسیر این نقل و انتقالات هم به لحاظ نقشی که این فلز به‌طور کلی در مبادله‌ی بین المللی کالاها برای شمش و سکه دارا بوده است و هم در تجارت داخلی ایران و تأثیر آن در دیگر معاملات و عواید آن مورد بررسی قرار گرفته‌است.

ج ـ طلا و شرایط خاص آن

از قرن هفدهم میلادی به بعد دولت عثمانی مهم‌ترین منبع بی‌واسطه‌ی جریان شمش ایران بود. مدت‌ها پیش از ورود کمپانی‌های دریایی غربی به عرصه‌ی تجارت لوانت[۱] این وضعیت به‌واسطه‌ی جریان ثروت دنیای جدید در اوایل دهه‌ی ۹۰۵ ـ ۹۰٦ ق (۱۵۰۰م) افزایش یافته‌بود. این تحولات در جهان باعث تغییرات عمده-ای از جمله تصرف قسطنطنیه در سال ۱٤٥۳ م/ ۸۷٤ ق توسط ترکان[۲] بود. دومین حادثه کشف راه‌های دریایی به جنوب شرق آسیا با دور[۳] زدن دماغه‌ی امیدنیک در سال ۱٤۸۷م/ ۸۹۲ ق توسط پرتغالی‌ها که همین امر باعث شد تا ونیزیان از همه‌ی قدرت خود استفاده کنند تا از تجاوز پرتغالی‌ها به هند از طریق دماغه امیدنیک جلوگیری کنند ولی تلاششان به شکست انجامیده بود. برقراری سلطه‌ی پرتغالی‌ها در خلیج‌فارس و اقیانوس هند الگوی سنتی تجارت در منطقه را تغییر داد. قرن‌ها قبل از آمدن پرتغالی‌ها خلیج‌فارس یکی از شاهراه‌های بزرگ تجارت شرق و غرب بود. محصولات چین، مجمع الجزایر و دیار هند به‌سمت غرب می‌رفت و کالاهای ایران ممالک غرب و اروپا به‌سمت شرق می‌رفت.

دولت شهرهای تجاری که همه بدون استثنا در خلیج‌فارس واقع بودند به‌وجود آمده و از میان رفته بودند اما هیچ کشوری هرگز نتوانسته بود به‌تنهایی بر تمام منطقه استیلا یابد.

آری با تحولات فوق استفاده از مسیرهای سنتی تجارت در ایران با مشکلات جدی همراه بود. سلطه‌ی تجارت ونیزیان در کرانه‌ی شرقی مدیترانه پایان یافته‌بود اما یکی از نیروهایی که در این فروپاشی کمک کرده‌بود، امپراتوری عثمانی بود که در دو طرف مهم‌ترین مسیرهای تجاری سنتی قرار داشت، مسیری که از عراق و سوریه می‌گذشت و

---

۱. لوانت از مسکوکات هلندی می‌باشد که در ونیز متداول بوده‌است. (نگارنده)

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱٦۸

۳. جی.شاو ،استانفورد وازل کورال ، **تاریخ امپراتوری عثمانی**، ترجمه‌ی محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۰

به بندرهای مدیترانه منتهی می‌شد و مسیری که از آناتولی می‌گذشت و به استانبول می‌رسید، امپراتوری[۱] عثمانی دشمن عمده‌ی دولت صفویه بود و دو امپراتوری در طول قرن شانزدهم / دهم و نیز بخشی از قرن هفدهم / یازدهم ابتدا به‌طور تقریباً دایم و سپس به‌طور متناوب درگیر جنگ بودند.

ابریشم که محصول مطرح و استراتژیک بود از طریق گیلان به مسکو و از آنجا به لهستان و معمولاً اروپا صادر می‌شد. البته بزرگ‌ترین منبع پول نقد برای خزانه‌ی سلطنتی، تجارت ابریشم بود. این تجارت را بازرگانان ارمنی اداره می‌کردند. ایشان که در ساحل جنوبی زاینده‌رود گروه مجزایی را تشکیل می‌دادند، نخبگانی در امر بازرگانی با سنت‌های ویژه‌ی فرهنگی و مذهبی خودشان بودند که در جمع خود می‌زیستند و هم از نظر ظاهری و هم از نظر ملی رابطه‌ای ظریف و شکننده مبتنی بر منافع متقابل به اعتماد و وابستگی و سعه‌ی صدر داشتند تا جایی که با بازرگانان اروپایی من‌جمله کمپانی‌های هند شرقی رقابت می‌کردند. بهای کالاهای وارداتی به‌وسیله‌ی ابریشم پرداخت می‌شد. با بسته شدن راه‌های خشکی و کشف راه‌های دریایی[۲] توسط پرتغالی‌ها کشف جزیره‌ی هرمز مکان جالبی برای آنها شد؛ اگرچه بازرگانان انگلیسی که در سال ۹۹۱/۱۵۸۳ از جزیره دیدن کرده‌بودند اظهار داشتند: «این خشک‌ترین جزیره‌ی دنیاست زیرا در آن چیزی به بار نمی‌آید جز نمک، مع‌هذا هرمز کلید سلطه‌ی بازرگانی پرتغالی‌ها بر منطقه بود.

در نتیجه‌ی این تحولات تمامی حوزه‌ی دریای مدیترانه پر شد از کشتی‌های بزرگی که فلز گرانبها را از دنیای جدید می‌آوردند. بخش عظیمی از طلا و نقره‌ای که وارد ایتالیا می‌شد، به‌ویژه نقره به لوانت[۳] می‌رفت جایی‌که جهت پرداخت تتمه‌ی حساب‌های تجاری ایتالیا به‌کار برده می‌شد.

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۷۶

۲. همان، ص ۱۷۵

۳. این بازار تجاری همواره بود زیرا جریان عمده‌ی پول از امپراتوری عثمانی مدت‌ها بعد از عصر صفوی نیز ادامه پیدا کرد. (نگارنده)

تمامی این جریانات در تلاش گسترده‌ی بازرگانان ایرانی و سایر تجار که نقره را از بندرهای شرقی دریای مدیترانه به ایران می‌آوردند، منعکس است.

سیاح فرانسوی به‌نام اولیور (Olivier) که در سال (۱۲۱۰ق-۱۷۹٦م) از ایران دیدن کرده‌است. گزارش می‌دهد طلا و نقره‌ای که از ترکیه وارد[1] می‌شد آن‌چنان زیاد بود که هیچ پول دیگری غیر از غروش‌های عثمانی وجود نداشت. او توضیح می‌دهد که دوکات‌های ونیزی کم بود زیرا پولی که بازرگانان برای صادرات ترجیح می‌دادند بیشتر با غروش‌های عثمانی بود.

رشد ناگهانی تجارت با پیوستن فرانسه، هلند و انگلیس به ونیز و عثمانی‌ها به تجارت لوانت تنها می‌توانسته ورود فلز گران‌بها را افزایش دهد. در قرن هفدهم میلادی بیشتر شمشی که به ایران وارد می‌شدند مثل گذشته از قلمرو دولت عثمانی به ایران بوده‌است. مکاریان عمده‌ی عصر صفوی بازرگانان بودند. بیشتر آنها ارمنی‌هایی بودند که در اکتبر و نوامبر هر سال از طریق تبریز وارد بغداد و از بغداد وارد ایران می‌شدند. در حالی‌که کالاهای خود را که بیشتر ابریشم بود در شهرهای لوانت[2] مانند حلب و ازمیر فروخته بودند ـ اگر هیچ نشانه‌ی دیگری هم وجود نداشته‌باشد ـ همین ورود شمش قویاً حاکی از آن است که ایران مقدار زیادی ابریشم صادر می‌کرد که از مازاد تجاری با امپراتوری عثمانی و حوزه‌ی دریای مدیترانه سود می‌برد. حتی سفرای ایران در دربار فرمانروایان[3] اروپایی وظیفه داشتند هنگام اقامت در خارج، از فروش ابریشم دریغ نکرده و عایدات آن را برای شاه بفرستند.

۱. به گفته‌ی شاردن تولید سالیانه‌ی ابریشم در ایران ۱/٦۷۲/۰۰ پوند بود که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن صادر می‌شد. (ر.ک.به: **سفرنامه‌ی شاردن**، پیشین)

۲. همان

۳ باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۷٦

علاوه بر دو راهی که از امپراتوری عثمانی از طریق بغداد و تبریز می‌گذشت روسیه هم منبع بخشی از فلز گرانبها بود که به ایران وارد می‌شد. همانند تراز تجاری مثبت ایران با ترکیه این تراز مثبت با دولت در حال گسترش مسکو هم وجود داشت.[1]

به استناد اطلاعات پراکنده معلوم می‌شود که تزارهای وقت روسیه همچنین تزارهای بعدی و بازرگانان خصوصی کالاهایی را از ایران و دولت عثمانی خریداری می‌کردند و در ازای آن مقداری کالاهای صادراتی مانند خز و آهن آلات و مقداری هم شمش می‌پرداختند.

یک منبع معاصر مدعی است که روس‌ها می‌بایست نیمی تا یک سوم از قیمت کالاهایی را که دریافت می‌کردند در قالب نقره و سکه های طلا پرداخت کنند.

مطابق منبع دیگری در سال ۱۰۷۳ـ ۱۰۷٤ق (۱٦٦۳ م) نقره ۹ درصد، مس ٥ درصد و طلا ٤ درصد واردات روسیه از آذربایجان ایران را شامل می‌شد. این درصدها به خوبی با مس و نقره و سکه‌های طلایی که ۱۷۰۰۰ روبل ارزش داشت، برابری می‌کرد و این مقدار بخش از کل کالاها و پول نقدی بود که ۷٦۷٤۹ روبل می‌ارزید و توسط کاروانی که در همان سال از مسکو می‌آمد، حمل می‌شود.

بیشتر شمشی که از شمال غرب وارد ایران می‌شد و بیشتر شمشی که در قالب پول محلی مجدداً در ضرابخانه‌های ایالتی تبریز و تفلیس ضرب می‌شد، اصفهان، مقصد اصلی آنها بود. زیرا این شهر از دهه‌ی (۹۹۸ ـ ۹۹۹ق) پایتخت صفویان بود و در قرن هفدهم شهری پرجمعیت و بازار عمده‌ی کشور شده‌بود؛ جایی که مرکز صادرات مهم‌ترین کالای کشور نظیر ابریشم و واردات ادویه و کالاهای مصنوع از هند در آنجا قرار داشت. ارزش نسبی و وجود نقره در مقابل ارزش نسبی و وجود طلا به‌خوبی احساس می شد. هر کدام از این دو فلز گرانبها که استعمال آنها شایع می‌شد، انبوهی از آن فلزی که در شهر انباشته شده‌بود سرانجام راه خود را به‌سوی خلیج‌فارس پیدا می‌کرد و از آنجا به شبه قاره‌ی هند سرازیر می‌شد. بیشتر پول مسکوک از طریق تجارت

---

۱. سفرنامه اولناریوس،ص ۲۹٤

دریایی صادر می‌شد اما حمل و نقل خشکی که حجم آن نشان می‌دهد رقیب قابل ملاحظه‌ای برای تجارت دریایی بوده‌است. به‌هیچ وجه جزئی و کم اهمیت نبود. علی‌رغم اطلاعات اندکی که پیرامون این مسئله وجود دارد با توجه به اثر راهزنی در سال ۱۰۸۳ ـ۱۰۸٤ق (۱٦۷۳ م) از یک کاروان ثروتمند در نزدیکی قندهار که گزارش[۱] شده‌است و طی آن منبع کلان و بی‌تردید اغراق‌آمیز ۱۵۰۰۰۰ تومان به غارت رفت. این موضوع به ذهن القا می‌شود که حجم تجارت خشکی واقعاً قابل ملاحظه بوده‌است. علت اینکه چرا مقدار زیادی طلا و نقره به هند برده می‌شده‌است کسری زیادتر از بازرگانی ایران با شبه قاره‌ی هند بود که این امر بر خلاف موفقیت کشور در مقابل امپراتوری عثمانی و روسیه بوده و دولت صفوی به اندازه‌ی کافی کالاهای صادراتی تولید نمی‌کرده‌است تا بتواند پاسخ‌گوی حجم عظیمی از ادویه و کالاهای مصنوع هند باشد که عمدتاً شامل تعداد زیادی لباس در اشکال متنوع بود.[۲]

اشتهای سیری‌ناپذیر امپراتور مغول برای پول نقد با جریان مداوم طلا به‌سوی سواحل کوروماندل تعیین می‌یافت اما همان‌گونه که از ارقام بنگال توسط اوم پرگاش ارائه شده برمی‌آید، این جریان در شمال و جنوب نیز وجود داشته‌است. وی برآورد می‌کند که حجم کلی واردات انگلیس و شرکت هند شرقی هلند به بنگال بین سال‌های ۷۱ ـ ۱۰۷۰ق (۱٦٦۰م) و ۱۱۳۲ـ۱۱۳۳ (۱۷۲۰) به‌ترتیب فقط ۲۰/٦درصد و ۱۲/۵درصد به‌صورت کالا بوده‌است، مابقی شامل شمش می‌شد که بیشتر آن از ایران می‌آمد.[۳] موفقیت ایران در این طرح کلی دقیقاً برعکس بقیه‌ی کشورهای آسیایی بود. جایی که ناتوانی اروپاییان مبنی بر تولید کالاهای مورد علاقه‌ی مردم محلی به اندازه‌ی کافی

---

۱. دیانت، ابوالحسن،**فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها**، انتشارات نیما، سال ۱۳٦۷، ص ۱۲۸

۲. تومان کلمه‌ی ترکی ایغوری است و معنی ده هزار ریال را می‌دهد که در تصمیمات کشور هر ده هزار سرباز را تومان و فرمانده این عده را امیر تومان می‌گفتند. در مسکوکات هم همین معنی را می‌دهد. (نگارنده)

۳. به‌عقیده‌ی شاردن میزان گزارش‌های ارائه شده به شاه در جریان دزدی، سیصد هزار تومان بوده‌است اما دو برابر این بوده‌است.

واردات طلا را از اروپا الزامی ساخته‌بود. در اینجا باید گفت وضعیت ایران خیلی به‌-وضعیت ژاپن پس از سال ۱۱۰۸ـ ۱۱۰۷ ق / ١٦٩٦ شباهت داشت. در آن زمان با وجود اینکه ارزش طلا تنزل کرده بود اما این فلز باز هم توسط هلندی‌ها خارج می‌شد علت اینکه هلندی‌ها به این اقدام دست یازیدند این بود که اولاً طلا هنوز در کوروماندل متقاضی زیادی داشت و ثانیاً اندک باقیمانده‌ی آن نیز می‌توانست صادرات سودآوری از ژاپن به‌حساب آورده‌شود.

عدم توازن پرداخت بین شرق و غرب و در نتیجه حمل شمش از اروپا به آسیا برای بازرگانان و مقامات دولتی به یک اندازه فرصت‌های خوبی را برای دستیابی به نرخ‌های مختلف فراهم آورد. منافع حاصله چقدر بود؟ برای جواب این سؤال بهتر است به نظر سیاح مشهور ایتالیایی (وینچنتو دالساندری)[1] مراجعه کنیم که در سال ۹۷۹ ـ ۹۸۰ ق (۱۵۷۲م) مطلب زیر را مورد انتقال شمش به ایران بیان کرده‌است:

«در کشور ایران غیر از معدن آهن هیچ معدن طلا و نقره و مس وجود ندارد. از این رو کسانی که از عثمانی نقره وارد می‌کنند ۲۰ درصد سود می‌برند و از واردات طلا ١٤درصد تا ۱۵درصد و از مس گاهی اوقات ۱۸درصد تا ۲۰درصد بهره‌مند می‌شوند؛ این حقیقتی است که این قیمت‌ها خیلی گزاف است چراکه صدور فلزات در ایران ممنوع است».

مشاهدات دالساندری راهنمای خوبی است اما به بررسی دقیق‌تری نیاز دارد. اول اینکه او از قرار معلوم به‌سودی که بابت فلزات گرانبها در ایران به‌دست آمده اشاره کرده‌است تا به صنعت کلی که از صدور شمش از اروپای غربی به آسیای جنوبی مقصد نهایی بیشتر فلزات حاصل می‌شد. «اوگوتوچی[2]» که ظاهراً به کل خط سیر شمش اشاره

---

۱. **وینچنتیو دالساندری**: سفیر ونیز بود که در سال ۱۵۷۱م به دربار شاه تهماسب در قزوین آمده و چند سالی را در ایران اقامت کرده‌است. وی در سفرنامه‌ی خود که عبارت است از: گزارش وی خطاب به مجلس اعیان و نیز معلومات جالبی در باب اخلاق و اطوار شاه تهماسب ذکر می‌کند. جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر اکبری، انتشارات خوارزمی، سال ١٣٤٩

۲. اوگوتوچی، دانشمند ایتالیایی و رئیس مؤسسه‌ی خاور دور و نیز استاد دانشگاه رم.

دارد مدعی است که در قرن هفدهم از طلاهای اروپایی ٦٠ تا ٧٠ درصد منافع شصت تا هفتاد درصد دو کارت‌های ونیزی ٥٠ درصد سود به‌دست می‌آمد. دوم، ارقام دالساندری معتبر است اما اعتبارشان فقط برای یک‌سال یا حتی یک فصل می‌باشد که او شاهد سیستم اوضاع واحد آن بوده‌است، به‌قدرت خود باقی است. چنان‌که ملاحظه خواهد شد نرخ شمش بسیار متغیر بوده‌است و در یک شاخص ثابت همانند دلار امروز آمریکا دوام نیاورده است. حتی اگر یک دوره‌ی طولانی صعودی را بتوان مشاهده کرد ارقام پایین‌تر که توسط سیاح ونیزی «جیاکوما سروانزو» در مورد سود فلزات گران‌بها چهار سال بعد از مشاهده‌ی دالساندری ارائه شد می‌توانست نشان‌دهنده‌ی نوسان قابل ملاحظه‌ی کوتاه‌مدت باشد.

یک الگو که در طی زمان ثابت باقی ماند[1] این بود که در پی ارزش‌گذاری بیشتر در شرق، فلزات گران‌بها همگام با حرکت از غرب به شرق از ارزش فزاینده‌ای برخوردار شده‌بود؛ در مورد طلا این افزایش قیمت در مدیترانه‌ی شرقی آغاز شد. همان‌طور که در یک نظر در تاریخ ۱۱۳۰ـ۱۱۳۱ ق / ۱۷۱۸م دوکات در قبرس ۲۱۰ در سوریه ۲۲۰ در بغداد و بصره ۲۲٦ و در مکه ۲٤٠ بار ارزش داشت. در طول سده‌ی هفدهم فرآیند مشابهی را می‌توان مشاهده کرد. این فرآیند از زمانی‌که فلزات از طریق آناتولی وارد ایران شدند و تا زمانی‌که از طریق خلیج‌فارس خارج شدند، قابل مشاهده است.

دوکات‌های ونیزی در اصفهان معمولاً به‌میزان یک و نیم محمودی بیشتر در مقایسه با شهرهای مرزی شمال غربی ایران فروخته می‌شد و هر دوکات قبل از اینکه به بندرعباس، بندر عمده‌ی ساحل جنوبی برسد، نیم محمودی دیگر ارزش پیدا می‌کرد.[2]

---

۱. دیانت، ابوالحسن،فرهنگ تاریخی سنجش ها و ارزش ها، صص ٤٧ – ٤٨

۲. عموماً محمودی به‌صورت سکه‌ی صد دیناری طی اواخر قرن شانزدهم توسط شاه محمود و خدابنده ضرب می‌شد. محمودی‌ها با سلطان محمود اول فرمانروای گجرات مرتبط می‌شدند. محمودی در گردش پولی ساحل خلیج‌فارس پول رایج بوده‌است که علامت سکه‌ی دو شاهی داشته‌است. (نگارنده)

با توجه به حجم نسبی تقاضا از هندوستان و فراوانی در غرب این تضـــادها بیشتر می‌شد، بنابراین در سال ۱۱۲۲ ق (۱۷۱٦م) ارزش دوکات در تفلیس ۱۲ محمودی بود در حالی‌که در بندر عباس ۱۵ محمودی بابت آن پرداخت می‌شد. در اصفهان همیشه هر سکه‌ی نیم محمودی ارزان‌تر از بندرعباس بود. صرف‌نظر از کسر بودجه‌ی عمومی شرق ـ غرب این امر صریحاً القا می‌کند که مازاد تجارت ایران با امپراتوری عثمانی و روسیه بیشتر از طریق کسر بودجه‌ی کشور با هند جبران می‌شد. هیچ تاریخ‌نگاری دقیقی را نمی‌توان برای مجموع شمشی که در طی این دوران، یعنی بین قرن شانزدهم و هفدهم از طریق ایران می‌گذشت، معین نمود. اما تردیدی وجود ندارد که رشد ناگهانی واردات اروپا از آسیا در دهه‌ی ۱۰۰٦ ـ ۱۰۰۸ق (۱٦۰۰م)[1] موجب افزایش حجم و سود تجارت شمش گردید. چنان‌که قبلاً اشاره شد، جریان طلا و جواهرات دنیای جدید در میانه‌ی قرن شانزدهم و سپس توسعه‌ی تجارت دریای غربی در مدیترانه‌ی شرقی طی اواخر همان قرن و نقل و انتقالات شمش را به لوانت دچار مشکل اساسی کرد. همه‌ی اینها موجب شد که کمپانی‌های دریایی جهت کالاهایی که در مدیترانه‌ی شرقی خرید کرده‌بودند، پول بیشتری پرداخت کنند. تشکیل کمپانی‌های هند شرقی اروپایی و شروع فعالیت‌شان از مسیر جدید دماغه‌ی امیدنیک در اوایل دهه‌ی ۱۰۰٦ ـ ۱۰۰۸ق (۱٦۰۰م) روند افزایش حجم شمش را تداوم بخشید. روایت شده‌است که در اوایل قرن هفدهم ۲۰ درصد مجموع طلا و نقره‌ی تولیدی دنیا احتمالاً به شرق صادر شده‌است. این میزان طی نیمه‌ی دوم همین قرن به ۳۵ درصد رسید. هند به‌تنهایی ممکن است یک هفتم طلای جهان را در این دوره جذب کرده‌باشد.

به‌هر حال مسئله‌ای که با ارائه‌ی این اطلاعات مطرح می‌شود، مسئله‌ی حجم و مقدار شمش نیست بلکه نسبت آن است که شامل میزانی از شمش می‌شود که از طریق تجارت لوانت در مقابل تجارتی که از مسیر دماغه‌ی امیدنیک توسط کمپانی‌های دریایی تازه تأسیس شده‌بود، جریان داشت. این امر با پیوستن آنها به صادرکنندگان بومی فلز

۱. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۱۱

گران‌بها عملی گردید. بیشتر محققانی که در این زمینه به بررسی پرداخته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که حجم مبادله‌ی طلا از همان راه قبلی کماکان بیش از آن خیری بود که از راه جدید انجام می‌گرفت.[1] صورت حساب‌های موجود در مورد پول‌های ارسالی از طریق تجارت لوانت بسیار کم و ناقص هستند اما به‌طور قطعی نشان می‌دهند که مبالغ قابل توجهی منتقل می‌شده‌است. در این باره محققی به‌نام «آتامان» تخمین می‌زند که در قرن هفدهم هلندی‌ها به‌تنهایی سالانه فلزات گران‌بهایی را که تقریباً یک میلیون دلار ارزش داشت به لوانت می‌فرستادند.

هلندی‌ها در این راستا تنها نبوده‌اند انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها نیز بر این جریان در مدیترانه‌ی شرقی سهمی داشتند. در حقیقت حجم شمشی که از معابر موجود خشکی حمل می‌شد، ممکن بود به‌واسطه‌ی گسترش فعالیت‌های ارمنیان در تجارت ابریشم ایران بوده‌باشد. بازرگانان ارمنی که در اواخر دهه‌ی ۱۵۰۰ سهم غالبی در تجارت ابریشم بین ایران و لوانت به‌دست آورده‌بودند در قرن هفدهم به بزرگ‌ترین وارد کننده‌ی پول مسکوک از امپراتوری عثمانی مبدل شدند. روایت است که هر کاروانی از بازرگانان جلفا که از اروپا باز می‌گشت، مبلغ بیست هزار نقره‌ی اسکوری[2] با بیش از هر سیزده هزار تومان با خود می‌آورد.

زمانی‌که روند تحویل محموله‌های بزرگ ابریشم به هلندیان متوقف گردید و شمش تنها جایگزین برای پرداخت هزینه‌های کالاهای وارداتی آنان گردید، صادرات مقادیر زیادی از طلای گرانبها توسط کمپانی هند شرقی هلند از بندرعباس به سورات[3] از دهه‌ی ١٦٤٠م آغاز شد که همه‌ی این جریانات در تجارت کاروانی از طریق آناتولی سرچشمه می‌گرفت و از آنجاکه تجارت خشکی ابریشم به‌صورت جزئی تحت‌تأثیر تلاش‌هایش قرار گرفت که برای تفسیر مسیر آن از طریق خلیج‌فارس به دماغه‌ی

---

۱. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۱۱

۲. «اسکورا» سکه‌ی ایتالیایی بود که همتای تابرا ارائه می‌شد و در سال ۹٤۰ ق ضرب شد. (نگارنده)

۳. سورات بندری در ساحل گجرات در هند غربی. (برای اطلاعات بیشتر در این مورد ر.ک.به: مونس، حسین،پیشین)

امیدنیک می‌کوشید. لهذا مسیرهای انتقال شمش دستخوش تغییر و تحول قابل توجهی نگردید.

در مورد طلا این سنت شاید حتی بیشتر متمایل به مسیرهای موجود بوده‌باشد. اگر چه مقداری نقره از طریق دماغه‌ی امیدنیک مبادله شد ولی طلا کماکان در مقادیر زیاد از طریق لوانت و آناتولی حمل می‌شد.

د ـ کارکرد طلا

شمار مختصری از جریان بزرگ شمش از طریق آناتولی که عبور می‌کرد سرچشمه‌اش از روسیه ولی مسیر عبورش از ایران و شبه قاره‌ی هند بود. مورخین معتقدند که ایران در این نقل و انتقال صرفاً به‌عنوان پل ارتباطی عمل می‌کرده‌است ولی تتمه‌ای از این شمش‌ها با نقش دولت صفوی در ایران باقی مانده است. باید نتیجه گرفت که ایران با توجه به موفقیتی که داشت اقتصادش در مقایسه با دیگر دولت‌ها پایین تر نبوده‌است. نباید آثار انتقال پول از جمله تأثیرات انتقال طلا را بر اقتصاد صفوی مبهم دانست. اطلاعات فراوانی جهت نشان‌دادن دخالت طلا در انتقال پول از غرب به شرق توسط سیاحان آگاه وجود دارد که می‌تواند بگوید که نقش طلا در اقتصاد صفوی نقش تعیین‌کننده و خوبی بوده‌است.

ارزش نگه‌داری همان طلاهای تزیینی تا حد نسبتاً زیادی بر جریانات اقتصادی مؤثر بوده‌است. بازرگانان انگلیسی در سال ۱۰۳۶ـ ۱۰۳۵ق (۱۶۲۶م) ادعا کردند طلای ضرب شده خیلی به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گرفت. آدام اولئاریوس در دهه‌ی ۱۶۳۰م اظهار داشت که طلا[1] به‌ندرت جهت تجارت به‌کار می‌آید. دو دهه بعد ژان پاتیست تاورنیه خاطرنشان ساخت که کارکرد سکه‌های طلا جنبه‌ی تشریفاتی بوده چنان‌که این سکه‌ها فقط به‌مناسبت جلوس فرمانروای جدید ضرب می‌شد و پس از مراسم، بیشتر آنها تحویل صرافان می‌گردید. بنابراین طلا پول تجارتی نبود و معمولاً

---

۱. تاورنیه،ژان پاتیست ،سفرنامه تاورنیه، ص ۳۸۹

مشاهده شده که صرفاً در اختیار وام دهندگان بود. چنان‌که این سیاح فرانسوی اظـهار می‌دارد، خودش یک بار مبلغ معتنابهی سکه‌ی طلا به‌عنوان طلب از بازماندگان دریافت کرده‌بود. شاردن با این طلب که[1] پول رایج نقره بود موافق است و با یکی دانستن عدم ضرب سکه‌ی طلا و عدم رواج آن مدعی شد که طلا هیچ جایگاهی در حیات اقتصادی صفوی نداشت.

او در این مورد که مسکوکات طلا فقط هنگام جلوس شاه جدید ضرب می‌شدند با تاورنیه هم عقیده است. یولت نماینده‌ی سیاسی فرانسه در دهه‌ی ۱٦٦۰م مطالبی را که دیگران قبل از او ادعا کرده بودند، بیان نموده و اظهار داشت از دوکات‌های طلا بود که ظروف سلطنتی ساخته می‌شد. بدین‌ترتیب که آنها مجبور می‌شدند مثلاً برای دوران جنگ سکه‌های دوکات را ذوب کنند فلذا در ایران طلا زیاد نبود و مقدار کمی را می‌توان مشاهده کرد.

طلای موردنظر ضرورتاً طلای ایرانی، نسبت با این حال، نقش بسیار مهم‌تر از آنچه در این اظهارات بیان شده‌است در حیات صفوی نقش ایفا کرده‌است. بنابه نظر دومان بیشترین پولی که به ایران وارد می‌شد از جمله طلا در کشور باقی می‌ماند. طلا پشتوانه‌ی اصلی جریان منابع را به‌سوی خزانه‌ی سلطنتی تشکیل می‌داد. مقدار زیادی از طلا جهت بافت پرده‌های زری در کارگاه‌های[2] سلطنتی یا ساختن گنبدهای طلایی مساجد یا بقاع متبرکه مصرف می‌شد. همچنین طلا فلز پرمصرفی در ساختن لوازم سفره‌ی شاهان صفوی بود.

اشتیاق شاه عباس جهت افزایش موجودی طلا خود از طریق یک فرانسوی روشن می‌گردد که اظهار می‌دارد به مردم پول داده می‌شد که دوکات‌های خود را به ضرابخانه‌های دولتی تحویل دهند. جایی‌که در آن سکه‌ها به ظروف طلایی مبدل می‌شدند. عباس به‌صورت آشکارا ظروف طلایی بزرگ را به سکه‌های خرد ترجیح

---

۱. اولئاریوس، آدام ،سفرنامه اولئاریوس،ص ۲۹۵
۲. تاریخ کمبریج، ج ٦، ص ۳۹۷

می‌داد، چراکه بدین طریق آسان‌تر می‌توانست از مفقود شدن طلاهای خزانه جلوگیری کند.

رسم تقدیم خراج در قالب هدایا هنگام فرا رسیدن عید نوروز در ماه مارس بیشترین طلا را وارد دربار می‌کرد و در این ایام مقامات حکومتی موظف بودند پیشکش یا هدیه‌ی گران‌بهایی که دارای ارزش مشخص بود، به شاه تقدیم کنند. ارزش مالیات و خراج‌های پرداختی را می‌توان تا دو هزار تومان تخمین زد. از دعاوی که توسط سیاحان مختلف مطرح شده‌است، برمی‌آید که پادشاهان صفوی بخش قابل توجهی از درآمد خود را از همین هدایای نوروز به‌دست می‌آوردند. از طرفی هنگام تاج‌گذاری نیز برای شاه جدید موقع مناسبی جهت اهدا طلا و سکه‌های قیمتی بود. از همین‌رو رئیس جامعه‌ی ارمنی اصفهان مبلغ یکصد و پنجاه تومان سکه‌ی طلا (تقریباً هزار و دویست دوکات)، نثار قدوم شاه جدید، شاه‌صفی اول نمود که در سال ۱۰۳۸ـ ۱۰۳۹ق بر سریر سلطنت جلوس کرده‌بود.

مهم‌تر اینکه طلا در بازار هم نقش با اهمیتی داشت تا جایی که طلا پذیرفته شده بود و ارزش آن با همتایش نقره پیوند خورده‌بود. به‌عبارت دیگر طلا طی قرن هفدهم فلز دیگری بود که در جریان معاملات پولی هم‌زمان با اشتیاق روزافزون حیات اقتصادی برای پول نقد به‌تدریج رایج می‌شد. کمبود پول نقد که شاکله‌ی اوضاع اواخر عصر صفوی است، تقاضایی برای[۱] پول رایج به‌وجود آورد که این خود ارزش مبادله‌ی اقطعه‌ی ضرب شده و سکه را هم افزایش داد. تجاری که در بازار ایران فعالیت می‌کردند کاملاً از ارزش مبادله‌ای شمش طلا و سکه آگاه بودند و به‌کرات در مورد آن اظهارنظر می‌کردند و معادل آن را با نقره بیان می‌نمودند. زمانی‌که کمبودها به مرحله‌ی بحرانی می‌رسید ارزش ذاتی تمامی پول‌ها کاملاً بی‌اهمیت می‌شد.

مع‌هذا با توجه به اینکه بالاخره یک انتخابی باید صورت می‌گرفت چنین می‌توان فرض کرد که بازرگانان ترجیح می‌دادند فلزی را که از همه‌ی فلزات از ثبات و اطمینان

---

۱. کارکرد سکه به‌عنوان یک کالا، علامت مشخصه‌ی نظام‌های پولی دوران ما قبل مدرن بوده‌است. (نگارنده)

بیشتری برخوردار بود انتخاب کنند که معمولاً این فلز مطمئن و با ثبات طلا به‌شکل دوکات‌های ونیزی بود. عرضه‌ی بهتر و ثبات دیرینه‌ی آن‌چنان تقاضایی در آسیا برای دوکات‌های ونیزی پدید آورده‌بود که انواع دوکات‌های عثمانی و هنگری با وجود گستردگی انتشاراتشان رقیب آنها نبودند.

ناظران معاصر این مطلب را در اظهارات خود تأیید می‌کنند که بر خلاف نقره که تنها در زمان کمبود شدید پول به‌وسیله‌ی مبادله تبدیل می‌شدند؛ طلا همواره به‌عنوان یک کالا در بازار پذیرفته می‌شد. طلا به‌طور فزاینده‌ای به فلز منتخب تجاری تبدیل شد که در تجارت بین‌المللی و دوردست از میانه تا اواخر قرن هفدهم در ایران فعالیت می‌کردند. این تحول تا اندازه‌ای به ساختار ضعیف بازار ایران مربوط می‌شده و باعث گردیده تا بازرگانان تمایل کمتری به پرداخت پول به جای کالا از شمش استفاده کنند که می‌توانست با منفعت بیشتری صادر شود یک واکنش مناسب نسبت به این اوضاع فعالیت‌های کمپانی هند شرقی هلند در ایران است. هلندی‌ها با ترسیم چشم‌انداز سودمند ابریشم در مقابل تجارت ادویه در اوایل دهه‌ی ۱۶۲۰م یک موافقت‌نامه‌ی تجاری با شاه عباس اول امضا کردند که براساس آن هلندی‌ها ملزم شدند سالانه مقدار ششصد عدل ابریشم از دربار سلطنتی ایران بخرند. معامله‌ی بعضی از کالاهای صادراتی ایران به‌ویژه در دوره‌ی صفویه و سلطنت شاه عباس بر عدل بود، هر عدل یکصد و ده کیلو بود که قریب دو هزار عدل[1] آن را هلندی‌ها خریداری می‌کردند.

ابریشم گمبرون به باتاویا و سپس به اروپا ارسال می‌شد و یک شرکت هلندی در ازای آن متعهد بود که هزار و دویست صندوق شکر تحویل دهد؛ وزن هر عدل بستگی به جنس آن داشته‌است.

به‌هر حال با گذشت زمان سقوط قیمت ابریشم در اروپا و تیرگی رابطه با دربار صفوی، جذابیت این قرارداد را بیش از آنکه ابتدا به‌نظر می‌رسید کاهش داد و هلندی‌ها به‌جای آنکه به اندازه‌ی تعیین شده در قرارداد خرید کنند، سریعاً تمامی تلاش خود را

---

۱ دیانت، ابوالحسن، فرهنگ تاریخی سنجش ها و ارزش ها ، ج ۱، ص ۳۰٤

به‌کار بستند تا میزان خرید را به حداقل برسانند. در اوایل دهه‌ی ١٦٤م آنها شروع کردند تا عایدات کالایی را که در ایران فروخته و با آن ابریشم خریده بودند به‌صورت مسکوکات به هند بفرستند.

ابتدا تمام این وجوه ارسالی به‌شکل نقره‌ی رایج عمدتاً عباسی بود. به هر حال با اشراف بر سودمندی طلا کمپانی هند شرقی هلند در دهه‌ی ١٦٥٠م شروع به صدور طلا کرد. به‌تدریج تناسب طلایی که هلندی‌ها به هند فرستادند خواه آنچه به‌حساب خودشان بود، خواه آنچه به‌شکل محموله برای شخص ثالث حمل می‌کردند افزایش یافت. تا اینکه در اواخر قرن هفدهم طلا بخش عمده‌ی آن خیری را که به شبه قاره‌ی هند منتقل می‌کردند، تشکیل می‌داد.[۱]

عوامل متعددی که موجب افزایش قیمت طلا و مقدار آن در این جریان پیچیده است و تعیین اهمیت نسبی عوامل مشکل است اما افزایش روزافزون بی‌اعتباری نقره رایج دولت صفوی که به‌طور وسیع با ضرب سکه در این عهد رواج داشت و به لحاظ وزن و عیار نیز متغیر بود به‌وضوح به جذابیت طلا کمک می‌کرد. طلا در سه دهه‌ی آخر قرن هفدهم بخشی از اعتبار خود را از دست داد و این بر اثر کمبود نقره و ناشی از کاهش واردات آن از امپراتوری عثمانی بود و این اتفاق بسیاری از ضرابخانه‌های ایران را در آن زمان به تعطیلی کشاند. با وجود این، تأثیر منفی این جریان بر قیمت و محبوبیت طلا ناچیز بود و این امر عمدتاً ناشی از تقارن این دوره با کاهش اعتماد به نقره‌ی ایران بود و به‌هر حال این وضعیت موقتی بود زیرا تا آخر قرن قیمت طلا مجدداً رو به افزایش نهاد.

سیاست حکومتی در ایران با توجه به فرهنگ و تمدن دیرینه‌ی آن به اندازه‌ی کافی به تداوم جذابیت طلا حتی در مواقعی که نقره کمیاب بود، کمک کرد. به‌سان اکثر دولت‌های پیش از دوران پیشرفته‌ی اسلامی و اوایل دوران مدرن، برای دولت صفوی هم ضرب سکه با حقانیت و قدرت دولت مرتبط بود. علی‌هذا این بدان معنا نیست که

۱. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۱۸

صرفاً سکه‌های صفوی در قلمرو صفویان جریان داشت. به‌خصوص در میان بازرگانان و صرافان پول رایج دولت صفوی در قالب محمودی و عباسی با مقادیر زیادی از سکه‌های خارجی من‌جمله سکه‌ی هشت عیاری اسپانیولی. دلار شیرنشان رانزیک شانزده کروز و دوکات‌های ونیزی در جریان بود. مداخله‌ی حکومت در گردش این پول‌ها[۱] صرفاً محدود به تلاش‌هایی بود جهت سرازیر کردن بیشترین مقدار ممکن از این پول‌ها به خزانه‌ی دولت و یا منحصر به تلاش‌هایی می‌شد که مسئولان ضرابخانه‌هایی که از ضرب دوباره‌ی سکه‌های خارجی سود می‌بردند. بنابراین به لحاظ نظری شمش و سکه‌ی وارداتی از امپراتوری عثمانی می‌بایست به ضرابخانه‌های مرزی برده شده و در آنجا مجدداً به‌صورت سکه‌های صفوی ضرب می‌شد.

به‌هر حال از آنجا که رویه‌ی ضرابخانه‌ها بدین منوال بود که از ارزش سکه‌های خارجی که وارد ضرابخانه می‌شد، بکاهند تا بتوانند آنها را مجدداً به‌صورت[۲] سکه‌های رایج دولت صفوی ضرب کنند. لذا فقط سهم ناچیزی از طلا یا نقره‌ای که در گردش بود، واقعاً در مدار اقتصاد دولتی قرار می‌گرفت. بنابراین عملاً دستگاه حکومت در اصفهان تلاش ناچیزی انجام می‌داد و به‌هر حال قادر هم نبود که تکثیر مسکوکات از منابع متعدد را کنترل کند. تنها تدبیر واقعی که گهگاهی توسط دولت صفوی در قرن هفدهم اتخاذ می‌گردید، شامل تدابیر محدود کننده بود. این تدابیر از دریافت عوارض از شمش‌های[۳] صادراتی گرفته تا منع مستقیم صادرات را در برمی‌گرفت و این راهکارهایی بود که دولت بدین ترتیب می‌توانست جریان پول را کنترل کند. و به‌هر حال محدودیت بر صادرات هیچ‌گاه بخشی از یک سیاست پولی جامع نبود؛ بدین معنی که این تدابیر هرگز در ارتباط با تدابیری از قبیل قیمت‌های بالاتر ضرب پول صورت نمی‌گرفت، در نتیجه قیمت‌های بازار گران‌تر و خروج غیرقانونی سرمایه رو به افزایش بود. صادرات طلا بیش از صادرات نقره از نظارت‌های حکومتی برخوردار بود.

---

۱. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۱۹

۲. همان، ص ۲۰

۳. تعداد ضرابخانه‌ها در ایران از ۳۰ باب در سال ۱۵۲۵م به ۱۵ باب در سال ۱۶۵۸م کاهش یافت. (نگارنده)

به‌عنوان مثال از تأثیر حکم منع صادرات شمش می‌توان یاد کرد که توسط شاه عباس دوم در سال ١٠٥٦ق (١٦٤٦م) در پاسخ به افزایش فعالیت‌های صادراتی شمش هلندی‌ها و انگلیسی‌ها صادر شد. این حکم باعث گردید که بازرگانان به‌خاطر مسایل حمل و نقل، طلا را به نقره ترجیح دهند. طلا به‌خاطر ارزش زیاد آن می‌توانست در کمیت‌های بالنسبه‌ی کوچک حمل و نقل شود و در نتیجه راحت‌تر می‌توانست از بازرسی‌های حکومتی که با رشد فزاینده‌ی صادرات شمش برخورد می کرد، در امان باشد.

از دیگر نتایج منفی این حکم می‌توان به عوارض پنج درصدی اشاره کرد که دولت در سال ١٠٨٢ ـ ١٠٨٣ق (١٦٧٢م) بر صادرات نقره وضع نمود که به‌عقیده‌ی نمایندگان نگران کمپانی هند شرقی هلند که پنج‌سال بعد خاطرنشان کرد از زمان اعمال این حکم، نقره به‌شدت کمیاب شد.[1]

مسلمانان عثمانی و بازرگانان ارمنی که سابقاً مقادیر زیادی نقره از قلمرو عثمانی وارد می‌کردند منحصراً به تجارت طلا پرداختند؛ چراکه می توانستند آنها را به قیمت‌های ١٥ تا ١٦ محمودی به بازرگانان هندی در سال (١١٠١ ـ ١١٠٢ق) (١٦٩٠م) اطلاعات مبسوطی درخصوص نقش طلا به‌عنوان پول بین‌المللی در اواخر قرن هفدهم و جایگاه آن در نظام پولی بازار ایرانیان ارائه می‌دهد.

اولین نکته‌ی مهمی که خاطرنشان می‌سازد این است که غیر از نقره‌ی محمودی تمام سکه‌ها مانند کالاها در گردش بودند و همواره قیمت آنها با فراز و نشیب همراه بود. محمودی به‌خاطر اینکه به‌عنوان یک وسیله‌ی مبادله در تجارت دور دست کاربرد داشت تا حدی از این وضعیت مستثنا بود. به‌طور نمونه یک بازرگان خارجی معمولاً کالاهای خود را جهت به‌دست آوردن دوکات می‌فروخت. او بعداً با پولی که به‌دست آورده‌بود هر کالای محلی را که می‌خواست بخرد بایستی با محمودی می‌خرید. بنابراین همان بازرگانان مجبور بود که دوکات‌های خود را به محمودی تبدیل کند. این گزارش

---

١. سیوری، راجر،ایران در عصر صفوی،ص ١٧٧

می‌افزاید که بانیان (دیگر امنیت‌های عمده‌ی غیرمسلمان در اصفهان عهد صفوی که هندیان، یهودیان و زرتشتیان بودند) وام‌ده اصفهان به اندازه‌ی کافی زیرک بودند که با پرداخت نرخ پایین تصنعی برای دوکات‌هایی که می‌خریدند، از این وضعیت سود ببرند. اما از طرفی اگر بازرگانان قصد داشتند برای صادرات کالای خود دوکات بخرند، همان صرافان نرخ‌های بسیار گران‌تری که توسط بازار تعیین می‌شد، مطالبه می‌کردند. لازم به توضیح است که صادرات محمودی مقرون به‌صرفه نبود زیرا ذوب‌کردن آنها موجب ضرر می‌شد. به‌عنوان بخشی از این تقاضا برای سکه‌ی طلا کارگزاران کمپانی هند شرقی هلند از اوایل دهه‌ی ۱۶۹۰م روند در سال بیشتر عواید خود را از بندرعباس[1] به اصفهان با برات انجام داده‌اند در اصفهان برات‌ها را به دوکات طلا تبدیل می‌کردند. قیمت این دوکات‌های طلا در اصفهان نیم تا یک محمودی ارزان‌تر از سواحل خلیج‌فارس بود. هلندیان مدعی بودند که این رویه برای طرفین سود متقابل دارد. آنها خودشان از خرید دوکات‌هایشان که ارزان‌تر از سواحل خلیج‌فارس می‌خریدند، سودمند می‌شدند. دلال کمپانی هند شرقی هلند یک درصد به‌خاطر کنترل مسکوکات از جهت خالص بودن دریافت می‌کرد و در عوض هر نوع سکه‌ی تقلبی را خودش برمی‌داشت.

اطلاعات متنوع، پیوند طلا و نقره را در قلمرو صفویان اثبات می‌کند. همچنین نقشی را که به‌عنوان واحد اندازه‌گیری و تأمین موجودی طلا در عرصه‌ی بازرگانی ایفا کرده است و نقش محوری وام‌دهندگان را به‌عنوان واسطه در نظام صرافی و تنزیلات که بازار مبتنی بر آن بوده‌است، روشن می‌سازد.

گزارش موجود در جدول فوق اشاره نمی‌کند که امکان خرید دوکات صرفاً به پذیرش نقره‌ی محمودی در بازار بستگی داشت. هلندی‌ها برای اینکه خطر مالکیت دوکات‌ها را به‌حداقل برسانند، در اواخر قرن ۱۶۰۰م سیاست تلاش برای دریافت مقادیر زیادی محمودی را در ازای کالاهایشان با میزان پول نقدی که کمپانی جهت خرید نیاز داشت، مطابقت دادند و سعی کردند برای پرداخت مابقی خریدهایشان از

---

۱. دیانت، ابوالحسن، فرهنگ تاریخی سنجش ها و ارزش ها ، ص ۴۱

دوکات استفاده کنند. در اوایل سال (۱٦۹۰م) کمپانی هند شرقی هلند موفق شد در ازای فروش بهاره‌اش در بندرعباس دو سوم دوکات سنگین اروپایی و یک سوم محمودی رایج دریافت کند. در سال (۱٦۹٦م) سرانجام این شایعه که سکه‌ی محمودی قرار است نصف ارزش رسمی خود را از دست بدهد، نگرانی بازرگانان را برانگیخت که از پذیرش محمودی خودداری کردند. مغازه‌ها در چنان وضعیتی به یکباره تعطیل شدند و فقدان سکه‌ی محمودی امکان خرید سکه‌ی طلای صادراتی را منتفی ساخت.

نتیجه‌ی این تحول افزایش وجوه ارسالی هلندی‌ها به‌صورت مسکوکات مختلف و به‌ویژه دوکات به کارخانه‌هایشان در هند بود. صرف‌نظر از اینکه نمی‌توانستند تمام عایدات خود را در بازار ایرانیان که ارزش صادراتی کمی داشت مصرف کنند، امنیتی که طلا ایجاد کرده‌بود برای چنین انتقالاتی از تمام موارد دیگر اهمیت بیشتری داشت و الزاماً سودآور نبود.[۱]

ه‍- طلا و ارزش آن

چون بازرگانان کاملاً از جایگاه بالای طلا در بازار اصفهان آگاهی داشتند و نرخ معاوضه مشخص نبود و پی‌گیری آن مستلزم بررسی دقیق نوسانات روزانه‌ی بازار بود، هلندیان که به‌عنوان صادرکنندگان عمده‌ی پول، بیشتر در معرض خطر قرار داشتند تماس روزانه خود را با صرافانی که با آنها سروکار داشتند، حفظ کردند. با این حال جهت احتراز از اتکای صرف به این منبع اطلاعاتی نماینده‌ی کمپانی هند شرقی هلند در اصفهان نیز رابطه‌ی تنگاتنگی با بعضی از بازرگانان برجسته‌ی ارمنی داشت خاطرنشان می‌سازد که سروکار داشتن با تجارت عثمانی سبب شد تا آنها قیمت شمشی که از عثمانی می‌آمد، آگاهی داشته‌باشند. نوسان قیمت روزانه‌ی پول در بازار اصفهان متأثر از عوامل زیادی بود، این عوامل را می‌توان تحت عناوین گوناگونی دسته‌بندی و

۱. مونس، حسین،اطلس تاریخ اسلام، ص۱۷۸

معین کرد و ابتدا از عرضه و تقاضا، در میان آنها سلسله عواملی که با اقتصاد پولی و شرایط سیاسی مربوط می‌شوند و عواملی که ماهیت خارجی دارند، باید تمیز داده شوند. همچنین بین عوامل دوره‌ای و تصادفی باید تمیز بیشتری قائل شد.

آخرین عامل، نقش نیروهای بازار و ملاحظات دولت و قوانین دولتی است. تأثیر عوامل بومی بر شمش، قیمت و رواج آن در بازار عمدتاً به تقاضا بستگی داشت و ماهیتاً کوتاه‌مدت بود. بعضی عوامل بومی، فصلی بود. از این رو می‌توانستند پیش‌بینی شوند در حالی‌که عوامل دیگر به‌خاطر اینکه درگیر نوسانات بازار بودند و یا به‌علت اینکه وقوع آنها نمی‌توانست پیش‌بینی شود، غیرقابل پیش‌بینی بودند.

برجسته‌ترین عامل فصلی که بر قیمت طلا تأثیر می‌گذاشت مراسم اهدا هدایا در عید نوروز بود. حجم تقاضا جهت گردآوری فلز گران‌بها به اندازه‌ای بود که فرا رسیدن فصل بهار همواره قیمت طلا را افزایش می‌داد. دومین عامل تمایل همیشگی ثروتمندان و قدرتمندان به اندوختن طلا و نقره بود. تأثیرات این رویه را صرفاً بر قیمت‌ها و جریان طلا می‌توان حدس زد. چراکه منابع فقط گاه‌گاهی به این قضیه اشاره می‌کنند؛ بدون اینکه میزان تأثیرش را بر قیمت‌های بازار روشن نمایند.[۱]

نهایتاً اینکه در دوران کمیابی، رقابت سبب می‌شد که دوکات‌های گران، گران‌تر شوند. سرانجام یکی از عوامل بسیار جالب افزایش تقاضا زیارت سالیانه حج و تا حد کمتری زیارت اماکن متبرکه شیعی در نجف و کربلا بود. با شروع ایام زیارت آنهایی که قصد داشتند سفر درازمدت یک ساله به شبه جزیره‌ی عربستان انجام دهند، مقدار زیادی طلا خریداری می‌کردند. زیرا این تنها پولی بود که برای حمل به نقاط دوردست می‌توانست حمل شود. نتیجه‌ی این اقدام[۲] افزایش قیمت بود. این رویه منحصراً در توصیف تاورنیه مورد اشاره قرار گرفته‌است که دوکات در این ایام زیارت می‌بایست خریداری می‌شد و همین موضوع باعث افزایش آن می‌شد؛ چون رسم بود برای زیارت

---

۱. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص ۱۱۷

۲. همان، ص۱۱۸

مکه و مدینه خیری غیر از دوکات طلا خرید نمی‌شده‌است. زیرا با همین دوکات‌های طلا جهت پرداخت عوارض راهداری و همچنین مصرف صدقات و خیرات در زیارتگاه‌ها ضروری بود.

شاخص نسبت طلایی که زوار با خود به حج می‌بردند، طلای ونیزی یا عثمانی یا هر دوی آنها بوده‌است. شاه عباس برای جلوگیری از تأثیر زیان‌بار فرار سرمایه که با زیارت سالانه‌ی حج صورت می‌گرفت، تشویق و دعوت به احترام به امام رضا (ع) و زیارت آرامگاهش را در مشهد مقدس می‌کرد.[۱]

گفته می‌شود که امیر مکه در اواخر قرن هجدهم، یازده دینار طلا از هر زایر می‌گرفت؛ شش دینار برای ورود به مکه و پنج دینار برای ورود به مدینه.[۲]

از رقابت بین بصره و بغداد بر سر اینکه کدام شهر بایستی به‌عنوان نقطه‌ی آغاز مسافرت زوار ایرانی به‌حساب آورده‌شود، می‌توان فهمید که حج به سوداگری سودمندی برای مقامات بصره بوده‌است. همچنین از رفت و آمدهای دوره‌ای نمایندگان سیاسی عرب به اصفهان با هدایای گران‌بها و تقاضا برای الغای حکم ممنوعیت زیارت می‌توان به اهمیت تجاری زیارت حج پی برد.[۳]

درنهایت این تشویق‌ها نتایج کوتاه‌مدت داشته و از موقعیت کاملی برخوردار نبوده است. در دوره‌ی جانشینان شاه عباس زیارت مکه از سوی انبوهی از مردم از سر گرفته می‌شود.

شاردن مدعی است طی مدت دوازده سالی که.او در ایران بود، چهار تن از سفرای عرب را دیده که از عربستان آمده‌بودند و از دربار صفویان استدعا داشتند که ممنوعیت سفر حج را برطرف سازند.

عرضه و قیمت شمش در ایران صفوی مهم‌تر از همه توسط عوامل خارجی تحت‌تأثیر قرار می‌گرفت. گرچه عوامل، خارجی بودند اما کاملاً غیرقابل پیش‌بینی

---

۱. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص ۱۱۸

۲. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص ۳۷۸

۳. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۳۹۱

نبودند. بی‌ثباتی‌های کوتاه‌مدت تا حدی دوره‌ای بوده و با ماهیت فصلی بازرگانی دوردست هم در خشکی و دریا مرتبط بودند. شایعه‌ی نزدیکی کاروان غنی عثمانی که معمولاً در پایان اوایل زمستان حرکت می‌کرد، باعث سقوط ناگهانی ارزش سکه در اصفهان می‌شد.

از طرف دیگر شک و تردیدی که حول و حوش تجارت کاروانی دوردست را احاطه کرده‌بود، مرتباً موجب بروز شایعات و حدسیاتی می‌شد که درنهایت خود این شایعات به‌عوامل تعیین‌کننده‌ی قیمت تبدیل می‌شدند. نواحی مخاطره‌آمیز اوضاع نامساعد اقلیمی و ارتباطات ضعیف همگی نقش مهمی را در این مورد ایفا می‌کردند. در جامعه‌ای که در آن موجی از شایعات معمولاً بیش از اخبار موثق پراکنده می‌شد، این شایعه و احتمال نه اطمینان که کاروانی بزرگ از تبریز حامل مسکوکات است، باعث کاهش قیمت دوکات در اصفهان می‌شد. برعکس هرگونه تأخیر در ورود کاروان‌هایی از تبریز که مردم چشم به راه آنها بودند، موجب افزایش قیمت می‌شد.

جنگ یا تهدید جنگ همان تأثیر را داشت، بنابراین در سال ۱۰۸۵ق (۱٦۷٤م) شایعاتی در مورد جنگ قریب‌الوقوع بین عثمانی‌ها و صفویان بسیاری از بازرگانان عثمانی را از اینکه با پول نقد به ایران بیایند، بر حذر داشت. از آنجاکه فلزات گران‌بهای مورد استفاده در ایران از طریق امپراتوری عثمانی وارد می‌شد، طبیعتاً قیمت و موجودی طلا و نقره تا حد زیادی به‌میزان عرضه از طریق مرزهای شمالی و شمال غربی بستگی داشت. عرضه هم به‌نوبه خود به شرایط سیاسی و اقتصادی در هر ناحیه‌ای که در اطراف ایران یا حتی غرب آسیا واقع شده‌بود، بستگی داشت. در واقع شرایط منطقه‌ای به‌دوری اروپا هم تأثیر شخص بر قیمت و موجودی پول مسکوک در ایران داشت.

به‌عنوان مثال قیمت بالای طلا در اوایل دهه‌ی ۱٦۷۰م ممکن است تا حد زیادی متأثر باشد از ممنوعیت ضرب یا صادرات دوکات‌هایی که ونیز در سال‌های ۱۰۸۰ـ ۱۰۸۱ق (۱٦۷۰م) به‌منظور تشویق صادرات کالا به‌جای شمش منتشر می‌کرد، سهم داشته‌باشد در سال ۱۰۸۷ ق (۱٦۷٦م) حکم ممنوعیت لغو گردید و نتیجه‌ی آن از

سرگیری صادرات شمش و اشباع و تثبیت تقاضا در شرق گردید که انعکاس مشابهی در ایران داشت.[۱]

جنگ و آشوب سیاسی همیشه عامل تسریع کننده‌ی افزایش قیمت طلا بود. مهم‌ترین مسئله در این مورد وضع سیاسی و اقتصادی امپراتوری عثمانی و به‌ویژه نواحی مرزی آناتولی شرقی بود. آشوب سیاسی یا موج راهزنی در بخش‌های ناآرام آناتولی موقتی و محدود بود؛ لذا نمی‌توانست رفت و آمد کاروان‌ها را قطع نماید و مانع رسیدن مبالغ قابل توجهی طلا و نقره به مرزهای ایران و متعاقباً ایجاد تأثیراتی بر اوضاع پولی اصفهان شود. این آن خیری است که در سال ۱۰۸٤ق (۱٦۷۳م) برای کاروان‌های غنی عثمانی اتفاق افتاد که در نزدیکی توقات[۲] گرفتار دزدان بزرگراه‌ها شدند. همان‌طور که گفته شد یکی از علل کمیابی و گرانی همیشگی دوکات و ریال از اواسط تا اواخر دهه‌ی (۱٦۹۰ م) وجود ناآرامی و جنگ‌هایی در نواحی ترانزیت امپراتوری عثمانی و بخش‌هایی از شبه جزیره‌ی عربستان بود. در اینجا هم شرایط مناطق دوردست بر اوضاع تأثیرگذار بود. در سال ۱۱۱٤ ـ ۱۱۱۵ق (۱۷۰۳م) طی جنگ جانشینی اسپانیا در اروپا، قیمت دوکات در اصفهان تنها به‌خاطر شایعه‌ای که قرار است صادرات از اروپا متوقف شود، افزایش یافت.[۳]

---

۱. مونس، حسین، اطلس تاریخ اسلام ، ص۱۷۹

۲. توقات، از شهرهای عثمانی در جنوب دریای سیاه. (نگارنده)

۳. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص ۲٦

ممنوعیت‌های صادرات شمش عثمانی[1] به اوایل قرن شانزدهم باز می‌گردد. در آغاز قرن هجدهم کمبود زیاد شمش به‌واسطه‌ی صادرات مقادیر زیادی مسکوکات استانبول را بر آن داشت که تدابیر مشابهی اتخاذ نماید. نماینده‌ی انگلیس در حلب در سال ۱۱۰۸ ـ ۱۱۰۹ق (۱٦۹۷م) اقدام بازرگانان ارمنی را در حمل تمامی دلارهای شیرنشان و دوکات‌ها به ایران برای اقتصاد عثمانی خیلی مضر دانست و ادعا کرد که این اقدام باعث شد که قیمت سکه از سه تا چهار درصد افزایش یابد. عثمانی‌ها در واکنش به این اقدام هوشیارتر عمل کردند و احتمالاً به تحریک تجار بومی جهت محدودیت صادرات شمش به اقداماتی دست زدند. حسادت نسبت به ارمنیان ایران باعث شد که آنها علتی را از ضرری که به‌واسطه‌ی صدور مداوم طلا و نقره به ایران متوجه‌ی خزانه‌ی سلطان شده‌است، مطلع نمایند و خواستار تحریم صادرات گردند.[2]

فرمان ممنوعیت صادرات بی‌درنگ صادر شد اما به‌علل نامعلومی به‌زودی لغو گردید. به‌عنوان راه چاره‌ی دیگر گزارش انگلیس در ادامه می‌افزاید ضرابخانه‌ها در شهرهایی دایر شده‌اند که کانون تجارت با ایران بوده‌اند.

از آن جمله می‌توان به مهم‌ترین آنها یعنی حلب و ارزروم اشاره کرد. طلا و نقره از این پس نمی‌توانست صادر شود مگر اینکه مهر این ضرابخانه‌ها بر روی سکه نقش می‌بست. به‌هر حال هزینه‌ی این کار خیلی سنگین بود. انگلیس‌ها مدعی شدند که این اقدام تمام سودی را که می‌شد از شمش به‌دست آورد، از بین برد.[3]

در کنار تقاضای خارجی عاملی بسیار قوی که بر قیمت صادرات پول تأثیر می‌گذاشت، تقاضای زیادی بود که در هند وجود داشت. در مورد دادوستد با هند شرقی جریاناتی حتی فراتر از محدودیت فصلی وجود داشت؛ بنابراین نوسانات منظم‌تر

---

۱. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص ۳۸۸

۲. دولاندلن. ش، **تاریخ جهانی**، ترجمه‌ی احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳٦۷، ص ۹۱

۳. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۲۰

و قابل پیش‌بینی یعنی تراز عثمانی بود. حرکت کشتی‌ها از هند و به‌سوی آن توسط بادهای موسمی امکان‌پذیر می‌شد. حرکت ناوگان کشتیرانی به هند در بهار همواره رقابت بر سر شمش را افزایش می‌داد و از همین رو بر قیمت شمش در اصفهان تأثیر می‌گذاشت. بر عکس، پس از آنکه کشتی‌ها هند را ترک می‌کردند و هیچ‌کدام تا فصل آینده باز نمی‌گشتند، قیمت‌ها فروکش می‌کرد.

از سوی دیگر همان شرایطی که در طول راه‌های تدارکاتی غرب وجود داشت در مسیر به هند هم وجود داشت. جایی که بی‌ثباتی شرایط سیاسی و ثبات تجاری بر قیمت‌ها تأثیر می‌گذاشت، تقاضا از جنوب آسیا همواره زیاد بود اما خالی از نوسانات کوتاه‌مدت نبود. معرف بی‌ثباتی، موازنه‌هایی بود که قیمت‌ها را مخفی می‌کرد که عبارت بود از بی‌میلی بازرگانانی که بعد از مرگ شاه جهان گورگانی در سال ۱۰۶۸ ـ ۱۰۶۹ق (۱۶۵۸م) تمایلی نداشتند تا پول به آنجا ببرند.[۱] چنان‌که گزارش‌ها از ناامنی جاده‌های آن ناحیه صحبت می‌کند.

گفته می‌شود بازرگانان مسافرت خود را به هند قطع نموده و سعی کردند خودشان را از بردن طلا به آنجا خلاص کنند. چنان‌که در بالا گفته شد، دزدی و غارت کاروان نزدیک قندهار و در مسیر هند تأثیر نامطلوبی بر پول اصفهان گذاشت.

۱. رودی، متی، **تجارت طلا در اواخر دوره‌ی صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، ص ۲۰

فصل چهارم

تجارت خارجی ایران

۱ـ روابط خارجی ایران در راستای اهداف اقتصادی

روابط خارجی ایران در دوره‌ی صفویه نیز در میان ادوار مختلف اسلامی وضع خاصی دارد. در این دوره بر اثر پیدا شدن یا قوت یافتن دولت‌های بزرگی مانند امپراتوری روسیه، اتریش، فرانسه، اسپانیا، پرتغال، هلند و انگلستان در اروپا و احتیاجات تجاری که ممالک اروپایی به خاور زمین داشتند، از سویی و مبارزاتی که میان آنها و امپراتوری عثمانی درگرفت، ایجاد روابط نزدیک را میان ایران و اروپا لازم ساخت. زیرا، وجود چنین دولت مقتدر و کشور ثروتمندی هم ممکن بود از لحاظ مبارزات نظامی و سیاسی با امپراتوری پهناور عثمانی استفاده کرده و هم در رفع حوایج اقتصادی از رابطه با او بهره‌مند شود. طبعاً این بهره‌مندی از ممالک عثمانی امکان نداشت. دولت صفوی از این حاجت ممالک اروپایی به ایران خوب مطلع بود و از آن در بسیاری اوقات و علی‌الخصوص در عهد سلطنت شاه عباس، که از جمله بزرگ‌ترین رجال سیاسی عصر خود در جهان بود، به بهترین شکلی استفاده کرد. روابط ایران و کشورهای اروپایی در دوره‌ی صفویه از عهد شاه اسماعیل اول آغاز گردید تا از آن در تنظیم روابط سیاسی ـ نظامی روابط خود با دولت عثمانی استفاده کند و بعد از او همواره روابط ایران با اروپا برقرار بود. در عهد شاه عباس بزرگ این روابط تحت نظم

و قاعده‌ی درست که متناسب با شئون سیاسی و نظامی ایران باشد، درآمد. در این عهد با کشورهای مختلف از قبیل پرتغال، روسیه، انگلستان و اسپانیا روابط مختلف به‌ویژه ابریشم که تجارت پر رونقی را در دوره‌ی صفویه به‌خود اختصاص داده‌بود، بسیار مهم به‌نظر می‌رسید. آن دوره موقعیت مناسبی برای بازرگانی خارجی بود. امور ترانزیتی ایران در اغلب دوره‌های تاریخی موجب بسط تجارت و تمرکز سرمایه‌ی تجاری در ایران بوده‌است.

تجارت ایران در این دوره دو جنبه‌ی اساسی داشت: اولاً، از صدور تولیدات و کالاهای ساخته شده‌ی ایران منافع زیادی حاصل می‌شد. ثانیاً، عایدات قابل توجهی از راه‌های حمل و نقل ترانزیت نصیب ایران می‌گردید. در واقع، همواره موقعیت ایران به‌عنوان محل تلاقی راه‌های ارتباطی اروپا و آسیا ویژگی‌های خاصی به حیات اقتصادی این کشور بخشیده بود. شاه عباس دریافت که کلید سعادت و فراوانی اقتصادی ایران در ابریشم نهفته و لذا صدور آن را تشویق کرد و آن را تحت نظارت مستقیم خود درآورد.[۱]

ارمنیان در زمان سلطنت شاه عباس در عین حال که تابع خواسته‌های شاه بودند چون تولیدات ابریشم تحت نظارت و اختیار او قرار داشت، موقعیت خود را در تجارت بین‌المللی ایران تثبیت کرده و در پیشرفت و موقعیت این تجارت از عوامل مؤثر برشمرده می‌شدند.[۲]

راه مشهور ابریشم، مدیترانه را به چین از طریق راه‌های ارتباطی شمال ایران مرتبط می‌ساخت، و راه ادویه، از طریق خلیج‌فارس و بندرهای جنوبی ایران می‌گذشت، و خریداران کالاهای هند را از طریق ایران به آن شبه قاره مربوط می‌ساخت. سیاست اقتصادی حکومت صفویه براساس حمایت از طبقات مولد ثروت و تشویق تجارت داخلی و خارجی بود و رفتار و سلوک محبت‌آمیز پادشاهان صفوی با بیگانگان و

۱. پژوهشی از دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران در دوره‌ی صفویه**، ص۲۳۲
۲. همان، ص۲٤۷

تضمین جان و مال تجار خارجی از طرف آن دولت در آن عصر بازرگانی خارجی ایران را به اوج خود رسانید و پرتغالی‌ها، هلندی‌ها، انگلیسی‌ها و سپس فرانسویان که در ارتباط تجارت با شرق جانشین مردم ونیز و ژن ایتالیا شده‌بودند، تجارت‌خانه‌های متعدد در بندرهای در جنوب ایران و شیراز و اصفهان دایر کردند و علاوه بر ابریشم مقداری از محصولات کشاورزی ایران را خریدند. در دوره‌ی صفویه پادشاهان در حفظ روابط بازرگانی ایران با مردم تاجر پیشه‌ی اروپا می‌کوشیدند، ولی به‌خاطر نداشتن تجربه و نیروی دریایی در دریای خزر ایران و خلیج‌فارس موقعیت آن‌چنانی که باید به دست می‌آورند، نیاوردند.[۱] شاردن هم اشاره می‌کند ایران هیچ‌گونه نیرویی دریایی ندارد. گرچه به دو دریای بزرگ محدود است و طول ساحل دریای فارس، که یکی از غنی‌ترین و بارآورترین دریاهای جهان است، بیش از سیصد فرسنگ است.[۲]

تجارت خارجی ایران در دوره‌ی صفویه تغییر و تحولات زیادی را پشت سر گذاشت که برخی از آن تحولات ناشی از فراز و نشیب‌های سیاسی و نیز تغییراتی بود که در کشورهای همسایه اتفاق می‌افتاد. تغییراتی که در خطوط مواصلاتی و راه‌های تجاری آن زمان رخ می‌داد نیز در این امر مؤثر بود. اما به‌طور کلی سیر تکاملی سیاست و اقتصاد ایران در دوره‌ی صفویه، که ناشی از پیدایش حکومت مقتدر و هم‌زمانی آن با تحولات کشورهای اروپایی بود، روند تجارت خارجی ایران را رونق و تجارت خارجی را بسط داد.

رونق تجارت خارجی ایران، به‌ویژه در عهد شاه عباس اول، تا حد زیادی در گرو فعالیت‌های ایرانیان مسیحی بود و تجار ارمنی جلفای اصفهان منابع زیادی از تجارت ابریشم را به‌خود اختصاص می‌دادند. شاه عباس به‌منظور بهبود وضع تجارت خارجی دست به انتقال اجباری اقلیت‌های ارمنی از شمال غربی ایران به اصفهان زد و یکی از اهداف وی را از این کار می‌توان تضعیف بازرگانی دولت عثمانی دانست، به‌طوری‌که

---

۱. شمیم ،علی‌اصغر ، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص۳۸٤

۲. سفرنامه‌ی شاردن، ج۸، ص۲۲٦

شاه ایران وعده داد تمام ابریشم ایران را به انگلیسی‌ها خواهد فروخت به‌شرطی که مال‌التجاره‌هایی که به مقصد اروپاست از راه عثمانی فرستاده نشود.[۱] هدف از آن ایجاد راه جدید برای تجارت از طریق مرتبط ساختن اصفهان به بندرعباس و در نتیجه به دریای آزاد بود و هدف دیگر او شکستن وحدت نیروهای غیر ایرانی و مخالف دولت صفوی و همچنین انتقال صنعت‌کاران و صاحبان حرف به مرکز ایران بود، به‌طوری‌که شاردن می‌گوید هلندیان در صنعت چینی و ساختن ظروف مینایی، لعابی از ایرانیان بسیار چیزها آموخته‌اند.[۲] برای این منظور شهر جدیدی به‌نام جلفا ساخت. قبل از شاه عباس هم سیاست حکام صفوی در بسط و گسترش روابط تجارتی با اروپا بود، چنان‌که در دوره‌ی شاه اسماعیل و شاه تهماسب هم روابط نزدیک با اروپاییان وجود داشت و در آن دوره هم مهم‌ترین هدف دولت صفوی ایجاد روابط با کشورهای اروپایی به‌خاطر رویارویی و مقاومت در برابر سلاطین عثمانی بود که با وجود توفیق‌های خود در اروپا در این سوی، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نداشتند و این امر سبب شهرت ایرانیان در اروپا شد و دولت‌های آن سامان را به فکر انداخته بود که از این قدرت جدید برای حفظ خود استفاده کنند و با این قصد و حمایت پادشاهان صفوی از تجارت خارجی، سفیرانی به دربار صفویه روانه کردند. به‌طوری‌که سرآنتونی شرلی همراه هیئتی وارد ایران شد تا شاه عباس را برای اتحاد با قدرت‌های مسیحی علیه ترکان و نیز ترمیم روابط بازرگانی بین ایران و انگلستان متقاعد سازد. شاه، آنتونی را با نهایت احترام در دربار خود پذیرا شد. شاه عباس علاوه بر اینکه قول مساعد برای تسهیلات بازرگانی با غرب داد، سر آنتونی را سفیر خود در اروپا کرد تا حمایت قدرت‌های غربی را برای مقابله با ترکان جلب کند.[۳]

در زمان شاه صفی هم این ارتباط برقرار بود و کشورهای مختلف روابط تجاری خود را با کشور ایران ادامه دادند از جمله اینکه شاه صفی با کمپانی انگلیسی قراردادی

---

۱. تاجبخش،احمد،تاریخ صفویه،ص۲۰۳

۲. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج ٤، ص۳۳۳

۳. پژوهشی از دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران در دوره‌ی صفویه**، ص١٩٤

منعقد کرد و کمپانی انگلیسی متعهد شد سالانه ۱۵۰۰ لیره استرلینگ ابریشم خریداری کند، بازرگانان کمپانی هند شرقی مجاز بودند در سراسر ایران به آزادی تجارت کنند و علاوه بر نمایندگی بازرگانی در اصفهان شعبی هم در سایر شهرهای ایران دایر کنند و عایدات گمرک بندرعباس به انگلیسی‌ها را بگیرند.[۱]

آنچه مسلم است تجارت در همه‌ی ادوار دوره‌ی صفویه وجود داشت. در زمان پادشاهان قدرتمند اولیه از رونق برخوردار بود و در ایام پادشاهان ضعیف بعد از شاه عباس این تجارت بیشتر به نفع اروپاییان و تجار خارجی بود.

۲ـ تجارت خارجی و شرایط نوین (ورود شرکت‌ها)

چنان‌که گفته شد دوره‌ی مورد نظر در ایران، رونق و شکوفایی خاصی را شاهد بود. این دوره‌ی اعتلای مناسبات تجاری در نزد ملل شرق در یک زمان مشابه دیده می‌شود و آن مقطع ورود غرب به بازارهای شرق است. در چین این دوره (قرن ۱۵ـ ۱٦) رونق امور تجاری آن حدود هنوز برای اروپاییان وسوسه‌انگیز است. در هند نیز اعتلای مناسبات تجاری توأم با سلطنت گورکانیان و اعتلای فرهنگی شده بود. عثمانی که به‌طور سنتی جاده‌های شرق به غرب را از خود عبور می‌داد، بالطبع مرکز تجاری شرق و غرب محسوب می‌شد. ایران نیز دوره‌ی رونق و اعتلای خاص عهد عباسی را شروع کرده و تجربه‌ی خوبی کسب کرده‌است. پیوستگی و اتحاد درونی جوامع شرق در این ایام، به ویژه در عرصه‌ی مناسبات اقتصادی دیده می‌شود. (به صورتی که چین از پذیرش تقاضای همکاری با تجار غربی سرباز زده و آنها را می‌راند). ظهور شرکت‌های تجاری در این زمان، ابتدا از مسیر راه‌های خشکی آن روز شروع شد.کمپانی تجار ماجراجوی انگلیس از شمال وارد روس شد، سپس قصد ایران و آسیای میانه را کرد. ولی به‌دلیل نامناسب بودن اوضاع طرح قابل اجرا نبود. گرچه این ایده‌ی تجارت از راه خشکی و شمال ادامه یافت، ولی به تجارتی پر رونق مبدل نشد. با بروز تحولاتی چند

۱ هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا ،تاریخ روابط خارجی ایران، ص۱۱۰

در مرزها و کشورها و راه‌های آبی و خشکی این دوره، که بیشتر از درگیری و برخورد عثمانی با غرب ناشی می‌شد، به‌سرعت ظهور غرب در جنوب آسیا و آب‌ها مسجل شده، کشورهای آسیایی این بار پذیرای شرکت‌های تجاری غرب شدند (به‌جز چین، ژاپن). شرکت‌های تجاری نیز در هند و ایران و سایر مناطق بازار سنتی پر رونقی دیدند که وسوسه کننده بود. لذا هند و ایران پذیرای تجارت با غرب شدند، ولی چین و ژاپن نه؛ در حالی که هر دو شیوه و سیاست خطاست و به انحطاط کلیه‌ی جوامع درگیر تجارت با کمپانی‌ها می‌انجامد. [۱]

مسئله‌ی اصلی و مورد نظر ما در همین برخورد تجارت سنتی و بازارهای شرقی است. با سیستم تجاری غربی که بالنده و قدرتمند چهره نمایانده، از تحولات درونی به سود خود بهره جسته، پایگاه محکم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارد و از رشد نظام‌مند نیز برخوردار شده‌است، به‌نحوی که نفس وجود شرکت‌های تجاری نشان‌دهنده‌ی ترقی بورژوازی غربی است. در آستانه‌ی انقلاب تجاری، حال باید دید نتیجه‌ی این برخورد دو جبهه چگونه بوده‌است؟ آیا سیستم تکامل تجاری غرب با دخالت در سیستم تجاری ایران در پروراندن و رشد عناصر بالقوه در اینجا ــ به‌دلیل شباهت‌های زیاد اقتصاد بورژوازی ـ کمکی کرده‌است؟ یا اینکه عملکرد این سیستم جدید در جهت بازدارندگی و خصلت ارتجاعی برای نیروهای مولد شهری و ایران بوده است؟ فرض ما بر این است که فرض دوم به وقوع پیوسته است. چرا که در هند به دلیل عمل مستقیم و فعال شرکت‌ها در بازارهای محلی و ملی، با اتکا به شیوه‌های جدید استعمارگری و کولونیالیسم (به تشکیل تصرف اراضی ساحلی، تشکل سپاه مستعمراتی، وابسته کردن اعیان و اشراف محل به خود و نبرد و رقابت با بازارهای کلی و...) در فروپاشی بازار سنتی، و تضعیف نیروهای مولده‌ی سنتی بازار نقشی کامل داشته است، ولی در ایران اصولاً روند رشد استعمار، روندی پر وقفه و اصولاً رشدی در پی نداشته بلکه شرکت‌ها به دلیل معاملاتی که انجام می‌داده‌اند ظرف عمل دستگاه بود (و

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۱۰۸

دلایل مهم مشابهی)، از یورش مستقیم و نفوذ حساب شده در بافت بازار سنتی ایران بازمانده و تنها به ایفای نقش ارتجاعی و بازدارندگی در بخش تجاری و اقتصادی ایران پرداختند. یعنی تعامل با ساخت سیاسی بر توسعه‌ی دامنه‌ی عملکرد اقتصادی این بخش افزوده، از امتیازات اعطایی حکومت بهره گرفته و سود سرشاری از این راه تحصیل نموده، تجارت سنتی ترانزیتی ایران از راه‌های خشکی را دچار ضعف و وابسته به تجارت آبی جنوب و خود کردند،... که در اصل تفاوتی در روش شرکت‌ها در ایران و هند است. از این رو به بررسی این رابطه میان شرکت‌ها و تجارت ایران پرداخته، مقایسه‌ای میان ماهیت ساخت اقتصاد غربی و ایرانی داریم، سپس مراحل عمل شرکت‌ها در ایران را بررسی می‌کنیم.

الف- شرکت‌های تجاری غرب

در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی با شروع رشد دوره‌ی شهری‌گری اروپا، اقتصاد بورژوازی با شرایطی مناسب در مسیر ترقی افتاد. جنگ‌های صلیبی که مسائل مسبب آن از دلایل بیرونی رشد شهرها بودند و نتایج بهتری برای رشد شهرها به‌وجود آوردند (افزایش تقاضای خرده کالایی، کاهش فشار فئودالیسم بر شهرها و آزادی بیشتر شهرها، توسعه‌ی بازارها و...) از نظر درونی، شهرها با یافتن هویت مستقلی از نظام فئودالیته، بستر مناسبی برای رشد سیستم بازار و بورژوازی فراهم کردند. اصولاً رشد شهرها همگام با رشد فئودالیته نبود و ظهور شهرها نیز تحت نیازهای حکومت و اشراف فئودال (از نظر سیاسی و اجتماعی) عملی نشد. لذا این شهرها عارضه‌ای شدند بر نظام فئودالیته و هرگونه قیودی را بر نمی‌تافتند. با رشد مناسبات شهری و تولید کالایی، جماعات شهری به طرح‌ریزی و تقویت نظام‌ها و سیستم‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست زدند، که اصولاً خلق جامعه‌ای در جامعه‌ی سنتی غرب بود. مناسبات و شیوه‌ی تولید شهری اقتدار ناشی از اقتصاد (اقتدار بر پایه‌ی منابع اقتصادی) برای جماعات شهرنشین فراهم کرد که بعداً مبنا و سکوی یورش این

جماعات به‌سوی اقتصاد فئودالی شد (و حتی ساخت سیاسی و مذهبی مبتنی بر این نظام)، نهضت اصلاح مذهب اقتدار مذهبی جامعه را به‌نفع جماعات شهری تعدیل کرد و فروکشید و اقتدار سیاسی با روش‌های مسالمت‌آمیز و گاه خصمانه‌ای می‌رفت تا از نو سازماندهی گردد (انقلاب در هلند علیه اسپانیا، انقلاب با شکوه در انگلیس و...) بورژوازی با پایگاه قوای اقتصادی به خانه تکانی دست زده بود و در آستانه‌ی انقلاب تجاری قرار می‌گرفت. این در حالی بود که از نظر داخلی خود سیستم بورژوازی تغییراتی عمیق را دریافت کرده‌بود، در ابتدا سیستم اصناف را که زاییده‌ی مناسبات خرده تولیدی بود، ناکافی تشخیص داده و در هم کوبید. و روابط کارگاهی و کارفرمایی را با اعانت از سرمایه‌های تجار جایگزین آن کرد. نطفه‌های مناسبات مالی و پولی را بسته و بانک‌ها و مؤسساتی مالی را پدید آورد، بورس و امور مربوط به آن سروسامان گرفت سهامی‌تجاری با پشتوانه‌ی عظیمی از سرمایه‌های افراد سرمایه‌گذار، در چنین محیطی رشد کرد و آماده‌ی گام نهادن به شرق و دنیا شد، در حالی که حمایت محافل سیاسی، مالی و اجتماعی کشور خود را در پی داشت.[۱]

اصولاً مقایسه‌ی این وضع با مناسبات و شیوه‌ی تولید شهری در ایران، تفاوت ماهوی این دو مناسبات را روشن خواهد کرد... استیلا طلبی و سودجویی به حد کمال سرمایه‌داری تجاری غربی که گاه با خشونت توأم می‌شود با سر به زیری و گسیختگی سیستم سرمایه‌داری تجاری ایران که باز هم از بسیاری از نهادهای سنتی مالی و پولی و... در کار خود بهره می‌جوید، البته تفاوت دارد. به‌علاوه حکومت که خود نهادی بورژوا شده‌است، برخی از خصایص رقیب غربی خود را دارد؛ ماهیت استیلاجویانه و نفع طلبانه، ولی نه به‌نفع جامعه و اقتصاد خود، بلکه تنها به‌نفع شخص شاه. این مقطع رویارویی دو سیستم تجارتی است. در حالی که دو سیستم تجاری با تفاوت‌های ذاتی

---

۱. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص ۷۱

که باهم داشتند، در مقابل هم و هر دو درست در نقطه‌ی مناسبی از رونـق و شـکوفایی قرار گرفته‌اند.[۱]

ب- طرح کلی ساختار تجارت ایران (به‌عنوان عرصه‌ی عمل شـرکت‌هـای تجاری غرب در این دوره)

در ایران، شرایط حیات شهری ـ درست بر خـلاف نمونـه غربـی خـود ـ هـیچ‌گـاه تخریب کامل و بازسازی مجدد را نداشت. آنچه هست تداوم و اسـتمرار سـنت حیـات شهرنشینی در ایران است. ایام، انحطاط و ترقی دارد ولی چـون غـرب، محـو و زایـش ناگهانی ندارد. از این رو در شهر شرقی سنت‌ها حـاکم‌انـد، در شـهرهای غـرب اراده‌ی جماعات شهری و اقتضای روز. لذا شهر در جامعـه‌ی شـرقی جزیـی از کلیـت اجتمـاع است و با ساخت‌های آن روابط درون اعضایی و متقابل دارد و هرگز در مسـیری مجـزا و مسـتقل رشـد نکـرده‌اسـت (مگـر دوره‌ی هلنـی‌گـری شـرق و ایـران)، ایـن علـت انفکاک‌ناپذیری شیوه‌ی تولید شهری از جریان و روندهای کلی جامعه، بـه‌دلیـل نهادینـه شدن، شهر را به‌ویژه خصلت تبعیت از ساخت سیاسـی بخشـیده اسـت. بـه‌طـوری کـه چهره‌ی شهر ما در زمان حاکمیت شیوه‌ی تولیـد عشـایری و... متفـاوت اسـت. ماهیـت حکومت استبدادی مطلقه در همگونی کل جامعه (از شهری و روستایی و...)، از تشـکل و وجود ماهیت‌های منفک و منحصر به فرد در جامعه (برخلاف غرب) ممانعـت کـرده، تضادهای رایج اجتماعی وجود ندارد. از سویی نقـش مـذهب اسـلام کـه آرمـان امـت واحد[۲] و پیوستگی جامعه‌ی اسلامی‌را تبلیغ می‌کرده، از دامنه‌گستری و رقابت‌ها و تضـاد منافع حوزه‌ها ممانعت کرده یا حداقل آن را کاهش داده‌است. به‌هر حال جامعه تا حدی یک دست شرقی، مناسبات ویژه اجتماعی را بر خود حاکم داشت کـه زیربنـای فکـری نهادها و تأسیسات اجتماعی آنها محسوب می‌شد. از این زمره مناسـبات تجـاری ایـران

---

۱. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۶۷
۲. همان،ص ۶۸

است. حیات وابسته شهری ایران مناسبات بازرگانی خاصی را پدید می‌آورد که اصولاً ماهیتی جدا از مورد مشابه غربی خود دارد. رونق خود را از اراده‌ی شاهی مستقل در تأمین امنیت و اقدامات خدماتی دیده (که البته به‌نفع خودش بوده‌است) که در این میان، تجار به پرداختن به تجارت سودآورترین اشیا که غالباً تجملی و گران‌بهایند، و از سویی انتقال کالاهای درجه دو، (از نظر ضرورت زندگی)، بازار ایران را به گردش وا می‌داشته‌اند. درنهایت با برقراری رابطه با حوزه‌های پر رونق مناطق مجاور خود، از هند تا شرق مدیترانه و دریای سیاه، تجارتی که خصایص ترانزیتی را داشت، می‌گرداند که این بازار تا حد زیادی «بازار اسلامی» یا «شرقی» بود، تا بین‌المللی به شکل تجارت غربی آن. از این رو، رونقی که در این دوره در امور تجاری وجود دارد اساساً متفاوت از رونق تجارت در غرب است. رونق در دو نوع تمدن است: تمدن بری و تمدن بحری که خصیصه‌ی یکی ضریب بالای بازگشت سود و سرمایه است و سرعت عمل و استراتژی‌های سودطلبانه، و دیگری، کندی و رخوت خاص شرقی است که بازگشت اصل سرمایه و سود متعلقه به آن به نسبت غرب از مدت زمان بیشتری برخوردار و دیرتر صورت می‌گیرد. در اصل دو رقیب ناهمگون هستند. حال در رویارویی این دو سیستم چگونه عمل خواهد شد.

بررسی روند ظهور و عملکرد کمپانی‌ها در جامعه و اقتصاد تجاری ایران موضوع بحث بعدی را تشکیل خواهد داد.

۳ـ ادوار و مراحل بارز ورود و عملکرد کمپانی‌ها در ایران

مرحله‌ی اول تلاش کمپانی‌ها در ورود به بازار داخلی ایران، از راه‌های خشکی مألوف بود. شرکت تجار حادثه‌جو از راه روس وارد شده و جنکینسون نماینده‌ی آن شرکت نزد شاه تهماسب آمد، ولی به‌دلایل عدیده‌ای، و در ثانی آماده نبودن شرایط، این

طرح و مأموریت ناکام ماند. اصولاً رفت و آمد سفرا (تجار ـ سفرا) تا مرحله‌ی دوم عملکرد کمپانی‌ها در ایران تداوم دارد، ولی هیچ‌کدام به‌ثمر نرسید.[۱]

مرحله‌ی دوم در روابط کمپانی‌ها با ایران، عمدتاً دوره‌ی شاه عباس اول است. نمایندگان تجاری متعددی آماده یا دعوت شده‌اند، و امتیازات زیادی جهت تجارت در ایران در اختیار آنها نهاده شده به‌نحوی که سودآوری تجارت با ایران را به‌نحو مطلوبی نشان می‌داد.[۲] لذا این دوره را باید «دوره‌ی جذب شرکت‌ها» و «دوره‌ی امتیازات» تجاری نامید، که شرکت‌های غربی در ایران کسب کردند. در این مسئله، سیاست شخص شاه (در ضدیت با عثمانی،...) با منافع تجاری دستگاه وی توأم شد و هر دو منظور وی از تعامل با شرکت‌های تجاری، به‌دست می‌آمد. اصولاً مبنای روابط و عمل شرکت‌های غربی در ایران براساس قرار و مدارهای شاه عباس با آنها بود. مرحله‌ی سوم، مرحله‌ای است که حکومت ایران، انتظار دارد کمپانی‌ها به‌عهد و تعهدات خود عمل کنند.[۳] در حالی که شرکت‌ها در عین حالی که از تعامل با حکومت سودهای سرشاری می‌برند، حاضر با انجام تعهدات خود نیستند، لذا یک دوره مشاجرات زیادی پس از مرگ شاه عباس و مهلت‌های مقرر (۳ تا ۵ سال) در می‌گیرد که تا حدودی موقعیت مستحکم قبلی شرکت‌ها در ایران را دچار تزلزل می‌کند و تجدید قراردادها به تعویق افتاده، کمپانی‌ها دچار دردسر می‌شدند. مرحله‌ی چهارم در این روابط مرحله‌ای است که درست در آن کمپانی‌ها از رخوت و بلاتکلیفی خارج شده، با طرح‌های وسیعی به[۴] ساماندهی مجدد تجارت خود با ایران (و شرق) دست زده و تهاجم وسیعی

---

۱. از زمره‌ی این دلایل صلح طولانی با عثمانی و تضمین آن کشورها در ایجاد صلح برای تجار ایرانی مسئله‌ی رقابت روس و عثمانی و عدم تمایل شاه به این مسئله بود. (نگارنده)

۲. جهت شرح چند امتیاز ر.ک به: **سفرنامه‌ی شاردن**، ص ۳۹۵

۳. این تعهدات شامل الزام در ارسال نماینده‌ی سیاسی از کشور مطبوع شرکت امتیازگیرنده به ایران، ارسال پیشکش‌های گران‌بها و درخور برای شاه، عقد قراردادها و عهدنامه‌های جدید دو جانبه و تجدید قراردادها،کمک به ایران در حفظ امنیت راه‌های آبی و سواحل خلیج‌فارس و... بود.

٤. این ناشی از وضع خاص ما در کمپانی (انگلیس، فرانسه، هلند و...) است. مثلاً مسائل شرکت‌ها باهم و رقابت ایشان که مسئله‌ساز شده‌بود و بالاخره با وحدت کمپانی‌ها در انگلیس و فرانسه خاتمه یافت. (نگارنده)

را به بازارهای ایران شروع می‌کنند. طرح کمپانی هند شرقی انگلیس، قبضه بازار منسوجات ایران و کنترل صادرات و واردات ایران از طریق تمرکز دادن امور تجاری در اصفهان است. این مسئله را به‌دلیل مهم بودن در جای خود بررسی می‌کنیم چون آخرین پرده از فعالیت‌های مهم کمپانی‌ها در ایران است، به‌عنوان بحث خاتمه می‌آوریم. آنچه تناوب فوق را در مراحل روابط کمپانی با بازار ایران سبب می‌شد، یکی مرگ شاهان صفویه بود که آشفتگی پدید می‌آورد و دیگری لزوم تجدید فرامین و دستورهای شاه قبلی توسط شاه بعد بود که غالباً هزینه‌های گزاف و فرصت بسیاری را می‌طلبید. دیگری تأثیر اوضاع و احوال جامعه در امر تجارت بود، مواقع جنگ در نزد ملل منطقه و بسیج امکانات کشور حکومت را از یاری و اتمام امور تجاری با کمپانی باز می‌داشت، خودکمپانی‌ها نیز مسائل خاص خود را داشتند.[1]

٤ـ مسایل ویژه و مرتبط تجارت کمپانی‌ها با ایران

این مسائل عمدتاً پس از دوره‌ی شاه عباس اول مطرح شدند. جهت سهولت این مسایل را دسته‌بندی و بحث می‌کنیم. مسئله‌ی امتیازات، از جمله مسایل خاصی است که به‌دلیل اهمیت آن باید مورد توجه قرار گیرد. اصولاً امتیازات اعطایی به شرکت‌ها یک سری شروط کلی داشت:

۱ـ اقدام شرکت جدید علیه شرکت زورگوی سابق (هلند ـ انگلیس ـ فرانسه، پرتغال)؛

۲ـ برقراری امنیت در آب‌های جنوب توسط شرکت ذی‌نفع در امتیازنامه؛

۳ـ تعهدات ایران، که معافیت مالیاتی برای شرکت‌ها برای مدت معین، قول تجدید نظر بعدی در مفاد قرارداد و تحویل ابریشم و خرید امتعه‌ی شرکت‌ها، از اهم موارد آن بود.

---

۱. بحث مفصل در مورد مسائل مبتلا به کمپانی‌ها در کشورهای خود، (ر.ک.به: لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،صص۲۵ـ ٤۲۱)

٤ـ تسهیلاتی که ایران وعده می‌داد و شامل آزادی در تجارت، آزادی مذهبی، رعایت شأن اجتماعی غربی‌ها و تأمین امنیت برای فعالیت آنها.[1] آنچه لازم به تذکر است آن است که این امر ظاهر قضیه و یک قرارداد دوجانبه بوده‌است، امکان عملی شدن و نحوه‌ی اجرای آن چگونه بوده، خود بحث دیگری است.

٥ـ تأثیر امتیازات اعطایی به شرکت‌ها در سیستم بازار ایران چه بوده‌است؟ ضرورتاً به اختصار این را به بحث می‌گیریم.

الف‌ـ اعطای امتیاز به شرکتی خارجی در وضع خاص بازار ایران در معنای تضاعف بر انحصارات دولتی بود و در نتیجه افزودن قیدها به سرمایه‌داری داخلی ایران، به‌ویژه اینکه طبق فرامین شاه تجار ایران ملزم به رعایت مقررات و شروط امتیازنامه‌ها و قراردادها بوده و تخطی در صورت تخالف با منافع آنها، نیز جایز نبود، از آن جمله پرداخت حقوق گمرکی توسط تجار ایران به کمپانی هند شرقی انگلیس در بندرعباس است. در حالی که خود کمپانی از گمرک معاف بود و... که این موضوع نوعی برتر نهادن رقبای خارجی در مقابل سرمایه‌داری داخلی ایران بود.

ب‌ـ اعطای امتیازات به شرکت‌های غربی در حکم ایجاد نوعی انحصار در رابطه با ایران به سود شرکت‌ها بود، به‌نحوی که سایر تجار آزاد غربی عرفاً (طبق قرارداد) حق تجارت کالاها و اموری را که طبق امتیاز به کمپانی واگذار شده‌بود، نداشتند. خود کمپانی شدیداً پیگیر مسئله بود. حتی در پارلمان انگلیس مواردی از عمل سایر اشخاص یا کمپانی‌ها در حوزه‌ی انحصاری کمپانی هند شرقی، دعواهایی طرح شد. این رویه، ناگزیر بسیاری از تجار آزاد غرب و حتی ایرانی را وادار به قاچاق می‌کرد[2] و بالطبع تأثیر منفی فراوانی بر بازار رقابت آزاد تجاری می‌نهاد و بر سستی سیستم بازار ایران می‌افزود.[3]

---

۱. برای دیدن مفاد عهدنامه (ر.ک.به: نصرالله فلسفی، **تاریخ روابط خارجی ایران در عهد صفویه**)

۲. همان، ص٤٥٣

۳. این در حالی است که اصولاً شیوه‌ی اعطای امتیاز که جنبه‌ی سیاسی داشت، مانع خاصی در ایجاد رقابت از جنبه‌ی تجارت آزاد را فراهم می‌کرد. یعنی حکومت کمپانی را چون نماینده‌ی کشور وی می‌دانست، ابریشم به

ج- امتیاز عدم پرداخت مالیات و گمرکی که به شرکت‌ها داده اعطا می‌شد، اصولاً به ضرر سرمایه‌داری داخلی تمام می‌شد، چرا که اجناس شرکت‌ها ارزان‌تر وارد شده و در عوض سود بیشتری را نصیب آنها می‌کرد، از سویی دستگاه تجاری نیز از این وضع بهره برده، و در عرضه‌ی جنس ارزان‌تر بازار بهتری به‌دست می‌آورد. در مقابل تجار ایرانی که مجبور به تأدیه بسیاری مالیات‌ها و گمرکی بودند (مسئله به‌صورتی درآمد که هلند، گاه‌گاه درصدد ورود کالا بدون پرداخت گمرکی برمی‌آمد[1] و باز در قصد اخذ امتیازات مشابه شرکت‌های امتیاز دار را داشت). در نتیجه‌ی این شیوه، بازار ایران به نوعی استیلای سیاست و تجارت کمپانی‌ها را تسهیل می‌کرد، به این صورت که با بالا رفتن حجم کالاهای وارداتی از سوی شرکت‌ها و ارزانی قیمت آن به نسبت رقبای خود (تجار ایرانی) به‌نوعی بازار را در دست آنها قرار می‌داد، و اصولاً موقعیتی برتر بدان‌ها می‌بخشید که ضروری می‌دیدند با دور کردن ورود رقبای خارجی به این بازار، به بهره‌وری خود ادامه دهند.[2] .

د- عدم رعایت شرکت‌ها در اصول قراردادها، مثلاً در مورد تحویل مقدار معین مسکوک به ایران، که عملاً انجام نمی‌دادند و حتی مقادیر عظیمی‌از ذخایر ارزی ایران را خارج می‌کردند و تنها به مبادله‌ی پایاپا با طرف قرارداد ایرانی خود (حکومت) اکتفا می‌کردند، که البته همیشه تراز پرداخت ایران به‌دلیل اهمیت و گرانی کالاهای وارداتی، منفی بود. و دیگر اینکه بسیاری از مواقع، شرکت‌ها با توسل به زور یا حیله‌هایی قراردادهای تاریخ گذشته و فوت شده را طرح کرده و معتبر شمرده و از آن بهره

عنوان کالای استراتژیک با سیاست خارجی شاه پیوند خورده بود، و در مناسبات تجاری به‌حساب می‌آمد، شرط اتحاد علیه عثمانی و عدم تجارت با آن کشور بود که سبب اعطای امتیازات می‌شد و شرکت‌ها این تعهدات را از جانب دولت خود می‌کردند، در حالی‌که بعداً نتوانستند بسیاری از این تعهدات را انجام دهند. به‌هر حال این کاری بود که از عهده‌ی واحدهای کوچک‌تر تجاری ساخته نبود.

۱. جهت مورد درخواست هلند، مبنی بر معافیت گمرکی و خرید ابریشم از سراسر کشور، (ر.ک.به:لکهارت،لارنس ،**انقراض صفویه و ایام استیلای افغان‌ها**، ص۴۲۳)

۲. از جمله رقبای خارجی روس است که بارها کمپانی‌های غربی مانع از عقد قرارداد آن با ایران شدند ولی اوضاع همیشه بر وفق مراد آنها نبود. (نگارنده)

می‌بردند، در حالی‌که رسماً موعد آن به‌سر آمده بود، به‌علاوه ضرر دهی آن مواد برای ایران مسجل و معلوم شده‌بود.[1]

مزید بر تأثیرات مذکور، که امتیازات اعطایی به شرکت‌ها در بازار ایران می‌نهاد، سوء استفاده‌های شرکت‌ها از امتیازات، خود نیز مسئله‌ای است. آنها با سوء استفاده از مصونیت گمرکی، چند برابر مقدار کالای مقرر و تعیین شده کالا وارد می‌کردند و آن‌را جزو مشمول معافیت قرارداد قرار می‌دادند.[2] به‌علاوه، گاه مثلاً انگلیس، امتعه‌ی غیر را به اسم خود وارد می‌نمود و از امتیازات زیادی برخوردار می‌شد. در حالی که نمی‌بایست به‌جز کالاهای قید شده در قرارداد را وارد کند و از معافیت برخوردار شود. قاچاق مسکوکات و فلزات قیمتی از ایران نیز از این زمره‌ی موارد است. گاه عمال و کارمندان نمایندگی‌های شرکت‌های تجاری، سوء استفاده کرده و دست به تجارت شخصی می‌زدند و ثروت‌های هنگفتی به‌دست می‌آوردند.[3]

البته گاه در جریان عقد قرارداد و گرفتن امتیاز جدیدی رشوه دادن و فریفتن مقامات نیز صورت می‌گرفت، که البته به ضرر منافع اقتصادی ایران تمام می‌شد. امتیازات و قراردادها، البته در سر راه کاربست کامل‌شان وجود داشت. اینکه این معاهدات بستگی کامل به شخص شاه داشت که با مرگ وی البته از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌شد و ضرورتاً می‌بایست فرامین جدیدی اخذ گردد که خود عاملی در وقفه‌ی امور تجارتی شرکت‌ها محسوب می‌شود. از سویی با عدم اجرای تعهدات مقرر از سوی شرکت‌ها، فشار حکومت در ادعاهایش به آنها بالاتر می‌رفت و از تجدید قرارداد یا اجرای تعهدات خود سرباز می‌زد. مسئله‌ی امتیازات شرکت‌ها و خودسرمایه‌داری تجاری ایران نیز درخور توجه است (جدا از رابطه‌ی امتیازات و کل سیستم بازار کشور). علاوه بر سست کردن مناسبات بازار توسط امتیازات شرکت‌ها، که رقابت آزاد را از میان برده،

۱. از جمله‌ی این موارد در سیاست‌های پرتغال و هلند زیاد دیده می‌شود. (نگارنده)
۲. این مورد از ادعاهای ایران به کمپانی هلندی در عهد شاه سلیمان و بر سر تمدید قرارداد بود. (نگارنده)
۳. در حالی‌که این دولت نبود، چون هم به ضرر ایران و هم به ضرر کمپانی‌ها بود. جهت یک نمونه مثلاً (ر.ک. به: لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،صص ٥ـ ٤٤٢)

انحصارات را مضاعف می‌کرد و تجار ایرانی را در فشار می‌نهاد، این امتیازات اعطایی علناً در جهت منافع شاه و به ضرر منافع ارمنی‌ها و تجار ایرانی و حتی دخیل در تجارت بوده‌است. چرا که یک تجارت پرسود را از آنها منتزع کرده‌بود. به‌علاوه، با توجه به‌تمام شرایط عهدنامه‌ها و قراردادها، سرمایه‌داری داخلی از رویارویی با سیستم تجارتی پرتوان غرب دور می‌ماند و اصولاً رقابتی وجود نداشت، بلکه صرفاً نوعی سلطه‌گری شرکت‌ها بود و عقب‌نشینی تجار ایرانی، و لذا این دو از تعامل که می‌توانست سبب ارتقای بورژوازی ایران باشد، به‌دور ماند. در نتیجه‌ی سیستم اعطای امتیاز به شرکت‌های خارجی که با استراتژی‌های سیاست خارجی ایران توأم شده‌بود، علناً ارتقای جایگاه شرکت‌های خارجی در بازار ایران به مرحله‌ای فراتر از سرمایه‌داری داخلی انجامید. لذا به‌طور طبیعی زمینه‌های رویارویی طبیعی این دو سیستم از میان رفت. و از سویی سبب انتقال فشارهای جدیدی بر سرمایه‌داری داخلی گشت. سرمایه‌داری غرب با امکانات بالقوه و بالفعل خود، در بازار ایران نیز امتیاز دیگری کسب کرد و لذا توانست حجم وسیع‌تر سرمایه را به خارج منتقل کند و توسل به رفتارهای متقلبانه در بهره‌وری از امتیازات سبب تشدید گسیختگی مناسبات بازار سنتی ایران می‌شد. به‌هر حال عوامل زیادی همراه اعطای امتیازات می‌رفت که تفوق کمپانی‌ها در رابطه با حکومت در اواخر صفوی حکایت از این مرحله‌ی خطرناک در روابط کمپانی و حکومت داشت.

۵ـ ورود شیوه های تجارت غربیان (کمپانی‌ها) به ایران

ورود شرکت‌های تجاری درعرصه‌ی تجارت با ایران، سبب به جا نهادن تأثیراتی در جامعه گشت که در اینجا این تأثیرات را بررسی می‌کنیم.

الف ـ عناصر تأثیرگذاری بر تجارت سنتی

۱ـ قبلاً مسئله‌ی امتیازات و قیود مضاعفی را که بر سر راه رشد سرمایه‌داری داخلی ایجاد شد، بررسی کردیم.

۲ـ تأثیر دیگر تجارت غربی بر بازار و سرمایه‌داری سنتی در جهت سرعت بخشیدن به گردش کار و امور مربوطه بود (به‌ویژه در بخش تجارت خارجه): مانند به‌کارگیری وسایل ارتباطی جدید (کشتی‌های مجهز و...)، که فواصل را کوتاه و زمان‌های طولانی مسافرت دریایی را کاهش می‌داد.

۳ـ بالا رفتن حجم صادرات از کشور، که به‌هر حال سبب ترقی قیمت آن کالاها در ادواری شده و رونق امور تولیدی را افزایش می‌داد. (مثلاً در عرصه‌ی کشاورزی مقادیر بیشتری تریاک، تنباکو و توتون به هند توسط شرکت‌ها صادر می‌شد)[۱] و کمک به رونق بازار از طریق افزایش و ترقی مناسبات پولی ـ کالایی می‌بود. این مسائل البته نقاط ضعف خودش را در بازار به‌همراه داشت.[۲] مثلاً تنظیم بازار (حداقل جنوب ایران) با عرضه و تقاضای بازارهای منطقه‌ای و گاه جهانی، که در نتیجه ناگزیر از توسعه‌ی تجارت از طریق دریاها بود، هماهنگ کردن صادرات و واردات کالا با سیستم‌های خود،[۳] چرا که اجباراً نقل و انتقال کالاها در دریا به‌عهده و دست اینان بود.

۴ـ البته از تأثیرهای منفی این مسئله، تلاش بازارهای مشخص سابق، و کم حجم شدن تجارت از راه‌های خشکی سابق و انتقال آن به دریاها و تجارت کمپانی‌هاست.[۴]

حوزه‌های اقتصادی قبلی، تجزیه شده، هرکدام به‌طور مجزی با کمپانی‌ها روابط برقرار کرده و به آب‌ها وابسته شدند: از هند تا بصره و جنوب ایران تا چین. از تلاش کمپانی‌ها جهت تشویق تجار ایرانی در این مسیر اطلاعاتی داریم.[۵]

---

۱. **سفرنامه‌ی شاردن**، ج۴، ص۴۹

۲. شرکت‌های تجاری سرویسی در خط ایران تا هند منطقه‌ی مابین آن کشیده بودند. جهت شرح بیشتر ر.ک. به: فلور، ویلم، **اولین سفرای ایران و هلند**، ص ۶۸

۳. حتی بازار محلی به حرکت کشتی‌ها تنظیم می‌شد. جهت شرح مثلاً بازار گمبرون و پیوستگی کامل آن با حرکت کشتی‌ها ر.ک. به: همان

۴. جهت بررسی این روند تدریجی (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص ۸۸۳)و همچنین باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ، **سیاست و اقتصاد ایران در عصر صفوی**، ص۱۳۱

۵.لکهارت،لارنس ،**انقراض صفویه و ایام استیلای افغان‌ها**، ص۴۲۶

از تأثیرات دیگر، گسترش نسبی سیستم متکامل بازار غربی در حدود کار خودشان و در راستای فعالیت‌هایشان است: مثلاً استقرار قواعد و استراتژی‌هایی که جهت ترتیب امور تجاری مؤثر بودند، حتماً برای ایرانیان تاجر قابل توجه بوده‌است. یا قراردادهایی که با حکومت بسته می‌شد، غالباً تلاش به‌عمل می‌آمد که شکل قانونی و رسمی به‌خود بگیرد، اموری که در ایران سابقه نداشت و عاقبت این نظر به کرسی نشست و قراردادهای سری آخر، به‌ویژه فرانسه، خصلت قانونی یافته و به شخص شاه ربطی نداشت. می‌توان گفت اصولاً میزان تأثیرگذاری‌های این سیستم در شکل فوق زیاد مشخص نیست، در صورتی که اگر هم تأثیراتی داشته کم دوام و سریع زایل شده‌است.

ب- عوامل تأثیرگذاری در بخش اقتصادی

۱- تضعیف توان مالی کشور، با انواع شیوه‌ها، من‌جمله انتقال مسکوکات به خارج و ایجاد تورم،...

۲- این حالت خود از موانع رشد و تقویت سرمایه‌داری داخلی و بالطبع ثبات اقتصادی می‌شد. تعامل کمپانی‌ها با ساخت سیاسی سلطه‌گری آن را افزون کرده، بر میزان کنترل آن بر بخش اقتصاد می‌افزود. سودجویی کمپانی‌ها و توسل به حیله‌گری‌ها و راه‌های انحرافی، انحصارگرایی‌ها و غیره در تجارت، از نقاط ضعف این تجارت غربی‌ها بود که نتایج خوبی برای اقتصاد کشور نداشت.[۱]

---

۱. حتی این امر سبب اعتراض خود غربی‌ها (مثلاً فرانسویان) شده‌بود.(ر.ک. به: لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۵۳۸)، هلندی‌ها دو برابر مقرر کالا وارد می‌کردند، ولی همان مقدار ثابت یعنی دو عدل را صورت می‌دادند. انگلیسی‌ها هم تقلب می‌کردند. کالاهایی از دیگران را به نام خود وارد کرده و حقوق گمرکی ایران را تضییع می‌کردند. به‌علاوه قاچاق پول ایران را نیز می‌کردند. (ر.ک. به: **سفرنامه‌ی شاردن**، ج۳ صص ۲۰۸-۲۸۲

٦ـ نحوه تعامل با ساخت سیاسی (وجه تأثیر کمپانی‌ها بر دستگاه سیاسی)

۱ـ کمپانی‌ها در درجه‌ی اول جهت نفوذ در ساخت سیاسی به شیوه‌هایی متوسل می‌شدند، مثلاً فعالیت‌های تبلیغاتی به‌نفع خود و جوسازی علیه رقبا و...[۱] که خود به خود تدارک نوعی حیثیت برای آنها دیده می‌شد، و به‌عنوان نمایندگان دولتی قوی بیشتر نزد سیاسیون مورد اعتنا واقع شدند. تلاش برای ایجاد گروه‌های موافق خود در دربار، به‌عنوان تضمینی جهت تداوم منافع خودشان در کشور، از روش‌های عمل با حکومت بود.[۲] جلب نظر مساعد حکام شهرهایی که در مسیر تجارت کمپانی‌ها بود نیز در همین راستا محسوب می‌گردد.[۳] گاهی توسل به میسیون‌های مذهبی و حتی ارامنه جهت نفوذ در دستگاه و کسب منافع بیشتر نیز صورت می‌گرفت.[٤]

۲ـ انعقاد قراردادهای تجاری با دستگاه، خود به خود تا حد زیادی وظایفی را که حکومت از ارامنه در بعد تجاری طلب می‌کرد، به شرکت‌ها وا می‌گذاشت. این خود گامی بود در پیوند[٥] علایق و منافع بیشتر شرکت‌ها و دستگاه با یکدیگر. از سویی شرکت‌ها توسط نمایندگان و تاجرانشان، از قبال تجارت خود با ایران منافعی برای

حاکمان شهرها و اعیان و دستگاه تدارک می‌دیدند.[٦] چنان‌که برخی از حاکمان شهرها به طور علنی از برخی شرکت‌ها هواداری می‌کردند.[۷]

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص٤٥٨

۲. با استفاده از روش‌های تطمیع و رشوه و غیره، رجال دستگاه دولت در اواخر صفوی را اراضی و موافق می‌کردند به‌طوری که گاه در اواخر صفویه از این راه موفق شدند از عقد قراردادهای جدید که به‌نفع ایران هم می‌شد، جلوگیری کنند. (ر.ک. به:لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه، ص٥٢٤).

۳. رجوع شود به سفارش نامه‌ی شورای ایالتی هلند به نماینده‌ی کمپانی هند شرقی در این باره ر.ک. به: فلور، ویلم، **اولین سفرای ایران و هلند** ، ص٦٢ به بعد

٤. جهت دیدن نمونه‌هایی در این مورد، که در امور تجارت خارجه مورد مشورت شاه بودند، (ر.ک به: فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس، ص ۱۹۲۲)

٥. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،صص٤ـ ۱٦۰۳ (مسئله‌ی فریادخواهی ارامنه از شاه نیز به جایی نرسید)

٦. این منافع شامل هدیه‌ها و غیره می‌شد. در این باره رجوع شود به دستوریه‌ی سفیر کمپانی هلند در ایران. در دستگاه نیز مثلاً محمدعلی بیگ دوستدار هلندیان شناخته می‌شد. (ر.ک. به: فلور، ویلم،همان، ص٨٤)

۷. حاکم شیراز که حرف‌های مشابهی به نماینده‌ی کمپانی هندشرقی هلند زده بود. (ر.ک. به: فلور، ویلم،همان، ص۸۳)

۳ـ پیوستگی منافع اقتصادی کمپانی‌ها و دستگاه سیاسی با یکدیگر، سبب تقویت حکومت و استمرار عملکردهای اقتصادی حکومت می‌شد، که نتیجه‌ای جز سلطه بر ساخت اقتصادی جامعه نداشت. با این وضع جدید، حکومت فعال‌تر از سابق در امور تجاری شرکت کرده و در قبال کمپانی‌ها تعهداتش را وسعت می‌داد. از سوی دیگر، همزیستی کمپانی‌ها با این ساختار خاص سیاسی جالب است. به‌دلیل انتفاعی که از قبال وجود این حکومت می‌برد، اصلاً تمایلی به پرداختن به مقابله با حکومت به روش گوناگون ندارد.

٤ـ شاید از دیگر نتایج تعامل کمپانی‌ها با حکومت، دورتر کردن فاصله‌ی تجار ایرانی و حتی ارامنه از حکومت بوده‌باشد. کمپانی‌ها با ایفای نقش سودمند تاجران برای شاه به عوض تجار عمده‌ی ایرانی و ارمنی، همان سلسله مراتب قدیمی میان حکومت و تجار ایرانی را که زیاد کارآمد نبودند نیز دچار اشکال می‌کرد و تا حد زیادی حکومت را از تکیه زدن بر این قشر مانع می‌شد.

در نتیجه، آنچه از بررسی روابط کمپانی‌های غربی با حکومت و بازار ایران برمی‌آید، می‌توان گفت همزیستی کمپانی‌ها با ساخت سیاسی (تجارت خاص شاه) و تمایل تدریجی و نسبی طیف درباری به‌منافع مألوف از تجارت کمپانی‌ها سبب شد اصطکاک مهمی میان دستگاه سیاسی و کمپانی‌ها پیش نیاید. (مگر در مواقع بن‌بست مذاکرات و زیاده‌طلبی طرف مقابل). گرچه در مواقع تغییر و تبدیل شاهان و گروه‌های درباری سیاست‌ها اندکی علیه کمپانی‌ها می‌شد ولی با پر شدن کیسه‌ی نو دولتیان باز همان روش شاهان قبلی در قبال کمپانی‌ها ظاهر می‌شد. لذا اصولاً کمپانی در ایران استراتژی‌ها و سیاست‌هایی مشابه با هند (تشکیل قدرتی در کنار قدرت دولت هند) به دست نگرفت. اصولاً حکومت تا حدود زیادی جایگزین طیف ارامنه و عمده‌ی تجار ایرانی وابسته به سرمایه و امتیازات شاه را گرفتند و به طرز بهتری امور تجاری را انجام دادند، تا حدی که نقطه‌ی اتکای حکومت در این دوره شده و بالاخره همین عامل اهرم فشاری جهت فشار وارد کردن به حکومت، به‌دست کمپانی‌ها داد. این وضع خطرناک

در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم، چهره‌ی خود را نشان داد و حکومت صفوی هراسان به سیاست موازنه‌ی مثبت در امر مربوط به امتیازات دست زد. تنها تسریع در فروپاشی ساخت‌های اجتماع اواخر صفوی است که به داد جامعه‌ی ایرانی رسیده و دوره‌ای که کمپانی‌ها با تجدید قوا آمده بودند تا بازار را تسخیر کنند.[۱]

ساخت کمپانی‌ها با تراز مثبت بازرگانی خود مقادیر عظیمی از فلزات قیمتی (به‌عنوان پول پایه) را از کشور خارج کرده، بازار ایران را دچار تشتت کردند. با روند سریع انحطاط اقتصادی، حکومت و تجار عمده‌ی کشور به کمپانی‌ها مقروض شده، که خود می‌توانست فرصت مناسبی باشد که کمپانی‌ها در یک گام بعدی ساخت اقتصادی کشور را به خود وابسته کرده و در سیاست خود درآورند، ولی به‌طوری که گفته شد «زمان اجتماعی» صفویه به‌سر آمده‌بود، و مانع حصول این مرحله برای کمپانی‌ها شد.

به‌هر حال، این دوره به‌نوعی ورود طلیعه‌ی استعمار بود که از عوامل انقطاع تکامل سرمایه‌داری ایران (مانند هجوم صحراگرد سابق) محسوب می‌شد، با این تفاوت که این بار اینان از جنوب آمده و ساخت اقتصادی سطح بالاتری نیز داشتند. در این حالت امکان مقاومت ساخت‌های اجتماعی بیش از حالت قبل سلب می‌شد. این یورش بر خلاف سابق ساخت سیاسی را فرو نپاشید، بلکه شکل‌بندی‌های آن را قدرت بخشید، و این خود تقویت یکی از موانع اصلی رشد سرمایه‌داری داخلی ایران محسوب می‌گردد.

---

۱. این یورش جدید برای تسخیر بازار ایران، روند تدریجی و محافظه‌کارانه‌ی سابق را کناری نهاد. ناگهان بعد از ترقی کوتاه که از سال ۱۰۹۵ق شروع شد، کمپانی هند شرقی انگلیس بازسازی شده و اهداف جدیدی داشت:

الف) سعی در جلب ارامنه به تجارت از جنوب و واسطه‌گری برای فروش امتعه‌ی انگلیسی در بازارهای ایران.

ب) اخذ امتیاز صدور پارچه‌ی انگلیس به ایران و همین‌طور صدور پارچه به هند.

ج) سیاست قبضه‌ی صدور کالاهای هند و ایران به غرب در دست خودش.

از ۱۱۰۶ق، ضریب تجارت با ایران بالا رفت، نمایندگی‌های کمپانی در ایران شدیداً فعال شده و هدف آنها تبدیل کردن اصفهان به مرکز خرید و فروش امتعه و منحصر کردن انتقال کالا به اروپا توسط خود کمپانی بود. فرانسه نیز مشابه این اهداف را داشت. در معاهده‌ی ۱۷۰۸م با فرانسه، ایران هدفش بیشتر جلب یاری فرانسه علیه اعراب مسقط بود که شرایط فوق‌العاده‌ای به فرانسه پیشنهاد شد و حتی اعتراض رقبای غربی آنها در ایران را نیز برانگیخت. هدف فرانسه کسب بازارهای ایران و به‌دست آوردن مواد اولیه‌ی لازم بود. رقابت کمپانی‌ها با هم و در فشار نهادن ایران و حکومت به‌حد اعلی رسیده‌بود. این مرحله‌ی خشن آغاز و زمینه‌های انقلاب صنعتی بود که غرب نیاز به سرمایه‌های شرق داشت. (لارنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه ، ص۵۳۸)

منتها تازه‌کاری و عدم قوام کامل اقتصاد بورژوازی غربی، سبب قدری محافظه‌کاری در رابطه با شرق می‌شد، و در اواخر عصر صفویان است که کمپانی‌ها با قصد بهره‌برداری مطلوبی وارد می‌شوند، که البته موفق نشدند.

فصل پنجم

نقش اقلیت‌ها در تجارت ایران

رشد بازرگانی خارجی در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری قمری، نه تنها تجار و سرمایه‌داران خارجی را به بازارهای بکر و قابل توسعه‌ی ایران جلب کرد، بلکه تجار ایرانی را نیز که در گذشته بیشتر در بازارهای محدود محلی فعالیت داشتند، به حرکت درآورد و به گسترش فعالیت‌هایشان واداشت. در این میان تجار و شرکت‌های تجاری خارجی در به حرکت درآوردن چرخ‌های بازرگانی خارجی، که به نوبه خود نیازمند دگرگونی‌ها و همسازی‌هایی در اقتصاد جامعه‌ی ایرانی بود، تأثیر زیادی داشتند و در واقع، نقش محرک و نمونه و الگو را برای تجار ایرانی ایفا می‌کردند، به‌طوری‌که گسترش بازارهای فروش مواد خام، مانند پنبه و ابریشم از سوی تجار خارجی، تجار صاحب سرمایه‌ی ایرانی را به گردآوری و صدور این محصولات تشویق نمود. از سوی دیگر، واردات مصنوعات غربی و به‌ویژه واردات قماش و منسوجات نخی از انگلیس و افزایش و گسترش علاقه‌ی مردم به مصرف این کالاها که به کوشش تجار انگلیسی تحقق یافته بود راهکار را به تجار ایرانی نشان داد و آنان را به اختصاص درآمدهای ارزی حاصله از صدور مواد خام برای واردات این‌گونه کالاها ترغیب و تشویق نمود. «شاردن در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «بازرگانان ایرانی بهترین روش را در بازرگانی داشته و آن را به بهترین وجهی مورد عمل می‌گذارند. بازرگانان

ایرانی در تمام نقاط دنیا از سوئد گرفته تا چین نماینده دارند و به کار بازرگانی مشغول‌اند».[۱]

تجار بزرگ دارای موقعیتی ممتاز بودند. از یک سو، از اهل بازار متمایز بودند و از سوی دیگر، در رأس هرم قدرت و منزلت و ثروت جای داشتند. گذشته از آن، تجار بزرگ همراه علمای روحانی و عمال دیوانی از اعیان شهر به‌شمار می‌آمدند و در رده‌بندی قدرت و منزلت بعد از علما و عمال دیوانی قرار داشتند. بسیاری از تجار بزرگ روابط مالی درهم‌تنیده‌ای با سران حکومت شهر پیدا می‌کردند و آنان را در فعالیت‌های بازرگانی خود شریک و سهیم می‌نمودند. بدین ترتیب، منافع مشترکی میان تجار بزرگ و سران حکومت پدید می‌آمد که از جانب تجار بود. از سوی دیگر این گروه را وابسته و متکی به حکومت شهر می‌نمود و از پیدایش یک طبقه‌ی مستقل از تجار شهر جلوگیری می‌کرد. به‌ویژه آنکه فعالیت‌های تجارتی اختصاص به تجار نداشت و در انحصار آنان نبود، بلکه فرمانروایان و حکام و عمال دیوانی نیز به دادوستد می‌پرداختند.

به گفته‌ی شاردن در مشرق‌زمین بزرگان و حتی خود شاه نیز به تجارت می‌پرداختند. این رجال و ملوک به‌مانند بازرگانان عمال و مستخدمینی داشتند که دارای همان عنوان منشیان تجار بودند. اغلب ایشان صاحب کشتی‌های مخصوص تجاری و انبارهای بازرگانی مخصوص بودند، فی‌المثل شاهنشاه ایران مقادیر زیادی ابریشم، منسوجات زربفت و سیم‌بافت و دیگر پارچه‌های نفیس، قالی و فرش و جواهر در اختیار داشت که آنها را به‌فروش می‌رساند و در عین حال این کالاها را برای فروش به ممالک همسایه نیز صادر می‌کرد.[۲]

با وجود آنکه تجار جماعت خاصی به‌شمار می‌آمدند، ولی دارای تشکیلات صنفی نبودند و زیر نظر حکومت شهر قرار داشتند. بدین معنی که شاه، رئیسی را که لقب

---

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ص۱۷۲
۲. همان، جلد ۲، ص۳٦٤

ملک‌التجار داشت برای آنان تعیین می‌کرد تا رابط میان دیوان اعلی و جماعت تجار باشد و مقام مباشر شاه در امور تجارتی را داشته باشد، چنان‌که کمپفر می‌گوید: ملک‌التجار صلاحیت آن را داشت که اختلافات فی‌مابین بازرگانان را فیصله بخشد و او این کار را در خانه‌ی خود انجام می‌داد. در کنار این وظیفه، وی سرپرستی کارگاه‌های بافندگی، صباغی و شمشیر و چاقوسازی و ابریشم‌دوزی (شاه) را نیز به‌عهده داشت اما به‌هر حال او این کار را زیر نظر ناظر انجام می‌داد. وی در عین حال تاجرباشی و مشاور امور تجاری شاه نیز بود.[1]

کلیات عمومی تجار

تاجران عهد صفوی از نظر مذهبی و نژادی نیز متفاوت بودند. به‌طور کلی، تاجران اقلیت مذهبی عهد صفوی عبارت بودند از: مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان، هندیان. اقلیت مسیحی اغلب از ارامنه تشکیل شده بودند. تجار ارمنی به‌خاطر بصیرتشان در کار تجارت ابریشم و موقعیت مکانی و امتیازهایی که توسط دولت به آنها اعطا شده بود از دیگران برجسته‌تر بودند، اما آنها به هیچ وجه تنها تجار بومی فعال در ایران نبودند و حتی در بازار داخلی نقش آنها کم‌رنگ‌تر از تجار هندی، یهودی و مسلمان بود. در حالی که هندی‌ها و یهودیان، بازار مهم مبادله ارز را در اختیار داشتند اما آنها به هیچ‌وجه چنین نقش واسطه‌ای و تسهیل‌کننده‌ای را ایفا نمی‌کردند، برعکس مسلمانان در حمل و نقل حضور فعالی داشتند و در معاملات عمده‌ای، از قبیل حمل و نقل ادویه، پارچه و شکر در مسافت‌های طولانی به طور همسانی فعال بودند.[2]

---

۱. متی ، رودی،**تجارت در عصر صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، «نامه‌ی تاریخ پژوهان»، سال یکم، شماره‌ی اول ، بهار ۱۳٤۸، صص ۹۱ـ ۹۳

۲. کمپفر،انگلبرت ،**در دربار شاهنشاه ایران**، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ص۱۰٦

پادشاهان صفوی، خصوصاً شاه عباس اول، به اقلیت‌های مذهبی مسیحی امتیازاتی دادند و در همه‌ی ادوار از وجود مسیحیان بهره بردند و به‌ویژه با بازرگانان ارمنی و هیئت‌های مذهبی از نظر کارهای تجاری روابط نیکویی برقرار کردند. در این دوره حتی به مسیحیان مأموریت‌های دیپلماسی دربار ایران نیز محول شد. دلیل این امر شاید به گفته‌ی شاردن این است که طبع و خوی بعضی تجار ایرانی شهوانی و عشرت‌جو بود و برخی فلسفه‌گرا بودند و میل و حوصله‌ی تجارت با بیگانگان را نداشتند. از این رو، کار بازرگانی خارجی عثمانی وسیله‌ی تاجران مسیحی و یهودی انجام می‌گرفت و دادوستد با کشورهای خارجی در ایران غالباً محدود به اطراف و ولایات داخلی هندوستان بود. این تعارض بدین جهت بود که تاجران مسلمان ایران در صورت مشارکت و همکاری با بازرگانان ارمنی به‌خوبی و درستی نمی‌توانستند آداب و احکام مذهبی خویش را رعایت کنند. احکام دین اسلام مسلمانان را از خوردن گوشت گوسفندی که به‌دست غیرمسلمان کشته یا تهیه شده باشد یا نامسلمان به آن دست زده باشد نهی می‌کرد. در چنین شرایطی، فعالیت بازرگانان مسلمان ایرانی در کشورهایی که دین‌شان از آنها جداست دشوار بلکه ناشدنی بود.

۱ـ تجار ارمنی

حلقه‌های واسطه و کلیدی تجارت داخلی و خارجی ایران عصر صفویه، بازرگانان ارمنی بودند و مشارکت فعال ارامنه در تجارت راه دور در اواخر دوره‌ی صفویه غیرقابل تردید است. به‌گفته‌ی باستانی‌پاریزی، اگر در میان ارامنه طبقه‌ای به نام تجار وجود دارد فی‌نفسه از نظر اجتماعی طبقه‌ای مستقل اما از نظر اقتصادی لزوماً تحت تأثیر وضعیت اقتصادی حکومت صفویه بودند.[۱] خرید و فروش، عبور و مرور از

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم،سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۱۲۶

مسیرهای تجارتی چون جاده‌ها، پل‌ها کاروانسراها و وسایل حمل و نقل و اعطای امتیازات و... حاکی از تأثیرات وضعیت حکومتی بوده‌است.

تمام شاهدان هم‌عصر نقش بسیار مهم ارامنه را در تجارت اواخر دوره‌ی صفویه تأیید می‌کنند. تجار ارمنی در این عصر پیشرفت بسیاری نمودند و توانستند در امپراتوری‌های عثمانی، هند و سرزمین‌های اروپایی روابط بازرگانی برقرار نمایند و نه تنها به‌عنوان نمایندگان تجاری ایران به‌فروش ابریشم ایران بپردازند، بلکه علاوه بر اینها در فعالیت‌های بازرگانی خویش نیز مستقل عمل کنند. ارامنه از یک شبکه‌ی عالی تجاری استفاده می‌کردند، انواع مشارکت‌های تجاری و همچنین وجود جماعت‌های ارمنی در سرتاسر اروپا و آسیا میزان خطرپذیری معاملات بازرگانی را کاهش می‌داد و این امر در دنیایی که متکی بر گزارش‌های شفاهی بود اهمیت زیادی داشت. این راه کانال‌های ارتباطی ارزشمندی به آنها ارائه می‌داد. آگاهی دقیق آنها از راه‌ها و بازارها و درجه‌ی بالای انعطاف‌پذیری‌شان شرایط را برای موفقیت تجاری آنها تکمیل می‌کرد. از سوی دیگر، به‌گفته‌ی تاورنیه علاوه بر هم‌کیشی و قرابت مذهبی ارامنه با مسیحیان اروپا، ارمنیان در کمپانی‌ها و شرکت‌های بزرگ تجاری نه تنها به‌عنوان عاملان تجاری اروپاییان بلکه به‌صورت مترجمانی که به چند زبان تسلط داشتند به‌کار می‌پرداختند و به زبان ارمنی که یکی از زبان‌های متداول بود تکلم می‌کردند. بیشتر تجار ارمنی، فارسی و ترکی را می‌دانستند و تعدادی از آنها قادر به صحبت کردن به زبان‌های ایتالیایی و فرانسوی هم بودند.[1]

از اواسط قرن شانزدهم، تجار ارمنی عاملان برجسته‌ی تجارت میان ایران و سواحل مدیترانه بودند. بعد از اینکه شاه عباس اول در ۱۰۲۸ ق/۱۶۱۹م حقوق انحصاری صادرات را به ایشان اعطا کرد، تقریباً انحصار ابریشم را میان ایران و لوانت در عثمانی

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم،سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص ۱۰۱

به‌دست آوردند و این حقوق رسمی تا یک دهه بعد با لغو انحصار ابریشم تحت سیطره‌ی ارامنه بود.

ارامنه و تجار دیگر در ازای ابریشم و سایر کالاهای ایرانی، مانند روناس، احشام و خشکبار مقدار زیادی پارچه از لوانت به ایران می‌آوردند. ارمنیان مخصوصاً در امر ورود و صدور ابریشم و پارچه، سلطه‌ی خود را بر بازرگانی ایران استوار ساختند و با برپایی مغازه‌هایی در بازارها و شبکه‌ای از ارتباطات مملکتی منافع خود را در تجارت داخلی گسترش دادند.

به‌نظر می‌رسد تجار ارمنی نه فقط در مورد تجارت ابریشم بلکه در اقسام فراوانی از تجارت در فواصل دوردست در نقاط شمالی ایران حرف اول را می‌زدند. از دلایل موفقیت آنان پایین بودن سقف هزینه و میزان سود اندکی بود که به آن بسنده می‌کردند.

تاورنیه روحیه‌ی صرفه‌جویی و قناعت‌پیشگی ارامنه را عامل پیشرفت تجاری آنها می‌داند. ارامنه به واسطه‌ی امساک فوق‌العاده و قناعتی که داشتند یا از روی صفات حسنه یا خستی که داشتند به وجودشان در کار تجارت خیلی نافع بود. وقتی که برای سفر طولانی از خانه‌ی خود بیرون می‌رفتند آزوقه و ذخیره‌ای که با خود بر می‌داشتند عبارت از نان خشک، گوشت دودزده، پیاز، روغن داغ کرده، آرد، شراب و آجیل بود.[1] با توجه به این خصوصیات توانایی ارائه‌ی پاسخ سریع به تقاضاهای بازار، آنها را نزد دیگران به‌ویژه کمپانی‌های دریایی به‌عنوان رقبایی نیرومند جلوه‌گر ساخت. مشارکت ارامنه در تجارت با هند سرانجام راه‌های زمینی را نیز مانند راه‌های دریایی در بر گرفت. بیشتر تجارت پارچه که از سرزمین قندهار انجام می‌گرفت در دست ارامنه بود، حال آنکه حضور ارامنه‌ی ایرانی در هند فعالیت‌های تجاری آنها را از طریق خلیج‌فارس تسهیل می‌کرد.[2]

---

۱. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۴۰۶

۲. متی ، رودی، **تجارت طلا در اواخر دوره صفوی** ، ص ۹۷

۲ـ تجار یهودی

شاردن سکنه‌ی یهودی اصفهان را اندک و همه را فقیر دانسته است. در واقع، او مدعی است که یهودیان در سرتاسر ایران توانایی مالی چندانی نداشتند. وی اظهار می‌دارد که تعدادی از یهودیان در کارهای صنعتی و فنی مشغول بودند، اما بیشتر به‌عنوان صراف فعالیت می‌کردند و شراب می‌فروختند؛ دو شغلی که مسلمانان از آن منع شده بودند. بسیاری از یهودیان چه فقیر و چه غنی در ایران عصر صفوی در کار تجارت فعال بودند. آراکل، وقایع‌نگار ارمنی، که گزارش خود را در نیمه‌ی قرن هفدهم به رشته‌ی تحریر درآورده است، خاطرنشان می‌سازد که بسیاری از یهودیان تاجر بوده و در خرید و فروش پارچه‌ی مرغوب و آلات زینتی نقره موفق بودند.

اشرویس در سال ۱۰۸۲ق/۱۶۷۱م ادعا می‌کند که تنها سکنه‌ی غیرمسلمان آنجا تاجران یهودی بودند. او در توصیف شماخی به‌حضور تاجران یهودی پارچه در این شهر اشاره می‌کند. تجار یهودی شیراز در اصفهان کاروانسراهای خاص خود را داشتند که جارچی‌باشی نامیده می‌شد (و اجازه نداشتند که در مکان دیگری اتراق کنند). نقشی که یهودیان در تجارت ایفا می‌کردند در افضل‌التواریخ توصیف شده‌است. این منبع خاطرنشان می‌سازد خواجه لازار یهود از جمله کسانی بود که به‌عنوان غلامان وفادار شاه در فرخ‌آباد اسکان یافته و پس از انحصار صادرات ابریشم سلطنتی در سال ۱۰۲۸ ق/۱۶۱۹م قرار شد که انحصار صادرات، ابریشم گیلان به او واگذار شود.[۱]

همان منبع فهرستی از بازرگانان یهودی را ارائه می‌کند که به امپراتوری عثمانی ابریشم حمل می‌کردند. تاورنیه به‌طور مستقیم و از منظری تقریباً متفاوت موضوع را بررسی کرده و چنین اظهار می‌کند که گرچه یهودیان ممکن بود فقیر به‌نظر برسند، ولی واقعیت غیر از این بود. به‌نظر او تجارت داخلی ایران در دست ایرانیان یعنی مسلمانان و یهودیان قرار داشت و یهودیان به‌ویژه در امر ایجاد اعتبار به‌صورت برات برای کمپانی‌های اروپایی در بندرعباس فعال و مهم بودند.

---

۱. جوزانی اصفهانی، فضلی، **افضل‌التواریخ**، نسخه‌ی خطی، لندن، کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا، ص ۷٤

در عصر زمامداری شاه عباس دوم (دوره‌ی سلطنت ۱۰۵۲ـ ۱۰۷۷ق/ ۱٦٤۲ـ ۱٦٦٦م) اولیای امور دولت صفوی تدابیری را برای رعایای غیرمسلمان ایران اتخاذ کردند. محدودیت‌های تجاری بر ارامنه‌ی اصفهان تحمیل می‌شد و یهودیان را مجبور می‌کردند تغییر مذهب داده به اسلام بگروند. این اقدام ابتدا در سال ۱۰٥٦ـ ۱۰٥٥ق انجام گرفت. هلندیان در سال ۱۰٦۷ ق / ۱٦٥۷م اظهار داشتند این اقدام بر تجارت که عمدتاً توسط ارمنیان و یهودیان انجام می‌گیرد تأثیر منفی دارد. در درازمدت این اقدام و تدابیر دیگر دولت صفوی بر تجارت تأثیر منفی گذاشت.

۳ـ تجار هندی

منابع دریایی بانیان یا هندی‌های گجراتی را به‌عنوان مهم‌ترین تجار در حمل و نقل تجاری با هند معرفی می‌کنند. آنها فعالان تجاری در حوزه‌ی خلیج‌فارس بودند و شبکه‌ی ارتباطی آنها از سمت غرب تا دریای سرخ امتداد می‌یافت. همچنین گفته می‌شود بانیان یک سوم مردم جمعیت بندرعباس را شامل می‌شدند. در تجارت داخلی هم تعداد زیادی هندی در مراکز شهری مختلف مشغول تجارت بودند. گفته می‌شود در اواخر قرن هفدهم تعداد دویست تاجر هندی در شهر شماخی وجود داشتند.

مهم‌ترین نقش تجاری بانیان که تمام شاهدان معاصر بر آن صحه می‌گذارند، تأمین اعتبار و معاوضه‌ی پول رایج بود. آنها به‌دلیل اشتهار در صرفه‌جویی و زیرکی در امور مالی به‌عنوان صرافان عمل می‌کردند و در ازای خدمت‌شان حق‌العمل می‌گرفتند. در حقیقت در قلمروهای اسلامی به‌علت تحریم رباخواری، صرافی را به اقلیت‌های مذهبی واگذار می‌کردند. افزون بر این، بانیان با محک زدن مسکوکات به‌منظور کسب اطمینان از عیار فلز و وزن آن خدمت شایان و غیر قابل انکاری به حیات بازرگانان می‌کردند. در ایران هم بانیان بعد از نیمه‌های قرن هفدهم معروف‌ترین صرافان بودند و به‌سبب محدودیت‌هایی که برای یهودیان، مشهورترین دلالان پول، ایجاد شد بانیان جایگزین آنها شدند. هندی‌ها نه تنها نقش بانکدار و دلال را بازی می‌کردند، بلکه در زمینه‌ی

تجارت منظم نیز فعال بودند. بانیان در تجارت خرده‌فروشی فعال بودند و به‌عنوان شرکای تجاری با روسیه نیز شناخته شده‌اند. اولئاریوس خاطرنشان می‌سازد که در بازار اصفهان، حجره‌های تجار هندی را می‌توان در کنار حجره‌های تجار ایرانی مشاهده کرد. بنا به گزارش او آنها ابریشم و اجناس کتانی می‌فروختند که به‌مراتب ظریف‌تر و بهتر از آنهایی بود که ایرانیان عرضه می‌کردند.[۱] شاردن به کاروانسرای مولتانی‌ها در شیراز اشاره می‌کند و آن را زیباترین کاروانسرای شهر می‌خواند.[۲] این حقیقت که آنها در امر معاوضه‌ی پول برتری یافتند، شاید نمایان‌گر افزایش نقش کلی آنها در حیات تجاری هندیان در واپسین سال‌های سده‌ی هفدهم باشد.

۱. سفرنامه‌ی اولئاریوس ،ص۱۲۷
۲. سفرنامه‌ی شاردن، ج۸، ص۴۱۸

فصل ششم

شهرهای مهم تجاری

در دوره‌ی صفویه شهرهایی که بازارهای پر رونق داشتند، زیاد بودند و در منابع این دوره از شهرهایی چون اصفهان، قزوین، تبریز، یزد، کرمان، کاشان، اردبیل، شیراز، قم، مشهد و شهرهای شمالی ایران و بندرهای جنوبی نام برده شده که در زمینه‌ی تجارت فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند که به معرفی چند شهر مهم آن به اختصار می‌پردازیم.

۱ـ اصفهان

تاورنیه می‌گوید: اصفهان یا سپاهیان یا صفاهون، بنا بر تلفظ ایرانیان، در نود درجه‌ی طول و دو درجه و چهل دقیقه‌ی عرض در ایالت عراق که جزو مملکت قدیم پارت محسوب می‌شود، واقع شده‌است. این شهر، پایتخت کل مملکت و شهر بسیار بزرگی است که شاه دربار خود را در آنجا برقرار کرده‌است.[۱]

اصفهان شهری است با قدمت تاریخی طولانی که در طی قرن هفدهم یکی از زیباترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای جهان و یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری ایران و جهان بود. اصفهان در مرکز طبیعی جغرافیایی امپراتوری صفویه قرار داشت که در آن زمان از گرجستان تا افغانستان کشیده شده‌بود. این شهر در ابتدای حکومت صفوی از

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۵۲

شهرت و آوازه‌ی چندانی برخوردار نبود. شاه عباس آن را به‌عنوان پایتخت انتخاب کرد و به‌دلیل موقعیت مرکزی‌تر اصفهان توانست بر امور خلیج‌فارس کنترل بیشتری اعمال کند. توجه به افزایش بسیار بازرگانی و فعالیت‌های دیپلماتیک در آن ناحیه طی سلطنت وی از مسائل مهم محسوب می‌شود.[۱] باربارو در تأیید مطلب بالا می‌گوید: به شهری رسیدیم به‌نام اصفهان که در این اواخر شهری مهم گشته است. دارای حصاری گلی و خندقی است و پیرامونش چهار میل و با حومه ده میل است و خانه‌های حومه از حیث خوبی به پای خانه‌های درون حصار شهر می‌رسد.[۲]

در زمان شاه عباس بود که اصفهان به اوج شهرت و آبادانی رسید و تجار کشورهای مختلف و سیاحان به این شهر آمدند و در زمانی کوتاه این شهر مرکز تجارت شرق گردید.

سیاحان در این دوران در سفرنامه‌های خود از شکوه و عظمت شهر اصفهان تعریف کرده‌اند. مثلاً شاردن گفته است، زیبایی شهر اصفهان به‌خصوص در کاخ‌های باشکوه بی‌شمار، عمارات مجلل فرح‌افزای، کاروانسراهای وسیع، بازارهای بسیار زیبا، جداول آب و انهار، خیابان‌های آراسته در دو طرف به چنار است.[۳]

باربارا هم می‌گوید: اصفهان بناهایی بزرگ و مهم تاریخی دارد که یکی از معتبرترین آنها آب‌انباری چهارگوش است با آبی زلال و شیرین و بسیارگوارا که در پیرامونش باراندازی است با ستون‌ها و گنبدهای نیکو و اتاق‌های بی‌شمار و حجره‌هایی مخصوص. شاه عباس برای آبادانی اصفهان دست به اقدامات بازرگانی وسیعی زد.[٤] از جمله ساختن مساجد، کاروانسرا، بازار، پل، کاخ‌ها و دیگر اماکن که امروزه به‌عنوان نفیس‌ترین و زیباترین آثار تاریخی وجود دارد.

۱. سفرنامه‌ی ونیزیان، صص ۸۰ ـ ۸۱
۲. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص۳۷۸
۳. سفرنامه‌ی شاردن، ج۷، ص٥٦
٤. سفرنامه‌ی ونیزیان، ص۱

همچنین او، برای آبادانی اصفهان و رشد تجارت گروهی از ارمنیان شهر جلفا را از کنار رود ارس به اصفهان انتقال داد و محله‌ای به همین نام برای ایشان ساخت. هدف وی از این کار ایجاد مرکز تجارت ابریشم و احداث راه تجاری از طریق اصفهان و بندرعباس به خلیج‌فارس بود و همین امر عامل اصلی رونق تجارت در زمان شاه عباس بود. کثرت تعداد بازارها خود دلیلی بر رونق اقتصادی عجیب آن زمان است.

۲ـ تبریز

تبریز یکی از شهرهایی است که از گذشته‌ی بسیار دور به‌خاطر واقع شدن در مسیر تجارت بازرگانی اهمیت زیادی یافته‌بود و سالیان متمادی یا پایتخت ایران بود و یا شاهزاده‌نشین. این شهر در دوره‌های مختلف از رونق و آبادانی برخوردار بود، ولی در دوره‌های اسلامی‌در زمان ایلخانان و ترکان قراقویونلو و آق قویونلو و دوره‌ی صفویه از اهمیت بیشتری برخوردار گشت. در دوره‌ی مغولان مهم‌ترین شهر ایران تبریز بود و مسافران و جهانگردان اشتیاق زیادی برای دیدن شهر داشتند. سیاحان زیادی از شهر تبریز دیدن کردند و از نوشته‌های آنها می‌توان دریافت که تبریز تا چه اندازه در تجارت نقش داشته‌است. چرا که این شهر، شهری بازرگانی بود و از سراسر کشور کالا و کاروان به آنجا وارد می‌شد. شاردن می‌گوید: «از کلیه‌ی ممالک آسیایی در تبریز گروه‌هایی سکونت دارد، من کالایی نمی‌دانم که در این بلده فروشگاهی (مخزنی، مغازه‌ای) از آن وجود نداشته‌باشد. سرتاسر شهر مشحون از صنایع، قماش و ابریشم و زرگری است».[۱]

این شهر در مدت طولانی یعنی تا زمان سلطنت شاه عباس اول جایگاه تجاری خود را حفظ کرده‌بود و تنها با انتقال پایتخت رونق خود را تا اندازه‌ای از دست داد. به گفته‌ی تاورنیه، شهر تبریز به‌واسطه‌ی تجارت بزرگ یکی از معروف‌ترین شهرهای آسیا است و با عثمانی و اعراب و گرجی‌ها و منگرلی‌ها و ایران و هندوستان و دولت

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ج۲، ص۴۰۹

مسکوی و تاتارها دایماً تجارت دارد. بازارهای آن که تمام سرپوشیده است همیشه پر از امتعه‌ی نفیسه است.[۱] شاردن هم می‌گوید: تبریز به‌دلیل داشتن راه‌آهن که تبریز را مستقیماً به اروپا مربوط می‌کند قسمت حمل و نقل را ارزان‌تر و سهل‌تر نموده و ماشین‌های صنعتی زودتر و ارازن‌تر در دسترس اهالی قرار می‌گیرد و در آتیه، گذشته از اهمیت جغرافیایی، شهر تبریز اهمیت اقتصادی و تجارتی بیشتر پیدا خواهد کرد.[۲]

اهمیت تجاری تبریز از موقعیت جغرافیایی و ارتباطی آن ناشی می‌شد. در قرن هفدهم میلادی تبریز انبار مال‌التجاره همه‌ی ملل خوانده می‌شد. این شهر در مدت چندین قرن چهارراه اصلی مردم آسیا و اروپا بوده‌است و به‌علت معروفیت خود و همسایگی با کشور عثمانی و روسیه نمی‌توانست دور از فعالیت‌های تجاری باقی بماند. همچنین، به‌جهت موقعیت خود نظر ممالک اروپا و آسیا را جلب کرده‌بود و بازارهای بزرگ و پر رونق آن مورد توجه و همچنین محل معامله‌ی تجاری بود که بین شرق و غرب در رفت و آمد بودند و لذا می‌توان می‌گفت که تبریز بازار اصلی آسیا و اروپا بوده‌است. به‌گفته‌ی شاردن، در این شهر سیصد کاروانسرا وجود داشته‌است که بعضی از آنها ظرفیت سیصد نفر را دارا بود و برخی از آنها دو طبقه و تا صد اتاق داشت. وسعت زیاد بازارها، گنبدها و طاق‌هایی که آنها را پوشانده بود، شاردن را به این نتیجه می‌رساند که بازارهای این شهر در آسیا بهترین است و در توصیف آن چنین می‌نویسد: «در این شهر پانزده هزار باب خانه و باغچه و پانزده هزار دکان و حجره است. در ایران دکاکین از منازل مجزا می‌باشند و غالباً در کوچه‌های طویل و عریض، مسقف مقرنسی، به ارتفاع پنجاه پا واقع شده‌اند که این‌گونه کوچه‌ها را بازار می‌نامند. بازارها قلب شهر را تشکیل می‌دهند».[۳] در تبریز قصور عالیه و عمارات بزرگ بسیار ندیدم ولی در مقابل این شهر عالی‌ترین بازارهای آسیایی را دارد. وسعت و عظمت این بازارها و گنبدها و

---

۱. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۶۷

۲. **ضمایم و تعلیقات سفرنامه‌ی شاردن**، ج۳، ص۳۵۳

۳. همان، ص ٤٠٤

طاق‌های زیبایی که آنها را پوشانده است، توده‌ی عظیم و انبوه جماعتی که در طی روز در اسواق مشاهده می‌شود، کثرت مقدار کالاهایی که در آنجا انباشته شده‌است، به‌طور حیرت‌آوری است و جلال بازارهای تبریز را نمودار می‌سازد. زیباترین بازار این شهر که مرکز معاملات‌های گرانبها و جواهرات است، قیصریه نام دارد که به‌معنای بازار شاهی می‌باشد.[۱]

می‌توان از مطالب ذکرشده نتیجه گرفت که در دوره‌ی صفویه بیشتر ساکنان تبریز تاجر بودند و وجود بازارهای زیبا و پر از کالا و همچنین کاروانسراهای زیاد جهت اقامت تجار دلیل عمده‌ی ارتباط و علاقه‌ی مردم شهر به تجارت در آن دوره بود. شاید موقعیت جغرافیایی آن به‌دلیل عبور کاروان‌های شرق به غرب بهترین ناحیه‌ی تجارتی آسیا محسوب می‌شد و انواع و اقسام کالاها در این شهر مبادله می‌شد و سود سرشاری را نصیب ساکنین شهر می‌نمود.

۳ـ قزوین

قزوین یکی از شهرهای مهم دوره‌ی اسلامی‌است. از قدیم‌الایام این شهر در سطح ایران مطرح بود؛ خصوصاً در دوره‌ی اسلامی و دوره‌ی حاکمیت مغولان و ایلخان مغول از این شهر به‌عنوان قرارگاه سپاه و لشکریان استفاده می‌کردند. قزوین در دوره‌ی صفویه از زمان شاه تهماسب که پایتخت را از تبریز به این شهر منتقل نمود اهمیت خود را بازیافت و دارای بازارهای بزرگ و اماکن تاریخی شد. این شهر زمان شاه عباس هم با اینکه مدت کمی پایتخت بود و بعد از آنکه پایتخت از قزوین به اصفهان منتقل شد هویت تجاری خود را از دست نداد و شهری بود که در مسیر تجارت و بازرگانی قرار داشت. شاردن می‌گوید: قزوین از نعمت صلح و صفا برخوردار می‌باشد و موقعیت ممتاز تجارتی این شهر که ایالات و ولایات جنوبی امپراتوری ایران را با هیرکانی

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ج۳،ص٤۰٤

(استان‌های ساحلی بحر خزر) و ایبری (گرجستان) و ماد (آذربایجان) ارتباط می‌بخشد، موجبات فراوانی و نعمت را در آن فراهم آورده‌است.

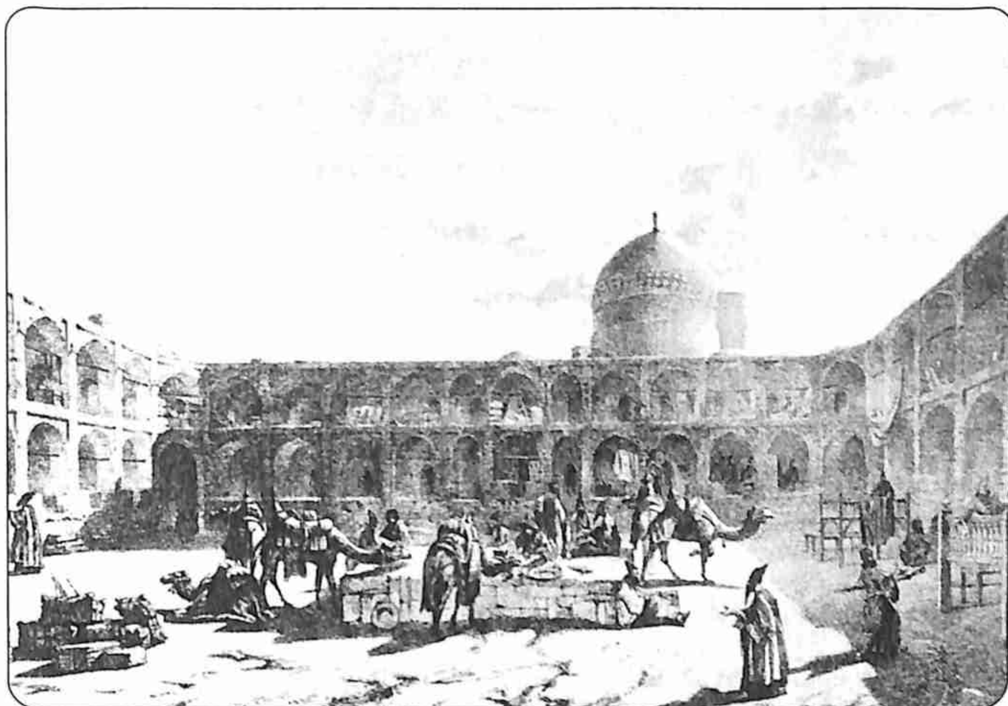
سیاحان از قزوین دوره‌ی صفویه به‌عنوان شهری که بازارهای بزرگ داشت یاد کرده‌اند. یکی از سیاحان بازار شهر قزوین را سه برابر لندن یاد کرده‌است و این خود نشان‌دهنده‌ی عظمت شهر قزوین و نقش آن در تجارت دوره‌ی صفویه می‌باشد. اولئاریوس درباره‌ی قزوین می‌گوید: قزوین دارای دو میدان به نام میدان مالفروشان و میدان برده فروشان بود. در این دو میدان و بازارهای دیدنی شهر که در کوچه‌های سرپوشیده واقع بود تجارت و معاملات بسیاری انجام می‌گرفت و انسان می‌توانست در مقابل پرداخت پول کم اجناس و کالای مختلفی بخرد.[۱] این گزارش نشان‌دهنده‌ی بازار پر رونق دوره‌ی شاه عباس در قزوین است. سیاح دیگری در ملاقات با شاه در قزوین، این شهر را این‌گونه توصیف می‌کند. باید دانست که در وسط شهر قزوین جایی هست که بازار می‌نامند و به طرز بازارهای لندن ساخته شده. اگرچه به آن قشنگی نیست، ولی سه مقابل آن است. در اینجا هر قسم تجار دکان دارند. آن شب همه‌ی دکاندارها اسباب‌های خود را به‌طرز قشنگی ترتیب داده و خودشان هم لباس‌های قشنگی پوشیده بودند. در وسط این بازار سکو مانندی ساخته‌اند که شش ستون دارد و به‌قدر چندین ذرع عرض و طول و بر روی آن اسباب تزیینات و سایر امتعه را می‌فروشند.[۲]

بنابراین می‌توان گفت که شهر قزوین به‌عنوان دومین پایتخت دولت صفویه از آبادانی و رونق شایسته‌ای برخوردار بود و با داشتن بازارهای بزرگ خرید و فروش زیادی در این شهر انجام می‌گرفته‌است، ولی بعد از انتقال پایتخت به اصفهان اهمیت گذشته‌ی خود را از دست می‌دهد.

---

۱. **سفرنامه‌ی برادران شرلی**، ترجمه‌ی آوانس، تهران، کتابخانه‌ی منوچهری، ۱۳۵۷، ص۷٤

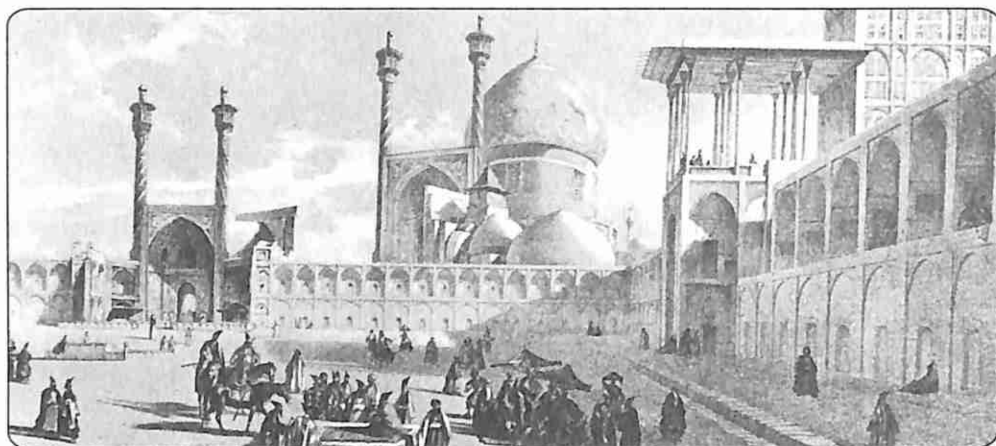
۲. سفرنامه اولئاریوس،ص۱۵۵



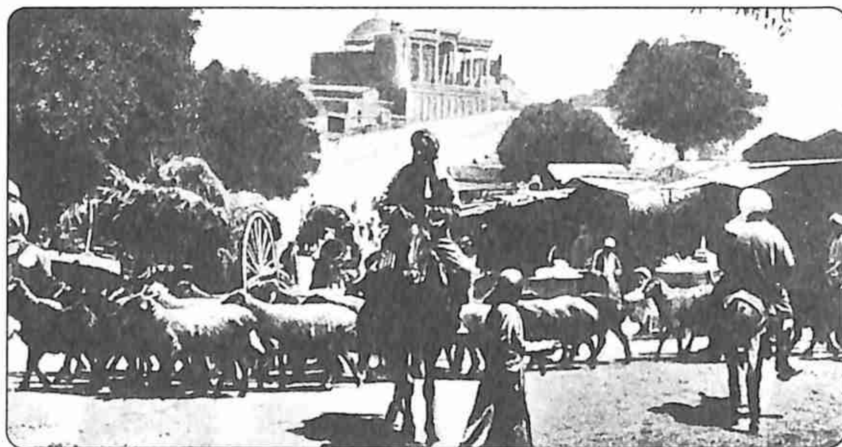
قزوین، نمایی از کاروانسرای شاه



نحوه‌ی توزین کالا با قپان



اصفهان، محل استقرار داروغه در میدان نقش جهان



بخارا، بازار فروش گوسفند و اسب



نیشابور، بازار فروش گوسفند

فصل هفتم

روابط با غرب در راستای اهداف اقتصادی و سیاسی

۱ـ احتیاط ناشی از حضور غربی‌ها در ایران

فتح قسطنطنیه در سال ۱٤۵۳ و مسدود شدن راه‌های بازرگانی زمینی، که از دیرباز رابط بین کشورهای آسیایی و اروپایی بود، باعث شد اقتصاد اروپا ضربه‌ی جبران ناپذیری را متحمل شود ولی از طرف دیگر این مسئله باعث تکاپوی این کشورها برای پیدا کردن راه‌های جدید بود. در واقع، اقدام امپراتوری عثمانی از یک طرف و رنسانس علمی اروپا از طرف دیگر باعث شد تا کشورهای اروپایی دست به اقدامی اساسی برای خارج شدن از محدوده‌ای باشند که از یک طرف توسط امپراتوری عثمانی مسدود شده بود و از طرف دیگر عوامل طبیعی چون آب و سرما آن را محدود کرده بود. رنسانس علمی اروپا باعث افزایش تولیدی شده‌بود که احتیاج به بازار فروش داشت و می‌بایست مواد خام آن نیز تأمین شود. مواد خامی که اساس افزایش تولید بود و اروپا قدرت چندانی برای تأمین آن نداشت. پس به‌منظور رفع نیازها و رها شدن از محاصره‌ای که توسط عثمانی اعمال شده بود تلاش‌ها برای شکستن موانع طبیعی آغاز شد و اولین سفرهای اکتشافی برای فتح دریا با موفقیت همراه بود. در واقع، تلاش برای رسیدن به

هند از طریق دور زدن دماغه‌ی امیدنیک نه تنها آرزوهای دول اروپایی را برای پیدا کردن بازار برای فروش مواد تولیدی خود برآورده کرد؛ بلکه آنها را به کشف قاره‌ای جدید، که بعدها آمریکا نامیده شد، سوق داد.

با فتح دریا توسط دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی راه تجاری جدیدی باز شد که تحولی در دنیای آن روز به‌شمار می‌رفت. این مسئله باعث بر هم خوردن معادلات سیاسی و اقتصادی شده و آغازگر دنیایی جدید بود که می‌رفت به‌سوی دو قطب مجزا تبدیل شود. دو قطبی که یکی به‌علت قدرتی که به‌واسطه افزایش تولیدات داخلی کسب کرده‌بود سعی در استعمار و استثمار دولی داشت که از این قافله عقب مانده بودند.

حضور اولین گروه اروپایی‌ها در ایران از طریق دریا را آلبوکرک شروع کرد. آلبوکرک با دور زدن دماغه‌ی امیدنیک وارد هند و سپس خلیج‌فارس شد و هرمز را تصرف کرد. در واقع با تصرف هرمز توسط نیروهایی که فرسنگ‌ها با ایران فاصله داشتند این مسئله را به شاهان صفوی فهماند که دنیای جدیدی در حال شکل گرفتن است و اگر همگام با این دنیا حرکت نکنند از قافله‌ی تمدن عقب خواهند ماند. غربی‌ها نیز هرچند اولین روابط خود را با ترس و احتیاط شروع کردند ولی با بهره‌برداری به‌موقع از فرصت‌های ایجاد شده توانستند جاپای محکمی‌در ایران پیدا کنند که دولت‌های ایران دیگر قدرتی برای از بین بردن آن نداشتند و مجبور بودند خود را با آن منطبق سازند.

الف) سیاست خارجی شاه اسماعیل

از آنجا که سال‌های آغازین قدرت‌یابی صفویان و به‌ویژه دوره‌ی شاه اسماعیل با ترکتازی عثمانی‌ها همراه بود و حتی قسمتی از ایران تحت اشغال آنان قرار داشت، شاه صفوی سعی در برقراری روابط دوستانه با دول دیگر و جلب حمایت آنها داشت و سفرایی هم برای نیل به این مقصود به دیگر کشورها گسیل داشت. از جمله زمانی که سلطان سلیم قاهره را فتح کرد و آخرین خلیفه‌ی فاطمی مصر را مقهور ساخت، شاه

اسماعیل با اعزام نمایندگانی از پادشاه مجارستان خواست تا علیه دشمن مشترکشان یعنی ترک‌های عثمانی که در آن زمان برای مجارستان تهدیدی محسوب می‌شدند هم پیمان شوند. «لویی دوم پادشاه مجارستان در پاسخ این دعوت در سال ۱۵۲۲ یکی از کشیشان فرقه‌ی مارونی لبنان... را که فارسی می‌دانست با نامه‌ای دوستانه نزد شاه اسماعیل فرستاد».[1] فرستادگان دو کشور مدتی را صرف آمد و رفت در این مسیر کردند. پیشنهاد شاه اسماعیل این بود که در سال میلادی آینده، یعنی ۱۵۲٤، ارتش دو کشور از شرق و غرب به عثمانی حمله‌ور شوند و این پیشنهاد برای شاه مجارستان جالب بود و حتی مورد پذیرش واقع شد، اما پاسخ نامه‌ی شاه اسماعیل در تاریخ بیست و پنج اوت ۱۵۲۵ به فرستاده‌ی صفویه تحویل شد و هنگامی‌که این فرد به ایران رسید حدود یک سال از درگذشت شاه اسماعیل می‌گذشت و بدین ترتیب حمله مشترک دو کشور ایران و مجارستان به ترکان هیچ‌گاه انجام نگرفت.

در این دوره شاه اسماعیل با دولت هند نیز مناسباتی داشت: «در دسامبر ۱۵۱۰ شاه اسماعیل شیبک خان ازبک را در مرو شکست داد. از جمله اسیرانی که به دست ایرانیان آزاد شدند خواهر ظهیرالدین محمد بابر، امیر کابل بود که بعدها اولین امپراتوری گورکانی هند گردید. شاه اسماعیل به این شاهزاده خانم ملاطفت بسیار کرد و او را با تجلیل و احترام نزد برادرش فرستاد و این امر مقدمه‌ی دوستی بین خاندان‌های صفوی و گورکانی شد»[2]. این مودت و دوستی باعث شد تا بابر در فتح سمرقند از پادشاه ایران تقاضای کمک کند و با مساعدت نیروهای اعزامی دولت ایران، سمرقند را فتح نماید. او به‌عنوان تشکر به نام شاه اسماعیل سکه زد و خطبه خواند و حتی مذهب تشیع را پذیرفت و لباس مخصوص صفویه را بر تن کرد. این اعمال در مناطقی که اکثر مردم از اهل تسنن بودند، به نارضایتی بسیار انجامید و ازبکان با سوءاستفاده از همین انزجار عمومی تغییر مذهب بابر را بهانه و به او حمله کردند.

---

۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، **تاریخ روابط خارجی ایران**، ص۱۷

۲. همان، ص۲۱

بابر در جنگ «کول ملک» در تاریخ صفر سال ۱۹۱۸ از ازبکان شکست خورد و تا حصار شادمان عقب‌نشینی کرد. شاه اسماعیل دوباره نیرویی برای کمک به وی گسیل داشت، اما سنگدلی و تفرعن سردار این سپاه به نام امیر نجم ثانی باعث شکست او شد. «ازبکان پس از فتح، چندان جسور شدند که باز به مرزهای خراسان حمله بردند و شهرهای بلخ و هرات و مشهد را در محاصره گرفتند، چنان‌که در سال ۹۱۹ شاه اسماعیل خود تصمیم‌گرفت شخصاً به خراسان حرکت کند».[1]

از دیگر اتفاقاتی که در روابط ایران و هند مؤثر بود هجرت شاه طاهر انجوانی به هند بود. او باعث شد تا نظام‌شاه، مذهب تشیع اختیار کند و همین تغییر مذهب باعث استحکام مودت و دوستی بین دو دولت گشت و تا پایان حکومت شاه اسماعیل او را در خطبه‌های هند دعای سلامتی می‌خواندند.

از ابعاد دیگر سیاست خارجی شاه اسماعیل مناسبات وی با پرتغالی‌هاست. این کشور در آن زمان یکی از دو کشور بزرگ استعماری محسوب می‌شد و متصرفات بسیاری را در نیمکره‌ی شرقی کره‌ی زمین در اختیار داشت. به همین دلیل، در راستای سیاست توسعه‌ی مستعمرات خویش دستیابی به خلیج‌فارس و دریای عمان را جزو برنامه‌های توسعه طلبانه قرار داده بود. فتح هرمز به‌وسیله‌ی پرتغالی‌ها زمینه را برای رویارویی دو دولت فراهم آورد. آلبوکرک هرمز را فتح کرد و در معاهده‌ای با پادشاه هرمز آن وادی را تحت تابعیت پادشاه پرتغال قرار داد. در مقابل پادشاه هرمز هم موظف شد سالیانه مبالغی را برای پادشاه پرتغال بفرستد و کالاهای این کشور هم از حقوق و عوارض گمرکی معاف باشند. «در طی اقامت دریاسالار پرتغالی‌ها در هرمز نماینده‌ی شاه اسماعیل برای دریافت خراج سالیانه به هرمز آمد. آلبوکرک در جواب شهریار صفوی تعدادی گلوله‌ی توپ و تفنگ نزد وی فرستاد و پیغام داد: «این است آنچه می‌تواند به‌عنوان خراج برای پادشاه ایران بفرستد».[2] آلبوکرک در سال ۱۵۰۸ به

---

۱. نوایی، عبدالحسین ،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه،ص۴۰
۲. همان، ص۸۳

هندوستان رفت و مقام نایب‌السلطنه‌ی هند را دریافت کرد. پنج سال پس از این تاریخ مسائل داخلی هند اجازه نداد تا او به مناطق اطراف توجهی داشته باشد. در سال ۱۵۱۳ شاه صفوی نماینده‌ای را با پیشنهاد صلح به نزد آلبوکرک فرستاد و از طرفی دوستی پادشاه هرمز را جلب کرد و این فرد با پشتگرمی‌حمایت خاندان صفوی از پرداخت خراج به پرتغالی‌ها سرباز زد.

در فوریه‌ی ۱۵۱۵ آلبوکرک با بخشی از نیروی خویش به هرمز رسید و آنجا را دوباره به تصرف درآورد. شاه اسماعیل که مشغول جنگ با عثمانی بود، فرصت مداخله در این امور را نداشت، پس دوباره نماینده‌ای را با عنوان برقراری صلح به جزیره‌ی هرمز فرستاد. «در تابستان ۱۵۱۵ قراردادی میان دولتین منعقد شد و مقرر گردید نیروی دریایی پرتغال به لشکرکشی پادشاه ایران به بحرین و قطیف و فرونشاندن انقلابات سواحل بلوچستان و مکران یاری کند و ضمناً دو دولت با یکدیگر متحد شده با عثمانی بجنگد. در مقابل شاه اسماعیل از جزیره‌ی هرمز چشم بپوشد»[۱]. آن‌گونه که از روند اعزام هیئت‌های نمایندگی دو کشور به نظر می‌رسد آلبوکرک سعی داشته تا استقرار کامل پرچم پرتغال بر خلیج‌فارس روابط دوستانه‌ای با دولت صفوی داشته باشد و از جنگ با این خاندان احتراز کند. آلبوکرک تا اواخر نوامبر ۱۵۱۵/ شوال ۹۲۱ در هرمز بود و سپس بر اثر بیماری به هندوستان بازگشت و بلافاصله درگذشت. در همین ایام فرنانوگومش به‌حضور شاه اسماعیل رسید تا پیمان‌ها را یادآوری کند، ولی در مقابل مطالبه‌ی شاه اسماعیل از کمک پرتغالی‌ها جواب منفی داد و گفت نایب‌السلطنه به هند رفته و جانشین اجازه‌ی این همکاری را ندارد. شاه اسماعیل که متوجه سیاست وقت‌کشی پرتغالی‌ها شده‌بود با اعزام گروهی، خراج سال‌های گذشته را از پادشاه هرمز طلب کرد که با مخالفت او روبه رو شد. هیئت پرتغالی که برای رفع این مشکل در

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۲۳

نوروز سال ۹۳۰ به تبریز اعزام شد فرصت مذاکره با شاه اسماعیل را پیدا نکرد، چون وی به اردبیل رفته بود و پس از مدت کوتاهی درگذشت.

ب) روابط خارجی در دوران شاه تهماسب

در این بخش ابتدا به روابط دولت صفوی در این دوران با مرزهای جنوب شرقی ایران خواهیم پرداخت. مرزهای جنوب شرقی دولت صفویه به متصرفات دولت هند و مغولان کبیر مربوط می‌شد. قندهار و بعضی نقاط دیگر در این نواحی دایماً متشنج بود. در سال ۹۵۱ همایون تیموری، دومین سلطان خاندان مغولان کبیر، که در ملک خود با شورش روبه‌رو شده‌بود به ایران پناهنده شد. همراهی و مساعدت شاه تهماسب در دستیابی دوباره‌ی همایون به قدرت باعث شد تا قندهار به ایران واگذار شود. «دیدار این فرمانروای سنی از ایران در ۱۵٤٤م/۹۵۱ ق تعصب مذهبی تهماسب را کاملاً نشان داد. تهماسب اعطای هرگونه کمک سیاسی را منوط به شیعه شدن او کرد و به او فهماند که در صورت خودداری، جان خود و هفتصد نفر ملازم وفادارش در خطر است».[۱] خاندان صفوی در این نواحی با بلاددکن نیز ارتباط صمیمانه داشت که البته پس از جنگ‌هایی حاصل شده‌بود. همچنین، مبارزات مردم ولایات هندوستان و سرکوبی مردم افغانستان به‌دست لشکریان صفوی از اتفاقات سال ۹٦۲ است که گوشه‌ای از مناسبات دربار صفوی با ممالک جنوب شرقی را نشان می‌دهد و در کتاب «احسن‌التواریخ» به آن پرداخته شده‌است.[۲]

روابط شاه تهماسب با دو سلطان عثمانی یعنی سلطان سلیمان قانونی و فرزندش سلطان سلیم دوم از ابعاد دیگر ارتباط خارجی خاندان صفوی است که در بخش سیاسی به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌ایم. «روابط دربار ایران و عثمانی تا زمان فوت شاه تهماسب بسیار دوستانه بود. به‌طوری که وقتی در سال ۱۵۷٤ سفیری از طرف

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص٦٤

۲. روملو،حسن بیک، احسن التواریخ، ص ۵٤۸

دولت جمهوری ونیز به دربار ایران آمد و به شاه تهماسب اطلاع داد که عثمانی‌ها آماده‌ی گرفتن جزیره‌ی قبرس از ونیزی‌ها می‌باشند. اگر شاه ایران به عثمانی حمله نکند طعمه بعدی ترک‌ها خواهد بود، شاه تهماسب به‌گفته‌ی وی ترتیب اثری نداد».[1]

در این دوره تجار انگلیسی برای اولین بار وارد ایران شدند ولی با عدم استقبال مواجه گشتند.

ایجاد راه دریایی از طریق دریای سفید به‌سوی روسیه در سال ۹٦۱ توسط بازرگانان انگلیسی، نقطه‌عطفی در تاریخ سیاست خارجی ایران محسوب می‌شود. این مسیر هنگامی‌که ایوان مخوف قازان را تسخیر کرد (با حذف ترکیه از مسیر بازرگانی آن روزگار) سهولت بسیاری برای ایران ایجاد کرد.

مناسبات ایران و عثمانی باعث می‌شد تا همیشه نگرانی‌هایی از این مسیر بازرگانی وجود داشته باشد که با حرکت انگلیسی‌ها این نگرانی رفع شد. انگلیسی‌ها قصد داشتند از طریق آب‌های شمالی اروپا و سرزمین روسیه راهی به آسیا باز کنند. پس از ایوان مخوف اجازه‌ی تأسیس شرکتی به نام شرکت تجارتی مسکو را گرفتند و بدین‌صورت مقدمات ورود به‌مناطق آسیایی را فراهم کردند. ریاست این شرکت با شخصیتی به نام آنتونی جینکینسون بود که در سال ۱۵٦۱ سفری به ایران انجام داد. «آنتونی جینکینسون... به حضور شاه تهماسب بار یافت، ولی نتوانست مقصود خود را به خوبی بیان کند... به‌خصوص وقتی شاه تهماسب فهمید که نامبرده پیرو دین مسیح می‌باشد دستور داد او را اخراج کنند و یکی از خدمتگزاران دربار با سینی پر از خاک به‌دنبال وی روان شد و هر جا او قدم می‌گذاشت برای تطهیر به جایش خاک می‌ریخت».[2]

عدم موفقیت جینیکسون در برقراری ارتباط با دربار ایران به‌مدت شش سال بر روابط سایه افکنده بود تا در سال ۱۵٦۷ هیئت دیگری به ریاست آرتو ادواردز و ریچارد ویلز از طرف شرکت مسکو به ایران آمدند. هرچند تعداد زیادی از این گروه در

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص٢٤
۲. همان، ص٢٥

بین راه از بیماری تلف شدند اما بقیه مورد رحمت شاه صفوی قرار گرفتند و حق معافیت مالیاتی و تجارت آزاد در ایران را دریافت داشتند. باید توجه داشت که جینکینسون در همان سفر نخست با عبدالله‌خان استراجلو بیگلربیگی شیروان روابط صمیمانه‌ای برقرار کرده‌بود. این شخص از تجارت ابریشم عایدات بسیاری داشت و پس از طریق شرکت تجارتی مسکو در صدد صدور ابریشم به انگلستان بود. این کار از طریق بحر خزر ـ ولگا به‌راحتی امکان‌پذیر گشت و تا سال ۹۸۸ ادامه یافت. با کمک عبدالله‌خان در شماخی یک تجارتخانه‌ی انگلیسی دایر شد که بسیار فعال بود. فعالیت‌های شرکت تجارتی مسکو هرچند تحت سیطره‌ی دولت انگلستان بود، اما زمینه‌ی برقراری روابط ایران و روسیه را نیز فراهم کرد. در سال ۱۵۵٦ هشترخان به روسیه واگذار شد؛ و هر چند که توسط ایران نادیده گرفته‌شد اما به دو دلیل در حوادث تاریخی آن دوران جالب توجه است. اول اینکه برای تجارت در بحر خزر بندری در اختیار روسیه قرار گرفته‌بود و دوم، اینکه راه نفوذ و حتی تجاوز روسیه به ایران در سال‌های بعد را هموار می‌کرد.[۱] «ایوان در سال ٦٧٦/١٥٦٩ فرستاده‌ای نزد تهماسب فرستاد. فرستاده روس سی‌توپ در اندازه‌های مختلف و چهار هزار تفنگ به‌عنوان هدیه برای شاه آورده‌بود. همراه وی پانصد تیرانداز ماهر بودند که می‌توانستند به افراد تعلیم و تمرین تیراندازی بدهند».[۲] علاوه بر اینها، ایوان تعهد کرده‌بود که در صورت پسند شاه هرگونه سلاح گرمی را که ایرانیان مایل باشند به آنها بفروشند. شاه تهماسب هم تعهد کرد تا آنجا که در توان دارد به کمک تزار اقدام کند و علیه عثمانی‌ها با آنان هم‌پیمان شود که البته این مانور سیاسی هیچ‌گاه تحقق نپذیرفت.

رودرویی ایران با پرتغالی‌ها در زمان گذشته و بر سر تصاحب هرمز بخشی دیگر از صفحات روابط سیاسی این دوران است. شاه تهماسب که گرفتار جنگ‌های بیست ساله با عثمانی و همین‌طور شورش‌های طوایف ازبک بود، هیچ اقدامی‌در جهت

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص ٦٣

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۰۸

بازپس‌گیری جزایر جنوبی ایران از پرتغالی‌ها انجام نداد. عدم وجود نیروی دریایی نیز برای مقابله با بحریه‌ی پرتغالی‌ها عامل اصلی محسوب می‌شود. مناسبات دولت ایران با پرتغالی‌ها در دوران شاه تهماسب به‌ظاهر دوستانه بوده‌است: «در سال‌های ۱۵۵۱ و ۵۷۴ دون سباستین پادشاه پرتغال سفیرانی با تحف و هدایای فراوان از راه جزیره‌ی هرمز به دربار ایران فرستاد. اولین سفیر پرتغال با پنجاه نفر همراهانش به قزوین آمد، ولی شاه تهماسب... وی را به سردی پذیرفت و تا سال ۱۵۷۶ که حیات داشت به سفیر پرتغال و همراهانش اجازه‌ی مراجعت نداد.[1] دولت ونیز هم که در مبارزه با ترکان در قبرس دچار مشکل شده‌بود، به‌دنبال متحدی می‌گشت تا با او علیه عثمانیان وارد عمل شود. برای این منظور سفیری از ونیز به نام ویچنتودالساندری به ایران آمد. او مدتی را در زندان ترکان در قسطنطنیه گذرانده بود و سپس از آنجا فرار کرده به کشورش بازگشته بود و از این لحاظ انگیزه‌ی قوی برای ایجاد این اتحاد داشت.

او ابتدا به حضور حیدر میرزا بار یافت و با آداب و رسوم ایران آشنا شد اما ملاقاتش با شاه تهماسب و ذکر پیمان‌شکنی‌های ترکان و دلاوری‌های ونیزی‌ها در قبرس شاه صفوی را تحت تأثیر قرار نداد. توسل سفیر به جنگ و شکست عثمانی‌ها در مقابل نیروهای دریایی ونیز و اسپانیا و پاپ که در همین روزها اتفاق افتاد هم تأثیری در شاه نگذاشت. «شاه تهماسب به سفیر ونیز گفت اینک که سلاطین مسیحی بین خود اتحادی دائمی برقرار کرده‌اند وی دو سال در انتظار وقایع خواهد نشست و آنگاه به اقتضای زمان تصمیم به ادامه‌ی صلح یا شروع جنگ خواهد گرفت».[2] بدین ترتیب، روابط ایران و ونیز نتایج مثبتی به همراه نداشت؛ هرچند که تنها حدود ده سال بعد ترک‌ها به ایران حمله کردند و پیشگویی سفیر ونیز در پیمان‌شکنی آنان درست از کار درآمد.

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۲۴
۲. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص۱۶۵

در ابتدای این مبحث از مناسبات شاه تهماسب با همایون امپراتور هندی سخن گفتیم، اما مرحله‌ی دوم این مناسبات در سال‌های پایانی حکومت تهماسب با مرگ همایون و جانشینی جلال‌الدین محمد اکبر رقم خورد. با مرگ همایون، سفیر ایران برای عرض تسلیت و در عین حال تهنیت جلوس شاه جدید به هند رفت و پس از مدتی با هدایای بسیار بازگشت، اما سه سال بعد هنگامی‌که شاه تهماسب به قندهار لشکر کشید و آن ولایت را از چنگ هندیان درآورد مناسبات دو کشور به تیرگی گرایید و تا سال‌ها ترمیم نشد. لکن می‌توان گفت ایرانیان از گذشته‌های دور با هندی‌ها روابط نزدیکی داشتند. در عصر صفویه بسیاری از ایرانیان به دلایل مختلف سیاسی و اجتماعی هندوستان را برای زندگی انتخاب کردند. دو عامل باعث این دوستی و ارتباط بود: یکی عامل مهم بازرگانی و تجاری بود که هیئت‌های سیاسی به دو کشور سفر کردند و هدایای بسیاری از جانب هندوستان به طرف ایران آمد و این ارتباط تا زمان افشاریه و زندیه ادامه داشت. عامل دیگر، وجود ملوانان و سربازان هندی بود که در خدمت هند شرقی بودند. دولت ایران برای تشویق بازرگانان هندی به تجارت با ایران، کاروانسراهایی را مخصوص آنان در شیراز احداث کرده بود. هرچند شرکت انگلیسی هند شرقی سعی می‌کرد تجارت ایران و هند را خود به‌دست گیرد، اما ارتباط دو کشور کماکان ادامه داشت و کالاهایی مانند ادویه، ابریشم خام، پارچه‌های ابریشمی، مروارید، چینی، پشم بزکمانی و میوه‌های خشک بین آن دو ردوبدل می‌شد.

ج) سیاست خارجی ایران در دوره‌ی شاه اسماعیل دوم

دوره‌ی شاه اسماعیل دوم اصولاً با امنیت و قدرت همراه بود، اما این موقعیت باعث نشد تا او از احتیاط خود در مورد سیاست خارجی بکاهد. شاه اسماعیل هرچند نسبت به مذهب تسنن ابراز اعلاقه می‌کرد اما عثمانی‌ها را با وجود آنکه سنی‌مذهب بودند دشمن خویش و بد دین و ملحد می‌دانست. البته تصور اینکه دولت سنی از پادشاهی برادرش حیدر میرزا جانبداری می‌کرده نیز در این تفکر بی‌اثر نبوده‌است. شاه اسماعیل

اصرار داشت با دولت عثمانی وارد جنگ شده بغداد را تسخیر نماید در آنجا تاج‌گذاری کند ولی سرداران قزلباش مایل به برهم زدن صلح آماسیه و تجدید جنگ‌های خونین بین دو کشور نبودند. هرچند که بین دو کشور در دوره‌ی اسماعیل جنگی در نگرفت، اما اوضاع همواره متشنج بود و دولت عثمانی که از اعتقاد اسماعیل درباره‌ی خود اطلاع کامل داشت همیشه حرکات و تصمیمات او را زیر نظر داشت. بسیاری از مورخان معتقدند که اگر سلطنت شاه اسماعیل بیشتر به‌طول می‌انجامید، جنگ بین دو کشور اجتناب ناپذیر بود. حتی مهدوی در کتاب تاریخ روابط خارجی ایران آورده است که سرداران قزلباش به شکل مرموزی او را مسموم کردند تا از تهیه‌ی مقدمات جنگ و ایجاد خونریزی ممانعت به‌عمل آورند.[۱]

یکی دیگر از ابعاد روابط خارجی ایران در این دوره، مناسبات شاه اسماعیل دوم با گرجستان بود. شاه ایران، یکی از بزرگان گرجی را آزاد کرد و تمامی‌گرجستان را به عنوان تیول به سوسویونی داد به این شرط که از کیش تشیع، که در زمان تهماسب پذیرفته بود، بازنگردد. هرچند وی پس از بازگشت به تفلیس زیر فشار اطرافیانش به مذهب مسیحیت بازگشت اما همچنان جزو تابعان حکومت ایران باقی ماند.[۲] روابط ایران و ازبک‌ها نیز به‌همین شکل بود. در دوره‌ی شاه اسماعیل جنگی بین ایرانیان و ازبک‌ها اتفاق نیفتاد و حتی عبدالله خان پادشاه ترکستان که از طرف پدر خویش به نیابت برگزیده شده‌بود جلوس شاه اسماعیل را با اعزام هیئتی به ایران تبریک گفت. هرچند بلافاصله پس از مرگ او ازبک‌ها به مشهد حمله‌ور شدند و آن سامان را به ناآرامی‌کشاندند.

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۲۵
۲. هینتس، والتر،تشکیل دولت ملی در ایران، ص۹٤

د) سیاست خارجی شاه محمد خدابنده

ایران در این دوره آخرین نقطه‌ی حایل بین دولت عثمانی و کشورهای اروپایی محسوب می‌شد. قدرت و توسعه‌طلبی عثمانی‌ها حقیقتی بود که مورد اتفاق‌نظر تمامی‌سران دول اروپایی بود و بالطبع اهمیت ایران در جلوگیری از ترکتازی ترکان عثمانی بسیار مورد توجه قرار داشت. «پاپ گریگوار سیزدهم در اوایل ژوئن سال ۱۵۷۹ (۹۸۷ ق) طی نامه‌ای، گراندوک مسکوی را از جریانات سیاسی ایران و اهمیت رساندن کمک بدین کشور آگاه نمود و در همین تاریخ طی پیام رمزی به کاردینال لهستان، از اهمیت کمک به ایران برای جنگ با عثمانی سخن راند».[۱] به گواهی منابع تاریخی این پاپ سفیری نیز فرستاد و حتی قول مساعدت تسلیحاتی به دولت صفوی داد تا پشتیبانی واتیکان را از مقاومت ایران در مقابل عثمانی نمایان سازد. همچنین پاپ قول داد تا زمانی‌که پادشاه ایران با عثمانی در حال جنگ باشد هر ساله صدهزار سکه‌ی طلا به او کمک کند. «در روزگار شاه محمد ظاهراً برای جلب حمایت دول اروپا سفرایی به روسیه رفته‌اند و همچنین سفیری از اسپانی به نام سیمون مورالس به ایران آمده‌است».[۲] پادشاه اسپانیا با گسیل این سفیر سه هدف را دنبال می‌کرد: ابتدا کسب آزادی مذهبی پیروان کلیسای کاتولیک را خواستار بود و بعد از آن، عدم سازش ایران با عثمانی و اتحاد ایران با اسپانیا را علیه این دشمن مشترک دنبال می‌نمود و در آخر، قصد داشت امتیازات تجاری برای اتباع خویش کسب کند.[۳]

اعزام این سفیر به ایران هرچند با استقبال دولت ایران روبه‌رو شد اما نتیجه‌ی چندانی نداشت. مورالس تا سال ۹۹۳ در ایران بود و در آن سال همراه با سفیر دولت ایران برای شرفیابی به حضور پادشاه اسپانیا به کشتی نشست. اما این کشتی در آب‌های شرقی آفریقا غرق شد و هردو سفیر ایران و اسپانیا کشته شدند. از جمله اطلاعاتی که

---

۱. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص۲۰۳
۲. همان، ص۲۰٤
۳. نوایی،عبدالحسین،روابط سیاسی و اقتصادی بازرگانی ایران در دوره‌ی صفویه، ص۹٤

از این سفر داریم نامه‌ای است که وی به پرتغال برای پاپ گریگوار سیزدهم فرستاده و از رسیدن سفیری از طرف نایب‌السلطنه ناپل به ایران خبر داده است. این نامه تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۵۸۲/ ۲۲ رمضان ۹۹۰ را برخود دارد.

مناسبات و روابط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی ایران با امپراتوری گورکانی هند نیز در این دوران جالب توجه است: با هجوم ترکان عثمانی به سرکردگی فرهاد پاشا به ارمنستان، شاه محمد که برای دفع شورش قزلباشان حامی‌عباس میرزا در هرات به سر می‌برد ناچار با شورشیان کنار آمد و به سوی ارمنستان رهسپار شد، اما قبل از آن در زمان محاصره‌ی هرات برای استمداد از امپراتور هند سلطان قلی اوغلی حاکم عراق را به‌عنوان سفیر به هندوستان فرستاد. «جلال‌الدین اکبر که از آشفتگی اوضاع ایران استفاده کرده و ایالت قندهار را تصرف کرده بود در ابتدا به تقاضای شاه محمد روی موافق نشان داد اما وزیرانش او را از شرکت و دخالت در ماجرا بر حذر نمودند. به این جهت امپراتور هند مدتی سفیر ایران را بلاتکلیف در دهلی نگاه‌داشت و بعد هم بدون هیچ‌گونه پاسخ، اعم از مثبت و منفی روانه‌ی کشور ایران نمود».[۱]

۲ـ اقتصاد یا سیاست: عوامل حضور غربی‌ها در ایران

همان‌گونه که مشخص شد دول اروپایی برای خارج شدن از محاصره‌ای که توسط عوامل انسانی و طبیعی برای آنها ایجاد شده‌بود، دست به کشف راه‌های جدید زدند و توانستند از طریق دریا به هند راه پیدا کنند. حضور اولیه‌ی آنها در ایران با احتیاط توأم بود، ولی با عایداتی که در دوره‌ی گذشته نصیب آنها شد، حضورشان در ایران گسترش یافت.

در ایران، شاه عباس کبیر به این نکته پی برد که برای پیشرفت سیاسی و مقابله با عثمانی نیاز به ابزارآلات مدرنی دارد که اروپایی‌ها مدت‌ها قبل به آن دست یافته‌بودند و از طرف دیگر پیشرفت اقتصادی نیاز به اعطای آزادی و از میان برداشتن قیدوبندهایی

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۲۹

بود که مذهب و سنت ممکن بود بر آن تحمیل کند. به‌همین منظور وی با اعمال قدرت از یک طرف قید وبندهای سنتی را از دست و پای اقتصاد ایران باز کرد و به دول اروپایی اجازه داد که آزادانه و با رعایت حال اقتصاد ایران به تجارت بپردازند و از طرف دیگر، با دست یافتن به سلاح‌های جدید توانست دشمنان اصلی ایران یعنی ازبکان و عثمانی را مغلوب کرده و جلوی پیشرفت‌های آنها را بگیرد.

غربی‌ها نیز با مشاهده‌ی وضعیت ایجاد شده در ایران، که خبر از امنیت اقتصادی و سیاسی می‌داد، سعی کردند حضور خود را در ایران افزایش دهند. چون از یک طرف می‌توانستند بازار خوب و مطمئنی برای کالاهای خود پیدا کنند و از طرف دیگر متحد قابل اطمینانی برای مقابله با عثمانی بیابند. متحدی که قدرت آن را داشت با مشغول کردن امپراتوری عثمانی در شرق مانع توجه آن به غرب شود و دول اروپایی را از بلایی بزرگ برهاند. بنابراین دول غربی با دو هدف اقتصادی و سیاسی وارد عرصه‌ی سیاست و اقتصاد ایران شدند و توانستند به این اهداف، البته نه به‌طور کامل بلکه به‌طور مقطعی دست پیدا کنند.

الف) سیاست خارجی ایران در عصر شاه عباس صفوی

در این بخش ارتباط دربار صفوی را با هریک از دولت‌هایی که به ایران فرستاده بودند و یا ایران خواستار ارتباط با آنان بود، بررسی می‌کنیم.

در همسایه‌ی شمالی ایران میشل فئودرویچ رومانف به‌عنوان تزار برگزیده شده‌بود. او بنیانگذار حکومت تزاری روسیه بود که تا سال ۱۹۱۷ ادامه یافت. با توجه به اینکه ایران پس از فتح گرجستان همسایه‌ی روسیه شده‌بود روابط بین دو کشور برای هر دو طرف حایز اهمیت بسیار بود. «در سال ١٦١٤ سفیری به نام میخائیل تیچانف را برای اعلام جلوس خود به تخت سلطنت روسیه و ایجاد روابط با دربار ایران به اصفهان فرستاد... تیچانف پس از چند ماه به اتفاق فولادبیگ که به سفارت در دربار روسیه

تعیین شده بود عازم آن کشور گردید».[1] همچنین در زمان جنگ روسیه و لهستان، استمداد بزرگان گرجستان از تزار برای مقابله با ایران باعث تیرگی روابط دو کشور شد که بعدها با اعزام سفرای مختلف این روابط ترمیم گردید. از آن سو نیز نگرانی‌هایی وجود داشت، هنگامی‌که دولت صفوی در جنگ با عثمانی در منطقه‌ی قفقاز به پیروزی رسید شهر حاجی طرخان به تسلط یک یاغی روس درآمد که قصد داشت با ایران و علیه دولت تزاری رابطه‌ای محرمانه ایجاد کند. این عامل خشم تزار را به‌همراه داشت. اما هنگام جنگ روسیه و لهستان، دولت تزاری از ایران تقاضای مساعدت مالی کرد و در مقابل همین شهر را به‌عنوان وثیقه در اختیار ایران قرار داد.

مناسبات سیاسی و بازرگانی با همسایه‌ی شمالی ایران امری بود که همیشه مورد توجه شاه صفوی قرار داشت به‌طوری که در چند نوبت هیئت تجار ایرانی برای تحکیم روابط روسیه اعزام شدند و هر بار نیز طبق رسم معمول با عنوان سفیر دوستی ایران و به‌همراه هدایای بسیار به آن سوی آب‌ها رفتند. «در نوامبر ۱۹۵۲ هیئتی مرکب از پنجاه تن از تجار به ریاست یکی از بازرگانان معتبر به نام حاجی خسرو به روسیه فرستاد. بوریس گودونف، صدر اعظم روسیه، از تجار مزبور پذیرایی کرد و با پیشنهاد آنان مبنی بر برقراری روابط بازرگانی بین دو کشور موافقت نمود... چندماه بعد تاجر دیگری به نام حاجی اسکندر خان در رأس هیئتی به روسیه رفت و مدتی در مسکو به تجارت اشغال داشت».[2] از نظر سیاسی هم این روابط دامنه‌ی وسیعی داشت. دولت شاه عباس به دولت روسیه پیشنهاد کرد که به اتفاق جنگی را علیه عثمانی پایه‌ریزی کنند و وعده داد در صورت موافقت با این موضوع شهرهای دربند و باکو و حومه‌ی این دو منطقه را به روسیه واگذار کند. اما دولت روسیه که به دلیل نبردهای طولانی لیون ضعیف شده بود از این تقاضا استقبال نکرد.

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۵۸
۲. همان، ص۳۹

با درگذشت فئودور اول و تاج‌گذاری بورمیس گودونف، فرستادگان روسیه مأمور بودند که اولاً، ایران را از استحکام روابط با دولت روسیه مطمئن سازند و ثانیاً زمینه‌ی اتحاد نظامی بین دولت ایران و رودلف دوم امپراتور آلمان را فراهم سازند. به این منظور راسیکین به ایران فرستاده شد و متقابلاً سرآنتونی شرلی و حسینقلی بیگ بیات به روسیه رفتند. این گروه به‌دلیل ملیت شرلی چندان استقبالچندانی نشد. اما از آنجا به آلمان رفتند و امپراتور آلمان پیشنهاد آنان را در مورد عثمانی با احتیاط پذیرفت اما این تعهدات هیچ‌گاه عملی نشد. تاریخ ورود هیئت نمایندگی روسیه با ریاست راسیکین به ایران سال ۱۵۹۸ بوده‌است. در حالی‌که قبل از او فئودور اول پرنس واسیلی توفیاکین را در سال ۱۵۹۷ به ایران فرستاده‌بود که البته این گروه در دریا دچار وبا شدند و توفیاکین به این کشور نرسید. تاریخ سفرهای هیئت‌های ایرانی و روسی نشان می‌دهد که ارتباطات این دو کشور بسیار صمیمانه بوده‌است. جزئیات این مأموریت‌ها در کتاب تاریخ روابط خارجی ایران ذکر شده‌است.[۱]

یکی دیگر از کشورهایی که به‌دلیل وجود دشمن مشترک دست دوستی به‌سوی ایران دراز کرد، کشور آلمان بود که در آن رودلف دوم پس از جنگ‌های بسیار با عثمانی به فکر اتحاد با ایران افتاد. «رودلف در سال‌های ۱۵۹۱ تا ۱۵۹٤/۱۰۰۰ـ۱۰۰۳ به این فکر افتاد تا با ایجاد جبهه‌ی دومی در مشرق بر ضد ترکان از فشار آنان در اروپا بکاهد و ایران تنها کشوری بود که توانست به این جنگ مبادرت کند. اما چون ایران و آلمان روابط روشن و گرمی با هم نداشتند، رودلف به ناچار از گودونف خواسته بود تا واسطه‌ی اتحاد نظامی‌بین ایران و آلمان شود».[۲] از نتیجه‌ی اعزام سفرای روس به‌عنوان واسطه سندی در دست نیست.

دولت آلمان سفیری را به نام اتین کاکاش به ایران فرستاد و هیئت همراه پس از مذاکره با تزار روس وارد ایران شدند، اما قبل از رسیدن به اصفهان سفیر به‌علت بیماری

۱. هوشنگ‌مهدوی ،عبدالرضا ، تاریخ روابط خارجی ایران ، صص ۳۹ ـ ٤۲

۲. نوایی، عبدالحسین،روابط سیاسی و اقتصادی ایران در عصر صفویه، ص۲۱۸

در لاهیجان درگذشت. از این پس ریاست هیئت به منشی مخصوص او واگذار شد که در تبریز به حضور شاه رسید و باعث شد تا شاه مهدی قلی بیگ و شاهزاده زینل بیگ شاملو را به‌عنوان سفیر به آلمان بفرستد. قول مساعد رودلف درباره‌ی اتحاد سه کشور علیه ترکان شادی شاه ایران را برانگیخت. اما این اتحاد هیچ‌گاه جنگی را علیه ترکان سازماندهی نکرد؛ این درحالی بود که شاه عباس در همان زمان در ایروان مشغول مبارزه با ترک‌ها بود و از مساعدت تزار نیز بهره می‌گرفت. آنچه به‌عنوان فرازی از روابط خارجی دولت صفوی در زمان شاه عباس با اروپاییان بسیار مورد توجه است عملکرد ایران در قبال پرتغالی‌هاست. بندر هرمز برای شاه عباس بسیار اهمیت داشت؛ چون انحصار ابریشم در دست او بود و قصد داشت به جای گذر از خاک عثمانی که دشمن محسوب می‌شدند صادرات خود را از طرف دریا به اروپا بفرستد. لذا در سال ۱۰۳۱ این بندر توسط امامقلی‌خان، امیر فارس، از دست پرتغالی‌ها درآمد.[۱] پس از آن، شاه عباس با بی‌اعتنایی به سفرای پرتغال و اسپانیا، که منافع مشترک در خلیج فارس داشتند، زمینه را برای آزاد کردن شهرهای ایران آماده ساخت و عاقبت با همیاری انگلیسی‌ها که قصد داشتند با ایران مناسبات سیاسی داشته باشند، علیه اسپانیا و پرتغال وارد عمل شد. «شاه عباس که ناوگانی برای دفاع از جزیره‌ی هرمز در اختیار نداشت، امر کرد تا استحکامات آن را ویران کردند و بندر تجاری جزیره را به خشکی یعنی گومبرون منتقل ساخت و نام آن محل را تغییر داد و بندرعباس نامید».[۲]

در مجموع روابط دو کشور اسپانیا و پرتغال با ایران تحت تأثیر فضای سه کشور به شکلی غیر روشن بوده‌است. در این میان، نقش کشیش‌های اسپانیایی در هیئت‌های نمایندگی دول اروپایی نمی‌توان نادیده گرفت که نمونه‌های بسیاری از آن در کتب تاریخ موجود است.[۳] در شرح یکی از سفرهای تجاری سفیران دربار ایران آمده‌است تاجری اصفهانی برای فروش ابریشم متعلق به شاه، به اسپانیا می‌رود اما در آنجا و به

۱. منشی ترکمان،اسکندر بیگ، **تاریخ عالم آرای عباسی**، ص ۶۲۱
۲. پطروشفسکی ودیگران، **تاریخ ایران**،ص۵۱۹
۳. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۴۰۲

تحریک یک کشیش از هیئت همراه به‌جای اینکه ابریشم را بفروشد به‌عنوان هدیه به پادشاه اسپانیا اهدا می‌کند، به این منظور که مورد تفقد قرار گرفته و روابط دو کشور مستحکم شود، اما در مقابل با تحقیر پادشاه روبه‌رو شده و در بازگشت به ایران هم به جرم این بی‌کفایتی به قتل می‌رسد.[۱]

از آنجا که مناسبات ایران با این دو کشور بیشتر سیاسی بوده تا اقتصادی و بازرگانی، از ذکر جزئیات آن صرف‌نظر می‌کنیم. اما اجمالاً باید گفت نخستین سفیر اسپانیا در ایران دون آنتونیو دوگوءآ بود که در تاریخ ۱۵ فوریه‌ی ۱۶۰۲ به سفارت برگزیده شد و پس از یک مسافرت شش ماهه به حضور شاه عباس رسید. پس از او، لوئیس پره یرادلاسرا به‌عنوان سفیر اسپانیا در رأس هیئتی به ایران آمد، اما ارتباطات ایران با اسپانیا و پرتغال پس از باز پس‌گیری هرمز، بحرین و گمبرون به سردی گرایید. در بخش تغییر وضعیت ارتش با نام برادران شرلی آشنا شدیم، هم اکنون باید به روابط ایران و انگلیس که به اعزام این افراد به‌عنوان مشاور انجامید بپردازیم. در سال ۱۰۰۹ شرکت بازرگانی انگلیسی به نام «است ایندیا» تأسیس شد که یکی از اهداف عمده‌ی آن اخراج پرتغالی‌ها از مناطق تحت نفوذشان در هندوستان بود. منافع تجاری خرید ابریشم در ایران برای انگلیسی‌ها باعث شد تا روابطی با دربار ایران ایجاد کند.

«در سال ۱۶۱٤ شاه فرمانی صادر کرد و تسهیلاتی برای کشتی‌های بازرگانی شرکت است ایندیا فراهم آورد... پس از پیروزی بر پرتغالی‌ها متحدان انگلیسی شاه به پاداش یاری خود امتیازاتی را کسب نمودند و از آن جمله حق تجارت بدون پرداخت باج و عوارض و حق اخذ سهمی از درآمد گمرکی بندرعباس و همچنین اجازه تأسیس تجارتخانه‌ی انگلیسی در این شهر».[۲] زیاده‌خواهی انگلیسی‌ها پس از کسب این حقوق که توقع داشتند حق انحصاری صدور ابریشم به اروپا به آنان تفویض شود، باعث تیرگی روابط اقتصادی شد که بعدها به دلایلی ترمیم شد. اصولاً شاه به‌دلیل نفرتی که از

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص٤٨
۲. پطروشفسکی ودیگران ،تاریخ ایران، ص۵۱۹

تفرعن اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها داشت مأموران و سفرای انگلیسی را احترام می‌کرد. پس از کمک آنها در مبارزه با پرتغالی‌ها هم این احساس افزایش یافت.

پیش از آن در سال ۱۵۹۸ برادران شرلی به نام‌های انتونی و رابرت به همراه یک هیئت بیست و پنج نفره به ایران آمده بودند. برادران شرلی که در خدمت کنت اسکس، از مردان مقتدر انگلستان بودند مأموریت داشتند برای بهبود وضعیت ایران در جنگ با عثمانی تلاش کنند. این دو برادر ارتش قزلباش را که به صورت عشیره‌ای هدایت می‌شد سازماندهی کردند و تحت اختیار شخص شاه قرار دادند. ریخته‌گری توپ هم برای تجهیز سپاه ایران به سلاح گرم توسط همراهان این برادران سامان گرفت.

علاوه بر این، در حالی که رابرت شرلی در دربار ایران به انجام اصلاحات در ساختار نظامی و مدیریتی مشغول بود سرآنتونی شرلی به‌عنوان نماینده و سفیر ایران همراه با نامه‌هایی از سوی شاه عباس به دربار چند پادشاه اروپایی و همچنین پاپ رهسپار شد. عزیمت او از اصفهان به سمت اروپا در سال ۱۵۹۹م آغاز شد. هرچند آنتونی در انجام مأموریت خود چندان موفق نبود و با سیر حوادث بسیار روبه‌رو شد، اما موقعیت رابرت در دربار تثبیت گشت. در سال ۱٦۰۸، نزدیک به ده سال پس از آغاز مأموریت آنتونی، رابرت شرلی با هدفی مشابه یعنی برقراری ارتباط با سران دول اروپایی سفری را آغاز کرد. چنان که مشخص است یکی دیگر از هدف‌های او یافتن برادر و اخذ گزارش سفر او بوده‌است. سال ۱٦۱۱ این دو برادر در مادرید یکدیگر را یافتند، اما رابرت هم در مأموریت خود ناموفق بود. وی سال ۱٦۱۵ به ایران بازگشت و گزارش سفر خود را به شاه عباس تقدیم کرد. همان سال دوباره از سوی دربار ایران به عنوان سفیر راهی سفر دیگری به اروپا شد که تا سال ۱٦۲۷ به طول انجامید و در طول سفر دوم، دشمنانش در دربار با سعایت بسیار موقعیت او را متزلزل کردند.[۱]

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۲۰۰ به بعد

درباره‌ی مرگ سر رابرت شرلی اقوال مختلفی وجود دارد. مرگ او را بر اثر آزردگی روحی حاصل از رفتار شاه عباس دانسته‌اند.[۱] اما به هر صورت او در ژوئیه‌ی ۱۶۲۸ در قزوین درگذشت. آنتونی شرلی نیز دیگر به ایران نیامد و تا سال ۱۶۳۵ که وفات یافت در مادرید زندگی می‌کرد.

ماجرای اختلاط مأموریت سیاسی رابرت شرلی و نقد علی‌بیگ که هر دو خود را سفیر اصلی دولت ایران می‌دانستند و عاقبت این نزاع‌ها که به پاره شدن استوارنامه‌های شرلی و توهین به او انجامید و دفاعی که بعدها شاه عباس از منصب و مأموریت سیاسی شرلی انجام داد، نشان از اعتبار این انگلیسی در دربار ایران دارد.[۲]

هرچند در هیچ‌کدام از این سفرها نتایج تجاری و سیاسی مورد نظر کاملاً محقق نشد اما به‌نظر می‌رسد این موارد زمینه ساز آشنایی و رغبت سران کشورهای اروپایی در مراوده با ایران شده‌باشد.

در پایان این بخش لازم است به روابط ایران با هلند نیز پرداخته شود، زیرا این کشور در مدت اندکی توانست جای پای محکمی‌در ایران پیدا کند. شاه عباس در مقابل نفوذ پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها در دربار ایران با انگلیسی‌ها ارتباط برقرار کرد و بعدها برای کنترل و تجدید نفوذ انگلیسی‌ها از ارتباط با هلندی‌ها بهره جست. ناکامی زینل‌خان شاملو، که سفیر ایران در اروپا بود، شاه عباس را برآن داشت تا شخص دیگری را به نمایندگی انتخاب و منحصراً به دربار هلند گسیل کند.

علت علاقه‌ی شاه عباس به این ارتباط را استفاده از نیروی دریایی هلند در تقابل با نیروی بحریه‌ی انگلستان دانسته‌اند. در همین راستا موسی بیگ به‌عنوان سفیر انتخاب شد و با هیئت همراه به‌سوی هلند رهسپار گردید. البته جالب توجه است که به‌دلایل

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۵۷

۲. جزئیات سفر اول و دوم شرلی به اروپا در کتاب‌های بسیاری ذکر شده که از آن جمله است تاریخ روابط خارجی ایران، ایران و جهان و روابط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی ایران در دوران صفویه، همچنین اروج بیگ بیات در کتاب خود فصلی را به سفرهای برادران شرلی اختصاص داده‌است.

مختلف هلندی‌ها از این ارتباط راضی نبودند.[1] «روز ۹ فوریه‌ی ۱۰۳۵/۱٦۲٦ موسی‌بیگ و همراهانش به هلند رسیدند... روز ۲۵ فوریه‌ی ۱٦۲٦ به دیدار شورای ایالات هلند رفت.[2] هلندی‌ها که امتیازات مورد نظر خود را دریافت داشته‌بودند حاضر نشدند به تقاضای موسی بیگ در زمینه‌ی مساعدت سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی و بازرگانی جواب مثبت بدهند. از طرفی نمی‌خواستند به‌خاطر ایران با دولت عثمانی درگیر شوند و سود حاصل از تجارت با این کشور را از دست بدهند. جالب توجه است که بدانیم هلندی‌ها قبل از سفر موسی بیگ هم در ایران به تجارت اشتغال داشتند و در بندرعباس تجارتخانه‌ای هلندی دایر کرده بودند که توسط شخصی به نام ویس نیخ اداره می‌شد و هم او بود که جریان سفر موسی‌بیگ و ترکیب هیئت همراهش را به هلندی‌ها گزارش کرد. نکته‌ی دیگر اینکه فان‌هاسلت، نقاش هلندی که در ایران و نزد شاه عباس زندگی می‌کرد، به‌عنوان همراه و مشاور موسی بیگ جزو هیئت اعزامی بود. همین موافقت‌نامه ویس نیخ و شاه عباس که امتیازات تجاری و سیاسی بسیاری به هلندی‌ها اعطا کرده بود؛ باعث شد تا انگیزه‌ی هلند برای دستیابی به سود بیشتر از طرف ایران از بین برود. لذا با هیئت ایرانی به سردی رفتار شد. «موسی بیگ در ماه مه ۱٦۲۹ به اتفاق سفیری به نام یان اسمیت که از طرف حکمران جزایر هند شرقی هلند همراه او شده‌بود به اصفهان رسید و نظر به اینکه شاه عباس کبیر چهار ماه پیش... در گذشته بود موسی‌بیگ هدایا و نامه‌ی فرمانروای هلند را به جانشین وی شاه صفی تقدیم کرد».[3]

در اینجا لازم به توضیح است که در نظام اقتصاد جهانی والرشتاینی، ایران سده‌ی هفدهم به‌عنوان امپراتوری جهانی در عرصه‌ی خارجی طبقه‌بندی می‌شود. در آن هنگام اروپاییان ناچار بودند با پول نقد برای تجارت با ایران اقدام کنند و در عوض قدرت چندانی در تحمیل نظریات خود به ایران نداشتند. در واقع، ایران هم مثل هر کشور

۱. فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس ،ص۱٦٤
۲. همان، ص۱٦٦
۳. همان، ص۱٦۲

بزرگ دیگر در عرصه‌ی اقتصادی و بازرگانی می‌توانست در مراودات اقتصادی و بازرگانی، خود تصمیم‌گیرنده باشد و شرایط خود را تحمیل کند.[۱]

ب) روابط خارجی در دوران شاه صفی

تجارت با کشورهای دیگر در این دوران همچون زمان شاه پیشین ادامه یافت. کشورهای اروپایی در تمامی‌دوران صفویه قراردادهای تجاری خود را با ایران بر مبنای صادرات ابریشم از ایران یا مبادله با اجناس خودشان منعقد می‌کردند. از آنجا که انحصار صادرات این محصول تا پایان حکومت شاه عباس در اختیار شخص اول مملکت ایران بود، در واقع نظارت مستقیم بر تجارت خارجی به‌وسیله‌ی شاه اعمال می‌شد و در واقع او به تمامی مراحل این کار نظارت می‌کرد. «به‌موجب قراردادی که بین شاه صفی و انگلستان منعقد شده‌بود مقرر بود دولت انگلستان سالی هزاروپانصد لیره به‌عنوان پیشکش به‌علاوه معادل شصت هزار لیره بابت بهای ابریشم به دولت ایران بپردازد. از این مبلغ ثلث وجه نقد و دو ثلث دیگر جنس تحویل می‌شد».[۲] از سوی دیگر بازرگانان انگلیسی حق داشتند در سراسر ایران آزادانه تجارت نمایند و اسلحه حمل کنند و شعباتی هم برای تجارت در شهرهایی علاوه بر اصفهان در اختیارشان گذاشته‌شد.

حضور بیش از اندازه و روزافزون هلندی‌ها در عرصه‌ی تجارت ایران باعث نگرانی بریتانیایی‌ها شد. آنان نگرانی خود را به دربار انگلیس منعکس کردند و در نتیجه چارلزاول در نامه‌ای که تاریخ ۲۷مارس ۱۶۳۵ را بر خود داشت از شاه صفی درخواست کرد مانند گذشته احترام حقوق تجار انگلیسی در ایران رعایت شود. در این زمینه پاسخ مقتضی نیز از شاه صفی دریافت کرد. «پس از این مکاتبات انقلاب و جنگ‌های داخلی در انگلستان شروع شد و منتهی به اعدام چارلز اول و دیکتاتوری

---

۱. برای آشنایی بیشتر با این مقوله به کتاب «مقاومت شکننده‌ی» جان فوران صفحات ۷۰ الی ۷۵ مراجعه شود که در آن نظریات والرشتاین و جایگاه ایران در این عرصه بازبینی شده‌است.

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ،سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۱۲۰

اولیور کرامول گردید. بازار ایران این مسئله را با تنفر شدید تلقی نمود و از پرداخت عواض گمرکی بندرعباس به انگلیسی‌ها خودداری کرد».[۱]

این اتفاق و اعتراض دولت کرامول که با بی‌اعتنایی شاه صفی روبه‌رو شد باعث تیره شدن روابط تجاری بین ایران و انگلستان گردید و زمینه را برای تفوق هلندی‌ها در بازار ایران فراهم نمود. این زمینه‌ی مناسب باعث شد تا هلندی‌ها با اطمینان بیشتر به تجارت ایران وارد شوند و در اندک مدتی کار به جایی رسید که در مناسبات تجاری ایران با دیگر کشورها اعمال قدرت می‌کردند. ماجرای مأموریت سفیر دوک هولشتاین و اقدامات هلندی‌ها که منجر به ناموفق بودن این سفر شد از جمله موارد دخالت هلندی‌ها در مسائل تجاری ایران محسوب می‌شود. هولشتاین از کشورهای اتحادیه‌ی آلمان بود و از آنجا که قصد داشت در قلمرو خود صنایع ابریشم بافی را توسعه دهد سفیری را برای کسب موافقت تجاری ایران برای صادرات ابریشم فرستاد که البته این شخص با کارشکنی هلندی‌ها روبه‌رو شده و بدون کسب نتیجه بازگشت. هلندی‌ها برای حصول به نتیجه‌ی دلخواه خود اجناس اروپایی را در ایران ارزان می‌فروختند و در عوض قیمت خرید ابریشم را به‌صورت مصنوعی افزایش داده‌بودند، هنگامی که از پیشبرد مقاصد خود مطمئن شدند قیمت ابریشم را پایین آورده، اجناس را گران کردند. این تغییر موجب خشم شاه صفوی شد. «او دستور داد تا از کالاهای هلندی حقوق و عوارض گمرکی گرفته شود. هلندی‌ها زیر بار نرفتند... تا جایی که ناوگان خود را در خلیج‌فارس تجهیز نمودند».[۲] باید توجه داشت که انحصار تجارت ادویه در ایران تقریباً در دستان این گروه بود و انگلیسی‌ها تنها سهم اندکی از این تجارت به‌دست می‌آوردند. در آینده خواهیم گفت که کشمکش تجاری ایران و هلند حتی به جنگ‌های دریایی در زمان شاه عباس دوم منجر شد.

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ،سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۱۲۱
۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص٦۹

در دوره‌ی سلطنت شاه صفی دو بار سفرایی از طرف روسیه به ایران آمدند که اولین گروه، با هدایای بسیار به قصد تهنیت جلوس شاه صفی یعنی در واقع در همان اوایل دوران حکومت او به ایران آمدند و گروه دوم، چندی بعد برای استحکام مبانی مودت دو کشور وارد ایران شدند ولی مراودات اقتصادی و بازرگانی کمی‌حاصل این دو سفر بوده‌است.

از مهم‌ترین مسائلی که در زمان شاه صفی اتفاق افتاد شورش علی مردان خان، حاکم قندهار بود. او پس از شنیدن خبر قتل شاهزادگان و سرداران شاه عباس قندهار را به عمال شاه جهان واگذار کرده، خود به هندوستان گریخت. بعضی از مورخان آورده‌اند که او چون مدت‌ها مالیات قندهار و ایالت کرمان را، که به‌جای پدر در آنجا جانشین بود، نپرداخت از جان خود بیمناک شده‌بود. «شاه جهان نیز سعید خان جغتای از سرداران خویش را با سپاه بزرگی روانه‌ی قندهار کرده و آن قلعه را گرفت. علی مردان خان هم با تمام خزاین قندهار به هندوستان پناهنده شد، سپاهیان قزلباش که به سرداری سیاوش خان به دستگیری وی مأمور شده‌بودند از سردار هندی شکست خوردند و ولایت قندهار از دست رفته ضمیمه‌ی امپراتوری هند شد».[1]

از دیگر اتفاقات دوران شاه صفی می‌توان به اعزام سفیری از طرف مغول کبیر به دربار ایران اشاره نمود که در سال ۱۰۳۹ اتفاق افتاد.[2]

مهم‌ترین حادثه‌ی این دوره نیز خودکشی یکی از متمولان جلفا بود. این شخص که خواجه سولتسنون نامیده می‌شد طرف اعتماد شاه بود و شاه به مهمانی او می‌رفت. روزی در مهمانی او شاه در می‌گساری افراط کرد به‌طوری که پس از مراجعت به بستر بیماری افتاد و این احتمال قدرت گرفت که شاه را در منزل او مسموم کرده باشند: «بیچاره خواجه‌ی جلفایی که از ترس این که اگر شاه بمیرد او را به اقسام عذاب و

---

۱. قنادی، محمدرضا،**سرگذشت شاه صفی دوم**، انتشارات اهل قلم، ص ۸۰

۲. واله‌اصفهانی، محمدیوسف ،**خلد برین**، صص ۲۸ـ ۳۹

شکنجه خواهند کشت خود را مسموم کرد و بعد از دو روز زندگی را بدرود گفت. اتفاقاً شاه دو روز دیگر حالش بهتر شد».[1]

ج) روابط خارجی در دوره‌ی شاه عباس دوم

در بخش پیشین دیدیم که اقدامات هلندی‌ها در افزایش تصنعی قیمت ابریشم باعث خشم شاه صفی شد و دستور داد از مال‌التجاره‌ی هلندی‌ها گمرک و مالیات اخذ شود که البته با امتناع تجار هلندی روبه‌رو شد. مسائل بین طرفین روز به روز به وخامت اوضاع می‌افزود. «هلندیان نیروی دریایی در خلیج‌فارس گرد آوردند و در سال ۱۰۵۵ به جزیره‌ی قشم حمله بردند... شاه عباس دوم از نیکولا بلاک، فرمانده نیروی دریایی هلند، خواست که به اصفهان برود... کاپیتان بلاک توانست قرارداد صلحی با دولت ایران امضا کند تا به‌موجب آن دولت هلند بدون پرداخت عوارض گمرکی هر قدر ابریشم بخواهد بخرد و صادر کند».[2]

این امتیازدهی باعث استحکام موقعیت هلندی‌ها شد، ولی در مقابل وضعیت تجار انگلیسی را تضعیف کرد. هلندی‌ها پس از این، مراکز تجارتی انگلیسی‌ها را در بصره با توپ‌های نیروی دریایی خود در هم کوبیدند و بعد از آن پرتغالی‌ها را از مسقط بیرون کردند. این وضعیت ادامه داشت تا بین انگلیس و هلند بر سر مسائل تجارت دریایی جنگ درگرفت. در این نبرد نیروهای هلندی شکست خوردند و زوال نیروی آنان به نفع ایران تمام شد. ایرانیان تغییراتی در وضعیت تجاری خود با هلندی‌ها دادند و آنان را مجبور کردند کالاهای خود را تحویل انبار سلطنتی داده در عوض اجناس ایرانی دریافت کنند. در عین حال هر روز قیمت اجناس ایرانی و مال‌التجاره‌ی هلندی‌ها را کاهش می‌دادند. هلندی‌ها برای رفع این مشکل یکی از مشاورین امور مربوط به هند را

---

۱. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۴۵۲
۲. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص۹۷

به نام یوهان کونائن به ایران فرستادند. وی قراردادی با ایرانیان بست[۱] که موجب عدم رضایت هلندی‌ها شد و در واقع تأثیری در بهبود روابط تجاری طرفین نداشت.

در سال ۱۰۷۷ از طرف دولت هلند سفیر دیگری به نام لرس به دربار صفوی اعزام شد تا نظر پادشاه ایران را نسبت به هلندی‌ها معطوف یا تعدیل کند که البته این سفر هم پیامد مطرحی در برنداشت و نگرانی‌ها و سوءتفاهم‌های حاصل از ارتباطات تجاری همچنان برقرار بود که نتیجه‌ی آن را در آینده بررسی خواهیم کرد.

حال، نگاهی می‌اندازیم به ارتباطات اقتصادی ایران و هند در این دوره که با اعزام دو هیئت نمایندگی از طرف هندوستان و ایران انجام پذیرفت. در نخستین بار صفدرخان به‌عنوان ایلچی هندوستان به ایران آمد و میرزا محسن اصفهانی مأمور پذیرایی از او شد. هدف از این سفر جلب حمایت دربار صفوی و برقراری ارتباط بین هند و ایران بود که محقق شد.

چندی بعد، بوداق سلطان، حاکم سمیرم به‌عنوان سفیر ایران به هندوستان رفت. روابط ایران و هندوستان پس از فرار علی مردان خان و تصرف قندهار توسط عمال حکومت هند به تیرگی گراییده بود اما در این زمان اورنگ زیب در هند به‌قدرت رسیده خواستار برقراری ارتباط با ایران بود. پس به این منظور هیئت نمایندگی ایران به هند گسیل شد و باعث برقراری ارتباط مجدد گردید.[۲]

از دیگر کشورهایی که در دوران شاه عباس دوم به ایران نماینده فرستادند، کشور فرانسه بود. نماینده‌ی فرانسوی‌ها در ایران با شاه عباس دوم دیدار کرد و توانست از معافیت‌های گمرکی دیگر اروپاییان بهره‌مند شود. مدت اعطای این معافیت سه سال بود.

آنچه در محدوده‌ی تجارت داخلی ایران در زمان سلطنت شاه عباس دوم جالب توجه است، ورود هیئت نمایندگی روسیه به ایران و تبعات بعدی آن است. در سال

---

۱. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱، ص۲۹۸
۲. والهاصفهانی، محمدیوسف ،خلد برین، ص ٤٣٤

۱٦٦٤ هیئتی از روسیه مرکب از دو سفیر و ملازمانی در حدود هشتصد نفر حامل نامه‌ها و هدایایی از طرف الکسی رومانوف، تزار جدید روسیه، به ایران آمدند.

هرچند این گروه در قالب مأموریت سیاسی به ایران آمده بودند، اما پس از مدت کوتاهی معلوم شد که هدف اصلی از این سفر تجارت است و این کاروان تنها برای استفاده از تسهیلات نمایندگان سیاسی در لباس اهل سیاست درآمده‌اند و در واقع با استفاده از این عنوان به تجارت مشغول‌اند.

«شاه عباس دوم همین که از سودپرستی تقلب‌آمیز آن گروه باخبر گردید دیگر بدیشان اعتنایی نکرد. در آن اوقات یکی از دو سفیر درگذشت و دیگری نیز پریشان حال و با دست خالی... به روسیه بازگشت. تزار از این واقع خشمگین شد... ولی تا شاه عباس دوم زنده بود جرأت اقدام نیافت».[1]

با توجه به اینکه در زمان سلطنت شاه صفی روابط ایران و روسیه دوستانه بوده است نخستین اقدامی‌که باعث برهم خوردن روابط ایران و روسیه شد بنای قلعه‌ای در کنار رودخانه‌ی قوین سو بود. این قلعه موقعیت نظامی‌خوبی داشت اما به دستور شاه عباس، خسرو بیگلربیگی شیروان به این دژ حمله برد و آن را ویران ساخت. این واقعه که در سال ۱٦۰۳ روی داده‌است شاید نخستین برخورد غیر دوستانه‌ی ایران و روسیه باشد.

با توجه به این اتفاقات، سال بعد پرنس روستوفسکی به‌عنوان نماینده به ایران آمد و روابط را تجدید کرد. باید توجه داشت که یورش‌های قزاق‌ها به‌مناطق شمالی ایران در تمام این سال‌ها باعث متشنج شدن روابط دو کشور بوده‌است.

عملکرد دربار صفوی درخصوص اتفاقات مرتبط با قندهار یکی دیگر از ابعاد روابط خارجی ایران است. در زمان شاه عباس دوم، امامقلی خان ازبک، سلطان پیر اسبق ازبک به ایران پناهنده شد. او که سلطنت را به برادرش نادر محمد خان سپرده بود به همراهی گروهی به قصد زیارت حج از کشور خارج شده‌بود که سپاهیان برادرش بر وی تاختند

۱. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص۳٦۵

و اموالش را غارت کردند. او به مرو گریخت و مرتضی قلی خان حاکم مرو این ماجرا را به استحضار شاه عباس دوم رساند. «شاه عباس دوم دستور داد او را با احترامی هرچه تمام‌تر به اصفهان رهنمون کنند... او را با عزت و حرمت پذیرایی کرد و به‌خاطر وی ضیافت‌ها داد... امامقلی خان عازم مکه شد و در مراجعت در مدینه درگذشت و همان‌جا نیز مدفون گردید».[1]

تصرف قندهار از آرزوهای شاه عباس دوم بود. پس او سفیری به هند فرستاد و خواستار استرداد قندهار شد که هندیان به این تقاضا توجه نکردند و این زمینه‌ای شد تا شاه ایران تفکرات دیرینه‌ی خود را جامه‌ی عمل بپوشاند.

زمستان نزدیک بود و سپاه گورکانیان تصور نمی‌کرد که شاه عباس دوم در زمستان قصد تصرف قندهار را داشته‌باشد، اما شاه صفوی از موقعیت بهره جست و با سختی فراوان سپاه خود را در زمستان به قندهار رساند و آنجا را محاصره کرد. در کمتر از دو ماه و نیم این قلعه به تصرف ایرانیان درآمد و دربار هند با سپاهی به فرماندهی اورنگ زیب برای فتح قندهار اقدام کرد. این سپاه در سال ۱۰۵۹ قندهار را محاصره کرد، اما با فرارسیدن فصل سرما مجبور به عقب‌نشینی شد.

دو لشکرکشی دیگر هند در سال‌های ۱۶۰۲ و ۱۶۰۳ نیز با شکست روبه‌رو شد. در فاصله‌ی ده ساله‌ی فتح قندهار تا برکناری شاه جهان از سلطنت روابط دو کشور قطع شد.[2]

در این دوره اتفاقاتی هم در رابطه با بصره پیش آمد که ماجرای آن از این قرار است. در این زمان حسین پاشا والی بصره بود که با شورش احمد بیگ و فتحی بیگ روبه‌رو شد. این دو به استانبول رفتند و موافقت تعدادی از بزرگان عثمانی را با زمامداری خویش کسب کردند. از طرفی حسین پاشا مکتوبی محرمانه و مهربانانه برایشان فرستاده و آنان را به وسوسه‌ی شراکت در قدرت و سلطنت فریب داد، اما بعد

۱. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱، ص۳٦۵
۲. واله‌اصفهانی، محمدیوسف ،خلد برین، ص ۳۸۵

از رسیدن این دو دستور قتل‌شان را صادر کرد. اما چون موفق به این کار نشدند هر دو را به هندوستان تبعید کرد، اما احمد بیگ و فتحی بیگ به بغداد رفتند و از والی بغداد استمداد طلبیدند. او نیز سپاهی را مأمور این کار کرد و در واقع فتح بصره را انتظار می‌کشید. از طرفی، حسین پاشا به دولت صفوی متوسل شد و ولایت بصره را به عمال دولت ایران سپرد و خود به سویی رفت.[1]

۳ـ ضعف قدرت ایران و قدرت‌نمایی دول خارجی

دوره‌ی رشد و افول قدرت‌ها در ایران به مجموعه عواملی بستگی دارد که مختص به ایران است و گاهی چنان زود دامنگیر این دول می‌شود که از دوره‌ی رشد تا افول چندان فاصله‌ی زمانی‌ای وجود ندارد. در مورد دوره‌ی صفویه اگر دوره‌ی شاه اسماعیل اول را دوره‌ی تأسیس و رشد دوره‌ی صفویه بدانیم، دوره‌ی شاه عباس کبیر را باید دوره‌ی اوج آن به‌حساب بیاوریم که به‌سرعت و با مرگ شاه کبیر به پایان رسید. ولی چرا و چگونه دوره‌ی اوج قدرت به این سرعت پایان می‌گیرد و تداوم پیدا نمی‌کند؟

جواب این سؤال در چگونگی به قدرت رسیدن و نحوه‌ی اعمال قدرت شاه صفوی نهفته است. از یک طرف، دولت صفوی با به کارگرفتن یک ایدئولوژی پویا توانست به قدرت برسد؛ ایدئولوژی‌ای که بعدها تبدیل به معضلی برای آنها شد، چرا که رهبران آن یعنی علمای شیعه حق مرجعیت و حکومت را مختص به خود دانسته و به‌گونه‌ای تبدیل به رقبایی برای شاه شدند.

از طرف دیگر، شاهان صفوی به‌علت ترسی که از فرزندان خود داشتند با کور کردن و یا کشتن آنها زمینه را برای تربیت جانشین باکفایت خالی کردند و حکومت را به دست کسانی سپردند که اکثراً تحت نفوذ حرمسرا بودند و با اشتیاقی که به‌سمت شراب و شاهد داشتند، بیشتر عمر خود را در این راه سپری کردند.

---

۱. واله‌اصفهانی ، محمدیوسف ،خلد برین،ص۳۸۶

تجارت و اقتصاد با امنیت رابطه‌ی مستقیمی دارد و برای توسعه احتیاج به امنیت دارد. امنیتی که بعد از شاه عباس دستخوش تمایلات و خودخواهی‌های سران نظامی و بزرگان شد و دول خارجی هم که نه فقط برای تجارت و اقتصاد وارد ایران شده‌بودند سعی کردند با بهره‌برداری کامل از این عدم امنیت با اعمال فشار بر شاهان صفوی قدرت سیاسی خود را نیز بر جامعه‌ی ایران تحمیل کنند و به‌منافع سرشار اقتصادی دست پیدا کنند. در واقع، دول خارجی با مشاهده‌ی ضعف دولت ایران نهایت سعی خود را کردند که امتیاز گسترده‌ی اقتصادی و تجاری را بر ایران تحمیل کنند تا بتوانند جای پای خود را برای اهداف استعماری که به‌دنبال آن بودند، محکم نمایند.

الف) سیاست خارجی در دوره‌ی شاه سلیمان

پس از جنگ انگلستان و هلند، چارلز دوم پادشاه انگلستان در سال ۱٦٧٠ نامه‌ای برای شاه سلیمان صفوی فرستاد و در آن ضمن یادآوری خدمات انگلستان به ایران خصوصاً در زمان شاه عباس کبیر خواستار بازپرداخت دیون معوقه‌ی دولت ایران، که در قراردادهای تجاری تصریح شده‌بود، گردید. پس از ملاحظه‌ی این نامه صدر اعظم ایران شیخ علی خان زنگنه به نماینده‌ی شرکت هند شرقی در ایران اعتراض کرد. خلع چارلز و آغاز سلطنت ویلیام سوم باعث شد تا خلف وعده‌ی ایران در عدم پرداخت عوارض گمرکی فراموش شود. اما با یکپارچه شدن شرکت‌های تجاری بزرگ انگلیسی که در مشرق زمین تحت عنوان شرکت بازرگانان انگلیسی برای تجارت با هند شرقی فعالیت می‌کردند، دوباره مسئله‌ی ایران در اذهان شکل گرفت[1] و تبعاتی برای ایران پدید آورد که در بررسی دوره‌ی بعد به آن خواهیم پرداخت.

رابطه‌ی دولت صفوی با هلند از بخش‌های جالب توجه تاریخ مسائل اقتصادی و بازرگانی آن دوره محسوب می‌شود. در سال ۱٦٦٧ کمپانی هند شرقی هلند سفیری به نام هوبرت دولابروس به ایران فرستاد. این شخص از شاه عباس دوم معافیت‌هایی را

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۷۳

در قالب یک موافقت‌نامه دریافت کرد، اما قبل از حرکت او شاه عباس دوم درگذشت و شاه سلیمان به‌جای او نشست.

دولابروس که می‌خواست پیمان خود را به امضای شاه جدید برساند در ایران باقی ماند و عاقبت نیز با پرداخت مبالغی به درباریان این کار را انجام داد. وقتی شکایات مکرر هلندی‌ها از عدم رعایت مفاد قراردادهای فی‌مابین به‌جایی نرسید، به زور متوسل شدند. آنان بندرعباس را به توپ بسته و قشم را تصرف نمودند و دولت ایران هم که قوای دریایی قدرتمندی نداشت تقاضای صلح کرد.

«هلندی‌ها هم نماینده‌ای به نام وان در هول... روانه‌ی پایتخت ایران کردند. این شخص مدت سه سال در ایران معطل بود. سرانجام حاضر شد جزیره‌ی قشم را که نگهداری‌اش مستلزم مخارجی برای دولت هلند بود، به ایران مسترد نماید».[1]

سال بعد سفیری به نام وان در لنین به ایران فرستادند که او هم کاری از پیش نبرد. در همین زمان فرانسویان هم به فکر ایجاد روابط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی با ایران بودند. بنابراین در زمان لوئی چهاردهم هیئتی سه نفره از فرانسه به ایران آمدند که عبارت بودند از دوژن شر، دولالن و لابوله. هیئت فرانسوی در سال ۱٦٦۵م به اصفهان رسید و در سال ۱٦۷۱ موفق شد فرمانی از شاه مبنی بر معافیت گمرکی و حق تجارت آزادانه دریافت کند. «اما اجرای این فرمان به مشکلاتی برخورد کرد زیرا فرانسوی‌ها برای تجارت با ایران و هندوستان احتیاج به بندری در ساحل خلیج‌فارس یا بحر عمان داشتند و برای به‌دست آوردن و حفظ آن بندر نیروی دریایی لازم بود که فرانسویان فاقد آن بودند».[2]

حتی با اعزام دو کشیش ارمنی از ایران به فرانسه و سفر یک فرانسوی به نام پل لوکاس به‌عنوان نماینده‌ی فرانسه به ایران باز هم پیشرفتی در روابط اقتصادی و بازرگانی وسیاسی دو کشور حاصل نشد.

---

۱. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، ص٧٦

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ،سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص٧۵

تصرف یک کشتی که مال‌التجاره‌ی ایرانی حمل می‌کرد توسط دانمارکی‌ها زمینه‌ساز اولین مناسبات سیاسی و تجاری ایران و دانمارک شد. این کشتی در سال ۱۶۸۷ به تصرف دانمارکی‌ها درآمد. شاه سلیمان برای حل این مشکل در سال۱۶۹۱ یک هیئت نمایندگی به دانمارک فرستاد که مورد استقبال کریستیان پنجم، پادشاه دانمارک، قرار گرفت. حاصل این سفر چنان شد که دانمارکی‌ها ادعا کردند چون هلندی‌ها خسارت زیادی به دانمارک وارد کرده‌اند دولت دانمارک کشتی را که در اصل بنگالی بوده تصاحب کرده‌اند و ایران بهتر است مال‌التجاره‌ی خود را از هند طلب کند.[۱] متأسفانه تأثیر این مراودات و نامه‌نگاری‌ها در تواریخ آن دوره ضبط نشده‌است.

در بازبینی وقایع اقتصادی و بازرگانی دوران شاه عباس دوم از سفر هیئت روسی به ایران سخن گفتیم و حال تبعات آن را در دوران شاه سلیمان پی می‌گیریم. گفتیم که بازگشت سفیر روسیه و هیئت همراهش خشم تزار را برانگیخت اما با این حال او خود قصد نداشت با ایران وارد جنگ شود: «در سال ۱۶۶۸ شش هزار قزاق در چهل کشتی کم عمق که هرکدام دو عراده توپ کوچک داشتند از دریای خزر گذشته در ساحل گیلان پیاده شدند و دشت را به باد غارت گرفتند».[۲]

این گروه سپس نمایندگانی به اصفهان فرستادند و خود را پناهنده به ایران معرفی کردند. درباره‌ی قتل و غارتشان در دشت هم توجیح کردند که بدرفتاری مردم ایشان آنها را به دفاع واداشته است. در همین روزها نماینده‌ی تزار وارد ایران شد و این گروه را یاغی و خیانتکار معرفی کرد. دولت ایران قزاق را با وعده‌های توخالی فریفت و روانه کرد. این بار این یاغیان فرح‌آباد مازندران را تصرف کرده به قتل و غارت دور از تصوری دست زدند. «چون زمستان فرارسیده بود، قزاق‌ها تصمیم گرفتند در ایران بمانند و شبه جزیره‌ی میان کاله را... برای این منظور برگزیدند... اما ایرانیان پیش از فصل سرما شبه جزیره را از دست ایشان به در آوردند و اسیران را پس گرفتند».[۳] شاه

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ،سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، ص۷۵
۲. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص ۳۶۵
۳. همان، ص ۳۶۵

سلیمان صفوی از دربار روسیه مجازات قزاق‌ها و رهبر این گروه را درخواست کرد و دولت روسیه نیز پس از دستگیری این رهبر قزاق در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱٦۷۱ او را اعدام کرد.

ب) سیاست خارجی شاه سلطان حسین

در سال ۱۷۰۳م پس از چند سال، یک تاجر فرانسوی به نام بیون دوکونسویل به اصفهان آمد و شاه را ترغیب کرد تا با فرانسه تجدید روابط کند. شاه صفوی نامه‌ای برای لویی چهاردهم فرستاد و پیشنهاد کرد فرانسه در مقابل برخورداری از معافیت‌های مالیاتی و گمرکی ایران را توسط نیروی دریایی خود همراهی کند تا مسقط و عمان را تصرف کنند. مراودات سفیر و هیئت نمایندگی به انعقاد قراردادی در ۲۸ اوت ۱۷۰۸ انجامید. برطبق این قرارداد علاوه بر معافیت‌های گمرکی و مالیاتی، اتباع فرانسه از حق قضاوت کنسولی برخوردار شدند. «اجرای این قرارداد با مشکلاتی مواجه شد که دلیل عمده‌ی آن این بود که طرفین آن را به یک طرز تلقی نمی‌کردند و ایران با انعقاد این قرارداد منظور سیاسی داشت و به این بهانه می‌خواست پای فرانسویان را به خلیج‌فارس باز کند».[۱] شاه سلطان حسین برای استحکام مفاد قرارداد ۱۷۰۸ در سال ۱۷۱٤ محمدرضا بیگ، کلانتر ایروان را به فرانسه فرستاد. او در طول سفر توسط عثمانی‌ها بازداشت شد و ٤٤ روز در حبس بود و عاقبت توانست با میانجی‌گری سفیر فرانسه آزاد شده به آن کشور برود. سفر محمدرضا بیگ، منظور سیاسی شاه ایران را برآورده نکرد و فرانسویان حاضر نشدند در هجوم مسقط و عمان کمکی بکنند و تنها یک قرارداد بازرگانی تکمیلی در ۱۳ اوت ۱۷۱۵ بین دو کشور منعقد شد. سفیر ایران که به دلیل شکست مأموریتش از توبیخ شاه هراس داشت در راه بازگشت خودکشی کرد و هدایا و نامه‌ی لویی چهاردهم را به برادرش سپرد: «در اجرای قرارداد تکمیلی دولت فرانسه یکی از منشی‌های مخصوص دولت چهاردهم به نام گاردان به‌عنوان کنسول

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۸۰

فرانسه تعیین شد... گاردان هنگام حمله‌ی افغان‌ها به اصفهان در آن شهر بود و افغان‌ها مانع از مراجعت وی به فرانسه شدند».[۱] وی تنها هفت سال بعد توانست اجازه‌ی خروج از ایران را کسب کند. با مراجعت وی روابط ایران و فرانسه بدون نتیجه‌ی مثبت خاتمه یافت.

پادشاه ایران قراردادی نیز با هلندی‌ها بست که براساس آن ایران باید هر سال سیصد کیسه‌ی ابریشم به هلندی‌ها می‌فروخت. اما یک سال بعد ایرانیان با این عنوان که ابریشم کمیاب شده‌است، مفاد قرارداد را اجرا نکردند. با اعزام یک سفیر، قرارداد دوباره اجرا شد. اما کمتر از یک سال بعد روند اجرای آن دوباره متوقف شد. این بار سفیر هلند علاوه بر تقاضای افتتاح مجدد روابط و تجدید فروش ابریشم، تعدیل مالیات‌ها را هم خواستار شد که با موافقت ایران همراه شد:

«دولت ایران هم موافقت کرد که هر سال صد کیسه ابریشم به قیمت کیسه‌ای چهل و چهار تومان بفروشد به شرط آنکه هرسال پیشکشی به دربار ایران داده شود؛ حتی در سال‌هایی که معامله‌ی ابریشم صورت نگیرد».[۲] مناسبات ایران و هلند با ضعف و شدت‌هایی این‌چنین تا مدت‌ها ادامه یافت و تا پایان حکومت صفویه برقرار بود.

در دوران شاه سلطان حسین ایران و روسیه روابط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی داشتند. باید توجه داشت که این سال‌ها مصادف با قدرت‌یابی پطر کبیر روسیه بود. تا این زمان سفرای دولت روسیه، چنان که قبلاً نیز به آن اشاره شد، اشخاصی بودند که از شکوه و جلال سفیر خارجی بی‌بهره بودند و در مقابل زرق و برق دربار ایران دچار سرگشتگی می‌شدند. چه بسا که عدم آداب‌دانی آنان و زندگی فقیرانه و سطح پایینی که در ایران بروز می‌دادند موجب تمسخر ایرانیان بود که نمونه‌هایی قبل از این بیان شد. اما در زمان پطر کبیر اوضاع روسیه تغییر کرد. او کسانی را به‌عنوان سفیر انتخاب می‌کرد که در رعایت رسوم سفارت و نزاکت اجتماعی و سیاسی تیزبین و تیزهوش باشند:

---

۱. . فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس ، ص ۸۱

۲. همان،ص۱۸۰

«دیگر مقصود و منظور دربار روسیه از ارسال سفیران، تنها رسانیدن سلام و گزاردن پیام نبود، بلکه سفیران پطر از میان هوشمندترین افراد نزدیک به دربار و از میان دوستان شخص تزار انتخاب می‌شدند تا به جمع‌آوری اطلاعات دقیق سیاسی، نظامی و اجتماعی بپردازند».[1]

تاریخ نشان می‌دهد که او علاوه بر کسب اطلاعات از این طریق به منابع دیگر هم متوسل می‌شد که از آن جمله گرجیان و مسلمانان ناحیه‌ی شروان بودند. سیاست بلندمدت پطر تسلط بر خلیج‌فارس و راهیابی به مناطق آزاد تجارت دریایی بود و برای نیل به این مقصود از هیچ کوششی رویگردان نبود. پطر کبیر با آگاهی از وضعیت گرجیانی که طی سال‌ها در ایران نفوذ کرده‌بودند و مردان‌شان در مناصب اداری و زنان‌شان در حرمسراها حضور داشتند، از این گروه در راه دستیابی به اطلاعات استفاده‌ی بهینه می‌برد. اختلاف مذهب و دین مردم گرجستان و شروان با عمال شیعه‌ی مذهب دولت صفوی هم مزید بر علت بود. گرجیان مسیحی و اهالی شروان سنی بودند و هردو گروه با مذهب درباریان ایران ناسازگاری داشتند: «مردم شماخی، مرکز شروان، در سال ۱۱۳٤ به رهبری مردی به نام مدرس حاجی دادو سر به شورش برداشتند و به کمک لزگیان دست به کشتار قزلباشان و غارت اموال ایشان زدند. دارالتجاره‌ی روس‌ها را هم به غارت بردند و همین امر موجب دخالت پطر و تصرف دربند گردید».[2] در سال ۱۷۰۸ یک نفر ارمنی به نام اسرائیل اوری به‌عنوان سفیر به ایران فرستاده شد. او با سفارش نامه‌هایی از امپراتور اتریش و پاپ به همراهی کاروانی که حدود دویست نفر روس و ارمنی بودند وارد اصفهان شد. هرچند ورود این افراد وحشتی در گروه‌های مختلف درباریان ایجاد کرده‌بود ولی با احترام پذیرفته شدند و اسرائیل اوری مدتی در اصفهان به تجارت مشغول بود. تزار در سال ۱۱۲۷/۱۷۱۵ جوانی به نام ولنیسکی را به‌عنوان سفیر نزد شاه فرستاد. او که برای برقراری یک رابطه‌ی تجاری به ایران آمده

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۲٤۵
۲. همان، ص ۲۳۳

بود اطلاعات اجتماعی و سیاسی بسیاری جمع‌آوری کرد و در بازگشت اوضاع عمومی ایران را آشفته گزارش کرد: «ولنیسکی گزارش داد که اوضاع عمومی‌ایران چنان آشفته و روحیه‌ی سربازان چنان ضعیف و کارآیی آنان به قدری پایین است که کشور را می‌توان با یک لشکر کوچک روسی به آسانی فتح کرد».[1]

سفر ولنیسکی به ایران از نظر اقتصادی و بازرگانی همان نتایجی را در برداشت که معمولاً دولت صفوی برای دیگر خارجیان اعمال می‌کرد. آنان حق داشتند آزادانه در ایران تجارت کنند و به‌صورت نامحدود ابریشم بخرند و علاوه بر آن دولت ایران بر عهده گرفت که اتباع روس را از گزند راهزنان و هرگونه تعرض مصون نگاه دارند. همچنین به روس‌ها اجازه داده شد در گیلان کنسول داشته باشند.[2]

نقش میرویس حاکم قندهار را در روابط بین ایران و روسیه نباید فراموش شود. او مدتی به‌عنوان زندانی در اصفهان حضور داشت و وضعیت مردم و عدم ثبات دولت صفوی را متوجه شد. در همین حال به تضعیف موقعیت گرگین، والی جدید قندهار پرداخت. او پس از آزادی به‌دنبال کسب نفوذ معنوی اقدام به سفر حج کرد که البته در این سفر زمینه‌ای هم برای نقشه‌های بعدی خود فراهم نمود. «[وی] در سفر حج فتوایی از علمای سنی گرفته بود به این مضمون که نقض سوگند وفاداری نسبت به شاه رافضی (شیعی) مشروع است».[3]

بازگشت میرویس به اصفهان با رسیدن کاروان اسرائیل اوری که قبلاً از آن سخن گفتیم مصادف شده‌بود. به زودی شایعاتی پراکنده شد مبنی بر اینکه اسرائیل اوری از اعقاب پادشاهی قدیمی است و در نظر دارد سرزمین پدری خود را مطالبه کند. حتی شایع کردند که نام او به معنی «او پادشاه خواهد شد» است. میرویس از این وضعیت نهایت استفاده را کرد و شایع کرد که پطر کبیر در شرف حمله به ایران و الحاق

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۲٤۵
۲. همان، ص ۲۳۱
۳. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۷۸

گرجستان و ارمنستان به روسیه است. البته او تا زمان وفاتش در قندهار بود، ولی پس از او پسرش محمود دردسرساز شد.

روابط دربار صفوی با امپراتوری مغول کبیر یکی دیگر از موضوعات سیاست خارجی دوران صفوی است. در اوایل سلطنت شاه سلطان حسین، شاه علم دومین پسر امپراتور جدید به حکمرانی کابل منصوب شد. او پس از قدرت‌یابی به امید بازپس‌گیری اراضی از دست رفته‌ای مانند قندهار به تحریک افاغنه مشغول شد که البته به هدف خود، که ایجاد شورش علیه شاه ایران بود، نرسید: «امپراتور مغول کبیر هرگز از نیل به مقصود مأیوس نگردید و درست قبل از پایان قرن هفدهم سفیری برای استرداد قندهار به اصفهان فرستاد، اما شاه به این تقاضا جواب رد داد».[۱]

سیف دوم امام عمان به پشتگرمی اعراب در سال ۱۷۱۷ جزایر بحرین و قشم و لارک را تصرف و هرمز را محاصره نمود. فتحعلی‌خان وزیر، برادرزاده‌ی خود لطفعلی خان را که حاکم فارس بود با سپاهی مأمور ختم این غائله کرد. برای رسیدن به این هدف لازم بود تا از یک بحریه‌ی نیرومند استفاده شود. بنابراین لطفعلی‌خان ابتدا با پرتغالی‌ها مذاکره کرد اما درخصوص شرایط قرارداد و مخارج لشکرکشی به توافق نرسیدند.

چنان‌که قبلاً مشاهده شد، قرارداد ایران و فرانسه هم که تقریباً به‌همین منظور بسته شده‌بود نتیجه نداد و اتحاد ایران و فرانسه نیز در حد یک معاهده‌ی تجاری باقی ماند. سرانجام لطفعلی‌خان توانست با دادن رشوه به امام، مسقط بحرین را دوباره به ایران بازگرداند.[۲]

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۷۶
۲. همان، ص ۱۳۲



یک مرد ایرانی در دوره صفوی

بخش چهارم

بررسی وضعیت مذهبی و اجتماعی ایران
در عصر صفوی

فصل اول

تثبیت مذهب شیعه

۱ـ موانع و مشکلات تغییر مذهب از تسنن به تشیع:

زمانی که شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۰۷ ق بعد از درهم شکستن نیروی الوندمیرزا در ناحیه‌ی شرور، تبریز را به تصرف خود درآورد، بیشتر اهالی این شهر که مرکز ایالت آذربایجان و پایتخت ترکمانان آق‌قویونلو به‌حساب می‌آمد، مذهب تسنن داشتند. به‌همین سبب اعلان مذهب شیعه به‌عنوان مذهب رسمی ایران در تبریز به سهولت و بدون اشکال برگزار نشد. بعد از ورود شاه اسماعیل صفوی و قزلباشان به تبریز و تصمیم او درباره‌ی خواندن خطبه به نام ائمه‌ی اثناعشر و اعلام رسمی مذهب تشیع «قزلباش گفتند ای شهریار، فکری می‌باید کرد در خواندن خطبه‌ی اثناعشر. چرا که دویست سیصد هزار در تبریزند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می‌ترسیم که مردم بگویند که ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم».[1] مشاوران شاه اسماعیل با در نظر داشتن شرایط موجود به‌درستی تشخیص داده‌بودند که ساکنان تبریز اکثراً پیرو مذهب اهل سنت و جماعت هستند و خواندن خطبه مطابق مذهب شیعه در شهری که بیشتر ساکنان آن سنی هستند به احتمال زیاد مشکل آفرین خواهد بود و ممکن است پیامدهای ناخواسته‌ای به‌دنبال داشته‌باشد. همین مسئله باعث دغدغه و مصلحت اندیشی شاه اسماعیل با مشاوران قزلباش خود گردید. در شبی که فردای آن

---

۱. **عالم آرای صفوی**، به کوشش یدالله شکری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ص ٦٨

برای به تخت نشستن شاه اسماعیل تعیین گردیده بود، شاه صفوی درخصوص خواندن خطبه در مسجد جامع شهر تبریز با امرا و فرماندهان قزلباش به مشاوره پرداخت. سخنانی که امرا و علما و مشاوران او در این جلسه ابراز داشتند، نشان‌دهنده‌ی نکات قابل توجهی درباره‌ی مذهب اهالی تبریز و تعداد نسبی آنها می‌باشند. «امرا گفتند قربانت شویم سیصد هزار خلق که در تبریز است، چهاردانگ آن، همه سنی‌اند»[۱] این چهاردانگ خلق تبریز جمعیتی بالغ بر دویست هزار نفر را در آن زمان شامل می‌شد. پس «به زعم دو قرن تبلیغات صفویه، ترویج تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور خطرناک بود».[۲]

بنابراین، تغییرمذهب بدون در نظر گرفتن همه جوانب، ممکن بود عواقب پیش‌بینی نشده و خطرناکی برای صفویان به‌دنبال آورد و خطر آن وجود داشت که صفویان با شورش مردم تبریز مواجه شوند. «مشاوران قزلباش اسماعیل در بر ملا ساختن نیت وی سخت محتاط بودند. چون کل جمعیت تبریز شدیداً سر مخالفت با شیعه را داشتند».[۳] گرچه همه‌ی تبریزیان سنی مذهب نبودند، اما تردیدهای اطرافیان شاه صفوی به‌خاطر آن بود که می‌دانستند عدم همراهی بیشتر مردمان سنی تبریز، ممکن است مانع تحقق اهداف آنان گردیده و مشکلاتی برای آنان ایجاد سازد، لذا در پی یافتن تدبیری بودند که مقاصد آنها را برآورده سازد. اما این‌گونه ملاحظه‌کاری‌ها مانع آن نبود که شاه اسماعیل صفوی نیت خود را در اعلام مذهب شیعه فراموش نماید. او «شب و روز در این فکر صایب و اندیشه‌ی درست به‌سر می‌بردند که در این ایام خطبه‌ی اثناعشری در مسجد، جامع بر فراز منابر خوانده شود».[٤] امرا و مشاوران او در مورد پیامدهای واکنش احتمالی مردم سنی مذهب تبریز در قبال تغییر مذهب، به شاه اسماعیل

---

۱. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل**، مقدمه دکتر الله دتامضطر، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ١٣٦٤، ص ١٤٧

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۳۷

۳. پژوهش دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران(دوره‌ی صفویان)**، ترجمه‌ی آژند یعقوب، تهران، انتشارات جامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۲

٤. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل** ، ص ١٤٧

خاطرنشان می‌کردند که «می‌ترسیم که بگویند ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم و نعوذبالله اگر رعیت برگردند، چه تدارک در این باب توان کرد؟ شاه فرمودند که مرا بدین کار بازداشته‌اند و خدای عالم با حضرات ائمه‌ی معصومین همراه من‌اند و من از هیچ‌کس اندیشه ندارم».[۱] آنچه امرا درباره‌ی اعتراض مردم نسبت به شیعه بودن پادشاه پیش‌بینی کرده‌بودند، به تحقق پیوست. به شاه اسماعیل اطلاع دادند که «از اکثر مردم می‌شنویم که می‌گویند ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم».[۲] ولی او اظهار داشت: «به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم. روز جمعه می‌روم و خطبه مقرر می‌دارم تا بخوانند».[۳] اما حقیقت غیر از این بود زیرا با آنکه بیان می‌داشت که از هیچ‌کس هراسی ندارد «اما شاه والاجاه نیز در این فکر بود. زیرا که می‌دانست قزلباش راست می‌گویند».[٤]

همه‌ی اینها نشان می‌دهد که در آن روزگار، چه شرایطی در تبریز حاکم بود. ملاحظات و تردیدهای قزلباشان صفوی و شاه اسماعیل بدان علت بود که اکثریت ساکنان آذربایجان و به‌ویژه تبریز پیروان مذهب تسنن به شمار می‌رفتند. این دو عامل یعنی کثرت مخالفان و پیروی آنان از مذهبی که شاه اسماعیل درصدد تغییر دادن آن به نفع عقاید شیعی بود، شاه اسماعیل و قزلباش‌های صفوی را به اندیشه و تفکر فرو برد و یافتن تدبیری شایسته را امری ضروری ساخت.

در اینجا ضروری است به این سؤال پاسخ گفت که چرا هیچ‌یک از این عوامل یعنی کثرت مخالفان و پیروی آنان از مذهب تسنن و سنی مذهب بودن بیشتر اهالی تبریز، مانعی بر سر راه اقدامات شاه اسماعیل ایجاد نکردند و همچون عاملی بازدارنده عمل ننمودند؟ چرا و به چه علتی ساکنان تبریز به مخالفت و مقابله با شاه اسماعیل برنخاستند. نخست باید درنظر داشت که چنان‌که پیش از این اشاره شد گویا در همان آغاز تصرف شهر تبریز به‌وسیله‌ی صفویان، از جانب مردم آن شهر نسبت به روی کار

---

۱. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل**، ص ۱٤۷

۲. مولف گمنام، **عالم‌آرای شاه‌اسماعیل**، تصحیح اصغر منتظرصاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳٤۹، ص ٦۸

۳. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل**، ص ۱٤۷

٤. همان، ص ۱٤۸

آمدن یک پادشاه شیعی ابراز نارضایتی و مخالفت صورت گرفته و اخبار مربوط به نارضایتی مردم از این مسئله، حتی به گوش شخص شاه اسماعیل نیز رسید[1] و امرای قزلباش خطرات پیش‌بینی نشده‌ی ناشی از اعلام رسمی مذهب شیعه را با شاه اسماعیل در میان گذاشتند.[2]

اما پاسخ او تهدید به استفاده از قوه‌ی قهریه بود.[3] در واقع بایستی علت اساسی عدم مخالفت عملی و اعتراض گسترده‌ی مردم را در شدت عمل شاه اسماعیل و قزلباش در حوادث قبل و بعد از تصرف تبریز و هراس مردم از خشونت قزلباشان و به خطر افتادن جان و مالشان ارزیابی نمود. یعنی همان چیزی که حدود ده سال بعد در هرات و در مورد مردم آن اتفاق افتاد. در حقیقت جو رعب و وحشت و ترس و هراسی که صوفیان در تبریز و حتی قبل از آن در شروان و شرور ایجاد کرده‌بودند، بیشتر مردم تبریز را از هرگونه اقدامی بازداشت. از دیگر سو باید دانست که خواندن خطبه و اعلام مذهب شیعه در تبریز تنها با به‌کارگیری نیروی نظامی صورت گرفته و عملاً جلوی هر اقدامی برای مخالفت گرفته‌شد.[4] نکته‌ی دیگری که به آن اشاره می‌شود، علت آنکه شاه اسماعیل توانست در تبریز مذهب شیعه را رسمی‌نماید، آن بود که اهل تبریز عموماً شیعه بودند و در دوران ترکمانان تقیه می‌نموده‌اند. بنابراین، با رفع تقیه و به‌قدرت رسیدن شاه اسماعیل با او همراهی نشان دادند. در این رابطه لازم است این موضوع را در نظر داشت که اگر بپذیریم که در دوران قبل از به‌قدرت رسیدن صفویان، شیعیان در آذربایجان و به‌ویژه تبریز در اکثریت بوده و در همان حال نیز تقیه می‌نموده‌اند، دچار نوعی تناقض‌گویی شده‌ایم. چرا که در زمانی که افراد و اعضای یک فرقه یا دسته‌ی مذهبی در اقلیت و در عین حال در ضعف و خطر باشند، تقیه می‌ورزیدند. چگونه ممکن است در شهری چون تبریز اکثر ساکنان آن شیعه بوده و در عین حال تقیه نیز ورزیده باشند، در حالی که در همان زمان شهرهایی چون کاشان و قم، که در قلمرو

---

۱. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل**، ص ٦٤
۲. همان، ص ١٤٧
۳. همان، ص ١٤٨
٤. همان، ص ١٤٩

ترکمانان بودند، به شیعه بودن مشهور و شناخته شده‌بودند و تقیه هم نمی‌ورزیدند. پس باید پرسید که چرا باید مردم تبریز، در صورت شیعه بودنشان تقیه کرده‌باشند.

اگر این سخن پذیرفتنی باشد که علت عدم واکنش مردم تبریز در مقابل اقدامات و عملکرد شاه اسماعیل به سبب آن بود که اکثر آنان شیعه بوده و در دوران حاکمیت آق‌قویونلوها مجبور به تقیه بوده‌اند، چرا این سخن نتواند منطقی باشد که همان مردم در زمان به‌قدرت رسیدن شاه اسماعیل مجبور به اتخاذ رویه‌ی محافظه‌کاری و تقیه شده و به ناچار به خواسته‌های صفویان تن دادند و به‌سبب خطراتی که از رهگذر مخالفت آشکار متوجه آنان بودند، دم فرو بستند.

علی‌رغم آنکه شاه اسماعیل به‌طور علنی اعلام می‌کرد که مقاصد خود را عملی خواهد کرد، اما او نگران نتیجه بود[1] زیرا که اطرافیانش تذکر داده‌بودند که این کار باعث برانگیخته شدن بخش اعظم تبریزیان خواهد شد.[2] غیر از پیامدهایی که خواندن خطبه‌ی اثناعشر در تبریز می‌توانست به‌دنبال داشته‌باشد، «واقعیت سیاسی این بود که شاهزاده‌ی آق‌قویونلو، الوند، در کار تجهیز وسیع ارتشی در آناتولی بود و در جنوب، سلطان مراد، ارتشی مرکب از هفتاد هزار تن در اختیارداشت».[3] این، موضوع نگران کننده‌ای بود که آینده‌ی صفویان را به‌طور جدی تهدید می‌کرد و پیگیری اهداف مذهبی و سیاسی شاه اسماعیل، با وجود موانعی چنین بزرگ به سهولت امکان‌پذیر نمی‌نمود. با این همه، شاه اسماعیل صفوی مصمم به اجرای نیات سیاسی خود بود. «آنچه مسلم است این است که اسماعیل شخصاً و یا به کمک سه تن از نزدیک‌ترین مریدانش، حسین بیگ‌الله، دده بیگ و الیاس بیگ، سرداران و بزرگان قزلباش را در این مورد مجاب کرده بود و توافق‌نظر حاصل شده‌بود که در صورت لزوم، برای عملی ساختن

۱. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل**، ۱۴۷

۲. صفت‌گل، منصور، **ساختار نهاد و اندیشه‌ی دینی در ایران عصر صفوی**، تهران، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱، ص ۱۳۵

۳. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۳۷

نقشه‌ی خود متوسل به خشونت گردند»[1] و با استفاده از قدرت و سلطه‌ی نظامی، مذهب تشیع را به‌عنوان مذهب رسمی اعلام نموده و آن را بر مردم تحمیل نمایند. نقشه‌ای که برای خواندن خطبه به نام ائمه‌ی شیعه طرح گردید بدین‌ترتیب بود که شاه اسماعیل، خود شخصاً یا با مشاوره‌ی بزرگان و امیران قزلباش مدعی شد که چون همان شب به خواب رفته‌است، حضرت علی(ع) به خواب او آمده و راه حل مشکل را برای او ارائه نموده‌است. شاه اسماعیل به بزرگان و سران قزلباش توضیح داد که حضرت علی(ع) به او گفته که: «ای فرزند، دغدغه را به‌خاطر مرسان و در روز جمعه بفرمای که قزلباش تمام یراق بپوشند و در میان هر دو کس از مردم تبریز یک نفر قزلباش قرار گیرند و در آن وقت خطبه بخوان و هرکس که خواسته باشد که حرکت کند، قزلباش آن را به قتل رسانند و به این تدبیر خطبه بکن».[2]

این خواب در واقع برای همراه ساختن قزلباشان به قبول انجام امر خطیری که در پیش بود و واداشتن آنان به اطاعت محض از خواست شاه اسماعیل و همچنین القای این فکر صورت گرفت که اقدام به خواندن خطبه، دستور و امری از جانب ائمه می‌باشد. شاه اسماعیل و مشاوران او با طرح چنین نقشه‌ای در پی آن بودند که قزلباشان را در عملی ساختن نیات خود کاملاً برانگیزند و جلوی هرگونه تردید را بگیرند. از سویی دیگر، با دقت‌نظر در محتوا و جوانب این خواب که در آن جواز استفاده از زور و خشونت داده شده‌است، می‌توان دریافت که صفویان در آن شرایط برای خواندن خطبه به نام ائمه‌ی شیعه در یک اجتماع سنی مذهب جز به‌کارگیری زور و فشار برای جلوگیری از اظهار نارضایتی راه‌حل دیگری نداشتند و به‌همین سبب است که کشتن مردم در صورت لزوم در خواب شاه اسماعیل تعبیه شده‌است. «روز جمعه نواب گیتی‌ستان به مسجد جامع تبریز تشریف آورده، فرمود که تا مولانا احمد اردبیلی که یکی از اکابر شیعه بود، بر سر منبر رفته و آن حضرت نیز شمشیر جهانگیر را برهنه

---

۱. طاهری، ابوالقاسم ،**تاریخ سیاسی و اجتماعی از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس**، تهران، شرکت سهامی کتب جیبی، ۱۳۴۹، ص ۱۵۱

۲. مولف گمنام،**عالم‌آرای شاه‌اسماعیل**، تصحیح اصغر منتظری صاحب، ۱۳۴۹،ص ۶۰

نمود، خود نیز چون آفتاب تابان بر سر منبر آمده»[1] و مردم تبریز که در مسجد جامع شهر اجتماع کرده‌بودند، توسط جوانان مسلح قزلباش در میان گرفته شدند و در چنین شرایطی «مولانا احمد مشارالیه، شروع در خطبه خواندن نمود. غلغله در میان خلق افتاد. اما دو دانگ مردم، شکر حضرت باری‌تعالی می‌کردند و باقی مردم هر که خواست که از جای خود حرکت کنند، که جوانان قزلباش دور ایشان را فرو گرفته، حرکت نمی‌توانستند کردن»[2] اعتراض و غلغله چهاردانگ دیگر از خلایق تبریز در همان روز، علیرغم تدابیر شدید نظامی و جو ارعاب و تهدید شکل گرفت. به‌واقع بیشتر کسانی که در مسجد جامع تبریز گرد آمده‌بودند، نسبت به اقدام شاه اسماعیل در خواندن خطبه‌ی شیعه اظهار نارضایتی نمودند. اما اعتراض مردم با عکس‌العمل شدید قزلباشان روبه‌رو گردید. شاه اسماعیل به اجبار، مردم سنی تبریز را در مسجد جامع وا داشت که تبرا کنند. یعنی خلفای سه‌گانه‌ی اهل سنت را لعن و طعن نمایند. «شاه شمشیر بلند کرده گفت تبرا کنید... آن دو دانگ به آواز بلند بیش باد و کم مباد گفتند و آن چهار دانگ دیدند که جوانان قزلباش خنجرها و شمشیرها در دست، گفتند هرکدام که نمی‌گویند، کشته می‌شوید».[3] نافرمانی از دستور شاه اسماعیل مجازات مرگ داشت. بنابراین مردم برای نجات جان خویش به اجبار امر شاه را اطاعت کردند. «تمامی‌خلق تبرا نموده، لعن بر ابوبکر و عمر و عثمان، علیهم‌اللعنه نمودند، بیش باد گفتند».[4] پس می‌توان گفت که در آغاز سلطنت شاه اسماعیل صفوی مذهب تابع سیاست بود. «کوشش اسماعیل صفوی در به‌دست آوردن قدرت و کشورگشایی را باید بیشتر کوششی سیاسی و نه مذهبی دانست».[5]

اعلام مذهب شیعه از سوی شاه اسماعیل صفوی با استفاده از ایجاد فشار، تهدید به مرگ و سرکوب اعتراض بخش اعظم جمعیت سنی تبریز، نشان می‌دهد که بیش از

---

۱. مولف گمنام، **عالم‌آرای شاه‌اسماعیل**، تصحیح اصغر منتظری صاحب، ۱۳٤۹، ص ٦۰

۲. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل** ، ص ۱٤۸

۳. همان، ص ٦٤

٤. همان، ص ٦۱

۵. میراحمدی ،مریم ،**دین و مذهب در عصر صفوی**، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۳، ص ۵۲

دویست هزار تن از ساکنان تبریز علی‌رغم خواست و عقیده‌ی خود، با فرامین شاه اسماعیل همراهی نمودند. اگر چنانچه «تمامی‌خلق» خلفای اهل سنت را لعن نمودند، این رفتار آنان از سر ناچاری و برای نجات جان و مال خود بود و بیشتر آنان تنها تظاهر به پذیرش مذهب جدید نمودند. با آنکه در مراسم خواندن خطبه به نام ائمه‌ی اثناعشر و رسمیت یافتن مذهب تشیع، مردم تبریز همگی تبرا نموده و به‌ظاهر به مذهب جدید درآمدند، با این حال می‌توان به این موضوع پی برد که سنیان همچنان بر مذهب خود مانده‌بودند. گسترش و نفوذ شیعه در میان مردم امری تدریجی بود و در طول زمان صورت گرفته‌است و غلبه و کثرت سنیان و باقی ماندن بر مذهب تسنن حتی بعد از شرکت مردم در مراسم خواندن خطبه کاملاً محسوس بوده‌است و کاملاً برای صفویان درباره‌ی فعالیت تبرائیان که پس از اعلام رسمی مذهب شیعه عملاً آغاز شد، آمده‌است که «تبرائیان در کوچه و بازار و به آواز بلند زبان به طعن و لعن مخالفان دین گشاده و از غلبه و تسلط سنیان هیچ اندیشه نمی‌نمودند».[1] این مطلب نشان می‌دهد که حتی پس از اعلام رسمی مذهب شیعه و قبول آن از طرف مردم در مسجد جامع تبریز و تبرای آنان، مردم اکثراً بر مذهب تسنن باقی مانده‌بودند و مردم سنی مذهب از لحاظ جمعیتی بر شیعیان غلبه داشتند و بر اثر تبلیغات و اقدامات قزلباشان و تبرائیان «روزبه‌روز مذهب شیعیان در تزاید و ترقی و طریق باطل سنیان در نقصان و تنزل بود».[2]

این مطلب که یک روزه «مردم به مذهب حق ائمه‌ی معصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ درآمده، دست از طریق باطل آبا و اجداد خویش برداشتند»[3] نمی‌تواند صحت داشته و بیانگر واقعیت باشد. البته به‌ظاهر مردم مذهب شیعه را پذیرا شدند اما با توجه به آنکه تا زمان «قیام شاه اسماعیل و اعلام رسمیت مذهب شیعه‌ی دوازده امامی، تشیع برای بیشتر ایرانیان به منزله‌ی مذهبی نو و بی‌سابقه بود، مگر برای اقلیتی که پیش از آن بر این طریقه می‌رفتند».[4] می‌توان اظهار داشت که گرچه تبریز رسماً یک شهر شیعی

۱. قبادالحسینی،خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه ،ص ۱۷
۲. همان
۳. همان، ص ١٦
٤. صفا، ذبیح‌الله ،تاریخ ادبیات ایران، جلد ۳ ، ص ١٢٦

اعلام شد اما مردم برای مدت‌ها همچنان بر مذهب پیشین باقی ماندند و نفوذ تسنن در آذربایجان تا مدتی دیگر تداوم یافت. اما نباید این حقیقت را نادیده گرفت که اقدام شاه اسماعیل در خواندن خطبه‌ی اثناعشر در شرایطی که ساکنان تبریز بیشتر از اهل سنت و جماعت بودند، برای اقلیت شیعه و آینده‌ی آنان اهمیت فراوانی داشت؛ چرا که این واقعه نوید بخش روزگارانی از بهروزی و کامیابی برای آنان بود. در زمان پیش از این گرچه تعداد شیعیان در شهری همچون تبریز کم نبود «اما امور روحانی و قضایی تماماً در کف علمای اهل سنت بود و اصولاً فقه و قانون اسلام طبق اجتهاد اهل سنت مجرا می‌گشت، عموم قضات و مفتیان و خطیبان و امامان جماعت از مابین سنیان حنفی یا شافعی انتخاب شده‌بودند، زیرا از عهد سلطنت سلطان یعقوب که با قزلباشیه در افتاد به بعد، پادشاهان بایندری مصلحت خود را در تقویت اهل سنت دانسته، صدرالصدور که رئیس امور روحانی بود و قضات و مفتیان را از آن طبقه انتخاب می‌کردند»[1] و شیعیان نقشی در امور جامعه نداشتند.

۲ـ نقش شیعه در آفرینش وحدت میان دولت و ملت

هنگامی که مذهب شیعه به‌عنوان مذهب رسمی معرفی شد کتب این مذهب آن‌چنان کمیاب بود که برای آشنا کردن عامه با خصوصیات مذهب‌شان مشکلات بسیار وجود داشت. «عاقبت قاضی نصرالله زیتونی جلد اول کتاب قواعد اسلام از تصانیف جمال‌الدین مطهر حلی را از کتابخانه‌ی خود بیرون آورده و آن را اساس تعلیمات شیعه ساختند».[2] کمبود منابع مذهبی و اعتقاد اکثر مردم ایران به تفکرات سنت و جماعت خللی در تصمیم شاه صفوی وارد نیاورد. او حتی امر کرد در معابر عمومی زبان به طعن و لعن خلفای سه گانه گشودند و هر کس اعتراض می‌کرد بلافاصله جان خود را از دست می‌داد. نمونه‌های بسیاری از این‌گونه حرکات را می‌توان در احسن‌التواریخ و

---

۱. رحیم‌زاده‌صفوی، علی‌اصغر، **شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی**، به اهتمام یوسف پورصفوی، تهران، کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۴۱، ص ۱۴۷

۲. فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس، ج۱، ص ۲۱۹

تاریخ ایلچی نظام شاه پیگیری نمود. «گروهی از مریدان خود به نام تبرائیان را نیز مأمور کرد که در کوچه و بازار بگردند و به زبان بلند خلفای سه‌گانه و دشمنان علی و دوازده امام و سنی‌مذهبان را لعن کنند. هرکس لعن و طعن تبرائیان را می‌شنید ناچار بود به صدای بلند بگوید (بیش باد و کم مباد) و هرگاه در این گفتار تأمل و تغافل روا می‌داشت خونش بی‌درنگ به‌دست تبرداران شاه ریخته می‌شد».[1]

این پافشاری بر ثبوت حقانیت شیعه‌ی دوازده امامی نتیجه‌ی دیگری نیز برای صفویان داشت و آن اینکه از طریق تبلیغات دامنه‌دار توانستند گروه بسیاری از عوام‌الناس را با این نظر متفق سازند که شاه صفوی نه تنها مرشد کامل و پیشوای دینی است بلکه نماینده‌ی امام نیز محسوب می‌شود و این تفکرات تا بدان‌جا پیش رفت که گروهی او را امام عصر تصور نمودند و به این تفکر پوچ باور داشتند. در مقابل، بسیاری از علمای دینی ایران و فقها، همچنین مردم عادی که حاضر به ترک اعتقادات مألوف خود نبودند در برابر مبارزه‌ی پیگیر با اساس تفکرات گذشته‌ی خویش مجبور به مهاجرت شدند. این گروه به هندوستان یا عثمانی مهاجرت کردند و در آنجا سکنی گزیدند. آنچه در پایان این بخش لازم به یادآوری است مقابله به مثل دولت عثمانی با شیعیان است که در کشورهای تحت سلطه‌ی خویش دست به کشتار شیعیان زدند و رافضی را از جماعت ملاحده دانستند.

۳ـ کمبود کتب و منابع فقهی شیعه و مهاجرت علمای جبل‌عامل به ایران

قبل از آنکه شاه اسماعیل اول، دولت شیعی‌مذهب صفوی را تأسیس نماید، امور و مسائل دینی جامعه همچون عبادات، معاملات، مناکحات و غیر آن براساس اجتهاد علما و فقهای سنی‌مذهب و در چارچوب مکاتب فقهی مذهب اهل سنت صورت می‌گرفت. امور قضایی، احکام و حدود شرعی مطابق این مذهب انجام می‌گرفت. امور دینی و قضایی در اختیار علمای سنی و به‌خصوص علمای شافعی مذهب بود. مفتیان و خطبا و

---

۱ فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۱ص ۸۸۹

امامان جماعت از سنیان انتخاب می‌شدند. این وضعیت با توجه به حمایتی که امرا و حکمرانان از مذهب سنت اعمال می‌کردند فضای کافی و مناسب را برای فعالیت و ابراز وجود علمای امامیه در ایران و طرح دیدگاه‌ها و عرضه‌ی آثار فقهی از جانب آنان را باقی نگذاشته و فعالیت آنان را در این‌باره با محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌ساخت. به همین علت هم بود که با شکل‌گیری دولت صفوی و در همان ابتدا، مشکل کمبود منابع فقهی شیعی به‌طور جدی احساس گردید و نیازی مبرم به وجود آنها پیدا شد.

به‌نظر نگارنده، آنچه به‌عنوان عقاید شیعی و وجود شیعیان در این زمان مطرح می‌گردد، بیشتر مبتنی بر حب و دوستی حضرت علی (ع) و خاندان اهل بیت و ائمه و یا غلو در مورد قداست و جایگاه آنان بود. لذا ضروری است که در بحث پیرامون وجود تشیع به‌خصوص به‌معنی تشیع مبتنی بر تأملات کلامی و استنباطات فقهی و اصول اعتقادی و چارچوب مشخص آن یعنی شیعه‌ی اثناعشری در این زمان در ایران، تأمل بیشتری نمود. چرا که «در آن اوان مردم از مسائل مذهب به حق جعفری و قواعد معدلت ائمه‌ی اثناعشری اطلاعی نداشتند».[1]

با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل اول نیازی حتمی و فوری به منابع فقهی شیعه ایجاد گردید و این مسائل یعنی نبود مراجع فقهی، گویا باعث کدورت و ناراحتی شاه اسماعیل گردیده‌بود. زیرا «کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول تحیات قواعدالاحکام که از جمله‌ی تصانیف سلطان‌العلماءالمتبحرین شیخ جمال‌الدین مطهر حلی است... به‌نظر خجسته‌ی اثر شهریار دین‌دار شریعت‌پرور رسانیده، آن حضرت را از رسیدن آن کتاب، سرور و شادی در خاطر مبارک به‌هم رسید».[2] این نیاز، بعد از اعلام تشیع اثناعشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور از سوی شاه اسماعیل، برای برقراری همگونی فکری از طریق ارشاد و تسریع اشاعه عقاید شیعی پدید آمد.[3] لازم به توضیح است که منابع دیگر، نام این اثر را «قواعد اسلام» نیز ضبط نموده‌اند.

---

۱. جهانگشای خاقان، **تاریخ شاه اسماعیل**، ص ۱۴۹

۲. همان

۳. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۲۹

گرچه نیاز از آگاهی به دیدگاه‌های فقهی علمای شیعه در آغاز دوره‌ی صفوی به شدت وجود داشت، اما «چون متاع دکان افاده و استفاده‌ی علمای اعلام امامیه و فقهای کرام اثناعشریه یعنی کتب فقه و حدیث در بازار روزگار کمیاب بود و مردمان به مسائل حق جعفری و قواعد و قوانین متین ائمه‌ی اثناعشری محتاج بودند، جلد اول قواعدالاسلام، عمده‌ی مشایخ کرام علامه العلما شیخ جمال‌الدین مطهر حلی را در میان کتاب‌های قاضی نصرالله زیتونی به‌دست آوردند و مدار تعلیم و تعلم و افاده و استفاده، مدتی بر آن کتاب بود».[1] تا آنکه با پیگیری‌ها و اهتمام شاه اسماعیل و جانشینانش «روزبه‌روز آفتاب حقیقت مذهب اثناعشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع تحقیق از مشارق منور گردید».[2]

در همین راستا و در دنباله‌ی سیاست رواج بخشیدن به مذهب تشیع از سوی صفویان به‌علت نیاز به آگاهی از اصول و قوانین مذهب شیعه و فقه و احکام آن و تعلیم و آموزش عقاید مذهبی و اشاعه‌ی تعالیم و فقه و کلام شیعی، از فقها و علمای شیعی مذهب از بحرین و جبل عامل در لبنان برای مهاجرت به ایران از سوی شاه اسماعیل و پس از او در زمان شاه تهماسب دعوت به‌عمل آمد. این اقدام، ضمن آنکه قصد و انگیزه صفویان را برای نشر و ترویج شیعه نمایان می‌دارد، حکایت از آن دارد که در آن زمان، علمای برجسته‌ای از شیعیان در ایران که پاسخگوی نیازها و تأمین کننده‌ی اهداف دولت صفوی باشد، وجود نداشتند و یا تعداد آنان کم‌شمار بود. این موضوع زمینه‌ی مهاجرت تعدادی از علمای شیعه از عراق عرب و سوریه و بحرین به ایران در زمان شاه اسماعیل و به‌ویژه دوره‌ی شاه تهماسب فراهم ساخت. در میان علمای مهاجر به ایران می‌توان از علی بن عبدالعالی الکرکی که در زمان شاه اسماعیل به ایران آمد و نیز چند چهره‌ی برجسته‌ی دیگر همچون «کمال‌الدین درویش، شیخ علی

---

۱. واله‌اصفهانی، محمدیوسف ،خلد برین، ص ۱۲۳
۲. روملو، حسن‌بیگ ،احسن التواریخ، ج ۲، ص ۶۱

بن هلال کرکی، شیخ حسین بن عبدالصمد جبعی حارثی و پسرش شیخ بهاءالدین محمد عاملی مشهور به شیخ بهایی»[1] نام برد.

البته لازم به ذکر است که ورود علما به ایران مختص به دوران ابتدایی سلسله‌ی صفویه است. چون بعدها علمای بزرگی از ایران برخاستند و نفوذ زیادی در جامعه کسب نمودند. از علمای بزرگی که بعدها در ایران پرورش یافته و به مقامات عالیه رسیدند، می‌توان علمای زیر را نام برد:

میرمحمد باقر داماد (میرداماد متوفی ۱۰۴۱ـ ۱۰۴۰): متولد اصفهان و عالم در علم فقه بود و از حکمای بزرگ اسلام به‌شمار می‌رفت. وی علاوه بر اصول، فقه، الهیات به علوم غریبه و دیگر علوم چون شعر و ادب نیز آشنایی کامل داشت. وی حدود پنجاه جلد کتاب تألیف کرد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به حاشیه‌ی کافی، سدره‌المنتهی در تفسیر قرآن، خلسه‌الملکوت و... اشاره کرد.[2]

محمد بن ابراهیم بن یحیی صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰) متولد سال ۹۸۰ در شیراز که توانست علوم زمان را یاد گرفته و از علما و حکمای بزرگ ایران شود. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: اتحادالعاقل و للمعقول، اسرار آیات و انوار البینات، الاسفار الاربعه، کلمه الاشراق، شرح اصول کافی، مفاتیح الغیب.[3]

محمدتقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰): معاصر شاه عباس و شاه صفی بود که صاحب آثاری بزرگ در فقه و تفسیر و حدیث می‌باشد و در واقع نخستین کسی است که شروع به جمع‌آوری و نشر احادیث شیعه پرداخت. مهم‌ترین آثار وی عبارت‌اند از: احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث، حاشیه‌ی صحیفه‌ی سجادیه، روضه‌المتقین.[4]

---

۱. فراهانی‌منفرد، مهدی ،**مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی**، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۸۴

۲. براون، ادوارد،**تاریخ ادبیات ایران**، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ج ٤، تهران، بی تا، صص ۲۸۳ـ ۳۰٦

۳. برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد ملاصدرا مراجعه کنید به کتاب: **نظری به فلسفه‌ی صدرالدین شیرازی**، عبدالحسین مشکوه، تهران، ۱۳٦۱

٤. همان

میرابوالقاسم میرفندرسکی (متوفی ۱۰۵۰): متولد فندرسک از توابع استرآباد و هم‌زمان با شاه عباس اول و شاه صفی بود که در دربار مقامی والا داشت و برخی از آثار وی عبارت‌اند از: تاریخ الصفویه، ترجمه‌ی فارسی شرح لمعه، حاشیه‌ی تفسیر بیضاوی و... .[۱]

محمد بن مرتضی کاشانی معروف به ملا محسن فیض (متوفی ۱۰۹۱): از شاگردان ملاصدرا و صاحب تألیفات بسیاری در حکمت و عرفان می‌باشد. بیش از صد کتاب از او باقی مانده است که برخی از آنها عبارت‌اند از: بشار الشیعه، اصول الاصلیه، اصول العقاید، ابواب الجنان.

محمدباقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۱): از با نفوذترین علمای شیعه در دربار صفوی که منصب ملاباشی را هم دارا بود و صاحب تألیفاتی چون: حلیه‌المتقین، عین‌الحیات، زادالمعاد و غیره می‌باشد.

---

۱. مدرس، محمدعلی، **ریحانه‌الادب**، ج ٤، ص۳۵۷

٤ـ شاهان صفوی و مسائل اعتقادی

الف) شاه اسماعیل

چنان‌که بیش از این هم گفته شد صفویه با تکیه بر اعتقادات دینی مردم و به‌خصوص صوفیان معتقد به شیخ صفی‌الدین اردبیلی بسیاری از مطامع خویش را به انجام رساندند. ضرورت اطاعت از پیشوای صفوی در مقام مرشد کامل و باور به عصمت او که تا حد اعتقاد به منجی بودن وی پیش رفت، حربه‌ای بود که برای پیشبرد اهداف شاهان صفوی بسیار مؤثر بود. بازبینی اشعار شاه اسماعیل که در متون مختلف ذکر شده نشان می‌دهد که او خود این باور را دامن می‌زده است.[۱]

به هر شکل، دامنه‌ی نفوذ معنوی شاه در میان مردم عوام تا حدی بود که معتقدان او تا حد غلات پیش رفتند و به مانند گروه‌های افراطی شیعه که منصبی در حد الوهیت برای مولای متقیان قائل بودند، شاه صفوی را متصف به این صفات کردند.

در مجموع، یکپارچه کردن مردمی که از اعتقادات مذهبی مختلف برخوردارند و بالاتر از آن ترویج، اشاعه و تحکیم مذهبی که تا آن زمان شیوع چندانی در یک جامعه‌ی اقتصادی و بازرگانی نداشته جسارتی را می‌طلبید که زمینه‌ی آن به‌وسیله‌ی ایجاد باور تقدس پیرامون پیشوای صفوی فراهم شد. از سوی دیگر، عدم اعتنای شاه اسماعیل به جمع‌آوری مال و اموال باعث شده بود تا این تفکرات تقویت شود. او که رغبتی به مال دنیا نشان نمی‌داد از آنچه به‌دست می‌آمد در جهت پیشبرد مقاصد خویش بهره می‌جست. نمونه‌های بسیاری وجود دارد که او اموال غنیمتی گروهی را با این داعیه که چون معتقد به مذهب تشیع و محب خاندان رسالت نیستند قابل تصرف ندانسته و یاران نیز با همین استدلال از تمامی‌آنچه به‌دست آمده بود، چشم پوشیدند.[۲]

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۸۵

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲٦

ب) شاه تهماسب و مسائل اعتقادی

اهتمام شاه تهماسب به ترویج تفکر شیعی همچون دوران پدرش صفحاتی از تاریخ اقتصادی صفویه را تشکیل می‌دهد. نفوذ معنوی شاه تهماسب در میان مردم از تقدس مقام مرشد کامل نشأت می‌گرفت و او نیز با درک این واقعیت بر بسیاری از فتوحاتش نام امر به معروف و ترویج مذهب گذاشت و به‌عنوان مثال لشکرکشی‌های او به گرجستان، نصرت اسلام و تقویت دین رسول را به‌عنوان استدلال به‌همراه داشت.[1] عالم آرای عباسی نیز موارد متعددی از امر به معروف و نهی از منکر در دوران او را ذکر کرده‌است. همچنین در نقاوه‌الآثار می‌توان این موارد را بازبینی نمود.[2] اما عملکرد داخل دربار نشان از سست شدن اعتقادات اطرافیان شاه دارد. اخلاص و ارادت اطرافیان به مرشد کامل شاید تحت تأثیر شائبه‌ی کسب مقامات مختلف رنگ می‌باخت و کار به جایی رسید که در جنگ‌های ایران و عثمانی بسیاری مرشد کامل را رها کردند و به ترکان پیوستند. اما این اعمال در عموم مردم کماکان تأثیر چندانی نداشت. به‌هر صورت، افرادی که از نزدیک با شاه تهماسب و دربار وی در ارتباط بودند کمتر از دیگران به معنویت کامل مرشد اعتقاد داشتند و اختلاف تفکر اهل تبریز از این نظر با دیگر ولایات ایران موردی است که در بسیاری از متون تاریخی به آن اشاره شده‌است.

ج) شاه اسماعیل دوم و مذهب

شاه اسماعیل حتی قبل از سلطنت در مورد اعتقادات شیعی مسائلی را عنوان می‌کرد که موجب ظن علما به حمایت او از مذهب شافعی شده بود از جمله آنکه در طعن عایشه به‌عنوان دشمن آل علی تشکیک کرد و هرچند تا آن زمان رسم بود که خلفای سه‌گانه و عایشه را طعن و لعن می‌کردند او با این استدلال که عایشه جزو حرم محترم نبوده از این کار تبرا می‌جست.[3] همچنین نسبت به علمای شناخته شده‌ی شیعی کم

۱. روملو، حسن بیگ،احسن التواریخ،ص ۳۸۳
۲. افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله ،نقاوه الآثار، ص ۱۵
۳. منشی‌ترکمان، اسکندر بیگ ،تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۲۹

التفات بود و صراحتاً با آنان عناد می‌ورزید. از طرف دیگر مبالغی از خزانه را برای اهدا به کسانی اختصاص داد که لب به طعن و سب عشره مبشره و خلفای سه‌گانه نگشوده بودند.

به روایت فلسفی در کتاب زندگانی شاه عباس اول دستور داد تا شاه تمامی‌اشعار و عباراتی که در لعن خلفای سه‌گانه و منقبت و مدح حضرت علی بر در و دیوار مساجد و مدارس نوشته شده‌بود، محو کردند. این تفکرات و تضاد آن با تفکرات شیعه حادثه‌ی دیگری آفرید و گروهی از بزرگان قزلباش در یک جلسه‌ی مشورتی درخصوص رفتار شک‌برانگیز شاه سخن می‌گفتند. دو شخص به نام‌های امیرخان و اردوغدی ابراز کردند که اگر شاه ترک مذهب شیعه گفته‌باشد باید او را از میان برداشته سلطان حسن میرزا را به‌جای او بگذاریم. مذاکرات این جلسه به گوش شاه رسید. او این افراد را احضار کرد و مورد مؤاخذه قرار داد و هنگامی‌که با افکار آنان روبه‌رو شد با سیاست تمام گفت: اگر خیال در تقویت سلطان حسن میرزا ندارید مرا از دغدغه‌ی او فراغت دهید و اکنون جمعی بروند و کار را به انجام رسانند.[1] بدین ترتیب بر مبنای مذاکرات چند نفر در یک جلسه که اصلاً برای موضوع دیگری تشکیل شده‌بود شاه اسماعیل یکی از مدعیان تاج و تخت را از پیش پای خود برداشت وکسانی‌که به خیانت متهم شده‌بودند برای رفع اتهام این شاهزاده را به قتل رساندند و خیال شاه را از دغدغه‌ی او راحت کردند.[2] از کارهای نخست شاه اسماعیل دوم که شاخص اتفاقات این دوره محسوب می‌شود تلاش وی برای ترویج و احیای مذهب تسنن است: «شاه اسماعیل حکم نمود که هیچ‌کس املاک نخرد و قضات قباله ننویسند و سیور غال سادات و علما را قطع کرده و اراده داشت که مردم را به مذهب شافعی درآورد بنابر آن لشکر قزلباش از وی متنفر شد».[3] یکی دیگر از اقدامات او در رابطه با ترویج مذهب تسنن ضرب سکه‌های جدید است. او با زیرکی از ضرب عبارت «علی ولی الله» و همچنین عبارات دیگر در پشت

---

۱. فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس ،ص ٤٩
۲. هدایت، رضاقلی‌خان ،تاریخ روضه الصفای ناصری،ص ٦٥
۳. روملو، حسن‌بیگ، احسن التواریخ ، ص ٦٤٧

سکه‌ها با این بهانه که این سکه‌ها به‌دست غیر مسلمانان می‌افتد جلوگیری کرد و به‌جای آن سه شهادت معروف، بیتی بدین شکل را جایگزین نمود:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است — علی و آل او ما را تمام است

بدین ترتیب این بیت به جای عبارت لا اله الا الله / محمد رسول الله / علی ولی الله قرار گرفت و او بدون اینکه به بد دینی متهم شود سه شهادت اسلامی را از سکه‌ها حذف کرد. چنان‌که معمول است این عمل موافقان و مخالفانی نیز داشت. اظهار نظر موافقان را در اتخاذ این تصمیم در آثاری همچون روضه‌الصفای ناصری و نقاوه‌الآثار می‌توان بازبینی کرد. هرچند که مخالفان این عمل را چنان‌که بیان شد به حذف زیرکانه‌ی اعتقادات شیعی تعبیر نمودند.[1]

د) سیاست مذهبی شاه عباس اول

شاه عباس صفوی با تمام قوا به اشاعه و ترویج مذهب شیعه‌ی اثناعشری همت گماشت. او از همان آغاز پادشاهی، خود را کلب آستان علی یا کلب آستان ولایت نامید و این عبارت را بر مهرهای رسمی‌خویش نیز نقش کرد و در فرمان‌ها و حتی اشعار و نامه‌های داخلی نیز خود را با همین عنوان معرفی می‌نمود. تلاش شاه صفوی برای اتصال به خاندان نبوت از شجره‌نامه‌هایی که برایش در کتب تاریخی ذکر کرده‌اند، کاملاً مشخص است. او در ظواهر دینی بسیار متعصب بود و نمازش ترک نمی‌شد اما در عین حال دخالت روحانیون را در امر سیاست نمی‌پسندید و به نظرهای ایشان چندان توجهی نداشت. یکی از منحصر به‌فردترین اعمال شاه، زیارت مقبره‌ی امام هشتم با پای پیاده است. در سال ۱۶۰۱ او با عنوان اینکه نذر دارد اقدام به این سفر کرد و از اصفهان تا مشهد را طی مدت بیست و هشت روز پیاده طی کرد. تاریخ عالم آرای عباسی این اقدام را چه از نظر مدت و چه از نظر مسافت بی‌سابقه توصیف کرده. در این سفر گروهی از ملازمان نیز حضور داشتند که بعدها مورد تفقد خاص قرار گرفتند. هرچند

---

۱. هدایت، رضاقلی‌خان، روضه الصفای ناصری، ص ٦٥

که شاه کسی را ملزم به همراهی و حتی تکلیف به پیاده رفتن نکرده بود و گروهی نیز هرگاه خسته می‌شدند مسیر را سواره می‌پیمودند، اما سه نفر تا انتهای مسیر با پای پیاده در التزام رکاب بودند که عبارت بودند از: محمدزمان سلطان بایندری، مهتر سلمان دنبلی و میرزا هدایت‌الله اصفهانی. این موضوع نیز قابل ذکر است که تعصبات و سختگیری‌های شاه عباس تا حد زیادی سیاسی بوده و از جمله آنکه سنیان به این دلیل مورد ایذا و آزار قرار می‌گرفتند که تصور می‌شد به ترکیه یا ازبک‌های سنی تمایل دارند؛ وگرنه عملکرد شاه عباس با ارمنیان و مسیحیان نشان می‌داد که مشکلی با آنها ندارد.[1] در این میان، بسیاری از تصمیمات شاه ایران با مبنای غیر مذهبی سنجیده می‌شد و این نشان می‌داد که بر خلاف تمایل شاه عباس مردم و مورخان در تمامی‌رفتارهای او و اعتقاد خالص به دین را نمی‌پذیرفتند. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این تفکرات را در سفرنامه‌ی مستشرقانی همچون تاورنیه و دلاواله می‌توان مشاهده کرد که براساس اعتقاد عوام اقدام شاه عباس برای بنای مدفن امام هشتم را نه یک اقدام مذهبی بلکه دستاویزی برای جلوگیری از خروج پول‌های ایران در قالب سفر حج دانسته‌اند. «شاه عباس چون نمی‌خواست رعایایش پول خود را از مملکت خارج کنند و در قلمرو حکومت عثمانی خرج کنند [و] می‌خواست آنها را از رفتن به مکه منصرف گرداند به رعایاش عشق و ارادت به امام رضا(ع) را القا کرد»[2]. در اصفهان آن دوران معتقدان مذاهب دیگر نیز حضور داشتند که در مذهب‌شان آزاد بودند یهودیان، زرتشتیان و هندویان بت‌پرست از این گروه‌اند. شاه عباس با یهودیان ارتباطی نداشت و همواره از ایشان با تنفر یاد می‌کرد و نسبت به آنها بدبین بود. شاه عباس حتی دستور داد به هر یهودی که مسلمان شود چهار تومان بدهند و به این بهانه بسیاری از ایشان به‌خاطر تصاحب همین مبلغ اندک مسلمان شدند ولی چون بعد از مدتی مشخص شد تغییر دین‌شان ساختگی بوده در تفکراتشان و انتخاب دین آزاد شدند. اما بر روی هم هیچ اقلیتی همچون عیسویان در

---

۱. سفرنامه‌ی پیتر دلاواله، ص ۱۴۰
۲. همان

دوران کلب آستان علی آزادی عمل نداشتند و او شخصاً با آنها بـا ملاطفـت و مهربـانی رفتار می‌کرد.

ه) شاه سلیمان و مسائل مذهبی

شاید نخستین عملی که نام شاه سلیمان را در مناسبات دربار صفوی با افراد و عـوام جالب توجه می‌کند دستور او درخصوص بعضی اقلیت‌های مذهبی است.

شاه سلیمان به تحریک چند تن از مسلمانان متعصب؛ در حالی که بـر اثـر مسـتی از خود بی‌خود بود، فرمان قتل پیروان دو آیین یهودی و عیسوی را امضـا نمـود. براسـاس این دستور نابخردانه چند تن خاخام یهودی در اصفهان به‌وضع فجیعـی کشـته شـدند و دیگر محکومان به مرگ از دو دین یهودیت و مسیحیت با پرداخـت رشـوه‌هـای گـزاف جان خود را نجات دادند.[1] از دیگر اقدامات او در این دوره احیای تفکر شیعی بـود کـه تحت نفوذ معنوی محمدباقر مجلسی انجام می‌گرفت. انگیزه‌ی دینی معتقدان به طریقت شـیعی زمینـه‌سـاز زجـر و شـکنجه‌ی اهـل تسـنن را بـه‌همـراه داشـت. میـزان تقیـه‌ی شاه سلیمان به ظواهر دین تا حدی بود که بعضی منابع تاریخی او را بـه‌عنـوان شـخص مذهبی و حتی خرافه‌پرست در این زمینه معرفی کرده‌اند.[2]

و) شاه سلطان حسین و نفوذ روحانیون شیعه

شاه سلطان حسین نیز مانند پدرش تحت نفوذ معنوی ملا محمـدباقر مجلسـی قـرار داشـت. محمدباقر مجلسی از معتبرترین فقهای امامیه و امام جمعه و جماعت اصـفهان و مؤلف بحارالانوار و حلیه‌المتقین بود. این تأثیرپذیری تا حـدی بـود کـه شـاه در هنگـام تاج‌گذاری درخواست کرد بر خلاف رسم معمول، محمدباقر مجلسی شمشـیر سـلطنت

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۳۸
۲. سفرنامه‌ی کمپفر، ص۶۹

را به پیکر او حمایل سازد و در مقابل این کار به مجلسی اجازه داده شد تا هرچه می‌خواهد به زبان بیاورد.

به استناد تاریخ ملاباقر تقاضا کرد تا شاه با صدور فرمانی باده‌گساری و جنگ طوایف و دستجات و کبوتربازی را ممنوع کند: «به‌موجب این فرمان باده‌گساری قدغن شده بود و کلیه‌ی باده فروشی‌ها منهدم گردید. شاه به‌رسم غیرت اوامر صادر کرده‌بود که شش هزار غرابه شراب شیراز و گرجی را که در سرداب‌های قصر سلطنتی ذخیره شده‌بود به خارج آورند و در نظام عام بشکنند».[1] به‌علت تعصب مذهبی شاه، زمام امور دولت عملاً به‌دست جناحی از روحانیون شیعه افتاده بود و گروهی از متعلقان و چاپلوسان هم این حالت را تشدید می‌کردند. اقلیت‌های غیر مسلمان که در زمان شاهان دیگر صفویه به آزادی زندگی می‌کردند، در دوره‌ی شاه سلطان حسین تحت فشار قرار گرفتند که ریشه‌ی آن را می‌توان در ادعای مبارزه با زندقه‌ی روحانیون شیعه جستجو کرد: «شاه سلطان حسین ترغیب شد تا فرمانی برای تغییر مذهب اجباری زرتشتیان صادر کند و بسیاری از یهودیان نیز وادار به قبول اسلام شدند».[2] تنفر شاه به اهل تسنن تا به آنجا بود که حتی با زور و تهدید آنان را مجبور به تغییر مذهب می‌کرد و اهل تصوف را هم به‌همین مقدار دشمن و بددین می‌دانست. «مبارزه مذهبی که محمدباقر بدعت گذارده بود و میرمحمدحسین جانشین او آن را دنبال کرد، شکل تهمت و افترا به خود گرفت، به‌نحوی که کلیه‌ی کسانی که از مشرب تنگ و محدود ایشان متابعت نمی‌کردند، غالباً مورد تعذیب قرار می‌گرفتند».[3] فشار به زرتشتیان تا حدی بود که معابد آنها را خراب می‌کردند و به‌جای آن مدرسه یا مسجد می‌ساختند. فشار عمال حکومت صفوی باعث شد تا قبل از آنکه محله‌ی زرتشتیان در اصفهان کاملاً تخریب شود یا مورد بی‌احترامی واقع شود، این گروه آتش مقدس را به کرمان انتقال دهند و هرچند در کرمان هم آزادی عمل و عبادت نداشتند، اما این کار باعث شد که در سال ۱۷۱۹

۱. سفرنامه‌ی کمپفر،ص۴۳
۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۲۵۰
۳. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۸۲

هنگامی که افغانیان به سرکردگی محمود افغان پا به شهر گذاشتند با استقبال زرتشتیان روبه‌رو شدند. «معلوم نیست محمدباقر تا چه میزان مسئول تعذیب یهودیان و زرتشتیان بوده، ادوارد براون در کتاب ادبیات ایران می‌گوید شخصی او را (مراد محمدباقر است) پس از مرگش به خواب دیده از وی پرسید آن دنیا به تو چگونه می‌گذرد... او جواب داده بود هیچ یک از اعمال من مفید نشد مگر آن روزی که یک سیب به‌دست یک نفر یهودی دادم و آن به دادم رسید».[۱]

در مجموع باید گفت خشونت نسبت به مسیحیان کمتر از دیگر اقلیت‌ها بوده‌است. ارامنه گاهی از قانونی که اجازه می‌داد نومسلمانی مایملک خویشاوندان غیرمسلمان خود را تصاحب نماید استفاده می‌کردند، چنان‌که تعدادی پس از ضبط اموالشان به اسلام گرویدند و اموال خود را باز پس گرفتند و یا دو نفر از افراد منفورترین خاندان ارمنی جلفا با تغییر کیش به‌دلیل حفظ ثروت خود موافقت کردند. اما آنچه در رفتار روحانیون درباری در این زمان جالب توجه است معامله‌ای است که با صدر اعظم دولت صفوی کردند. در سال ۱۷۲۰ فتحعلی خان وزیر، پیشنهاد عزیمت دسته‌جمعی به خراسان را برای نظارت در عملیات افغانی‌ها داد که با مخالفت سایر وزیران روبه‌رو شد. این گروه از فتحعلی خان داغستانی بدان جهت که از اهل تسنن بود، نفرت داشتند و از این می‌ترسیدند که عزیمت دربار به خراسان و سیاست‌های فتحعلی‌خان به شکست افاغنه منجر شده موقعیت او را تثبیت کند. محمدحسین ملاباشی و رحیم‌خان حکیم‌باشی از رهبران توطئه علیه فتحعلی‌خان بودند. «آنان در شب هفت صفر ۱۱۳۳ وارد خوابگاه شاه شدند و به اطلاع وی رسانیدند که توطئه‌ی فتحعلی‌خان را برای ربودن افسر شاهی کشف کرده‌اند... شاه زودباور پس از تشکیل شورا امر کرد تا محمدقلی‌خان شاملو بلادرنگ به‌سرای فتحعلی‌خان رفته سر جدا شده‌ی وی را با خود بیاورد».[۲] بدین ترتیب یکی از کسانی که ممکن بود بتواند با تکیه بر نفوذ و قدرت خود ایران را از چنگ افاغنه نجات دهد، مغضوب واقع شد.

---

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه ،ص۸۵ ؛ همچنین براون، ادوارد،تاریخ ادبیات ایران، ص۴۰٤

۲. همان، صص۱۳۷ـ ۱٤۰

۵ـ جنبش نقطویه

یکی دیگر از جنبه‌های اعتقادی این دوران ظهور نقطویه است. این گروه که پیروان مردی به نام محمود پسیخانی بودند جزو ملاحده محسوب می‌شدند؛ چون معروف بود که خود را خدا می‌دانند و انسان را تا زمانی که خودش را درست نشناخته باشد، بنده می‌شمارند و پس از آن برای او الوهیت قائل‌اند. این گروه پس از مرگ پسیخانی به تبلیغ آیین خویش پرداختند و تعداشان در کاشان، نطنز و فین بسیار بود و تحت نفوذ بزرگان این تفکر قرار داشتند. سرکوبی پیروان نقطویه از اتفاقات دوران شاه تهماسب است. گروه بی‌شماری از این افراد در کاشان و فین به قتل رسیدند[1] و تمامی اشخاص معروفشان در ملاءعام کشته شدند و دیگر اثری از آنان در ایران باقی نماند. این رویه تا مدت‌ها ادامه داشت و بسیاری به این اتهام مغضوب و کشته شدند.

آنچه در رفتار شاه عباس با پیروان این تفکر باید بیان شود، سیاستی است که در ابتدا توسط شاه صفوی اعمال شد. به گواهی اسناد تاریخی، شاه عباس با یکی از رهبران این گروه به نام یوسف ترکش‌دوز چنان ارتباطی حاصل کرد که حتی حاضر شد به فتوای مولانا جلال منجم او را به‌جای خود موقتاً به تخت سلطنت بنشاند.[2] هرچند که درنهایت او نیز به فرمان شاه کشته شد اما نمونه‌های دیگری نیز از همراهی پیروان نقطویه با شاه عباس به چشم می‌خورد تا آنجا که این گروه شاه را از خود می‌دانسته‌اند و اعتقاد داشتند او رموز آیین ایشان را از دو تن از پیشوایان نقطویه به نام‌های درویش کمال و درویش تراب فراگرفته است. این دو تن در طول مسیر اصفهان تا مشهد که به سال ۱۰۱۰ توسط شاه پیاده طی شد، همراه با ملتزمان رکاب بودند، هرچند در کتاب زندگانی شاه عباس اول ضبط شده که هر دو را در کاروانسرای قوشه کشتند اما همین همراهی زمینه‌ساز اشتراک اعتقادی شاه با پیروان این گروه شد. در مجموع، پس از مدتی شاه عباس دستور به قتل نقطویان داد و پیرو آن، گروه بسیاری به اتهام پیروی از

---

۱. پطروشسفکی و دیگران، تاریخ ایران، ص۵۷۲

۲. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۵۵

این تفکرات دستگیر و به قتل رسیدند. حتی تعدادی از سران قزلباش هم که معروف بود مرید درویش خسرو هستند، به‌همین سرنوشت دچار شدند.[۱]

۶ـ اقلیت‌ها و مبلغان مذهبی در عصر صفوی

الف) اقلیت‌های مذهبی

به‌طور کلی سیاست مذهبی دولت صفوی، مقابله با کسانی بود که با آرا و عقاید مذهبی آنان توافقی نداشتند. التهاب مذهبی این مبارزات، کم و بیش نتیجه‌ی مثبتی را ارائه نمی‌داد. مبارزه‌ی مذهبی صفوی، تنها بیگانگان و اقلیت های ایرانی را در بر نمی‌گرفت، بلکه به ایرانیان غیرمسلمان، (اقلیت‌های مذهبی) نیز پرداخته می‌شد. نوع و میزان این حرکت در هر دوره و بنا بر سیاست ویژه‌ی زمامدار وقت تغییر می‌کرد. به‌طور کلی اقلیت‌های مذهبی عهد صفوی ـ جدای از تعداد قلیلی از هندوان ـ عبارت بودند از: ۱ـ زرتشتیان، ۲ـ یهودیان و ۳ـ مسیحیان. هر سه گروه در کلیه‌ی ادوار صفوی، به استثنای دوره‌ای از عهد شاه‌عباس یکم که سیاست مذهبی ویژه‌ای را دنبال می‌کرد، مورد بی مهری و کم لطفی قرار می‌گرفتند. برای اقلیت‌ها علاوه بر جزیه که می‌بایستی طبق قوانین اسلام پرداخت می‌کردند، مالیات‌های دیگری نیز در نظر گرفته شده‌بود؛ به ویژه که تجارت خارجی در داخل ایران ـ تجارت ابریشم ـ اغلب در دست اقلیت‌های مذهبی بود. برخی از مشاغل مانند شراب‌سازی نیز صرفاً به‌دلایل مذهبی به اقلیت‌ها واگذار می‌شد. در عهد شاه‌عباس یکم و نیز دوره شاه صفی و شاه عباس دوم می‌توان گفت که زمامداران صفوی، روش مسالمت‌آمیزی را نسبت به اقلیت‌ها، اتخاذ کرده بودند اما در زمان شاه حسین به‌علت تعصب بعضی از مقامات روحانی که دارای نفوذ زیادی بودند، فشاروآزار اقلیت‌های زرتشتی،یهودی ومسیحی واردمرحله‌ی جدیدی شد.

زرتشتیان: زرتشتیان مانند دیگر اقلیت‌ها در عهد صفوی به‌علت اسلام نیاوردن می‌بایستی جزیه بپردازند، که میزان آن سالیانه به‌طور متوسط برای هر فرد یک مثقال

۱. افوشته‌ای‌نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، نقاوه الاثار،ص ۵۱۱

(۴/۶ گرم) طلا بود. علاوه بر آن، نوعی مالیات بر مشاغل آنان بسته می‌شد که معمولاً برابر مقدار مالیات مسلمانان بود. همچنین در امور بازرگانی می‌بایستی ده درصد مالیات ورود و صدور کالا را بپردازند که برای مسلمانان مقدار آن پنج درصد تعیین شده‌بود. این فشار ها در زمان حکومت شاه حسین شدت یافت، به‌ویژه که شاه حسین فرمان مسلمان کردن اجباری آنان را صادر کرده‌بود. آتشکده‌ی آنان ویران شد و دستور داده شد که بر جای آن مسجدی بنا سازند. زرتشتیان آتش مقدس خود را به کرمان منتقل ساختند، تا اینکه بر اثر تسخیر کرمان توسط محمود افغان در سال ۱۷۱۹/۱۱۳۱ از شدت فشار آنان کاسته شد.

یهودیان: در عهد سلطان حسین فشار بر یهودیان نیز شدت یافت؛ به‌طوری که آنان را مجبور به گرویدن به اسلام کردند.[۱] جزیه، مالیات شغل و مالیات تجارت برای یهودیان نیز به‌همان میزانی بود که از زرتشتیان مطالبه می‌شد.

مسیحیان: در عهد صفوی، اقلیت مسیحی که اغلب از ارامنه تشکیل شده‌بودند، اگرچه گاه مورد بی مهری قرار می‌گرفتند، اما نسبت به زرتشتیان و یهودیان از امتیازات بیشتری برخوردار بودند. شاه اسماعیل یکم و دیگر شاهان صفوی به اقلیت-های مسیحی امتیازاتی دادند و از هیئت‌های مذهبی کاتولیک پشتیبانی کردند. دولت صفوی، در تمام ادوارش از وجود مسیحیان بهره برد و به‌ویژه با بازرگانان ارمنی و هیئت‌های مذهبی از نظر کارهای تجارتی، روابط نیکویی برقرار کرد و حتی به مسیحیان مأموریت‌های دیپلماسی دربار ایران نیز محول می‌شد.

در عهد شاه عباس یکم، وقایع بسیاری بر ارامنه گذشت و آنان صدمات و ملامت‌های فراوان دیدند. ارامنه به‌علت جنگ و دیگر دلایل سیاسی مهاجرت‌هایی را متحمل شدند و اگرچه شاه‌عباس موجبات این مهاجرت‌ها را فراهم کرد، اما از جانب دیگر فرمان اسارت و بردگی ارامنه را لغو کرد و فرامین متعددی در جهت تأمین

۱. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۸۴

آسایش زندگی و جبران خسارت آنان صادر نمود. پس از انتقال آنان به جلفای اصفهان، تسهیلاتی جهت داشتن کلیسا و اجرای مراسم مذهبی برای آنان در نظر گرفته شد. توجه شاه عباس یکم به جامعه مسیحی و توجه به دیگر مسائل سیاسی آنان به‌حدی بود که برخی از جوانان مسیحی گرجی به خدمت شاه درآمدند و هسته‌ی اصلی سپاه جدید صفوی را تشکیل دادند.[۱]

رونق تجارت خارجی ایران به‌ویژه در عهد شاه عباس یکم تا حد زیادی در گرو فعالیت‌های ایرانیان مسیحی بود و تجار ارمنی جلفای اصفهان، منافع زیادی از تجارت ابریشم را به خود اختصاص می‌دادند. شاه عباس به‌منظور بهبود وضع تجارت خارجی دست به انتقال اجباری اقلیت‌های ارمنی از ناحیه‌ی شمال غربی ایران به اصفهان زد. یکی از اهداف وی، تضعیف بازرگانی دولت عثمانی به‌ویژه تجار ایرانی که گاه مجبور به استفاده از راه‌های عثمانی می‌شدند و ایجاد راه جدیدی برای تجارت از طریق مرتبط ساختن اصفهان به بندرعباس و در نتیجه دریای آزاد بود. هدف دیگر وی شکستن وحدت نیروهای غیر ایرانی و مخالف دولت صفوی و همچنین انتقال صنعت‌کاران و صاحبان حرف به مرکز ایران بود. به‌همین منظور شهر جدیدی به نام جلفا ـ هم نام شهر قدیمی آراسته در ساحل ارس ـ در نزدیکی اصفهان ساخته شد که این انتقال تلفات زیادی در بر داشت و فقط حدود هزار خانواده به اصفهان رسیدند. آنان جهت تشویق به اقامت در شهر جدید، از پرداخت عوارض معاف شدند. انتقال ارامنه در چندین نوبت انجام گرفت. در سال ۱۶۰۵/۱۰۱٤ حدود هفتادهزار نفر از ناحیه‌ی نخجوان به ایران کوچ داده شدند که به‌نام «تبعید بزرگ» مشهور است. در سال ۱۶۱۸/۱۰۲۸ نیز حدود پنجاه هزار نفر از صنعت‌کاران و صاحبان حرف به نواحی شمالی ایران منتقل شدند که در هر انتقالی تعداد بسیاری از مهاجران بر اثر قحطی، بیماری و یا حملات ایلات چادرنشین جان سپردند. در سال ۱۰۳۳ـ ۱۶۲۳/۱۰۳٤ ــ ۱٦۲٤ پس از شکستی که بر گرجستان شرقی وارد شد. عده‌ی دیگری به نواحی مرکزی

---

۱. بسیاری از این فرامین در کلیسای وانک واقع در جلفای اصفهان به شماره‌های ۲٤۵ و ۳۳ و۱٦۵ نگهداری می‌شود. نگاه کنید به: (**ایرانیان ارمنی**، اسماعیل رایین، تهران، ۱۳۵٦، ص۱۱۰)

ایران رانده شدند. در عهد سلیمان، اگرچه وی تعصب چندانی نسبت به آنان نداشت، اما مسیحیان در آرامش زندگی نمی‌کردند و فشار مقامات دولتی برآنان زیاد بود.

در عهد شاه حسین صفوی با تشویق برخی از مقامات و درباریان و به‌دلیل ضعف دولت صفوی در اواخر این سلسله، مسیحیان نیز مانند دیگر اقلیت‌ها، مورد آزار قرار گرفتند و این فشار به‌حدی بود که یکی از ارامنه به نام اسرائیل اوری که به‌عنوان فرستاده‌ی دولت مسکوی به ایران آمد، با همکاری ارمنیان و روس‌ها مقدمات جنبشی را علیه دولت صفوی تدارک دید.

ب: ارامنه‌ی جلفا

با توجه به اهمیتی که ارامنه‌ی جلفا در دوره‌ی صفویه پیدا کردند به‌ویژه به‌دلیل توجه شاه عباس به آنها، در اینجا به‌طور مختصر به آنها می‌پردازیم. برقراری امنیت به گسترش تجارت در دوران شاه‌عباس منجر شد. علاوه بر آن وی بعضی از شاخه‌های تجارت خارجی را خود شخصاً رسیدگی می‌کرد. از جمله‌ی این موارد تجارت ابریشم ایران بود که در اختیار و انحصار شخص او قرار داشت. «شاه عباس در آغاز کار ابریشم‌های شاهی را به‌وسیله‌ی دو تن از تجار ایرانی اصفهان برای فروش به اروپا فرستاده بود. ولی چون ایشان ابریشم‌ها را فروخته... و به ایران بازنگشته بودند از آن پس تجار ارمنی را برای تجارت ابریشم انتخاب کرد».[1] از این رهگذر ارتباط نزدیک او با تجار ارمنی برقرار شد تا بدانجا که مراوده‌ی شاه با ارامنه‌ی جلفا صفحات بسیاری از تاریخ صفوی را به خود اختصاص داده‌است. این تجارت سود دوجانبه داشت. شاه ارمنیان را وارد به امور تجارت، مقتصد و خستگی ناپذیر می‌دانست؛ مضافاً اینکه اعتقاد داشت آنان به‌دلیل مسیحی بودن با مشکلات کمتری برای تجارت و مبادله سفر و در کشورهای اروپایی روبه‌رو هستند. آنها نیز از این تجارت سود بسیار حاصل می‌کردند و

---

۱. فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس، ص ۱۱۳۹

بسیاری از ایشان با پول‌های حاصل از این تجارت به تقویت خود و هم مسلکانشان پرداختند.

جدای از جنبه‌ی اقتصادی و بازرگانی، در تجارت ارمنیان برای دربار هدف‌های سیاسی و اجتماعی نیز داشت. شاه عباس مراوده با این اقلیت را عاملی برای زدودن چهره‌ی متعصب مذهبی از دربار ایران می‌دانست و خصوصاً در مقابل سفرای کشورهای دیگر از این حربه به‌عنوان عاملی جهت اثبات آزاداندیشی خود استفاده می‌کرد. ارمنیان هم می‌توانستند از تعدی عمال متعصب حکومتی در امان باشند و برای خود امتیازاتی کسب کنند. «ارامنه بالاخره طوری در تجارت ترقی کردند که بعضی‌ها در کمال عداوت و پریشانی به‌واسطه‌ی دخل تجارت بعد از مردن از دو الی بیست هزار تومان ارث گذارده‌اند».[1] اما تمرکز این عده در مناطقی مشخص باعث شده‌بود تا بیشتر مورد توجه تاریخ‌نگاران و خصوصاً مستشرقان قرار گیرند. «در ایام صفویه وابستگان کلیسای گریگوری که اعضای آن را نژاد ارمنی تشکیل می‌داد، بزرگ‌ترین جماعت عیسوی در ایران بوده... طبق محاسبه‌ای که به‌عمل آمده تقریباً نیمی از جمعیت ارامنه‌ی ایران در آن ایام در جلفا واقع در حومه‌ی اصفهان سکونت داشتند».[2]

به گفته‌ی رستم‌التواریخ در جلفای اصفهان دوازده محله و هر محله مشتمل بر هزار خانه و چندین کلیسا به ارامنه تعلق داشت. شاه عباس با ارامنه‌ی جلفا مودت بسیار داشت. همواره به تماشای کلیسای جلفا و مراسم خاج‌شوریان می‌رفت. تاجری به نام خواجه صفر مورد توجه زیاد شاه بود، چون تجارت ابریشم ایران با اروپا بیشتر به‌وسیله‌ی او انجام می‌شد. شاه برای آسایش ارمنی‌ها دستور داده بود که هیچ مسلمانی در جلفا منزل نکند و آنها حق داشتند مانند دیگر ایرانی‌ها لباس بپوشند.

کوچ بزرگ ارامنه به سال‌های جنگ ایران با عثمانی بازمی‌گردد. در سال ۱۰۱۳ هنگام جنگ با چغال اغلی ترک برای اینکه دشمن از آزوقه محروم باشد دستور داده شد که تمام شهرها و دهات ارمنستان که بر سر راه سپاهیان ترک بود ویران شده و از

---

۱. سفرنامه‌ی تاورنیه، ٤٠٦

۲. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،صص٦ـ ٨٥

بین بروند. ساکنین این محلات و مناطق که اکثراً ارمنی بودند به نـواحی مختلـف ایـران خصوصاً اصفهان و گیلان کوچ کردند. گروه کثیری کـه در گـیلان منـزل نمودنـد اکثـراً تلف شدند اما بخشی که به اصفهان آمدند در جلفا مرکزیتی پیدا کرده با پشـتیبانی شـاه تجارت می‌کردند.[۱]

ارامنه‌ی جلفا در اصفهان بازار خاصی را در اختیار داشتند که در ضلع غربـی میـدان بزرگ نقش‌جهان قرار داشت. در واقع، مجموعه عوامل ذکرشده به‌خصوص توجـه شـاه باعث افزایش روزافزون قدرت ارامنه در این دوران شـده بـود؛ قـدرتی کـه بـا افـزایش تعصب مذهبی در آینده در معرض خطر قرار گرفت.

ج) مبلغان مذهبی

گسترش فعالیت مبلغان مذهبی در عصر صفوی از جانب ایران و سوداگران اروپـایی دلایل ویژه سیاسی و اقتصادی داشت. کشورهای اروپایی در پی گسترش قدرت سیاسی خود، دست یافتن به مواد اولیه‌ی ارزان، نفوذ هرچه بیشتر در ممالک شرقی و اتحـاد بـا کشور قدرتمندی که در مقابل دولت عثمانی ایستادگی کرده‌بود، به رقابت‌های شدید بـا یکدیگر برخاستند. رقابت آنان یکی از دلایل تعدد این هیئت‌ها در دربـار صـفوی بـود. اوج ورود این هیئت‌ها، در عهد شاه عبـاس بـود و سیاسـت کلـی عهـد وی را تشـکیل می‌داد؛ به‌ویژه اینکه پذیرفتن سودبری فراوان بازرگانان اروپـایی از زحمـات و دسـترنج ایرانیان برای دربار صفوی مشکل می‌نمود. پرتغالی‌ها با در دسـت داشـتن راه‌هـای آبـی ایران در خلیج‌فارس و نیروی دریایی قوی، عملاً بازرگانان ایران در سـواحل جنـوبی را در کنترل خود داشتند و سوداگران اروپایی از فروش کالاهای ایرانی در بازار اروپا سـود فراوان می‌یافتند. دولت عثمانی نیز سد بزرگی بر سر راه بازرگانان ایـران بـا اروپـا بـود، به‌ویژه که مانع عبور کالاهای ایرانی از طریق کشور خود به اروپا می‌شد و یـا اینکـه بـا گرفتن عوارض سنگین، قیمت کالای ایرانی را در اروپا به چند برابر قیمت واقعی خـود

۱. آصف،محمدهاشم ، رستم التواریخ،ص۹۷

می‌رساند و این امر به تجارت ایران لطمه‌ی بزرگی وارد می‌کرد. شاه عباس سعی کرد با استقبال از ورود هیئت‌های مختلف به ایران و با اتکای نیروی دریایی این کشورها، ابتدا پرتغالی‌ها را از سواحل و جزایر خلیج‌فارس براند و در مراحل بعدی به تجارت ایران در اروپا تسهیل بخشد و نیز راه تجارتی دیگری برای کالاهای ایرانی بیابد. با این روش نمایندگان اروپایی بیشتری به دربار صفوی راه یافتند و هریک از امتیازات خاصی برخوردار شدند. ورود هیئت‌های مذهبی نیز با اتخاذ این خط مشی سیاسی بی‌ارتباط نبود و در واقع نقطه‌عطف «سیاست خارجی» ایران در عهد شاه عباس به‌ویژه «سیاست مذهبی» دولت وی را تشکیل داد.

قدرت دولت ایران در عصر شاه عباس اول، به‌عنوان کشوری که دولت عثمانی نتوانست در مقابل آن ایستادگی کند، توجه اروپاییان را که از دولت عثمانی واهمه داشتند، به خود جلب کرد. همین توجه متقابل باعث شد که شاه عباس با استفاده از نیروی دریایی انگلیس، جزیره‌ی هرمز (جرون) را مجدداً به‌دست آورد و پرتغالی‌ها را از سواحل خلیج‌فارس براند.

با توجه به چنین زمینه‌های سیاسی و بازرگانی، دربار صفوی مانع ورود مبلغان مذهبی به ایران نشد، به‌ویژه اینکه اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی، شانس تبلیغ برای هیچ دین دیگری به جای نمی‌گذاشت.

مبلغان مذهبی عهد صفوی اغلب کاتولیک و از فرقه‌های کرملی، اگوستین، فرانسیسکن، دومینیکن،[1] کاپوسن(کاپوچی) و ژوزئیت‌ها بودند و معمولاً از اسپانیا

---

۱. کرملیت‌ها «Carmelits» فرقه‌ای از شاخه‌ی کاتولیک که در آغاز، در کوه‌های کرمل فلسطین می‌زیستند و در حدود سال ۱۱۵۰م سرپرستی آنان را برتولد «Bertold» بر عهده گرفت، شاخه‌ی اصلاح شده‌ی کرملیان، کرملیان پابرهنه «Barefoot Discalced» نام دارند.

ـ فرقه‌ی آگوستین به تأسیس سنت آگوست در قرن پنجم در اروپا، به‌وجود آمد. این فرقه فعالیت خود را در ۱۵۹۹ در اصفهان شروع کرد.

ـ فرقه‌ی فرانسیسکن توسط فرانسیس «Francis» در ۱۲۰۹ تأسیس شد. و در واقع شعبه‌ای از کلیسای کاتولیک رومی است. فرایارهای کهتر را که دومین فرقه‌ی بزرگ مسیحی بودند، سابقاً مواظبین Observants می‌گفتند. فرایارهای کهتر کاپوسن‌ها هستند که سومین فرقه‌ی بزرگ مسیحی می‌باشند که در سال ۱۵۲۵م طی نهضتی از فرانسیسکن‌ها جدا شدند.

(پرتغال)، ایتالیا، فرانسه و گاه هلند، لهستان و مجارستان به ایران می‌آمدند. اغلب آنان موفق به ساختن کلیسا و صومعه در اصفهان و برخی از شهرها مانند تبریز و شیراز شدند. کرملی‌های ایتالیایی اغلب در اصفهان، شیراز، بندرعباس و تبریز ساکن و به فعالیت و تبلیغ مشغول بودند. اگوستین‌های پرتغالی- اسپانیولی، در اصفهان، دومینیکن‌ها در نخجوان و کاپوسن‌ها ـ که فرانسوی بودند ـ معمولاً در اصفهان، بندرعباس، شیراز و تبریز به کار خود مشغول بودند. ژوزئیت‌ها رهبری فرانسوی داشتند و در سال ۱۶۵۳ در اصفهان، تبریز، شماخی و ایروان فعالیت خود را شروع کردند. مبلغان مذهبی، اگرچه اهداف سیاسی نیز داشتند اما اغلب مأمور سیاسی کشور متبوع خود نبودند و اگر نامه‌های شاهان اروپا را به مقصد می‌رساندند، به‌دلیل این بود که این کار برایشان خالی از منفعت نبود، زیرا که حاملان نامه‌ها، خواه مأموران سیاسی و خواه اشخاص دیگر، از دربار ایران مقرری دریافت می‌داشتند و گاه از امتیازاتی مانند اجازه‌ی ساختن کلیسا، حق پوشیدن لباس مذهبی و نظایر آن بهره‌مند می‌شدند.

برخی از مبلغان مذهبی که در عصر صفوی از کشورهای اروپایی به ایران می‌آمدند، مدت‌های مدیدی در ایران سکونت می‌کردند، زبان فارسی را فرا می‌گرفتند، در دربار ایران نفوذ می‌کردند و گاه نیز در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دربار صفوی به‌علت تسلط به زبان فارسی و داشتن نقش مترجم در ملاقات‌های سفرا و نمایندگان کشورهای دیگر مؤثر بودند. از اولین کشیشانی که به دربار صفوی آمدند، پتروس دو مونت لیبانو[1] بود که در زمان اسماعیل یکم در حدود سال ۱۵۲۲/۹۲۸ از جانب شاه مجارستان به ایران آمد. لیبانو در سال ۱۵۲۳/۹۲۹ از جانب شاه اسماعیل به‌منظور رساندن نامه‌های شاه صفوی به دربار امپراتور آلمان، کارل پنجم، مأموریتی دریافت داشت که این مأموریت و جوابیه‌ی کارل پنجم به اسماعیل یکم به‌سبب فوت مؤسس صفویه بدون نتیجه ماند و از سفر مجدد لیبانو به ایران نیز اطلاعی در دست نیست.

در عهد محمد خدابنده، مبلغان اسپانیولی و پرتغالی از جانب فیلیپ دوم ـ پادشاه اسپانیا ـ به ایران فرستاده شدند. هدف اصلی این هیئت مذهبی، برقراری روابط تجاری

1. Petrus de Monts Libano

و سیاسی با ایران بود و سرپرستی این هیئت را سیمون مورالس[۱] برعهده داشت که بعدها مدتی نیز معلم دربار صفوی شد. اعضای هیئت مورالس در راه بازگشت به اسپانیا در سواحل آفریقا در دریا غرق شدند و مأموریت آنان بدون موفقیت پایان پذیرفت.[۲]

درسال ۱۵۹۸/۱۰۰۷ در عهد شاه عباس یکم، دو کشیش پرتغالی یکی از فرقه‌ی فرانسیسکن به نام آلفونسو کردرو[۳] و دیگری از فرقه‌ی دومینیکن به نام نیکلا دی ملو[٤] با سمت نمایندگی مخصوص پاپ و شاه اسپانی و با منصب اسقف جزیره‌ی هرمز از طریق خلیج‌فارس به ایران آمدند و در اصفهان به حضور شاه رسیدند. آنان در طی چند هفته اقامت خود در ایران، اجازه داشتند لباس روحانی خود را به تن کنند. از فرقه‌ی فرانسیسکن پرتغالی نیز کشیش گاسپار دوسن برناردینو[۵] مدتی را در ایران به‌سر برد. وی مأموریت سیاسی و مذهبی نداشت و در سر راه بازگشت خود از هند به پرتغال، از ایران دیدن کرد.

جانشین فیلیپ دوم، فیلیپ سوم نیز از اهداف پدر تبعیت کرد و یک هیئت مذهبی کاتولیک از فرقه‌ی آگوستین را به ایران روانه داشت. اعضای هیئت عبارت بودند از: آنتونیودوگووا،[٦] ژرم دولا کروا[۷] و کریستف دوسنت اسپری.[۸] این هیئت در سال ۱٦۰۳/۱۰۱۱ در هرمز پیاده و عازم مشهد شد، زیرا که شاه عباس پس از خواباندن شورش ناحیه‌ی خراسان بزرگ، در راه بازگشت از بلخ به اصفهان، در مشهد اقامت گزیده بود. دوگووآ رهبر این هیئت مذهبی سفر خود به شیراز، یزد، طبس، گناباد، فردوس و بالاخره مشهد را به‌خوبی شرح داده‌است.

---

1. Simon Morales

۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۱۹

3. Alfonso Cordero
٤. Nicolao dimelo
5. Caspar de san Bernardino
٦. Antonio de Goave
7. Jermo de La Croix
8. Cristphe de st. Esprit

شاه عباس، جهت استقبال از مبلغان مذهبی، گارد احترامی را بـه تربـت حیدریـه بـه پیشواز کشیشان فرستاد و به‌منظور احترام به ایشان اجازه داد که به‌همـراه لشـکر وی تـا اصفهان همراه وی باشند. فعالیت‌های این هیئت با اجازه‌ی شـاه عبـاس جهـت سـاختن یک کلیسا و یک صومعه در اصفهان آغاز می‌شود. مبلغان مذکور هدف اصـلی سـفارت خود را نیز فراموش نمی‌کنند و به‌زودی موفق به برقراری یک پایگـاه تجـاری در ایـران می‌شوند و حتی مخارج کاشی‌کاری این صـومعه از خزانـه‌ی دولـت صـفوی پرداخـت می‌شود. یکی از شروط شاه عباس در برقـراری روابـط بـا اسـپانیا، حمایـت نظـامی آن کشور جهت جلوگیری از نفوذ ترکان عثمانی در مرزهای ایران بود، اما چون دوگـووا و سفیر شاه عباس در دربار فیلیپ سوم، موفق به قبولاندن چنین شرطی به پادشـاه اسـپانیا نشدند، دوگووا به زندان افتاد و پس از چندی به‌طور پنهانی ایران را ترک کرد.[١]

کشیش اسپانیولی دیگری به نـام پـدرو کـوبرو[٢] در حـدود سـال ١٦٧٤/١٠٨٥ از راه دربند، اردبیل و قزوین به اصفهان آمد و از طریـق بنـدرعباس ایـران را تـرک کـرد. وی لقب «واعظ روحانی آسیا» را بر خود گذارده بود.

علاوه بر مبلغان اسپانیولی و پرتغالی، در عهد عبـاس یکـم در سـال ١٠٦٢/١٠١١ از جانب امپراتور آلمان بزرگ ـ رودلف دوم ـ نیز هیئتی تحـت رهبـری اشـتفان کاکـاش دوزالون کمنی[٣] به ایران فرستاده شد. هدف سیاسی این هیئت، اتحاد بـا ایـران بـر ضـد دولت عثمانی است.

هیئت مذکور در سال ١٦٠٣/١٠١٢ به ایران رسید، اما زالون کمنی در لاهیجان فـوت کرد و ریاست هیئت را تکتاندرفن در یابل به‌عهده گرفت. وی در تبریز به‌حضور عباس یکم رسید و همراه اردوی شاه به ایروان رفت.

---

١. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص٣٩

٢. Pedro Cubero

3. Stephan Kakach de Zalon Kemeny

وی پس از مدتی اقامت در ایران در همان سال اجازه‌ی بازگشت از دربار صفوی را یافت و به کشور خود بازگشت. گزارش مسافرت تکتاد و مشاهدات وی به قلم خودش به رشته‌ی تحریر درآمده‌است.[۱]

مبلغان آلمانی دیگری نیز مدتی را در ایران عصر صفوی سپری کردند. به‌طور مثال از فرقه‌ی ژوزئی‌ها ویلهم وبر،[۲] ویلهم مایر،[۳] ارنست‌هانکس لدن[۴] و فرانس ـ کاسپارشیلنگر[۵] تا سال ۱۶۹۹ در ایران اقامت داشتند. وبر و مایر به هنگام بازگشت به وطن، در بندرعباس به‌سبب ابتلا به مرض مالاریا وفات یافتند. گروه دیگری مبلغان مسیحی عصر صفوی، کشیشان کرملی بودند که در سال ۱۶۰۷ از جانب پاپ کلمان هشتم[۶] به رهبری پل سمون[۷] از طریق اردبیل، قزوین، ساوه و قم به اصفهان وارد شدند. این هیئت نیز موفق به ساختن صومعه و کلیسایی در این شهر شدند. مقر آنان در قسمت شمالی واقع شده‌بود و از دیگر ساختمان‌های مسیحی با شکوه‌تر بود. در اوایل آنان اجازه داشتند که در داخل شهر اصفهان مسکن گزینند، بعدها فقط در روز اجازه‌ی ورود به اصفهان را داشتند و شب‌ها را در جلفا به‌سر می‌بردند. ظاهراً تعداد کرملی‌های مقیم ایران در عصر صفوی، بیش از دیگر فرقه‌های مسیحی بوده‌است و نیز به‌کوشش همین فرقه، اولین چاپخانه‌ی ایران با نام بصمه‌خانه در اصفهان و در حدود سال‌های ۱۰۳۰ـ ۱۰۲۰/۱۶۲۱ ـ ۱۶۱۱ ساخته شد.

---

۱. «سفرنامه‌ی تکتادر» با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده‌است: تکتادرفن در یابل، ایترپرسیکوم، ترجمه‌ی محمود تفضلی، تهران، ۱۳۵۳

2. Wilhelm Weber
3. Wilhelm Mayr
4. Enst Hanxleden
5. Franz Kaspar Schilinger
6. Clement
7. Paul Ssimix

معروف‌ترین کرمیل‌های مقیم اصفهان عبارت بودند از:[۱] فیلیپوسا، س. ترینی تاته[۲] که دوباره در سال‌های ۱۶۲۹/۱۰۳۹ و ۱۶۳۹/۱۰۴۹ به ایران آمد. آنژ دوسنت ژوزف[۳] در سال ۱۶۶۴/۱۰۷۴ به ایران آمد و مدت نه سال در ایران بود. فولگن زیودی. س گیوزپه[۴] گیوزپه[۴] در ۱۶۹۸/۱۱۰ به پایتخت صفوی رسید. پترماریتر، [۵] در عهد حسین یکم در اصفهان بود و وقایع اواخر دولت صفوی را تجربه کرد.[۶] آمادوا[۷] کرملی دیگری بود که ریاست هیئت مقیم شیراز را بر عهده داشت. همچنین بازیل آونست چارلز[۸] که در لشکرکشی کیخسرو، داروغه‌ی گرجی اصفهان که ظاهراً مسلمان و در باطن به آیین مسیح بود، شرکت داشت، دیگر کشیش کرملی مقیم اصفهان بود و همچنین اسقف بارناباس فدلی که شاهد افول دولت صفوی در سال ۱۷۲۲/۱۱۳۴ بود. الکساندرآو مالابار کشیش کرملی در یادداشت‌هایی به‌شرح فتح قلعه‌ی نظامی‌کرمان توسط محمود می‌پردازد. مالابار رفتار محمود را در هنگام ورود به اصفهان با اتباع خارجی توصیف می‌کند و می‌افزاید که از اتباع خارجی هر دسته که می‌توانست پول بیشتر و هدیه‌ی گران‌بهاتری به فرستاده‌ی محمود بدهد، نجات می‌یافت. قحطی و بیماری در زمان فتح اصفهان به‌قدری شدت یافت که مردم گوشت انسان مرده می‌خوردند و پسران و دختران جوان را برای سدجوع می‌کشتند.[۹] مالابار بالاخره در بهار سال ۱۷۲۳/۱۱۳۵ موفق به ترک

---

۱. یادداشت‌های کشیشان کرملی در ایران به‌صورت دو کتاب قطور و پر ارزش توسط نویسنده‌ی ناشناسی به ویژگی‌های ذیل چاپ شده‌است. Chick, A (ed) A chronicle of the Carmelities in Persia, 2 vols. (London 1939)

2. Philippusa S. Trinitate

۳. Ange de st. joeseph

۴. Filgnzio di. S. Guiseppe

5. P. Martyr

6. A chronicle of the Carmelities in Persia, Vol I,P. 473.

7. Amadeo

۸. Basil of st. Charles

۹. برای آگاهی از پیرامون فتح قله‌ی کرمان و تصرف اصفهان در یادداشت‌های مالابار نگاه کنید به:
Malabar, A: "A story of the sack of Isfahan by the afghans in 1722" in: royal central asian journal, vol 23, (October 19m6), p.

اصفهان به قصد بندرعباس شد. در این سفر کشیش دیگری به نام جان فراست وی را همراهی می‌کرد. فراست نیز شاهد سقوط اصفهان و رفتن شاه حسین به اردوی محمود به هنگام انحطاط دولت صفوی بوده‌است.[۱]

کشور فرانسه نیز از دیگر کشورهای اروپایی بود که توسط ارسال مبلغان و نمایندگانی چند با دربار صفوی تماس گرفت. «...اعلیحضرت (لویی سیزدهم) در نظر دارد، آنچه ساقط شده، دوباره پایدار کند و به اتباع پادشاهی ایران که اولاد همان پدر هستند، به‌وسیله‌ی همان خود مسیح، آزادی اجرای مراسم دینی آنها را جبران و تأمین کند و برای این منظور تصمیم دارد شخص با تقوایی که بتواند پایه چنین بنای مقدسی را پی‌ریزی کند، به آنجا اعزام دارد؛ هرچند که جلب موافقت صفی (شاهان صفوی) بدون دادن امتیازاتی برای خود و کشورش دشوار می‌باشد. همچنین غیرممکن است تا زمانی که تجارت در دست انگلیسی‌ها و هلندی‌هاست، مذهب کاتولیکی کلیسای روم را در شرق برقرار ساخت و آنها کشیشانی با خود می‌برند که با اصول مذهبی و تعلیمات غلط، افکار ساده‌لوحان و اعتماد آنها را جلب می‌کنند و اجتناب از آن میسر نیست، مگر با به‌دست آوردن فرمانروایانی مطلق در تجارت که از آن جلب منافع افراد که منظور نظر اعلیحضرت در کشورش می‌باشد، حاصل می‌گردد... برای این منظور، اعلیحضرت آقای دهی گورمنن[۲] را که یکی از مشاورینش و خوانسالار و حاکم مونتارژی است، نظر به خدماتی که در سفرهای قسطنطنیه و بیت‌المقدس و شهرهای دیگر اروپا انجام داده، برای اعزام به ایران انتخاب کرده و خواسته‌است که تذکاریه‌ی حاضر به‌عنوان دستورالعمل برای کارهایی که وی باید نزد شاه ایران، بزرگان دربار، حکام، قضات و اسرای ولایات انجام دهد به‌کار رود... موضوع حقیقی که آقای دهی

---

۱. از جمله کشیشان دیگر که در اصفهان بودند، توماس فرانسوارنال Thomas freancois reynal بود که به‌همراهی سنت چارلز در لشکرکشی داروغه‌ی اصفهان شرکت کرد. وی به زبان فارسی تسلط داشت و در همین جنگ نیز کشته شد. جهت آگاهی از خاطرات و زندگی‌نامه‌ی وی نگاه کنید به:

A cheronicle of the carmelities in Persia, vol ii, p. 812.

Raynal, G.T.F. A philosophical and political history of the settlements and trade of the europans in the east and west irndies. (Transslated F. Fuatamond), (London 1776).

۲. Des havs gourmenin

برای آن فرستاده می‌شود، برقراری مذهب کاتولیک در ایران و به‌دست آوردن تجارت و تفوق و برتری فرانسه در این کشور است. وی باید در این اقدام جدی طوری عمل کند که با استفاده از یک طرف، طرف دیگر از دست نرود. پس لازم است در مقابل سلطان عثمانی با احتیاط و خالی از شبهه رفتار کرد که نقشه‌ها تولید حسادت ننماید و او مانع کامل کارها نشود، چونکه روحانیونی که به ایران فرستاده خواهند شد، و تجارتی که در آنجا طالب برقراری آن می‌باشیم، باید از بندرهای شرقی دریای مدیترانه بگذرد تا به امپراتوری ایران برسند...» فرمان فوق که در هجدهم فوریه‌ی ۱۶۲۶ توسط لوئی سیزدهم امضا شد،[1] اهداف سیاسی دولت فرانسه را از ارسال مبلغان مذهبی به‌خوبی نمایان می‌سازد. دولت فرانسه از اوایل قرن هفدهم میلادی سعی می‌کرد که از طریق کشورهای عثمانی و ایران، بازرگانی خود را در شرق گسترش دهد، به هند دست یابد و نیز مستعمراتی در آسیا به چنگ آورد. بدین منظور قراردادهایی نیز با دولت عثمانی بسته شد اما کشمکش‌های سیاسی و نظامی دولت عثمانی و ایران مانع از اجرای این قراردادها می‌شد و لذا فرانسویان جهت رسیدن به اهداف خود، ترجیح دادند که از طریق دور زدن قاره‌ی آفریقا به سواحل هند دست یابند. اما رقبای اروپایی مانند پرتغالی‌ها، اسپانیولی‌ها، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها کار را برای آنان مشکل می‌کردند. در زمان لوئی سیزدهم (۱۶۴۳ـ ۱۶۱۰)، کاردینال دوریشلو در جهت داشتن پایگاه در خاورزمین، تصمیم به برقراری فرهنگی مبتنی بر تبلیغات مذهبی با کشورهای عثمانی و ایران گرفت. دولت ایران به‌خصوص پس از گسترش سرزمین‌های خود در نواحی خراسان، گرجستان و قفقاز، کردستان و آذربایجان از قدرت و اعتبار خاصی نزد کشورهای اروپایی برخوردار بود و همین امر دولت فرانسه را متوجه ایران ساخت.

در اوایل قرن هفدهم مناسبات تجاری و سیاسی دولت فرانسه با ایران، در مقایسه با کشورهای رقیب اروپایی بسیار ناچیز بود، اما در اواخر قرن، کشور فرانسه از نظرروابط فرهنگی بر رقبای خود انگلیس و هلند، پیشی گرفت. دلیل موفقیت فرهنگی فرانسه در ایران آگاهی و شناختی بود که از ایران داشت. ادبیات فارسی در فرانسه

۱. قائم‌مقامی، سیف‌الله ،تاریخ روابط سیاسی و معنوی ایران و فرانسه در دوره صفویه، ص۱۸۶

جمع‌آوری و توزیع می‌شد و مدارسی مانند «مدرسه‌ی پاریس»، به‌ویژه برای وزارت امورخارجه، جهت تعلیم زبان‌های شرقی و در نتیجه زبان فارسی در نظر گرفته‌شد. علت دیگر موفقیت آنان، تصمیم شاه عباس برای استفاده از یک راه تجارتی بین‌المللی که از طریق روسیه به اروپا می‌رفت و دورنگاه داشتن دست بازرگانان انگلیسی، اسپانیولی و هلندی از این راه و در نتیجه توجه به دولت فرانسه بود.

دولت فرانسه در این زمان روابط دوستانه‌ای با عثمانی داشت و این امر که به‌دلایل بازرگانی، توجه‌ی فرانسه بیشتر به ایران معطوف می‌شد، موفقیت زیادی نصیب دربار صفوی کرده‌بود. اما توجه‌ی دولت فرانسه به ایران، دلایل دیگری نیز داشت. فرانسه به‌خصوص پس از بیرون راندن پرتغالی‌ها و اسپانیولی‌ها از خلیج‌فارس و جلوگیری از انحصار بازرگانی خلیج‌فارس توسط انگلیسی‌ها و هلندی‌ها، سعی در ایجاد پایگاهی جهت حفظ منافع فرانسه در خلیج‌فارس کرد. ضرورت این موضوع پس از ناامن شدن آب‌های دریای مدیترانه و عدم کفایت دولت عثمانی در حفظ امنیت این راه‌های آبی به چشم خورد و از این رو فرانسویان در جستجوی راه دیگری جهت دستیابی به مشرق زمین برآمدند.

ایجاد مناسبات بازرگانی با مشرق‌زمین به‌ویژه ایران، منافع عمده‌ای برای فرانسویان داشت. اول آنکه درآمد دیگر دولت‌های اروپایی از فروش کالاهای ایرانی را کاهش می‌داد، و دیگر آنکه آنان را مجبور به خرید کالای ایرانی از کشور فرانسه می‌کرد و این امر منافع سرشاری نصیب فرانسه می‌ساخت. برای دست یافتن به چنین اهدافی دولت فرانسه ارسال هیئت‌های مذهبی را مؤثرتر می‌دانست. به‌ویژه اینکه آنان به نام مبلغان مذهبی و با رفتاری ساده، جلب اطمینان بیشتری می‌کردند و آنچه مأموران سیاسی دولت فرانسه نتوانسته بودند از راه برقراری روابط دیپلماسی ایجاد کنند، میسر می‌ساختند. انتخاب پاسیفیک دوپرون[1] به راحتی می‌توانست این هدف را دنبال کند. دو پرون کشیشی از فرقه‌ی کاپوسن بود و سال‌ها ریاست این فرقه را در حلب بر عهده داشت و در دیگر مناطق مشرق زمین نظیر قبرس، شامات، مصر و آسیای صغیر تجربه

1. Pacifique de perovins

آموخته بود. دوپرون به اتفاق دیگر همکار کاپوسن خود گابریل دوپاری[1] عازم ایران شد. کار دوپرن در اصفهان همراه با رقابت‌های شدید دیگر همکاران مذهبی که از دیگر فرقه‌های کاتولیک بودند و قبل از وی به تبلیغ مسیحیت پرداخته بودند، آغاز شد.[2]

دوپرون در ملاقات با شاه عباس یکم در قزوین، هدایای دربار لوئی سیزدهم را به وی تقدیم داشت و از شاه ایران برای تأسیس مرکز کاپوسن‌ها در اصفهان و بغداد درخواست اجازه‌ی خرید دو خانه را کرد. شاه عباس از بیوتات سلطنتی دو خانه به کاپوسن‌ها بخشید و هدایایی نیز جهت لوئی سیزدهم به وی داد. بدین‌سان دو مرکز فرقه‌ی کاپوسن به نیابت گابریل دوپاری وژوست دوبووه[3] در اصفهان و بغداد تشکیل شد. دوپرون، خود به فرانسه بازگشت و مناسبات فرهنگی و سیاسی ایران و فرانسه وارد مرحله‌ی جدیدی شد.

در عهد لوئی چهاردهم (۱۷۱۵ـ ۱٦٤۳ حکومت) اندیشه‌ی گسترش بازرگانی فرانسه تقویت گردید و فکر تشکیل یک شرکت بازرگانی با برخورداری از حمایت دولت فرانسه مطرح شد. اگرچه فکر تشکیل چنین شرکتی از جانب وزیر دارایی لوئی چهاردهم ژان باتیست کلبر[4] تحقق یافت و بالاخره در سال ۱٦٦٤ «کمپانی فرانسوی هند شرقی» تأسیس شد، اما تأسیس این شرکت مدیون اطلاعات و تجربیاتی بود که کشیش رافائل دوان[5]ـ رئیس هیئت مذهبی کاپوسن ـ در کتابی به نام «کشور ایران» در سال ۱٦٦۰ به رشته‌ی تحریر درآورد.[6]

---

1. G. de paris
۲. رقبای دوپرون از فرقه‌های کرملی واگوستین و اغلب ایتالیایی، اسپانیولی و یا پرتغالی بودند. آنها اگرچه همگی در زمره‌ی شاخه‌ی کاتولیک مسیحیت قرار می‌گرفتند، اما صمیمیت چندانی با یکدیگر نداشتند، به ویژه اینکه دولت‌های فرانسه و اسپانیا پیوسته باهم در جنگ بودند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: سیف‌الله قائم مقامی، پیشین، ص۱۹۱
3. Juste de Beauvais
٤. Jean baptiste Colbert
5. Raphael du mans
٦. با توجه به اقامت طولانی دومان در ایران، مشاهدات وی از نظر تاریخ سیاسی ایران، به‌ویژه مناسبات ایران با ممالک خلیج‌فارس، حملات اعراب و پرتغالی‌ها به سواحل جنوبی ایران، از اهمیت خاصی برخوردار است. (نگارنده)

دومان که در معیت تاورنیه به ایران آمده بود، ابتدا ژاک دوترتر نام داشت و قبل از گرویدن به کاپوسن‌ها بدان نام معروف بود، دومان در سال‌های ۱۱۰۸ - ۱۶۴۵/۱۰۵۵ـ ۱۶۹۶ در اصفهان زیست و تا پایان زندگی نیز (۱۶۹۶) در این شهر باقی ماند.[1] متعاقب تأسیس «کمپانی فرانسوی هند شرقی» هیئتی از بازرگانان فرانسوی به پایتخت صفوی آمدند. تسلط دومان به زبان فارسی و ترکی و آگاهی وی از دربار ایران، موفقیت نسبی اعضای هیئت را به دنبال داشت.[2]

در عهد سلیمان هیئت دیگری از جانب لوئی چهاردهم به ایران آمد که آنان نیز به کمک رافائل دومان موفق شدند در سال ۱۶۷۱ فرمانی مبنی بر تجارت آزاد فرانسویان در ایران به‌دست آورند.

دومان در طول اقامت خود در دربار صفوی از امتیازات خاصی برخوردار بود و با شناختی که از فلسفهٔ و ادبیات شرق، نجوم و ریاضیات داشت، به‌زودی توانست معلم دربار شود. وی به درباریان از جمله شاه‌عباس دوم، ریاضی، نجوم و زبان فرانسه درس می‌داد. نزدیکی وی با دربار صفوی، برای دولت فرانسه خالی از منافع سیاسی نبود و بدین ترتیب دولت فرانسه نیز توانست با تکیه بر مبلغان مذهبی خود که ظاهراً کاری جز تبلیغ مسیحیت در مشرق زمین نداشتند، اهداف سیاسی خود را دنبال کنند.

---

۱. تحت نظارت دومان، کشیش دیگری از کاپوسن به نام گابریل دوشینون G de Chinon در اصفهان ضمن تبلیغات مذهبی، به تحقیقات شرق‌شناسی نیز می‌پرداخت. وی مدت ۲۵ سال در اصفهان اقامت داشت و به علت اختلاف با روحانیان ارمنی جلفا مجبور به ترک اصفهان به مقصد تبریز شد و بعدها نیز جهت مأموریتی به هندوستان رفت و سرانجام درآنجا وفات یافت. برای اگاهی پیرامون تحقیقات شرق‌شناسی وی نگاه کنید به:

De Chinon, G: Relalions nouvells du levant etc. (Lyons 1671).

۲. اعضای این هیئت عبارت بودند از: دولالن Dulalain، لوگز Le Gouz، ببر Beber، دوپن Dupont، ماریاژ Mariage که در تاریخ ۱۳ ژوئیه‌ی ۱۶۶۵ به اصفهان وارد شدند. اعضای هیئت به‌علت عدم تفاهم با یکدیگر، با مشکلات زیادی توانستند با شاه عباس دوم ملاقات کنند و امتیازاتی دریافت دارند. برخی از این امتیازات عبارت بودند از: افتتاح نمایندگی کمپانی فرانسوی هند شرقی در ایران، معافیت گمرکی در سه سال اول افتتاح، برخورداری از عنایات شاهانه مانند دیگر اتباع خارجی، داشتن یک خانه در اصفهان، اجازه‌ی تهیه‌ی شراب و تقدم نمایندگان فرانسه بر نمایندگان کشورهای دیگر.

کشیش دیگری که از جانب لـوئی چهـاردهم در سـال ١٦٤٥ بـه دربـار عبـاس دوم فرستاده شد، ریگوردی (Rigourdy) بود. وی از مبلغان ژوزئیت بود که تحت حمایت دربار صفوی در سال ١٦٥٢/١٠٦٣ موفق به دایر کردن تشکیلات ایـن فرقـه در اصـفهان شد. ریگوردی به‌تدریج در دربار صفوی راه یافت و برای پیشبرد مقاصد سیاسی، حتـی پیشنهاد ازدواج عباس دوم با شاهزاده‌خانم‌های دربـار فرانسـه را کـرد. اگرچـه پیشـنهاد ریگوردی جامه‌ی عمل نپوشید، اما تبلیغات او و دیگر همکارانش بی‌ثمر نبود. تزیینـات دربار صفوی، به‌ویژه دربار عباس دوم بسیار متأثر از دربار فرانسه بود؛ بـه‌حـدی کـه در این زمان، دستور داده‌شد که هنرمندان، تصاویر زنان فرانسوی را بر دیوارهای کاخ چهل ستون نقاشی کنند. در عهد سلیمان نیز فرانسویان از اعتبار خود در دربار صفوی استفاده کردند و توانستند با تقاضای لوئی چهاردهم موافقت سلیمان را مبنی بر عـدم واگـذاری اموال موروثی خانواده غیرمسلمانی به شخص مـسلمانی از همـان خـانواده جلـب کننـد. بدین ترتیب و با وجودی که این امر خـلاف قـوانین ارثـی اسـلام بـود، کاتولیـک‌هـای فرانسوی توانستند از واگذاری این حق ارثی معاف شوند.

ریگوردی در یکی از سفرهایش به لهستان موفـق شـد توجـه دربـار لهسـتان را بـه توسعه‌ی فرقه‌ی ژوزئیست‌ها در اصفهان جلب کند. علاوه بر کمک‌هایی که از موقوفات سلطنتی لهستان به هیئت لهستانی ژوزئسیت در ایران تعلق گرفت، مبالغی نیز بـه هیئـت فرانسوی ژوزئیست‌ها در اصفهان پرداخت شد.

پس از ریگوردی، فعالیت ژوزئیست‌ها توسط الکساندر دورودس[1] که تجربیات سـی ساله‌ای در آسیای شرقی داشـت، ادامـه یافـت. رودس در سـال ١٠٦٥ /١٦٥٥ از طریـق تبریز به اصفهان آمد. وی چندین سفر به ایران داشت که آخرین آن در سـال ١٦٦٠ بـود و سرانجام نیز در ایران درگذشت.

آخرین کشیش ژوزئیت، ومی‌ویلوت[2] بـود کـه شـرح اقامـت خـود در ایـران را بـه صورت کتابی منتشر ساخته‌است.

---

1. Alexander de Rhodes
۲. Vilotte

فرانسوا پیکه کشیش کاتولیک از جمله مبلغان مسیحی فرانسوی بود که بالاترین مقام کلیسا را داشتند، فعالیت‌های وی در ایجاد روابط سیاسی و فرهنگی و بازرگانی بین ایران و فرانسه مؤثر بود. وی قبل از آنکه به خدمت کلیسا درآید، به تجارت مشغول بود تا آنکه در سال ۱٦۵۲ به کنسولی فرانسه در حلب منصوب شد. فعالیت‌های وی در رابطه با حمایت از مسیحیان سوریه و توجه دربار واتیکان به وی باعث شد که وی به جامعه‌ی روحانیون بپیوندد. در سال ۱٦۷۵ به‌سمت قائم مقام پاپ در بابل انتخاب شد و در همین منصب بود که امور مبلغان مذهبی ایران و یونان را زیر نظر داشت. اختلافات موجود در جامعه‌ی مسیحیت نواحی تحت نظارت پیکه باعث شد که وی به‌عنوان سفیر روانه دربار سلیمان شود. در دربار صفوی، وی علاوه بر حل مشکلات جامعه‌ی مسیحیت، موفق به تجدید روابط بازرگانی ایران و فرانسه شد. پیکه در سال ۱٦۸۵/۱۰۹٦ در همدان درگذشت.

پیدودوسنت اولن[1] در سال ۱٦۸۷ به‌عنوان جانشین فرانسوا پیکه انتخاب شد. وی ابتدا مقر خود را در همدان و سپس از سال ۱٦۹٤ در اصفهان تعیین کرد. طی اقامت در اصفهان، از جانب لوئی چهاردهم به‌سمت کنسول فرانسه در دربار صفوی منصوب شد. انتصاب وی به‌سمت کنسولی، به‌دلایلی سیاسی و به‌علت مخالفت‌های دیگر مبلغان مذهبی و ملغی شدن برخی امتیازات فرانسویان بود که ورود هیئت‌هایی از جانب پاپ و دولت فرانسه را به‌دنبال داشت.[2] از دیگر مبلغان فرانسوی مارتن گودرو[3] است که در حدود سال ۱٦۸۰/۱۰۹۱ به ایران وارد شد. وی در طول اقامتش در اصفهان شاهد چند واقعه تاریخی مانند مرگ سلیمان و مراسم تاج‌گذاری شاه حسین در ۱٤ ذیحجه‌ی ٦/۱۱۰۵ اوت ۱٦۹٤ بود.[4] گودرو به زبان فارسی تسلط داشت و مدت هجده سال در

---

۱. P. de st.olon

۲. برای آگاهی از یادداشت‌های دوسنت اولن در مورد اختلافات سیاسی نگاه کنید به:
A chronicle of the carmelities in Persia, vol ii, p. 535

۳. M. Gaudereau

٤. برای آگاهی از خاطرات و مشاهدات گودرو در دربار شاه سلیمان، مرگ وی و تاج‌گذاری شاه حسین نگاه کنید به: Goudereau, m, rlation de la mort de shab soliman roy de perse et du couronnement du sultan ussain son fils. (paris 1696)

ایران، ترکیه، عربستان و هندوستان تبلیغ دین مسیح می‌کرد. وی در سال ۱٦۹۸ به نیابت اسقف اعظم آنقره (آنکارا) برگزیده شد و مدتی نیز سمت مترجمی‌دربار فرانسه را بر عهده داشت. در سال ۱٦۹۹ گودرو در معیت اسقف اعظم آنقره برای تجدید امتیازات مبلغان کاتولیک ایران به اصفهان آمد. وی در این سفر از جانب وزیر اعظم شاه حسین یکم، مأموریت رساندن نامه‌ای به لوئی چهاردهم را یافت، اما به‌علت کشمکش‌های فرانسه بر سر جانشینی اسپانیا، دربار صفوی از فرانسه پاسخی دریافت نداشت.[۱] گودرو بعدها مدیر خانه‌ی کاتولیک[۲] در پاریس شد.

در سال ۱٦۷۳ کشیش کاتولیک فرانسوی دیگری به نام سانسون[۳] به ایران فرستاده شد و سانسون ابتدا چند ماهی در قزوین اقامت گزید و به فرا گرفتن زبان‌های ترکی، فارسی و ارمنی پرداخت. وی در سال بعد عازم مناطق غرب ایران شد و با آداب و رسوم ایران آشنایی یافت.

پس از مرگ فرانسوا پیکه در سال ۱٦۸۵ سانسون مأموریت رسیدگی به میراث وی در همدان را یافت. متعاقب آن به اصفهان رفت و به‌تدریج و نیز با سفارش نامه‌ای از دربار به دربار صفوی راه یافت و اطمینان دربار ایران را به خود جلب کرد و حتی از جانب ایران مأمور رساندن نامه‌ای به دولت فرانسه شد. وی از زمره‌ی کشیشانی بود که اقامتی طولانی (۱۱۰۳ـ ۱۰۹۵/۱٦۹۱ـ ۱٦۸۳) در ایران داشت و به همین جهت توانست خاطرات خود را به صورت کتابی منتشر سازد.[٤]

---

relation d une mission fait nouvellement par monseigneur l archevsque d ancyre a. ispaban en perae pour la reunion des armenens a l eglise catholique. (paris 1702)
relaition de perse ecrite par un missionnaire a un de ses amiss en france, (paris? 1700 – 1702?)
relaition des differentes especes de peste que reconnoissent les orientaux..., (paris 1721)

این کتاب را گودرو پس از منصوب شدن به سمت معاونت اسقف آنقره در سال ۱٦۹۸ نوشت.

۱. برای اطلاع از مفادنامه نگاه کنید به: سیف‌الله قائم‌مقامی، روابط سیاسی و معنوی ایران و فرانسه، ص۲۲۷

۲. La Maison des Nouveaux

۳. Sanson

٤. کتاب سانسون به عنوان Voyage ou Rrlation de l, Etat Present du Royaume de perse در ۱٦۹۵ در پاریس به چاپ رسید در ایران نیز با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده‌است. (سفرنامه‌ی سانسون، **وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی**، ترجمه‌ی تقی تفضلی)

کشیشان کاتولیک فرانسوی دیگری نیز در ایران زندگی کردند که تبلیغات مذهبی خود را به موازات کارهای سیاسی خود به انجام رساندند که از آن جمله فرانسوا الکلردو ترامبه بود که در سال ۱۵۹۹ به فرقه‌ی کاپوسن گروید و نام ژوزف دوپاری بر خود گذارد. دیگر کشیش ربوفا کنسول فرانسه در شیراز بود که در وقایع محاصره‌ی شیراز در سال ۱۷۲٤ کشته شد. همچنین ایسودن ریاست هیئت کاپوسن تبریز را بر عهده داشت.

ژوزف آپی سلیمیان،[۱] در تفلیس متولد شد و ایام کودکی و نوجوانی خود را در پاریس گذراند و زبان‌های اروپایی، زبان فرانسه و ایتالیایی را فراگرفت. در ایام جوانی مجدداً در تفلیس اقامت گزید و به فرا گرفتن زبان‌های ترکی، فارسی، گرجی، عربی و ارمنی پرداخت.

وی در سال ۱۷۱٦ با سمت منشی به هیئت گاردان که عازم ایران بود، پیوست و در سال ۱۷۱۷ به مرز ایران در حوالی ایروان رسید و پس از سه ماه اقامت در آنجا، و شش هفته اقامت در تبریز در سال ۱۷۱۸ به کاشان که مدتی مقر شاه حسین یکم شده بود، وارد شد. ژوزف آپی سلیمیان مدت‌ها در اصفهان شاهد عینی وقایع سیاسی و اجتماعی مهم عهد صفوی بود؛ به‌خصوص که در سال ۱۷۲۲/۱۱۳٤ (سال سقوط صفویه) خود یکی از مهره‌های مهم جریانات تاریخی بود. در زمان محاصره‌ی اصفهان توسط محمود افغان، ژوزف آپی سلیمیان به‌عنوان نماینده و مترجم کاردان به اردوی فرح‌آباد محمود می‌رود و از او به‌عنوان شاه ایران خواهش می‌کند که فرانسویان و اموال آنان و نیز مبلغان فرانسوی تحت حمایت محمود درآیند. محمود با خواهش او موافقت می‌کند و قرار بر این می‌شود که با افراشتن پرچم فرانسه، کسی متعرض آنان نشود.

ژوزف آپی سلیمیان همچنین در ملاقاتی که بین محمود افغان و شاه حسین در آغاز زمستان سال ۱۷۲۲/۱۱۳٤ صورت گرفت، حضور داشت. آنچه مسلم است آشنایی ژوزف آپی سلیمیان به زبان‌های مختلف، کمک زیادی به هیئت گاردان در ایران کرد، به‌خصوص که گاردان در ابتدا آشنایی چندانی به زبان‌های شرقی نداشت.

---

۱. j. JOSEPH (Hovsep) Apisalaimian

خاطرات ژوزف آپی سلیمیان در سال ۱۷۲۳ تحت عنوان «جنگ داخلی ایران» نگاشته می‌شود که ابدالی‌ها و غلیجایی‌ها، شورش میروس، جلوگیری از حملات اعراب مسقط در خلیج‌فارس توسط لطفعلی‌خان، نخستین حمله‌ی محمود به ایران، شورش لزگی‌ها، دومین حمله‌ی محمود، محاصره‌ی اصفهان، فتح جلفا، رفتار افغان‌ها به هنگام ورود به جلفا و اصفهان، اوضاع اجتماعی شهر اصفهان به هنگام قحطی، مأموریت خودش به هنگام اقامت محمود در فرح‌آباد، اخذ مالیات از مردم پس از سقوط اصفهان و اخذ مالیات از ارامنه و کمپانی‌های انگلیسی و هندی و شورش مردم قزوین و شکست امان‌الله و لشکرش و بالاخره وقایع ابتدای سلطنت محمود را شرح می‌دهد.[۱]

همچنین برخی از یادداشتهای وی تحت عنوان « Memoire sur la guerrecivil de perse » که شامل مشاهدات وی در دربار صفوی و رسیدن به حضور میرویس در اصفهان است در دفتر گزارش‌های مربوط به ایران در وزارت امورخارجه‌ی فرانسه، جلد ششم، (ورق ٢٦٣٤) درج شده است. ژوزف آپی سلیمیان از طریق همدان و رشت در سال ۱۷۲٤ به قسطنطنیه وارد می‌شود. در آنجا کتابی تحت عنوان «تاریخچه‌ی انقلاب اخیر ایران» متکی بر مشاهدات ژوزف آپی سلیمیان توسط مأمور فرانسه به نام ویکنت آندره زن نوشته می‌شود که توسط خود ژوزف تحت نام سرگذشت انقلاب ایران تألیف آقای گرجی، مترجم کنسول فرانسه در اصفهان به زبان ایتالیایی ترجمه می‌شود.[۲] پایان زندگی ژوزف آپی سلیمیان چندان روشن نیست. ممکن است وی سال‌های آخر عمر را هم‌زمان با کروسینکسی در ایران به‌سر برده باشد و سال‌های بحرانی تاریخ ایران را تجربه کرده باشد.[۳]

---

۱. قسمت اخیر خاطرات آپی سلیمیان با ویژگی‌های زیر چاپ شده‌است:
Gilanentz, petros di sargis journal published in the periodical krunk. (Tifils feb. march. 1863).

۲. برای آگاهی از این کتاب نگاه کنید به: Clairac, louis – Andere de la manic de, histoire de perse depuis le commencement de ce siecle, 3 vols. (paris 1750).

۳. برای اطلاع از شرح زندگی ژوزف آپی سلیمیان رجوع کنید به :
Gabashvili, v.n. loseb k art veli, xviiis-is diplomati da iltirkosi, in: masalebi sak art velosa da ravkasisis istorisat vis. No 32, p. 111-121, (tifilis 1955).
Lang,D. M: "Georgian Relaition with france during the reign of wakhtang vi", in, in: IRAS. Oktobr 1950.

بالاخره از دیگر کشیشانی که در اواخر دولت صفوی در ایران می‌زیستند، تادوزیودا کروسینسکی (۱۷۵٦ـ ۱٦۷۵) را می‌توان نام برد. مشاهدات کروسینسکی که بعدها به‌صورت کتابی منتشر شد از این نظر حایز اهمیت است که وی سال‌های آخر سلطنت شاه حسین یعنی سقوط دولت صفوی و تسخیر اصفهان و رویدادهای محاصره این شهر و بالاخره قوت یافتن دولت افاغنه را تجربه کرده‌است، وی نه تنها به‌عنوان یک روحانی، بلکه به‌عنوان یک پزشک نیز با دربار صفوی و بزرگان افغان ارتباط داشته است و بسیاری از نکات و اتفاقات را که از چشم دیگر مورخان و یا شاهدان پنهان مانده است، به رشته‌ی تحریر درآورده‌است.

کروسینسکی در آغاز جوانی زبان‌های شرقی را یاد گرفت و پس از گرویدن به آیین ژوزئیت‌ها در سال ۱۷۰۷، به هیئت مبلغان ژوزئیت در ایران پیوست و در سال ۱۷۲۰ دادستان هیئت مذکور شد. تسلط وی به زبان‌های شرقی و تبحر وی در منصب دادستانی، باعث شد که وی به‌عنوان منشی و مترجم بارناباس فدلی اسقف اصفهان و نماینده‌ی پاپ کلمان یازدهم و امپراتور لوئی چهاردهم در حل مشکلات هیئت مبلغان کاپوسن تفلیس و گنجه انتخاب شود و کمک‌های شایانی در رفع مشکل آنان بکند. کروسینسکی مدت هجده سال در ایران بود و به‌علت خدمات مذهبی و پزشکی و مقامی‌که به‌ویژه در سال‌های آخر اقامتش به وی محول شد، شاهد بسیاری از حوادث تاریخی و رویدادهای سیاسی دربار صفوی بود.

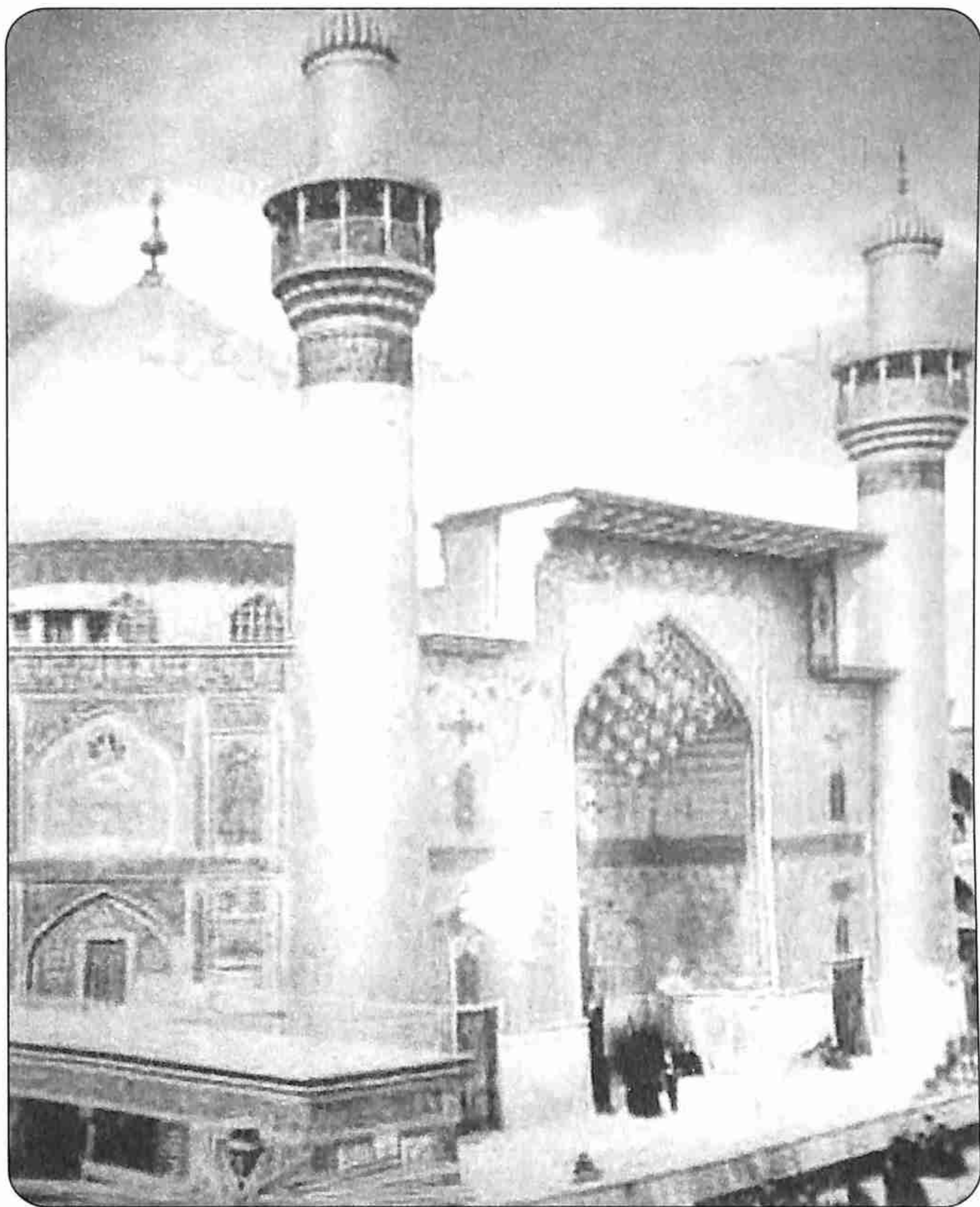
سال‌های آخر اقامت کروسینسکی در پایتخت صفوی مصادف با دوره‌ی افول این دولت بود. پس از حمله‌ی محمود افغان به اصفهان و سقوط صفویه، کروسینسکی از حمایت محمود در اصفهان برخوردار شد و روابط خوبی با بزرگان محمود داشت، تا اینکه در سال ۱۷۲۵/۱۱٤۷ از محمود اجازه‌ی بازگشت به اروپا را گرفت. کروسینسکی خاطرات و مشاهدات اقامت خود در ایران را به زبان لاتین به رشته‌ی تحریر درآورد که

Georgia and the fall of the safavi dynasty, in: bsoas, vol. xiv. Part 3. 1952

متن اصلی آن پیدا نشده است، اما ترجمه‌هایی از آن به زبـان فرانســه، انگلیســی، هلنـی، ترکی و آلمانی موجود است.

فصل دوم

سوگواری و تعزیه به روایت سیاحان



مرقد مطهر امام علی (ع)؛ نجف اشرف

آیین سوگواری در دوران صفوی مربوط به ایرانیانی است که پس از رحلت پیامبر(ص) خلافت را حق امام علی (ع) و اولادشان می‌دانستند.

صفویان که با اتکا به مذهب شیعه حیات یافتند مهم‌ترین عامل تألیف قلوب مردم را زنده نگه داشتن سوگ و عزاداری بر امام حسین (ع) می‌دانستند.

آیین سوگواری از حرکت‌های فرهنگی ایرانیان برای حفظ قداست ارزش‌های والای انسانی است که اجرای آن در جامعه نمایان‌گر ظالم از یک‌سو و مظلوم از سوی دیگر است؛ یعنی همان مصاف تاریخی بین حق و باطل که حق نهایتاً پیروز می‌شود.

اجرای این گونه مراسم در تاریخ میانی ایران (دوره‌ی صفویه) به اندازه‌ای مهم بوده است که در جلد هفتم تاریخ کمبریج آمده‌است.

مصیبت کشته شدن حسین بن علی و یارانش در روز عاشورا زمینه‌ی ایجاد یک واقعیت دردناک منظوم برای دنیای اسلام بوده‌است.

یکی از مهم‌ترین مسایل مطرح شده در بین مردم در این دوره سوگواری بر ائمه‌ی اطهار(ع) و به‌خصوص حضرت اباعبدالله الحسین است؛ بدین شکل که پس از ورود اسلام به ایران در کمتر از یک نسل ایرانیان دچار شرایط و وضعیت تازه‌ای شدند. اسلامی که توسط امویان و جانشینان آنها یعنی عباسیان ترویج می‌شد، اسلامی بود که مایه‌های اصیل دین و قرآن در آن وجود نداشت، بلکه صورت ظاهری بود برای فریب دادن مردم. فرصت‌طلبان منافق که با غصب حکومت از جانشینان خدا در روی زمین،

خودشان را وارث و خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانستند بر عرب بودن خود فخر ورزیده در زنده کردن افکار جاهلی قبل از اسلام اصرار داشتند.

به‌همین خاطر ایرانیان را به جرم ارادت به علویان و طرفداری از آنان، سخت تحت مراقبت و تعقیب و آزار قرار داده و نام موالی را بر آنها گذاشته بودند و ایشان را به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند. این نگاه های جاهلانه همراه با قرائت های التقاطی از دین نوپای اسلام ، مهمترین عامل وحدت آفرین برای ایرانیان در دفاع از خاندان پیامبر (ص) واسلام ناب بود .

حرکت هایی مانند نهضت توابین ، قیام مختار و قیام زید بن علی در قرن اول هجری غالبا از ناحیه ایرانیان حمایت می شدند . در واقع مهمترین دلیل مخالفت با اعراب از جانب ایرانیان ، دفاع از اسلام و ولایت علی بن ابیطالب (ع) در مقابل غاصبان آن و مبارزه با آنان برای احقاق حقوق از دست رفته ائمه اطهار (ع) بود.

۱ـ دلایل پذیرش آیین شیعه به وسیله اکثریت ایرانیان

شیعه نام عمومی گروه‌ها و نهضت‌هایی بود که پس از فوت پیامبر(ص) خلافت را حق علی (ع) و اولاد ایشان می دانستند و به تداوم جانشینی پیامبر(ص) و حاکمیت در خاندان حضرت علی(ع) و به‌خصوص فرزندان حضرت فاطمه (س) و امام حسین (ع) اعتقاد داشتند.

علاوه بر این در فرهنگ شیعه جنبه‌های مهمی وجود داشت که آن را در مقابل تسنن برای ایرانیان پذیرفتنی می‌کرد که عمده‌ی این نکات چنین است:

۱ـ تشیع، خلافت را حق نوادگان پیامبر (ص) و فرزندان امام علی (ع) می‌دانست. این نکته در میان ایرانیان به‌نوعی سلطنت تعبیر می‌شد که حاکمیت شناخته شده در فلات ایران بود. یعنی وراثت اصل مهم جانشینی بود.

۲ـ ایرانیان برای پادشاه و حاکم چیزی را قایل بودند به نام فره ایزدی. این فره که نور سلطنت نیز بود از طرف اهورامزدا به پادشاه تفویض می‌شد و از آنجا که پیامبر با منبع وحی و خداوند متصل بود به‌طور طبیعی فره دریافت می‌نمود و این نور به خاندانش منتقل می‌شد.[1]

از سوی دیگر این باور میان ایرانیان بود که امام حسین با شهربانو دختر یزدگرد ازدواج کرده و ثمره‌ی این ازدواج تنها یک پسر و آن هم علی بن حسین (ع) بوده‌است و ایشان دارای دو فره و دو حق جانشینی یکی در میان اعراب و دیگری از طرف ساسانیان می باشند.

۳ـ یکی از نزدیک‌ترین یاران پیامبر و از شیعیان نخستین سلمان فارسی ایرانی الاصل بود که مورد احترام شیعیان قرار داشت و پیامبر به او لطف و ارادت خاص داشت.

٤ـ حضرت علی (ع) با فروش دختران والامقام و خانواده‌دار ایرانی مخالفت کرده بود و به‌همین خاطر به‌جهت تکریم، ایشان را به عقد بزرگان عرب در آورده‌بودند و

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ٢٦

همین مسئله نیز موجب توجه مردم ایران به اسلام و علاقه و ارادت بیشتر به خاندان علی بود.

۵ـ قاتل خلیفه‌ی دوم که در قاموس شیعه غاصب حق خلافت است ابولؤلؤ می‌باشد که یک برده‌ی ایرانی بوده و به‌همین خاطر مغضوب اهل سنت است ولی انتقام او از عمر فقط برای احقاق حکومت علی است نه چیز دیگر.

٦ـ یکی از نهضت‌هایی که موفق شده انتقام خون شهدای کربلا را بگیرد، نهضت توابین است که توسط مختار انجام شد و موالی همان بردگان ایرانی در پیشبرد آن بسیار مؤثر بودند.

۷- نکته‌ی آخر این‌که امام علی‌ابن‌موسی‌الرضا (ع)، امام هشتم، در ایران زندگی کرد و در ایران وفات یافت و اینکه حیات و ممات ایشان در ایران بود بسیار برای ایرانیان ارزشمند و مهم است.

همه‌ی این نکات علاوه بر روح ضد خلافت شیعه، تشیع را در نظر ایرانیان مقبول‌تر کرده‌بود.

۲ـ آیین سوگواری حرکتی ملی و فرهنگی

برگزاری سوگواری بین مردم یکی از حرکات فرهنگی و ملی بود که برای نگه داشتن یادبود و خاطره‌ی شهادت مظلومانه‌ی امام حسین (ع) در کربلا و یادآوری روح مبارزه بین شیعیان و خلفا در قرون دوم و سوم و چهارم هجری اولین بار به‌صورت رسمی توسط یکی از حاکمیت‌های ایرانی شیعی یعنی «آل بویه» صورت گرفت.[۱]

اینکه آیا عزاداری از همین زمان ریشه گرفته یا نه جای بحث دیگری است. تنها این نکته قابل ذکر است که بنا به شهادت ابن کثیر در احسن القصص در زمان معزالدوله آیین عزاداری برپا می‌شده‌است.

۱. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه،ص۲۷

معزالدوله احمدابن بویه در بغداد در دهه‌ی اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد بسته شد و مردم لباس سیاه و عزا پوشیدند و به عزاداری سیدالشهدا پرداختند. چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علمای اهل سنت آن را بدعتی بزرگ دانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند چاره‌ای جز تسلیم نیافتند. بعد از آن هرسال تا انقراض دولت دیلمیان شیعه ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه و سوگواری به جای می‌آوردند.[۱]

تعزیه و سوگواری چیست و چه ویژگی‌های خاصی دارد که توانست به‌عنوان ابزار کاربردی در مقابل ایرانیان قرار گیرد؟

تعزیه در لغت به‌معنای عزاداری و سوگواری کردن است و برپا داشتن مجلس عزای حسین‌بن‌علی (ع) نمایش دادن وقایع کربلا و حوادثی که بر سر ائمه آمده‌است، زیباترین و مؤثرترین شکل آن است. در جلد هفتم تاریخ کمبریج نیز آمده‌است: تراژدی کشتن حسین بن علی و یارانش در صحرای کربلا زمینه‌ی ایجاد یک نمایش دراماتیک منظوم برای دنیای اسلام بوده‌است. گروهی از محققین ریشه‌های سوگواری را مربوط به دوران کهن‌تری از واقعه‌ی کربلا می‌دانند. این گروه این آیین را مانند آیین‌های دیگری از این دست مانند عمرکشان که ریشه‌ی اصلی آن همان آیین مگوپتیا یا مغ‌کشی دوره‌ی پیش از اسلام است، می‌دانند.[۲]

پیش از اسلام آیینی وجود داشته‌است که بنا به شهادت مورخانی چون نرشخی در تاریخ بخارا، آن را سیاوش‌خوانی می‌نامیدند. این آیین که هنوز در قسمت‌هایی از منطقه‌ی فارس رواج دارد، مراسم سنتی مذهبی سوگواری برسیاوش پسر کیکاووس کیانی است. مکر سودابه همسر کاووس را از ایران به توران کشاند و آنجا به‌دست افراسیاب در عین پاکی و راستی به کشتن داده و سرش را از تن جدا کردند.[۳]

---

۱. بیضایی،بهرام ،**نمایش در ایران**، ص ۱۹

۲. آژند،یعقوب، **نمایش در دوره صفوی**، ص۱۹

۳. همان، ص۱۹

سیاوش در اساطیر و باورهای ایرانی یک نیمه ایزد نیمه انسان بوده که مظهر پاکی و صداقت است. او از آتش و آب و جان می‌گذرد تا صداقت پایدار بماند و حقیقت بر دروغ چیره شود.

در میان اساطیر مذهبی او جزو ایزدان زمین و خدایان شهیدشونده چون ایزیس مصری می‌باشد که مرگ و زایشش چون فصول سال است و جای خون او گیاه می‌روید.

در باورهای زردتشتی سیاوش از برگزیدگان است. او به‌وجود آورنده‌ی یکی از خواص و یاران سوشیناس در عهد زردتشتیان یعنی کیخسرو است.

آیین سیاوش‌خوانی به‌صورت تعزیه اجرا می‌شد. گاهی این آیین برای برکت زمین انجام می‌شد. مهم‌ترین سند اجرای آیین شهادت نرشخی در تاریخ بخارا است:

مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست؛ چنان‌که در همه‌ی ولایات معروف است مطربان آن را سرود ساختند و توالان آن را گریستن مغان خوانند. این سخن زیادت بر سه هزارسال است.[۱]

و در جای دیگر:

اهل بخارا بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن را کین سیاوش خوانند و محمدابن‌جعفر گوید که از این تاریخ سه هزار سال است ـ والله اعلم.[۲]

و یک سری نقاشی‌های دیواری که در سغد یافته‌شده که به آیین سیاوش‌خوانی شبیه است. شباهت‌های بسیاری که میان این آیین و واقعه کربلا وجود داشت عامل به‌وجود آورنده‌ی عزاداری بود. مهم‌ترین این نکات آن بود که هم سیاوش و هم امام حسین از خواص بودند و هر دو در کنار آب شهید شدند؛ یکی کنار جیحون و دیگری کنار فرات و هر دو در مقابل دروغ ایستادند.[۳] در هر صورت آیین سوگواری، چنان‌که گفته شد در دوره‌ی آل‌بویه شروع به می‌شود و با سقوط این سلسله به‌مدت چند قرن جنبه‌ی مخفی

---

۱. بیضایی،بهرام ، **نمایش در ایران** ، ص ۳۰

۲. همان، ص ۳۰

۳. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه،ص۲۱

پیدا می‌کند تا به زمان صفویه می‌رسد که زمان بالندگی و شکوفایی آیین و تثبیت تشیع در ایران است.

در مورد صفویه و اینکه از کجا برخاسته‌اند و چگونه به‌قدرت رسیده‌اند بسیار سخن رفته‌است. گفته شده که آنها تبار خود را از یک‌سو به خاندان پیامبر می‌رساندند و از سوی دیگر خود را ایرانی‌الاصل می‌دانستند.

از شیخ صفی نخستین فردْ شناخته شده‌ی صفوی تا شاه اسماعیل یعنی از حدود قرن هفتم تا قرن دهم دوران تلاش این سلسله برای کسب قدرت سیاسی در ایران است. بنا به شهادت منابع، شیخ صفی شیعه نبود. جانشینان وی نیز تا جنید هنوز به این آیین نبودند اما از دوران جنید این خاندان به تشیع روی آوردند. و در سال ۹۰۷ هم‌زمان با به تخت نشستن اسماعیل پسر سلطان حیدر تشیع رسمیت یافت.[۱]

ظاهراً مهم‌ترین دلیل انتخاب تشیع از طرف صفویه را می‌توان مخالفت با عثمانیان که یک حاکمیت اهل تسنن در غرب ایران بودند، دانست.

شاه اسماعیل با قراردادن تشیع به‌عنوان مذهب رسمی ایران آن را از قالب حاکمیت یک نهضت فکری به یک مذهب حکومتی تبدیل کرد.[۲]

او قصد داشت به‌وسیله‌ی یکسان کردن مذهب به یکپارچگی برسد که در این کار توفیق یافت؛ زیرا صفویان نخستین حاکمیت ملی بعد از اسلام در ایران بودند که مرزهای عصر ساسانی را احیا کردند و ایران برای نخستین بار در این مدت دارای یک شاه و یک مذهب گشت. علاوه بر آن اسماعیل با اعلام تشیع در ایران به‌عنوان مذهب رسمی دولت صفوی به تشویق و ترغیب و علنی‌سازی سوگواری شیعی پرداخت تا ارزش و کارآمدی دولت خود را هرچه بیشتر ارتقا دهد.[۳]

صفویه برای مقابله با همسایه‌ی خود شروع به احیای آیین‌های شیعی نمود که تضاد میان این دو فرقه را بیشتر می‌کرد. روضه‌خوانی و تعزیه از این دست آیین‌ها بودند.

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۷

۲. همان

۳. همان، ص۸۰

استفاده ابزاری از این آیین‌ها ابزاری بوده‌است برای تهییج شیعیان به حق خواهی خون امام‌حسین در برابر ستمگران و زورگویان از نوشته‌های سیاحان که در این دوره به‌دست آمده‌است، به‌خوبی برمی‌آید.

از دوره‌ی مغول روابط با خارج از مرزهای ایران بسیار شد. اروپاییان که متوجه شرق شده‌بودند، راه مشرق را گرفتند.

این روند در عصر صفویه شدت بیشتری یافت. جهانگردان بسیاری به ایران می‌آمدند و شرح مشاهدات خود را از رسوم ایرانی نوشتند. از این آیین‌ها یکی هم عزاداری امام حسین است.

۳ـ سوگواری از نگاه سفرنامه‌ها

با شکل‌گیری رنسانس اروپاییان میل زیادی به پیشرفت پیدا کردند. آنها برای یافتن نکات تازه راه شرق را در پیش گرفتند. غریزه‌ی سودجویی، سودای تحقیق و دست یافتن به دانش‌نوین، خوابانیدن آتش کنجکاوی، میل بازاریابی و پراکندن آرای و عقاید دینی به عشق پاداش آن‌جهانی، همه از انگیزه‌هایی است که بازرگانان، دانش‌پژوهان، جهانگردان و مبلّغان عیسوی را از قدیمی‌ترین زمان‌ها و از دور افتاده‌ترین نقاط مغرب زمین به ایران کشانیده است.[۱]

این افراد در قالب سفیر، جهانگرد بازرگان، مبلغ دینی و مذهبی به ایران آمدند و با تجسس و مطالعه بر جامعه‌های شرقی توانستند به جنبه‌های مختلف زندگی مردم این دیار برسند. و اغلب شرح دیده‌های خود را در قالب سفرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌ها نگاشتند که دارای محاسن زیادی نسبت به آثار نوشته شده‌ی فارسی هستند.

از محاسن این منابع به‌خصوص در دوره‌ی صفویه، افشاریه و زندیه آن است که نویسنده‌ی آزادی ابراز مطالب خود را داشته و بر خلاف منابع فارسی که بیشتر شرح زندگی سلاطین می‌باشد، به‌شرح زندگی مردم عادی نیز پرداخته‌اند.

---

۱. طاهری، ابوالقاسم ،تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ار مرگ تیمور تا شاه عباس، ص۳۷

عمده‌ی این سفرنامه‌ها توسط اتباع کشورهای بزرگ چون اسپانیا، پرتقال، فرانسه و انگلیس است و آنها که در موضوعات مختلف و به مقاصد مختلفی به ایران آمدند را می‌توان به ترتیب اهمیت، دسته‌بندی نمود:

الف) سیاسی

در دوره‌ی صفویه اروپایی‌ها اقدام به اعزام سفیر به ایران نمودند، بخشی از اهداف در این قالب بود که با کمک ایرانیان، به مقابله با عثمانیان بپردازند. البته این مهم در آینده هیچ‌وقت تحقق نیافت اما نمایندگان سیاسی در این دوره به ایران وارد شدند و مشاهدات خود را به‌صورت سفرنامه در آوردند؛ مانند جملی کارری و دون‌گارسیا دسیلوا فیگوئرا.

جووانی فرانچسکو جملی کارری G.F.Gemelli-Carreri

کارری از شش جلد کتاب خود یک جلد را به ایران اختصاص داده و می‌گوید برگزاری مراسم ایرانیان در محرم ده روز طول می‌کشد و در تمام این مدت علم‌های سیاه در همه‌جا برافراشته است و علما بر منبرها سخنانی در منقبت و مصیبت کشته‌شدگان می‌گویند.[1]

دون گارسیا دسیلوا فیگوئروا D.G.S.Figuera

وی سفیر دولت اسپانیا در ایران بود که در سال (۱٦۱٤م / ۱۰۲۳ ق) از طرف پادشاه اسپانیا به ایران آمد. هدف وی گرفتن انحصار تجارت خارجی ابریشم و باز پس‌گیری بحرین بود. او طی سه سال به ایران رسید. پیتر دلاویه در سفرنامه‌ی خود او را چنین تفسیر می‌کند:

---

۱. سفرنامه‌ی جووانی فرانچیسکو کارری، ص ۱۵۰

«سفیر اسپانیا دون گارسیا دسیلوا فیگوئروا نامیده می‌شود. وی نسبتاً مسن است. زیرا نه فقط ریش‌هایش سفید شده؛ بلکه دندان نیز در دهان ندارد و با تمام احوال به‌نظر می‌رسد...»[۱]

او سفرنامه‌ی خود را که نامش «شرح سفر دون گارسیا دسیلوا فیگوئروا سفیر اعلیحضرت پادشاه فیلیپ سوم نزد شاه عباس پادشاه ایران» در سال ۱۶۶۷ منتشر کرد. سیاحت‌نامه‌ی او بیشتر یک سفرنامه‌ی سیاسی است تا سیاحت‌نامه، اما وی بنا بر ضرورت به‌شرح و توصیف مکان‌هایی که از آنجا گذشته‌است و نیز به آداب سنت‌ها پرداخته‌است. در زمستان (۱۰۲۸ق / ۱۶۱۹م) شاهد عزاداری ایرانیان برای امام حسین بوده‌است. او در این زمان در اصفهان منزلی نزدیک مسجد بزرگ شهر داشت و به راحتی می‌توانست شاهد مراسم عاشورا باشد:

...در این ایام مقدس ده تا دوازده روز در همه‌ی مساجد و بازارها و دیگر اماکن عمومی مراسم عزاداری برپا می‌شد. زن و مرد و پیر و جوان در آن شرکت می‌کردند.[۲]

وی در ادامه می‌گوید:

در آخرین روزهای عزاداری همه‌ی مردم خرده‌پای شهر در حالی‌که پرهایی به عمامه زده‌اند با طبل و سنج و سلاح‌هایی در دست گرد می‌آیند. دسته‌دسته در محله‌ها و میدان‌های عمومی شهر حرکت می‌کنند. در این‌گونه روزها اتفاق می‌افتد اجتماع کنندگان با هم برخورد کنند.[۳]

آنچه از نوشته‌های سفیر بر می‌آید این است که او متوجه‌ی نمایشی بودن این آیین نبوده‌است. نکته‌ی جالب اشاره‌ی وی به اجرای آهنگ و اشعار موزون است که از اجزای عزاداری است.

---

۱. سفرنامه‌ی تاورنیه، ج۲، ص ۲۶۹

۲. سفرنامه‌ی فیگوئرا، ص ۲۰۷

۳. همان، ص ۲۱۱

ب) تجاری

گروه دوم سیاحان و جهان‌گردانی بودند که به‌عنوان تجارت به ایران می‌آمدند. از دیرباز بخش مهمی از نیازهای اقتصادی اروپا از بازارهای شرق تأمین می‌شد و این مکان‌ها مرکز رفت‌وآمد تجار غربی بوده‌است.

راه ابریشم که چین را به اروپا وصل می‌کرد مهم‌ترین راه اقتصادی دنیای قدیم میان اروپا و آسیا بود و پیش از کشف راه آبی تنها راه به‌شمار می‌رفت. اما با فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح مسدود شد و بازرگانان به‌دنبال راه‌های جدید از روسیه به ایران برآمدند. در عصر صفویه راه قفقاز به ایران راه رسیدن به آسیا به‌شمار می‌رفت.

تاجران این دوران نه تنها اهداف اقتصادی داشتند بلکه به مظاهر فرهنگی نیز توجه می‌کردند و پایه‌های ایران‌شناسی و سپس شرق‌شناسی را نهادند تا با یافتن جنبه‌های مخفی زندگی شرقی راه‌های تجارت بهتر را بهتر بیابند.

سیاحان از این گروه بسیارند؛ از جمله: کاتف روسی، شوالیه شاردن و تاورنیه.

فدت افاناسیویچ کاتف Katef. Fedet Afanasyvic

یک تاجر روسی بود که در سال (۱۰۳۲ق/ ۱۶۲۳م) به ایران آمد که علاوه بر تجارت از مقربان دربار تزار بود.

سفرنامه‌ی وی شرحی از دیده‌هایش در طی سفر به ایران است و نظریاتش در مورد اقوام مختلف ییلاق، قشلاق و نمایش‌های خیابانی و آداب و رسوم عزاداری بسیار جالب است.

نخستین سفر او به ایران بین سال‌های (۱۶۳۱ تا ۱۶۳۳م/ ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۳ ق) بوده‌است.

سفرنامه‌ی وی حاوی اطلاعات و شرح دیده‌های او از ایران است و به‌نوعی تاریخ اجتماعی ایران در دوره‌ی صفویه می‌باشد.

تاورنیه، ژان باپتیس Jean-Baptiste Tavernier

سیاحی فرانسوی بود که روی هم‌رفته نه بار از ایران دیدن کرد. او در آنچه دیده یا شنیده بود دقت کافی داشت و اطلاعات ارزشمندی در باب مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارائه داد.

تاورنیه در ایران به لباس ایرانی در آمده‌بود و عمامه بر سر نهاده شاهد مراسم سوگواری و تعزیه بوده‌است.[۱]

پس از شروع اختلافات بین ایران و عثمانی و آشنایی با امامان شیعی به‌شرح تشریفات مذهبی در عاشورا پرداخته‌است:

من شرح تشریفات آن روز را مطابق با آنچه خود به رأی‌العین در سی‌ام ژوئیه‌ی ١٦٦٧ مشاهده کرده‌ام، می‌نویسم.

او در ادامه شرح می‌دهد که آن روز در دربار حضور داشته و دسته‌های عزاداری را دیده‌است که در یکی از این گروه‌ها دو طفل بودند که گمان برده شبیه فرزندان امام حسین‌اند که به دست یزید کشته شدند. اما چیزی که او شاهد بوده شکل ابتدای تعزیه‌ی دو طفلان مسلم بوده‌است. وی در ادامه به‌شرح مجلس وعظ پرداخته که شرح مصائب امام‌حسین و اهل بیت او بوده‌است. با این توصیف که آن روز تا ظهر طول کشیده‌است.[۲]

شوالیه شاردن J.charden

یکی از معروف‌ترین سفرنامه‌های اروپایی که در مورد ایران است نوشته‌ی شاردن فرانسوی است. او در سال (١٦٦٥م/ ١٠٧٦ق) به ایران آمد.

سفرنامه‌ی شاردن به‌نوعی دایره‌المعارف ایران است، چرا که او علاوه بر شرح آیین‌های ایرانی و رسوم درباری به‌شرح علوم و هنرها و آشنایی با حیوانات و گیاهان پرداخته‌است. سفرنامه‌ی وی مشاهدات او از مجالس عزادای امام حسین نیز است و به شرح آنچه در ماه محرم دیده‌است، می‌پردازد.

---

۱. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه،ص۵۵

شاردن هموطن تاورینه در وصف نظم دستجات عزاداری و سوگواری توجه و وصف دقیق‌تری را اعمال کرده است. وصف این دستجات را از زبان او می‌خوانیم:

در جلوی هر دسته بیست علم، بیرق، هلالی، پنجه‌های فلزی مزین به نقوش رمزی کنده‌کاری شده از محمد(ص) و علی (ع) سوار بر دسته‌های نیزه‌ای مانند، حرکت می‌کردند.

این وسایل برای مسلمانان نهادهای مقدسی بود از غزوات صدر اسلام به مانند رومیان که در جنگ‌های شبیه ساخته شده عقاب‌ها را با خود حمل می‌کردند.

علم‌ها هنگامی که به‌همراه دسته‌ها بیرون آورده می‌شوند از پارچه‌های سبز کمرنگ پوشیده شده‌اند. چنان‌که شاید بخواهند بگویند که در حال حاضر بیم جنگ و درگیری در میان نیست.

پس از اینها چند اسب تربیت شده‌ی زیبا، مجهز به جوشن و سلاح‌های بسیارگران قیمت حرکت می‌کنند که انواع سلاح‌های سرد و گرم نیز از زین و جوشن آنها آویزان‌اند.

این سلاح‌ها که از فولاد ساخته شده‌اند به‌همراه دیگر اسباب و لوازم طلاکاری شده با سنگ‌های قیمتی زینت یافته‌اند. متعاقب آنها نوازندگان و به‌دنبال آنها مردانی هستند که سنگ پرتاب می‌کنند و چهره‌ی بعضی از آنها را سیاه و بعضی دیگر را خون‌آلود کرده‌اند.

متعاقب آنها نوازندگان و افرادی حرکت می‌کنند که سرتاپایشان خون آلود است و چنین می‌نمایند که به ضرب تیر و نیزه‌های بسیار مجروح گشته‌اند بعد از آنها ارابه‌ها و اسباب و لوازمی که گویی برای تشییع جنازه مهیا شده‌اند، می‌آیند. کجاوه‌ها پشت سر آنها صف کشیده‌اند این کجاوه‌ها با چادرهای سبز کمرنگ پوشیده گشته‌اند. تمام این تزیین‌ها که به‌واسطه‌ی طلا و نقره آراسته شده‌است به خرج و زیر نظر دقیق همه‌ی مردم فراهم می‌آید. در میان دیگر چیزها عکس‌هایی از مقابر متبرکه به چشم می‌خورد و مردی را نیز می‌بینیم که ملبس به جامه‌ی خونین غرق در تیر و سرو صورتش آغشته به خون تداعی‌گر امام و شهیدان کربلاست.

در اطراف این مراسم مردمی هستند که برای محفوظ ماندن از گرمای آفتاب، شاخه‌ی درخت‌هایی را با خود حمل می‌کنند. پس از آن عبور دسته‌ی مزبور مردانی

می‌آیند که آنها نیز نمونه‌هایی هستند از سلحشوران و رزمندگان کربلا. اینها نیز غرق در خون بر اسب‌های خاک آلود و گل‌مال شده سوار هستند. پشت سر آنها انبوهی به‌طور نامنظم یا دسته‌هایی، راهپیمایی می‌کنند که شمارشان به دویست یا سیصد می‌رسد و فریاد مهیب یاحسین‌شان بلند است و مثل نشئه‌های به وجد آمده به اطراف می‌دوند و دوباره به‌جای اولشان بازمی‌گردند به جهت آنکه پیوسته با تمام توان نام امامان را فریاد می‌زنند، اغلب کنترل‌شان را از دست می‌دهند.[۱]

ج) سیاحتی ـ علمی

دسته‌ی سوم سفرنامه‌ها سیاحت‌نامه‌های سیاحان و ماجراجویان و افرادی است که برای آموختن علوم به شرق مسافرت کردند.

سیاحانی از این دست تحت تأثیر رنسانس (به‌عنوان یک پدیده‌ی مهم تاریخی) مطالعه و تأمل درخصوص ملیت‌ها و شیوه‌های زندگی، آداب و رسوم، اعتقادات، طبقات اجتماعی نظام حکومتی پرداخته و دستاوردهای مادی و معنوی مشرق‌زمین را بیشتر به اروپاییان شناساندند.

گروهی از این افراد زبان‌های شرقی را به‌خوبی آموختند و مقدمات شرق‌شناسی و ایران‌شناسی را نهادند. از این افراد می‌توان از آدام اولئاریوس، پیتر دلاواله و انگلبرت کمپفر نام برد.

آنچه از لابه‌لای گفته‌ها و وصف سفرنامه‌ها بر می‌آید نظم و نسقی است که دستجات عزاداری در این دوره داشته‌اند. کوشش برای مایه‌ور ساختن این دستجات بر عهده‌ی مأموران دولت بوده‌است که علاوه بر کمک بر نظم و انتظام آنها برای جلوگیری از درگیری و اغتشاش، نهایت تلاش خود را داشته‌اند.

---

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ص ۱۹۰

آدام اولئاریوس A.orearus

یکی از سیاحانی که در (۱٦٣٧م/ ۱۰٤٧ق) وارد ایران شد، آدام اولئاریوس بود. وی اصلاً آلمانی بود و آثار ارجمندی در زمینه‌ی فرهنگی داشت. او به‌طور داوطلبانه حضور در سفارت ایران را پذیرفت. طی اقامت یک ساله در ایران به کمک یک ایرانی یهودی‌الاصل به نام حق‌وردی، گلستان سعدی را به زبان آلمانی ترجمه کرد و در هامبورگ منتشر ساخت. حاصل سفر وی سفرنامه‌ای است که در آن نکات مهمی را در مورد فرهنگ ایرانی آورده‌است. او که ماه محرم را در اردبیل بود، گزارشی از سوگواری‌ها، مرثیه‌خوانی‌ها و قمه‌زدن در کتابش ارائه می‌دهد.

او می‌نویسد که در اردبیل پس از طلوع آفتاب روز عاشورا شمار زیادی از مردم در جلوی مزار شیخ‌صفی گرد می‌آیند و به تیغ‌زنی می‌پردازند. بدین معنی که عده‌ای با چاقو بازوهای خود را خراش می‌دهند و مجروح می‌کنند. او معتقد است که ایرانیان این کار را به یادبود خونریزی و شهادت [امام] حسین (ع) و یاران او می‌کنند و معتقدند با خونی که از آنها جاری می‌شود، گناهشان شسته می‌شود و کسانی که در روز عاشورا و روزهای دیگری که به‌مناسبت شهادت این بزرگان هست مثل روز شهادت امام علی(ع) و عید قربان بمیرند، آمرزیده خواهند شد.[1]

انگلبرت کمپفر Engelbert kampher

او فرزند یک کشیش آلمانی بود. زمانی که به نوجوانی رسید به فرا گرفتن فلسفه تاریخ و زبان‌های قدیم و جدید پرداخت و سپس به طب رو آورد.

در سال (۱٦٨٣م/ ۱۰۹۳ق) به‌همراه هیئتی برای انجام مطالعات علمی به ایران آمد. این سفر مدت دو سال طول کشید. طی این مدت او در اصفهان در مورد سیاست و تجارت و اوضاع اجتماعی ایران مطالعه کرد و رساله‌ای به نام یادداشت‌های توصیف اجمالی از گیاهان ایران نوشت.

---

۱. سفرنامه‌ی اولئاریوس، ص ۱۱۸

علاوه بر این، سفرنامه‌ی وی شرح آداب و رسوم ایرانیان است و ضمن آن در بخش‌هایی به آیین‌های ایرانی پرداخته و مراسم عاشورا را چنین توصیف می‌کند:

ده روز نخستین ماه اول؛ یعنی محرم را روزهای عزاداری می‌شمرند. زیرا در دهه‌ی محرم (سال ٦١ هجری/١٠ اکتبر ٦٨٠ مسیحی) امام حسین پسر علی به قتل رسید.[۱]

کمپفر همچنین اطلاعات فشرده‌ای از عزاداری در ایام ماه محرم ارائه می‌دهد اما اطلاعات او حاوی نکات تازه است. وی می نویسد ایرانیان قبل از ظهرها به میدان‌ها و معابر عمومی می‌آیند و با احترام به سخنان علما که روزانه یکی از فصول ده‌گانه‌ی کتاب روضه‌الشهدا را می‌خوانند، گوش فرا می‌دهند.[۲]

فصل آخر این کتاب گزارش شرح شهادت امام حسین (ع) است. کمپفر اربعین حسینی را مراسم (سروتن) می‌نامد و می‌گوید ایرانیان روز بیستم ماه دوم یعنی ماه صفر را وقف تجدید خاطره‌ی متصل شدن معجزه‌آمیز سر حضرت حسین (ع) به بدن او می‌دانند. زیرا پس از اینکه سر حضرت به ضرب شمشیر از تن جدا شد چهل روز تمام دست‌نخورده و بدون اینکه طعمه‌ی حیوان وحشی شود در آنجا ماند و پس از آن بر اثر معجزه‌ای به تن پیوسته شده‌است؛ به‌هر حال اعتقاد و باور ایرانیان چنین است.[۳]

البته ما در اینجا گفته‌ی نویسنده‌ی سفرنامه را آورده‌ایم و نظر بقیه‌ی مورخین در این مورد با ایشان فرق دارد.

از اطلاعات به‌دست آمده در سفرنامه‌های ناظران در مراسم سوگواری ماه محرم پیداست که روضه‌خوانی در همه‌ی ایام محرم برگزار می‌شده و روضه‌خوان‌ها مصایب امام حسین (ع) و شهدای کربلا را از روی کتاب روضه الشهدای حسین واعظ کاشفی با آب و تاب خواندند که معمولاً این کار در خاتمه‌ی دسته‌روی‌ها بوده‌است. عزاداری به‌ویژه در روز عاشورا با حضور شاه صورت می‌گرفته و علمای برجسته و مداحان

---

۱. سفرنامه‌ی کمپفر، ص ۱۷۹
۲. همان، ص ۱۸۰
۳. همان، ص ۱۸۱

برای برگزاری آن دعوت می‌شده‌اند و در پایان روضه‌خوانی، شاه به آنها خلعت خاصی می‌بخشیده است.

و یا ادامه می‌دهد:

...ایرانیان ده روز اول ماه محرم را هر ساله به تجدید این واقعه‌ی جانسوز می‌گذرانند. قبل از ظهرها به میدان و معابر می‌آیند و با احترام تمام به سخنان ملا که روزانه یکی از فصول ده‌گانه‌ی کتاب روضه‌الشهدا را می‌خواند، گوش فرا می‌دهند.[۱]

و در جایی دیگر:

این عزاداری ده روزه به عاشورا ختم می‌شود و در این روز مردم به‌صورت دست‌جمعی تابوت امام مقتول را که سرپوش ندارد با جسد خون آلوده پسر بچه‌اش را حمل می‌کنند.[۲]

پیترو دلاواله Pietro Della Valle

یکی دیگر از سیاحان که در این مرحله به ایران آمد دلاواله ایتالیایی است که تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق و ادبیات به انجام رسانید و طی مسافرت به شرق بغداد با دختری به نام معانی ازدواج نمود. در سال (۱۶۱۷م/ ۱۰۲۶ق) از طریق قصرشیرین وارد ایران می‌شود. وی از دیدار ایران خاطرات فراوانی دارد و جزو درباریان شاه عباس به‌شمار می‌رفته‌است.

شهرت سفرنامه‌ی دلاواله در این است که او به جغرافیا، باستان‌شناسی و گیاه‌شناسی، اشراف داشت و زبان‌های گوناگونی را آموخته بود و شرح مفصل او از تخت‌جمشید حاوی نکات جالب و قابل توجهی است. از جمله نکات مهم این است که علی‌رغم عدم درک نوشته‌های کتیبه‌های هخامنشی از آنها یادداشت‌هایی برداشته و این نکته را فهمیده که خطوط از چپ به راست نوشته می‌شده‌است. سفرنامه‌ی وی ابتدا در ایتالیا چاپ شده و سپس به زبان‌های گوناگون ترجمه گشته‌است.

---

۱. سفرنامه‌ی کمپفر، ص ۱۸۱

۲. همان، ص ۱۷۹

گوته، بارها خود را در شناخت مشرق مدیون او می‌داند.

وی در شرح روزهای محرم می‌گوید که مردم بدن خود را به رنگ قرمز درآورده و آهنگ‌های غم‌انگیز می‌خوانند:

دو قطعه چوب یا استخوان را که در دست دارند به یکدیگر می‌کوبند و از آن صدای حزن‌انگیزی به‌وجود می‌آورند. به‌علاوه حرکتی به سر و تن می‌دهند که علامتی از اندوه بی‌پایان آنهاست و بیشتر به رقص شباهت داشت.[۱]

وی نیز شاهد دسته‌هایی بوده‌است که بیرق و علم می‌کشاندند و شبیه بچه‌های امام حسین را درست می‌کردند.

دلاواله معتقد است که مراسم عزاداری محرم شبیه عزاداری شهادت امام علی(ع) است ولی مراسم ماه محرم با شکوه‌تر برگزار می‌شود. اطلاعات او در این باب با اطلاعات فیگوئرا همخوانی دارد؛ او می‌نویسد: دسته‌های عزاداری با لحنی غم‌بار و سوگوار اشعاری در مدح امام حسین (ع) می‌خوانند و در آنها جزئیات شهادت او را بیان می‌کنند. در دسته‌گردانی روز عاشورا تعدادی شتر حامل کجاوه نیز راه می‌اندازند.

در این کجاوه‌ها سه یا چهار نوجوان به نشانه‌ی فرزندان امام حسین (ع) به هنگام اسارت می نشینند و اشعاری غم انگیز و حزن‌آور می‌خوانند؛ در این جمع تابوت‌های پوشیده در مخمل سیاه به چشم می‌خورند.

در این زمان عده‌ای از مردان با نوای هماهنگ طبل و سنج پای می‌کوبند و می‌چرخند و تابوت و سلاح‌ها را با احترام دنبال می‌کنند.[۲]

او در ادامه می‌گوید: دسته گردان‌های ایام محرم در شهر به‌صورت دو دسته راه می‌افتند. هر دسته از مردم یک قسمت عمده‌ی شهر را تشکیل می‌دهند. بسیاری از بزرگان کشور نیز جزو این دسته هستند. حتی خود شاه هم اگر در شهر باشد، وارد یکی از این دستجات می شود.

---

۱. سفرنامه‌ی دلاواله، ص۱۲۴

۲. همان، ص۵۶۱

در پیشاپیش هر دسته، عده‌ای دهنه‌ی تعدادی اسب مزین به تزیینات و ساز و برگ‌های گران‌بها را می‌گیرند و می‌آورند بر روی اسب‌ها تعدادی سلاح‌های جنگی همچون تیر و کمان و شمشیر سپر قرار دارد و روی قرپوس زین هم عمامه‌ای قرار می‌دهند که معرف مجموعه سلاح‌ها و عمامه‌ی امام است. عده‌ی زیادی از نوحه‌خوان‌ها به‌همراه نوای طبل و سنج و نی تابوت‌ها را همراهی می‌کنند و بی‌وقفه خود را حرکت می‌دهند، جست می‌زنند و با تمام قدرت فریاد می‌زنند.

افراد متشخص سوار براسب‌اند و جمعیت انبوهی پیاده به‌دنبال آنها می‌آیند. دسته دور میدان می‌گردد و ابتدا در مقابل دروازه‌ی اصلی کاخ و سپس جلوی در بزرگ و اصلی مسجد توقف می‌کنند و در آنجا پس از خواندن دعا و نیایش متفرق می‌شوند.[۱]

از مطالعه‌ی سفرنامه‌ها و شرح نوشته‌ی این آثار برمی‌آید اگرچه در این دوره آیین عزاداری به مانند عصر قاجاریه تکامل نیافته اما سیر رو به رشد داشته‌است.

آنچه کاملاً مشخص است، حرکت آرامی است که رو به تکامل می‌رود. در ابتدا دسته‌هایی بودند که از برابر تماشاچیان رد می‌شدند و با سینه زدن و زنجیر زدن و کوبیدن سنج و حمل علم و علامت و هم‌آوازی و هم‌سرایی، کربلا را یادآوری می‌کردند.

تعزیه در این دوره واقعه‌خوانی بود و مانند نمایش‌های جمعی و همگانی اجرا می‌شده است. به شهادت سفرنامه‌ها، علما شرح واقعه را می‌گفتند و دسته‌هایی با اسب و تابوت خونین و کودکان خون‌آلود را حمل می‌کردند. همچنین ظاهراً یکی از سوگواری‌های نخستین، عزای طفلان مسلم و حضرت علی اصغر بوده‌است.

این دوره محملی است برای شکل‌گیری نوعی نمایش سنتی به نام تعزیه. تعزیه در ابتدا به معنی تام و کامل عزاداری برای امام حسین و شرح حکایت خون‌بار کربلا بوده‌است.

به‌هر تقدیر، اجرای آیین سوگواری ماه محرم و ماه‌های دیگر عزاداری، یک اقدام جمعی بود که رقابتی را بین دستجات مختلف برمی‌انگیخت. این رقابت گاهی مسایل

---

۱. . سفرنامه‌ی دلاواله ، ص ۵۲۱

اقتصادی و مالی این نوع گردهمایی‌ها را حل می‌کرد. همکاری جمعیت در پرداخت وجوه مالی عزاداری‌ها قابل توجه بود. مبادلات متعدد عامه‌ی مردم در این مواقع درحد عالی بود و این امر به‌خصوص در مورد سردسته‌ها، که با جوهره‌ی مذهبی آمیخته شده بود، چشم‌گیرتر بود. بعضی از این سردسته‌ها که از ثروتمندان و سرشناسان محلات محسوب می‌شدند، برای تأمین وجوه مالی دسته‌ها، دکان‌هایی را وقف تکیه و حسینیه خود کرده‌بودند. از اینها گذشته، دستجات به‌تمامی ساکنان محلات تعلق داشت و ساکنان جدای از حمیت مذهبی، خود را ملزم به تأمین امور مالی مراسم می‌دانستند و به‌قدر وسع خود بار مالی آن را متقبل می‌شدند.

گاهی کمک‌های دولتی هم به مدد کارگردانان این دستجات می‌رسید. اینکه گفته‌اند شاه گاهی از بعضی دستجات هدایت می‌کرد، مسلماً این حمایت شامل کمک‌های مالی نیز می‌شده‌است. تأمین هزینه‌های بعضی از دستجات را بلندپایگان حکومتی انجام می‌دادند.

نیت برپاکنندگان این نوع دستجات، در کنار حس و حال و جوهره‌ی مذهبی، برای آن بود که بانیان خیر آنها نهایت تلاش خود را برای حفظ آبروی خود و محله‌شان بکنند.

از این رو مردم محله با دادن پیشکش‌ها و هدایای نقدی و جنسی و یا به عاریت دادن بعضی از لوازم ضروری برای تزیین تکیه و دستجات و نیز پذیرایی از فقیران و ناداران، در این نیت خیر مشارکتی درخور داشتند.[۱]

در محلات شهرها، علاوه بر تکیه‌ها و حسینیه‌های ثابت، تکایای موقتی نیز راه‌اندازی می‌شده و آن را با برپایی چادر و خیمه و خرگاه به انجام می‌رساند. در منابع بارها به این نوع چادرها و خیمه‌ها اشاره شده که در محلات برای دسته‌روی‌ها افراشته بودند. در این تکیه‌ها و حسینیه‌ها ساختن علم و کتل و تابوت و سازمان دادن به دسته‌ها و نیز قربانی کردن گاو و گوسفند و گاه شتر و غیره بوده که به‌تمامی از قبل کمک‌های مردمی و افراد خیر و متمکن محلات تأمین می‌شده‌است. اقدام این افراد خیر، در نظر

---

۱. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه،ص ۸۵

قاطبه‌ی مردم، اقدامی از سر تقوا و دیانت محسوب می‌شد و ثواب نصیب آنها می‌ساخت. از این رو نذر و نیازهای مردمی در این نوع مواقع به اوج کمال خود می‌رسید. از اینها گذشته، دستجات وسیله‌ی اظهار تجمل و نمایش شکوه و دارایی و ایمان هر محله به‌شمار می‌رفت. از این رو مردم محله در برپایی هرچه با شکوه‌تر آن سنگ تمام می‌گذاشتند.[۱]

یک نکته را نباید فراموش کرد و آن اینکه در دوران حکومت صفویان مراسم عزاداری با نهایت شکوه اجرا می‌شد و در این اجراها بسیاری از جنبه‌ها و وجوه مراسم عامیانه‌ی دیرینه‌ی ایران وارد شد که گاه نه ربطی به اعتقادات صفویان داشت و نه ربطی به اعتقادات شیعیان، اینها صرف‌نظر از جنبه‌های ایمانی و اعتقادی، برآمد و نتیجه‌ی سنت‌هایی بود که ریشه‌ی عمیق در تاریخ و جامعه‌ی ایران و ایرانیان داشت.

به‌هر ترتیب، مراسم عزاداری عملی دسته‌جمعی بود، از این رو موجد نوعی افکار عمومی مذهبی در جامعه می‌شد. هر کس به‌قدر وسع خود در آن مشارکت داشت. حتی نوشته‌اند که اعیان و اشراف‌زادگان خردسال میان شرکت کنندگان، اعم از دارا و نادار، سقایی می‌کردند و به نشانه‌ی تشنگی شهیدان کربلا آب و شربت پخش می‌کردند. مشارکت در این عزاداری ها، فلاح و رستگاری به حساب می‌آمد، چون رنج و محنت و مصایب شهیدان کربلا موجبات رهایی این همه مؤمن را فراهم می کرد.

گفتنی است که در دوره‌ی صفویان روضه‌خوانی و دسته‌گردانی‌های ماه محرم همواره در دل هم اجرا می‌شد و رابطه‌ای تنگاتنگ با هم داشت. به‌ویژه روضه‌خوانی و بازنمایی وقایع کربلا به‌گونه‌ای ایستا و غیرمتحرک صورت می‌گرفت و در دسته‌گردانی‌ها هم نعش‌گردانی و غیره ایستا و بدون حرکات نمایشی انجام می‌شد، جز در مواقعی که تابوت را به بالا پرتاب می‌کردند و مردم و گرداندگان شور و حالی می‌یافتند. در اواخر دوره‌ی صفویه، این دو به‌تدریج حالت نمایشی پیدا کرد و در دوره‌ی زندیه به‌هم پیوست و شکل نمایشی کامل و یا تعزیه‌خوانی (شبیه‌خوانی) را فراز آورد و از همان طلیعه‌ی

---

۱. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه ،ص۸٦

پیدایش تعزیه‌خوانی دو دسته نمایشی مخالف خوان‌ها (اشقیاخوان‌ها) و موافق خوان‌ها (امام‌خوان‌ها، اولیاخوان‌ها) به ایفای نقش نمایش خویش پرداختند و تعزیه خوانی تا ورود «متن» به تعزیه به‌سوی تکامل نمایش گام برداشت.[1]

جمع‌بندی

براساس سنت الهی، همه‌ی مردم دنیا فطرتاً عدالت‌جو هستند و با ظلم و ستم و بی‌عدالتی مخالف‌اند. از این قاعده‌ی کلی سفیران و سیاحان و سفرنامه‌نویسان دوره‌ی صفویه، چنان‌که از نوشته‌هایشان پیداست مستثنا نبوده و همه تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته‌اند. از گفتار ایشان به شکلی خلاصه شده نتیجه‌گیری شده‌است که به‌شرح ذیل می‌آید:

۱ـ یزیدیان در روز عاشورا در یک نبرد نابرابر با حسینیان در قالب ظالم و مظلوم مصاف کردند و مردم نیز که نظاره‌گر این ستیز بودند با مظلوم اعلان هم‌دردی و علیه ظالم اظهار تنفر و انزجار نمودند.

۲ـ اگرچه در تاریخ، مبارزه‌ی بین حق و باطل زیاد رخ داده و با حق‌خواهان هم به بدترین شکل مقابله شده‌است ولی قیام امام حسین و انقلاب او به‌خاطر الهی بودنش بعد از هزار و اندی سال که از عمرش می‌گذرد هنوز حرارت آن در دل دوستانش زبانه می‌کشد.

۳ـ اجرای سوگواری نوعی هم‌دردی و همراهی با مظلوم بود که در دوره‌ی صفویان بیشترین تأثیر را در تهییج و تحریک مردم علیه ظالم یعنی کسانی‌که به نحوی جانشینی ائمه‌ی اطهار را که بعد از پیامبر غصب کرده‌بودند در پی داشت. این نحو عزاداری ضمن اعتبار بخشیدن به شیعه، سوگواری را به دو ماه محرم و صفر تعمیم بخشید.

۴ـ اجرای عزاداری و سوگواری در مردم نوعی آرامش در دنیا و معرفت در آخرت و نهایت اخلاص و هم سویی با سالار شهیدان را به‌همراه داشت. این نحوه‌ی سوگواری

۱. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه ، ص۸۷

تا حدی مؤثر بود که حتی دشمنان را نیز به ماتم کشاند؛ زیرا بنی‌امیه اولین کسانی بودند که به اشتباه خود پی بردند.

۵ـ با طلیعه‌ی دولت صفوی اندیشه‌های ناب شیعی در جامعه‌ی ایران باعث تحول و پیشرفت و اعتبار شد که این مهم در راستای آرمان‌خواهی ایرانیان بود که علاوه بر یکدلی، یکپارچگی و هماهنگی، باعث ایجاد هوشیاری، بالندگی و هویت ملی در همه‌ی دولت های صفوی و در اوج آن زمان شاه عباس و ادامه‌ی آن تا امروز است.

٦ـ یکی دیگر از جنبه‌های اجرای تعزیه در حادثه‌ی کربلا، بُعد عاطفی آن است؛ چرا که در کربلا به‌دلیل وضعیت خونبار آن، زخمی عمیق و پردامنه بر قلب شیعه ایجاد شد و چون حادثه از هر جهت جدی و قابل ملاحظه بود، اثر روحی آن بلافاصله پدیدار شد. توابین نخستین گروهی بودند که تحت تأثیر این قضیه قرار گرفتند و چون خود را مقصر می‌دیدند، بدون آنکه اندیشه‌ی سیاسی روشنی داشته‌باشند؛ خود را در معرض شهادت قرار دادند.

۷ـ عاشورا مهم‌ترین حادثه‌ی غمگینانه (تراژدی) به‌شمار می‌آید که این حرکت الهی همراه با گریه برای امام و رفتن به زیارت مرقد امام حسین (ع) پاداش فزون از حد داشت. این بعد عاطفی توسعه‌ی بیشتری یافت و ایام وفات سایر امامان نیز به‌عنوان ایام عزا مطرح شد و به‌طور غیرمستقیم خاطره‌ی یک حادثه را زنده نگه داشت و به‌صورت یک الگوی قابل تکرار ارزش کلی یک اقدام ضد ظلم را در قالب تعزیه و عزا پدیدار ساخت که بعدها این روضه و سوگواری برای تمام اهل بیت(ع) تسری پیدا کرد.[1]

۸ ـ عزاداری و سوگواری برای امام حسین از جمله اصول اخلاقی و عرفانی بود که گاهی جنبه‌ی سیاسی نیز داشت و گاهی هم به‌عنوان جهاد با دشمن خارجی به شکل پیکاری مقدس مطرح بود و گاهی هم به معنای جهاد با نفس که پیامبر به آن جهاد با دشمن درون و جهاد اکبر مطرح کرده‌بودند،[2] منظور می‌شد. علاوه برآن مسایل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر و تأسی بر آیه‌ی شریفه‌ی اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی

۱. جعفریان، رسول،تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی،ص۲۳۲
۲. مطهری، مرتضی ،حماسه‌ی حسینی، ص۱۹۵

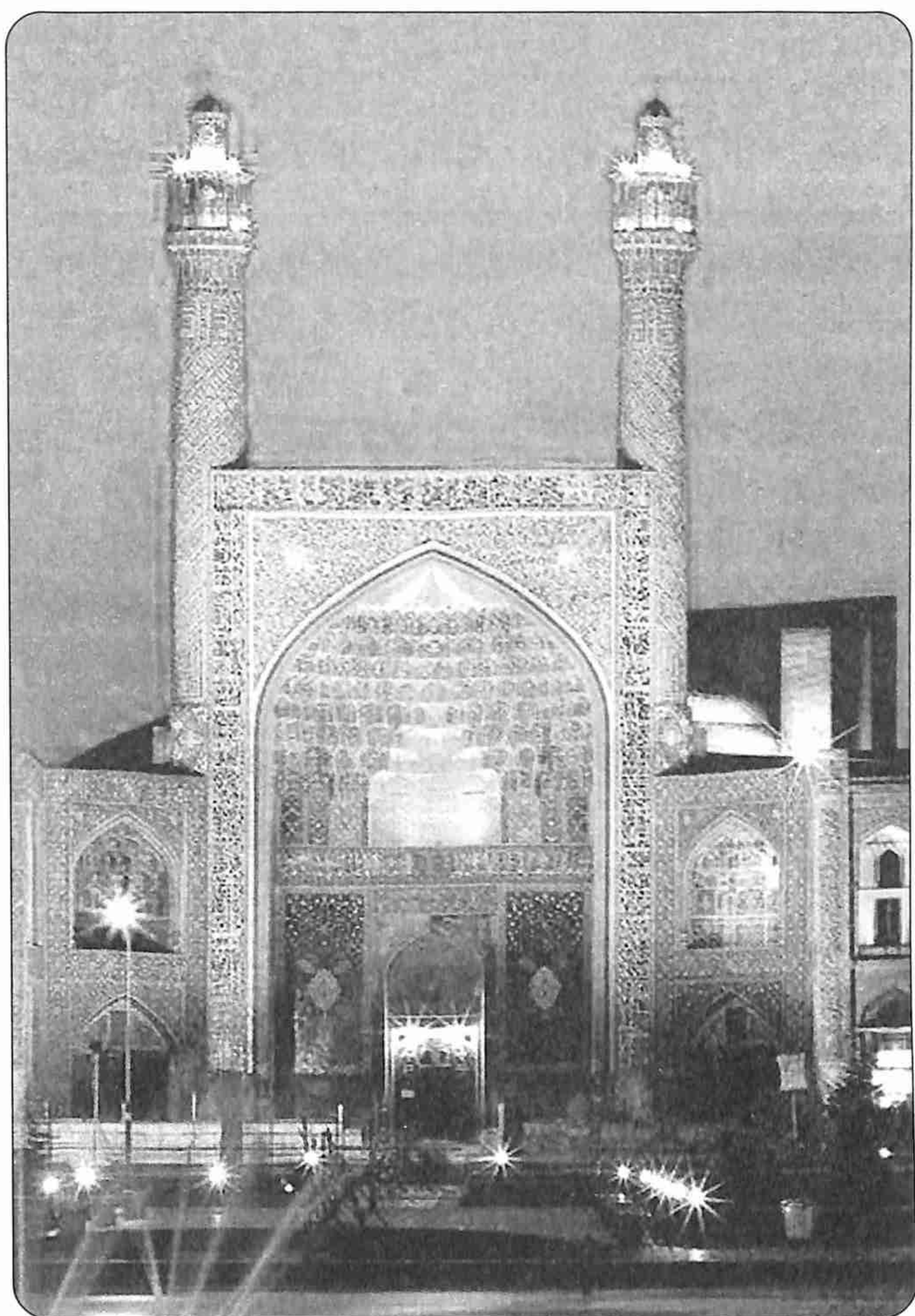
الامر منکم (سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۹) و درس‌های اخلاق دیگری در راستای مبارزه با ظالم و ستمگر که جزو ارزش‌های مهم اعتقادی شیعیان بود، از دیگر مطالب اصلی حضـور در این مجالس است.[۱]

۱. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۸۳



تخت فولاد

بعد از قبرستان وادی‌السلام در نجف اشرف و سایر گورستان‌های اعتاب مقدسه و همچنین گورستان قدیمی قم و مقبره‌ی شیخان باید قبرستان تخت فولاد را شریف‌ترین و ارجمندترین و متبرک‌ترین مقابر و گورستان‌های ایران بلکه عموم شهرهای شیعه‌نشین محسوب داشت. وجود «لسان‌الارض» که از بدو خلقت حکایت می‌کند و همچنین وجود قبر جناب «یوشع» از انبیای بزرگوار بنی‌اسرائیل در این سرزمین مقدس که مربوط به دو هزار سال قبل و شاید کمی بیشتر باشد، از امتیازات این زمین و گورستان می‌باشد.



نمایی از مسجد شاه (یادگار ماندگار دوره‌ی صفویه)

فصل سوم

طبقات اجتماعی و ساختار شهری
دوره‌ی صفویه

۱ـ اوضاع عمومی و طبقات اجتماعی

بر مبنای تقسیم‌بندی بسیاری از متون تاریخی طبقه‌بندی اجتماعی دوران صفویه به این صورت بوده‌است که در رأس آن شاه قرار داشته و پس از شاه وزیر اعظم به‌عنوان مشاورعالی انجام وظیفه می‌کرده‌است. پس از او بزرگان لشکری قرار داشتند و به موازات آنان روحانیون رتبه‌بندی شده‌بودند. مأموران بلندپایه‌ی کشوری پس از این گروه قرار داشتند. در طبقات بعدی غیر درباریان حضور داشتند که به ترتیب اهمیت و ارزش صنف صنعتی یا گروه اجتماعی‌شان طبقه‌بندی می‌شدند. «شیوه‌ی تولید شبانکارگی چادرنشینی را طبقه‌ی حاکم از طریق رؤسای قبیله کنترل می‌کرد و در این مجموعه شبانکارگان بینابین تحت سلطه و شبانکارگان بدون مال و حشم پشتوانه‌ی طبقه‌ی حاکم بودند».[1] وضعیت اقلیت‌های مذهبی به‌گونه‌ای بود که مسلمانان متعصب از تماس با آنان پرهیز می‌کردند. این گروه معمولاً در محلات خاص زندگی می‌کردند و به کارهای خاصی اشتغال داشتند. رؤسای قزلباش هرچند که در رأس نظام قبیله‌ای حضور داشتند اما غالباً بزرگ‌ترین محتشمان ایران هم به‌حساب می‌آمدند. این گروه بر هرم طبقه‌بندی رعایا نظارت کامل داشتند و کلیه‌ی امور قبیله خود را رتق و فتق می‌کردند.

---

۱. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص۷۵

در ایران دوره‌ی صفویه کودکان را بسیار زود برای یادگیری به مکتب می‌فرستادند. محل یادگیری دروس معمولاً مسجد یا مکتب‌های خاص بوده و در این اماکن ابتدا قرآن و پس از آن اشعار حافظ یا بوستان و گلستان سعدی تدریس می‌شده‌است.[۱]

«پوشش مردم در دوره‌ی صفویه براساس رتبه‌ی اجتماعی فرد تعیین می‌شده‌است. رعایا دستاری با عنوان مندیل بر سر می‌گذاشته‌اند. اشراف و محتشمان به‌جای مندیل کلاه‌هایی از پوست بر سر می‌گذاشته‌اند. بر روی لباس‌ها معمولاً روپوش بلندی پوشیده می‌شد که به یعقوب‌خانی معروف بوده‌است. اما اعیان و رجال بر روی لباس‌های خود از یک کت کوتاه استفاده می‌کردند که «کردی» نامیده می‌شد».[۲]

کارگران در دوره‌ی صفویه در قالب اصناف مختلف گروه‌بندی شده بودند و هر صنف نماینده‌ای منتخب داشت که توسط مقامات لشکری و کشوری در آن شهر به رسمیت شناخته شده‌بود.

«یک طبقه‌ی ممتاز از پیشه‌وران آنهایی بودند که در بیوتات سلطنتی کار می‌کردند و هر کارگری یک ورقه‌ی حکم انتصاب داشت که در آن مبلغ مستمری وی قید شده بود... میزان جیره‌ای که به کارگران تأویه می‌شد بر حسب قاب یا نیم قاب یا ربع قاب و هر قاب مرکب بود از همه‌گونه مأکولات لازم و حیاتی که برای شش تا هفت نفر کافی بود».[۳] در ایران آن دوره اسلحه‌سازی رواج کامل داشت و ادوات جنگی همچون تیروکمان با دقت بسیار ساخته می‌شد. همچنین صنعت‌گرانی که زین و یراق می‌ساختند در کار خود بسیار متبحر بوده‌اند. «صنعت زرگری هیچ جلوه و ترقی ندارد... کارگر ساغری‌ساز و تیماج‌کار در ایران خیلی زیاد است».[۴] آنچه در این دوره جالب است قبول فالگیر و رمال به‌عنوان قسمتی از طبقات اجتماعی ایران در آن دوره است. هرچند

۱. سفرنامه‌ی اولئاریوس، ص ٦٧٤
۲. همان، ص ٦٤٥
۳. میرزا سمیعا، تذکرةالملوک، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦٨، ص ۳۲
٤. سفرنامه‌ی تاورنیه، ص ٦٠٠

که مستشرقانی مانند تاورنیه این افراد را به شیادی متهم کرده‌اند ولی ذکر آنان در میان هرم اجتماعی ایران نشان از مقبولیت موقعیت آنان دارد.

۲ـ روابط شاه با گروه‌های مختلف

در بودجه‌ی دربار شاهنشاهی ایران همواره بزرگ‌ترین رقم به درآمد متعلق به املاک خاصه اختصاص داشت. درآمدهای حاصل از این مناطق تنها خرج قصر شاه و مخارج دربار می‌شد و آنچه پس از هزینه‌های داخلی باقی می‌ماند به خزانه‌ی سلطنتی تعلق می‌گرفت. در دوران صفوی زمین به‌صورت مادام‌العمر در اختیار دهقان قرار می‌گرفت و او هرسال موظف بود سهم معینی به دربار شاهی به‌عنوان مالیات‌های مختلف بپردازد.

البته این موضوع چندان هم نظام‌مند نبوده‌است. «سهمی‌که دهقان باید بپردازد در هرکجا بستگی دارد به عرف محل مورد بحث، نوع میوه‌های درختی و صیف و همچنین اوضاع و احوال محلی».[۱] همین مستشرق مسائلی را درباره‌ی نحوه‌ی محاسبه‌ی سهم شاه از محصولات زراعی جمع‌آوری کرده که جالب توجه است.

«در برخی نواحی ثلث محصول گندم و جو به دهقان می‌رسد، در حالی که دو سهم دیگر را شاه سهم می‌برد. در این مورد به هر حال باید تصریح کرد که اداره‌ی املاک خالصه بذر را می‌دهد و حفر قنات را مجاز می‌دارد... دهقان هم به سهم خود متعهد است که با گاوورز زمین را شخم بزند و کود بدهد. از اینها گذشته باید به بعضی از بیگاری‌ها هم تن در دهد. هرگاه شاه علاوه بر گاوورز و بذر اسباب و وسایل را نیز بدهد، فقط یک ربع محصول برای دهقان می‌ماند».[۲]

کمپفر در کتاب خود اطلاعات مفید دیگری هم درخصوص سهم اربابی و شاهی از محصولات مختلف زراعی آورده‌است. رسیدگی به زمین‌های موات نیز از همین قواعد مالکیت پیروی می‌کردند. این زمین‌ها یا به شاه تعلق داشت یا به دیوان و جالب است که زمین‌های دیوانی هم درنهایت متعلق به شاه بود و او هر زمان می‌توانست این اراضی

---

۱. سفرنامه‌ی کمپفر، ص۱۱۲

۲. همان

را به خاصه تبدیل کند. بعد از املاک خاصه حجم گسترده‌ای از اراضی ایران به موقوفات اختصاص داشت؛ بدین شکل همیشه متولی وقف بر امور آن رسیدگی می‌کرد و از درآمد پس از برداشت سهم خویش بقیه را به مصرف امور خیریه می‌رساند.

در دوره‌ی شاه عباس اول با توجه به اینکه او خود بسیاری از املاک خاصه را وقف کرد، روند تبدیل املاک شخصی به موقوفه شدت گرفته و همه از روش شاه پیروی کردند. «درآمد موقوفات معمولاً در موارد اجتماعی صرف می‌شد. به‌عنوان نمونه یکی از رقابت همین موقوفه خواجه کریم‌الدین موقوفه‌ی عقدا (بین راه یزد) بود که بر طبق نظر واقف هر فرد از زوار مشهد از این ده رد می‌شد یک جفت گیوه و یک من نان می‌دادند».[۱] از رهگذر عایدات فراوان موقوفات رسیدگی به امور آن کاری بود که معمولاً به بزرگان نیک‌نام و متدین سپرده می‌شد که صدر موقوفات خوانده می‌شد و گاهی تا بالاترین مقامات کشوری هم ارتقا می‌یافت. یکی از تغییراتی که در ترکیب طبقات زمین‌داران دوره‌ی صفویه پیش آمد و به‌عنوان شاخص این دوران بررسی می‌شود، حضور روحانیون شیعه به‌عنوان بخشی از متنفذترین زمین‌داران است. این گروه در ابتدا از روی اکراه این زمین‌ها را به‌عنوان متولی وقف در اختیار می‌گرفتند، ولی با گذشت زمان و تغییر نسل‌ها این زمین‌های وقفی به املاک شخصی مبدل می‌شد.[۲]

در گذشته گفتیم که علت اتخاذ سیاست و رویه‌ی وقف املاک شخصی یا خاصه از زمان شاه عباس شدت گرفت؛ چون او می‌خواست با این کار اولاً از درآمد این املاک کماکان برخوردار باشد و ثانیاً شائبه‌ی تصرف زمین‌های بسیار توسط شاه را از اذهان درباریان و عوام بزداید. این سیاست توسط زمین‌داران درباری هم تقریباً با همین مقاصد تعقیب می‌شد. علاوه بر املاک و اراضی شاهی و دولتی و موقوفه، اراضی شخصی بخشی از اراضی آن دوران را تشکیل می‌دهد. در املاک شخصی هم سعی می‌شد نفع هر دو طرف ارباب و رعیت لحاظ شود و بدین طریق وضعیت اجتماعی

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم ،سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۶۸

۲. لمبتون، ک. س.، **مالک و زارع در ایران**، ص۲۴۷

مناسبی ایجاد می‌شد. این حقیقت آن‌چنان ملموس است که از چشم مسافران خارجی دور نمانده است: «در روستاها کودکان نیز آراسته‌اند، لباس و کفش مردان و زنان خوب است و اثاث و دارایی بسیار دارند».[1] البته این مشاهدات به سال‌هایی قبل از آغاز انحطاط و افول سلسله‌ی صفوی باز می‌گردد وگرنه از وضعیت اسفبار عوام در دوران شاه سلطان حسین قبلاً سخن گفتیم و نمونه‌هایی را ذکر کردیم. از منابعی که جزو عوامل اصلی ازدیاد ثروت سلطنتی محسوب می‌شد، هدایا و پیشکش‌هایی بود که توسط پادشاهان و حکام دیگر کشورها و یا حکام ولایات و سرداران و بزرگان برای دربار فرستاده می‌شد. به این فهرست باید هدایایی را که در جشن‌ها یا بعد از فتوحات به‌رسم پیشکشی تقدیم می‌شد، اضافه کرد. در این دوره رسم بود که برای تأمین هزینه‌های سپاه املاکی را به‌عنوان تیول به سرداران واگذار می‌کردند و چون ارتش به‌صورت عشیره‌ای هدایت می‌شد، دیگر مسئولیت مایحتاج سربازان به‌عهده‌ی سرداران آنان بود. واگذاری املاک و اراضی به‌صورت غیردایم به اشخاصی که خدمتی انجام می‌دادند، تیول می‌گفتند: «تیول به قول شاردن بر دو قسم بود: ۱ـ اراضی که ضمیمه‌ی شغل بودند؛ یعنی هرکس مصدر کاری می‌شد مقداری املاک و اراضی معین در اختیار او قرار می‌گرفت و در واقع جزو حقوق مقام او محسوب می‌شد. ۲ـ اراضی که اختصاصاً در موارد خاصی به‌عنوان مواجب به کسی واگذار می‌شد.[2]

از دیگر انواع مالکیت در دوره‌ی صفویه سیورغال بود و آن هنگامی بود که مقداری از املاک خاصه‌ی شاهی به‌صورت موقوفه‌ی ارثی توسط شاه به کشیش بخشیده می‌شد. معمول بود که این افراد از مقامات مذهبی بودند. نمونه‌های بسیاری از اعطای سیورغال در کتاب‌های تاریخی آن دوران مشاهده می‌شود.

بخشیدن خلعت یکی دیگر از انواع مرحمت‌های سلطنتی بود. خلعت به کسی داده می‌شد که شاه می‌خواست از خدمات وی به‌شکل ویژه‌ای ابراز رضایت کند.

---

۱. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۷۰
۲. همان، ص۷۲

۳ـ اصلاحات و روابط اجتماعی در زمان شاه عباس

الف) اصلاحات اجتماعی

شاه عباس به‌خوبی متوجه شده‌بود که برای برقراری یک حکومت مقتدر باید اصلاحاتی در مسائل اجتماعی ایجاد شود که در پیشبرد منافع و مطامع شاه کارساز باشد. لذا از همان ابتدای سلطنت با قدرت بعضی از اصلاحاتی را که مفید می‌دانست پیگیری می‌کرد.

یکی از این موارد تلاش برای محدود کردن استفاده از تنباکو بود. در آغاز سلطنت وی استفاده از قلیان بسیار رواج داشت، اما از آنجایی‌که شاه جسم را مانع از فعالیت و در نتیجه خدمت می‌دانست با استعمال آن مخالفت می‌کرد.

در سیاحت‌نامه‌ی شاردن، مجلسی از بزرگان در حضور شاه تصویر شده‌است که در آن شاه عباس برای تفهیم ضررهای تدخین به حیله‌ی جالبی متوسل می‌شود. همچنین برای هماهنگ کردن چهره‌ی ایرانیان و ایجاد تمایز بین آنان و ترک‌های سنی مذهبی، شاه عباس صورت را می‌تراشید و سبیل می‌گذاشت. حتی ذکر شده که بر حسب کوتاهی و بلندی سبیل، مواجب پرداخت می‌کرده‌است.[۱]

یکی دیگر از ابعاد اصلاحات اجتماعی در این دوران اعمال قدرت و تحدید قدرت سران و بزرگان بود که در واقع ایران را از حالت ملوک‌الطوایفی خارج کرده قدرت حکومت مرکزی را تقویت می‌کرد. سیاست متخلفان و تنبیه مقصران باعث شده‌بود که مأموران حکومت از ترس شاه در کار خویش کوشا باشند. شیوه‌های تنبیهی که او برای افراد در نظر گرفته‌بود چنان با سنگدلی و سبعیت همراه بود که راه را بر هرگونه قصور می‌بست: «شاه عباس یک دسته جلاد نیز داشته به نام چیگین یا گوشت خام خور، کار ایشان آن بود که مقصران را به فرمان شاه زنده می‌خوردند و رئیس این گروه ملک علی سلطان جارچی باشی بود».[۲] وی به موازات این رفتار، سعی می‌کرد تا از احوال عوام با کمک جاسوسان و حتی به‌وسیله‌ی حضور شخصی در لباس مبدل باخبر گردد.

---

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ص۲۱٦

۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص٤۲۸

نمونه‌های بسیاری از رسیدگی او به وضع مردم و به‌صورت ناشناس در صفحات تاریخ دوران صفوی موجود است که حکایت از مجازات کم‌فروشان و سیاست رشوه‌گیران دارد.

ب) روابط اجتماعی

در زمان او بهره‌ی مالکانه هنوز به‌عنوان شیوه‌ای برای ارتباط رعیت و مالک مرسوم بود. این‌گونه کسب منفعت فئودالی از سال‌ها پیش در ایران وجود داشته‌است. «سهم مالک بابت استفاده از زمین و آب در بیشتر موارد از ۱/۵ تا ۱/۳ محصول اراضی شخم زده و از درختان میوه‌دار ۱/۲ تا ۱/۳ محصول بوده».[1] باید توجه داشت که این میزان بهره‌ی مالکانه فقط در صورت استفاده از زمین و آب بوده‌است، وگرنه اگر رعیت تسهیلات دیگری نیز از مالک دریافت می‌کرد، باید بهره‌ی بیشتری می‌پرداخت که در اکثر موارد نیز چنین بود.

در مقابل، وضعیت کشاورزان که یک جانشین محسوب می‌شدند، رفتار دولت با ایلات و عشایر چادرنشین و در سفر نیز بخشی از روابط اجتماعی آن روز ایران را تشکیل می‌دهد. پیرو سیاست شاه عباس در محدود کردن قدرت مدعیان و یکپارچه نمودن قدرت در دست دولت مرکزی، چادرنشینان نیز مورد توجه بسیار قرار می‌گرفتند. رؤسای ایلات و عشایری که دم از استقلال و یا عدم تابعت از شاه می‌زدند به بدترین وجه مجازات می‌شدند. عملکرد شاه با عشایر کُرد مستقر در سرحدات غربی آذربایجان وقایعی را رقم زده که نشان از شدت عمل دولت و شخص شاه در این زمینه دارد. یکی دیگر از روش‌های برخورد با این گروه تغییر مکان آنان بود. شاه عباس برای آنکه از قدرت عشایر بکاهد، غالباً آنان را به نقاطی دوردست که با آن آشنایی نداشتند می‌فرستاد و آنان را از منطقه‌ی مألوف خود دور می‌کرد. در مقابل برای افرادی که متابعت می‌کردند، تسهیلاتی در نظر گرفته می‌شد: «چادرنشینان ایلیاتی که در قشون

---

۱. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران، ص۵۲۹

اربابان خدمت می‌کردند سهمی از غنایم جنگی را دریافت می‌داشتند و مسلح بودند، حال آنکه رعایا اسلحه نداشتند».[۱] ارتباط شخص شاه با مردم بخش دیگری از روابط اجتماعی آن دوران را به تصویر می‌کشد. به گواهی تاریخ او در سفرهای بی‌شمارش میان مردم حاضر می‌شد و وضعیت معاش یا تظلم آن را جویا می‌شد. آنچه در این زمینه ضبط شده، آن است که هنگام حضور شاه در میان مردم هیچ احدی حق نداشت تا آنان را از سخن گفتن یا شکایت بازدارد و بزرگان را زهره‌ی آن نبود که از تظلم رعیت ممانعت کنند.

او همچنین وضعیت و گذشته و تبحر افراد را در نظر می‌گرفت. به‌طور مثال، هنگام اسکان ارامنه چون اطلاع پیدا کرد که آنان در کشت و پرورش مو و انگور تبحر دارند، زمین و وسایل زراعت در اختیارشان قرار داد و دست آنان را در تهیه‌ی شراب باز گذاشت و گرجیان را که به تربیت کرم ابریشم وارد بودند، مأمور این کار ساخت.

همچنین برای صنعت‌گران و اهل حرف، نظامی قانونمند پدید آورد که مانند صنف کنونی عمل می‌کرد و صلاحیت افراد را در پرداختن به‌کار خویش تأیید می‌کرد. «در هر صنفی درجات مختلف شاگرد و خلیفه و استاد وجود داشت و مراسمی نیز برای اعلام استاد برگزار می‌شد. هر صنفی یک رئیس انتخابی داشت که مقامات شهری او را به رسمیت می‌شناختند».[۲] علاوه بر تلاش برای بهبود وضعیت ساکنان شهرهای ایران، بنیاد شهرها یا تجدید حیات مناطق فراموش شده یا متروک یکی دیگر از اقداماتی است که در زمینه‌ی روابط دوران شاه عباس می‌توان از آن نام برد. از جمله‌ی این موارد بنای شهر فرح‌آباد در سواحل دریای خزر است که به استناد مطالب عالم آرای عباسی بیش از این به نام طاهان خوانده می‌شد. سال ایجاد و احداث این شهر ۱۰۲۰ ق بوده‌است و به‌دلیل وضعیت نامساعد روحی و اوقات فرح‌بخشی که شاه در این منطقه گذرانده، فرح‌آباد نامیده شد.[۳]

---

۱. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران ، ص۵۲۱

۲. همان، ص۵۳۷

۳. منشی‌ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۴۳

همان‌طور که در گذشته ذکر شد اسکان مردمان مختلف از نواحی دوردست در مناطق جدید یکی از سیاست‌های شاه عباس صفوی بود که از نمونه‌های جالب آن می‌توان به اقامت مردم ارمنستان و گرجستان در سرزمین مازندران اشاره کرد. بدین ترتیب هم مازندران تجدید حیات شد و هم نواحی سکونت قبلی این افراد که بر سر راه تهاجم عثمانی قرار داشت، غیر مسکونی شده و مانعی در جهت ترکتازی ترکان محسوب می‌شد.[1] شاه صفوی در زمینه‌ی بهبود وضعیت صنایع ایران نیز توجه تمام مبذول می‌کرد. به‌دلیل انحصار تجارت ابریشم در دست شاه از میان صنایع نساجی و پارچه‌بافی بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود. «پارچه‌های ابریشم یک رنگ به نام کفی و چند رنگ به نام قصب و پارچه‌ی ابریشم ساده یا زردوزی و نقره‌دوزی و زربفت و انواع مختلف مخمل در این دوران تولید می‌شد».[2] بدیهی است که تجارت و صادرات این محصولات، رونقی به مسائل اقتصادی و بازرگانی مناطق مختلفی که مشغول امر نساجی بودند، داده‌بود و نمونه‌های این بهبود، وضعیت معیشت تجار و صنعت‌گران در بسیاری از منابع تاریخی دیده می‌شود.

ارتباط مردم با پیکره‌ی دولت در این دوران از طریق سازمان‌های وابسته به خاندان و دولت صفوی انجام می‌گرفت. باید توجه داشت که نظام‌مندی مراکز وابسته به دولت توسط مأموران و مشاورانی پایه‌ریزی شده‌بود که برای تمرکز قوا در دست حکومت مرکزی تلاش می‌کردند و در نتیجه از قدرت نظامیان و بزرگان چادرنشین که بیش از این زمام امور را در دست داشتند، کاسته می‌شد. «دولت صفوی را می‌توان با توجه به سه نهاد کلیدی تحلیل کرد: دستگاه دیوانی مرکزی، حکومت ایالت‌ها و ارتش شاه و دربار» در میان اقشار مختلفی که در پیکره‌ی دولت صفوی قرار داشتند سه گروه تعیین کننده‌بودند: خانواده‌های قدیمی‌و سرشناس فارس که مناصب دولتی را دست داشتند، قبایل ترکمن و گروه جدیدی از گرجی‌ها و ارامنه و چرکس‌ها که پست‌های کلیدی لشکری و کشوری را به‌دست آورده‌بودند. دولت صفوی قابل اعتمادترین

---

۱. سفرنامه‌ی شاردن، ص۲۵

۲. فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص٤٦

خدمت‌گزاران را در مقام والی به مناطق مختلف می‌فرستاد و زیر نظر آنها بیگلر بیگی خدمت می‌کرد که البته سیاست دولت در محدود کردن قدرت آنها و جلوگیری از نفوذشان بود. هرچند که چندان در این زمینه موفق نبودند اما عملاً موروثی بودن مقام بیگلر بیگی را که از سال‌ها پیش وجود داشت از بین بردند و برای این مقام از حکومت مرکزی کسی منصوب می‌شد.[۱]

به‌دلیل کثرت اموال و املاک شاه، یکی دیگر از مواردی که باید در این دوره مورد توجه قرار گیرد، املاک خالصه و متعلق به دربار شاهی است که بخش عظیمی از مرغوب‌ترین اراضی کشور را شامل می‌شد:

«هنگامی‌که شاه عباس به سلطنت رسید اراضی بسیاری از ولایات مختلف ایران که متعلق به شاه بود، منتقل گردید... این پادشاه با برانداختن سران صاحب نفوذ نافرمان قزلباش و ضبط دارایی ایشان املاک خالصه را گسترش داد... مخصوصاً در ولایت‌های ساحل دریای خزر یا به زور به املاک خالصه افزود یا به مبالغ ناچیز از مالکان خرید».[۲] این جریان تا بدانجا ادامه یافت که شاه عباس عاقبت تصمیم گرفت برای جلوگیری از بدبینی مردم نسبت به غصب املاک، این زمین‌ها را وقف کند تا هم از آنها بهره‌مند گردد و هم جای صحبت باقی نماند.

آخرین نکته‌ای که در بخش روابط اجتماعی باید متذکر شد ارتباط والیان ایران با شخص شاه است. شاه صفوی با سختگیری بسیار به زمامداری این افراد نظارت می‌کرد و با کوچک‌ترین بدبینی دستور قتل آنان را صادر می‌کرد، مضافاً آنکه محبوبیت این والیان در اذهان عامه را برنمی‌تافت و از ترس توطئه علیه خویش بسیاری از والیان نیک سیرتی را که در پیشگاه عامه جایگاهی داشتند از بین برد.

نمونه‌هایی از سیاست این افراد و تنبیه کسان و خاندانش را در گذشته ذکر کردیم. حکام و والیان، جدای از مبالغ نقدی که به مرکز می‌فرستادند، هر ساله مقدار قابل توجهی از تولیدات محلی و محصولات نیز برای دربار ارسال می‌کردند. علاوه بر آن

۱. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران ص۵۳۹
۲. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص۱۲۰

موظف بودند در هنگام جنگ تعدادی نیروی جنگی که از قبل به‌عنوان سهم برایشان در نظر گرفته می‌شد، برای شرکت در ارتش سلطنتی اعزام کنند.

ج) خدمت‌گزاران، جاسوسان مخصوص و غلامان

از آغاز سلطنت صفوی رسم بود که اگر فرمانده یا خدمت‌گزاری می‌مرد یا در جنگ به قتل می‌رسید بخشی از اموال او به‌نفع خزانه‌ی سلطنتی ضبط می‌شد. اما شاه عباس برای جلب محبت و ازدیاد ارادتمندانش این رسم را برانداخت و نه تنها اموال خدمت‌گزاری را تصاحب نمی‌کرد بلکه در مراقبت از احوال خانواده و بازماندگانش دستورهای صریح می‌داد. از سرداران معروفی که این سنت درباره‌ی ایشان اجرا شد می‌توان به الله‌وردی‌خان و امامقلی‌خان اشاره کرد. تأمین امنیت بازماندگان فرد وفادار در اعتقاد مردم نسبت به شاه تأثیر بسیاری داشت.

از طرف دیگر، برای آنکه از همه‌ی امور باخبر باشد و بیشتر به جهت عدم اطمینانی که اطرافیان خصوصاً قزلباش و صوفیه داشت در همه‌جا جاسوسانی را به کار گمارده بود تا پنهانی وی را از صحت و سقم اخبار ارسالی توسط مأموران حکومتی باخبر کنند. دایره‌ی عمل این جاسوسان حتی از مرزهای ایران نیز فراتر می‌رفت. او در عثمانی، هندوستان و دیگر بلاد مورد نظرش جاسوسانی داشت و حتی به‌همراه سفیران خود نیز چند نفر را در کسوت ملازم و همراه ولی در واقع با هدف جاسوسی اعزام می‌کرد. بدین طریق هم از کیفیت عملکرد سفیر آگاه می‌شد و هم از جزئیات وضعیت کشور مقصد اطلاعاتی به‌دست می‌آورد.

از دیگر سیاست‌های شاه عباس در این زمینه استفاده از غلامان خاصه‌ی شریفه یا همان غلامان خاندان سلطنتی در مناصب مختلف اداری و دیوانی بود. برای این غلامان نظامی جداگانه از عملکرد در نظر گرفته شد و در واقع به نیروی عظیمی در هرم قدرت خاندان صفوی تبدیل شدند که فدایی شاه بودند و ممالک تحت نفوذشان را به املاک خالصه‌ی دربار تبدیل می‌کردند. «شاه بیشتر از راه تقویت این عناصر، از عهده‌ی

تغییرات ظاهر جامعه‌ی ایرانی برآمد. خلاصه اینکه این سیاست را می‌توان تحولی اجتماعی و به دلایلی سیاسی دانست که با ابزارهای سیاسی تحقق یافت».[۱]

٤ـ جایگاه ارتش

ارتش صفوی تا قبل از شاه عباس مجموعه‌ای از نیروهای اربابی و قبیله‌ای بود که در صورت نیاز از ولایات مختلف جمع‌آوری می‌شد و به‌دلیل همین نظام عشیره‌ای امکان اضمحلال یا عدم هماهنگی و همخوانی آن خطری بود که پیوسته سپاه ایران را تهدید می‌کرد. در مجموعه‌ی تفکرات شاه عباس برای دستیابی به قدرت، ارتش جایگاه ویژه‌ای را اشغال می‌کرد. از این نظر، پس از فتوحات اولیه و مهار کردن قدرت حکام محلی نخستین قدم ایجاد تغییر در ساختار ارتش ایران بود: «تعداد واقعی این ارتش کم و زیاد می‌شد اما معمولاً رقمی بین هفتاد تا صد هزار نفر بود که نیمی از آن را سواره نظام عشایر تشکیل می‌داد».[۲] گروه کثیری از این مبارزان قبیله‌ای در دوره شاه عباس با سربازان تعلیم دیده‌ای که نظامی حرفه‌ای بودند و برای کار خود مقرری دریافت می‌کردند، جایگزین شدند. این گروه تحت نظارت مستقیم شاه فعالیت می‌کردند. تشکیل ارتش دایمی در ایران به فرمان شاه، و زیر نظر الله‌وردی‌خان انجام گرفت. بعدها آنتونی و رابرت شرلی انگلیسی در سازمان دادن ارتش ایران بسیار تأثیر بودند.

تغییر ترکیب سپاه از حالت عشایری به حالت دایمی لزوم پرداخت مقرری را با خود داشت. به این منظور املاک خالصه و عواید آن برای رفع نیازهای ارتش در نظر گرفته شد. علاوه بر آن، بخشی از این املاک به‌عنوان تیول و اقطاع در اختیار سران سپاه قرار می‌گرفت. استفاده از اسلحه‌ی گرم و مجهز شدن گروهی از سپاهیان به تفنگ از تحولاتی بود که در زمان شاه عباس پدید آمد. ناتوانی ایرانیان در مقابل سپاه مجهز ترک‌ها که از سلاح گرم برخوردار بودند، زمینه‌ساز این اقدام گردید: «ایجاد کادرهای ارتش دایمی از اهمیت سپاهیان اربابی کاست و نفوذ سیاسی بزرگان نظامی چادرنشین

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱٦۸

۲. همان، ص٤۸

و اربابی قزلباش و دیگر ایلات ترک را ضعیف کرد».پیترو دلاواله در سفرنامه‌ی خویش به تفصیل ترکیب ارتش صفویه را مورد بحث و بررسی قرار داده‌است. بر این اساس ترکیب ارتش ایران از چند گروه عمده تشکیل می‌شده که ابتدا قورچیان یا تفنگچیان بوده‌اند، پس از آن نوبت به غلامان شاه می‌رسیده که از اقوام و نژادهای غیرمسلمانی بوده‌اند که بعدها مسلمان شده‌اند. این گروه را پانزده هزار نفر ذکر کرده‌اند. سومین گروه افراد قزلباش هستند که از نظر مقام بالاتر از غلامان‌اند اما تعداد کمتری دارند. چهارمین و معتبرترین گروه سپاه ایران قورچیان بوده‌اند که نگهبانان قصر شاهی و چادرهای خاص سلطنتی محسوب می‌شده‌اند.[۱]

ابتکار تغییر وضعیت ارتش را به اصرار و پیشنهادات آنتونی شرلی انگلیسی نسبت می‌دهند که البته تاریخ دقیق آن در هیچ منبعی ذکر نشده‌است. شاه ایران در واقع قشونی را با عنوان شاهسون (شاه‌دوست) پایه‌گذاری کرد تا تنها او را به‌عنوان فرمانده کل قوا بشناسد و مانند گذشته به سران ترک طوایف قزلباش وابسته نباشند.[۲]

۵ ـ نقش عنصر ایرانی در معماری این عصر (نمونه: شهر اصفهان)

یکی دیگر از اقدامات شاه عباس برای محدود کردن قدرت ترکان قزلباش‌ها اهمیت دادن به ایرانیان در هرم قدرت سلطنت صفوی بود. این گروه که پیش از این تاجیک خوانده می‌شدند، حق نداشتند به سرداری سپاه برسند. براساس یک قانون نانوشته مناصب لشکری به قزلباش اختصاص داشت که جنگاوری را برای خود افتخاری می‌دانستند و به مقامات اداری و کشوری به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند. اولین وجه این اهمیت روزافزون انتقال پایتخت از اردبیل و مناطق ترک‌نشین به اصفهان در مرز ایران بود. «بدین ترتیب ناحیه‌ی مرکزی دولت صفویه، آذربایجان نبود بلکه در قلب ایران قرار داشت».[۳]

---

۱. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران ، ص۵۱۶
۲. سفرنامه‌ی پیتر دلاواله، ص ۲۷۵
۳. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران ،ص۵۱۶

درخصوص تاریخ این انتقال اتفاق نظر وجود ندارد. گروهی سال ۹۹۹ را ذکر کرده‌اند، ولی انتقال پایتخت چنان‌که در تاریخ عالم آرای عباسی ذکر شده‌است در سال ۱۰۰۶ انجام گرفته‌است. علاوه بر این هدف سیاسی منافع دیگری نیز در انتقال پایتخت وجود داشت. تجربه نشان داده‌بود که قزوین و مناطق شمال ایران پیوسته در معرض تاخت و تاز مهاجمان قرار داشت، در حالی‌که اصفهان به‌دلیل بعد مسافتی که با مرزها داشت، از تعرض دشمن در امان بود.

آبادانی و عمارت اصفهان از این تاریخ آغاز شد و در مدت کوتاهی تبدیل گردید این شهر به یکی از زیباترین مناطق با عمارت‌های چشمگیر و وسیع بود که زندگی به زیباترین وجه در آن جریان داشت.

راجر سیوری در کتاب «ایران عصر صفوی» طرح بنای اصفهان را به آن شکل ممتاز به شیخ بهاءالدین محمد عاملی (شیخ بهایی) نسبت می‌دهد و از او به‌عنوان عالم الهی عالیقدر، فیلسوف، فقیه، منجم، شاعر و مهندس نام می‌برد.[1]

نکته‌ی جالب در بازسازی اصفهان آن بود که عمارت قدیم شهر دست نخورده باقی می‌ماند و طرح جدید در پایان شهر قدیم به اجرا در می‌آمد و بدین شکل مدت کمتری را به خود اختصاص می‌داد.

در این دوره فعالیت‌های ساخت و ساز بسیار چشمگیر بوده‌است و در بعضی مناطق آن‌چنان بوده که آثار آن هنوز هم پابرجاست و حکایت از شکوه و توجه به آبادانی و عمران دارد. «اصفهان پایتخت کشور را شاه عباس به‌واقع تجدید بنا نمود و در اواسط قرن یازدهم به شهر بزرگی که بیست و هشت کیلومتر محیط آن بود و ششصد هزار نفر جمعیت داشت مبدل کرد».[2] همچنین در سفر خراسان که به عزم زیارت انجام شده‌بود دستور به ساخت آرامگاه امام هشتم داد که برای آن زمان بسیار جالب توجه بوده‌است. عمارت قدمگاه نیشابور و خواجه ربیع را نیز از آثار او دانسته‌اند. روضه‌الصفای ناصری،

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۵۲
۲. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران ، ص۵۲۳

نمونه‌هایی از امکنه‌ای که به‌دستور شاه عباس ساخته شده، نام می‌برد[1] که بر توجه او به ساختمان‌سازی و زیباسازی شهرها حکایت دارد.

شهرسازی در زمان جانشینان شاه عباس هم دنبال شد و در زمان شاه عباس دوم رونق بسیار یافت و شهر سعادت‌آباد بنا گردیده و املاک و اراضی بسیاری وقف آن گردید.[2] همچنین در همین زمان سدی بر روی زاینده‌رود بسته شد که در بهبود وضعیت آبرسانی به آن نواحی تأثیر زیادی داشت. البته علاوه بر ایجاد سد، آبشار گردشگاهی هم در محدوده‌ی زاینده‌رود بنا گردید: «بسیاری از آثار مهم تاریخی اصفهان مربوط به‌عهد این پادشاه است که از آن جمله عمارت معروف به چهلستون است. کشتیرانی دریای خزر رونق گرفت و اقتصاد شکوفا شد».[3] شاه سلطان حسین نیز علاقه‌ی وافری به ساختن کاخ و ابنیه داشت. او کار بنای عظیم و باغ بزرگ فرح‌آباد واقع در جنوب غربی جلفا را آغاز کرد و به غیر از آن احداث پاره‌ای از مساجد و تعمیر و تجدید بنای پاره‌ای از آنها از جمله کارهای اوست و همچنین مدرسه‌ی مادر شاه واقع در چهارباغ را او بنا کرده‌است.[4] در واقع، اقدام شاه عباس در بنای اصفهان جدید از طرف او دنبال شد و به اصفهان شهرت داد که تا امروز هم ماندگار شد.

۶ـ حکومت صفوی و مسئله‌ی جانشینی

مهم‌ترین مسئله‌ای که در تداوم یک سلسله اهمیت دارد مسئله‌ی جانشینی است. اصولاً هر شاهی که به‌قدرت می‌رسد، سعی می‌کند با تربیت یکی از فرزندان لایق خود زمینه‌های جانشینی و تداوم قدرت خود را فراهم کند. این مسئله در طول تاریخ ایران یکی از مسائل مهم حکومتی بود و بسیاری از سیاست‌نامه‌نویسان و نظریه‌پردازان در این مورد قلم‌فرسایی کردند.

---

۱. هدایت، رضاقلی‌خان، تاریخ روضه الصفای ناصری، ص۶۸۳ به بعد

۲. واله‌اصفهانی، محمدیوسف ،خلد برین، ص۶۳۱

۳. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص۱۴۲

۴. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۵۵

مهم‌ترین مسئله‌ای که حکومت صفوی با آن روبه‌رو بود مسئله‌ی جانشینی می‌باشد و همین مسئله هم بعدها باعث سقوط این سلسله شد. چرا که با از بین رفتن افراد لایق و شایسته حکومت را به دست افرادی سپرد که هیچ‌گونه تجربه‌ای در حکومت نداشتند و نتوانستند اقتدار لازم را برای جلوگیری ضعف و سستی و اعمال قدرت به‌دست بیاورند و در تمام دوران خود تحت نفوذ حرمسرا یا افراد قدرتمند بودند.

قدرت قزلباش‌ها و نفوذی که آنها در زمان تربیت فرزندان شاه به‌دست می‌آوردند باعث می‌شد تا بلافاصله بعد از مرگ شاه امرای قزلباش سعی در به قدرت رساندن شاهزاده‌ی تحت نفوذ خود داشته‌باشند. این مسئله بعد از به‌قدرت رسیدن شاه تهماسب آغاز شده و در زمان شاه عباس به اوج خود رسید. اوجی که زمینه‌های فروپاشی را همراه خود داشت.

تهماسب در ابتدای حکومت، تحت قیومیت بعضی از امیران بود و بعدها زمانی که توانست قدرت را بیابد به‌خاطر ترس از قیام‌ها دستور داد پسرش اسماعیل را که معروفیت زیادی به‌علت مبارزاتش در مقابل عثمانی به‌دست آورده بود در قلعه‌ی قهقهه زندانی کنند؛ زندانی که برای اسماعیل بیست سال طول کشید و از او آدمی‌خونخوار ساخت. بعد از مرگ تهماسب دوباره برخوردها بین امرای قزلباش روی داد و در نهایت قدرت به اسماعیل سپرده شد. او بعد از آزادی از زندان تمام برادران و بازماندگان آنها را از بین برد و فقط محمد خدابنده در این میان زنده ماند.[1] که بعد از مرگ شاه اسماعیل به‌قدرت برداشته‌شد؛ قدرتی که جز اسم چیز دیگری نبود و هیچ سودی برای او نداشت. شاه عباس نیز در اوایل حکومت خود با این مسئله روبه‌رو بود و چند سال اول زندگی او صرف اختلاف امرای قزلباش شد و او را نسبت به فرزندان خود بیمناک ساخت. چون می‌ترسید که آلت دست امرای قزلباش شود. بدبینی و شدت عمل شاه عباس درخصوص کسانی که اندک داعیه‌ی قدرتی داشتند باعث شد تا رفتار او با شاهزادگان صفوی و حتی انتخاب جانشین برای وی موضوعی قابل بررسی در تاریخ ایران باشد.

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ص ۴۹

به فرمان شاه عباس چشمان برادرانش ابوطالب میرزا و تهماسب میرزا و برادرزاده‌اش اسماعیل میرزا را کور کردند. سپس آنان را در قلعه‌ی الموت زندانی کردند. از این سه تن ابوطالب میرزا در همان ایام حبس درگذشت و دیگران تا پایان سلطنت شاه عباس در زندان بودند.

«شاه عباس دارای پنج پسر بود: محمدباقر میرزا مشهور به صفی میرزا، حسن میرزا، سلطان محمد میرزا، اسماعیل میرزا و امامقلی میرزا. از میان این پنج نفر صفی میرزا به فرمان او کشته شد، حسن میرزا و اسماعیل میرزا در کودکی درگذشتند، محمدمیرزا و امامقلی میرزا نیز به دستور شاه عباس کور شدند».[۱] بدگمانی شاه عباس به اطرافیان تا حدی بود که به استناد منابع مختلف تاریخی پسرانش را از ارتباط با بزرگان بر حذر می‌داشت و پیوسته تصور می‌کرد در صورتی که این دو گروه یعنی فرزندانش و درباریان دوستی و رابطه‌ای برقرار کنند، علیه او توطئه خواهند کرد.

شدت عمل در این مورد به‌حدی بود که بسیاری از اطرافیان حتی جرأت سلام دادن به شاهزادگان صفوی را نداشتند. همین تصورات باعث شد تا او دستور به قتل صفی میرزا بدهد. جریان مرگ صفی میرزا، علل و کیفیت انجام آن در بیشتر متون تاریخی مستشرقان که به دوران صفویه پرداخته‌اند ذکر شده است و نشان از سوءظن و سوء رفتار شاه عباس دارد. صفی میرزا شاهزاده‌ای دوست‌داشتنی و آشنا به فنون نظامی و متبحر در امور جنگی بوده‌است. علاقه‌ی روزافزون مردم ایران به او موجبات بدگمانی شاه را فراهم می‌آورد. در این میان اتفاقات ریز و درشتی که در زندگی روزمره‌ی تمامی‌دربارها معمول است، سوءظن شاه را بیشتر تحریک می‌کرد تا اینکه جاسوس خبر آورد که صفی میرزا و گروهی از سران قزلباش در جلسه‌ای حضور داشته و قصد قتل شاه را دارند.

شاه صفوی ابتدا قراچقای خان را احضار کرده و دستور قتل فرزندش را صادر می‌کند. این سردار با امتناع از دستور شاه می‌گوید حاضر است جان خود را از دست بدهد ولی دست به خون پسر بزرگ مرشد کامل نیالاید. پس از او، بیوت بیگ مأمور

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس ، ص۵۲۵

انجام این فرمان می‌شود که او شاهزاده را بعد از خروج از حمام در حالی که تنها با یکی از ملازمانش در حرکت بوده، متوقف کرده و با ابلاغ دستور پدر به قتل می‌رساند.[۱]

عملکرد شاه عباس پس از مرگ صفی میرزا نشان از پشیمانی او داشت و حتی می‌توان گفت این واقعه سلامت روحی او را زایل کرد. هرچند که باعث شد تا در تربیت شاهزادگان صفوی روش‌های جدید به‌وجود آید. «از آن وقت تمام اولاد ذکور خانواده‌ی سلطنت را در حرمخانه‌ی متروک و محبوس نگاه داشته در کمال جهالت و نادانی بار می‌آورند».[۲]

شاه عباس مدت‌ها بعد از مرگ صفی میرزا از خوردن و آشامیدن امتناع می‌کرد و همواره گریان بود، تا مدت‌ها محل مرگ او را به‌عنوان «بست» و مأمن قرار داد و در آن فقرا را اطعام می‌کردند. در مقابل به بیوت بیگ دستور داد تا با دست‌های خود فرزند بزرگش را به قتل برساند تا حال مرشد کامل را در زمان مقتول شدن فرزندش درک کند. پس از این واقعه، بزرگان از معاشرت با فرزندان شاه منع می‌شدند و این افراد با استخفاف تمام در حرمخانه و میان زنان زندگی می‌کردند. شاه عباس نسبت به فرزند صفی میرزا علاقه‌ی بسیار داشت اما برای اینکه او نیز روزی دردسر ساز نشود روش ویژه‌ای را به‌کار برد: «دستور داد تا روزی یک نخود تریاک به سام میرزا بخورانند تا او از شور و حال افتاده و درصدد توطئه برنیاید».[۳] بدین ترتیب هنگامی‌که سام میرزا به سلطنت رسید، چنان سست و بی‌اراده بود که پزشکان برای بیدار نگاه داشتن او شراب تجویز کردند.

هنگامی که در سال ۱۰۳۱ شاه عباس بیمار شد پسر سومش محمد پیشاپیش مرگ پدر را جشن گرفت و از سران قزلباش درخواست پشتیبانی کرد به تلافی این حرکت نابه‌جا شاه عباس پس از بهبودی فرمان قتل او را صادر کرد.

---

۱. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص۴۲۷ و همچنین: **سفرنامه‌ی اولئاریوس**، ص۷۱۷
۲. **سفرنامه تاورنیه**، ص۴۹۸
۳. **سفرنامه‌ی اولئاریوس**، ص۷۲۰

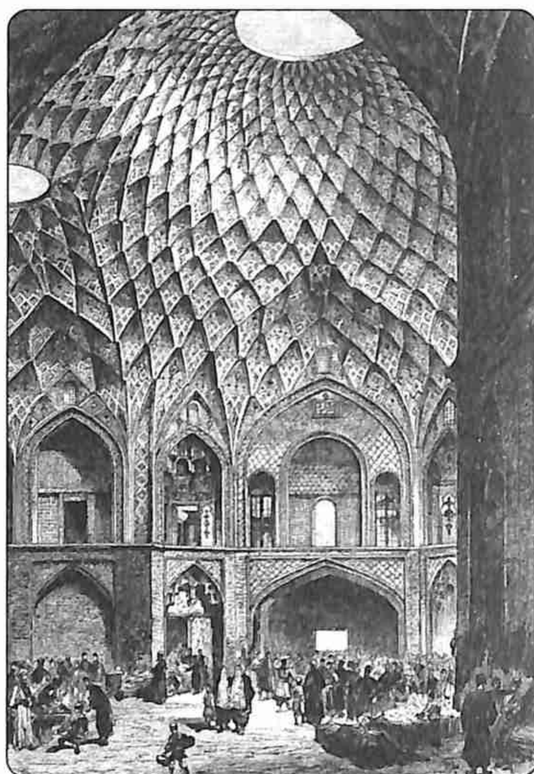
در مجموع، چنان‌که دیدیم سوءظن شاه عباس به شاهزادگان جوان صفوی باعث شد تا او در زمان مرگ جانشینی جز پسر صفی میرزا نداشته باشد که وضع او نیز معلوم بود.

البته گروهی از مورخان معتقدند شدت عمل شاه درباره‌ی دیگر فرزندانش به این دلیل بوده که مسیری را برای سلطنت نواده‌اش هموار سازد و هیچ مدعی از پسرانش برای او باقی نماند. در واقع قصد داشته حقی را که از پسر سلب کرده‌بود به نوه‌اش ببخشد و به جبران فرمان قتل صفی میرزا، فرزند او را شاه ایران کند.[1]

این اقدامات باعث شد تا حکومت صفوی از داشتن جانشینی قوی محروم بماند و زمینه‌های زوال خود را با خود به‌همراه داشته‌باشد. زوالی که خیلی زود دامن‌گیر صفویان شد و حکومت صفوی سقوط کرد.

---

۱. سفرنامه‌ی دلاواله، پیترو،ص ۳٦۹ به بعد



کاشان، کاروانسرای نو



تهران، سبزه میدان و پیرامون آن

بخش پنجم

اعتلا و انحطاط هنر صفوی

فصل اول

هنرهای تجسمی

هنرهای تجسمی

دوران صفویه دوره‌ی اوج و ترقی و تکامل هنر در ایران است. همان‌طور که تحلیل و بررسی حوادث تاریخی بدون در نظرگرفتن شرایط زمانی و مکانی خاص آن دوره امکان‌پذیر نیست، پرداختن به هنر نیز بدون بررسی دقیق بستر رشد خاص آن، کاری ناممکن است، تحولات اقتصادی و اجتماعی، نقش پادشاهان و اشراف از عواملی هستند که تأثیرات مهم و اساسی در روند تکامل پدیده های تاریخی من‌جمله هنر دارند، چنان‌که در دوران صفویه این عوامل باعث پدیدآمدن آثار بی‌نظیری در زمینه‌های مختلف معماری، قالی‌بافی و نقاشی گردید و هنگامی که فساد و سستی پادشاهان، نقش آنها را کمرنگ کرد، هنر نیز همراه با دیگر نهادهای اجتماعی به ورطه‌ی نابودی و انحطاط کشیده‌شد. دوره‌ی صفویه دارای ویژگی‌های خاصی بوده که در تاریخ ایران کمتر نظیر آن دیده می‌شود. این ویژگی‌ها را می‌توان مرهون عواملی مانند ثبات سیاسی، بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی و در رأس همه‌ی اینها نقش پادشاه دانست که مهم‌ترین و اساسی‌ترین عامل در ایجاد هر تحول جدیدی در جامعه است.[۱]

۱. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص ۳۳۶

یکی از عوامل مهمی که باعث رونق و ترقی هنر دوره‌ی صفویه گردید پیروی ایشان از هنر درخشان دوره‌ی تیموری و هنردوستی پادشاهان آن عصر بود. شاه اسماعیل اول به هنر و هنرمندان علاقه‌ی بسیار داشت، در سال ۹۱٦ ق بعد از اینکه ازبکان را در جنگ شکست داد و خراسان را ضمیمه‌ی پادشاهی خود کرد، وارث سنت‌های هنری درخشان دربار تیموریان هرات در خراسان که به «آتن خراسان» ملقب بود، شد. یکی از اولین اقدامات شاه اسماعیل همراه بردن نقاش هنرمند «بهزاد» به تبریز بود. او در تبریز سرپرستی گروه‌ای از هنرمندان را که چند سال قبل از هرات گریخته بودند برعهده گرفت و مکتب تبریز را در نقاشی پایه گذارد. ظاهراً شاه اسماعیل چنان نگران سلامتی بهزاد بود که هنگام جنگ چالدران با عثمانی در۹۲۰ ق بهزاد و خوشنویس مورد علاقه‌اش شاه محمود را در غاری امن پنهان کرد.[1]

شاه تهماسب نیز همانند پدرش مردی هنردوست بود که به نقاشی علاقه داشت و این فن را از نقاش معروف، سلطان محمد فرا گرفته و با بهزاد و شاگردش آقا میرک نیز دوست و معاشر بوده‌است. در دوره‌ی این پادشاه نقاشی رونق و پیشرفت بسیاری پیدا کرد.[2] از دیگر پادشاهان هنرمند این دوره، شاه عباس را می‌توان نام برد که دوره‌ی او، دوره‌ی شکوفایی و اعتلای هنر در ایران است و اکثر آثار هنری در زمان او پدید آمد. شاه عباس هنرمندان را بسیار دوست داشت. یکی از مهم‌ترین کارهای او در این راستا تأمین هزینه‌ی زندگی آنها بود. در دوره‌ی او به‌علت آنکه هنرمندان دغدغه‌ی تأمین هزینه‌ی زندگی را نداشتند و از طرف پادشاه حمایت می‌شدند، تمام سعی و کوشش خود را در جهت اعتلای هنر و پیشرفت آن به‌کار می بردند. به‌همین دلیل در این دوران کمیت جای خود را به کیفیت داد، در حالی‌که در دوران‌های بعدی هنرمندان برای تأمین معیشت مجبور شدند هنر خود را تا حد هنری عامه پسند، پایین آورند و با عرضه‌ی آثار هنری بیشتر به گروه‌هایی که خریدار آن بودند، ولی هنرشناس نبودند، زندگی خود را تأمین کنند، آنها به‌ناچار دیگر به کیفیت و بهبود هنر نمی‌اندیشیدند بلکه به آن به

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۲٤

۲. زکی، محمدحسن،**تاریخ صنایع ایران**، ص ۱۱۹

چشم وسیله‌ای برای امرار معاش می نگریستند، از این دوران است که هنر کم‌کم سیر نزولی خود را آغاز می کند، زیرا در ایران هنر همیشه اشرافی بوده، خاندان سلطنت و اعضای طبقات بالا بودند که تقاضا برای آثار هنری را ایجاد می‌کردند و بدین‌سان هنرمندان و صنعت‌گران را به فعالیت بر می‌انگیختند[1] و آنها را مورد حمایت خود قرار می‌دادند. از طرف دیگر چون پادشاهان و طبقات اشراف خود هنرمند بودند، هنرشناس نیز بودند و هنرمندان ملزم به ارائه‌ی کاری بودند که مورد قبول این گروه قرار گیرد؛ همین عامل باعث اعتلا و رونق هنر آنها می‌گردید. اکثر صنایع ایران در دوره‌ی صفویه تحول و تکامل پیدا کرد و سلاطین صفوی در بسط هنر و تشویق هنرمندان تلاش بسیار کرده‌اند.[2] عامل دیگری که در رونق هنر در این زمان تأثیر زیادی داشته‌است، گرایش تازه به تقسیم کار در برپایی عمارت بود. یک نفر استادکار طراحی می‌کرد، یکی دیگر می‌ساخت و دیگری کاشی‌کاری می‌کرد و نقوش را طراحی می‌کرد. چهارمی هم کتیبه‌ها را می‌نوشت. هر یک از اینها جداگانه اثرش را رقم می‌زد و ماهیت کارش را مشخص می‌ساخت، لذا می‌توان تحول سبک آنها را مشخص و تعریف کرد. علاوه بر این، همین موارد حاکی از آن است که در سرتاسر ایران استادکاران بنام و معروف به کار دعوت می‌شدند، هر کجا نامی از یک هنرمند شنیده می‌شد، شاه عباس او را به دربار خود دعوت کرده و تحت حمایت خود قرار می‌داد و در هر شهری که بنایی برپا می‌کرد، هنرمندان متخصص آن فن را به آن شهر می‌فرستاد. یکی از نمونه‌های بارز، محمدرضا امامی است که کار او بر روی ابنیه‌ی اصفهان و قم و مشهد، نشان از شأن و اعتبار والای او دارد. قبل از او علیرضا عباسی در عمارات سلطنتی اصفهان، مشهد، قزوین و مدرسه‌ی گنجعلی‌خان کرمان فعالیت داشته‌است.[3]

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۲۴

۲. ،ایران در زمان صفویه ، ص ۲۵۷

۳. پژوهش دانشگاه کمبریج ،تاریخ ایران در دوره‌ی صفویه، ص ۴۷۷



باغ چهلستون که بالغ بر ٦٧ هزار متر مربع مساحت دارد، در دوره‌ی شاه عباس اول احداث گردیده و در وسط آن عمارتی ساخته شده و در سلطنت شاه عباس دوم در ساختمان موجود مرکزی، تغییرات کلی صورت گرفته‌است. اگرچه انعکاس ستون‌های بیست‌گانه، تالار چهلستون[1] در حوض مقابل عمارت، مفهوم چهلستون را بیان می‌کند ولی در حقیقت عدد چهل در ایران، کثرت و تعداد را می‌رساند و وجه تسمیه‌ی عمارت مزبور به چهلستون به‌علت تعداد زیاد ستون‌های این کاخ می‌باشد. قسمت‌های جالب و دیدنی کاخ چهلستون عبارت‌اند از: شیرهای سنگی چهارگوشه‌ی حوض مرکزی، تالار و ازاره‌های مرمری منقش اطراف آن، تزیینات طلاکاری سرسرای پادشاهی و اتاق‌های طرفین تالار آینه و تابلوهای نقاشی تالار پادشاهی که تصویر شاهان صفوی بر آن نقش بسته است. تصویر شاه‌عباس اول با تاج مخصوص و مینیاتورهای اتاق گنجینه، سردر «مسجد قطبیه» و سردرهای «زاویه‌ی درکوشک» و آثاری از مسجد «درب جوباره» و «مسجد آقاسی» که بردیوارهای ضلع غربی و جنوبی

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۳۱۲

باغ نصب شده‌است. تالار و ایوان این کاخ در پنجمین سال سلطنت شاه عباس‌دوم بنا شده‌است.

۱ـ نقاشی

سبک و روشی که در دوره‌ی صفویه در هنر نقاشی به‌وجود آمد دارای چند ویژگی بود که باعث رونق و تکامل این هنر گردید. اولین ویژگی، ذوق و قریحه‌ی ایرانی بود که سبک و روش مغول تیموری را که از خاور دور اقتباس کرده‌بودند در خود تحلیل برد و باعث تفاوت عمده‌ای میان روش‌های چینی که سرچشمه‌ی آن محسوب می‌شد و روش ایرانی گردید. دومین ویژگی، علاقه و دلبستگی ایرانیان به پهلوانان باستانی و اساطیر افسانه‌ای بود که آن را در نقاشی‌های خود ترسیم می‌کردند.

پادشاهان صفوی به‌خصوص شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب به نقاشی و کتابت علاقه‌ی وافری داشتند، شاه اسماعیل، بهزاد نقاش معروف را با خود به تبریز برد، او وارث مکتب باشکوه نقاشی تیموری که به‌وسیله‌ی سلطان حسین بایقرا شکل گرفته‌بود گردید. سنت مکتب نقاشی هرات بهزاد، بسیار خالص و ناب بود و احساس درونی را بازنمایی می‌کرد. قبل از آمدن بهزاد به تبریز، کارگاه تبریز به‌وسیله‌ی سلطان محمد که از اهالی آن شهر بود پایه‌گذاری شد. طبق شواهد موجود، تهیه‌ی شاهنامه هوتون با دویست و پنجاه و شش نقاشی تحت نظر و ریاست وی بوده است. این نقاشی‌ها انتقال از سبک درباری ترکمان را به سبک درباری صفوی کاملاً عیان می‌سازد و نیز بر کارگاه نقاشی تبریز در آستانه‌ی ورود هنرمندان تیموری تأکید می‌ورزد که سبک هرات را برای غنی سازی آن وارد تبریز کردند.[۱] استاد بهزاد ملقب به کمال‌الدین در جوانی تحت تربیت امیر نظام الدین علیشیر بود و توانست در فن نقاشی مهارت پیدا کند و بعد از آن تحت توجهات خاص استاد میرک در نقاشی به مقامی عالی رسید، بعد از تصرف خراسان توسط شاه اسماعیل به‌همراه میرک و حاجی محمد و قاسمعلی که در هرات می‌زیستند به تبریز آمدند. بهزاد نخستین نقاشی بود که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران در دوره‌ی صفویه، ص ۵۰۵

متروک ساخت و سبک و شیوه‌ای که به ذوق ایرانیان خوش می‌آمد را به وجود آورد.[۱] بهزاد استاد بزرگ و وارث مکتب باشکوه نقاشی در دولت‌های تیموری و صفوی بود.[۲]

با ورود بهزاد به تبریز در سال ۹۱٦ ق مکتب اول نقاشی دوره‌ی صفویه شکل می‌گیرد. بهزاد در رنگ‌آمیزی و اختلاط رنگ‌ها و نشان دادن حالات روحی انسان و تمایز صورت اشخاص و نمایش مناظر طبیعی و ابنیه قدرت کافی داشت و ظرافت کار او بیشتر معرف هنر اوست.

این اعجوبه‌ی زمان خود، در آغاز پادشاهی تهماسب درگذشت و گویا برای شاه تهماسب خمسه‌ی نظامی را با نگاره‌هایی چند مزین ساخت.[۳] ولی این شاه جوان همه‌ی نقاشان شایسته‌ای را که بیشترشان یا شاگرد و یا پیرو بهزاد بودند، از پدر به ارث برد.

از نقاشان معروف دربار او می‌توان از شیخ‌زاده، آقامیرک، سلطان محمد، سید میر، شاه‌محمد و خواجه عبدالعزیز، میرمصور، میرسیدعلی‌مصور، صادقی‌بیگ، خواجه عبدالرزاق، کمال‌الدین حسین، استاد شاهقلی و درویش محمد را نام برد.

شاه تهماسب که خود نقاشی را نزد میر زین‌العابدین فراگرفته بود[٤] و در این کار مهارتی تمام داشت بعضی از مبتدیان را که در کتابخانه مشغول کار بودند، تعلیم می‌داده مانند: سیاوش‌بیگ که در نقاشی به مدارج عالی رسید. علاوه بر شاه تهماسب، شاهزادگان و اشراف نیز به این فن علاقه‌ی وافری داشتند و در یادگیری و بسط این هنر می‌کوشیدند.

---

۱. منشی‌ترکمان قمی، قاضی میراحمد، **گلستان هنر**، بـه اهتمـام احمـد سـهیلی‌خوانسـاری، ناشـرکتابخانه‌ی منوچهری، تهران، بی‌تا، صص ١٣٤ ـ ١٣٥

۲. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه،ص ٤٩٦

۳. همان، ص ٤٩٨

٤. منشی‌ترکمان قمی، قاضی میراحمد، همان، ص ٤١، اشپولر در این مورد می‌گوید: «تهماسب دوازده سال بیشتر نداشت که به‌علت علاقه و اشتیاق وافری که به هنر نقاشی نشان داد تحت تعلیم سلطان محمد نقاشی نگارگری را فرا گرفت». (**تاریخ ایران**، ص ٤٩٦)

در کتاب تاریخ صنایع ایران نیز اشاره شده سلطان محمد به شاه تهماسب نقاشی را تعلیم داده. (ویلسن، کریستی،**تاریخ صنایع ایران** ، ص١٢٠)

فن نقاشی نه تنها در ایران بازار گرمی داشت بلکه باعث رونق این هنر در هند نیز گردید. در سال ۹۵۱ ق هنگامی که همایون شاه به ایران مسافرت کرد، چنان تحت تأثیر این هنر قرار گرفت که هنگام بازگشت به کشورش از شاه تهماسب تقاضا کرد گروهی از هنرمندان نقاش را با او راهی هند نماید. شاه نیز تقاضای او را پذیرفت و خواجه عبدالصمد زرین قلم، استاد منصور معروف به میرمصور، مولانا فارسی، درویش محمد، استاد یوسف، قاسم مذهب، استاد یونس زرگر را به‌همراه همایون شاه به هند فرستاد. ورود این هنرمندان به دربار هند نهضت و تجدد جدیدی را در سبک نقاشی هندی پدید آورد.

۲ـ مینیاتور

شاه اسماعیل و شاه تهماسب علاوه بر نقاشی به هنر کتاب‌سازی نیز علاقه‌ی بسیاری داشتند.

شاه اسماعیل زمانی که شهر تبریز را که پایتخت آق‌قویونلوها بود، پایتخت خود قرارداد و تمام تشکیلات حکومتی آنها را که در تبریز متمرکز بود، از آن خود کرد. از قرار معلوم هنرمندان مکتب کتاب‌آرایی تبریز را که مورد حمایت اوزون‌حسن و پسرش یعقوب (۹۰ ـ ۹۶ ق) بودند را نیز در اختیار گرفت.[۱]

در دوره‌ی سنت تیموری، نقاشی مکتب هرات همچنان ادامه داشت و دارای اهمیت و ارتباط مستحکم به سبک هرات و منسوب به شیراز است.[۲] یکی از نسخی که مبین انتقال سنن سابق به سبک نخستین صفوی است، خمسه‌ی نظامی است که در سال ۱۴۸۱م به‌دستور یعقوب در تبریز کـتابت و دوازده نگاره در سال ۹۱۰ /۱۵۰۵– ۱۵۰۴ (طبق تاریخ یکی از آنها) بدان افزوده شد. این نگاره‌ها آشکارا در تبریز تولید شده چون در آنها کلاه قزلباشی، تاج حیدریِ سلطان حیدر، پدر اسماعیل به‌عنوان نشانه‌ی پیروان صفویه آمده‌است. در این نگاره‌ها، کیفیتِ ظریف و تزیینی مکتب درباری ترکمان بدون

۱. منشی‌ترکمان قمی، قاضی میراحمد، **گلستان هنر**، ص ۴۱

۲. نوایی،عبدالحسین،تاریخ ایران و جهان،ج۱،ص ۳۴۴

هیچ توجهی به فضاسازی حفظ شده‌است. یک نسخه‌ی معروف دیگر نیز وجود دارد که نگاره‌های آن نشان‌دهنده‌ی نوع اولیه‌ی کلاه صفوی است که تاریخ ۹۱۰ / ۵- ۱۵۰٤ را دارد. این نسخه، کتابِ داستانِ «جمال و جلال» از آصفی شاعر است. در نگاره‌های این نسخه هم چندان توجهی به فضاسازی نشده، ولی منظره‌پردازی آن مبین اشتیاقی عمیق است و تصاویر گیاهان با رنگ‌آمیزی غنی و درخشانی ترسیم شده‌است. به‌همین دلیل این نگاره‌ها چنان کهنه‌نما هستند که بیشتر به آثار سبک دوره‌ی بهزاد در هرات شبیه است. اینها با این ویژگی‌ها شبیه یکی از نگاره‌های شاهنامه‌ی ناتمامی است که با رنگ‌آمیزی غنی اجرا شده و «نجات رستمِ به خواب رفته را توسط اسبش رخش از دست شیر ژیان» نشان می‌دهد، این نگاره از شاهنامه مزبور کنده شده‌است. در اینجا به طراحی منظره، توجهی خاص شده ولی طراحی حیوانات هم با احساس بیشتر و حس قابل درکی تصور شده‌است. اگر انتساب این نگاره به سال‌های آغازین حکومت اسماعیل در تبریز را بپذیریم ـ که در سال ۹۰۷/ ۱۵۰۱ پایتخت او شد ـ پس باید گفت ناظر سنت نقاشی باشکوهی هستیم که وی به ارث برده‌است.[۱]

کریسین پرایس، خمسه‌ی نظامی را چنین توصیف می‌کند: «از دیگر آثار این دوره یک نسخه‌ی نفیس خمسه‌ی نظامی است، با تصویری از شاه جوان و اطرافیانش، مردمِ این تصویر، همان‌گونه که سبک بهزاد بود، همه خوش اندام و باریک بودند و جامه‌ی گران‌بهای دربار صفوی را بر تن داشتند. یک نسخه از شعرهای نظامی که همیشه در دربار خواستار داشت بین سال‌های ۹٤٦ تا ۹۵۰ برای کتابخانه‌ی سلطنتی رونویسی شد و یکی از تصویرهای زیبای آن به‌دست دوست شاه تهماسب، سلطان محمد نگاشته شده‌است که تصویر خسرو شاهزاده‌ی جوان و شیرین است. سلطان محمد در این نقاشی برای نشان دادن دو دلداده از سنتی کهن پیروی کرده ولی طبیعتی که در پیرامون این دو تعبیه کرده، ابداعی است. سنگ‌های رویا انگیز، اسب خسروپرویز که بر سبزه‌ای پرگل سم می‌کوبد. جامه‌های شیرین که بر درختی با غنچه‌های سرخ گسترده است. آسمان زرین با ابرهای طوماروار و پیچیده‌ی چینی جلوه‌گری می‌کند. نقاش، حاشیه‌ی

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج،تاریخ ایران در دوره‌ی صفوی ، ص ٤۹٦

این مینیاتور را نیز با آهوها و روباها به رنگ زرین در میان گل‌های پربرگ نگاشته است.

با در نظر گرفتن میزان علاقه‌ی این پدر و پسر شگفت نیست که علاوه بر خمسه‌ی نظامی، یکی دیگر از بی‌مانندترین نوشته‌ی دوره‌ی صفویه اثری باشد که در سال ۹۲۸ق تحت سرپرستی شاه اسماعیل برای پسرش تهماسب نوشته‌شد اما تا پس از مرگ اسماعیل کامل نشد. این اثر، شاهنامه‌ی شاه تهماسبی است. ماهیت منحصر به‌فرد این اثر را از این نکته می‌توان دریافت که در حالی‌که هیچ‌یک از نوشته‌های معاصر آن که اکنون موجودند بیش از چهارده تصویر مینیاتور ندارند؛ شاهنامه‌ی شاه تهماسبی حاوی بیش از دویست و پنجاه نقاشی مینیاتور است. این کتاب یک نگارخانه‌ی قابل حمل است، زیرا اکثر نامدارترین هنرمندان دربار آن دوره، سهمی در خلق آن داشته‌اند. هر یک از نقاشی‌ها، لزوماً به‌تمامی، کار یک هنرمند نیست. گاه مینیاتورهایی را می‌یابیم که طراحی و عمده‌ی نقاشی آن از یک استاد بسیار برجسته است، اما قسمت‌هایی از آن نظیر تخته سنگ‌های دوردست یا یک دسته‌ی کامل سرباز، تحت نظارت دقیق استاد، به دست شاگردانی نقاشی شده‌است که به‌نحو اعجازآوری محتاط بودند و تنها فاصله‌ی کمی با استاد خود داشتند. تقریباً همه‌ی ویژگی‌های نقاشی ایرانی در این مینیاتورها وجود دارد[۱]: کاهش جهان سه بعدی به دو بعد و بهره‌گیری از تدابیر مختلف برای اجتناب از مشکلات حاصل از آن، کاربرد مطمئن و استادانه‌ی رنگ‌های موزون، و پرکردن هر سانتی‌متر از زمینه با پرندگان و حیوانات. درختان و تصاویری که نشان‌دهنده‌ی رویدادی افزون بر رویداد اصلی تصویر است. آسمان طلایی، آب نقره‌فام، سروهای سبزِ تیره در برابر درختان با شکوفه‌های سفید، شاخ و برگ‌های پاییزی در دشت پهناور، اسب‌های ابلق در صحرای زردرنگ، گروه‌های مردم در جامه‌های سرخ و قرمز تند و نیلی، کاشی‌های منقش و نقاشی‌های زیبای روی گچ، باغ‌های آفتابی در

---

۱. برایس،کریستین،**تاریخ هنر اسلامی**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۶۰

پشت پرچین‌های باریک شنگرف رنگ، همه‌ی اینها روی هم شادترین سمفونی‌ها را پدید می‌آورد.

۳ـ نقاشی در دوران شاه عباس

در دوره‌ی شاه عباس نقاشی در کتاب‌ها و نسخ خطی رو به انحطاط گذاشت[1] و بیشتر نقاشان به کشیدن تصاویر اشراف و شاهزادگان، با لباس‌های فاخر پرداختند.

علت این امر این بود که شاه عباس اول (۹٦٦) برخلاف پدربزرگش شاه تهماسب فاقد دلبستگی شدید و یک‌جانبه به هنر نقاشی بود. چنین به‌نظر می‌رسد که شاه عباس به هنرهای مورد لزوم کشور، معماری و شهرسازی و هنرهایی که فایده‌ی اقتصادی (تولید سفالینه و پارچه‌ها و فرش‌های قابل صدور) داشت توجه بیشتری می‌نمود تا تهیه و تدوین کتب گران‌بها که جنبه‌ی بسیار خصوصی‌تر و شخصی‌تر داشت. با وجود این شاه عباس اول حمایت گسترده ای از هنرمندان به‌عمل می‌آورد و با آنها رابطه‌ی گرم و صمیمانه‌ای داشت، به‌عنوان نمونه در یک مورد، تصویری که رضا عباسی کشیده بود چنان او را شیفته کرد که دست‌های هنرمند را بوسید. در موارد دیگر گفته شده‌است که شاه در حالی که خوشنویس مورد علاقه‌اش علیرضا در حال کار بود شمع را نگاه می‌داشت.

طی سلطنت عباس اول دست‌کم دو سبک مختلف نقاشی پدید آمد. از یک‌سو رضا عباسی دستاوردهای پیشینیان را در هنر تصویرنگاری نوشته‌ها به اوج رساند.[2] او از نقاشان چیره دست و خطاط خوبی نیز بود و در این سبک نقاشی، سخن تام و تمام را گفت. از سوی دیگر نابغه‌ی تندخو، صادق بیگ افشار که به مقام بالای مدیریت کتابخانه‌ی سلطنتی رسید، واقع‌گرایی شگفت‌آوری در نقاشی‌هایش نشان داد که بیانگر حرکتی جدید در هنر صفوی و پیش درآمدی بر واقع‌گرایی فزاینده‌ی اواخر قرن هفده و هجدهم میلادی (قرن دوازدهم هجری قمری) بود.

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۲۵

۲. همان، ص ١٢٦

اکثر نقاشی‌هایی که در کارگاه سلطنتی، از زمان شاه عباس اول به بعد تهیه شده دارای یک ویژگی هستند. آنها برای تصویرنگاری نوشته‌ها کشیده نشده‌اند بلکه نقاشی‌ها و طراحی‌های تک ورقی هستند که احتمالاً به‌منظور جاگرفتن در آلبوم‌های متعلق به افراد خاندان سلطنت یا اشراف یا احتمالاً برای فروش به اشخاص طبقات پایین‌تر کشیده شده‌اند.

ویژگی دیگر این است که این طراحی‌ها و نقاشی‌های تک‌ورقی، لزوماً ارتباطی با موضوعات ادبی سنتی ندارند. تا سال ۱۰۰۵ که صادق بیگ افشار از مدیریت کتابخانه سلطنتی برکنار شد، رضا عباسی که به صورت هنرمندی نابغه و نوآور ظاهر شده بود به سرعت مقام خود را به‌عنوان استاد نقاشی یک‌ورقی، که اکنون برتر شمرده می‌شد، ثبت کرد. همچنان‌که پیش از آن نیز استاد برتر مینیاتور بود. کار او بر گرد نمایش زیبایی‌های کمال‌یافته‌ی انسان دور می‌زد، انسان‌هایی که معمولاً ناشناس هستند و شاید اصلاً وجود نداشته باشند. محتوای نیمه مذهبی و این جهانی نقاشی سنتی ایران، مبتنی بر موضوعات شکوهمندِ شاهنامه، خمسه‌ی نظامی، هفت اورنگ جامی و آثار دیگر، در زمان شاه عباس تا حد زیادی کنار گذاشته شد و به‌جای آن جوانانی نیکو صورت که با حالتی آرزومندانه ایستاده‌اند، ترسیم شد و در کنار آنها زیبارویان دیگری نشان داده شده که با لطافت، جام‌ها و تُنگ‌های ظریف شراب را در دست دارند یا عرضه می‌کنند. زوج‌ها یکدیگر را در آغوش دارند و گویا احساساتشان بیش از آنکه متوجه یکدیگر باشد، متوجه‌ی هنرشناسان ستایش‌گر است.

روند تهیه‌ی نقاشی‌های تک‌ورقی باعث کاهش نسبی نسخ خطی زیبای صفوی در زمان شاه تهماسب شد. به‌نظر «آنتونی ولش» گردآورندگان این نقاشی‌های تک‌ورقی، اشراف قزلباش و تاجیک و اعضای طبقات جدید زمین‌دار و سرمایه‌دار بودند. او می‌گوید: پسند زیبایی‌شناسی این حامیان جدید هنر تا حدی با پسند حامی اصلی هنرمندان یعنی شاه عباس اول مغایر بود و وی این را مبین آن می‌داند که گر چه عباس اول با علاقه به ترویج هنر می‌پرداخت، اما از نقش شاه تهماسب که سیر تحول هنر را در قرن دهم تعیین کرده‌بود، بی‌بهره بود.

حالات نفسانی و شهوانی که در آثار آخرین رضا عباسی به وضوح قابل رؤیت بود در کارهای جانشینانش چون محمد قاسم، میر افضل و معین مصور با بی پروایی به تصویر کشیده می‌شد. مؤلفان کتاب نقاشی مینیاتور ایران با لحن مؤدبانه‌ای اظهار می‌دارند: از معین، تعدادی تصاویر با مضامین جنسی باقی مانده است که مناسب نمایش برای عموم نیست. (کتاب در سال ۱۳۱۲ نوشته شده‌است). آنتونی ولش تردیدی ندارد که نقاشی اواخر صفویه دچار انحطاط شده‌است. ظرافت کارهای اولیه‌ی رضا که هنوز یادآور نسل قبلی نقاشان صفوی بود در کارهای بعدی به ارزش‌های ظاهری گرایید. منحنی‌ها، فضای کمتری را در برمی‌گیرند، رنگ از غنای کمتری برخوردار است، نقاشی‌ها لطافت و جذابیت کمتری دارند. در کارهای شاگردان و پیروان فراوان رضا عباسی بر این جهت گیری‌ها تأکید ورزیده شده‌است. موضوعات به‌جای آنکه فزونی یابند، محدودتر می‌شوند و در آنها بر زیبایی‌های ظاهری تأکید بسیار می‌شود. مردان جوان ظریف و زنان جوان حسرت‌خور که گویا نقش شمایل‌های غیرمذهبی را برعهده دارند. اینان که در ظاهر باریک و خوش‌اندام اما از درون تهی هستند کمالِ مطلوبِ نظم اجتماعیِ نوین هستند. در آنجا که ظاهری شهوانی دارند[۱] و اغلب نیز چنین است، اعمالشان به انسان، احساسی غیرواقعی می‌بخشد که بیشتر تحریک کننده است تا شورانگیز. این هنر بیشتر غیر معنوی است و محتاج بیننده‌ای جویای زیبایی و نه در جستجوی معنی. از این به بعد نقاشان از روش غربی استفاده می‌کنند.[۱]

از سوی دیگر، ریچارد اتینگهاوزن استدلال می‌کند که تغییرات سبک در عصر شاه عباس و ادامه‌ی آن از سوی جانشینان وی، صرفاً نشانه‌های انحطاط نبودند که بیانگر زوال سریع حساسیت‌ها و قابلیت‌های ایرانیان در زمینه‌ی هنری و فنی باشد. بلکه به نظر می‌رسد توجه به واقعیات و زندگی مردم عادی، به علاوه توجه به فضا و حرکت، در واقع بیانگر چرخشی است انقلابی در برخورد ایرانیان با جهان خارج. ناگهان قالب قدیم شکسته شد و چیزی نو ظاهر شد که شاید خشن و نازیبا باشد اما جهان را آن‌گونه که بود عرضه می‌کرد، نه به‌صورت مفهومی کمال‌یافته از گذشته.[۲]

---

۱. **ایران در زمان صفویه**، ص ۲۷۶

۲. همان، ص ۱۳۰

راجر سیوری بعد از بیان این دو نظریه به این نتیجه می‌رسد که هردوی آنها برحق صحبت کرده‌اند و آنچه بیان داشتند، عین واقعیت بوده ولی هریک تنها به یک جنبه‌ی موضوع نظر داشتند و جوانب دیگر را نادیده انگاشتند. او با تلفیق این دو نظریه به این نتیجه می‌رسد که هر دوی این داوری‌ها جنبه‌هایی از تصویر کلی است. جای انکار نیست که در حالتِ برخیِ از جوانانِ خماری، که با کرخی گلی را بو می‌کنند و ولش معترض آنهاست کیفیتی وجود دارد که شاخص پایان یک عصر می‌باشد. از سوی دیگر اتینگهاوزن بی‌تردید در اصرار بر اینکه یک انقلاب هنری به‌وقوع پیوسته برحق است. به‌جای موضوعات قراردادی درباره‌ی قهرمانان و عشاق افسانه‌ای گذشته، به واقعیات و توصیف مردان و زنان عادی، همان‌گونه که هستند، پرداخته می‌شود. حتی هنگامی که که موضوع سنتی است، طریقه‌ی ارائه‌ی آن واقع‌گرایانه می‌باشد. نظاره‌ی خسرو بر آب تنی شیرین، البته در صورتی که چنین اتفاقی هرگز افتاده باشد، موضوع کهنه‌ای بود اما شیرین دیگر بدنی ظریف و اثیری ندارد، بلکه شکل خاکی و انسانی‌تری دارد که احتمالاً شبیه زنانی است که رضا عباسی با ایشان آشنا بود. به‌همین نحو اتینگهاوزن ارائه‌ی بی‌پرده‌ی موضوعات جنسی را به‌مثابه انعکاسی از روابط عادی بین انسان‌ها می‌بیند که باز نمایانگر بریدن کامل از سنت گذشته است که در آن روابط بین دو جنسِ مخالف، معمولاً به‌صورت تمثیلی و در قالب عشق عارفانه‌ی عاشق به معشوق الهی تعبیر می‌شد، مردان آراسته‌ی این نقاشی‌ها هم به‌نظر وی احتمالاً، اَمردانی برای همجنس‌بازان بودند.[1]

از دیگر نقاشان معروف زمان شاه عباس حبیب‌الله ساوجی که در شبیه‌سازی استاد بود، را می‌توان نام برد. او در خدمت حسین خان شاملو حکمران قم بود و با او به هرات رفت. ولی شاه عباس او را از خان شاملو گرفت و در سلک نقاشان خاصه درآورد.

---

۱ سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۳۲

سبک سوم: نقاشی غربی

شاه عباس دوم به نقاشی غربی علاقه و توجه بسیار داشت. او محمدزمان نقاش معروف خود را برای تکمیل نقاشی به روم فرستاد ولی قبل از بازگشت وی درگذشت. سبک نقاشی در این دوره تقلید از اروپاییان بود. ولی هنوز روح نقاشی ایرانی در تصاویر دیده می‌شد، ولی گرایش نقاشان و سلاطین به تقلید از نقاشی اروپاییان تدریجاً باعث انحطاط این هنر گردید.[۱]

از مشخصات سبک نقاشی در این دوره این بود که نقاشان رعایت قواعد طبیعی را نمی‌کردند و به اصول مناظر و مزایا توجه نداشته و تصاویر را اکثراً در یک سطح نمایش می‌دادند. به تأثیر روشنایی و سایه‌ی روشن و توزیع سایه اهمیت زیادی داده نمی‌شد و به‌همین دلیل اکثر تصاویر خشک و بی‌روح بود. نقاش فقط علاقه داشته که با ترکیب رنگ‌ها و رنگ‌آمیزی نظر بیننده را جلب کند.[۲]

نکته‌ی جالب توجه در این هنر سیر تدریجی آن از قالب یک هنر سنتی به‌سوی هنر مدرن، و سپس انحطاط ناگهانی آن می‌باشد. در دوره‌ی اول این هنر بیشتر جنبه‌ی اشرافی داشت، باغ‌های سرسبز، عمارات و ابنیه‌های باشکوه، لباس‌های فاخر همراه با رنگ آمیزی‌های متنوع و زیبا، تصاویر بیشتر جنبه‌ی اساطیری و افسانه‌ای داشت، در دوره‌ی دوم با نوآوری‌های رضا عباسی این هنر بیشتر به‌سمت واقع‌گرایی رشد کرد، تصاویر با زندگی عادی مردم هماهنگ بود. رنگ‌آمیزی‌های متنوع و درخشان و زیبا جای خود را به تصاویر ساده و مردمی‌تر داد. در واقع می‌توان گفت نقاشی سنتی جای خود را به نقاشی مدرن داد، ولی چنین به نظر می‌رسید که این هنر باید همان‌طور

---

۱. از طرف کمپانی هلندی هند شرقی نقاشی به نام فیلیپ انگل به دربار ایران راه یافت. شغل او در اصل فروشندگی بود. کمپانی او را به‌عنوان جاسوس برای اصفهان در نظر گرفته بود و او را با یوآن کونئوس به دربار شاه عباس دوم فرستاد. او با استفاده از هوش و ذکاوت خود به‌عنوان نقاش در خدمت شاه عباس دوم به دربار ایران وارد شد، اما از هنر او چیزی نمی‌شناسیم و در نزد هموطنان خود به‌صورت نقاش متوسطی قلمداد شده‌است. علاوه بر فیلیپ انگل، هلندی دیگری به نام رومین در دربار عباس دوم به‌سر می‌برده‌است. هنر او از جانب رؤسای شرکت چندان عالی برآورده نشده‌است. (**ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان**، والسر سیبیلا شوستر، ترجمه‌ی دکتر غلامرضا ورهرام، امیرکبیر، تهران، ١٣٦٤، ۵۹ ـ ٦٠)

۲. **ایران در زمان صفویه**، ص ۲۷۷

اشرافی و سنتی باقی می ماند و توسط همان گروه هنر پرور درباری حمایت می‌شد و شاید بتوان گفت علت انحطاط آن این بود که این هنر مدرن نتوانست در جامعه جای محکمی برای خود باز کند و به‌همین دلیل بعد از مدت بسیار کوتاهی جای خود را به نقاشی غربی که همخوانی نزدیکی با هنر مدرن داشت، داد. این دوره، دوره‌ای از تأثیر و تأثرات بین شرق و غرب است،[۱] در حالی‌که نقاشی سنتی بیش از چند قرن در این کشور تداوم یافته بود، به‌علت آنکه با روحیات و خصوصیات مردم هماهنگی نزدیکی داشت.

با تسلط افاغنه بر ایران و زوال دولت دویست و بیست ساله‌ی صفویه و بعد از آن جنگ‌های دوره‌ی نادری طبیعتاً هنر نقاشی دچار فترت و رکود شد ولی با وجود این در همان دوره نیز نقاشانی مانند علی اشرف، محمدعلی، داود نقاش، محمدرضا هندی و هادی نقاش این فن را پاسداری نمودند و شاگردانی تربیت کردند. از آن جمله آقا زمان و آقا نجف و آقا باقر که در عهد زندیه مکتب جدیدی را به‌وجود آوردند که طلیعه‌ی مکتب قاجاریه بود. در دوران فتحعلی شاه قاجار نقاشی به سبک‌های مختلفی ارائه می‌شد، میرزا آقا بزرگ شیرازی، استاد اللهوردی و میرزا احمد تبریزی بیشتر به سبک نقاشان اروپا کار می‌کردند، بهرام قلی افشار بیشتر به سبک آقارضا سیاه قلم می‌ساخت.[۲]

نکته‌ی قابل توجه این بود که هنر نقاشی گرچه در دوره‌ی قاجاریه در زمان فتحعلی شاه، شاهد ازدیاد تجمل در زندگی سلاطین و شاهزادگان و رقابت آنها با یکدیگر و منزلتی که برای نقاشان قائل بودند و ظهور نقاشان معروفی مانند عبدالله خان نقاش‌باشی و استاد مهر علی نقاش بود ولی این هنر هرگز به شکوه و جلال و ظرافت اوایل دوره‌ی صفویه بازنگشت و اوج کمال و شکوفایی این هنر را باید در آثار استاد بهزاد و آقا محمد جستجو کرد. گرچه هنرمندانی مانند کمال‌الملک را نیز نباید از یاد برد ولی تقاوت آن در این است که در دوره‌ی صفویه زیادی این هنرمندان آدمی را به شگفت وا می‌دارد و در دوران‌های بعدی اندک بودن آنها مایه‌ی شگفتی است. قاضی احمد در این مورد می‌گوید: هر چند تا نیمه‌ی اول قرن چهاردهم نقاشانی بوده‌اند که به سبک

---

۱. آژند،یعقوب، نمایش در دوره صفویه،ص ۵۲۳

۲. منشی ترکمان قمی، قاضی میراحمد، گلستان هنر، ص ۴۹

قدیم کار کرده و شاگردانی نیز تربیت کرده‌اند و این هنر هنوز هم رواج دارد ولی چون قرون گذشته نیست و کار آنها به پای استادان قدیم نمی‌رسد.[۱]

۱ منشی ترکمان قمی، قاضی میراحمد، گلستان هنر، ص ٥٤



نمایی زیبا از نقوش کاشی کاری در دوره صفوی

٤ـ معماری

جلوس شاه اسماعیل (۹۰۷ / ۱۵۰۱) نقطه عطف و سرآغاز تاریخ ایران است. ولی در دوره‌ی او معماری چندان رونقی نداشت. در واقع از ظهور سلجوقیان ـ به استثنای پیامدهای هجوم مغولان ـ به بعد در معماری ایران یک دوره‌ی بیست و پنج ساله دیده نمی‌شود که از آن اثری باقی مانده باشد. معماری برای شاهان بیشتر از شعر و نقاشی و خطاطی و موسیقی ارزشمند نبود. در دوره‌ای شاه اسماعیل سبک جدیدی از آثار

معماری پدید نیامد و همان معماری متأخر تیموری به آرامی ادامه یافت. علت آن هم شاید این باشد که در این دوران درگیرشدن در جنگ مانع معماری در قیاس وسیع می‌شد. به‌علاوه رشد چشمگیر سایر هنرها مانند نقاشی مینیاتور، قالی‌بافی و نساجی در آن هنگام در اوج بود و این هنرها تا حدی به‌خاطر فضایل زنانه‌ی شاه تهماسب بوده که از این هنرها حمایت فراوانی می‌کرده و باعث شده این علایق خاص توجه او را از معماری منحرف کند.[۱] قسمت اعظم شاهکارهای معماری ایران در دوره‌ی صفویه است.[۲]

در دوره‌ی شاه اسماعیل بزرگ‌ترین هنرمندان عصر به دربار او هجوم بردند. بناهایی ساخته شد ولی اغلب‌شان ویران گردیده، برخی آثار شکیل ولی از لحاظ ساختمانی بی‌اهمیت از دوران پادشاهی او برجای مانده است. از قبیل مسجد علی(ع) و هارون ولایت اصفهان که شاید بتوان گفت یکی از شاهکارهای این دوره همان پیش طاق بقعه‌ی هارون ولایت اصفهان به تاریخ ربیع الاول ۹۱۸ است. در بالای در، نام حامی آن یعنی وزیر اعظم دورمش‌خان در یک بیت فارسی ذکر شده‌است. این یادبود منظوم که تاکنون بی‌سابقه بوده به‌سرعت یکی از خصایص عمارات دوره‌ی صفویه گردید. نیمرخی که بسیار شبیه نیمرخ مسجد شاه مشهد (۸۵۵ ق) است، در انتخاب عناصر اساسی، نظیر گنبد، صحن و نمای پیشین، در عمارت، چیزی نو و تازه به‌نظر نمی‌رسد.

اما تحول چشمگیری را می‌توان در آن تشخیص داد. در اینجا بیشترین توجه به نمای پیشین بیرونی شده تا آرایش درونی و این روش در عمارات متأخر دوره‌ی صفویه تکرار شده‌است. این گنبدخانه از نظر درونی در معماری چندان نقشی ندارد، اهمیت این بخش به لحاظ ازاره‌های خشت موزاییکی و زنجیره‌های متعدد کتیبه‌ای است.[۳]

---

۱. آرتور،پوپ،**معماری ایران**، ترجمه‌ی غلامحسین صدری افشار، فرهنگان، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۰۶ ـ ۲۰۷
۲. **ایران در زمان صفویه**، ص ۲۶۸
۳. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**تاریخ ایران دوره‌ی صفویه**، ص ٤٠٤

این بنا صرف‌نظر از ثبت واقعی تاریخ آن و القاب حاکم، به افتخار شاه اسماعیل برپا شده‌است.

در میان آثار پراکنده‌ی دوره‌ی شاه اسماعیل یک عمارت دیگر هم در خور تحلیل و بررسی است. بقعه‌ی شیخ جبرائیل (پدر شیخ صفی) در کلخوران نزدیک اردبیل. با اینکه این عمارت تاریخ ندارد ولی همگان بر آن‌اند که از آن اوایل سده‌ی دهم است، چون سبک و تزیین آن به دوره‌ی مابعد تیموری تعلق دارد. درحالی‌که مرمت نهایی آن از کارهای شاه عباس اول به تاریخ ۱۰۳۰ق است. این عمارت را طبیعتاً می‌توان یکی از نخستین محصولات لاینقطع علاقه‌ی شاهان صفوی به اردبیل دانست که آرامگاه شیخ صفی و متعلقات آن از بازتاب‌های دیگر این علاقه به‌نوعی زیارتگاه سلطنتی بود.

کتیبه‌های متعدد عمارات در سرتاسر سده‌ی دهم گواهی بر فعالیت ساختمان‌سازی در زمان سلطنت شاه اسماعیل است. عمارات جدید و یا تعمیر و مرمت عمارات، متمایز از زیارتگاه‌های اردبیل، مشهد (۹۲۰ق) گز و اصفهان ساخته شدند. مزارهایی چون مزار خاتون قیامت در شیراز و مرقد حسین در قم یا چهل‌دختران در قم و پل قافلان کوه (۹۲۳) برپا شدند. نمونه‌هایی از چوب‌کاری هم در زیارتگاه شاه عبدالعظیم شهر ری (۹۱۵) امامزاده ابراهیم در آمل (۹۲٤) و مرقد بابا افضل در مرق (۹۱۲) و مرقد سلطان میراحمد در کاشان (۹۱۵) موجود است. سرانجام به‌دلیل علاقه‌ی شاه اسماعیل به شکار می‌توان به‌عنوان یک اثر استثنایی و غریب به مناره‌ای اشاره کرد که در حول و حوش شهر خوی با شاخ و کُله‌ی شکار زینت یافته. پس با اینکه دوره‌ی سلطنت شاه اسماعیل خالی از فعالیت‌های معماری نبود ولی کمبود چشمگیری را در تولید عمارات مختلف در مقایسه با تراز والای سده‌های پیشین نشان می‌داد.[1]

در دوران صفویه ذوق و قریحه‌ی ایرانی در فن معماری و تزیین بیشتر در مساجد و مقابر ائمه که مورد احترام و ستایش شیعیان است، نشان داده شده‌است.[2]

در طول سلطنت طولانی شاه تهماسب نیز همانند پدرش اسماعیل این کمبود معماری قابل مشاهده است. از او نیز همانند شاه اسماعیل مسجد مجزایی باقی نمانده

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج ،تاریخ ایران دوره‌ی صفویه،ص ٤٠٦

۲ همان، ص ۲٦٠

که به‌دستور شخصی خود او ساخته شده‌باشد. در واقع می‌توان گفت شکاهکارهای عالی هنرهای زینتی دوران او بیش از آثار معماری است. کاخ بزرگ او در قزوین با پوشش کاشی معرق، بی‌شک دارای کیفیتی عالی و بسیار زیباست ولی متأسفانه بر اثر زمین لرزه به‌کلی ویران شده‌است. بیشتر آثار معماری اوایل عصر صفوی از خشت خام ساخته شده که ماده‌ای بی‌دوام است. به‌همین دلیل امروز هیچ بنای بزرگی باقی نیست که بتوان آن را به عصر شاه تهماسب نسبت داد و حتی در اسناد مربوط به آن عصر تنها بنایی که اختصاصاً توصیف شده، مسجد شاه قزوین است که گفته شده بزرگ‌ترین و زیباترین مسجد ایران بود، ولی در برابر زمین لرزه دوام نیاورد.[۱]

در اینجا بهتر آن است که دستاوردهای معماری دوران سلطنت شاه تهماسب را زیر دو عنوان یعنی مساجد و زیارتگاه‌ها قرار دهیم. یک کتیبه‌ی فارسی در ایوان قبله‌ی مسجد جامع اصفهان و به تاریخ «خلافت» شاه تهماسب از تزیین و تعمیر آن صحبت می‌دارد. کتیبه‌ی قوس همان ایوان و کتیبه‌های دیگر به خط نستعلیق در درون ایوان با آن هم‌زمان است. احتمالاً تعمیر آن فراتر از ایوان نرفته است.[۲]

معماری در اثنای دوازده سال بین مرگ تهماسب و جلوس عباس اول دچار رکود و کسادی شد. در منابع یاد عمارات ویران شده‌ای که در این دوره برپا شده، زنده است لیکن چیزی جز آثار زیر باقی نمانده‌است. مسجد (اصفهان، مسجدفتح)، سنگ قبر (اصفهان، باباقاسم، امامزاده‌اسماعیل،...) فرامین (کاشان، مسجدمیدان) گورسنگی (پیشوا، امامزاده‌جعفر، تربت‌حیدریه) در سال ۹۹۵/ ۱۵۸٦ در مسجد نو شیراز هم مرمت‌هایی صورت گرفت. پوپ در کتاب معماری ایران از بنایی در باکو یاد می‌کند و آن را به دوره‌ی شاه تهماسب نسبت می‌دهد. او اظهار می‌دارد: قطعه‌ی عجیبی از معماری مربوط به عصر شاه تهماسب در خور توجه است، قصر خان در باکو که نمونه‌ی استفاده از شکل‌های سنتی ایرانی در مجاورت شیوه‌های محلی ساختمان‌های

---

۱. پوپ، آرتور ،معماری ایران پیروزی شکل و رنگ، ص۲۰۷

۲. پژوهش دانشگاه کمبریج ،تاریخ ایران دوره‌ی صفویه، ص٤۱۰

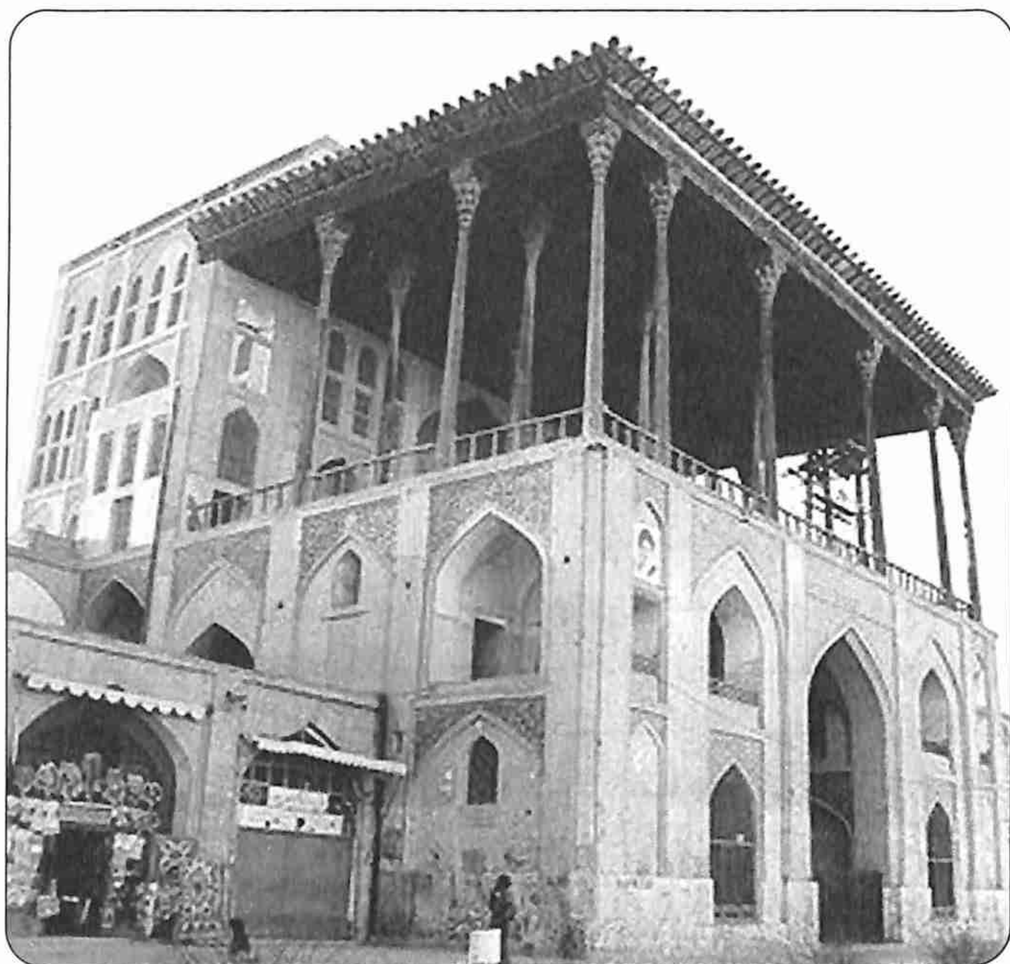
سنگی است. در این بنا جالب‌ترین جنبه، مصالح آن است؛ قطعه سنگ‌های بزرگ که قطعات کوچک سنگ‌های زیبای تراشیده را تقریباً می‌پوشاند.[۱]

در دوره‌ی صفویه هنر و صنعت به‌واسطه‌ی تشویق سلاطین این سلسله متحول شد. به‌خصوص سبک‌های مغولی که مأخوذ از روش چینی بوده در این دوره با ذوق و سلیقه‌ی ایرانی مخلوط شده و سبک تازه‌ای پیدا شد که در تزیین عمارات و کاخ‌ها و مرمت آنها در غالب نقش چینی مجالس رزم و پهلوانان داستانی بر روی دیوارها منقوش شده‌است.[۲]

---

۱. پوپ، آرتور ، معماری ایران پیروزی شکل و رنگ ، ص ۲۰۷

۲. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**ایران در زمان صفویه**، ص ۲۰۹



عالی‌قاپو در میدان نقش جهان اصفهان

شاه عباس صفوی سفرا و شخصیت‌های عالی‌قدر را در این کاخ به‌حضور می‌پذیرفته است. این کاخ دارای پنج طبقه است که هر طبقه تزیینات مخصوص دارد.

جلوس شاه عباس بر تخت سلطنت وضع نامطلوب معماری ایران را که به‌مدت یک سده آن را فرا گرفته بود، کاملاً دگرگون ساخت. دستاوردهای او در این زمینه آثار ایرانی را همسنگ با تولیدات معماری عثمانیان و مغولان هند کرد. در ایران نماد، روح معماری تازه، شهر اصفهان بود. توان و پویایی شاه جدید در حمایت از بناسازی، معماران را بر آن داشت تا ابتکاراتی را که در زمان رکورد طولانی معماری سلطنت‌های پیشین تضعیف شده‌بود، احیا و عملی سازند. در این میان معماری دوره‌ی تیموری ـ نه معماری متقدم صفوی ـ مناسبت بسنده‌ای داشت و می‌توانست سکوی پرتابی برای تحولات شکوفایی آینده باشد، چون شاه عباس دارای بینشی بود که حمایت تیمور از بناسازی، در مقابل آن بی‌معنا و جوش‌وخروشی بیش نبود. این بینش، در واقع تحرکی بود که شاه عباس بر معماری دمید و علی‌رغم انحطاط روز افزون سیاسی و اقتصادی که جانشینان وی به میراث بردند به حیات خود ادامه داد. عمارات اصفهان ناخواسته موجب مباهات این شهر شده‌اند. اما آثار عمده‌ی اردبیل، کرمان، ماهان، مشهد و شیراز نیز می‌توانند توازنی در این میانه ایجاد کنند و در عین حال کاخ‌ها و باغ‌های اشرف، بیرام‌آباد، کاشان و صفی‌آباد هم برای بازسازی شکوهِ گمشده‌ی چهار باغ مهم هستند. مکتب بومی معماری ایران ـ ارمنیِ جلفا هم، نفوذ همه‌گیر زیبایی‌شناسی دوره‌ی صفویه را بر نوعی دیگر از سنت معماریِ محکم و مستقلِ بیگانه نشان می‌دهد. سرانجام آثار عام‌المنفعه نیز به‌قدری زیاد است که ابعاد کاملاً جدید معماری دوره‌ی صفویه را نمایان می‌سازد.

با اینکه بناهای گوناگون ایالات بسیار خیره کننده هستند، اما متمایز از یکدیگرند. بعضی از آنها از نظر محتوای معماری محدودند. چون ظاهراً ضمیمه و افزوده‌ای بر مجموعه‌های سابق هستند. برخی دیگر، از آثارِ حکامِ درباری شمرده می‌شدند. در واقع معماری دوره‌ی صفویه با شاهکارهایی که در بین سال‌های ۱۵۹۸ تا ۱۶۲۸م در این شهر برپا شد، بیان واقعی خود را به‌دست آورد.

هنگامی‌که شاه عباس پایتخت را در سال ۱۵۹۸م از قزوین به اصفهان منتقل کرد، حدود یک دهه از جلوس وی گذشته بود. در این دهه چندان حمایتی از معماری نشده بود. درست پس از انتقال پایتخت به اصفهان بود که جاه‌طلبی‌های فرو خفته‌ی او بیدار

شد و باعث برنامه‌ریزی‌های وسیع در زمینه‌ی عمارت‌سازی و معماری گردید. اگر گفته شود اصفهان قلب او بوده‌است بی‌راه نخواهد بود. ضمناً توسعه‌ی پیشین شهر و محیط طبیعی آن نیز در توسعه‌ی این پلان‌ها بسیار کارساز بوده. بیشتر مردم شهر اصفهان در محلات کهنه‌ی شمال شهر سکنی داشتند؛ یعنی جایی که میدان کهنه‌ی دوره‌ی سلجوقی در کانون طبیعی آن بود. در جنوب شهر و در همه‌ی راه‌هایی که به رودخانه و آن سوی آن می‌پیوست، دست شاه باز بود. حضور رودخانه‌ای بزرگ از اراضی بی‌صاحب و اشغال نشده در نزدیکی شهر، طرح توسعه‌ی آن را در سطح وسیعی مقدور می‌ساخت. در واقع یکی از چشمگیرترین ویژگی‌های معماری صفوی در اصفهان پس از سال ۱۵۹۸م تغییر مشی و سرعت آن بود. [۱]

در سیر تاریخ به ندرت تمامی یک شهر توسط یک تن طرح شده یا تغییر طرح داده شده‌است. بدایت شهرسازی شاه عباس در جسارت خیال و مقیاس عظیمِ طرح بود که مشتمل بر بنای پایتختی بزرگ با خیابان‌ها و قصرها و دیوانخانه‌ها و مساجد و مدارس و بازارها و حمام‌ها و قلعه‌ها و باغ‌ها بود. دست راست شاه در کار عملی ساختن این طرح بلندپروازانه مردی بود به نام شیخ بهایی (شیخ بهاءالدین محمد عاملی) او به عنوان فیلسوف، مفسر قرآن، فقیه، منجم و ریاضیدان چکیده‌ی جامعه‌ی صفوی عصر شاه عباس بود. [۲]

شاه عباس و طراح اصلی او شیخ بهایی با ایجاد شبکه‌های کامل آبیاری و ارتباطی و بنیاد نهادن شهر بازرگانی و پررونق نجف‌آباد برای تهیه‌ی آزوقه‌ی شهر، زیربنای زراعی استواری برای پایتخت جدید فراهم آورد. آب برای آبیاری از رودخانه‌ی زاینده‌رود تهیه می‌شد، حتی در زمان صفویه هم جریان زاینده‌رود کفاف احتیاجات پایتخت جدید را نمی‌داد و شاه عباس کوشید بخشی از آب رودخانه‌ی کوهرنگ را برای افزایش جریان زاینده‌رود منحرف سازد. این کار مستلزم شکافتن دیواره‌ی کوهستانی میان سرچشمه‌ی

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**تاریخ ایران دوره‌ی صفویه**، همچنین: **سفرنامه‌ی دلاواله**، پیترو،ترجمه‌ی شعاع الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۸، ص ٤۳ (او می‌گوید: چهار باغ بی‌نظیر است و آن را همانند اشپولر توصیف می‌کند)

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۵۲

این دو رودخانه بود که از دو سوی متقابل آب پخشان زاگرس در یکی از مرتفع‌ترین نقاط این رشته‌کوه، نزدیک زردکوه سرچشمه می‌گیرند. این نقشه‌ی بزرگ ابتدا به فکر شاه تهماسب رسید، شاه عباس اول آن را آغاز کرد و شاه عباس دوم آن را ادامه داد و در سال ۱۳۳۲ش /۱۹۳۵م به پایان رسید.

دو ویژگی کلیدی طرح اصلی شاه عباس برای اصفهان چهارباغ و میدان نقش‌جهان بودند.

چهارباغ که از نقطه‌ای نزدیک قصر چهلستون آغاز می‌شد (احداث آن کاخ شاهی را به باغ‌های خارج شهر متصل کرد)[1] حدود یک و نیم کیلومتر به‌سمت جنوب می‌رفت تا به فضای وسیع باغ‌های تفریحی موسوم به هزارجریب می‌رسید که اقامتگاه بسیاری از رجال در آن بود. اگرچه این باغ‌های تفریحی در زمین‌های خاصه قرار داشت ولی برای عموم آزاد بود. اشپولر چهارباغ را چنین توصیف می‌کند:[2]

اسم چهارباغ از چهارباغ انگور منشأ گرفته که شاه عباس بالاجبار آنها را برای پیشبرد پلان خود اجاره کرد. چهارباغ صفویان همچنان‌که از اسمش معلوم است، نه به منظور مکانی برای دادوستد، بلکه عمدتاً باغی بود که پیاده‌روهای سایه‌دار آن، آن را به گونه‌ی سایبان وسیعی درآورده بود. اما چهارباغ از نظر بیان ارزش‌های معماری نوعی باغ‌بندی منظره‌دار برشمرده می‌شد. پلی که شکل قندیل طبیعی بین چهارباغ شاه عباس و توسعه‌ی از پیش طرح شده‌ی جلفا، حومه‌ی ارمنی‌نشین اصفهان بود، این دو طرح اجرایی را به‌هم پیوند و محور تفرجگاه را بسط و توسعه می‌داد. این پل که امیرالامرای محبوب شاه الله‌وردی‌خان در سال ۱۱۰۱/ ۱٦۰۲ ساخت و به نام او هم معروف شد، ۳۰۰ متر طول داشت. معمار آن با آگاهی از خطر یکنواختی در فواصل معین کوشک‌هایی در پل تعبیه کرد ولی این کوشک‌ها به اندازه‌ی کافی بزرگ نبودند تا خطوط روپوش آن را قطع کنند. طاقگان دو گانه‌ی شکوهمندی که جزو خود طرح بود،

---

۱. ایران در زمان صفویه، ص ٢٦٤

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۵۲

در سه رده ضمیمه‌ی راه سرپوشیده و یا باز عابر پیاده شد. در اینجا نیز مثل خود چهارباغ اهداف عملی و زیبایی شناختی با هم هماهنگ شدند.[۱]

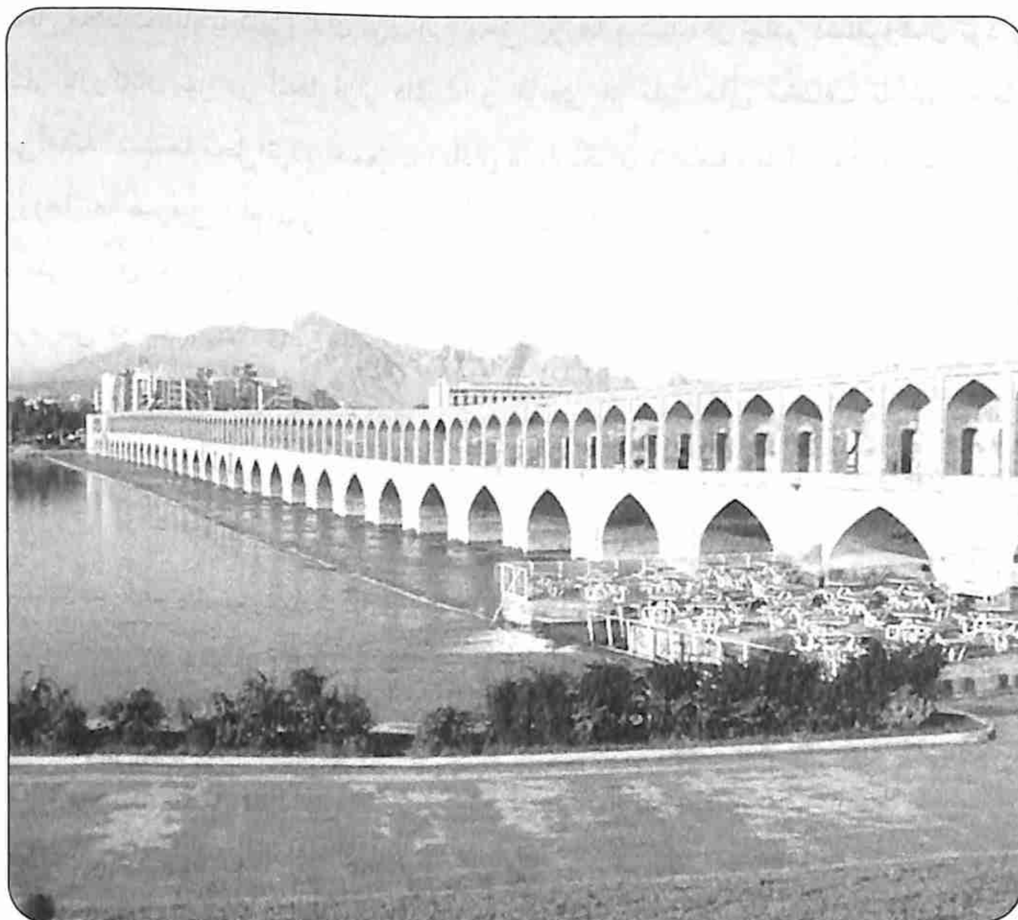
کمپفر درباره‌ی زیبایی چهارباغ چنین می‌گوید: «یکی از خصوصیات چهارباغ این است که در دو طرف چنارهای مرتفع تنگ کنار هم قرار گرفتند و نه تنها در غروب‌ها بلکه در نیم روز نیز می‌توان در سایه‌ی آن از شر آفتاب سوزان در امان بود و به اصطلاح خود ایرانیان در زیر طاق سبز به استراحت پرداخت. به‌همین منظور خیابان را قسمتی با سنگ‌های تیشه خورده و قسمتی دیگر را با سنگ‌های صیقلی فرش کرده‌اند».[۲]

این درختان چنار مرتفع در چهار ردیف موازی، در تمامی طول چهارباغ در شمال و جنوب رودخانه‌ای که بالغ بر چهار کیلومتر می‌باشد، کاشته شده. وقتی شخص به ساحل رودخانه نزدیک می‌شود، اسکله‌هایی در طول ساحل مشاهده می‌کند و سپس از طریق پلی باعظمت که بر روی رودخانه‌ی زاینده رود است می‌تواند از این رود بگذرد. این پل که به نام الله‌وردی‌خان معروف است، متعلق به یکی از غلامان گرجی است که فرمانده کل نیروهای مسلح صفوی بوده و تا هنگام مرگ نیز بر این منصب باقی بود. معبر سنگ‌فرش پل نه متر عرض دارد و طول پل با ورودی‌هایش تقریباً نیم کیلومتر، در هر یک از طرفین پل رواق سرپوشیده‌ای قرار دارد. این رواق از طریق خروجی‌های متعددی در دیوار داخلی آن، به معبر اصلی پل می‌پیوندد و حدود نود روزنه دیوار خارجی رواق، چشم اندازی از رودخانه فراهم می‌کند. این پل یک پیاده رو در بالا برای گردش و یکی هم در پایین دارد، دسترسی به پیاده‌روی بالا از طریق رشته‌ی پلکانی که در برج‌های گرد واقع در گوشه‌های پل قرار دارد امکان‌پذیر است و از طریق رشته پلکان دیگری که در طبقه‌ی زیرین برج و در پایه‌های اصلی قرار دارد، می‌توان به پیاده‌روی پایین رفت. این پل که در سال ۱۶۲۰ / ۱۰۲۹ ساخته شده به سی‌وسه پل هم

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**تاریخ ایران دوره صفویه**، ص ٤٢٤
۲. کمپفر،انگلبرت ،**سفرنامه‌ی کمپفر**، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳٦۰، ص ۱۹۸

معروف است،[۱] زیرا تعداد طاق‌های اصلی آن سی و سه عدد است. کرزن معتقد اسد که این پل باشکوه‌ترین پل دنیاست.

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۶۹



پل الله وردی خان (سه و سه پل) اصفهان

این پل که در نوع خود شاهکاری بی‌نظیر از آثار دوره سلطنت شاه عباس اول است، به هزینه و نظارت سردار معروف او الله وردی‌خان بنا شده. این پل در حدود ۳۰۰ متر طول و ۱۴ متر عرض دارد و طویل ترین پل زاینده رود است که در سال ۱۰۰۵ هجری ساخته شده است. در دوره‌ی صفویه، مراسم جشن آب‌ریزان یا آب‌پاشان ارامنه در کنار این پل صورت می‌گرفت. ارامنه‌ی جلفا، مراسم «خاج شویان» را نیز در محدوده‌ی همین پل برگزار می‌کرده‌اند. پل مزبور یکی از شاهکارهای معماری و پل سازی ایران و جهان محسوب می‌شود.

ویژگی کلیدی دوم اصفهانِ شاه عباس، میدان عظیم نقش جهان بود که در شرق منتهاالیه شمالی چهارباغ و با زاویه‌ی کوچکی نسبت به آن قرار داشت. این میدان عظیم محل ملاقات شاه با شهروندان بود. این محل روزها پوشیده از چادر دستفروشان بود و انبار بازرگانان نیز در آنجا قرار داشت و افرادی از ملیت‌های مختلف به این محل می‌آمدند. شب‌ها محل تردد جمعیت زیادی از بازیگران و شعبده بازان بود. در بعضی از روزها به‌خصوص ایام نوروز، شاه در آن محل با مردم دیدار می‌کرد. علاوه بر این محلی برای ورزش‌هایی چون چوگان، تیراندازی و اسب‌سواری بود، دروازه‌های مرمرینی که شاه عباس در دو انتهای میدان برپا کرده، هنوز باقی است.

یکی از ویژگی‌های مهم شهرسازی شاه عباس این بود که طرح وی متضمن خراب کردن شهر قدیمی نبود، شهر جدید صرفاً از جایی آغاز می‌شود که اصفهان قدیمی پایان می‌یافت. طرح جدید در زمین باز (باغ‌شاه و اراضی عمومی) و دور از محدودیت‌ها و مشکلات شهر قدیمی پیاده شد. طرح شاه طی مدتی کمتر از نیم قرن امکان تحقق یافت.

مسجد جمعه‌ی قدیمی و باشکوه دوره‌ی سلجوقیان و بازارهای پررونق قرن پنجم که ناصرخسرو از آنها یاد کرده نه تنها برجای مانده‌است، بلکه از طریق میدان نقش‌جهان که مستقیماً از مدخل اصلی قیصریه یا بازار شاه شروع می‌شد، با فاصله‌ی کمی به شهر جدید پیوند یافتند.

مرکز داد و ستد به داخل میدان انتقال یافت که گرداگردش یک ردیف دو طبقه مغازه بود و مسجد شیخ‌لطف‌الله، مسجد شاه و عمارت عالی‌قاپو که تنها ساختمان‌های اصلی مشرف به میدان بودند، این ردیف مغازه‌ها را قطع می‌کردند.

در قسمت غربی میدان و نزدیکی قصر سلطنتی، فالگیران و پیشگویان بساط خود را گسترده و برای اشخاص فال می‌گرفتند.

بعد از توصیف میدان شاه، حال به بررسی بناهایی که در این میدان واقع هستند، می‌پردازیم.

اولین بنا مسجد شیخ‌لطف‌الله است که در سمت شرقی میدان واقع می‌باشد.

در همان زمان که پل اللهوردی‌خان را می‌ساختند، مسجد شیخ‌لطف‌الله را نیز بنا می‌کردند. این مسجد را مسجد صدر نیز نامیده‌اند. این مسجد، نمازخانه‌ای خصوصی بود که برای عبادت شخصی شاه طرح شده‌بود و در مقایسه با مسجد شاه طرحی ساده داشت. مع‌هذا در ساختمان آن، عالی‌ترین مواد به کار رفته و با ذوق‌ترین صنعت‌گران به کار گرفته شده و نمای داخلی گنبد این مسجد را می‌توان بهترین نمونه‌ی نبوغ ایران اسلامی دانست[۱]. بنای مسجد شیخ‌لطف‌الله در سال ۱۶۰۲/۱۰۱۱ شروع شد و در سال ۱۰۲۸/ ۱۶۱۸ خاتمه یافت. حرم تک اتاقی گنبدی که یک زمانی صحن را قطع می‌کرد در اینجا شکل بسیار غیر عادی پیدا کرده اما دقیقاً و به‌طور طبیعی متناسب با سنت دیرینه‌ی تیموری و صفوی است. شاه عباس این مسجد را به افتخار این شیخ که پدرزنش بود، ساخت و منظور از آن هم یک عبادتگاه خصوصی بود ولی بزرگ‌تر و تجملی‌تر از آن بود که بدین کار آید. تزیین ظاهری آن جلوه‌ی چشمگیری دارد که در جاهای دیگر مسجد هم دیده می‌شود؛ یعنی بهره‌گیری از آجر ساده برای زمینه‌ی کاشی‌کاری. نتیجه‌ی آن، ایجاد کاشی‌کاری نخودی رنگ چشم‌نواز است. رنگ آبی که در سایر گنبدهای صفوی موجود است در طرحی از اسلیمی‌ها که مثل قالی‌های صفوی بر یکدیگر تابیده شده در اینجا تحت‌الشعاع رنگ نخودی، سیاه و سفید قرار گرفته است. به محض ورود به درون ساختمان راهرو طویل، کوتاه و کم‌نور آن که به‌منظور زیبایی ساخته‌شده و به گنبد خانه متصل می‌شود، نمایان می‌گردد. چون در موقع ورود به حرم، نوعی احساس قدسی و صلابت در انسان ایجاد می‌شود.[۲]

سطح کامل گنبد با شبکه‌ای از لوزی‌های مستدیر پوشیده شده که با آجرهای ساده اجرا گشته و هر چه به نوک گنبد نزدیک‌تر شده اندازه‌ی آن کاهش پیدا کرده و همین امر تغییر شکل سنجیده‌ای از پرسپکتیو به‌وجود آورده و آن را بلندتر جلوه داده‌است. هر لوزی حاوی طارحی بر روی کاشی‌هاست. این الگو و نقش بدیع را باید بر اثر تبدیل سنجیده‌ی پیچیدگی پیکرتراشانه‌ی طاق مقرنس به دو بعدی دانست. با این همه تأکیدهای سایه روشن کاشی‌کاری طوری تعبیه شده که یک رشته از دوایر هم‌مرکز را

۱. ایران در زمان صفویه، ص ۲٦٦

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱٦۰

به‌وجود آورده و هم‌نوا با مضمون اصلی شبکه‌ی لوزی‌ها شده‌است؛ یعنی یک غیرممکن ظریف در یک طاق مقرنس. این مسجد اساساً یک مسجد چهار ایوانی بود و لذا با سنن کهن معماری اسلامی ایران تطابق داشت. ولی با وجود این در هیچ‌یک از عمارات جهان اسلام که دارای شکوه چند رنگی پرمایه و موزونی چون این بنا هستند، نمی‌توان بازتاب‌هایی از درخشانی نمای پیشین را با نمود دو برابر آن در حوض وضوخانه مشاهده کرد. تزیین کاشی‌کاری که از کاشی‌های رولعابی هفت رنگی است، قابل درک است و وفور پول موجب پوشش سطوح وسیعی از آن شده‌است. این کاشی‌کاری در جلوی نور آفتاب بسیار خیره کننده‌است.[1]

بنای مسجد شاه تحت نظارت شاه عباس بنا شد. این مسجد به‌عنوان یک بنای عمومی و به‌عنوان تأییدی از سوی شاه بر التزام این سلسله به تشیع طراحی شده‌بود. به‌واسطه‌ی علاقه‌ی شاه به اتمام بنا در زمان حیاتش شتاب‌کاری‌هایی در جریان ساختمان بنا روی داد؛ مثلاً به‌جای کاشی‌های موزاییک که تهیه‌ی آن وقت زیادی می‌برد از کاشی‌های هفت‌رنگ استفاده شد... این مسجد و ساختمان‌های وابسته‌اش بعد از اتمام، نمایی تماشایی داشت. ایوان ورودی تقریباً ۲۷ متر ارتفاع داشت و گرداگرد طاق، حاشیه‌ی برجسته‌ی سه گانه‌ای به رنگ فیروزه‌ای قرار داشت و از زیر با طاقدیس‌های کاشی‌کاری شده‌ی رنگین و خط خوش و بسیار زیبای علیرضا عباسی مزین شده است.[2] آرتور پوپ این ایوان را یکی از زیباترین و گیراترین ایوان‌های ایران بلکه جهان می‌داند. او در ادامه می‌گوید: «تعبیه‌ی نور یکی از ویژگی‌های چشمگیر مسجد شاه است. در ساقه‌ی گنبد در فواصل منظم، پنجره‌هایی تعبیه شده و در آنها یک جفت شبکه کار گذاشته‌اند؛ یکی داخل و دیگری خارج، هر یک شامل نقش‌های اسلیمی برجسته‌ای که در آنها فضاهای پر و خالی متناسب است. چنان‌که نور دوبار می‌شکند و در طول کاشی آبی رنگ از صافی می‌گذرد. بدین‌سان نور تلطیف و تصفیه می‌شود و بر هزاران سطح شفاف دیوار و گنبد بازمی‌تابد. همه‌جا را همچون شبنمی براق فرا می‌گیرد و یک زیبایی غیرزمینی را نمایان می‌سازد». او معتقد است: «این بنا نمایانگر اوج یک

---

۱. اشپولر، **تاریخ ایران دوره‌ی صفویه**، ص۲۶۷
۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۶۰

هزار سال مسجدسازی در ایران است. سنت‌ها، آرمان‌ها، شعایر و مفاهیم دینی و نقشه که از ترکیب انواع قدیمی‌تر و ساده‌تر به آرامی کمال‌یافته به‌همراه تزیینات آن، همه در مسجد شاه با عظمت و شکوهی که آن را در شمار بزرگ‌ترین بناهای جهان قرار داده تحقق و یگانگی یافته‌است. هشت طاق‌نما با حاشیه‌ی فیروزه‌ای روشنی به‌شکل طنابی ضخیم مزین و با نوارهای پهنی از کتیبه‌های سفید خیره کننده در زمینه‌ی تیره‌ترین آبی مات به خط علیرضا بزرگ‌ترین خوشنویس زمانه احاطه شده‌است.[۱]

سومین بنای اصلی مشرف به میدان، عالی‌قاپو بود که شاه عباس ساختمانی را که موجود و متعلق به عصر تیموری بود توسعه داد و تکمیل کرد و سه طبقه‌ی دیگر بر آن افزود. این نام از این رو به این ساختمان اطلاق گردیده که مدخل اصلی بوده که به محوطه‌ی حرم راه داشته. گفته می‌شود هنگامی که شاه عباس سرگرم بنای پایتخت خود بود در اینجا به‌سر می‌برد. شاهان صفوی از ایوان عالی‌قاپو با ستون‌های چوبی مخروطی شکل آن بازی چوگان و رژه‌های نظامی را که در میدان پایین صورت می‌گرفت، نظاره می‌کردند.[۲]

یکی دیگر از آثار دیدنی، چهلستون است. انگلبرت کمپفر این کاخ را یکی از باشکوه‌ترین کاخ‌ها توصیف کرده و می‌گوید: «این کاخ باشکوه واقعاً شاهانه‌ی خود قد برافراشته. این کاخ که قسمتی از آن با آجر و قسمتی دیگر از سنگ تیشه‌ای ساخته‌شده در محوطه‌ای مفروش از سنگ‌های صخره‌ای صیقلی قرار دارد. اتاق‌ها، آلاچیق‌ها، دروازه‌ها، نرده‌ها و طاق‌های متعددی دارد و سراسر همه نمودار لطیف‌ترین ذوق ایرانی در صنعت معماری است که البته با سلیقه‌ی ما بیگانه است».[۳]

این اثر زیبا در دوره‌ی قاجاریه چنان تخریب شده که دیگر آن ارزش واقعی خود را ندارد. (ظل السلطان نقاشی‌های دیواری زیبای صفوی در تالار بزرگ و دیگر

---

۱. پوپ، آرتور ،معماری ایران پیروزی شکل و رنگ ، ص ۲۱۹

۲. سیسل، ادواردز، **قالی ایران**، ترجمه‌ی مهین دخت صبا، انجمن دوستداران کتاب، بی‌تا، ص ۳٤۱

۳. **سفرنامه‌ی کمپفر**، ص ۲۰٦

قسمت‌های ساختمان را با گچ پوشانده و روی آن نقاشی‌های کم ارزشی کشیده است و آینه کاری‌ها و حاشیه‌های مرمرین را با زدن رنگ صورتی محو کرده است.[۱]

در منتهاالیه شمالی میدان، قیصریه یا بازار شاه اصفهان قرار داشت که پایتخت جدید را به شهر قدیم مرتبط می‌کرد. خود بازار مرکب بود از حمام‌های متعدد، کاروانسراها و مساجد و مدارس. هر قسمت بازار به یک تجارت خاص اختصاص داشت و تقریباً خودکفا بود و دروازه‌هایی از آن خود داشت. امنیه و مأموران آتش‌نشانی خاص خود را داشت، صنف تجاری خاص خود را داشت که در اختلافات حکمیت می‌کرد. بعضی مساجد ساده بود و بعضی دیگر شاهکارهایی بودند که استادانه تزیین شده‌بودند. کناره‌های رواق‌دار مدارس سایه‌گستر بودند و حوض‌های آب در حیاط اصلی هوا را خنک نگاه می‌داشتند. بازار، مساحتی حدود ۳۰ کیلومترمربع را می‌پوشاند. زیبایی اصفهان به‌ویژه به‌واسطه‌ی تعداد زیاد قصرهای باشکوه، خانه‌های دلباز، کاروانسراهای وسیع، بازارهای عالی و آبراه‌ها و خیابان‌های حاشیه‌بندی شده با درختان چنار، از هر سو که بنگریم همچون یک جنگل به‌نظر می‌آید.[۲]

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۵۰

۲. **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ص ١٦٤



عمارت چهلستون

یکی از نقاط دیگر اصفهان که بدون ذکر آن نمی‌توان معماری شاه عباس را پایان داد، جلفای اصفهان است. این منطقه بر اثر سیاست شاه عباس که عده‌ای از ارامنه را به این محل کوچانید، شکل گرفت. هدف او به‌کارگرفتن طبیعت ساعی و مقتصد و تخصص تجاری بازرگانان ارمنی در خدمت دولت صفوی بود. شاه عباس به‌علت دوری آنها از موطن اصلی‌شان (جلفا در ساحل رود ارس در آذربایجان) امتیازات زیادی برای آنها قائل شد. به آنها اجازه داد بدون هیچ مانعی مراسم مذهبی خود را

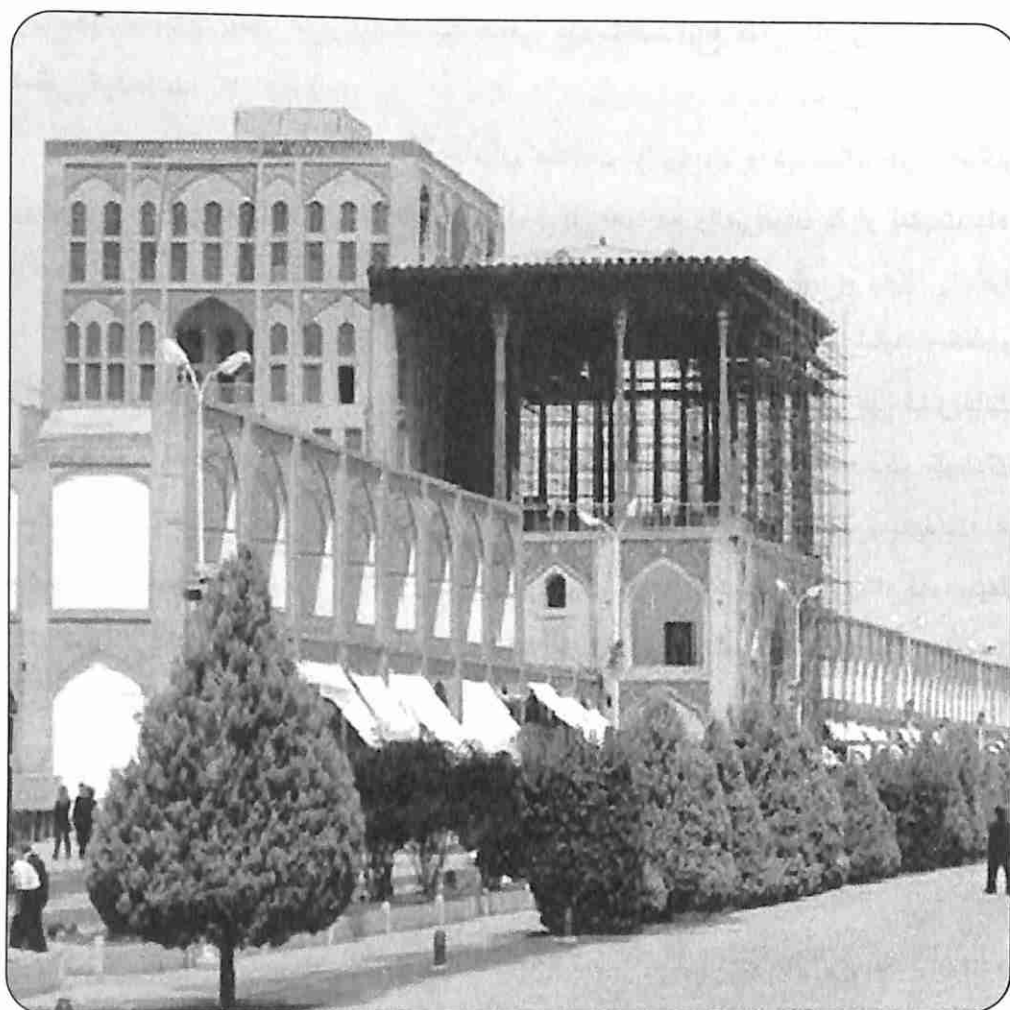
بجای آورند و حتی برای تزیین کلیسای سن ژوزف که در سال ۱۶۰۵ ساخته شد، مبلغی را پرداخت کرد[۱].

علاوه بر آن در این منطقه‌ی ارامنه‌نشین کلیساهای دیگری نیز وجود داشتند که گفته‌شده تعداد آنها بیش از بیست بوده که از آنها فقط سیزده کلیسا باقی مانده است. یکی از آنها کلیسای معروف «منجی عام» است که اصولاً در سال ۱۶۰۶ بر مقیاسی کوچک ساخته شده‌بود و در سال ۱۶۵۵ به‌شکل امروزی درآمد. دیگری کلیسای «بیت‌لحم» است که به سال ۱۶۲۷ تعلق دارد و از بقیه بزرگ‌تر است.[۲] همان‌طور که قبلاً اشاره شد در این منطقه ارامنه به‌کار تجارت می‌پرداختند و بسیاری از آنها صاحب ثروت زیادی شده‌بودند اما این گروه نیز مانند سایر اقشار دوره‌ی صفویه از تعدی و تجاوزات جانشینان شاه عباس، حتی خود شاه عباس نیز مصون نماندند و در بسیاری از موارد نه تنها خراج‌های سنگین از آنها می‌گرفتند بلکه در برخی موارد نیز دوشیزگان زیبای ارامنه را به اجبار راهی حرمسراها می‌کردند. آبادانی این منطقه تا دوره‌ی شاه سلطان حسین تداوم یافت ولی بعد از حمله‌ی افاغنه و رکود اقتصادی و شورش‌هایی که در قسمت اعظم این سرزمین به‌وقوع پیوست؛ جلفا نیز مانند سایر مناطق، آسیب و صدمه دید و دیگر نتوانست به رونق و آبادانی دوران صفویه بازگردد.

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۷۰

۲. لکهارت، لارنس ،انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران،ص۱۳۵



نمایی از عمارت عالی‌قاپو

آثار شاه عباس حجت را برهمگان تمام کرد. شاهان بعدی حتی یک دهم عماراتی را که او برپا کرده بود، نساختند و همین امر بر اعتبار شاه عباس افزود. الگوی عمارات بعدی در واقع، مرمت‌ها و تعمیراتی بود که روی آثار و ابنیه‌های موجود انجام می‌شد. شاردن می‌گوید: وقتی شاه عباس از نفس کشیدن بازماند، ایران هم از نعمت و فراوانی بازماند.[۱] بعد از شاه عباس معماری از نظر کمیت و حجم و تا حدودی کیفیت، اُفت پیدا کرد.

جانشین شاه عباس، شاه صفی در مدت سیزده سال سلطنت خود مهم‌ترین دستاوردی که در زمینه‌ی معماری داشته، ایجاد مساجدی متوسط در شهرستان‌ها مانند تربت‌حیدریه بود. به‌نظر می‌رسد که شاه صفی در ساخت باغ صفی‌آباد و باغ فین هم کمکی کرده‌باشد.

شاه عباس دوم از بانیان مشتاق و حامیان عمارت‌سازی بود و دست‌کم دو شاهکار بی‌چون و چرای اصفهان یعنی کاخ چهلستون و پل خواجو را می‌توان به او نسبت داد. از عمارات دیگر می‌توان تالار اشرف و مسجد حکیم را نام برد.

چهلستون به‌حق از معروف‌ترین کاخ‌های ایران است و دلیل آن هم شاید حفظ و بقای محیط اصلی باغ آن باشد. در این کاخ بعضی از جشن‌های اعیاد و برخی تشریفات شادخوارانه برپا می‌شد. در معماری این کاخ یک استخر تزیینی که به یک کوشک محوری متصل می‌شود، از بخش‌های عمده‌ی آن است. قبل از این، کیفیت و چشم‌نوازی باغ‌های سلطنتی که حاوی کاخ‌هایی از این نوع بودند، بستگی تام به محیط و پیرامون آن داشت. منشأ این سنت، دست‌کم به کاخ تیولی امپراتور هادریان می‌رسد که در سرتاسر جهان اسلام از جمله سمرقند و غرناطه به‌کار گرفته می‌شد. این باغ سلطنتی تصویری گویا از این نوع معماری منظره‌پردازانه را ارائه می‌دهد، اما به‌همان اندازه که سنت عمومی این نوع کاخ‌ها، باغی روشن و گویا هستند، تشخیص و یافتن

---

۱. آرتور پوپ در کتاب معماری ایران اظهار می‌دارد: «بعد از صفویه، عصر معماری مهم ایران به‌سر رسید». ولی مترجم آن کتاب یعنی غلامحسین صدری معتقد است: «با دیدن کاروانسرای مشیر در شیراز و مسجد سپهسالار نمی‌توان این گفته‌ی مؤلف را باور کرد» ولی اندک بودن این بناهای تاریخی در دوره‌های بعدی باعث می‌شود حرف شاردن و پوپ معنایی واقعی به‌خود گیرد. (نگارنده)

اسلاف خاص کاخ چهلستون دشوار است. این کاخ شباهت‌هایی با کاخ‌های چهلستون تخت‌جمشید و تالار بعضی از خانه‌های شمال ایران دارد ولی هیچ‌کدام از آنها قانع‌کننده نیست؛ بالعکس به‌سبب دهانه‌ی مرکزی تو رفته‌ای که به اتاق تخت‌گاه راه دارد، مثل یک ایوان دوره‌ی ساسانی عمل می‌کند و نیز علی‌رغم پایه و نعل درگاهی آن، بیشتر شبیه کاخ‌های ساسانی است تا کاخی دیگر.

کاخ چهلستون همچون کاخ‌های دیگر صفوی تعمداً فضایی ناپایدار و گذراست و هجده ستون آن مثل چوب کبریت می‌نماید و گویی تحمل سنگینی سقف حجیم مسطح آن را ندارد. در اینجا یک عنصر مبالغه وارد شده که با عناوین دیگر در سایر کاخ‌های اسلامی مثل قبادآباد سلجوقی و یا کاخ سوغورلوق / ساتریق ایلخانی نیز راه پیدا کرده و آن هم عنوان چهلستون آن است.[1] راز این چهلستون در آب استخر نهفته که ستون‌های کاخ را در خود باز می‌تاباند و آن را به‌گونه‌ی چهلستون فرا می‌نماید.

شاهکار دیگر سلطنت شاه عباس دوم، پل خواجو است که طبق دستور او بر روی پایه‌های یک پل دوره‌ی تیموری برپا شده و نام محله‌ای را گرفت که پل در کنار آن ساخته شده‌بود. این پل در سال ۱۰۷۰/ ۱٦٦۰ ساخته‌شده و مسافران آن را جالب‌تر از سی و سه پل می‌دانند. ساختمان آن مطابق همان الگوی کلی پل الله‌وردی‌خان است اما جاذبه‌ی غریب آن به‌واسطه‌ی شش غرفه‌ی نیم ـ هشت گوشه است. این غرفه‌ها در ابتدا با متون عرفانی به نثر و نظم تزیین یافته‌بود و بعدها در اوایل قرن نوزدهم با نقاشی‌های شهوانی مزین شد.[2] این پل نیز همانند پل الله‌وردی‌خان از شاهکارهای هنر پل سازی مهندسان صفویه می‌باشد.

مسجد حکیم در میان مساجدی که در سده‌ی هفدهم به‌وسیله‌ی درباریان متنفذ صفوی ساخته شده به لحاظ اندازه و شکوه و پرمایگی تزییناتش چشمگیر و برجسته است. این مسجد را در سال ۱٦٥٦/۱۰۷۱ با وجوهی که محمد داود حکیم، حکیم باشی دربار شاه عباس اول از هند فرستاد، ساختند. حکیم به‌سبب دسایس درباری، خشم شاه عباس دوم را برانگیخت و به‌ناچار به دربار مغولان گریخت. در کتیبه‌های غنی آن بعدها

---

۱. پژوهش دانشگاه کمبریج ،**تاریخ ایران دوره‌ی صفویه**، ص ٤۱۰

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱٦۹

چند تاریخ غیر مطمئن مثل سال‌های ۱۰۶۹/ ۱۶۵۸_ ۱۶۵۹ و ۱۶۶۰/ ۱۰۷۱ و ۱۰۷۳/ ۱۶۶۳ برای ساخت آن عرضه شده و نشان می‌دهد که تاریخ ۱۰۶۷/ ۱۶۵۷_ ۱۶۵۶ تنها تاریخ تکمیل ساختمان این مسجد باید باشد. این کتیبه‌ها را خوشنویس نام‌آور زمان محمدرضا امامی نوشته‌است. کتیبه‌های مفصل قرآنی در ایوان‌ها و گنبدخانه به‌کار رفته و در سردر صحن هم اسماءالله با خط کوفی که نقوش چشم‌نوازی را پدید آورده، آمده است. این عمارت نوعی عمارت آجری است که با قطعاتی از رنگ زنده و شاداب تزیین شده‌است و ارزش معماری را به نمایش می‌گذارد.

حدود نیمی از آثار معماری مذهبی اصفهان، از آن دوره‌ی شاه عباس دوم است. فن مقرنس‌کاری نیز از معماران ایرانی است.[۱] از دوره‌ی او چند عمارت جدید در جای دیگر ثبت شده و بیشتر آثار تاریخ‌دار ولایات، شامل مرمت‌ها و افزوده‌ها به عمارات، موجود هستند.[۲]

۱. **ایران زمان صفویه**، ص ۲۵۸

۲. پژوهش دانشگاه کمبریج، **تاریخ ایران دوره‌ی صفویه**، ص ۴۹۰

فصل دوم

صنایع دستی

کیفیت کاشی‌کاری آن پایین است. به‌جای بازتاب‌های چند وجهی و منشور کاشی موزاییک، کاشی‌های زرین‌فام درخشان قرار گرفته‌است. رنگ‌مایه‌های عمیق و مواج کاشی‌های موزاییک جای خود را به رنگ‌های مات و گِلی داده‌است. دلیل این امر فنی است. (در کاشی‌های موزاییک هر عنصری به‌منظور حضور رنگ درجه‌ی حرارت مناسبی می‌بیند، در کاشی‌های زرین فام چندین رنگ از درجه‌ی حرارت هم‌ساز حاصل می‌شود. از اینجاست که اصطلاح هفت رنگی به آن اطلاق می‌گردد که البته بیشتر یا کمتر از هفت رنگ است) از این رو کیفیت این کاشی‌های زرین‌فام به پای کاشی موزاییک نمی‌رسد.[1]

در بناهای دوره‌ی صفویه کاشی‌کاری به‌طور غیر متعارف استفاده می‌شده‌است. در بناهای دوره‌ی تیموری و ایلخانی به فراوانی از کاشی استفاده شده ولی کاشی فقط در غیاب آجرکاری به کار می‌رفته‌است، با اینکه در تعدادی از نماهای پیشین تیموری

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۳۲

کاشی به‌جای آجر نشسته ولی آجر نقشی بسیار قابل توجه در همه‌ی آنها داشت. آجر در اواخر سلطنت شاه اسماعیل در مسجد علی (ع) هنوز سهم مهمی در طرح تزیین داشت. آجر که در زیر رویه ساختمان به‌کار می‌رفت، بافتی متقابل پدید می‌آورد و به‌سان زمینه‌ی تضاد کرومی برای کاشی بود. معماران صفوی تسلیم این مزایا شدند و بارها آجر را به اطراف بناها منتقل کردند. در اینجا کاشی‌کاری با آگاهی تمام به‌کار نرفته است. این امر یک کمبود آشکار و نیز دعوت تلویحی به نگرش ساختمان از زوایه‌ی دید کاشی‌کاری آن بود. در نتیجه عمارت پاره‌ای از کیفیت سه بعدی خود را از دست می‌داد و در خطر استحاله به معماری نمای پیشین قرار می‌گرفت. نماهای صحن و سایر بخش‌های تابع با گچ پوشیده می‌شد و یا آجرکاری ساده می‌گشت و در هر صورت کارکرد آنها به‌گونه‌ی زمینه‌ای متقابل و متضاد بود.[۱]

مضامین پیکره‌ای جدید با بهره‌گیری از مجموعه‌ی مضامین نقاشی، فقط در کاخ‌ها به‌کار می‌رفت. با وجود این، پیکره‌ی جانداران در کاشی‌کاری عمارت مذهبی بارها استفاده شد و تصاویری چون تصاویر قدسی یا تصاویر ضد و نقیض و دو سویه (طاووسان) و تصاویر کاملاً غیر مذهبی (اژدهایان) از زمره‌ی این پیکره‌ها بودند. گستره‌ی طرح‌های کاشی‌کاری جزو مورد مذکور، وسیع‌تر از ادوار سابق نبود. مضامین را با دقت تمام به‌کار می‌بستند. مثلاً کتیبه‌های ثلث، نسبت به سابق اهمیتی در خور یافت.[۲]

کمبود نسبی گچ‌کاری، نقاری گل‌پخته و آجرکاری آرایه‌ای، معماری تزیینی را ضعیف و بی‌مایه کرده‌بود. همه‌ی این فنون در معماری تیموری نقش مهمی داشت. در دوره‌ی صفویه فقط گچ‌کاری ساده و سفید آن هم برای پوشش طاقگان انجام می‌شد. در این زمان کاشی‌کاری همان وظایفی را برعهده داشت که سابقاً این فنون داشتند. رنگ‌ها و تلفیق‌های جدید ظاهر شد و معماران درصدد برآمدند تا از کاشی‌کاری بهره‌های جدیدی ببرند. (مثلاً در کف کاشی‌کاری شده مسجد شیخ لطف‌الله شاید حرکت کاملاً جدید و متمایز بهره‌گیری از طرح‌های کاشی بر روی گنبدها باشد. در اینجا با اینکه

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۳۲
۲. **ایران در زمان صفویه**، ص۲۹۷

نقوش هندسی هم به‌کار رفت اسلیمی‌های گیاهی ترجیح داده شد. به‌نحوی از انحا کاشی‌کاری در عمارت غلبه یافت و همان وظایفی را که سابقاً مصالحی چون آجر و غیره داشتند، برعهده گرفت. مثلاً در این زمان رنگ وسیله‌ی تمییز بین بخش‌های متفاوت طرح و یا بین چندین کتیبه در هم تافته گردید. رنگ بر ویژگی‌های ساختی تأکید ورزید مثل قالب‌بندی‌های زنجیره‌ای فیروزه‌رنگ که در اندرون مسجد شیخ لطف‌الله به‌کار رفته‌است. گاهی هم ترکیب‌بندی‌های کاملاً درخشان، آجرکاری منقوش تک‌رنگی زمان سلجوقیان را در تعدادی زنگ بازسازی کرد. اما با همه‌ی بهره‌گیری‌های متفاوت از کاشی‌کاری، واقعیت این بود که کاشی پیشتر در اواخر سده‌ی نهم / پانزدهم نهایت پختگی و کمال را به‌سر آورده‌بود.[۱]

کاشی‌کاری زرین‌فام در دوره‌ی تکوین و شکل‌گیری با صنعت شکوفای سفال‌گری همراه شد و هنگامی که این صنعت رو به افول گذاشت به‌کمال خود دست یافت. کاشی‌های دیواری اواخر سلجوقی و ایلخانی مخصوصاً کاشی‌های مینایی و لاجوردینه از تحولات بهره گرفتند ولی بین سفال‌گری و کاشی‌سازی رابطه‌ی پربار دیگری پدید نیامد. کاشی‌پزهای ادوار ماقبل صفوی به احتمال زیاد دامنه‌ی رنگ‌مایه‌ها را محدود ساخته و آنها را با هم ترکیب کرده‌اند. البته فناوری گستره‌ی وسیع رنگ‌ها که مورد استفاده‌ی آنها بود، در اختیارشان قرار داشت.

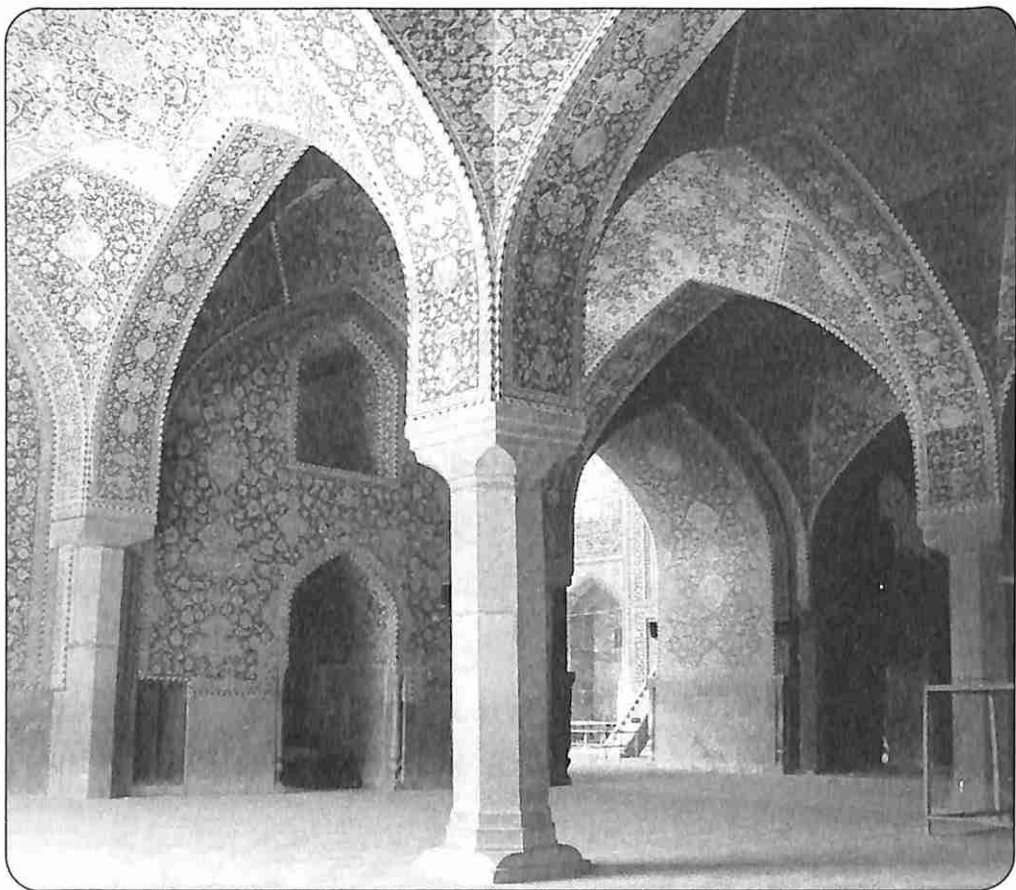
نوآوری‌های صفویان در این زمینه مثلاً کاشی سبز سیبی و زرد کاستردی (ملایم) از کاشی‌های بسیار خوشایند بود. تزیین دوره‌ی صفویه با همه‌ی شکوه ظاهری‌اش از بعضی لحاظ از ضعف‌های مهلک معماری آنها برشمرده می‌شود. صنعت فوق در این دوره برای تزیین دیوارها به‌کار رفته‌است.[۲]

معماری عمارات غیرمذهبی دوره‌ی صفویه در آغاز و انجامش به شکوفایی کاملاً غیرمنتظره‌ای دست پیدا کرد و این موضوع تأثیر مستقیم بر سبک‌های معماری آن داشت.

---

۱. راجر سیوری،ایران عصر صفوی، ص۱٤٤

۲. ایران در زمان صفویه، ص۲۹۲



مسجد شیخ لطف‌الله

۱ـ قالی‌بافی

قالی‌بافی در ایران ریشه‌ای کهن دارد و از صنایع بسیار قدیم است[۱] ولی این صفویان بودند که این فن را از یک صنعت روستایی به فعالیتی در سطح کشور گسترش دادند.[۲] شاه تهماسب به هنر قالی‌بافی علاقه‌ی وافری داشت. حتی گفته شده بعضی از طرح‌های قالی را خود او طراحی کرده‌است. البته با توجه به هنر نقاشی او، این امر بعید به‌نظر نمی‌رسد. یکی از قدیمی‌ترین این قالی‌ها که مربوط به دوره‌ی شاه تهماسب است، فرش معروف اردبیل است که یکی از بزرگ‌ترین گنجینه‌های موزه‌ی ویکتوریا و آلبرت در لندن است و به سال ۹۴۲ ق یعنی دوازده سال پس از به سلطنت رسیدن شاه تهماسب تعلق دارد[۳] و حتی از آن قدیمی‌تر، فرش نقش شکارگاه میلان است که به سال ۹۲۹ ق یعنی سال‌های آخر سلطنت اسماعیل اول، تعلق دارد.

فرش اردبیل یک طاقه از یک جفت فرش است که به سفارش شاه تهماسب برای هدیه به مقبره‌ی اجدادش در اردبیل، در کاشان بافته شده‌است و بافنده‌ی آن مقصود کاشانی است که نام خود و تاریخ اتمام فرش را ۹۴۴ق ثبت کرده‌است. این شخص شاید بزرگ‌ترین استاد زمان خود بوده‌باشد. در این قالی، ترنج میانی طلایی آفتابی است که بر زمینه‌ی آسمانی نیمه‌شب پرتو انداخته‌است. زمینه از غنچه و شاخ و برگ پر شده است. مجموع طرح را درنهایت استادی پرداخته و با وجود سادگی، نقوش را چنان در مجموع قالی‌اند که بیننده ثروتی بی‌پایان و زندگی آسوده و پرنعمتی را از آن ادراک می‌کند. در اینجا نیز همان تمثیل‌های کهن و همان اشاره به خورشید به‌عنوان منبع نیرو و آفریننده‌ی بهشت پر گل و گیاه دیده می‌شود. از روزگار باستان در نظر ایرانیان، بهشت باغی پر گل و سبزه است. طرح این قالی با قدیمی‌ترین تصورات و عقاید ایرانیان منطبق است زیرا خورشید را در دوران پیش از تاریخ با دریای نهفته آسمانی مربوط می‌دانستند و می‌پنداشتند که باران نافع و عناصر دیگری را که در باروری زمین

---

۱ ایران در زمان صفویه، ص ۲۹۴

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۳۲

۳. همان، ص ۱۳۴

مؤثرند خورشید از آن دریا می‌گیرد. طرح قندیل مسجد نشانه‌ی آن است که فرش را برای جاهای مقدس بافته‌اند زیرا به‌جای چلچراغ‌های معمول به‌کار رفته‌است. اما این طرح بیش از حد جنبه‌ی تصویری دارد و از متن و حالت کلی نقش قالی جداست و به این سبب رواج نیافته و در نقش قالی‌های دیگر ایران تکرار نشده‌است. شاید این دو قالی بزرگ (قالی اردبیل و شکارگاه) در کارگاه‌های سلطنتی تبریز بافته شده‌باشند. پشم آن از نوع پشم های محکم و سفید براقی است که از اهر در شمال غربی تبریز به‌دست می‌آمد و بافت و گره آن به سبکی است که بعدها از مشخصات قالی‌بافی تبریز شد. در قرن دهم این سبک در تبریز در اوج پیشرفت بوده‌است.[۱]

در این میان شاه عباس بیش از سایر سلاطین صفویه این هنر را ارتقا داد و به‌صورت یک هنر ملی درآورد. در زمان او کارگاه‌های قالی بافی در اصفهان و کاشان و دیگر نقاط ایران به‌وجود آمد. کارگران و استادان ماهر در کارگاه‌های سلطنتی به بافتن قالی مشغول بودند و مخارج آنها از هر جهت تأمین بود. بنابراین عجله‌ای برای اتمام کار نداشتند و در کمال دقت و حوصله با ذوق و سلیقه، هنر خود را در بافتن قالی‌ها نشان می‌دادند. فرش‌های ایرانی به‌واسطه‌ی کیفیت برتر و زیبایی و شاهکاری که در رنگ و طرح آن بود، در میان اروپاییان شهرت فراوانی داشت و زینت‌بخش خانه‌های ثروتمندان بود. صادرات فرش از نظر اقتصادی در دوره‌ی صفویان اهمیت زیادی داشت.[۲]

نقش قالی‌ها بیشتر هندسی و گلدار بود و گاهی از اشکال انسان و حیوان هم استفاده می‌شد. خاصه در نوعی که به نام فرش شکارگاه شناخته می‌شد. رنگ‌ها بیشتر آبی (لاجوردی و نیلی) و قرمز (لاکی، حنایی) و زرد بودند. برای تار و پود فرش‌ها از پنبه و ابریشم استفاده می‌شد، فرش‌های عتیقه کلک آنها از ابریشم بود و دارای ظرافت خاصی بودند، گاهی در میان آنها رشته‌ای از طلا و نقره هم به‌کار می‌رفت. البته نباید همکاری استادان نقاشی را در تهیه‌ی تصاویر و نقشه‌های قالی از نظر دور داشت، زیرا یک قسمت از زیبایی فرش‌ها مربوط به نقشه‌ی زیبای فرش است. آرتور پوپ به

---

۱. **ایران در زمان صفویه**، ص۵۰۱

۲. پوپ، آرتور ،**شاهکارهای هنر ایران**، اقتباس: پرویز ناتل‌خانلری، تهران، علمی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۵

همگونی نزدیک میان هنرمند و طراح قالی در عصر صفویه اشاره دارد و در این رابطه نام سه تن از برجسته‌ترین افراد را ذکر کرده‌است: «بهزاد، سلطان محمد و سیدعلی».[۱]

صنعت قالی‌بافی در دوره‌ی صفویه پیشرفت بسیاری پیدا کرد، اروپاییانی که در سده‌ی یازدهم از ایران دیدن می‌کردند، تحت تأثیر شکوه قالی‌های ابریشمی زربفت و سیم بافت ایران قرار می‌گرفتند. قالی‌های گران‌بها و زیبایی که نمونه‌ی آن در هیچ‌یک از ادوار قبل دیده نمی‌شود.[۲] این قالی‌ها که اکنون زینت‌بخش موزه‌های شهرهایی مانند لندن، نیویورک و... می‌باشند، هر کدام نشان‌دهنده‌ی اوج شکوفایی و هنر این فن در دوره‌ی صفویه است. اما متأسفانه دوره‌ی شکفتگی این هنر نیز همانند سایر فنون کوتاه بود. شورش افغان و انقراض سلسله‌ی صفویه و هرج و مرجی که به‌دنبال آن پیدا شد، اقتصاد ایران و در نتیجه صنعت قالی‌بافی آن را از هم پاشید. سرمایه و امنیت برای کار و رفاه عمومی برای تشویق قالی‌بافان از میان رفت. نه تنها در دوره‌ی نادر ـ که آشوب‌های زمانش فرصتی برای قالی نمی‌گذاشت ـ بلکه در زمان زندیه نیز که آرامش در ایران برقرار شده‌بود، قالی‌بافی رونقی نگرفت و نزدیک صدسال تا پایان جنگ ایران و روس اوضاع بدین منوال بود و از آن پس با پیدایش بهبود در کار کشاورزی و بازرگانی، قالی‌بافی نیز رونق پیدا کرد. در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، ترکیه بازاری برای فروش قالی ایران به بازرگانان خارجی شد و چون قالی‌های کهنه همه در این بازار به فروش رفت، بازرگانان تبریز برای تأمین فرش این بازار همت کردند و در اراک و تبریز و کرمان و مشهد کارگاه‌های قالی‌بافی دایر کردند و تاریخ جدیدی در قالی‌بافی ایران آغاز شد. تجارت فرش مهم‌ترین فعالیت‌های تجاری ایران شد و فرش که تا چندی پیش از آن، تنها برای رفع نیاز بازار داخل بافته می‌شد به‌عنوان یک کالای صادراتی و در رابطه با تقاضای بازار جهانی در نظر گرفته شد. برخی از کانون‌های مهم

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۳۳

۲. **پژوهش دانشگاه کمبریج،ایران دوره‌ی صفویه**، ص ۳۷۵ ؛ همچنین اشپولر در این دو مورد می‌گوید: «قالی‌های تبریز تحت نفوذ هنر بهزاد بافته شده‌است».

البته از فرشی به نام بهارستان که مربوط به دوره‌ی خسرو انوشیروان است، نام برده می‌شود که بسیار زیبا بوده ولی به‌دست اعراب از میان رفته و منظور در اینجا آثاری است که هنوز نیز پابرجاست تا بتوان در مورد آن قضاوت کرد. (نگارنده)

بافندگی قالی، برای تهیه‌ی قالی و صدور آن در شهرهای مختلف مانند کرمان و اراک برپا گردید و در ظاهر برای تشویق صادارت فرش و در واقع برای فروش هرچه بیشتر و به‌دست آوردن سود زیادتر، قالی‌بافان را وادار به بافت فرش‌های مناسب تقاضای بازارهای خارج کردند. با بحران اقتصادی پیش از جنگ جهانی دوم و محدودیت ورود قالی ایران به کشورهای غربی، شعبه‌ی شرکت‌های خارجی در ایران برچیده شد و آن رونق ظاهری بازار فرش از دست رفت. ورود رنگ‌های مصنوعی و ارزان‌قیمت به ایران و بهره‌گیری از آن به‌جای رنگ‌های طبیعی و همچنین روی آوردن به بافت تقلبی برای ارزان تمام شدن تولید فرش و در نتیجه فروش بیشتر آن به‌ویژه در پایان جنگ جهانی دوم پیوند فرش ایران را با مایه‌های واقعی شهرت آن یعنی سنت‌های رنگ و نقش و بافت سست کرد. صنعت قالی‌بافی که در قرن نهم هجری به دوره‌ی جوانی و در قرن‌های دهم و یازدهم به‌کمال رسیده‌بود، در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم رو به ضعف گرایید و از آن پس نتوانست آن شکوه دوره‌ی درخشان خود را به‌دست آورد.[1] سیسل ادواردز در کتاب «قالی ایران» علل رکورد قالی‌بافی را ناتوانی اقتصادی و اجتماعی داخلی و خارجی می‌داند. او معتقد است عواملی که باعث این رکود شده‌است به‌دلایل زیر می‌باشد:

۱ـ کاهش تقاضا از جانب کشورهای اروپایی است و اگر این تقاضا افزایش یابد قالی‌بافی نیز بار دیگر رونق می‌یابد.

۲ـ تنزل در معیار طراحی، ابتکار و ابداع و اتخاذ روش‌های نامناسب در کار ـ تکرار کسل کننده‌ی یک طرح طی مدتی طولانی، ذوق هنری را از میان می‌برد.

۳- قالی‌هایی که از نظر طراحی کیفیت بالایی دارند، بسیار گران هستند. به‌همین دلیل برای پایین آوردن قیمت‌ها از کیفیت آنها کاستند.

٤ـ برای اینکه قیمت قالی ارزان‌تر تمام شود از سفارش طرح به طراحان صرف‌نظر کردند و به‌علت کمبود کار و برای تأمین معیشت طراحان نیز مجبور شدند به کارهای دیگر پرداخته و کم‌کم مایه‌ی هنری و ذوق هنری خود را از دست دادند.

---

۱. آذرپاد، حسن ؛ حشمتی رضوی، فضل‌الله، فرش‌نامه‌ی ایران، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص۱۷

۵ـ عدم حمایت از طرف طبقه‌ی مرفه، اشراف و سلاطین.

٦ـ برای ارزان‌تر بودن قالی‌ها از رنگ‌هایی با کیفیت پایین‌تر استفاده شد که باعث گردید رنگ قالی‌ها بعد از مدتی عوض شود و در نتیجه به حیثیت فرش ایرانی لطمه وارد شد.

۷ـ به‌کار بردن گره تقلبی؛ شهرت قالی‌های ایرانی به دوام و زیبایی آنها بود ولی برای ارزان‌تر شدن قالی‌ها از تعداد گره‌ها کاسته شد و این کار باعث شد قالی دوام خود را از دست بدهد و با کم شدن تراکم گره‌ها از زیبایی آنها نیز کاسته شد.[۱]

عوامل دیگری را که می‌توان برای رکود این هنر ذکر کرد بافت قالی‌ها با دستگاه‌های صنعتی بود که می‌توانست در مدت اندکی قالی‌های ارزان و زیادی را تولید کند. علل دیگر این بود که این صنعت نیز جنبه‌ی تجارتی به‌خود گرفت. به‌همین دلیل طرح و رنگ آن را تجار و دلال‌ها تعیین می‌کردند و همین امر سبب شد قالی‌ها خصایص اصلی و طرح‌های قدیمی خود را از دست بدهند و قالی‌بافی به پست‌ترین درجه برسد.[۲]

سخن خود را با نظریات آرتور پوپ در این مورد به پایان می‌بریم؛ ایرانیان طبق رسم و راه دیرین خود، برای ملایمت قدر و اعتباری می‌شناختند و همیشه از آن بیم داشتند که رنگ‌های تند و پرجلوه معانی لطیف شاعرانه را از نظر دور دارد و در روابط دقیق و ظریف اشکال خللی ایجاد کند. این طراحان همیشه به تأثیرات ثانوی و بعدی توجه داشتند و مانند شاعران و فیلسوفان و هنرمندان دیگر ایرانی با آرامش خاطر همان تجربیات کهن را تکرار می‌کردند. ایشان همه به هنری که تأثرات فراوان فوری در ذهن ایجاد کند، با نظر احتیاط می‌نگریستند؛ به‌همین دلیل فرش‌های ایرانی با وجود تنوع طرح و زیبایی رنگ و حسن ترکیب الوان در مقایسه با فرش‌های ترکی و هندی از این جهات کمی ناقص به‌نظر می‌آید.[۳]

---

۱. سیـــل، ادواردز، **قالی ایران**، ص ٤٠٦

۲. رکی، محمدحسن، **تاریخ صنایع ایران**، ص۱۵۷

۳. پوپ، آرتور ، **شاهکارهای هنر ایران** ،ص ۲۱۰

۲ـ منسوجات و پارچه‌بافی

فن نساجی و پارچه‌بافی نیز در دوران حکومت صفویه به منتهای درجه‌ی کمال رسید، زیرا سلاطین صفویه لباس‌های خود را از پارچه‌های اطلس، مخمل و دیبا تهیه می‌کردند و پرده و سایر لوازم کاخ‌های سلطنتی از بهترین پارچه تهیه می‌شد. به‌همین دلیل صنعت‌گران و هنرمندان فعالیت بسیار می‌کردند که محصولات و مصنوعات آنها مورد توجه سلاطین واقع شود. شاهان صفوی[1] همان‌طور که نسبت به سایر هنرمندان و صاحبان فن، لطف مخصوص داشتند، نسبت به این طبقه نیز تشویق بسیار می‌کردند. بالنتیجه پارچه‌های ایران از حیث بافت و جنس و لطافت بسیار ترقی کرد و دستگاه‌های پارچه‌بافی زیاد شد. به‌طوری‌که دولت ایران در آن دوره مقدار زیادی پارچه به کشورهای اروپایی صادر می‌کرد. فن رنگ‌آمیزی و تزیین پارچه‌ها با نقش گل‌ها و نباتات و حیوانات، پیشرفت فراوان کرد و در اواخر دوران صفویه پارچه‌های ایران مورد توجه و تحسین اروپاییان واقع گردید.

بر اثر توجه سلاطین صفوی، پارچه‌های ابریشمی نیز ترقی کرد. نقش این پارچه‌ها بیشتر مربوط به داستان‌های شاهنامه و یا مناظر شکار و جشن و یا اشکال گل‌های زنبق و سوسن و گل سرخ بوده‌است.

مهم‌ترین مراکز بافت در این دوره تبریز، هرات، یزد، اصفهان، کاشان، رشت و مشهد بود. البته در سایر نقاط ایران نیز کارگاه‌های پارچه‌بافی وجود داشت ولی شهرت شهرهای مذکور را نداشته‌است[2]. به‌خصوص اصفهان که پایتخت بود از لحاظ فن پارچه‌بافی از سایر شهرهای ایران پیش افتاد زیرا شاه عباس برای هدیه به سلاطین اروپایی و دادن خلعت به بزرگان و رجال درباری از پارچه‌های بافت کارگاه‌های اصفهان انتخاب می‌کردند. بنابراین نساجان و نقاشان به کمک یکدیگر کوشش می‌کردند که بهترین پارچه را برای دربار صفویه تهیه کنند تا مورد توجه شاه عباس واقع شود. در

---

۱. **ایران در زمان صفویه**، ص ۲۸۷

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۳۶؛ علاوه بر شهرهای فوق، فن نساجی در شهرهای ساوه، کرمان و اردستان نیز رونق زیادی داشت.

نتیجه بین کارگاه‌ها رقابت پیدا می‌شد و هر یک سعی داشتند که پارچه‌ی بهتری تهیه کنند. به‌همین دلیل فن بافندگی در اصفهان نسبت به مراکز دیگر بیشتر ترقی کرد.

پارچه‌های بافت دوره‌ی شاه عباس با دوره‌های قبل ازآن، این اختلاف را دارد که در این دوره رنگ‌های تیره زیادتر معمول و ترسیم و اشکال و تصاویر به حقیقت نزدیک‌تر شد.

یک قطعه‌ی مخمل در موزه‌ی مترو پولین وجود دارد که روی آن شکل و تصاویر گل و گیاه روی زمینه‌ی طلایی بافته شده‌است.

یکی از علل پیشرفت فن نساجی و پیدایش پارچه‌های منقوش به نقش نباتات و حیوانات و گل‌ها همکاری نقاشان با نساجان می‌باشد و باید زیبایی و جاذبیت‌های پارچه‌های آن دوره را مدیون استادی نقاشان دانست.[۱]

از نساجان این دوره می‌توان غیاث‌الدین، عبدالله و حسین را نام برد. غیاث‌الدین جزو درباریان شاه عباس بود و به اندازه‌ای در کار خود پیشرفت کرد که شاه ایران پارچه‌های بافت او را به‌عنوان هدیه برای سلاطین اروپایی می‌فرستاد. می‌توان او را از بزرگ‌ترین استادان در همه‌ی ادوار دانست. آن استاد با آمیختن سه پارچه به رنگ‌های سبز و سرخ و سفید قاب‌هایی ایجاد کرده که نه تنها گل‌های ظریف و پرندگان و جانوران طبیعی بلکه حتی نقش یک جوان درباری در حال استراحت را در بردارد.[۲] عجب نیست اگر او مردی ثروتمند و از مقربان دربار بوده‌باشد زیرا حتی در پایتخت کشورهای دور مانند هندوستان و عثمانی و مغرب زمین نیز هنرش مشتری و خریدار بسیار داشت. گویا داستان عاشقانه‌ی لیلی و مجنون، این استاد را که در عین حال شاعر و بافنده و طراح و حتی در اواخر عمر زاهد بوده، کاملاً مجذوب ساخته‌بود. روی پارچه اطلسی لیلی را نشان می‌دهد که در هودجی روی شتر از بیابان می‌گذرد و دل‌داده‌ی او مجنون با تن نحیف در کناری نشسته و با ددان الفت گرفته‌است. اطراف

---

۱. در پارچه‌های این دوره، سبک رضا عباسی را می‌توان دید، پارچه‌هایی که تحت تأثیر نقاشی‌های او نشان‌دهنده‌ی سبک درباری هستند که شاه عباس از آن طرفداری می‌کرد». (**تاریخ ایران دوره‌ی صفویه**، ص۴۰۲)

۲ طرح‌های این دوره تحت تأثیر رضا عباسی بوده‌است. (سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱۳۷)

این مجلس را گل و بوته‌هایی که در نساجی معمول است، فرا گرفته و فراوانی این طرح‌ها مانع آن است که تصویر اصلی، یعنی شکل انسان‌ها، بیش از حد برجسته جلوه کند و بر اثر آن با نیت اصلی طراح که زینت پارچه است، مغایرت داشته‌باشد. با این حال همین نقش کوچک چنان لطف و زیبایی طبیعی دارد که موضوع اصلی طراحی قرار می‌گیرد.[۱]

بافندگان یزد که غیاث‌الدین پیشوای ایشان بود در ساختن پارچه‌هایی تخصص داشتند که یک گیاه پرگل، اغلب سوسن و گاهی لاله، نقش اصلی آن بود و دور آن را هلالی شبیه به طاق محراب می‌گرفت.

شیوه‌ی طراحی غیاث‌الدین از طرح‌های قرن دهم که دوره‌ی اول سلطنت صفویان است، اقتباس شده‌است. دوره‌ی دوم هنر صفوی در زمان شاه عباس به رهبری نقاش زبردست او، رضای عباسی، رونق و رواج گرفت. سبک خاص و ممتاز او که با آثار غیاث‌الدین تفاوت بسیار داشت در طرح انواع مخمل‌ها مورد استفاده واقع می‌شد. مخمل‌ها یکی از بهترین پارچه‌های این دوره بوده‌است که در کاشان بافته می‌شده و از لحاظ رنگ و بافت بسیار عالی بود. در یزد نیز کارگاه مخمل‌بافی وجود داشته و مخمل‌های عنابی پررنگ یزد در آن دوره بسیار معروف بود. نقش مخمل‌های یزد، شکل چند عدد گل بزرگ ساقه بلند با چند برگ بوده‌است. یکی از بهترین آثار موجود یک نوع مخمل گل‌دار است که طرح آن بسیار به فرش‌های زیرظرفی شباهت دارد، اما ترنج کنگره‌دار و برگ‌های ظریف شاخه‌ها و برگ‌های دندانه‌دار تاک و سلسله‌ی گل‌های زیبا و پرندگان دم بلند از مختصات قالی ابریشمی کاشان است. از روی قراین چنین بر می‌آید که بافندگان یزدی را برای کار در دستگاه‌های نساجی به هند دعوت می‌کردند.[۲]

مهارت و بلند نظری و مواد مناسبی که در کارگاه‌های دوران صفوی ایجاد شده‌بود، هنر بافندگی را در سراسر قرنِ آخرِ آن سلسله که ایران از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رو به زوال بود، همچنان در ترقی نگه داشت و سپس حمله افغانان به این هنر نیز مانند سایر هنرها لطمه فراوان زد.

---

۱. پوپ، آرتور ، **شاهکارهای هنر ایران** ، ص۲۱۶

۲. همان، مقاله از فیلیپس آکرمن، «بافته‌های عصر صفوی»، پرویزناتل خانلری، مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۲۰۰

پس از هجوم افغان‌ها به ایران به‌علت مشکلات اقتصادی، مردم متوجه پارچه‌های ارزان قیمت شدند و پارچه‌های قلم‌کار اصفهان و کاشان مورد استفاده قرار گرفت و کم‌کم مراکز بافندگی از فعالیت افتاد و فن پارچه‌بافی رو به انحطاط گذاشت، اما همین‌که ایران خواست در پی جبران گذشته برآید صنعت نساجی در مغرب زمین ماشینی شده و برای تولید فراوان، ارزان و عامه‌پسند بسیار آماده بود. این هنر نیز بدون حامی باقی ماند و به حالت رکود در آمد و هرگز به رونق دوره‌ی صفویه بازنگشت.

۳ـ سفال‌سازی

گرچه کوزه‌گری در دوره‌ی سلجوقیان و مغولان به اوج خود رسیده‌بود ولی این فن نیز مانند سایر فنون در دوره‌ی صفویه پیوسته رو به پیشرفت و رونق و کمال بود که به اوج شکوفایی خود رسید.[۱] کیفیت خشت‌های سفالین دوره‌ی صفویه قابل قیاس با دوران‌های گذشته نبود و از کیفیت بالایی برخوردار بود. کوزه‌گران دوره‌ی صفویه به تقلید از سبک‌های دوران قبل نپرداختند بلکه انواع جدیدی از محصولات سفالین را تکامل دادند و قوه‌ی تخیل و ابتکار خود را به‌کار انداختند.

دسته‌ای از ظروف که رنگ زیبایی داشتند و طرح‌های بسیار ظریف و ساده‌ی آنها داخل زمینه‌ای به رنگ سفید شیری قرار دارد، اصیل‌ترین نقوش تزیینی اسلیمی از نوع ترنج‌های ستاره‌مانند با دقت و ظرافت قابل توجهی کشیده شده‌است. ملایمت رنگ‌مایه‌ها، سادگی رنگ و طرح و لعاب ساده‌ی این دسته ظروف، شکوه فراوانی به آنها می‌دهد.

سیرتکاملی جالبی نیز در جهت تولید ظروف سبز رنگ لعاب‌دار عمدتاً به‌شکل بطری و تنگ با نقوش برجسته‌ی پیکرهایی که غالباً در لباس اروپایی بودند، وجود داشت.

---

۱. عبدالحسین نوایی و دیگران، ایران و جهان از مغول تا قاجار، ص۲٦٤

کوزه‌گران صفوی با به‌کارگیـری رنگ‌های ملایم و سایه‌های کمرنگ به نتایج حیـرت‌انگیزی دست یـافتند. (زمردی سیری که رفته‌رفته به سبز کمرنگ مایل به سفید می‌رسید)

مهم‌ترین واقعیت در مورد تاریخ سفال‌سازی در دوران صفویه مبادله‌ی وسیع فنون و طرح‌ها بود که در آن دوره میان ایران و چین صورت می‌گرفت. شاه عباس اول در مورد صنعت سفال‌سازی، نظیر هر چیز دیگری که بر آن دست می‌نهاد، روش عمل‌گرایانه‌ای در پیش گرفت. در آن عصر، اروپاییان چینی‌های خود را از کشور چین تهیه می‌کردند. شاه عباس خود اندیشید با کمی تلاش می‌توان این چینی‌ها را در ایران تهیه کرد و در این صورت برای اروپاییان هم در راه و در هم وقت صرف‌جویی می‌شود و از نظر اقتصادی برای آنها مقرون به صرفه است که این کالا را از ایران تهیه کنند و برای ایران نیز نتایج اقتصادی سودمندی به‌همراه خواهد داشت. برای انجام این کار شاه عباس سیصد خانواده‌ی چینی را با خود به ایران آورد و اکثریت آنها را در اصفهان سکنی داد.[۱] هنرمندان ایرانی با ذوق و استعداد هنری خود نه تنها این فن را به‌خوبی از کوزه‌گران چینی فراگرفتند بلکه ایده‌های تزیینی خود را نیز به آن افزودند و بعد از مدت کوتاهی این فن نیز خصیصه‌ی ایرانی به‌خود گرفت و در رقابت با چینی خاستگاه خود، کشور چین، به مقبولیت قابل توجهی رسید، به‌طوری‌که این بدل‌ها با اصل آنها قابل تشخیص نبود و شباهت زیادی با یکدیگر داشتند. چینی‌های ایرانی از کیفیت بالایی برخوردار بودند و در طرح و رنگ تنوع زیادی داشتند. تصاویر معمولاً از گل و درخت بود و زمینه‌ی آنها سفید یا آبی آسمانی و یا زرد و لیمویی بودند. در اعتلای این هنر، نقش طراحان و نقاشان بسیار برجسته بود. نقاشان برای تهیه‌ی تصاویر گل‌ها و نباتات و حیوانات و مجالس انس با سفال‌سازان همکاری داشتند، زیرا تصاویری که بر روی این چینی‌ها دیده می‌شود نشان‌دهنده‌ی آن است که نمی‌تواند کار اشخاص معمولی بوده باشد.[۲]

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۴۰
۲. **ایران در زمان صفویه**، ص ۲۸۹

شهرهایی که این چینی‌ها در آن تولید می‌شد، عبارت بودند از: اصفهان، یزد، کرمان، مشهد، زرند و شیراز، به‌خصوص مشهد و کرمان چینی‌هایشان بسیار ممتاز بود و با اصل آنها که از چین می‌آمد، تفاوت چندانی نداشت.[۱]

٤ـ کاشی

سفال‌گران صفویه در رشته‌ی عمده‌ی دیگری از هنر سفال‌گری یعنی کاشی‌سازی بر همه پیشی جستند. این کاشی‌ها به‌طور عمده دو نوع بودند: کاشی‌های کامل و رنگارنگ (هفت رنگ) که برای پوشش دیوارهای مساجد، مدارس و سایر بناها به‌کار می‌رفت، کاشی‌های موزاییک (معرق) که در آن طرح با زحمت بسیار و از کنار هم نهادن تکه‌های مجزایی درست می‌شد که از کاشی‌های کامل با رنگ مورد لزوم و به‌شکل مورد نظر بریده شده‌بود. کاشی‌های معرق به‌ویژه در تزیین خوشنویسی‌ها، داخل گنبدها و غیره به‌کار می‌رفت. این کاشی‌ها اغلب به‌شکل ستاره بودند و میان آنها گاهی چلیپای فیروزه‌ای قرار داشت[۲]. در نقوشی که برای تزیین مسجدها به‌کار می‌رفته تنها نقش‌های انتزاعی معمول بوده‌است. با این حال، هر یک از اشکال ستاره، طرح خاصی داشته اما همه به یک شیوه بوده‌است. تنوعی که در طرح‌ها دیده می‌شود اغلب مایه‌ی حیرت است. در بیشتر این نقش‌ها قرینه وجود دارد، اما بعضی از آنها نیز به‌کلی از قرینه‌سازی دور بودند. دور کاشی‌ها حاشیه‌های پهنی وجود داشت که در آنها برای مسجد، دعا و برای قصر، شعر می‌نوشتند و در فضای میان این حاشیه‌ها، تصویر همان شعرها را می‌کشیدند. در بعضی از این نوشته‌ها نیز تاریخی وجود دارد که زمان ساخت این اثر را نشان می‌دهد.[۳]

---

۱. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص۱٤۰ ؛ و نیز **ایران در زمان صفویه**، ص۲۹۰

۲. واژه‌ی فارسی برای خشت لعابدار کاشی است که از نام شهر کاشان اقتباس شده که از اوایل دوران اسلامی به‌عنوان صنعت سفال‌سازی مشهور بود. (سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۳۹)

۳. کاشی هفت رنگ عبارت بودند از: سیاه، قهوه‌ای، قرمز، زرد، سفید، آبی تیره، فیروزه‌ای، بنابر رسم دیگری این هفت رنگ عبارت بود از: زرد، آبی، نارنجی، قرمز، بنفش، سبز، لاجوردی. (همان، ص۱٤۰)

رنگ کاشی‌های ایرانی از چنان کیفیت بالایی برخوردار بودند که بعد از قرن‌ها تابش آفتاب تند ایران، هنوز رنگ آنها محو نشده‌است و این هم تا حـدی به‌دلیل مهارت به‌کار رفتـه در جریان لعاب دادن و پخت آنها می‌باشد و تا حدی نیز به‌دلیل استفاده‌ی صرف از رنگ‌های معدنی است.

۵ـ فلزکاری

در مورد فلزکاری دوره‌ی صفویان راجر سیوری نظریات ملکین را مطرح می‌کند و به این نتیجه می‌رسد:

فلزکاری صفویه دنباله‌ی میراث عصر تیموری به‌ویژه خراسانی است. در این دوره زیبایی و ظرافت جایگزین شدت و خشونت قدیم شد.[۱]

در زمان شاه عباس اول دو مکتب مشخص فلزکاری در ایران یکی در خراسان و دیگری در آذربایجان وجود داشت.

می‌توان هم تمایلات صوفیانه و هم تمایلات شیعی را در کارهای دوره‌ی صفویه پیدا کرد و باید گفت مکتب خراسان تأثیر عظیمی بر مکتب کلاسیک غرب ایران گذاشت. در این رابطه امکان دارد که فلزکاران نیز همچون هنرمندان و دیگر صنعت‌گران ماهر در رشته‌های مختلف هنر کتاب‌سازی، از خراسان به غرب و به‌سمت پایتخت صفویه در تبریز کوچ کرده‌باشند.

نوآوری صفویه در فلزکاری مشتمل بود بر نوعی شمعدان بلند هشت‌گوشه با پایه‌ی گرد، نوع جدیدی مشربه که از چینیان اقتباس شده‌بود و تقریباً محو کامل نوشته‌های عربی و جانشین شدن اشعار فارسی، طرح‌های درهم اسلیمی و گلدار بیشتر از نقش اندام مورد پسند زمان بودند، شاید به این دلیل که زمینه‌ی ملایم‌تری برای نوشته‌ها فراهم می‌کردند.[۲]

---

۱. عبدالحسین نوایی و دیگران، ایران و جهان از منغول تا قاجار ، ص۳٦۲

۲. سیوری، راجر،ایران عصر صفوی،ص ۱۵۰

برنج اغلب قلع اندود می‌شد تا به‌نظر نقره آید، گرچه روی کارهای بسیار تجملی... پوشش طلا داده می‌شد و روی آن گوهر نشانده می‌شد.

در مورد نوشته‌های روی ظروف فلزی صفوی، بالطبع موضوعاتی عرفانی از شعرای بزرگ کلاسیک چون حافظ و سعدی برای جام‌های شراب و دیگر ظروف اشربه، بیشتر طرف توجه بود. انتخاب اشعار عرفانی برای مشعلدان‌ها هم طبیعی بود، زیرا استعاره‌ی گردش پروانه به دور شمع برای رسیدن به وحدت با آن، به بهای فناشدن در شعله آن، از مدت‌ها قبل به‌صورت بخشی از تمثیلات قالبی و تکراری اشعار عرفانی درآمده بود.

جهت‌گیری انقلابی در فلزکاری صفویه عبارت بود از به‌کارگیری نوشته‌هایی با ماهیت شیعی مانند مناجات به درگاه خدا برای فرستادن رحمت بر اسمای دوازده امام یا در بیشتر موارد چهارده معصوم، ادعیه در ذکر علی و اشعاری در ستایش حضرت علی (ع).

در دوره‌ی صفویه رشته‌ی عمده‌ای از فلزکاری، تهیه‌ی سلاح و زره بود که متأسفانه اطلاعات دقیقی در این مورد انجام نگرفته‌است، اما به‌نظر می‌رسد که هم سلاح و هم زره در سطح بالایی بوده‌اند. عالی‌ترین فولاد از هند وارد می‌شد و شمشیرسازان صفوی در هنر قلم زنی مهارت ویژه‌ای داشتند.

تا قرن یازدهم بهترین تیغه‌ها در قم ساخته می‌شد اما تا قرن دوازدهم تیغه‌های ساخت خراسان این افتخار را از آن خود کردند. نام معدودی از این شمشیرسازان بر ما معلوم است، البته اسدالله اصفهانی که شمشیرهای متعددی برای شاه عباس ساخته استثناست.

خنجرهای این دوره بر خلاف دوران قبل که به‌صورت مستقیم بودند به‌شکل کج و هلالی ساخته می‌شدند، این خنجرها با آن نقش و نگار و گل و بوته و اشکال حیوانات که بر روی آنها ترسیم می‌شده در عالم اسلامی مشهور بوده‌است.[۱]

---

۱ زکی، محمدحسن، تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام، ص ۱۵۰

غلاف و قبضه‌ی شمشیرها و دشنه‌ها تزیین بسیار می‌یافت، بعضی را لعاب مینا می‌دادند و برخی دیگر را ـ به‌خصوص سلاح‌های تشریفاتی و سلاح‌های هدیه ـ مرصع می‌کردند.

خودهای صفوی معمولا نوک مخروطی داشتند. خود و بازوبند شاه عباس اول در موزه‌ی بریتانیاست که با اشعاری از بوستان سعدی تزیین شده‌است.

سپرهای فولادین که با اشاعه‌ی کاربرد سلاح آتشین جای سپرهای نئین را گرفتند، عرصه‌ی گسترده‌ای برای فلزکاری بود. قلم‌زنی‌های اصل یا قلب به زر و سیم، حکاکی، کنده‌کاری، نقر و دامنه وسیعی از رنگ‌های مختلفی از حصیری تا سیاه برای تزیین سطح آب داده شده‌ی فولاد به‌کار گرفته‌می‌شد. به‌طور کلی زره‌های ایرانی سبک بودند تا مانع حرکات سوار زره‌پوش نشود. هنرمندان عصر صفوی هنر مشبک‌سازی فولاد را در این دوره به اوج کمال خود و به مرز شاهکارهای جهانی رساندند.[۱]

٦ـ صحافی و تجلید

برای اینکه اوراق کتب خطی و تصاویر از میان نرود، صنعت صحافی و تجلید کم‌کم رونق پیدا کرد و هر چه ارزش و اهمیت نسخ خطی بیشتر بود، به‌همان نسبت به صحافی و جلدسازی کتاب و هنر زیبا ساختن آن توجه بیشتری می‌شد. با آنکه در هرات صحافان و جلدسازان ماهر و استاد، به‌هم می‌رسیدند مع‌ذلک به آنان اکتفا نکرده و در هر جا خطاط و نقاش و صحافی بوده او را به هرات دعوت می‌کردند. در تبریز استاد قوام‌الدین مجلد تبریزی در صحافی و هنرهای جلدسازی به غایت اشتهار داشت و این شهرت او را به دربار هرات کشانید. وی در صحافی انواع هنرنمایی‌ها را می‌کرد. از جمله معرق را که تا آن دوره وجود نداشت، ابداع کرد. معرق‌سازی نخست به اصطلاح آن روز مُنَبِت در جلد خوانده می‌شد که هنرمندان در این فن نیز کارهای بسیار زیبایی از خود به‌جای گذاردند. در زمان شاه تهماسب این هنر به‌کمال خود رسید، هنرمندان این دوره، روی جلد را ضربی طلاپوش می‌کردند و پشت آن را معرق

۱. عبدالحسین نوایی و دیگران، ایران و جهان از منغول تا قاجار ، ص۲٦۳

می‌ساختند. مولانا میرک اصفهانی در آن کار تجددی را به‌وجود آورد و روی جلد را به‌جای ضربی یا ضربی طلاپوش که دارای انواع نقوش اسلیمی و ختایی و یا تشعیر برجسته بود، بوم مشکی کرده تسعیر می‌ساخت. تسعیر روغنی روی جلدهای کار میرک شامل گل و بوته و درخت و باغ و صحرا و جانورسازی چون سیمرغ و اژدها در حال گرفت و گیر و آهو در حال گریز و پرندگان زیبا در هوا بود و این طرز کار را شیوه‌ی آقا میرکی می‌گفتند که بسیار مستحسن و زیبا بود ولی اواخر عهد صفویه شیوه‌ی آقا میرکی متروک شد.[۱]

جلد یکی از نسخ بوستان سعدی در موزه‌ی متروپولین می‌باشد که معرف پیشرفت این صنعت در دوره‌ی صفویه است. روی جلد با اشکال نباتی منقش شده و داخل آن نیز تزیینات زیبایی دارد. گاهی در روی جلد عکس حیوانات نیز دیده می شود.

در دوره‌ی سلطنت شاه تهماسب علاوه بر جلد چرمی، جلد مقوایی نیز مرسوم گردید و نقاشان در روی مقوا، مناظر شکار و باغ و اشکال گل را ترسیم می‌نمودند. در این دوره تجلید و تزیین روی جلدها با دست انجام نمی‌شده بلکه از قالب‌های فلزی استفاده می‌کردند.

استاد محمدی یکی از نقاشان این دوره است که روی جلدها را نقاشی می‌کرده است. ناگفته نماند که در این دوره داخل جلدها را لطیف‌تر و دقیق‌تر از رویه‌ی آنها می‌ساختند و در آن گاهی، نقاشی با تذهیب کاری رقابت می‌کرد.[۲]

تعداد زیادی از جلدهای این دوره در موزه‌های کارتیه‌ی پاریس و انجمن آسیایی لندن وجود دارد که معرف ذوق و سلیقه‌ی هنرمندان این دوره می‌باشد.[۳]

۷ـ تذهیب

برای ایرانیان پس از مطلب کتاب، آنچه در درجه‌ی اول اهمیت دارد، خط آن است اما از این گذشته هر نکته‌ای که موجب کمال و زیبایی کتاب می‌شد، مورد توجه بود. نه

---

۱. منشی‌ترکمان قمی، میراحمد، گلستان هنر، ص ۳۸
۲. پوپ، آرتور ،معماری ایران پیروزی شکل و رنگ، ص۱۷۰
۳. ایران در زمان صفویه، ص۲۹۳

تنها صحافی ظریف و مینیاتورهای درخشان، بلکه سرلوح‌های عالی در قرن نهم چنان با جلوه و جمال طراحی و با استادی تذهیب می‌شد که یک ورق آن بیننده‌ی حساس را مفتون می‌کرد. چون هنر کتاب سازی در نظر ایرانیان مهم‌ترین هنرها بود و برای تزیین کتاب، بزرگ‌ترین طراحان را دعوت می‌کردند. این هنر تاریخ ممتدی داشت و همیشه با حالات و روحیات ملی مربوط بود؛ در قرن چهارم ساده و بی‌پیرایه و در قرن پنجم و ششم متین و منسجم و در قرن هشتم مجلل و نیرومند و در قرن‌های نهم و دهم ظریف و تجملی و پرمایه بود.

سرلوحه، مرکز توجه بیننده و مدخلی به‌سوی متن کتاب بود که می‌باید خصوصیات و قدر و اعتبار کتاب را اعلام کند و ذهن را برای سفر نهایی به عالم کتاب آماده سازد. سرلوحه طبعاً متضمن عنوان بود و نمونه‌ای از خط که در قاب و تذهیب گرفته‌بودند در چشم ایرانیان نشانه‌ی کمال جلوه و جلال شمرده می‌شد و تنها استادان چیره‌دست از عهده‌ی آن برمی آمدند. این تزیینات که در قالب‌های مستطیل یا به آزادی بیشتری در حاشیه‌های پهن قرار گرفته، مجموعه‌ای از زیباترین نقوش تزیینی هر دوره را در برداشت. اغلب کتاب‌هایی که این تذهیب‌ها در آنها به‌کار رفته، سال کتابت نسخه را در بردارد.

یک جلد که ساخت اواخر قرن دهم است، کار طراحی می‌باشد که به‌نظر می‌رسد نقش‌هایی برای قالی‌های زربفت نیز کشیده‌است. جلد دیگری نیز دارای نقشی از همین نوع که در طرح قالی نیز به‌کار رفته‌است. جلدها و قالی‌های یک دوره که به این‌صورت با یکدیگر شباهت و ارتباط کامل دارند، نشان‌دهنده‌ی این است که این نقش‌ها به‌دست طراحان واحدی کشیده شده‌است. در هر حال هر دوی اینها زمینه‌ی کار مستطیل و تناسب ابعاد مساوی بود و کتاب به‌سبب اهمیتی که داشت در سبک و شیوه‌ی هنرهای دیگر نیز تأثیر کرد.[۱]

---

۱. پوپ، آرتور ، معماری ایران پیروزی شکل و رنگ ، ص ۱۵۱

۸ ـ خطاطی

مسلمین از ابتدا به خوشنویسی بیش از نقاشی توجه داشتند زیرا نقاشی و صورت‌سازی در مذهب اسلام تقریباً ممنوع بود و به‌همین علت در صدر اسلام توجه‌ی زیادی به آن نشده‌است.

در قرن دهم خط نستعلیق بسیار مورد توجه قرار گرفت و از استادان نامداری چون میرمحمد، میرک حسینی، سلطان‌علی قاینی، محمدرضا تبریزی و هدایت‌الله شیرازی می‌توان نام برد. در این دوره خطاطی به درجه‌ی کمال خود رسیده بود. استادانی چون میرعلی هروی و علی‌رضا عباسی خط نستعلیق را تکمیل کردند ولی خط آنها آن ملاحت و لطافت خط میرعماد را نداشت و هنوز کسی نتوانسته این خط را به‌خوبی ایشان بنویسد.

از دیگر خطاطان مشهور دوره‌ی صفویه می‌توان از سلطان محمد نور و شاه محمود نیشابوری نام برد که از خطاطان دوران شاه اسماعیل و شاه تهماسب بودند، نسخه‌ی خمسه‌ی نظامی که در موزه‌ی بریتانیا است به خط سلطان محمد است.

این هنر نیز همانند سایر فنون در دوره‌ی شاه عباس ترقی و پیشرفت بسیاری پیدا کرد و خطاطان بزرگی مانند علی‌رضا عباسی و میرعمادآن را را به اوج شکوفایی خود رساندند.

علیرضا تبریزی شاگرد ملاحسین تبریزی از خوشنویسان معروف آن دوره بود که پس از حمله‌ی ترکان عثمانی به تبریز و تصرف آن شهر توسط ترکان، به قزوین رفت و در مسجد جامع به کتابت پرداخت. او خطوط هفت‌گانه به‌ویژه ثلث و رقاع و نستعلیق را خیلی خوب می نوشت. شهرت وی به گوش شاه عباس رسید و او را احضار کرد و در زمره‌ی ندیمان و خوشنویسان خود درآورد. او هم، نام خود را علیرضا عباسی گذاشت. کتیبه‌های مسجد شیخ لطف‌الله، عمارت عالی‌قاپو، بازار اصفهان و مسجد شاه و سردر عالی‌قاپو در قزوین و الواح نوشته‌شده در موزه‌ی آستان رضوی به خط اوست.[۱]

---

۱. فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،همچنین. اسکندربیگ منشی‌ترکمان، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۱

از دیگر خطاطان بزرگ زمان شاه عباس، میر محمد بن حسین سیفی قزوینی ملقب به عمادالملک و معروف به میرعماد است. میرعماد ابتدا در قزوین به قطعه‌نویسی پرداخت و بعد از آن به اصفهان رفت و شاه عباس او را به دربار خود فراخواند و در زمره‌ی خوشنویسان درآمد و سال‌ها مورد لطف شاه عباس بود، ولی بعد از مدتی میان او و علی‌رضا عباسی اختلاف افتاد و چون شاه به علی‌رضا عباسی توجه بیشتری می‌کرد، میرعماد از این رفتار شاه بسیار دلتنگ شد و در شعرهایش او را مورد ملامت قرار داد.[۱] این اعمال خشم شاه را برانگیخت و از طرف دیگر نیز مخالفین میرعماد او را متهم به سنی بودن کردند. این عوامل باعث شد شاه در خفا دستور کشتن او را بدهد.[۲] بعد از مرگش شاه عباس از کار خود بسیار پشیمان شد.[۳] پادشاه هند محمد جهانگیر وقتی خبر مرگ میر را شنید گفت اگر زنده‌ی میر را به من می‌دادند هم‌وزنش جواهر می‌دادم.[٤]

در قرن یازدهم شاگردان میرعماد، باباشاه، علی‌رضا عباسی و محمدحسین تبریزی، مغزالدین کاشی و نورالدین محمد لاهیجی سرآمد هنرمندان عصر خود شدند. در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم کسانی همانند آقا محمدابراهیم قمی، محمد انصاری، محمدرضا امامی و میرزا احمد تبریزی خط نسخ را به شیوه‌ای خاص درآوردند. در قرن یازدهم برای اینکه بتوانند اکثر خطوط کتاب را تند بنویسند، خط شکسته پدید آمد زیرا خط نستعلیق برای تحریر نامه و مکاتبات بسیار مشکل بود. در دوران شاه سلطان حسین درویش عبدالمجید طالقانی این خط را به کمال زیبایی خود رسانید. شاگردان درویش، بازارِ خط را، اوایل قرن سیزدهم چنان گرم ساختند که تاریخ هنر کمتر چنین

---

۱. منشی‌قمی، اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص۲۷۱

۲. در تذکره‌ی خوشنویسان آمده که اراذل او را در کوچه‌ای کشته‌اند. قبل از مرگش دو بیت برای شاه عباس نوشته بوده تا او را بر سر لطف آورد ولی قبل از اینکه به شاه عباس بدهد، کشته می‌شود. (نگارنده)

۳. شاه عباس در صفات و اخلاق شخصی جامع اضداد بود. خودخواهی و استبداد و ملایمت، ترحم و سنگدلی، گذشت و انتقام‌جوی، قدردانی و حق ناشناسی، قساوت و مهربانی، لئامت و بخشندگی در وجود او چنان به‌هم آمیخته بود که نزدیکان و ندیمانش از دریافتن صفات ذاتی و طبیعی وی عاجز بودند. (فلسفی، نصرالله،زندگانی شاه عباس،ج۲، ص٤١١)

٤. **ایران در زمان صفویه**، ص ۲۹۳

دوره‌ای را به یاد دارد. در زمان قاجار فتحعلی‌شاه و عباس میرزا خط نستعلیق را خیلی خوب می‌نوشتند و اکثر شاهزادگان به خطاطی خود افتخار می‌کردند. در اوایل قرن چهاردهم در خط فترتی پیدا شد و اگر چند تن از خوشنویسان چون ملک‌الخطاطین و رضاقلی تفرشی و عمادالکتاب و عده‌ی دیگری نبودند امروز از خط و استادان آن نشانی نبود.[۱]

۱. منشی‌ترکمان‌قمی، میراحمد ،گلستان هنر، ص ۱۲۱

فصل سوم

علل انحطاط هنرها در اواخر سلسله‌ی صفویه

انحطاط هنر در اواخر سلسله‌ی صفویه

شاه عباس اول به‌علت سوءتدبیری که در مورد تربیت جانشینانش به‌کار برد نتوانست مملکت را به‌دست فرد با کفایتی بسپارد و بلافاصله بعد از مرگ او تاج و تخت صفوی به‌دست افرادی نالایق و کم قدرت افتاد و روزبه‌روز از عظمت و اعتبار آن کاسته شد. [1]

کشمکش‌های نجبا با یکدیگر موجب فلج شدن دربار گردید و از قابلیت‌های شخصی شاهان کاست و نفوذ حرمسرا افزایش یافت. علت آن بود که شاه عباس فرزندان خود را به ایالت‌ها اعزام نکرد تا با کشورداری آشنا شوند بلکه آنها را در حرمسرا نگاه داشت و آنها نتوانستند چیزی در مورد دولت‌مداری و علوم نظامی فرا گیرند. پا به پای تضعیف پادشاهان، شورای خصوصی حرمسرا شامل خواجه‌سرایان و شاهزادگان و سوگلی‌های درباری ارباب مطلق حکومت شدند و در مورد مسائل سیاسی کشور و سیاست خارجی و انتصاب افراد در مشاغل حساس تصمیم گرفتند. نجبای درباری که رقابت سختی با یکدیگر داشتند با مداخلات مداوم خویش در عزل و نصب‌ها موجب بی ثباتی می‌شدند.[2]

تبدیل زمین‌ها به املاک سلطنتی از یک‌سو و بار آوردن شاهزادگان در حرمسرا از سوی دیگر زیان‌ها و محدودیت‌های خود را در نسل‌های بعدی نشان داد. این عوامل بیش از جنبش‌های توده‌ای، دولت مطلقه‌ی صفوی را تضعیف کرد. در میان شاهان بعدی (بعد از شاه عباس اول) تنها شاه عباس ثانی بود که به آبادانی و بهبود اوضاع

---

۱. اقبال‌آشتیانی، عباس، **تاریخ مفصل ایران**، تهران، خیام، ۱۳۸۰، ص ۶۹۱

۲ فوران، جان ،تاریخ تحولات اجتماعی ایران،ص ۱۰۶

اقتصادی مردم اهمیت می‌داد، در دوره‌ی او عمارت عالی‌قاپو ساخته‌شد و عمارت چهلستون مرمت شد. ولی بقیه‌ی پادشاهان اواخر صفوی افرادی نالایق بودند، آخرین پادشاه صفوی شاه سلطان حسین چنان شیفته و گرفتار حرمسرای خود بود که توجهی به امور کشور نداشت. «کورنلیوس دوبروین» نقاش هلندی در این مورد می‌گوید: «پادشاه چنان فریفته‌ی زنان و پای‌بند آنهاست که توجهی به امور کشور ندارد. در نتیجه‌ی رفتار ناپسند او، عدل و داد از کشور رخت بربسته و هرج و مرج و شرارت و فساد رایج شده‌است. بر اثر این حرکات نابخردانه‌ی خود، چنان در نزد مردم خوار که فقط اسمی از او در میان است».[۱]

درست است که او ناتوان و بی‌جوهر و بی‌عرضه بود ولی با این همه، این مرد بیچاره تاوان سستی و بی‌کفایتی و بی‌عرضگی و شرابخوارگی اجداد خود را نیز پرداخته است. او نتیجه‌ی سقوط اخلاقی و اجتماعی خاندان صفوی بود. دربار صفوی به‌علت ثروت فراوان و آرامش صد ساله به تنعم و نازپروردگی خو کرده و به زن و شراب و جمع‌آوری ثروت همراه با دیانت عامیانه بلکه خرافه‌آمیز تشیع صفوی روی آورده و از جمیع جهات پای در جاده‌ی سقوط و انحطاط نهاده بود. منتها این انحطاط که بلافاصله پس از شاه عباس اول شروع شد در ابتدا کند بود ولی از زمان شاه سلیمان تند و تندتر شد تا زمان شاه سلطان حسین که حتی از داشتن وزیری چون شیخ علی خان زنگنه محروم بود، سقوط او حتمی بود. این سقوط در زمان شاه سلطان حسین صورت گرفت. هر کس دیگر هم بود در آن شرایط ناگوار محکوم به شکست و انقراض می‌شد ولی تقدیر این سقوط را به گردن شاه سلطان حسین افکند.

فساد و تباهی که بر تمام عرصه‌های کشور سایه افکنده بود بیش از همه در عرصه‌ی هنر خودنمایی می‌کرد. هنرمندان در این دوره از حمایت سلاطین و اشراف محروم ماندند و برای گذران زندگی خود مجبور شدند هنر خود را ارزان بفروشند و چیزی را به مردم عرضه کنند که قابل قبول تمام اقشار باشد، هنر صرفاً وسیله‌ای تجاری شد و باب سلیقه‌ی تجار و مردمی عامی که چندان هنرشناس نبودند. بعد از صفویه انحطاط و

---

۱. نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۱٦٤

زوال هنر در تمام زمینه‌ها قابل مشاهده بود، به‌طوری‌که در آغاز قرن دوازدهم هجری اسلوب نقاشی به‌شکلی دیگر جلوه کرد، چنان‌که طرز تذهیب نیز عوض شد و ظرافت و زیبایی چندانی در آثار این دوره مشاهده نمی‌شد. زوال هنر نقاشی دوره‌ی صفویه به خوبی احساس می‌شد. با این حال نقاشان مشهوری در این زمان هنرنمایی کردند که آثارشان هر چند به پایه‌ی استادان گذشته نمی‌رسد ولی هنوز هم در عالم خود جلوه خاصی داشتند.[۱]

با تسلط افاغنه بر ایران و زوال دولت دویست و بیست ساله‌ی صفویه و ظهور نادر و جنگ‌های بیست ساله او به‌طور طبیعی فترتی در کار هنر نقاشی و سایر صنایع پیدا شد. با این حال نقاشانی چون علی اشرف، محمد علی و داود نقاش هنوز شعله‌های کم‌سویی از هنر دوره‌ی شاه عباسی را روشن نگه داشته‌بودند. ولی این شعله‌های لرزان و کم‌سو شب به پایان نرسیده، خاموش شد؛ شبی که هنوز هم بعد از گذشت قرن‌ها به پایان نرسیده و در آسمان هنری این مرز و بوم هنوز سپیده ندمیده و خورشید کماکان در انتظار طلوع مجدد و زایشی تازه در این کشور باستانی است.

۱. حقیقت، عبدالرفیع ،**تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی**، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۹، ص۴۶۲

نتیجه

تاریخ سلسله و دولت صفوی برگی زرین از دفتر این آب و خاک است که در آن ظهور دولتی یگانه در سرزمین وسیع ایران نمایان گردیده‌است.

تشکیل این حکومت که در آغاز قرن دهم هجری بر اثر مساعی قبایل چادرنشین ترک که عدد آن به هفت می‌رسید و غالباً از خارج ایران و از آسیای صغیر بودند، روی داد، چون زبان ایشان ترک بود. پس زبان مردم آذربایجان و زبان دربار ایرانی ترک گردید.

شاه اسماعیل توسط همین ایلات ترک، توانست مذهب شیعه را مذهب رسمی سازد و وحدت اقوام پراکنده‌ی ایرانی را توسط آن مذهب تأمین نماید. در سایه‌ی دین و مذهب و آرامش درونی مردم بود که شاهان صفوی توانستند در سراسر ایران نظم ایجاد نمایند. این رویداد، برای تاریخ اسلام و ایران نه تنها از نظر سیاسی، نظامی، ارضی و اقتصادی قابل توجه‌است، بلکه از نظر شکل‌گیری نهایی نظام اجتماعی و فرهنگی اهمیت بسیار دارد. حکومت صفویان تحول مهمی در تاریخ و فرهنگ ایرانی به‌شمار می‌رود. این حکومت از آغاز تا پایان سیری از نظامی‌گری قزلباش‌ها به‌سوی جامعه‌ای مبتنی بر علم و فرهنگ توسعه‌یافته و از نظر اقتصادی حکومتی مترقی بوده‌است. تشکیل این حکومت مقارن با تحولات سیاسی و اجتماعی تعیین‌کننده در جهان آن روز به‌ویژه در میان همسایه‌های ایران بود و حکومت صفوی در آن برهه‌ی زمانی ضرورت‌های ناشی از روند سریع رشد مناسبات بازرگانی بین‌المللی و توانایی‌ها و زمینه‌های رشد مناسبات بازرگانی داخلی در ایران، اقدامات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی را به اجرا درآوردند.

در این عصر فصل جدیدی در تاریخ روابط ایران با دولت‌های بزرگ جهان گشوده شد. چراکه از یک‌سو شرایط سیاسی، اقتصادی و نظامی خاص امپراتوری صفوی و اوج اقتدار آنها مطرح بود و از سوی دیگر تحولات شگرفی که در جهان غرب پدید آمده بود، موجب شد که دول بزرگ اروپایی از جمله: فرانسه، انگلیس، آلمان، هلند، اسپانیا،

روسیه و هند رویکرد جدیدی نسبت به‌قدرت نوظهور بزرگ شرقی یعنی دولت صفوی داشته‌باشند.

به‌نظر می‌رسد با توجه به تحولات اقتصاد جهانی، مطالعه و بررسی مناسبات سیاسی و اقتصادی دوره‌ی صفویه امکان مناسبی را برای فهم و درک ساختارهای اقتصادی در اختیار می‌نهد. در واقع از طریق مطالعه‌ی نهاد بازار در دوران صفوی می‌توان به شناسایی سیاست‌های اقتصادی حکمرانان صفوی در حوزه‌ی تجارت داخلی و خارجی پرداخت.

در نوشته‌های فوق تصویری کلی از وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران دوره‌ی صفویه به‌دست آمد و وضعیت و جایگاه دولت صفوی در جهان آن روز تبیین گردید. این جایگاه برخاسته از رابطه‌ی اقتصادی و اجتماعی بود. رابطه‌ی اجتماعی متأثر از به‌رسمیت یافتن مذهب شیعه بود که توانست به‌عنوان عاملی پویا روابط اجتماعی محکم و جدیدی را در تقابل با سنت‌های باقی‌مانده از گذشته ایجاد کند.

روابط اقتصادی نیز در تعامل مستقیم با روابط سیاسی بود که با توجه به گسترش ارتباطات، نمود بیشتری یافت و حتی روابط سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار داد. زیرا اینان کسانی بودند که همواره در فراز و نشیب‌های تاریخ منشأ خیر و برکت بوده و با کارهایی که در زندگی از خود به‌جای گذاشتند، به‌خصوص در زمینه‌ی وحدت ملی معنا و مفهوم تازه‌ای پدیدار ساختند. رجال عصر صفوی با وجود هزاران نوع دشواری که بر سر راهشان بود از پا نمانده و هزاران سال تاریخ فکر و اندیشه این سرزمین را به دوش کشیدند و صحنه‌ی زندگی را به‌مرحله‌ی تازه‌ای از کار و تولید و مقابله با دشمن بردند. از این افراد بزرگ در تاریخ صفوی در تمام عرصه‌های زندگی مردم ایران می‌توان سراغ گرفت. به‌ویژه آنهایی که بی هیچ ناز و نعمت و آز قدرت با اراده و قدرت شمشیر و رزم با پژوهندگی و پویندگی‌های خویش پیرامونشان را رام و دست‌آموز دستاوردهای خویش ساختند و بر مجد و عظمت کشور افزودند و علاوه بر همه‌ی دلسوزان ایران در راستای اداره‌ی کشور و اجرای سخت شرایط حدود و ثغور

خاکی و مرزی در مقابل تهدید بیگانگان و همسایگان مسئولیت تقویت فرهیختگان جامعه را که امروزه مرزبانان فرهنگی این دوره به‌حساب می‌آمدند نیز داشتند.

دوره‌ی صفویه از دوره‌های میانی تاریخ است از این رو بیش از آن دوره‌های زیادی از سختی‌ها و ناملایمات بر سرزمین ما گذشته و طبیعتاً دگرگونی‌های زیادی را در بر داشته‌است. به لحن بهتر دوره‌ی صفویه میراث‌خوار ادوار پیشین ایران است که در بعضی موارد ابتکار در آن بیش از سلسله‌های پیشین است.

در باب هنر با قاطعیت می‌توان گفت که ابتکار عمل را در دست دارد و طریقه‌های نو برپا می‌کند و در مورد آیین‌های مذهبی جامعه‌ی ایران را به‌هم می‌دوزد و با پرورش و بالاندن آن زمینه‌ای پرمایه به فراز می‌آورد که نتیجه‌ی آن تا سال‌ها بعد از صفویان که امروز باشد، پابرجاست.

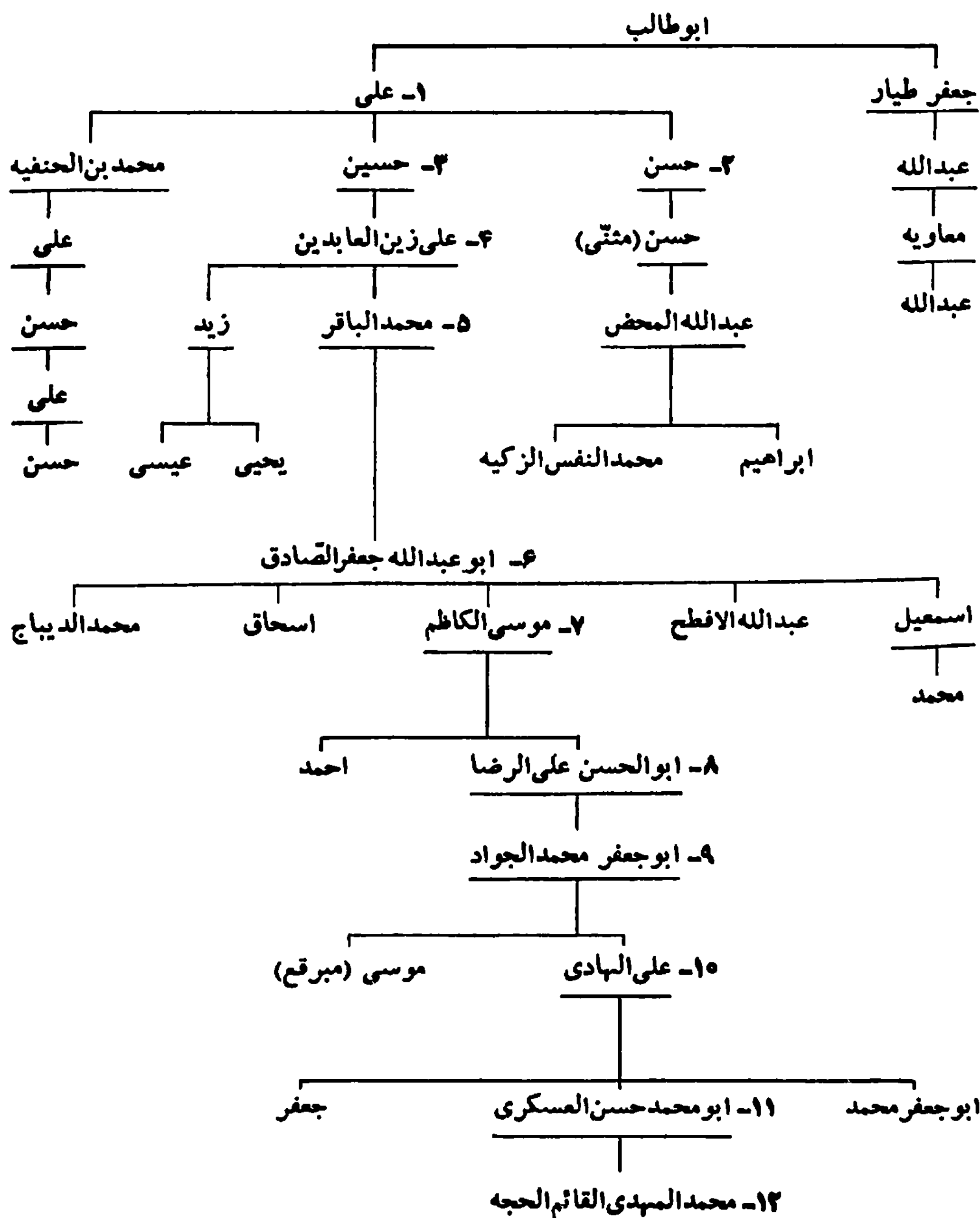
علاوه بر این، مهم‌ترین ویژگی دولت صفوی متحد کردن سرزمین‌هایی بود که روزگاری رستاخیز علمی و هنری در دوره‌ی شاه عباس است که دوره‌ی ساسانی و سپس ایلخانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این اتصال می‌توانست نقش تاریخی این سرزمین را در عرصه‌ی تمدن اسلامی زنده کند. این آرمانی بود که تا اندازه‌ی زیادی در دوره‌ی دویست و چند ساله‌ی صفوی محقق گردید.

در واقع ایران صفوی از ابتدا به این سو قدم گذاشته بود ولی تا قبل از آن این راه را نمی‌شناخت. راهی که تاکنون به‌رغم همه‌ی دشواری‌های، پیروزی‌ها و شکست‌ها، تنها راهی است که می‌تواند ایران مستقل را در صحنه‌ی سیاست جهانی حفظ کند و نقش محوری آن را در منطقه به لحاظ مذهبی، فرهنگی و ادبی استوار سازد.

ضمایم

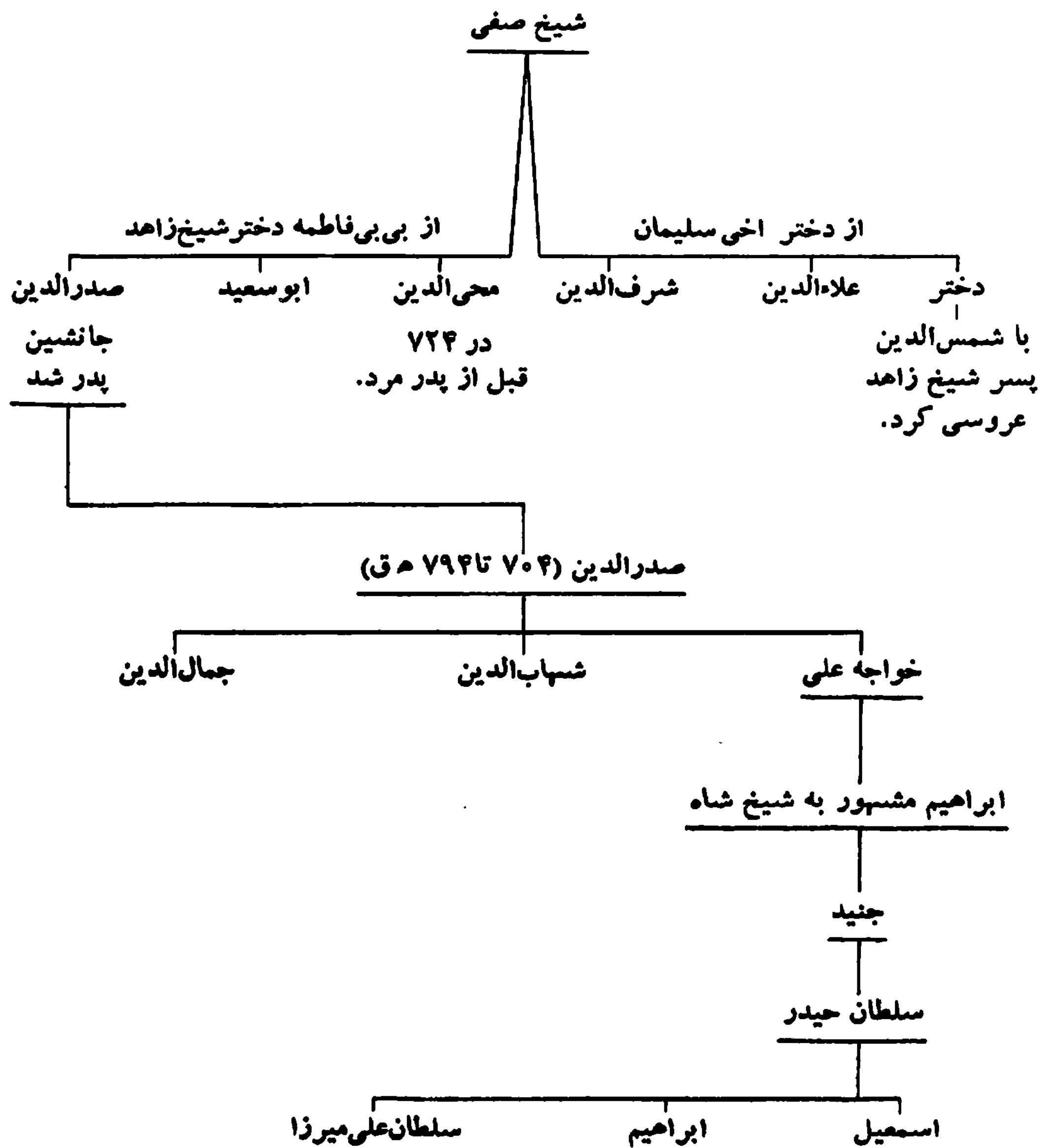
نمودار ۱

نمودار تبار امامان دوازده گانه



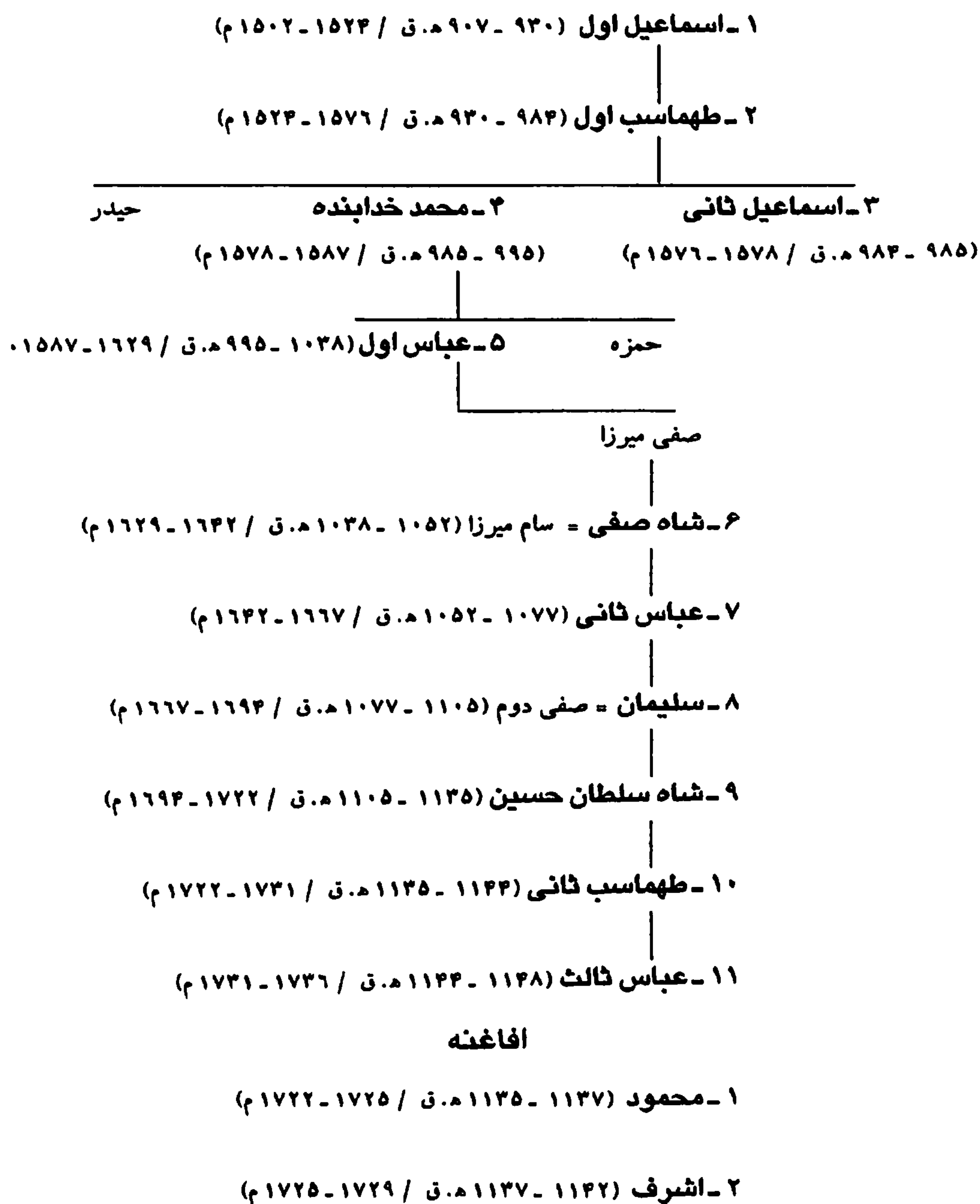
نمودار ۲

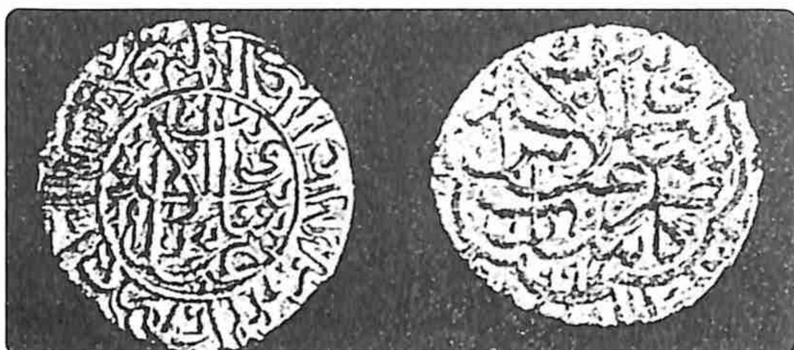
نمودار تبار شاه اسماعیل

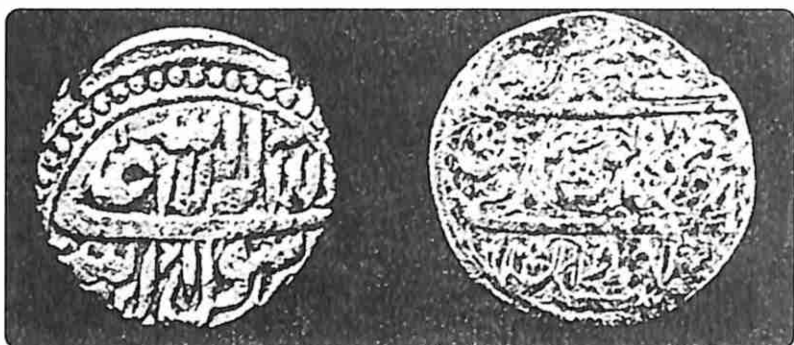


نمودار ۳

پادشاهان صفویه

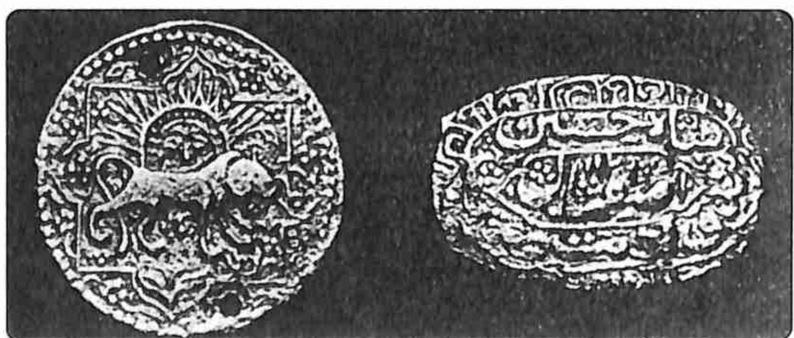




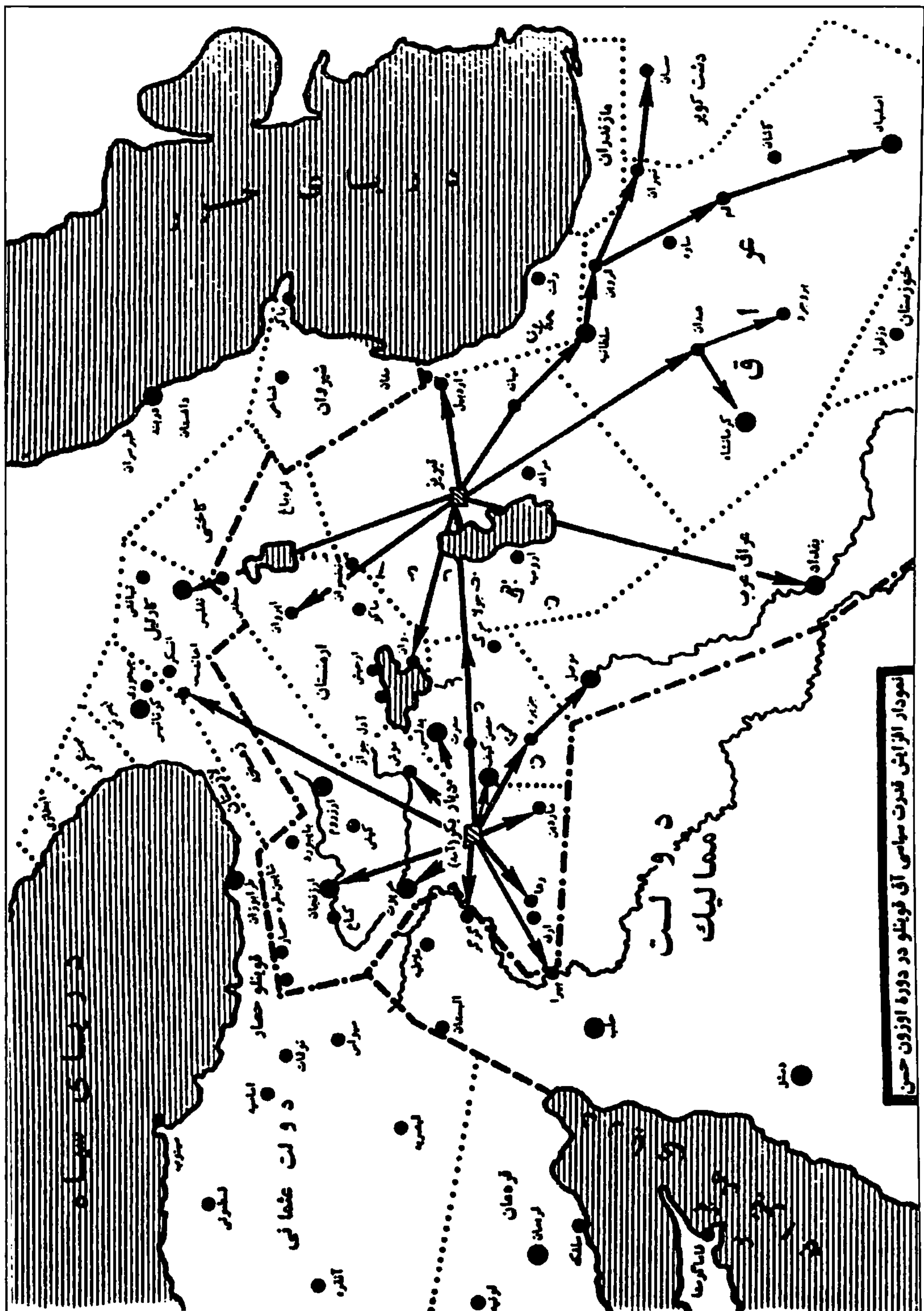


مسکوکات طلا و نقره شاهان صفوی

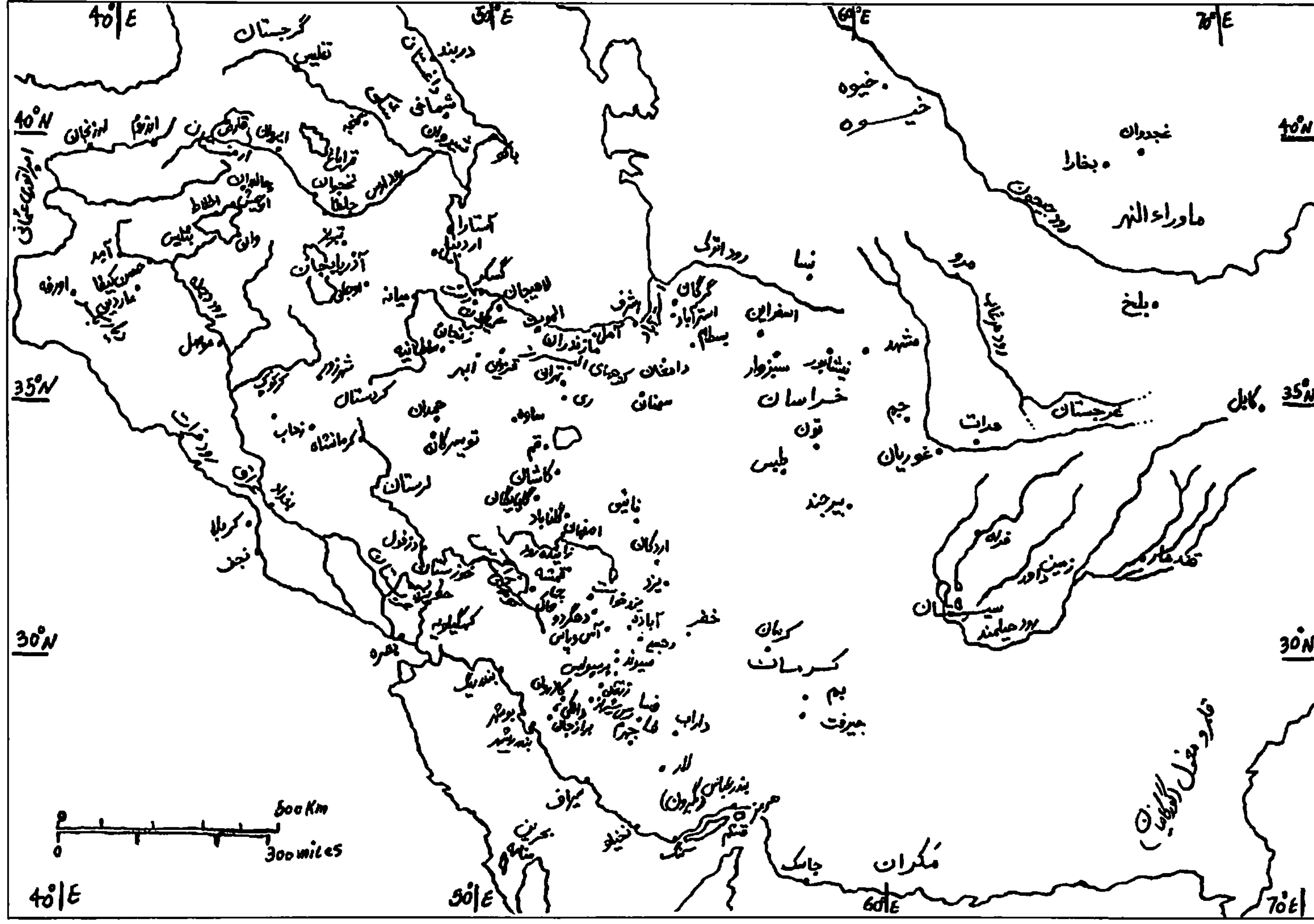




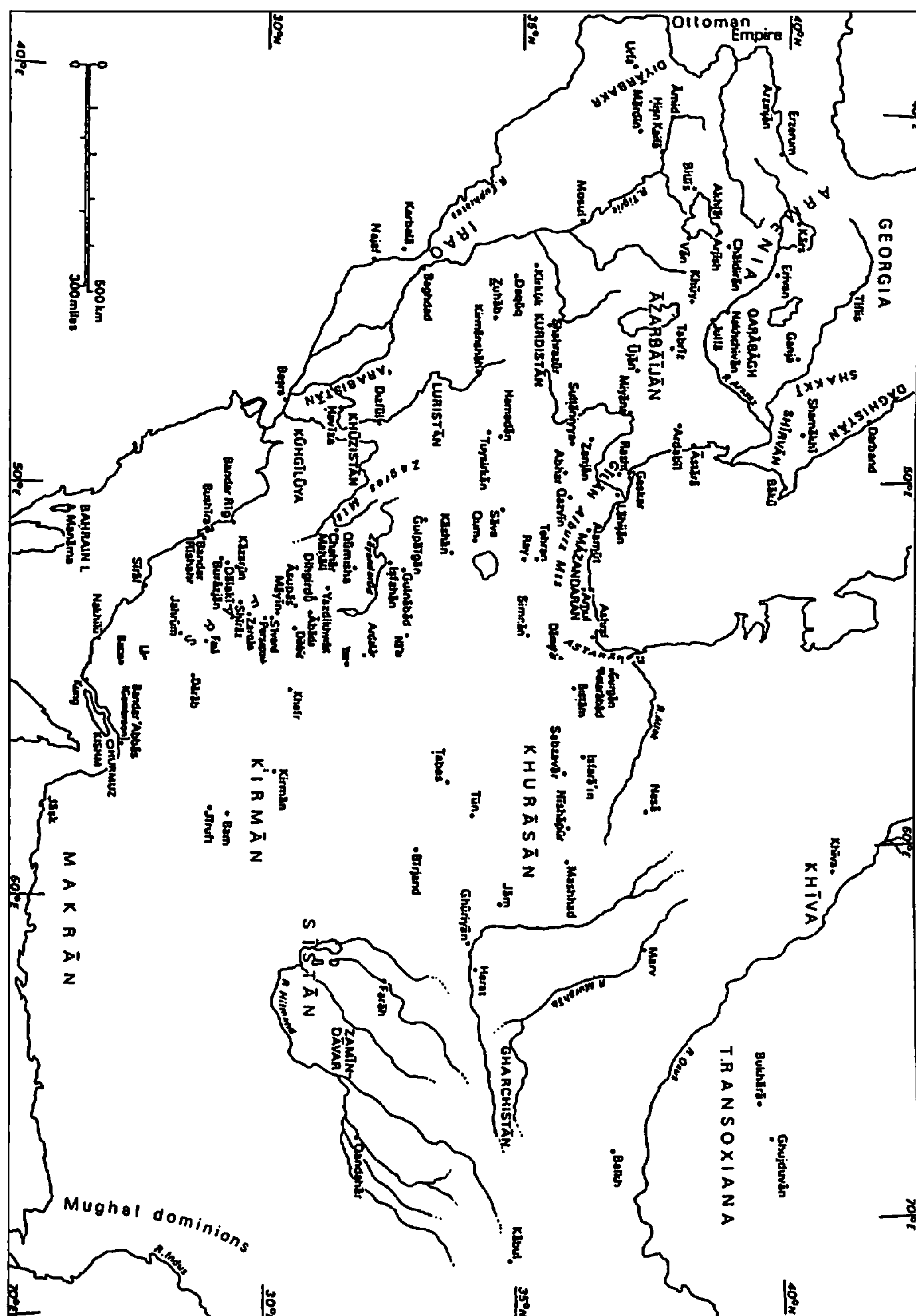
سکه های طلا و نقره شاه سلیمان وشاه سلطان حسین صفوی



نقشه محدوده تقریبی قلمرو آق قویونلو



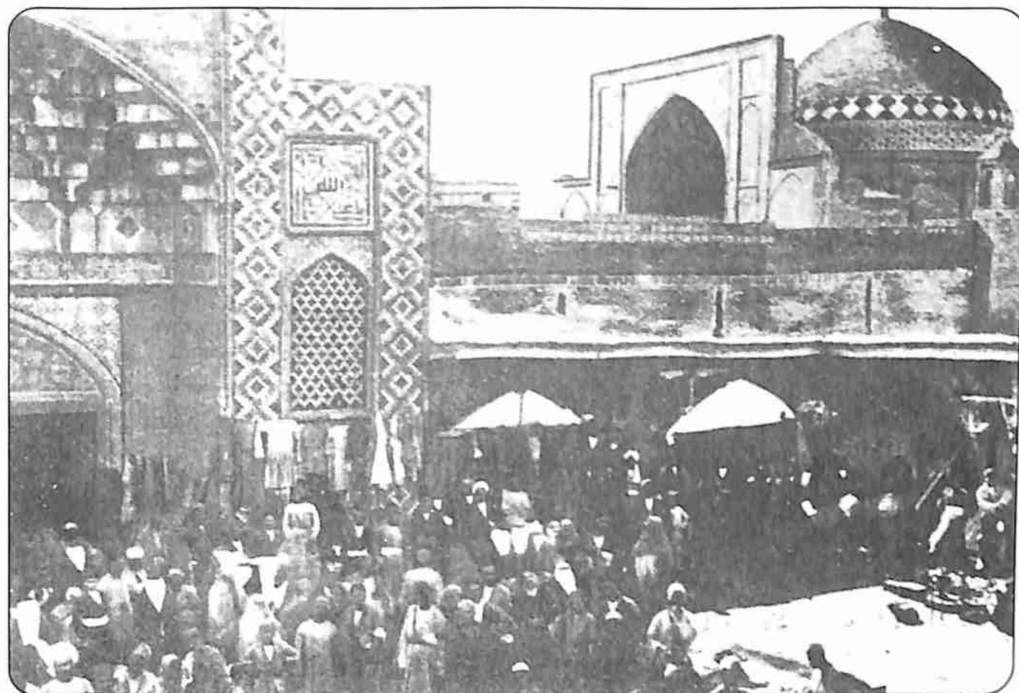
نقشه ایران در عصر صفویه



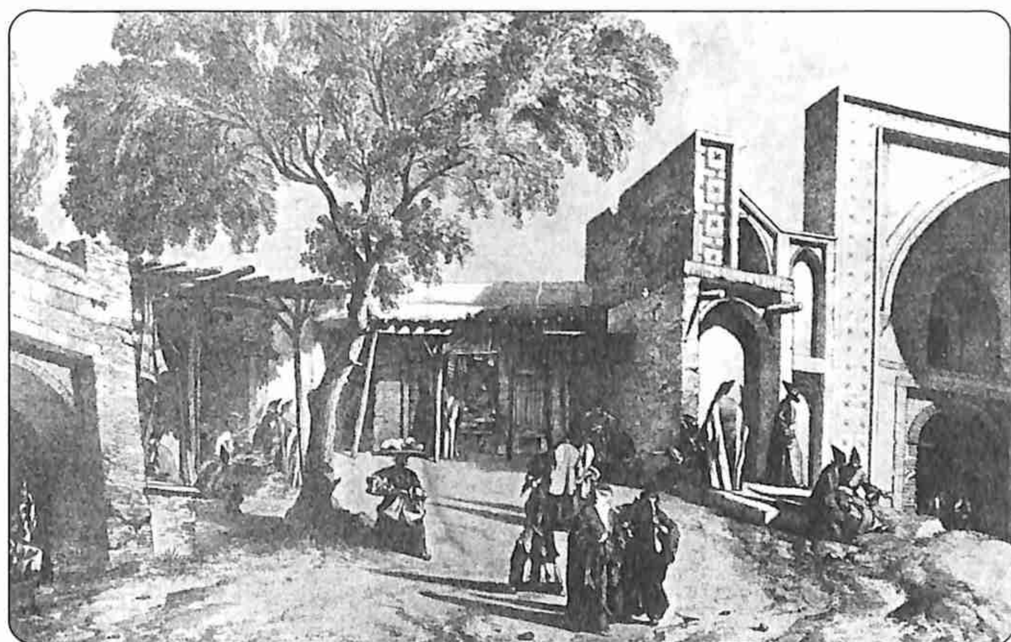
نقشه ایران در عصر صفویه



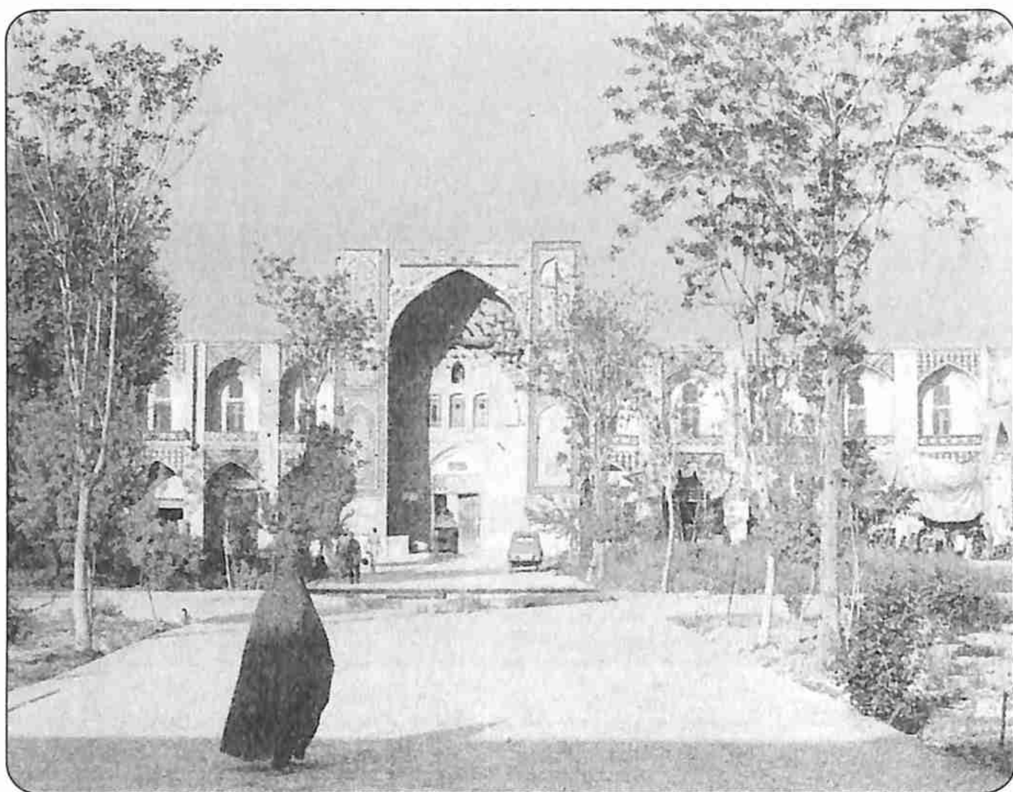
حدود و ثغور ایران در عصر صفوی



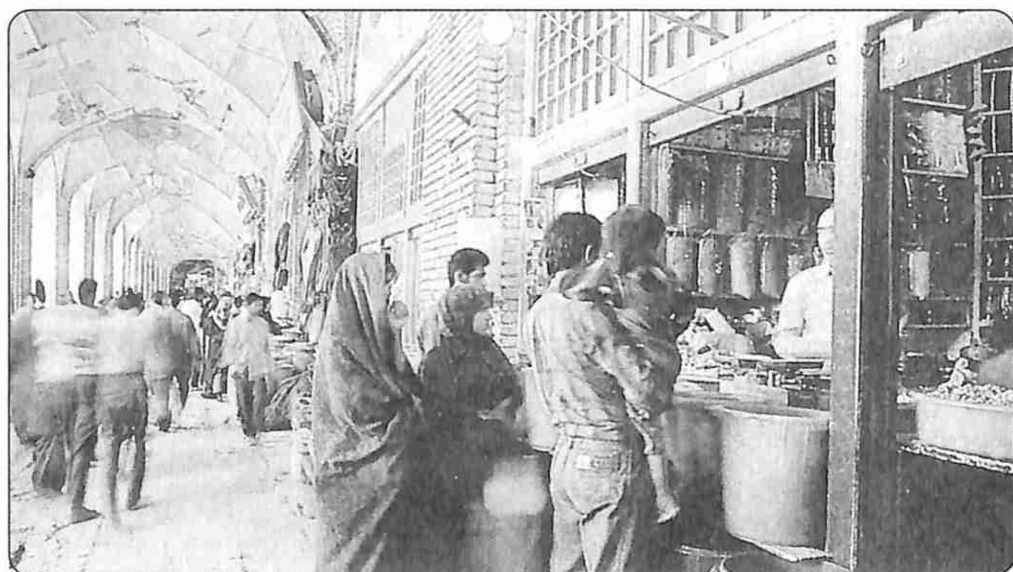
قزوین، جلو خان مسجد نبی و بازار آن



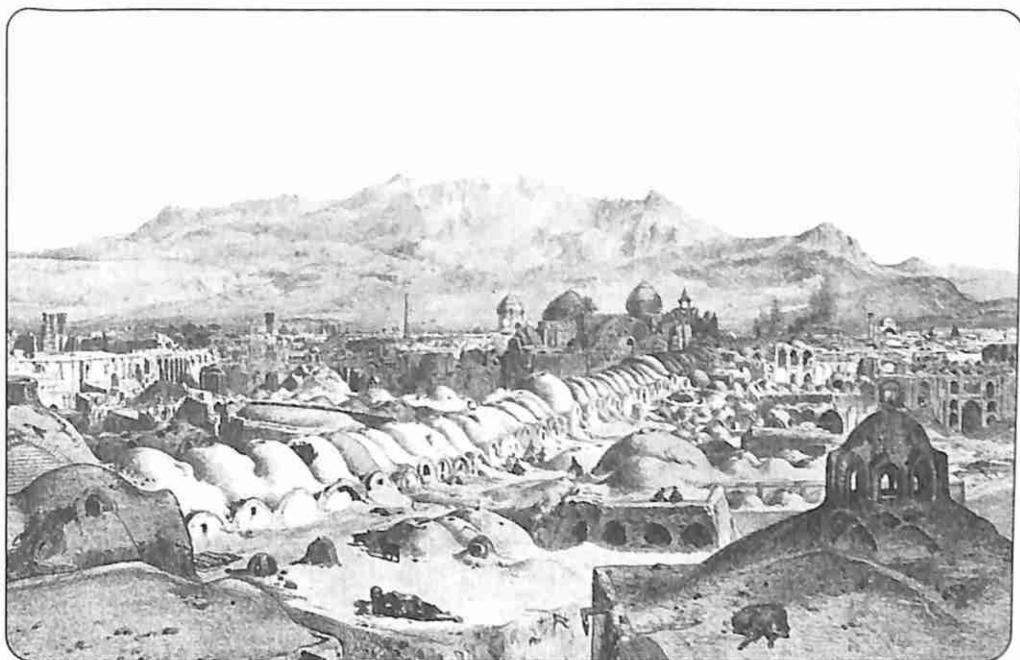
قزوین، جلو خان مسجد جامع و دکان‌های کنار آن



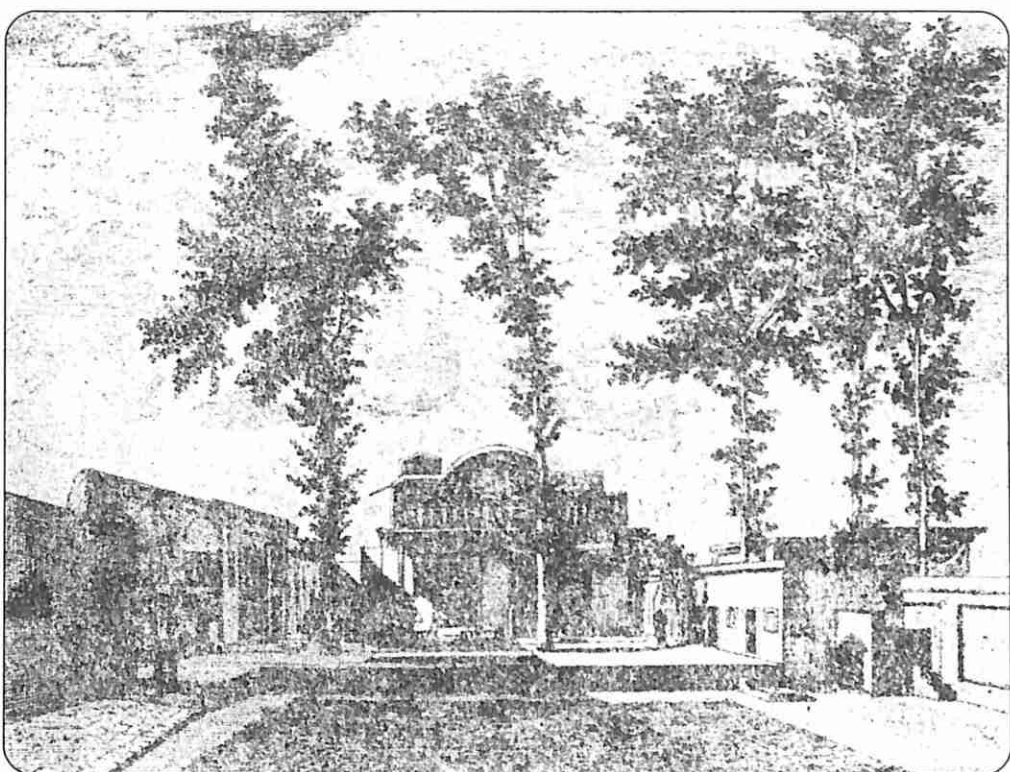
نمای عمومی سردر کاروانسرای میدان گنجعلی خان



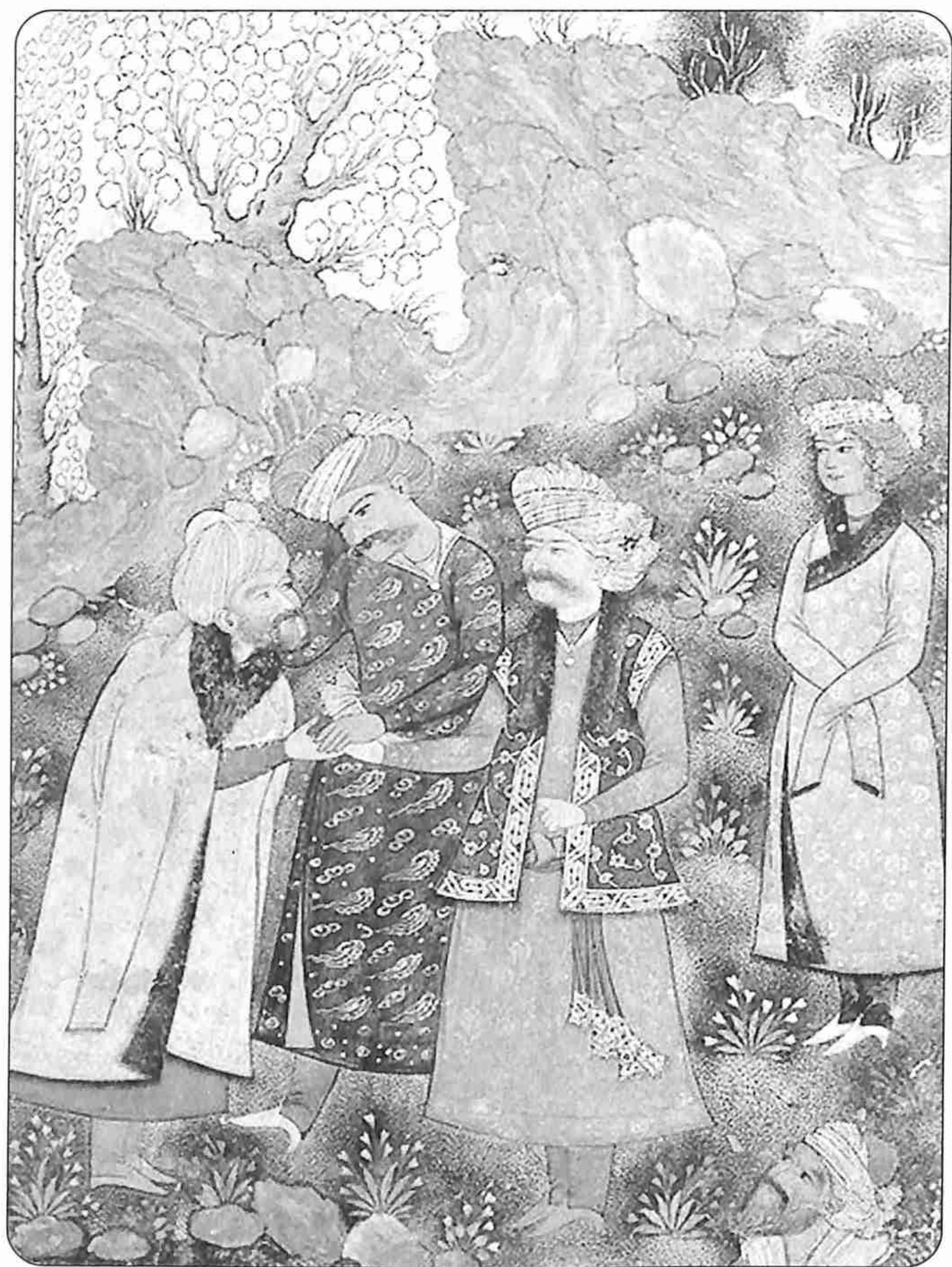
تصویری از بازار کرمان



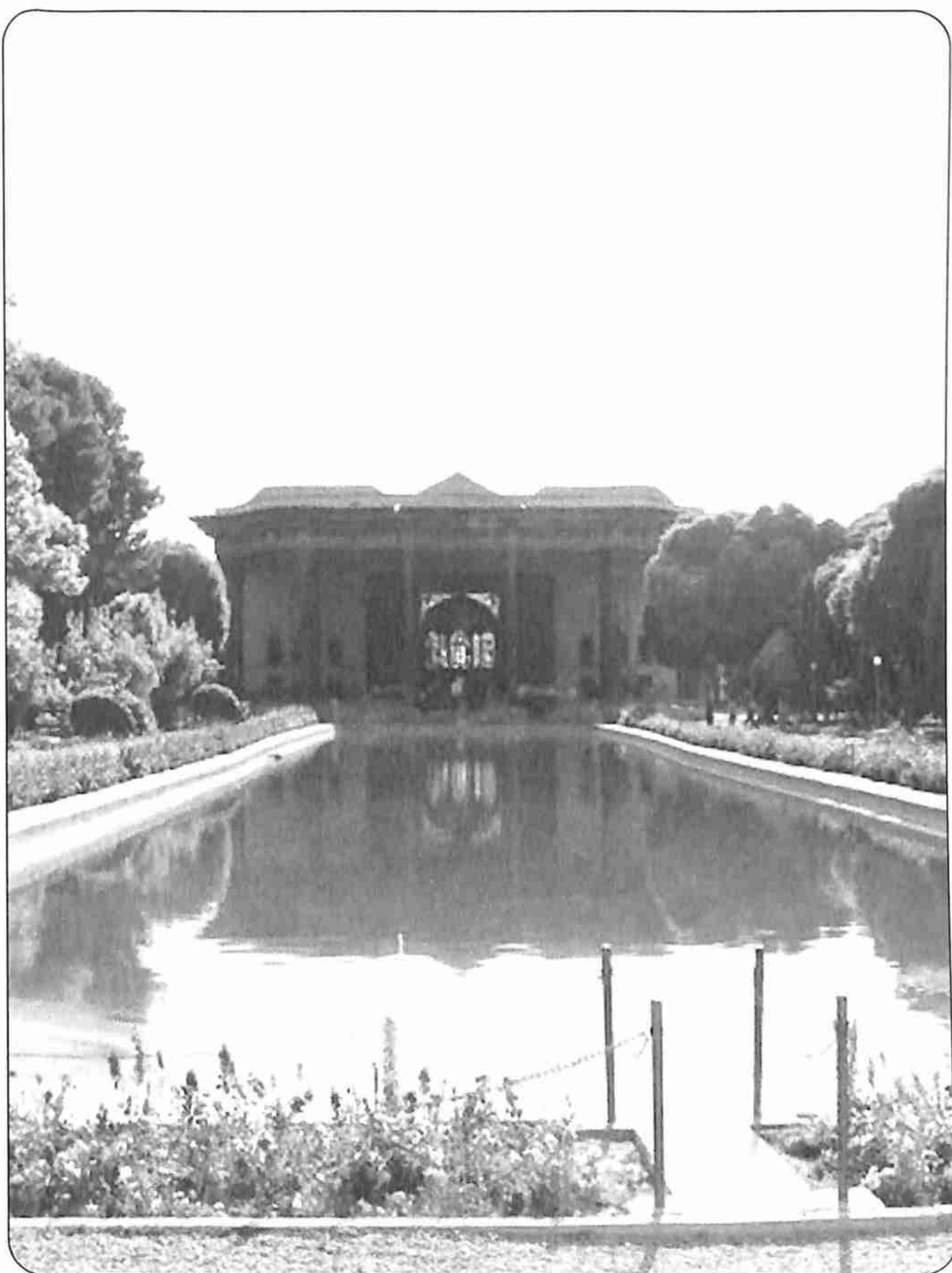
کاشان. ارتباط راسته بازار با سایر اماکن عمومی مثل مسجد و مدارس



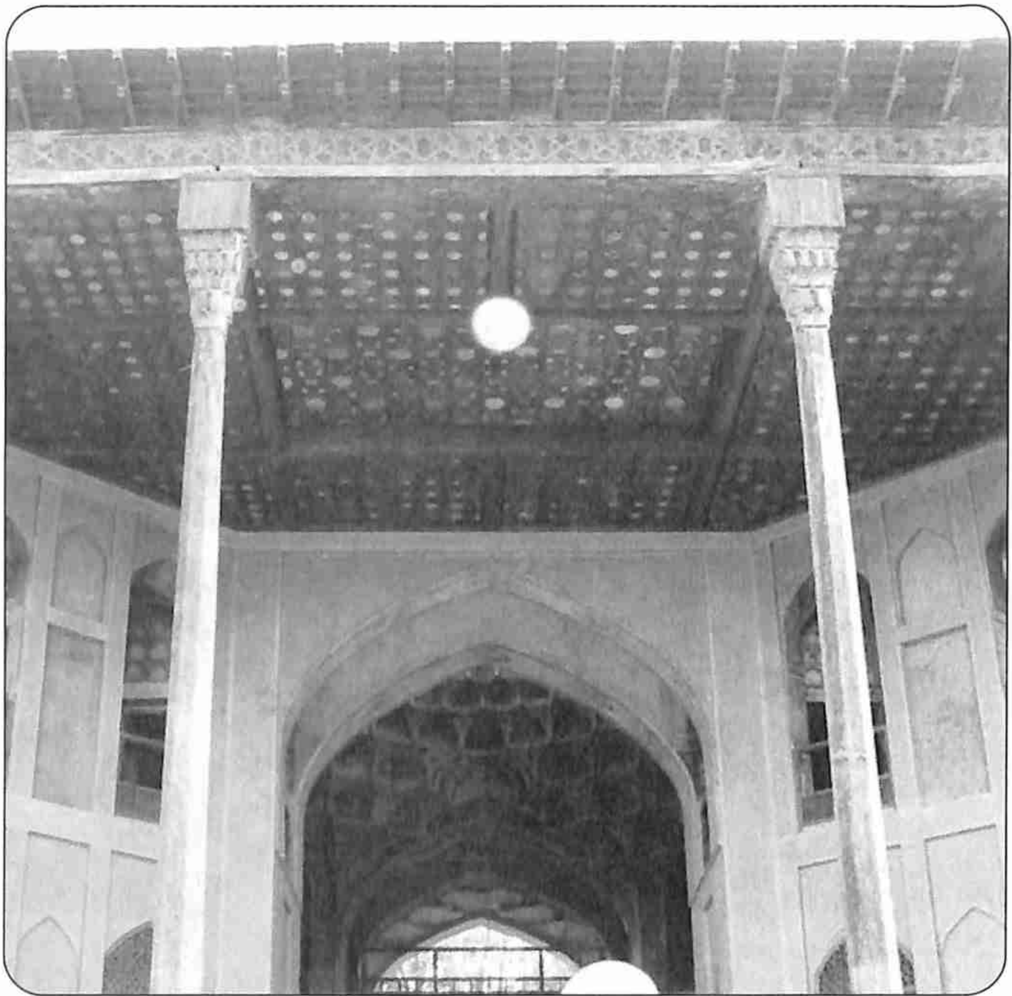
خانه و محل اقامت مدیر کمپانی هند شرقی



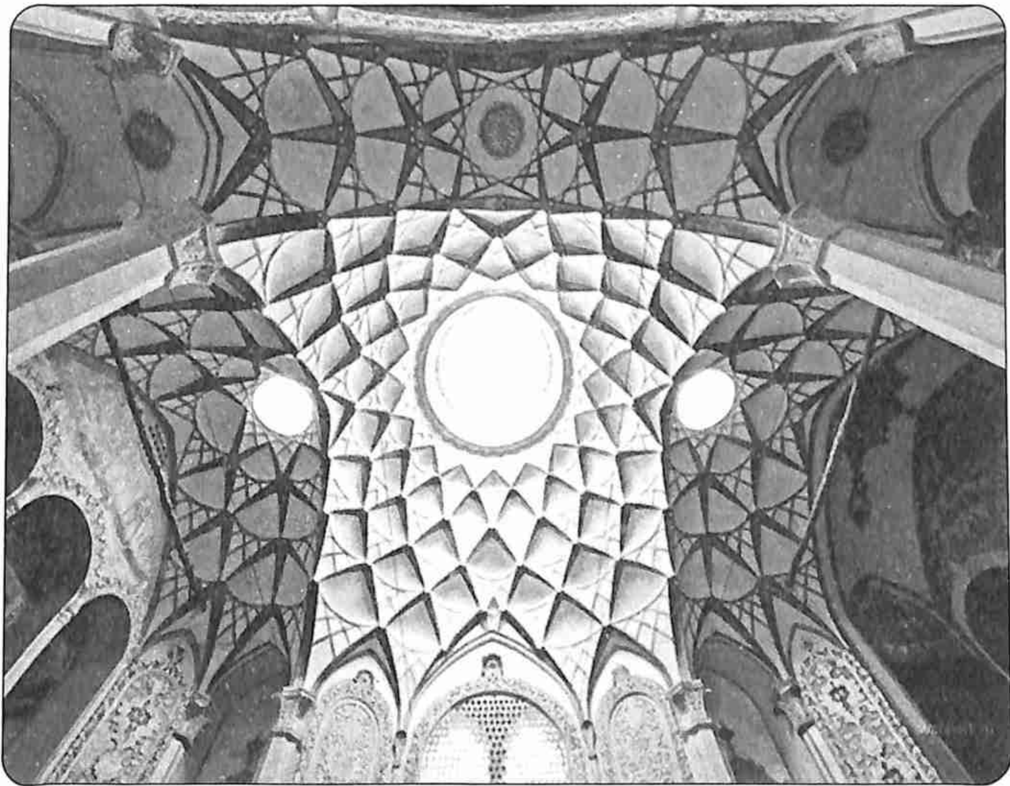
تصویری هنری در نقاشی عهد صفوی



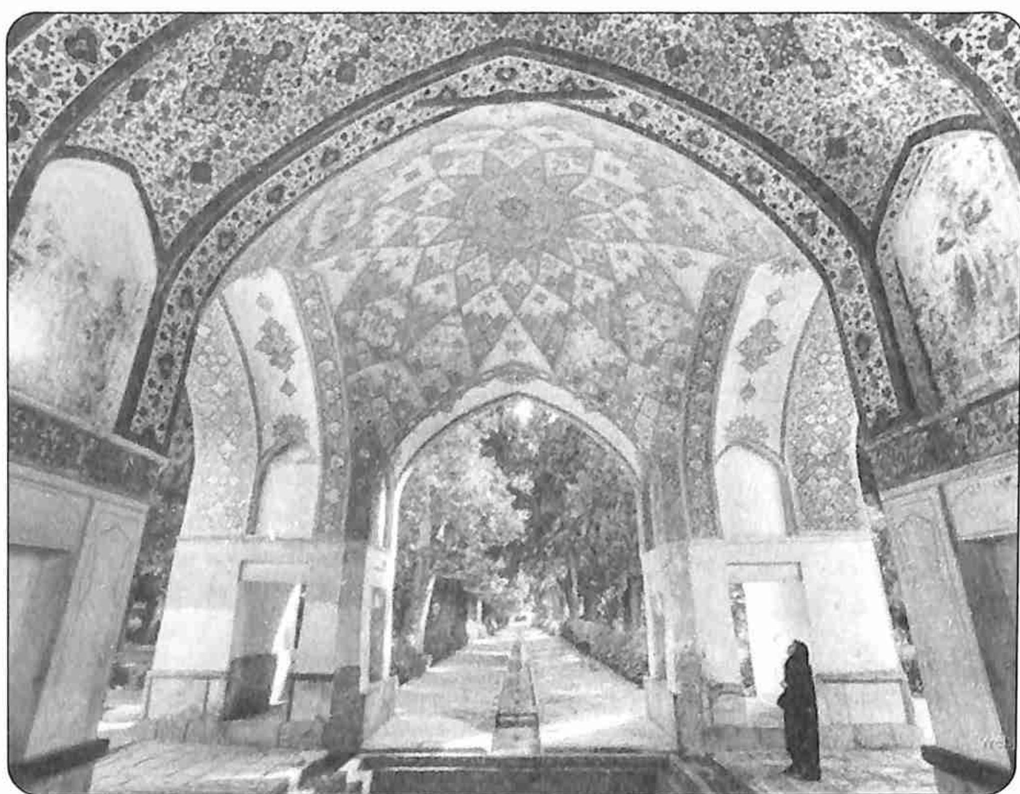
عمارت چهلستون



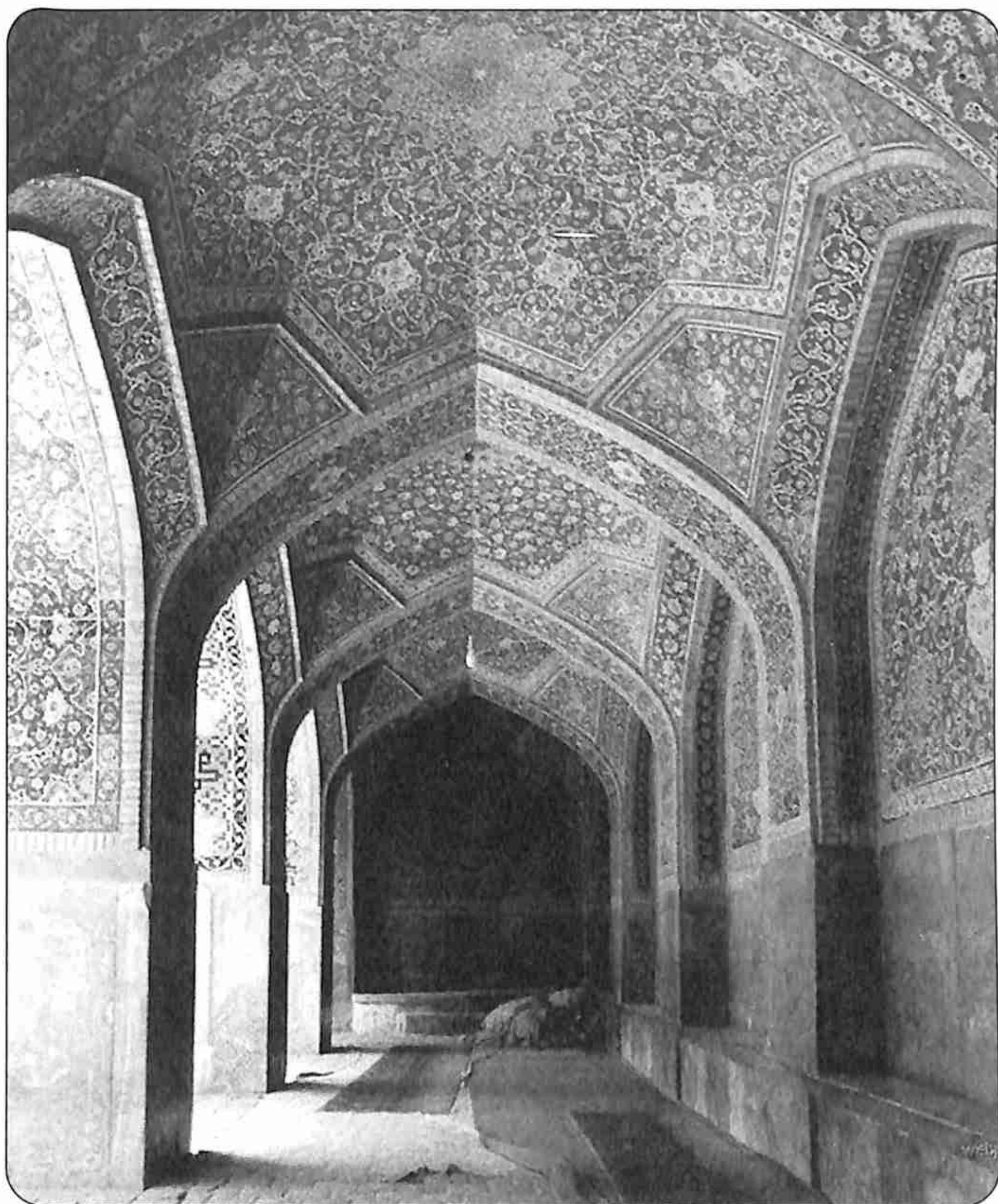
عمارت عالی‌قاپو



نمایی از سقف زیبای مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان در دوره‌ی صفویه



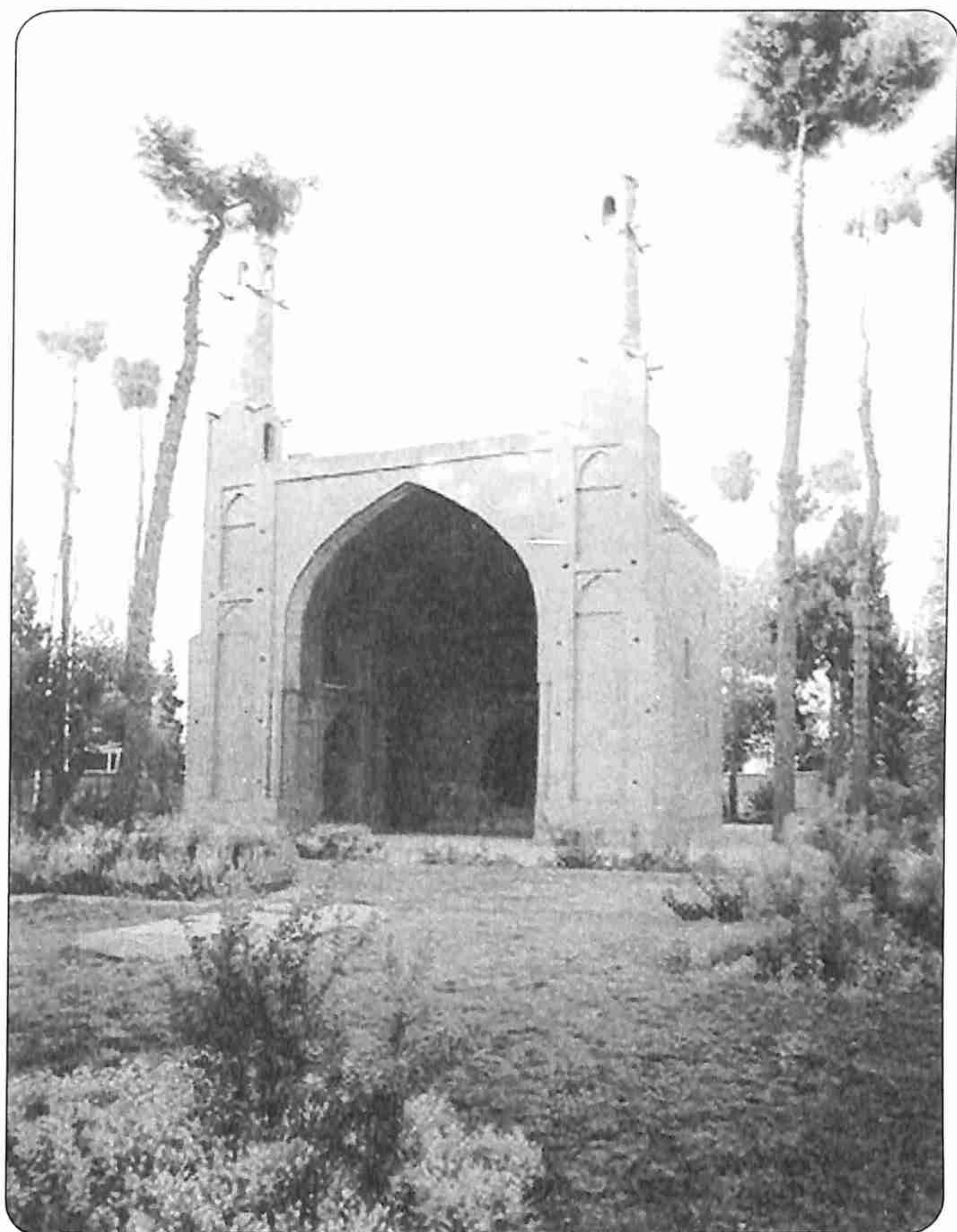
نمایی از باغ فین کاشان استفاده شده از معماری دوره‌ی صفویه در عهد قاجار



نمایی از شبستان و ستون‌های مسجد شاه ـ اصفهان

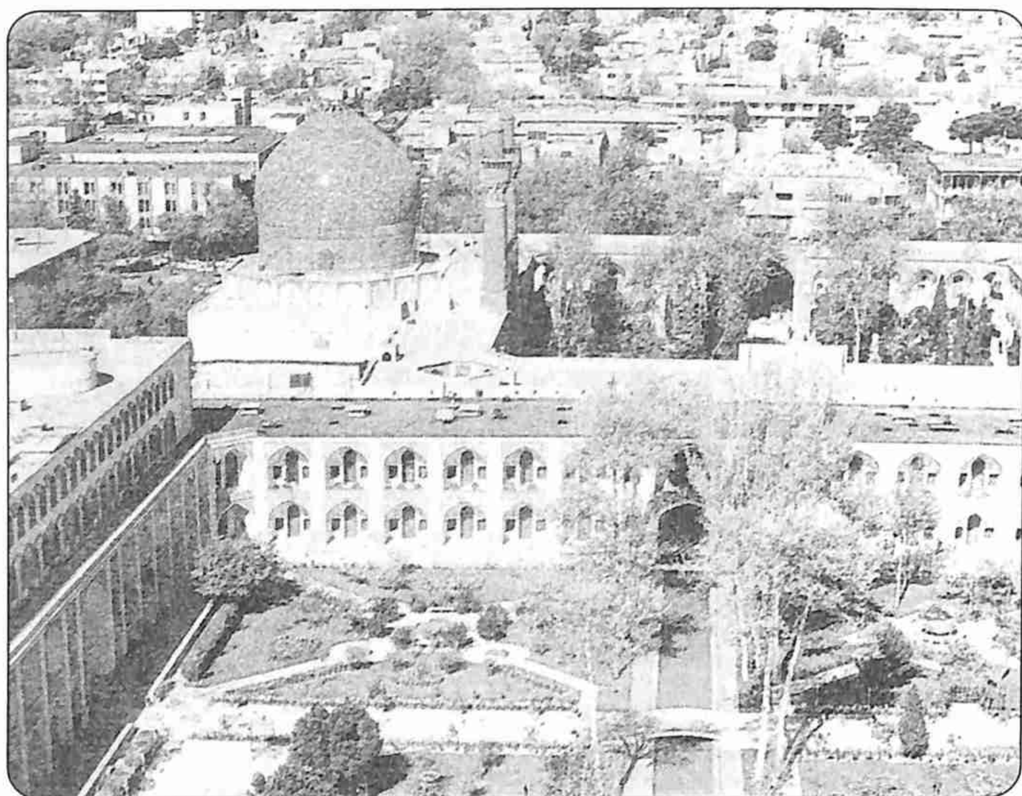


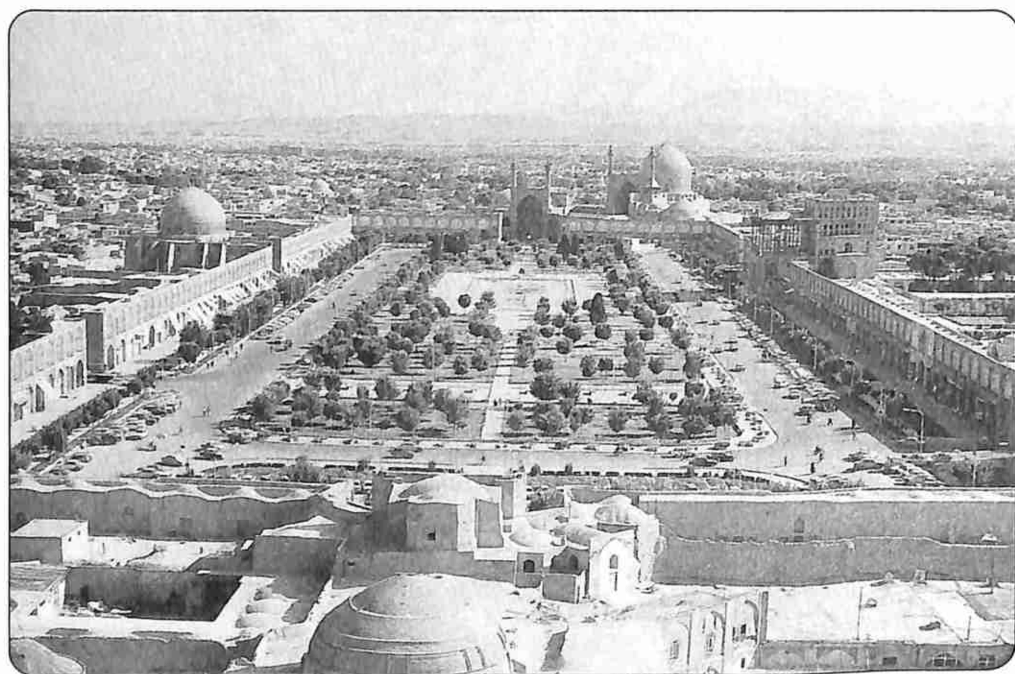
نمایی نزدیک از عمارت چهلستون



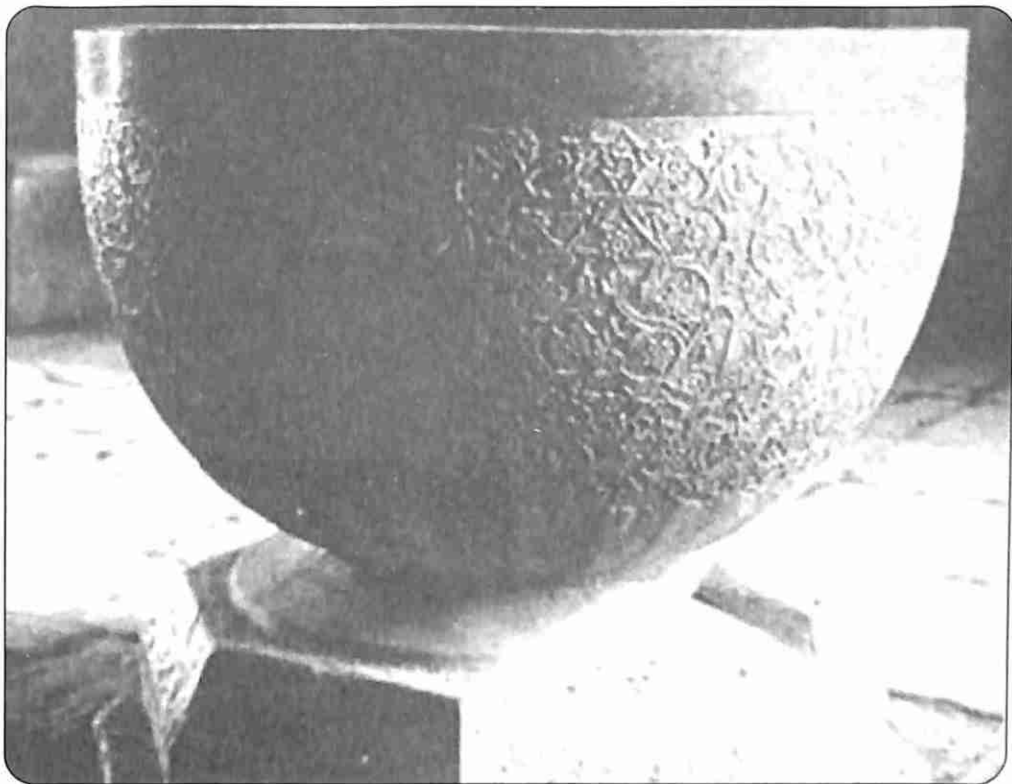
منارجنبان

این بنا به‌صورت یک بقعه و دو مناره است که بر روی قبر «عمو عبدالله» از زهاد و صُلحای معروف قرن هشتم هجری بنا شده‌است. ایوان منارجنبان یکی از نمونه‌های ابنیه‌ی سبک مغولی ایران است و از آن دوره کاشی‌کاری‌هایی هم دارد. مناره‌ها بعداً و در تاریخی که درست معلوم نیست و احتمالاً در آخر عصر صفویه به ایوان مزبور اضافه شده و با حرکت دادن یکی از آنها، نه تنها مناره‌ی دیگر به حرکت درمی‌آید بلکه تمامی این ساختمان مرتعش می‌شود.





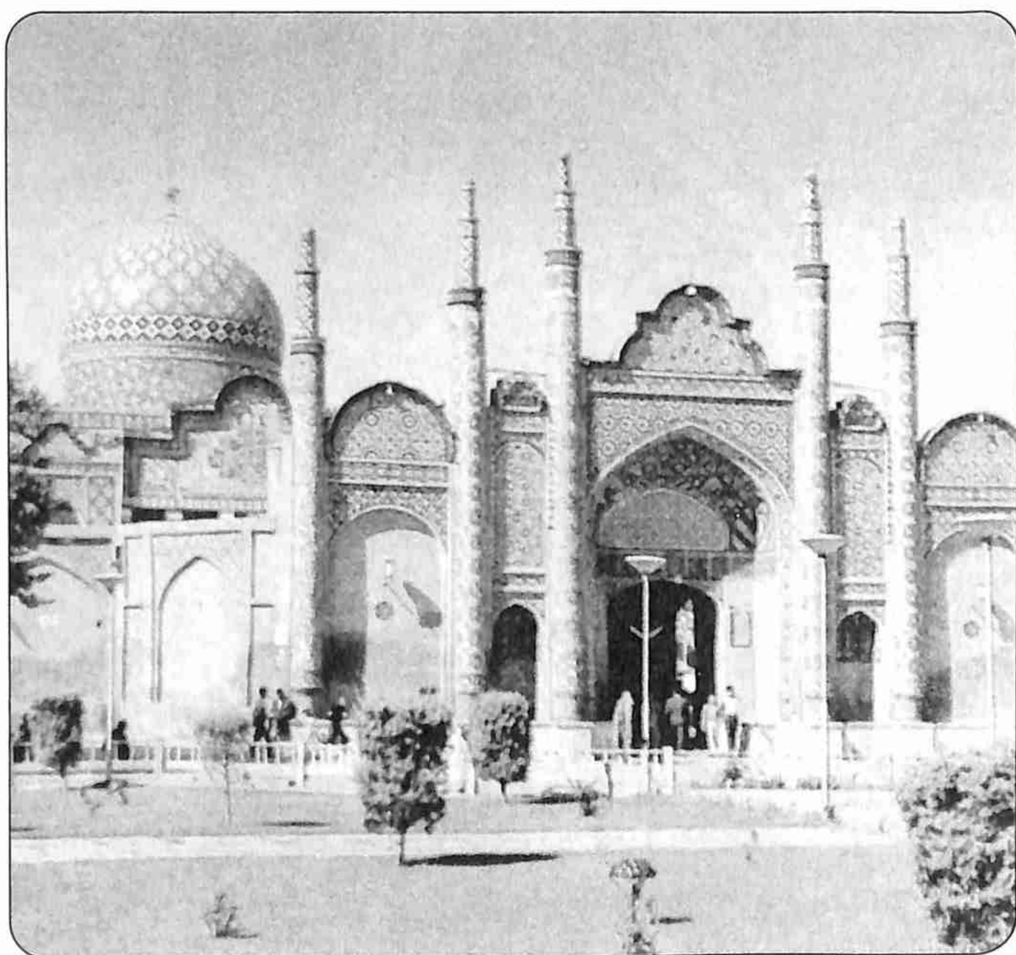
اصفهان، میدان نقش جهان



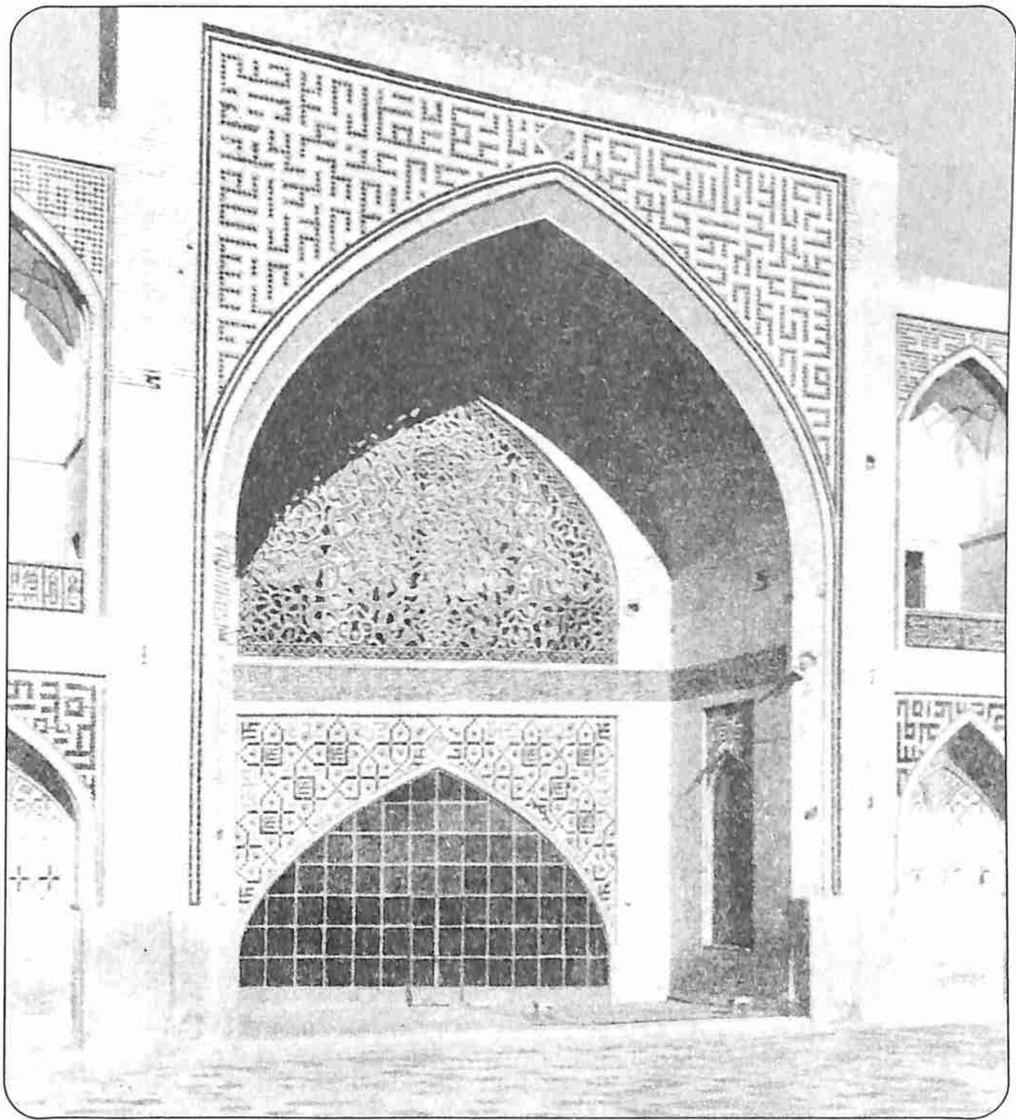
سنگاب نفیس مدخل مسجد شاه اصفهان ـ دوره‌ی شاه عباس کبیر



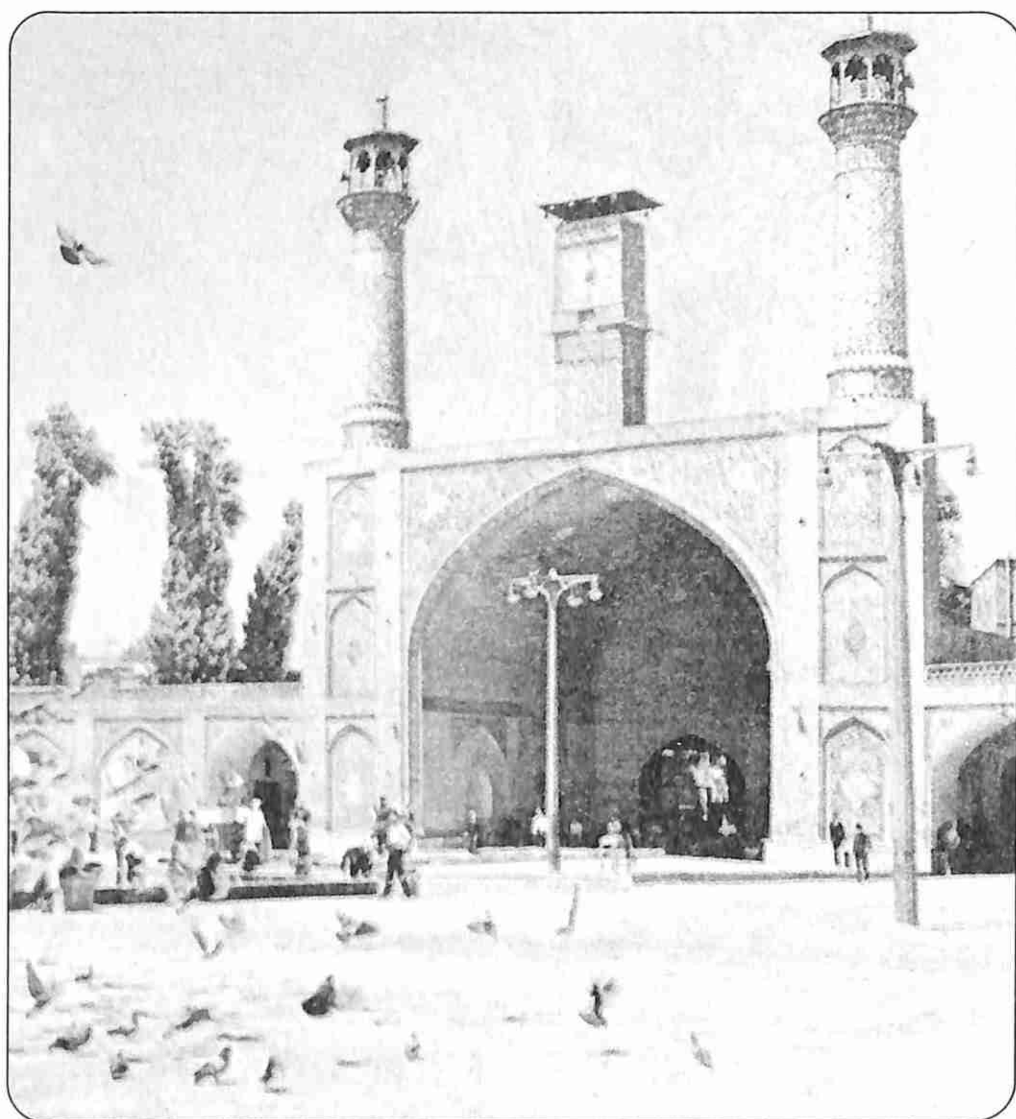
سنگاب مدرسه‌ی چهار باغ اصفهان ـ دوره‌ی شاه سلطان حسین



مجموعه بنای شاهزاده حسین در قزوین



تصویر ایوان شمالی مسجد جامع اصفهان



تصویر مسجد حکیم در دوره صفوی



شاه عباس اول



تصویر شاه صفی کار ابوالحسن مستوفی

زاهد نکند گنه که قهاری تو

ما محض گناهیم که غفاری تو

او قهارت خواند و ما غفارت

آیا بکدام نام خوشتر داری تو

نمونه خط ابوتراب اصفهانی - موزه رضا عباسی ، تهران

اصطلاحات

اعتمادالدوله: لقبی که برای وزیر اعظم کشور ایران به‌کار می‌رفت. بزرگ‌ترین مقام درباری. «وکیل نفس نفیس همایون» در زمان شاه اسماعیل اول.

امیرالامرا: سپهسالار قوای قبایلی قزلباش.

اون باشی: فرمانده ده نفر و از درجات نظامی دوران صفوی.

ایشیک آقاسی باشی: مسئول اعضا و خدمه‌ی حرم شاه. مسئول نظم و ترتیب مجالس. رئیس کل دربار

تفنگچی آقاسی: فرمانده تفنگچیان. مقام سوم در سپاه ایران.

توپچی باشی: رئیس توپچیان. بعدها فرماندهی نیروی دریایی با وی بود.

توشمال باشی: خوانسالار عالی شاه. رئیس مباشران و ملازمان مطبخ.

جبه‌دار باشی: مسئول جبه‌خانه و قورخانه و مأمور حفاظت از لوازم مربوط به جنگ بود.

چاپارها: ارسال مراسلات شاه برای حکام و ولایات به‌عهده‌ی این گروه بود. مأموران پست سلطنتی.

چالشچی باشی: نوازندگان و مطربان دربار زیر نظر او انجام وظیفه می‌کردند.

حکیم‌باشی: ناظر و مسئول موارد مرتبط با پزشکی و مداوا در ایران. پزشک شخص شاه.

خلیفه‌الخلفا: رئیس همه‌ی صوفیان در دوران صفوی.

خلیفه‌صوفی: رئیس صوفیان هر یک از طوایف قزلباش.

خواجه‌سرا: رئیس خواجگان دربار و امربران حرمسرا.

داروغه: مأمور پاسداری از شهر و اطراف آن و برخورد و دستگیری با خلافکاران و مبارزه با تخطی از قانون بوده‌است.

دیوان بیگی: مباشر کل عدلیه. ششمین مقام دولتی ایران. رئیس مأموران دادگستری.

ریاع: مقوم محصول. مأمور محاسبه‌ی عواید حاصل از محصول بوده.

سپهسالار: امیرالامرا. فرمانده کل لشکری.

سیقچی باشی: مسئول دسته‌ای از قراولان که مسئولیت حفاظت از حرم را به‌عهده دارند.

شاطر: نوکر پیاده‌ی شاهنشاه.

شیخ‌الاسلام: دومین مقام روحانی. بزرگ‌ترین مسئول رسیدگی به امور شرعی و مدنی

صاحب‌جمع قیچاجیخانه‌ی خاصه: مسئول خیاط‌خانه‌ی شاهی. لباس‌های شاه همچنین خلعت‌هایی که به زمامداران و مسئولان اعطا می‌شد، توسط او دوخته می‌شد.

صدارت: به دو قسمت تقسیم می‌شد. صدر عامه و صدر خاصه.

صدر خاصه رئیس در مسائل قانونی کشور و صدر عامه یا صدرالممالک قائم مقام او در امور روحانی و مذهبی بوده‌است. صدر خاصه یا صدارت پناه دومین شخصیت روحانی کشور بوده‌است.

صوفی: رئیس صوفیان هر یک از طوایف قزلباش.

غلامان خاصه شریفه: غیر ایرانیانی که از زمان شاه تهماسب به مقامات لشکری و کشوری داخل شده و ارتقا پیدا کردند مانند ارامنه، گرجیان و چرکس‌ها.

قاپوچی‌باشی: مراقب درهای دولتخانه و قصر شاه. دو گروه بودند. قاپوچیان دیوان که ورودی قصر را در دست داشتند و قاپوچیان که مراقب در خلوتخانه بودند.

قاضی اصفهان: سومین مقام روحانی ایران. مسئول رسیدگی به دعاوی مردم.

قاضی عسگر: عهده‌دار امور روحانی و دعاوی نظامیان و سپاه.

قورچی باشی: فرمانده قورچیان و در حقیقت فرمانده بزرگ‌ترین طبقات قزلباش که رکن‌السلطنه نیز خوانده می‌شد.

قوللر آقاسی: رئیس غلامان شاهی و ملقب به رکن‌الدوله بود. دومین مقام در قشون ایران.

کشیک‌آقاسی: رئیس کشیکچیان. مسئول کار شخصی شاه.

کلانتر: تعیین کدخدایان محلات و ریش‌سفیدان اصناف با او بود. مسئول برآورد مالیات اصناف.

مجلس نویس شاه: واقعه‌نویس. مأمور کتابت فرامین و احکام. دومین مقام درباری پس از وزیر اعظم. ملقب به عالیجاه مقرب‌الخاقان. وزیر دست چپ.

محتسب‌الممالک: مسئول قیمت اجناس و تعیین نرخ آزوقه و مایحتاج مردم.

مستوفی‌الممالک: مسئول مالیات‌های کشور. وزیر دارایی دوران صفوی.

مستوفی: مسئول دفترخانه‌ی خاص. مسئول ضبط عواید دربار.

مشرف: ممیز مالی تأسیسات و نهادهای داخلی دربار.

مشعلدار باشی: از صاحب‌منصبان عالی‌مقام دربار. مسئول اخذ مالیات از مقامران و مفتش کل مسائل مربوط به طبقات سرگرم‌کننده بوده... کلیه‌ی اماکن لهو و لعب و فساد زیر نظر او اداره می‌شدند.

معمارباشی: رئیس بنایان و مسئول امور مربوط به ساخت‌وساز در کشور.

معیرالممالک: مسئول ضرابخانه‌ی سلطنتی. مسئول تعیین و تشخیص عیار مسکوکات.

ملاباشی: رئیس همه‌ی روحانیون در کشور. بزرگ‌ترین مقام روحانی ایران عصر صفوی.

ملک‌التجار: سرپرست شالبافخانه و مسئول انتخاب نقش برای منسوجات.

منجم‌باشی: ستاره‌شناس و مسئول تشخیص ساعت سعد و نحس برای اعمال شاهانه.

منشی‌الممالک: مسئول کتابت فرامین به‌صورت تذهیب. مأمور ارسال اسناد و مدارک به ولایات.

مهتر: رئیس خواجگان شاه. مسئول رسیدگی به امور شخصی شاه صفوی.

مهردار: مسئول نگه‌داری مهر همایون. دو مهر دیگر مهر شرف نفاذ و مهر قشون بوده‌اند.

مهمانداریاشی: وظیفه‌ی رسیدگی به امور میهمانان شاه و سفرای خارج با او بود.

میرآب: مأموری که مسئول و متصدی آب‌های ایالت است و بر امر تقسیم آب نظارت داشت.

میرآخور باشی: مسئول رسیدگی به‌مسائل اصطبل شاهی. این منصب به دو قسمت تقسیم می‌شد. میرآخور باشی جلو که مسئول اداره‌ی امور مرکب سلطان بود و میرآخورباشی صحرا سرپرست اصطبل‌داری خارج قصر یا صحرا محسوب می‌شد.

میرشکار باشی: قوشچی باشی. مسئول رسیدگی به امور مربوط با شکار شاه و دربار.

مین‌باشی: از مناصب نظامی به‌معنی فرمانده هزار جنگجو.

ناظر: رئیس دربار. مسئول کارکنان و مسائل مرتبط با دربار. مسئول برگزاری مراسم و مجالس. سرپرست کارگاه‌های سلطنتی.

نقیب: موظف به تعیین عوارض و مالیات اصناف.

وزیر اصفهان: رسیدگی به امور خانه‌ها و عمارت‌ها و قنوات و املاک سلطنتی خالصه در اصفهان با او بود.

وکیل نفس نفیس همایون: وزیر اعظم اعتمادالدوله.

یساول صحبت: رئیس تشریفات. فرمانبرداران اوامر داخلی شاه. بعد از ایشیک آقاسی‌باشی قرار داشتند.

یوزباشی: از درجات نظامی. فرمانده صد نفر از سپاهیان.

فهرست آثار تاریخی اصفهان در اوایل قرن هجدهم میلادی

۱ـ قصر فرح‌آباد

۲ـ پل مرنان

۳ـ پل الله‌وردی

٤ـ مدرسه‌ی مادر شاه

۵ـ چهلستون

٦ـ عالی‌قاپو

۷ـ مسجد شاه

۸ـ مسجد شیخ‌لطف‌الله

۹ـ میدان شاه

۱۰ـ تجارتخانه‌ی شرکت هند شرقی

۱۱ـ تجارتخانه‌ی شرکت هند شرقی هلند

۱۲ـ مسجد جامع

۱۳ـ ارگ طبرک

١٤ـ پل چوبی

۱۵ـ قصر سعادت‌آباد

١٦ـ هفت‌دست

۱۷ـ پل خواجو

۱۸ـ پل شهرستان

۱۹ـ ویرانه‌های شاه‌دز

۲۰ـ پل ورجان

کتابنامه

الف)کتاب‌ها

۱. آذرپاد، حسن، فضل‌الله حشمتی رضوی، **فرشنامه‌ی ایران**، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات تحقیقات فرهنگی، سال ۱۳۷۲

۲. آژند، یعقوب، **نمایش در دوره‌ی صفویه**، انتشارات ارشاد اسلامی، سال ۱۳۸۵

۳. ــــــ**تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی ایران در دوره‌ی مغول**، تهران، اطلاعات ۱۳۶۶

۴. ــــــ**تاریخ ایران دوره‌ی صفویان**، پژوهش‌دانشگاه کمبریج،تهران ، مترجم حسن انوشه، جامی، سال ۱۳۸۰

۵. آصف، محمدهاشم، **رستم‌التواریخ**، به اهتمام محمد مشیری، تهران، چاپخانه‌ی سپهر، ۱۳۵۲

۶. آلفونس، گابریل، **تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران**، ترجمه‌ی فتحعلی خواجه‌نوری، سال ۱۳٤۸

۷. ابن اثیر، عزالدین، **تاریخ کامل**، ترجمه‌ی سید حسن روحانی، انتشارات اساطیر، ج۵، سال ۱۳٥٤

۸. اشپولر، برتولد، **تاریخ مغول در ایران**، ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، سال ۱۳٦۵

۹. اشرف، احمد، **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره‌ی قاجار**، تهران، منیر، ۱۳۵۹

۱۰. افوشته‌ای‌نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، **نقاوه‌الاثار**، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰

۱۱. اقبال‌آشتیانی، عباس، **تاریخ مغول**، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ششم، ۱۳۵۰

۱۲. ــــــ**تاریخ مفصل ایران**، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه‌ی خیام، ۱۳٤۷ ش.

۱۳. اصفهانی، محمدمعصوم بن خواجگی، **خلاصه‌السیر(تاریخ روزگار شاه صفی)**، تهران، انتشارات علمی، ۱۳٦۸

۱٤. کیانی،محمدیوسف،**بازارها در شهرهای ایران**، ، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳٦٦

۱۵. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، تهران، انتشارت صفی‌علیشاه، چاپ سوم، ۱۳٦۲

۱٦. بدر، رافائل، **روزنه‌ای به تاریخ ایران در سده‌های گذشته**، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷

۱۷. بدلیسی، شرف خان بن شمس‌الدین، **شرف‌نامه**، به اهتمام ولادمیر ملقب به ولیامنیوف زرنوف، پترزبورگ، ۱۸٦۰م

۱۸. براون، ادوارد گرانویل، **تاریخ ادبیات ایران، (از آغاز صفویه تا زمان حاضر)**، ترجمه‌ی غلامرضا رشیدیاسمی، تهران، بینا، ۱۳۱٦

۱۹. بریان، پی یر، **تاریخ امپراتوری هخامنشیان**، ۲ مجلد، ترجمه‌ی ناهید فروعان، تهران، نشر فروزان روز، ۱۳۸۲

۲۰. بلوک باشی، علی، **تعزیه‌خوانی حدیث قدسی مصائب در نمایش آیینی**، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳

۲۱. بوسورث، کلیفورد ادموند، **سلسله های اسلامی**، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰

۲۲. بیات اروج‌بیگ، **دون ژوان ایرانی**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸

۲۳. بیات، عزیزالله، **کلیات تاریخ ایران**، تهران، انتشارات تاریخی میراث ملل، بیتا

۲٤. بیانی، خان‌بابا، **تاریخ نظامی ایران (جنگ‌های دوره‌ی صفویه)**، تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران، ۱۳۵۳

۲۵. بیانی، شیرین، **تاریخ آل‌جلایر**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳

۲٦. بیضایی، بهرام، **نمایش در ایـران**، تهـران، انتشـارات روشـنگران و مطالعـات زنـان، ۱۳۷٦

۲۷. پرایس، کریستین، **تاریخ هنر اسلامی**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیـا، تهـران، علمـی و فرهنگی، ۱۳٦٤

۲۸. پطروشفسکی،ایلیا پاولویچ، **سه مقاله درباره‌ی بردگی**، ترجمـه‌ی سـیروس ایـزدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۰

۲۹. پطروشفسکی و دیگران، **تاریخ ایران**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳٦۳

۳۰. پوپ، آرتور، ایهام، **معماری ایران پیروزی شکل و رنگ**، ترجمه‌ی کرامت‌الله افسر، تهران، بینا، ۱۳٦۵

۳۱. ناتل خانلری، پرویز ، **شاهکارهای هنر ایران**، تهران،انتشارات علمی،۱۳۸۰

۳۲. پوراحمد، احمد، **جغرافیا و کارکردهای بازار کرمان**، کرمان، مرکـز کرمـان‌شناسـی، ۱۳۷٦

۳۳. پیرنیا، محمدکریم، **آشنایی با معماری اسلامی ایران**، تهران، دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۸۱

۳٤. پیگولوسکایا، **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسـانیان**، ترجمـه‌ی عنایـت‌الله رضا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

۳۵. تاجبخش، احمد، **تاریخ صفویه**، نوید، شیراز، ۱۳۷۸

۳٦. ولایتی،علی اکبر،**تاریخ روابط خـارجی ایـران در عهـد شـاه عبـاس اول صـفوی**، تهران،چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، سال ۱۳۷٤

۳۷. ترابی‌فارسانی، سهیلا، **تجار مشروطیت و دولت مدرن**، تهـران، نشـر تـاریخ ایـران، ۱۳٤۲

۳۸. جباری، مینا، **همیشه بازار**، تهران، نشر اگر، ۱۳۷۹

۳۹. جعفریان، رسول، **تاریخ تشیع ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی**، تهران، انتشارات نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۸۷

۴۰. ــــــــ **علل برافتادن صفویان**، مرکز چاپ انتشارات ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲

۴۱. ــــــــ**دین و سیاست در دوره‌ی صفویه**، بیتا، انصاریان، ۱۳۷۰

۴۲. ــــــــ**حیات فکری و سیاسی امامان شیعه**، قم، مؤسسه‌ی انصاریان ۱۳۷۶

۴۳. ــــــــ**صفویه از ظهور تا زوال**، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ سوم، ۱۳۸۳

۴۴. جعفری، سیدحسین، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه‌ی سید محمد تقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹

۴۵. چی شاو، استانفورد، **تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه‌ی جدید**، ج۱، ترجمه‌ی محمود رمضان‌زاده، آستان قدس مشهد، ۱۳۷۰

۴۶. حائری، عبدالهادی، **نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه‌ی تمدن بورژوازی غرب**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲

۴۷. حبیبی، حسن، **از شار تا شهر، تهران (تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن)**، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸

۴۸. حزین‌لاهیجی، شیخ محمدعلی، **تاریخ و سفرنامه‌ی حزین**، تصحیح علی دوانی، تهران، مرکزاسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵

۴۹. حسام معزی، نجفقلی، **تاریخ روابط سیاسی ایران**، تهران، نشر علم، ۱۳۶۶

۵۰. حسینی استرآبادی، سید مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، علمی، ۱۳۶۴

۵۱. حسینی‌القمی، احمدبن‌شرف‌الدین الحسین، **خلاصه التواریخ**، تصحیح احسان اشرافی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲

۵۲. حقیقت، عبدالرفیع، **تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی**، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۹

۵۳. خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین، **وقایع السنین و العوام**، تهران، ۱۳۵۲

٥٤. خواندمیر، امیرمحمود، **ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی**، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفه‌ی محمود افشار، ۱۳۷۰

٥٥. دولانلن ش، **تاریخ جهانی**، ترجمه‌ی احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٦۷

٥٦. دهقان‌نژاد، مرتضی، **مجموعه مقالات همایش صفوی در گستره‌ی تاریخ ایران و اروپا در عصر صفوی**، انتشارات ستوده، ۱۳۸٤

٥٧. دیانت، ابوالحسن، **فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها**، انتشارات نیما، ۱۳٦۷

٥٨. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، **اخبارالطوال**، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸٤

٥٩. رافائل، پی یر، **تاریخ کمبریج**، جلد ششم ، قسمت ششم ، تاریخ دینی

٦٠. رحیم‌زاده‌صفوی، علی‌اصغر، **شرح جنگ‌ها و زندگانی شاه اسماعیل صفوی**، به اهتمام یوسف پورصفری، تهران، خیام، ۱۳٤۱

٦١. رضایی، عبدالعظیم، **تاریخ ده هزار ساله‌ی ایران**، ج سوم، اقبال، ۱۳۷٤

٦٢. رنانی، محسن، **بازار یا نابازار**، تهران، سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷٦

٦٣. روملو، حسن‌بیگ، **احسن‌التواریخ**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۹

٦٤. رهربرن، کلاوس میشائیل، **نظام ایالات در دوره‌ی صفویه**،ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٥۷

٦٥. زرین‌کوب، عبدالحسین، **روزگاران**، تهران، سخن، ۱۳۷۸

٦٦. زکی، محمدحسن، **تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام**، ترجمه‌ی محمدعلی خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳٦۳

٦۷. سایکس، سرپرسی، **تاریخ ایران**، ترجمه‌ی محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳٦۳

٦۸. ستاری، جلال، **زمینه‌های اجتماعی تعزیه و تئاتر در ایران**، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۷

۶۹. سرور، غلام، **تاریخ شاه‌اسماعیل صفوی**، ترجمه‌ی محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴

۷۰. سلطان‌زاده، حسین، **بازارهای ایران**، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰

۷۱. سیسیل، ادوارد، **قالی ایران**، ترجمه‌ی مهین‌دخت صبا، انجمن کتاب، بی تا

۷۲. سیوری، راجر، **ایران در عصر صفوی**، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، سال ۱۳۷۸

۷۳. ______**در باب صفویان**، ترجمه‌ی رمضانعلی روح‌اللهی، تهران، مرکز، سال ۱۳۷۸

۷۴. شاملو، ولی قلی‌بن داود قلی، **قصص الخاقانی**، تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱

۷۵. شکری، عباس، **ایران به روایت چین باستان**، تهران، مؤسسه‌ی روابط بین المللی، ۱۳۵۶

۷۶. شعبانی، رضا، **تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه**، تهران، نوین، ۱۳۶۴

۷۷. شوستر، والسر، **ایران صفوی از دیدگاه سیاحان اروپایی**، ترجمه‌ی غلامرضا ورهرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲

۷۸. شمیم، علی‌اصغر، **ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار**، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱

۷۹. صباح، ابراهیم، شیخعلی، سعید، **اصناف در عصر عباسی**، ترجمه‌ی هادی عالم‌زاده، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۲

۸۰. صفا، ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات ایران**، جلد سوم، تهران، فردوس، ۱۳۶۶

۸۱. صفت‌گل، منصور، **ساختار نهاد و اندیشه‌ی دینی در ایران عصر صفوی**، تهران، رسا، ۱۳۸۱

۸۲. ضیاء توانا، محمدحسین، **قیصریه‌ی لار**، تهران، نشر مانی، ۱۳۸۰

۸۳. طاهری، ابوالقاسم، **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا شاه عباس**، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹

۸۴. مولف گمنام،**عالم‌آرای شاه‌اسماعیل**، تصحیح اصغر منتظری صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹

۸۵. مولف گمنام،**عالم‌آرای صفوی**، به کوشش یدالله شکری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰

۸۶. غفاری‌فرد، عباسقلی، **روابط صفویه و ازبکان**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶

۸۷. غفاری‌قزوینی، احمد، **تاریخ جهان‌آرا**، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳

۸۸. فراهانی‌منفرد، مهدی، **مهاجرت علمای شیعه از جبل‌عامل به ایران در عصر صفوی**، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷

۸۹. فقیهی، علی‌اصغر، **تاریخ آل‌بویه**، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۶

۹۰. فضلی خوزانی اصفهانی، **افضل التواریخ**، نسخه‌ی خطی، لندن، کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا

۹۱. فلامکی، محمدمنصور، **سیری در تجارت و مرمت شهری از ونیز تا شیراز**، تهران، وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۵۷

۹۲. فلسفی، نصرالله، **زندگانی شاه عباس اول**،پنج جلد ،تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹

۹۳. ـــــــــ**چند مقاله‌ی تاریخی و ادبی**، تهران، چاپخانه‌ی دانشگاه تهران، ۱۳۴۲

۹۴. ـــــــــ**تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره‌ی صفویه**، تهران، بی جا، ۱۳۱۶

۹۵. فلور، ویلم، **برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان**، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۵

۹۶.فوران، جان، **تاریخ تحولات اجتماعی ایران (مقاومت شکننده)**، ترجمه‌ی احمد تدین، مؤسسه‌ی رسا، تهران، ۱۳۸۰

۹۷. فومنی‌گیلانی، ملاعبدالفتاح، **تاریخ گیلان**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹

۹۸. قائم‌مقامی، سیف الدین، **تاریخ روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه در دوره صفویه** ،ج۱،۱۳٤۹

۹۹. قبادالحسینی، خورشاه، **تاریخ ایلچی نظام شاه**، تصحیح محمدرضا نصیری، کائیچی هانه‌دار، تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹

۱۰۰. قزوینی، ابوالحسن، **فواید الصفویه**، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، سال ۱۳۷٦

۱۰۱. قزوینی، یحیی بن عبدالطیف، **لب‌التواریخ**، تهران، بنیاد گویا، ۱۳٦۳

۱۰۲. قنادی، محمدرضا، **سرگذشت شاه صفی**، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی اهل قلم، ۱۳۸۱

۱۰۳. کاظمی‌شیرازی، محمدحسین، **تاریخ جهان اسلام و روابط خارجی آن**، شیراز، نوید شیراز، ۱۳٦۷

۱۰٤. کالج، مالکوم، **پارتیان**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران، بینا، ۱۳٤۲

۱۰۵. کرزن، جرج ناتانیل، **ایران و مسئله‌ی ایران**، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳

۱۰٦. کسروی، احمد، **شیخ‌صفی و تبارش**، تهران، فردوس، انتشارات توس، ۱۳۷۹

۱۰۷. کریستی، ویلسن، **تاریخ صنایع ایران**، ترجمه‌ی عبدالله فریار، تهران، ناشر وزارت فرهنگ و معارف اسلامی، ۱۳۸۷

۱۰۸. پرایس، کریستین، **تاریخ هنر اسلامی**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵٦

۱۰۹. کریستن سن آرتور امانوئل، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، نشر صدای معاصر، ۱۳٦۷

۱۱۰. کمپفر، انگلبرت، **در دربار شاهنشاهی ایران**، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰

۱۱۱. گرانتوسکی،آریدوویچ، **ایران از دوران باستان تا امروز**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، پیام، ١٣٥٤

۱۱۲. گورکان، تیمور، **تزوکات تیموری**، به تحریر ابوطالب حسینی تربتی، تهران، خیام، ۱۳٤۲

۱۱۳. لاپیدوس، ایرام، **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه‌ی علی بختیاری‌زاده، اطلاعات، تهران، ۱۳۸۱

۱۱٤. لسترنج گی، **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲

۱۱٥. لکهارت، لارنس، **انقراض سلسله‌ی صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران**، ترجمه‌ی مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، ١٣٦٤

۱۱٦. لمبتون، ک. س، **تاریخ اسلام**، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷

۱۱۷. ـــــــ**سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام**، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۳

۱۱۸. ـــــــ**مالک و زارع در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷

۱۱۹. لوئی بلان، لوسین، **زندگی شاه عباس اول**، ترجمه‌ی ولی‌الله شادان، تهران، اساطیر، ۱۳۷٥

۱۲۰. متی، رودی، **تجارت در عصر صفوی**، ترجمه‌ی حسن زندیه، نامه‌ی تاریخ‌پژوهان، سال یکم، ش ۱، بهار ۱۳٤۸

۱۲۱. مجیدزاده، یوسف، **آغاز شهرنشینی در ایران**، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳٦۸

۱۲۲.مجیر شیبانی، نظام‌الدین، **تشکیل شاهنشاهی صفویه**، تهران، ١٣٤٦

۱۲۳. مدرس، محمدعلی، ریحانه‌الادب ، **شرح احوال و آثار علما از آغاز تا عصر حاضر**،٦جلد،انتشارات خیام، تهران ۱۳۷٤

۱۲۴. مرعشی‌صفوی، میرزا محمدخلیل، **مجمع التواریخ**، به تصحیح عباس اقبال، تهران، سنایی و طهموری، ۱۳۶۲

۱۲۵. مزاوی، میشل، **پیدایش دولت صفوی در ایران**، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، مروارید، ۱۳۷۵

۱۲۶. مستوفی، محمدمحسن، **زبدة‌التواریخ**، به کوشش بهروز گودرزی، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۵

۱۲۷. مشکوه، عبدالحسین، **نظری به فلسفه‌ی صدرالدین شیرازی**، تهران، بینا، ۱۳۶۱

۱۲۸. مضطرالله، دتا، **جهانگشای خاقان (تاریخ شاه‌اسماعیل)**، راوالپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳٦٤

۱۲۹. مطهری، مرتضی، **حماسه‌ی حسینی**، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸

۱۳۰. ـــــــ **نبرد حق و باطل به ضمیمه‌ی تکامل اجتماعی انسان در تاریخ**، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸٤

۱۳۱. معروف الحسینی، هاشم، **تصوف و تشیع**، ترجمه‌ی سید صادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵

۱۳۲. منجم، ملاجلال‌الدین، **تاریخ عباسی**، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید، ۱۳٦٦

۱۳۳. مونس، حسین، **اطلس تاریخ اسلام**، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش، ۱۳۷۵

۱۳٤. منشی‌ترکمان، اسکندربیگ، **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷

۱۳۵. منشی‌قزوینی، بوداق، **جواهر الاخبار**، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸

۱۳٦. منشی‌قمی، قاضی میراحمد، **گلستان هنر**، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، ناشر انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، منوچهری، ۱۳۵۲

۱۳۷. میراحمدی، مریم، **دین و مذهب در عصر صفوی**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳

۱۳۸. میرزاسمیعا، محمدسمیع، **تذکرةالملوک**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸

۱۳۹. میخائیلوویچ دیاکونوف،ایگور، **اشکانیان**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۱

۱۴۰. نجفی، موسی، **مقدمه‌ی تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران دین، دولت، تجدد، تکوین هویت ملی نوین ایران از عصر صفویه تا دوران معاصر**، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸

۱۴۱. نوایی، عبدالحسین، **اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه‌اسماعیل**، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶

۱۴۲. ـــــــــ. **ایران و جهان از مغول تا قاجار**، تهران، نشر هما، ۱۳۶۶

۱۴۳. ـــــــــ. **روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره‌ی صفویه**، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۷

۱۴۴. ـــــــــ. **شاه اسماعیل صفوی**، تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸

۱۴۵. ـــــــــ. غفاری فرد، عباسقلی، **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره‌ی صفویه**، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵

۱۴۶. واله‌اصفهانی، محمدیوسف، **خلد برین**، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰

۱۴۷. ویسهوفر، یوزف، **ایران باستان**، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۸

۱۴۸. ورداسبی، ابوذر، **علل کندی و ناپیوستگی رشد فئودالی در ایران**، تهران، بی‌نا

۱۴۹. ولایتی، علی‌اکبر، **تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی**، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵

۱۵۰. هدایت، رضا قلی‌خان، **تاریخ روضه‌الصفای ناصری**، جلد هشتم، تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰

۱۵۱. مهدوی عبدالرضا ، هوشنگ ، **تاریخ روابط خارجی ایران**، تهران، امیرکبیر، ۱۳٤۹
۱۵۲. هینتس، والتر، **تشکیل دولت ملی در ایران**، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳٦۱
۱۵۳.________ **شاه اسماعیل دوم صفوی**، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱
۱۵٤. یارشاطر، احسان، **تاریخ ایران**، پژوهشگاه دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی حسن انوشه،جلد سوم قسمت دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳
۱۵۵. یغمایی، فرهاد، **تکامل فئودالیزم در ایران**، تهران،انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷

مقالات:

۱- بروشانی، ایرج، **بازار**، دانشنامه‌ی جهان اسلام، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۷۵

۲- **دایره‌المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۱۱، مدخل بازار

۳- **دایره‌المعارف شیعه**، جلد چهارم، انتشارات سعید محبی، ۱۳۸۱

٤- شانزمیلر، مایان، **تاریخ تجارت در جهان اسلام**، دانشنامه‌ی جهان اسلام، مدخل تجارت

۵- فریر، رانلد، **تاریخ ایران کمبریج در دوره‌ی صفویه**، ترجمه‌ی یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰

٦- مؤمنی، مصطفی، **جایگاه والای تبریز در میان بازارهای جهان اسلام**، خلاصه‌ی مقالات نهمین کنگره‌ی جغرافیدانان ایران، تبریز، ۱۳۷۳

ب) سفرنامه‌ها

۱. اوتر، ژان، **سفرنامه‌ی ژان‌اوتر**، ترجمه‌ی علی اقبالی، تهران، جاویدان، ۱۳٦۳

۲. اولئاریوس، آدام، **سفرنامه‌ی آدام اولئاریوس**، ترجمه‌ی حسین کردبچه، تهران، هیرمند، ۱۳۷۹

۳. ـــــــــــ . **سفرنامه**، ترجمه‌ی احمد بهپور، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳٦۳

٤. باربارو، جوزافا و...، **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳٤۹

۵. تاورنیه، ژان، **سفرنامه‌ی تاورنیه**، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، تهران، سنایی، چاپ چهارم، ۱۳٦۹

٦. جووانی فرانچسکو، **سفرنامه‌ی جملی کاروری**، ترجمه‌ی عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳

۷. دلاواله، پیترو، **سفرنامه‌ی پیترو دلاواله**، ترجمه‌ی شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی، ۱۳۸۱

۸. سانسون، کشیش، **سفرنامه‌ی سانسون، (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)**، ترجمه‌ی تقی تفضلی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳٤٦

۹. شاردن، ژان، **سفرنامه‌ی شاردن**، ترجمه‌ی محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰

۱۰. ـــــــ**سفرنامه‌ی شاردن**، ترجمه‌ی اقبال یغمایی، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۷۲

۱۱. شرلی، آنتونی و رابرت، **سفرنامه**، ترجمه‌ی آوانس، تهران، منوچهری، ۱۳۵۷

۱۲. کمپفر، انگلبرت، **سفرنامه در ایران و شرق دور**، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳٦۳

۱۳. فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، **سفرنامه**، ترجمه‌ی غلامرضا سمیعی، تهران، ۱۳٦۳ نشرنو

۱٤. فدت آفاناس یویچ، **سفرنامه‌ی کاتف**، ترجمه‌ی محمدصادق همایون‌فرد، تهران، کتابخانه‌ی ملی، سال ۱۳۵٦

۱۵. تکتاندرفن گابل ژرژ، ایترپرسیکوم، **سفرنامه، (گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول)**، ترجمه‌ی محمود تفضلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱

۱٦. هربرت، ژان توماس، **سفرنامه‌ی توماس هربرت**، گزارش مسافرت در باب ایران به زبان انگلیسی نوشته شده‌است. درباره‌ی توماس هربرت ر.ک به: سر ویلیام فاستر (قدیمی‌ترین شرحی که در باب ایران به انگلیسی نوشته شده‌است). در مجله‌ی روزگار نو، سال ۱۹٤۲، میراث ایران، تهران، ترجمه و نشر کتاب.

ج) کتاب‌های لاتین

۱. Chic , A . (ed): **A Chronicle of the carmelities in Persia ,** 2 Vols , London , 1939 .

۲. Lang , D . M . : **Georgian relation with France During the Reign of Wakhtang vi** , in : iras , 1950 .

۳. Malabar , A . : **A Story of the Sack of Isfahan by the Afghans in 1722** , Royal Central Asian Yournal , vol . 23 , 1996

۴. Roynal , G . T . F . : **A Philosophical and Political History of the Settlements and Trade of the Europeans in the East and West of iran** , London , 1776

۵. Herbert, Sir Thomas, **Travels in Persia 1621-29,** London,1928

۶. Ibn Battuta:**Travels,**Translated by H.A.R.Gibb,Hakluyt Soc London ,1956

۷. Lambton,Ann K.S. :**Landlord and Peasant in Iran,** London, 1953

۸. Malcolm, Sir John : **History of Persia(2 Vols.)**,London, 1815

۹. Minorsky,V.:**A Manual of Safavid Administration,**London ,1943

۱۰.Moatoufi,H.:**Nuzhatol – Qulub.Ed**, Translated by G. Le Strang (2 Vols),London , 1915 – 1919

۱۱.Pope , Arthure U.: **A Survey of Persian Art.(6 Vols)** ,O.X.U.P.1938

۱۲.**Iranian Studies,**Vollum VII.Part I & II, 1974

۱۳.Savory Roger M.: **Studies on the History of Safawid Iran,**London , 1987

۱٤.**The Cambridge History of Iran,Vol 6.** Edited by Peter Jackson and L. Lockhart, Cambridge University Press, 1986.

۱٥.**The Encyclopaedia of Islam.**First edition,1913 – 1934.

۱٦.Yar- Shater. EWhsan. "Safavid Literature : Progress or decline".In: **Iranian studies.VII.1974.part II.**

اسامی اشخاص:

کتب :

در میان مجموعه سلسله‌های متعددی که قبل از اسلام و دوره‌ی اسلامی ایران بر سرکار آمده‌اند، نام صفویان از همه درخشان‌تر و ماندگارتر است. از جهتی نزدیک‌ترین حکومت‌های صالح ایرانیان امروز در خلال پنج قرن اخیر است و از جهتی دیگر بدان سبب که با گزینش مذهب ملی ایرانیان، «شیعه» که با خلق و خوی و فرهنگ ملت ایران سازگارتر است، دنیای ما را متفاوت با دیگر اقوام دور و برمان گردانیده است. حقیقت این است که صفویان به عنوان مردمی برخاسته از متن جامعه‌ی دینی به خوبی دریافتند این قطعه از خاک آسیا که ایرانش می‌نامند، سرزمین بالاختصاص و صاحب شوکت و اعتباری است که باید از آن پاسداری کرد. حدّ و حدودش را که تقریباً دو برابر کشور کنونی ماست شناخت و در برابر متجاوزان متعددی که از هر سو چشم طمع به سرحداتش دوخته‌اند، ایستاد.

نکته‌ی دیگر اینکه حکومت برخاسته از متن انتظارات جامعه‌ی مصیبت دیده‌ی ایران که بلایایی چونان حمله‌ی مغولان و غارتگری‌های تاتاران و دیگر اقوام بیگانه را تحمل کرده بود، سنگ تفرقه را بر سینه خویش می‌دید و مؤسس آن ایرانشهری را که سیزده کدخدای داشت به زیر درفشی واحد گردآورد و نام و نشان دولتی برخاسته از شمیم ایرانیت را بر پیشانی جامعه تصویر کرد. دولتی که در عرف روزگار ما به عنوان «دولت وحدت ملی» نام گرفته است.

سه دیگر اینکه مرشدزادگان اردبیلی، در آغازهای عصری به ایرانبانی برخاستند که جهان غرب دچار تحولی عظیم شده بود و مردمان و اقوامی که خاک‌های مذلّت فرهنگ و تمدن قرون وسطایی را از رخسار می‌زدودند، تبدیل به ملّت‌ها و دولت‌های متجددی شدند که از توان قطب نما و باروت و کشتی‌های جنگی بهره می‌گرفتند و بی‌قید و بند و لگام بر سر ملّت‌های در خوابِ خموشی فرورفته می‌تازیدند و دار و ندار و حیثیت و اعتبار تاریخی آنان را نابود می‌ساختند.

کتاب حاضر سعی بر آن دارد تا گوشه‌هایی تاریک از این دورهٔ تاریخی بسیار مهم ایران را به تصویر کشد.


ISBN 964-372-538-9
۱۶۵۰۰ تومان
9789643725389

